

۷۶۰۳

سیستان

(سرز مین ماسه ها و حما سه ها)

جلد دوم

سیستان بعد از اسلام

اکادمی علوم جمهوری افغانستان

مرکز علوم اجتماعی

1341000

معرفی عکس پشتی :
قلعه تراکو یا ترا خون در نیمروز، جایکه روزی آتشکده بزرگی وجود
داشت .

فروشگاه کتاب شاه
چهارراهی صدارت تېلفون ۵۸۸۵
پست بکس ۱۳۲۸ کابل افغانستان

محمد اعظم سيستاني

سيستان

(سوزمېن ماسه ها و حماسه ها)

جلد دوم

سيستان بعد از اسلام



اكادمي علوم ج ۱۰
مرکز علوم اجتماعي

کابل - ثور ۱۳۶۷

نام کتاب- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها

ناشر- مرکز علوم اجتماعی، اکادمی علوم ج . ا

سال نشر- ۱۳۶۷ -

تیراژ- ۳۰۰۰ نسخه

مهتم- فضل الرحمن

محل نشر- مطبعه دولتی

فهرست مطالب

الف

ح

۱

تقریظ دكتور اکرم عثمان

مقدمه مؤلف

منابع عمده تحقیق

فصل اول

جغرافیای طبیعی سیستان

۲۹

نقش رودخانه هیرمند بوضع طبیعی و تاریخی سیستان

۳۳

آیا زمین سیستان پیوسته فرو می نشیند ؟

۳۷

اثرات باد در سیستان

۴۲

یاد کردی از اقلیم سیستان

فصل دوم

رودخانه های سیستان

۵۲

هیرمند رود خانه هزار بازو

۶۲

دلتای هیرمند

۶۵

مدو جزر هیرمند

۷۱

خشک سالی های بحرانی

۷۲	سالهای سیلاب های مدهش و خطر ناك
۷۶	اندازه آب هیرمند در سالهای نورمال
۷۸	هیرمند گهواره تمدن باستانی
۸۸	معاونین دریای هیرمند
۸۸	خاشرود
۹۰	خوسپاس
۹۱	فراه رود
۹۶	هاروت رود
۹۸	رود ارغنداب
۱۰۰	رود ترنگ
۱۰۲	آبریزهای دیگر

فصل سوم هامون سیستان

۱۰۴	گونه گون نامهای این هامون
۱۱۰	هامون سواران یا هامون پوزك
۱۱۱	هامون سابوری
۱۱۶	گود زره

فصل چهارم نامهای سیستان

۱۲۴	زرنگ یادرنگیانا
۱۲۹	سکستان ، سیستان
۱۳۲	نیمروز
۱۳۹	زابل ، زابلستان

فصل پنجم

جغرافیای تاریخی سیستان

	مدخل
۱۵۰	مفوم جغرافیای تاریخی
۱۵۳	برخی اصطلاحات جغرافیای تاریخی
۱۵۶	بانی زرنج
۱۶۱	رام شهرستان کرسی قدیم سیستان
۱۶۵	زرنج به مثابه شهر دوشیزه
۱۷۱	پلان عمومی شهر
۱۷۸	در های زرنج
۱۸۲	کاخ ها و عمرانات زرنج
۱۸۶	کویها و سراپها
۱۹۲	باغها
۱۹۳	بازار ها
۱۹۴	رودها
۱۹۶	راه ها
۲۰۲	شماره بی از تاریخ زرنج
۲۰۳	تخریب زرنج
۲۰۸	

فصل ششم

شهرک ها و اینیه تاریخی جنوب زرنج

۲۲۱	زالق، زالقان، زاهدان
۲۲۹	قلعه فتح
۲۳۲	قلعه تراکو یا تراخون
۲۴۰	سار تار یا شهر غلغله = حصار طاق
۲۵۳	قلعه ما در پادشاه وقصر سنگر
۲۵۴	رود بار
۲۵۸	کش صفار

فصل هفتم

شهرک ها و ابنیه تاریخی شرق زرنج

۲۶۲	قلعه هزار برج مشهور به چهل برج
۲۷۸	قلعه نیشک یا کده بلبلی
۲۸۸	قلعه خواش
۲۸۹	قرنین زادگاه صفاریان

فصل هشتم

شهرک ها و ابنیه تاریخی شمال زرنج

۲۹۳	آتشکده کرکویه و سرود آن
۳۰۱	جوین یز، گویین
۳۱۴	نیله
۳۱۶	بازتاب دومعل تاریخی سیستان در حماسه فردوسی
۳۲۳	دژ سپید یا قلعه لاش، آورد گاه سهراب و گرد آفرید
۳۲۸	دلایل تطبیق قلعه لاش با سپید دژ
۳۳۲	کوه سپندیاکوه خواجه
۳۳۹	تقدس کوه خواجه در سنت مزدیسنا
	فراه یا فرا ؟

فصل نهم

وصفی از آثار تاریخی غرب زرنج

در سفر نامه پرسه سایکس

فصل دهم سیستان شرقی

۳۶۸	بست
۳۸۲	تخریب بست
۳۸۸	چاه قلعه بست
۳۹۱	حماسه بست
۴۰۰	زمینداور
۴۰۵	رخج (قندهار)
۴۰۹	بالس

فصل یازدهم استنتاج کلی از جغرافیای تاریخی سیستان

۴۱۴	نظر جغرافیدانان کلاسیک در باره سیستان
۴۲۵	کرسی سیستان در قرون وسطی
۴۳۲	سیمای اجتماعی شهر در آثار جغرافیه نویسان
۴۳۶	طبقات اجتماعی سیستان
۴۳۸	برداشتی از تاریخ
۴۴۶	سیمای مسکن و دهات سیستان
۴۴۸	دهات امروزی سیستان

فصل دوازدهم اقتصاد زراعتی سیستان

۴۵۱	نگاهی به پیشینه زراعت در فلات آسیای جنوب غربی
۴۵۵	سیستم آبیاری در سیستان قرون وسطی
۴۵۶	بند آب، بند ریگ و بند مفسدان
۴۶۸	چگونگی بندو انهار در حال حاضر
۴۷۱	چگونگی کشتمندی

۴۷۳	و احد کشتمندی
۴۷۷	برخی از اصطلاحات و ابزار کشاورزی
۴۷۹	اصطلاحات کشاورزی نیمروز

فصل سیزدهم

اوضاع مالی سیستان در قرون وسطی

۴۹۱	الف- قبل از تهاجم مغول
۵۰۱	ب- بعد از تهاجم مغول

فصل چهاردهم

نظام فیودالی و روابط آن

۵۰۹	فیودالیزم یعنی چه ؟
۵۱۲	چند مشخصه عمده فیودالیزم شرق در مقایسه با غرب
۵۱۵	روابط فیودالی
۵۲۵	انواع بهره فیودالی

فصل پانزدهم

نظر بر پروژه وادی هیرمند

۵۲۸	پس منظر اقدامات دولت در جهت احیای مجدد وادی هیرمند
۵۳۲	پروژه های بزرگ ساختمان دروادی هیرمند و ارغنداب
۵۳۸	پروژه های زراعتی دروادی هیرمند
۵۴۶	فعالیت های عمرانی دروادی هیرمند
۵۴۸	امکانات گسترش سیستم آبیاری دروادی هیرمند و حوزه نیمروز

تقریظ کاندید اکادمیسین دکتورا کرم عثمان بر کتاب :

سیستان بعد از اسلام

شناخت سیستان نه تنها از لحاظ موقعیت مهم جغرافیایی اش که آنرا روی یکی از شاهراه بزرگ ارتباطی شرق و غرب قرار داده و امروزه کشور (افغانستان، ایران و پاکستان) را در يك نقطه باهم پیوند میزند، حایز اهمیت است - بلکه از لحاظ تاریخی و اشکال تمدن های مختلفی که در آن یکی بعد دیگری جاگزین شده و نیز از این جهت که محور حماسه های کهن ملی شماره میگردد، برای درك وفهم ونگارش تاریخ افغانستان و حتی آسیای مرکزی کمال اهمیت را دارا است .

حوزه سیستان همچنان که در دوره های قبل از اسلام از لحاظ اقتصادی و اجتماعی توانمند و پر آوازه بوده ، در دوره اسلامی نیز یکی از نقاط معمر و زرخیز کشور و کانون پر جوشش جنبش های ردایی بخش بوده است .

این منطقه از لحاظ خاک حاصلخیز خود و وفرت آب، بداشتن رود خانه های خروشان و متعددی چون: هیرمند، ارغنداب، فراه رود، هاروت رود و خاشرود و غیره در گذشته دارای اقتصاد زراعتی پیشرفته و نیروی بشری قابل ملاحظه بوده و بقایای شهر ها، قلعه ها و برج های ازهم فرو پاشیده فراوان در پهنای آن ، گواه زنده این مدعا است .

زرخیری و سر سبزی نا حیه سیستان در طول تاریخ تا حدی هم شهرت حاصل کرده که آنرا، دره نیل، مصر ثانی، گدام آسیا، بصره خراسان

و سرزمین توانگران بنامند . ولی متأسفانه مثل اینکه این ثروت و دارایی بلای جانش باشد، همواره و سایل بدبختی و نیستی اش را فراهم آورده، مورد تجاوز و تهاجم و غارتگری فاتحان و کشور گشایان جهان قرارش داده است (سیستان بعد از اسلام ص ۲۰۸ ببعد) .

بگوای تاریخ از اوایل قرن سیزدهم میلادی به بعد قبایل و طوایف بدوی یکی بعد دیگری بر آن سرزمین هجوم آورده غارتش کرده اند: چنگیز خان، تیمورلنگ، نادر افشار و دیگران بر سیستان تاختند و آنجا را غارت کردند. سکنه را در فقر و فلاک باقی گذاشتند و هر چه آنها داشتند این یغما گران بردند .

و اما چرا سیستان که روزگاری «انبار غله آسیا» و کهواره یکی از قدیمترین فرهنگ های خاور زمین بوده چنین درمآسها و وریک ها فروخته خفته است و از شهرهای : زرنج، سوخته، رام شهرستان، طاق و تراکو و پیشه وران و بست و غیره جز قلی از خاک و خاکستر و ویرانه های رقت انگیز چیزی باقی نمانده است ؟

چرا درین ساخت، تمدن بطور منظم در توالی و تطور اعصار ادامه نیافته و هر چند گاه یکبار انقطاعها و فواصل فتور و انحطاط و انهدام به ظهور رسیده ؟ چرا کندی و ناپیوستگی سیرت تاریخ آسیا، خاصه سیستان می باشد ؟

اینها سوالاتی هستند که تاریخ سیستان برای باستانشناس و مورخ پاسخ می گوید .

سیستان مدل و الگوی تمام عیار برای باز نمایی نهادها و خصایص جوامع آسیایی است .

نواری از دشتهای سوزان (کویرلوت و دشت مارگو و غیره) قطعات سبز را احاطه کرده و آبادی ها جزیره وار، در فواصل مختلفی از هم افتاده اند. نظام آبیاری مصنوعی تنها راه ادامه حیات در دامن این دشت ها است و برای اجرا و ابقای چنین نظامی همواره ضابط های خشن و سختی برقرار بوده که تاسیس دولت های منضبط و متمرکز را ایجاب می کرده است. از همین جابر صدر حکومت های محلی زمینداران همیشه سلاطین

مستبدی برمسند نشده اند و با اعمال جبر فزیک و غارت مازاد محصول واکراه معنوی برزگران و دیگر اقشار فرو دست را به حفر قنات ها، احداث سدها، نهرها و جویها گمارده اند که با وصف اعمال ظلم، غسروری مینموده اند.

بنا برین در طول تاریخ بر سرسیستان دایم الوقت نزاع و کشاکش بین حکومت های متمرکز جاری بوده است و در سطح مناسبات سیاسی این عامل مهمترین سبب فترت و ناپداری نظم مسلط اجتماعی بوده است.

ازین گذشته هر چند دگرگونی های تمام جوامع عمدتاً راده ساخت یا وضع داخلی آنهاست ولی هر جامعه در موازات تاثیر پذیری از عوامل داخلی، از عوامل بیرونی نظیر هجوم ها، مهاجرت ها و روابط تجارتي نیز متاثر میگردد که بی تردید برای تبیین تحولات اوضاع سیاسی - اجتماعی سیستان نیز این شبکه عوامل و اسباب خارجی نیز دخیل بوده اند. ازین خاطر روشنگری درنگ دیرنده تاریخ کشور ما از جمله تاریخ سیستان، ترکتازی های اقوام بدوی و یغماگر، ارکان زندگی مردم را لرزانده است و ناحیه های بار خیز تمدن را صرف نظر از تهدید بیابانهای فراخ دامن و طوفانهای ریکهای سیار، این اقوام مهاجم و یغما گر نظیر چنگیزیان و تیموریان و غیره دستخوش رکود و گاهی جمود کرده است. از اینرو این وضع به قولی: در زندگی تمدن های یورش دیده و تاراج شده، سخت موثر افتاده و زمانی به توقف و گاهی به سیر نزولی و قهقرایی انجامیده است. بر همین بنا علت عمده عدم انطباق فرهنگ مادی و غیر مادی مردم سیستان در همین نکته نهفته است و تالیف حاضر نویسنده محترم چون آئینه یی تمام آن بلا یا و آفات تاریخی را از خود بازتاب میدهد و گواه حقایق نظیر سیر قهقرایی، ناستواری اشراف زمیندار، پس افتاده گی صنعت و تجارت و سر انجام آشفته گی و بحران مستدام و متوالی میباشد.

از مطالعه کتاب «سیستان بعد از اسلام» برمی آید که خرابی عمده سیستان بدست امیر تیمور در ۱۳۸۳ میلادی صورت گرفته است. تیمور پس از آنکه در سیستان لنک و از آنجا فراری شد، با خود عهد کرد که در مراجعت تمام سکنه سیستان را قتل عام خواهد نمود.

تیمور در مراجعت به سیستان از منتهای خشونت کار گرفت. مردم را قتل عام و تمام تاسیسات عمومی و شبکه های آبیاری را خراب و ویران کرد.

جنایت عظیم تیمور در سیستان، خراب ساختن و به آب دادن بند های آب و از جمله بند معروف رستم است که بعد از آن دیگر سیستان روی آبادی را نسد ید و خراب و خراب تر شد. زمین ها خشکید و مشتی ساکنین آن، دیار خود را ترك گفتند و لختی زمین، غیر قابل سکنی گردید که مایه تاسف و تأثر آدمی میگردد. (رك فصل ۱۲). بدینگونه کتاب «سیستان بعد از اسلام» به زوایای تاریخ کشور روشنی می افدازد و به خواننده نیرومی بخشد تا با مطالعه فصل های مختلف آن از فراز و نشیب تمدن آن سامان، از اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی آنجا و از نقش تاریخی آن در پروسه روابط تجاری، فرهنگی و نظامی با نقاط مجاور آن، اطلاع و آگاهی حاصل کند.

متأسفانه نمیشود در اینجا همه نکات مهم و مطالب مفید کتاب «سیستان بعد از اسلام» را بر شمر دو مکتی بر مزایا و از رشمندی آن ها نمود. زیرا درین صورت سخن بدرازا میکشد که در اینجا خواست مانیت و این کار را میگذاریم به زمان دیگری. اما بطور کلی میتوان از دو نگاه بر این اثر نظر انداخت: یکی از لحاظ شکل و دیگری از لحاظ محتوا و مضمون:

۱- از لحاظ شکل کتاب «سیستان بعد از اسلام» ثمره و نتیجه مطالعات و پژوهش های ممتد مؤلف در طول کم از کم بیست سال و بهره گیری بیش از ۲۰۰ منبع مختلف است که در این اواخر از تلفیق و تاء لیف آن کرد آوردها بر طبق میتود های علمی و پذیرفته شده تحقیق، اثر موجود را بوجود آورده است.

موضوعات کتاب بسیار دلچسپ و طبقه بندی و تصنیف آن از تسلسل منطقی بهره مند است و به شیوه عالی و ادبیات گیرانکارش یافته است. بطور کلی کتاب مبتنی بر دو بخش عمده است: بخش اول حاوی جغرا- فیای طبیعی، جغرافیای تاریخی و جغرافیای اقتصادی است و بخش دوم در اوضاع اجتماعی و سیاسی منطقه نکارش یافته است. بخش اول علاوه بر معرفی منابع عمده سیستان شناختی همراه با نقشه های رهنمودی

و عکس های جالب از بناها و یادگار های تاریخی منطقه میباشد که خواننده را ذهناً با آنچه میخواند بیشتر آشنا و متیقن میسازد. میتوان گفت که تهیه این نقشه ها و عکس های مرغوب از نقاط تاریخی سیستان بر اهمیت کتاب دو چندان افزوده و حوصله مندی و علاقه مفرط مؤلف و را در بازتاب چهره واقعی سیستان قرون وسطی مینمایاند. مآخذ و منابع کتاب در آخر آن بادر نظر داشت اصول الفبا و پانویس ها بر ارزش کتاب افزوده است.

۲- از لحاظ محتوا - کتاب «سیستان بعد از اسلام» مشتمل بر موضوعات و مسایلی است که فهم آن برای همه دانشمندان و علاقمندان تاریخ کشور ما ضروری تلقی می شود.

آشنایی و معرفت به سرزمینی که محور داستانهای کهن حماسی و میدان مبارزه رستم و اسفندیار و سهراب و گرد آفرید و دیگر قهرمانان و دلاوران نامور کشور است.

آشنایی با سرزمینی که روزگاری در نزد خلفای عباسی از مصر برتری داشت چنانکه هارون الرشید روزی لیث بن ترسل را خواند و گفت: «اینک ترابه مصر میفرستم اگر کارها بر آنجمله کنی که من فرمایم بعد ترابه سیستان خواهم فرستاد تا کار تو بالا گیرد.» «سیستان بعد از اسلام فصل ۱۳»

آشنایی با سرزمینی که همواره آسمانش صاف و آفتابش درخشان است و فقط دو موسم دارد: زمستان و تابستان و بر اثر تضاد این دو موسم گاهی مردم از لهیب گرما در تب و تاب اند و زمانی از برودت سرما در رنج و عذاب.

آشنایی با سرزمینی که بادلجام کسبخته با سر نوشت مردم بازی میکند و با حرکت مداوم ریک های بسیار و ماسه های روان، مزارع، دهکده ها، شهرها، نهرها و شبکه های آبیاری رامی بلعد و داروندار مردم را به نیستی و نابودی میکشاند.

و بالاخره آشنایی با سرزمینی که اکهن ترین تمدن هارا در آغوش خود پرورده است و هشت رود خانه بزرگ - آنها ۱۲۰ هزار میل مربع زمین را روی جلگه ۷۰۰۰ میل مربعی آن خالی میکند و از لحاظ حاصلخیزی

به دره نیل شبیه است و با مختصر سعی و توجه مصرثانی خواهد گشت. (فصل اول).

و در يك جمله آشنایی با سرزمینی که در دو صد سال نخستین عهد اسلامی، کانون پرجوشش نهضت ها و جنبش های ضد استبداد عربی برهبری گروه های مبارز خوارج و عیاران بود و سرانجام سبب استقلال ملی سرزمین های ایران و افغانستان از زیر سلطه عرب گردید (بخش دوم فصل اول)، نه تنها مفید است بلکه لازمی و ضروری هم هست. و مطالعه کتاب سیستان بعد از اسلام این نیاز و این ضرورت را برآورده میسازد. و اگر از این ها که گفته آمدیم بگذریم. در فصل یازدهم زیر نام «استنتاج کلی از جغرافیای تاریخی سیستان» بحث جالب و مهمی توجه آدمی را بخود جلب میکند و آن تحلیل طبقاتی سیمای اجتماعی شهر در آثار جغرافیه نگاران کلاسیک اسلامی است که تا کنون دانشمندان ما کمتر به چنین موضوعی توجه کرده اند و یا هرگز تماس نگرفته اند.

زیر نام «اقتصاد زراعتی سیستان» (فصل دوازدهم بخش اول) اطلاعات مفید و سودمندی در باره سیستم آبیاری در سیستان قرون وسطی و نحوه بهره برداری از آب رودخانه ها بدست خوانش داده میشود و نیز از اشکال گونه کون ابزار تولید فیودالی و اصطلاحات کشاورزی در منطقه سخن زده میشود که سخت مفید و ممتع است.

در فصل سیزدهم اوضاع مالی سیستان در قرون وسطی و در فصل چهاردهم نظام فیودالی به عنوان مضمون اصلی قرون وسطی با شیوه ها و انواع بهره فیودالی مورد تحلیل قرار گرفته است.

در فصل پانزدهم مختصر نگرشی بر پروژه های اقتصادی وادی هیرمند انجام یافته است که با همه فشرده گی رهنمای جالبی از کار و پیکار مردم ما برای رسیدن به زندگی مرفه تر و سعادت مند تر است.

خلاصه کتاب «سیستان بعد از اسلام» به سلسله تحقیقات سیستان شناسی دومین اثر ذیقیمت تحقیقی دوست دانشمند کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی است که بدون تردید برای علاقمندان و دوستان اران تاریخ محلی مناطق جنوب غرب کشور ما خیلی مفید و ممتع است.

اولین جلد این سری تحقیقات زیر نام «سیستان قبل از اسلام» در ۱۳۶۴ از جانب انستیتوت تاریخ مرکز علوم اجتماعی اکادمی علوم افغانستان طبع و نشر شد. منکه با تحقیقات سیستان شناختی مؤلف از سالها قبل به این سو آشنا هستم، مطالعه این اثر را برای همه دوستداران کتاب توصیه میکنم و چاپ دومین جلد از تحقیقات علمی پیرامون سیستان را به مؤلف آن تبریک گفته و چشم انتظار چاپ هر چه زودتر بخش های بعدی این سلسله تحقیقات میباشم.

کاندید اکادمین دکتور اکرم عثمان کابل - ۲ / ۷ / ۱۳۶۵ شمسی

مقدمه مؤلف

سیستان در گوشه جنوب غرب کشور سر زمین معروف و کهن سالی است که در آن آثار و بقایای دوره‌های گونه گون تاریخ فروان است. شناخت سیستان نه تنها از لحاظ موقعیت مهم جغرافیایی اش که آنرا روی یکی از شاهراه های ارتباطی شرق و غرب قرار داده و امروز سه کشور (افغانستان، ایران و پاکستان) را در يك نقطه باهم پیوند میزند، خايز اهمیت اسد. بلکه از لحاظ تاریخی و اشکال تمدن های مختلفی که در آن یکی بعد از دیگری جایگزین شده و پیشینه تمدن پنج هزار ساله آنرا تحقیقات دیرین شناسی در ۱۹۶۳ تثبیت نمود و نیز از این جهت که مهد تهذیب اوستایی و محور حماسه های کهن ملی شماره میگردد، برای درك و فهم و نگارش تاریخ افغانستان، کمال اهمیت را داراست. در دوره های هخامنشیان، اشکانیان، کوشانیان، و عهد حکمروایی اسلام نیز سیستان یکی از نقاط پرشکوه و پر رونق بوده است و راه های که از شرق به طرف غرب و یا از شمال به طرف جنوب امتداد می یافتند، سیستان را می بایست قطع کنند.

این منطقه از لحاظ خاک حاصلخیز خود و وفرت آب با داشتن رودخانه های خروشان و متعدد چون: هیرمند، ارغنداب، فراه رود، خاش رود و هاررود، خوشپاس و غیره، در گذشته دارای اقتصاد زراعتی پیشرفته و نیروی بشری قابل ملاحظه بوده و بقایای شهرها و قلعه ها و برج های ازهم فروپاشیده فراوان آن، گواه زنده این مدعا میتواند باشد.

مولد یج سیستان را «انباء غلجه آمیا» خوانده و ماکماهون آنرا «مصرثانی» لقب داده، اصطخری از آن به صفت «سرزمین قوا نگران» یاد کرده و مقدسی آنرا «بصره خراسان» گفته و برخی دیگر از آن با سم «سرزمین زرخیز» یاد آور شده اند. اینها تماماً بیانگر ثروت و غنای طبیعی این سر زمین است، مبین مدنیت و ثروت سر

شاری است که چون بلایی همواره آنرا پیشاپیش حوادث کشانده است. بدینگونه سیستان از روزگاران خیلی قدیم يك سر زمین حاصل خیز و آباد بوده و با داشتن رودخانه های خروشان و دریاچه های پر آب خود همواره نظر گاه قدرت های مذهبی و سیاسی قرار گرفته است. حاصلخیزی بی مانند زمین سیستان و فراوانی آب رودخانه های آن مخصوصاً هیرمند این ایالت را غنی ترین ایالات از حیث محصولات زراعتی قرار داده است.

هولدیج مینویسد: سیستان در پارینه انبار گندم آسیا بود. ممکن است هم دگر باره چنین بشود در صورتیکه طرز آبیاری بسیار عالی آنرا که در قدیم معمول بود مجدداً به سرکار آورند. (۱)

در عهد هخامنشیان در میان ایالات شرقی ایران، سیستان مالیات هنگفتی میپرداخت که این نیز دلیل ثروت و غنای آن سر زمین است. هرودت در کتاب سوم خود، در جای که از مالیات ممالك هخامنشی صحبت می نماید در فقره ۹۳ از آن کتاب مینویسد: «سیستان با خاکهای همسایه خود هر سال ششصد تالنت (۳) به خزانه دولتی میپرداخت.» (۴)

۱- پور داود، یشتها، ج ۲ ص ۲۹۵

محمود محمود، تاریخ بروابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی ج ۷ ص ۱۹۵۱ بعد.

۳- تالنت واحد مقیاس وزن و پول در یونان باستان بود، ولی ارزش مقداری این واحد در سراسر یونان یکسان نبود، در آتن به عنوان واحد مقیاس وزن در اندازه گیری مقدار فلزی که معرف ارزش مسكوك بود فقط با ۹۲، ۲۵ کیلوگرام برابر بود، هر تالنت به ۶۰ مین تقسیم میشد، اصطلاح تالنت و مین برای محاسبه مسكوك شهر آتن نیز بکار میرفت مثلاً در قرن پنجم قبل از میلاد يك تالنت در آتن برابر بود با ۹۰ تا ۵۵۶۰ فرانك طلاويك مین برابر بود با ۹۲ تا ۶۸ فرانك. بدیهی است که تالنت و مین واحد حساب پول بودند ولی سکه ای که با آنها برابر باشد در جریان نبوده است (تاریخ هرودت ج ۴ ص ۲۵)

۴- یشتها، ج ۲، ص ۲۹۵

گذشته از این‌ها، چیزیکه امروز در سیستان دلیل آبادی و ثروت و جمعیت انبوه قدیم آن است همانا آثار و بقایای فراوان تاریخی است که از قرنهای مختلف در سرتاسر آن خاک پراکنده اند و گواه زنده عهد بزرگی و عظمت آن است باین‌تذکر پس از بیاد آوردن روز کار آبادی سیستان، ابداً عجب به نظر نخواهد آمد، ازاینکه در مزدیسنا مخصوصاً دریاچه آن مورد توجه قرار گرفته است.

واقعاً سیستان در قدیم به خرابی و بیچارگی و کم جمعیتی امروز نبوده است که ماکماهون می‌نویسد: «جمعیت گل سیستان دوصد و پنجهزار نفر است» (۵) یکی از دلایل این انحطاط جنگهای پی در پی و هجوم و غارت بیگانگان است. در قرن دهم میلادی سیستان دارای تمدن عالی و ثروت فراوان بود، ولی از آن به بعد این دارایی بلای جان شد. قبایل و طوایف مختلف یکی بعد دیگری بر آن سر زمین هجوم آورده غارتش کردند. سلطان محمود، چنگیز خان، تیمور لنگ، نادر افشار و دیگران بر سیستان دست یافتند و آنجا را غارت کردند، سکنه را در فقر و فلاکت باقی گذاشتند و هر چه آنها داشتند این‌یغما گران بردند.

زرنج بحیث دارالملک سیستان و بست بصفه انبارگاه تجارت هندوستان و خراسان دو مرکز مهم تجارتي و سیاسی و کلتوری سیستان در دوران قرون وسطی از شکوه و عظمت و شهرت فراوان برخوردار بوده‌اند.

در قرنهای ۱۳ و ۱۴ میلادی سیستان از جانب مغولان مورد نهیب و غارت قرار گرفت و در نتیجه نه تنها قلاع و آبادی‌های متعدد آن ویران گردید، بلکه شبکه‌های منظم آبیاری،

۵- همانجا، یکی از همراهان ماکماهون یعنی تیت کتاب‌های مهم و متعددی راجع به سیستان در آغاز قرن بیستم (۱۹۰۹-۱۹۱۲) نوشته

کانال‌ها بندها و رودخانه‌ها نیز صدمه کلی دیدند، مگر بازهم تلاش مردم ز حمتکشش آن سامان برای بقا و ادامگی، موجب شد تا نهر هاو بندهای مخروبه مرمت و تعمیر گردند و مجدداً از رودخانه هیرمند بوسیله کانال‌های منشعب از آن برای امور زراعت استفاده کنند و در پهلوی انهار سابقه، نهر های جدیدی نیز احداث نمایند.

متاسفانه در اواخر قرن ۱۴ میلادی (۱۳۸۳) تیمور لنگ که قبلاً در سیستان زخمی و لنگ شده بود، آتشی بخرمن تمدن آن سامان زد و با ویران ساختن شبکه های آبیاری و خراب کردن بند های آب از روی هیرمند، شهر گ زندگی را در آنجا قطع نمود، از آن بعد دیگر این منطقه زرخیز که به «گدام غله آسیا» شهرت داشت، دیگر روی خوشبختی را ندید و رونق پارینه را باز نیافت.

بقیه مردم یعنی آنهایی که از دم تیغ تیمور جان سلامت برده بودند چون در خود قدرت احیاء مجدد شبکه های آبیاری را نمیدیدند، مجبور به ترك ده و دیار خود شدند و برخی از آنها دوباره به زندگی شیانی و صحرانوردی روی آوردند و عده‌یی هم در قلاع مجلل و باشکوه متروک اشراف که از سکنه خالی شده بودند، بزندگی ادامه دادند. ولی دیگر از شهر و شهر نشینی خبری نبود.

ریگ های سیار دست در دست باد های لجام گسیخته طبیعت داده مجاری آب و آبیاری و دهکده ها را چون کفن سفید زیر گرفتند. امروز هر که از فراه تا نیمروز یا از لشکرگاه از کرانه های هیرمند تا چهار برجك نیمروز مسافرت کند در طول تخمین ۳۰۰ کیلو متر خواهد دید که خرابه های متعدد یکی بعد دیگری افتاده و تا گلو در زیر ماسه ها و ریگ های روان غرق اند. و جغدهم بیم دارد که شبی را بر کنگره حصار آنها سپری نماید.

این آثار و بقایای فراوان تاریخی در سیستان بیانگر غنا و ثروت سرشار سیستان در باستان زمان اند.

باستان شناسان المانی پس از مطالعه ابنیه تاریخی سیستان ابراز

عقیده کرده اند که : انبوه خرابه های سیستان (نیمروز) را میتوان نتیجه تهاجم و حملات مکرر فاتحین چون (اسکندر، چنگیز، تیمورلنگ و غیره) در ادوار مختلفه پیش و پس از اسلام دانست. سکنه محل پس از هر بار تخریب شهرها و نهرها و بند های آب، برای ادامه حیات و بقای خود مجبور بودند مجدداً به اعمار منازل و احداث بندها و اصلاح شهرها و نهرهای مخروبه پردازند. فقط از قرن هفدهم و هجدهم به بعد است که دیگر سیستم منظم آبیاری در منطقه برهم میخورد و تراکم ریگ های روان در نهرها و شهرها، در مزارع و زمین های مزروعی و سرازیر شدن سیلاب های مدهش، مردم را چنان عاجز ساخته که دیگر قدرت اعمار مجدد آن سیستم آبیاری سابقه را در خود ندیده اند و بالنتیجه حاصلخیزترین منطقه افغانستان به صحرای بایر و بی آب و علف مبدل شده است. تحقیقات تاریخی و باستان شناسی سیستان نه تنها برای روشن ساختن گوشه یی از تاریخ آسیا کمک خواهد نمود. بلکه می باید امکانات یک طرح عصری را برای عمران و سرسبزی مجدد منطقه با وسایل تخنیک مدرن جستجو و پیشکش کند. (۶)

و فور نعمت آب رود خانه های چون هیرمند و ارغنداب، خاشرود و خوشپاس و فراه رود و هاروت رود بر روی خاک های منبت و زرخیز سیستان طبیعتاً اینجا را پرورشگاه مدنیت های پر شکوهی ساخته است. خرابه های دور و دراز شهرها و روستاها و قلعه ها که امروز در سراسر سیستان به نظر میخورد. حاکی از مدنیت و جمعیت و ثروت چشم گیر گذشته این سرزمین است.

یکنفر سیاح فرانسوی موسوم به «فریر» که در قرن ۱۹ میلادی سری هم به سیستان زده. مینویسد : «آثار و علایمی که بشکل ویرانه و و خرابه ها باقیمانده حاکی از ادواری است که ایالت سیستان مجد و عظمت جلال و شکوه فراوان داشته است. زمین سیستان بی نهایت حاصلخیز است. لایه ورسوبیکه بعد از طغیان آب هیرمند ته نشین می شود. به

وضع عجیبی در حاصلخیزی زمین مؤثر است که اسباب حیرت می باشد
(۷)

ماکماهون در گزارش تاریخی‌ای که به مناسبت حکمیت خود در سیستان نوشته، به حاصلخیزی اراضی سیستان تماس گرفته می نویسد: «حاصلخیزی بی مانند زمین سیستان و فراوانی آب رود خانه هیرمند این ایالت را غنی ترین ممالک از حیث محصولات زراعتی قرار داده است. تحت سرپرستی یک حکومت حسابی ایالت سیستان با مختصر سعی کوشش مصر ثانی خواهد گشت. چونکه یک زمانی بسیار آباد و معمور بوده. شهرهای پر جمعیت داشته، سکنه آن غنی و باثروت بوده اند شک نیست که با دیگر به همان اندازه آباد و معمور خواهد گشت.» (۸)

لارد کرزن نایب السلطه هند بر تانوی در اواخر قرن ۱۹ میلادی که به اهمیت سیاسی و اقتصادی سیستان از هر کس دیگر توجه زیاد تر داشته، نسبت به آینده آن اینطور ابراز امید کرده است: «زمانی سیستان معروف جهان بوده و حاصلخیزی آن مشهور آفاق است. و سکنه بسیار زیاد داشته و شهرهای مجلل را دار بوده. چه باید گفت به آن آثار بی شمار تاریخی که فرسنگ ها خرابه های آن ها امروز امتداد دارد اگر سیستان در دست مردمان جدی و حسابی قرار گیرد و آبیاری درست بشود آسان خواهد توانست به ترقیات ادوار گذشته خود برسد؟ من امید وارم امروز بپاید.

آینده سیستان بسته به اتخاذ اصول صحیح اداره کردن آب هیرمند است بوسیله هیدرولیک که از تضييع آب جلو گیری شود. رود هیرمند امروزه بطرف شمال جاری است زیادی آب در نیز ارو باطلاق هدر میرود. وضع طبیعی سیستان هم طوری است که هیچ مانعی وجود ندارد از اینکه آب هیرمند بزمین های وسیع جنوب سوار بشود و آنها را آماده گشت و زرع کند. با ایجاد یک اصول صحیح و علمی آبیاری در آنجا این ایالت استعداد آن را دارد که محصول فراوان بدهد.» (۹)

۷- محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی ج ۷ ص ۱۹۵۱

۸- همان اثر ص ۲۰۰۰

۹- همان اثر ص ۱۹۹۵-۲۰۰۱

آری از برکت وجود این رودخانه است که روز کاری سیستان از فرط شادابی و سر سبزی و عمران بنام «انبار غله آسیا» یاد میشد و چه بسا که همین شهرت و فراوانی نعمت آنرا به پیشد باز حوادث ناگوار تاریخی کشانده است .

بیا نظر داشت تحقیقات باستان شناسان و تذکرات جغرافیه نگاران و سیاحان و متخصصان و اهل فن میتوان اذعان داشت که سیستان در مجموع تنها منطقه یی از کشور است که با داشتن رودخانه های متعدد و خروشان ، از منابع سرشار طبیعی و آب و اراضی حاصلخیز بر خوردار است و فقط با احیاء مجدد شبکه های آبیاری مصنوعی گذشته و تنظیم بهتر سیستم آبیاری علمی و عصری میتواند دوباره رونق از دست رفته را بازیابد و به عنوان سر زمین غله خیز، احتیاج ولایات مجاور را به غله نیز رفع نماید .

هدف مؤلف نیز از پژوهش و جمع آوری مدارك و اسناد تاریخی و شواهد جغرافیایی و باستانشناسی و غیره در طول ۲۵ سال تحقیق در باره سیستان فقط و فقط همین است تا توجه مقامات ذیربط رادر زمینه تدارك امکانات بهره برداری بهتر و وسیع تر از آب و خاک این منطقه زر خیز کشور معطوف سازد. تا باشد که باروی کار آوردن نظم جدید بهره برداری از آن، ریگستانهای آن به باغستان ها و خارستان های آن به تاکستان ها و خرابه زار آن به شهرستان های پر جمعیت مبدل گردد و مردم زحمتکش آن از آواره گی نجات یابند و بجای گدام آسیا ، گدام های مردم آن سامان پرو پرتر گردد.

کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی

منابع عمده تحقیق

سیستان بر اثر موقعیت مهم جغرافیایی اش که آنرا روی یکی از شاهراه های بزرگ ارتباطی شرق و غرب قرار داده ، اهمیت زیادی از لحاظ روابط فرهنگی ، نظامی و تجارتی در دوران های مختلف کسب کرده است. همچنان از لحاظ اهمیتی که برای تسلط فاتحان شرق و یا غرب داشته ، و نیز از لحاظ تاریخ و اشکال تمدن های مختلفی که در آن یکی بعد دیگری جا گزین شده ، بدون شك نه تنها معرف یکی از مکانهای جالب توجه افغانستان و همچنان ایران است بلکه بطور کلی آسیایین هاست .

نویسنده بادرک اهمیت تاریخی و اقتصادی منطقه مورد مطالعه بر آنست که شناخت سیستان ، برای شناسایی و درك تاریخ تمدن افغان-نستان و سرزمین های شرق و غرب و شمال و جنوب آن از اهمیت ویژه یی برخوردار است ، بنابر این برای شناخت بهتر و کاملتر سیستان ، شناخت منابع تحقیق در این زمینه میتواند راه پژوهش های مفید را برای علاقمندان موضوع سهل و ساده نماید. بخصوص که منابع تحقیقی سیستان شناختی در دوره اسلامی فراوان است. برخی از دانشمندان و منجمه بار تولد این منابع را به دسته های غربی و شرقی تقسیم کرده است. (۱) مقصود از منابع دسته غربی، همان آثار و نوشته های هائی است که مولفان و نویسندگان آنان در غرب سیستان و یادر مرکز خلافت اسلامی زیست داشته اند مانند : یعقوبی، طبری ، و مسعودی و ابن اثیر و اصطخری و مقدسی و یاقوت حموی و ابوالفدا و ابن خلدون و غیره و مقصود از دسته منابع شرقی همان هائی است که مؤلفین و نویسندگان آنها در سر زمین های شرقی خلافت عباسی یعنی در ایران

۱- بار تولد «طرح های از تاریخ شرق آنجا که از یعقوب لیث صفاری و دو-دمانش بحث کرده، دو دسته منابع را برای شناخت دودمان صفاری پیشنهاد میکند (بحواله: بوسورت در مجله ادب شماره اول ۱۳۵۳) (ترجمه پوهاند قیوم).

، افغانستان و ماوراءالنهر بسربرده‌اند مانند سلامی، کردیزی، ابوجعفر محمد عوفی، سیفی هروی، معین‌الدین اسفزاری، شرف‌الدین علی یزدی و غیره و غیره. برای جلو گیری از تطویل کلام از تحلیل و نقد مفصل منابع خود داری میشود ولی به معرفی مختصر منابع عمده، به ترتیب قدامت تالیف در اینجا ضرورت دیده می شود (۲):

الف- منابع تاریخی:

۱- فتوح البلدان، تالیف ابوالحسن احمد بن یحیی بلاذری (متوفی ۲۷۶هـ) طبع قاهره ۱۹۰۱م.

این کتاب مهمترین ماء خدی است در چگونگی فتوحات نخستین اسلام در سیستان و رنج و کابل و سند و غیره.

به عقیده مسعودی (در مقدمه مروج الذهب) در تاریخ مسلمانان، اثری گرانبها تر از کتاب «فتوح البلدان بلاذری» نمیتوان یافت. فتوح البلدان بعدها بحیث يك مرجع نه تنها مؤرخان، بلکه برای جغرافیه نویسان نیز خدمت کرده و ابن فقیه همدانی، مقدسی و یاقوت حموی بار ها از آن نقل کرده‌اند.

۲- تاریخ یعقوبی، تالیف محمد بن یعقوب ابن واضح مشهور به یعقوبی متوفی (۲۹۵هـ) در دو جلد.

در این تاریخ از وقایع خراسان و خلفای راشدین و بنی امیه و عباسیان سخن رفته است جای دریغ است که یعقوبی با وجود ناظر بودن سقوط طاهریان و یا مطلع بودن از وقایع شرق خلافت عباسی، راجع به صفاریان بسیار اندك نگاشته است و صرف در خصوص کارروایی های یعقوب لیث در سیستان، کرمان و فارس، شرح مختصری داده که عطش خواننده علاقمند را فرو نمی‌نشانند، معهذا از آن مقدار اندك چیز های میشود آموخت که حصول آن از سایر منابع میسر نیست. این اثر اخیراً در ایران ترجمه و در دو جلد بچاپ رسیده است.

۳- تاریخ طبری (یا تاریخ الرسل والملوک) تالیف ابوجعفر محمد بن جریر طبری (۲۲۵-۳۱۰) بزرگترین و مهمترین اثریست که مؤلف آن

۲- منابع باستانشناسی، منابع مذهبی زرتشتی و اخبار روایتی و حماسی در مورد سیستان در مقدمه و منابع انگلیسی و غیره در بلیو - گرافی آمده است.

کسب دانش تاریخ از امل (زادگاهش) تا بغداد و سوریه و مصر سفر کرده و در بغداد اقامت گزیده و هـم در آنجا از دنیا چشم بسته است. طبری تا زمانیکه بصحت روایتی باور نداشته، به نقل آن نپرداخته است. چنانکه در تشریح فتح کرمان و فارس توسط یعقوب لیث این موضوع بلاحظه میرسد. اثر طبری اخیراً توسط ابوالقاسم پاینده در شانزده جلد ترجمه و از طرف بنیاد فر هنگ ایران بچاپ رسیده است. ۴- مروج الذهب و معادن الجواهر مسعودی، از ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (متوفی ۳۴۶ هـ). مسعودی قوی ترین مورخ عرب دارای سبک عالی ادبی است و اعراب او را هرودت اسلام نام داده اند. (۸)

گفته میشود که کتاب «اخبار زمان» مسعودی قریب سی جلد بوده که از میان رفته است. مسعودی در سال ۳۳۶ هجری کتاب مروج الذهب خود را بپایان رسانده و در سال ۳۴۵ هجری بران تجدید نظر کرده است. این اثر در خصوص صفاریان نخستین، یعقوب لیث و عمرو لیث معلومات سودمندی دارد. (۹)

۵- تاریخ بخارا، از ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی (۲۸۶-۴۸ هـ) است که بنام نوح ابن نصر سامانی پرداخته شده، تاریخ بخارا نخست بعربی و بیک سبک بسیار عالی ادبی تحریر یافته بود. سپس در سال ۵۲۲ هجری توسط ابونصر احمد بن محمد قباوی بزبان دری ترجمه شد. در سال ۵۷۴ هجری محمد بن زفر، یک ترجمه مختصر از آن تهیه کرد و آنرا به صدر عبداعزیز بن برهان الدین والی بخارا تقدیم داشت

تاریخ بخارا شرح مفصلی درباره علل و نتایج جنگ عمرو بن لیث با اسماعیل سامانی در اختیار میگذارد که در دیگر منابع آنرا نمیتوان یافت.

۶- سلامی، ابوعلی حسین بن احمد مورخ و شاعری بود از بیلق و در قرن چهارم هجری حیات بسر میبرد، او کتاب، باارزشی تحت عنوان «تاریخ ولایات خراسان» به عربی نوشته که امروز فقط از طریق اقتباساتیکه از آن در کتاب های بزرگی چون: زین الاخبار گردیزی، الکامل ابن اثیر، جوامع الحکایات عوفی، طبقات ناصری جوز جانی، ووفیات الاعیان ابن خلکان

۸- بوسورت، مجله ادب، شماره اول سال ۱۳۵۳ ص ۶۸

۹- رک: مروج الذهب و معادن الجواهر مسعودی ترجمه فارسی طبع ۱۳۴۶ ج ۲ ص ۳۱۲ ببعد.

صورت گرفته، شناخته شده است. (۱۰)

۷- تاریخ ابن مسکویه (متوفی- ۴۲۱ / ۱۰۳۰) یعنی «تجارب الامم و تعاقب الهمم» که بیشتر به مردم و حوادث سیاسی که نویسنده شخصاً از آن واقف بوده سروکار دارد. در این کتاب، تاریخ صفاریان متأخر بخصوص آل خلف بن احمد (۳۵۲-۳۹۹ هـ / ۹۶۳-۱۰۰۹ م) به پیمانه وسیع با تاریخ آل بویه پیچیده شده است. بنابراین در کتاب تجارت الامم، راجع به صفاریان متأخر و آل بویه مطالب بسیار دلچسپ می یابیم. (۱۱) کار عمده ابن مسکویه در این اثر - ارزیابی گذشته و تجارب آنست. ابن مسکویه کوشیده تادر تاریخ خود از قصه های خواب آور و بیفایده صرف نظر نماید و بجای آن آنچه برای عامه مردم سودمند و تجربه آموز باشد بیاورد. از این رو در تاریخ خویش از سرگذشت انبیاء و معجزات آنها که دیگر از آنها کسی بهره یی نمیتوانست یافت صرف نظر نمود ولی از تاریخ ایران قدیم تاءهش به سبب فوایدی که در عمل از آن میتوانست حاصل شود مفصلتر صحبت داشته است.

۸- تاریخ یمینی تالیف ابو نصر محمد بن عبد الجبار (متوفی ۴۲۷ هـ) منشی دربار سبکتگین سلطان - ان محمود بود.

۱ و تاریخ یمینی - سی ر ادر سال (۴۱۱ / ۱۲۰ - ۲۱) به اتمام رسانید و انرا به احمد یمینی وزیر تقدیم داشت. این تاریخ وقایع سلطنت امیر سبکتگین و پسرش - سلطان محمود و امرای ان عصر را - تاریخ یمینی یگانه تاریخ ثقة ایست که در زمان سلطان محمود و درباره سلطنت اونگاشته شده و روشنایی زیادی بالای ارتباطات صفاریان و غزنویان انداخته است. (۱۲) این کتاب اخیراً از طرف دکتر جعفر شعار با حواشی و توضیحات لازم در ایرن چاپ و انتشار یافته است.

۹- زین الاخبار گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، کتاب زین الاخبار را در سال ۴۴۰ / ۱۰۴۹ نوشت. این کتاب يك اثر مهم تاریخی است که از عصر افسانوی تادوره سلطان عبدالرشید غزنوی (۴۴۰ / ۱۰۴۹ - ۴۴۴ / ۱۰۵۳) که این کتاب برای وی اهداشده است،

۱۰- بوسورت -، مجله ادب، شماره ۳-۴ سال ۱۳۴۹ مقاله، «يك تحقيق مختصر منابع دودمان صفاری، ترجمه قویم.

۱۱- بوسورت، همانجا

۱۲- عبدالحی حبیبی، رهنمای تاریخ افغانستان، طبع ۱۳۴۸ - انجمن تاریخ افغانستان ص ۴۴

تاریخ خراسان زمین را دربرمیگیرد.

زین الاخبار از جمله قدیمترین تاریخ های بسیار مهم زبان دری است که درباره صفاریان معلومات مفید بدست میدهد. گردیزی از منابع خود نام نمی برد. اما متن او تا اندازه یی به ابن الاثیر شباهت دارد. چنین مینماید که شاید هر دو مؤلف از عین منبع استفاده برده باشند و آن منبع بدون شك همان اثر سلامی است. مشابهت بیان گردیزی و سلامی مخصوصاً در باره عمرو لیث از روی اقتباساتیکه از نویسندۀ اخیرالذکر در کتاب وفیات الاعیان ابن خلکان صورت گرفته است، بوضاحت اشکار است. چاپ انتقادی زین الاخبار بوسیله مرحوم پوهاند حبیبی در سال ۱۳۴۷ در ایران صورت گرفته است.

۱۰- تاریخ سیستان از مؤلف نامعلوم (تألیف در حدود ۴۴۵-۷۲۵ هـ). این کتاب بدو بخش جداگانه انتسام یافته و حاوی ۴۱۵ صفحه متن با مقدمه مفصل و فهرس مفید از طرف ملك الشعرا محمد تقی بهار در سال ۱۳۱۴ در تهران بچاپ رسیده است، قسمت اول (تا صفحه ۳۵۸ تاریخ مشرح سیستان را تا سال ۴۴۵ هجری احتوا میکند. عبارات متن این بخش روان و پر قوت است و در بسا موارد میتواند بآراء تاریخ بیهقی و گردیزی همسنگ باشد. بطور کلی سبك نگارش آن، سبك آخر قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری است.

قسمت دوم که بشرح وقایع تا پایان سال ۷۲۵ هجری می پردازد، به سبك ساده و ناپخته نگارش یافته و از صفحه ۳۵۹ تا ۴۱۵ رادر برمیگیرد. تاریخ سیستان برای درك اوضاع اجتماعی و اقتصادی و جغرافیایی سیستان و وادی هلمند و همچنان از جهت شرح احوال و جنگها و پیروزی های دودمان صفاری سیستان مخصوصاً یعقوب و عمرو لیث و هم ار لحاظ فتوحات اولیه مسلمین و جنبش های مردم سیستان بر ضد حکمرایان و عمال طماع عباسی و قیام های خوارج و عیاران انجا و خروج حمزه پسر اذرك سودمند و مفید است.

تمایل نویسنده نامعلوم تاریخ سیستان نسبت به صفاریان در مدت ۱۴۰ سال حکمرانی آنان (از تحکیم قدرت یعقوب تا تسلط غزنویان ۲۴۷-۳۹۳ و سپس از ۴۲۱ تا ۴۴۵ هـ) نشان دهنده این است که وی درباره آنها نسبت به تمام مأخذ دیگر معلومات بهتری داشته است. نویسنده کتاب یا تعریف و تمجیدیکه از یعقوب و عمرو بن لیث و ابو جعفر احمد بن محمد و خلف

ابن احمد بعمل می آورد. بر خلاف مورخانیکه از سیستان نبودند و نسبت به صفاریان توجه نداشتند، اظهار میدارد که صفاریان حکمرانان عوام پسند و ملی بودند. نویسنده عزل امیر خلف بن احمد را بوسیله سلطان محمود يك مصیبت عظیم برای سیستان می انگارد. (۱۳)

۱۱- سیاست نامه یاسیرالملوک، تألیف ابوعلی حسن بن علی معروف به خواجه نظام الملک وزیر ملک شاه سلجوقی (تألیف در قرن پنجم هجری) هرچند اثری است مملو از اندرزهای تاریخی و سیاسی و اجتماعی به شاهان و امرأه و حکام و اقطاعداران عهد سلجوقی. اما در مورد یعقوب لیث و برادرش عمرو نکاتی دارد که نظیرش در سایر منابع میسر نیست. (۱۴)

۱۲- الکامل ابن الاثیر، از ابوالحسن عزالدین محمد ابن الاثیر (۵۵۵/۱۱۶۰-۶۳۰/۱۲۳۲-۳۳)، ابن الاثیر حوادث تاریخی را تا سال ۶۲۸ هجری=۲۱۳۱م شرح میکند. بقول ابن خلکان «الکامل یکی از بهترین کتب تاریخی است» هرچند در محلی تحریر شده که در مرکز متصرفات خلافت بود، مع هذا در خصوص شرق معلومات زیاد میدهد.

ابن الاثیر، برای تاریخ سه قرن اول اسلامی مطالب را بطور عموم از طبری و بلاذری و هم بعضی از موضوعات لازم را از سایر مأخذ گرفته و راجع به سال های بعدی از «سلامی» عتبی و ابن مسکویه استفاده کرده است. این اثر در میان منابع دست اول که درباره امرای صفاری سیستان به بحث پرداخته اند، از لحاظ سادگی و وضاحت و ترسیم ماهرانه حوادث حایز اهمیت و ارزش فوق العاده است. (۱۰) این کتاب اخیراً در ایران ترجمه و نشر شده است.

۱۳- جوامع الحکایات، از نورالدین محمد عوفی، نویسنده کتاب «لباب الالباب» است که در سال ۶۲۵/۱۲۲۸م (در بحبوحه هجوم مغول) این کتاب را نوشته و آنرا به نظام الملک محمد وزیر شمس الدین التمش اهدا کرد بقول بوسورت بسیاری از حکایات در این کتاب بدون شبهه مبنای حقیقی

۱۳- تاریخ سیستان چاپ مرحوم بهار ص ۳۵۴

۱۴- سیاست نامه یاسیرالملوک خواجه نظام الملک، طبع قزوینی و غیره صفحات اول کتاب ۱۰-۳۰

۱۵- همان جا و نیز رجوع شود به مقدمه جلد اول الکامل ترجمه عباس

دارند. لیکن بعضی دیگر مصنوعی و با عبارات زیبا تلفیق یافته است تا بیشتر قابل مطالعه گردد.

صرف نظر از بعضی موارد، تأثیر اسلامی در این کتاب دیده میشود به همین جهت می‌بینیم که بعضی وقایع در آثار گردیزی و ابن اثیر و عوفی به عین شکل شرح شده است. چون اصل سلامی در دست نیست، لهذا نمیتوان در مورد چگونگی استفاده عوفی از ان اظهار نظر کنیم. لیکن شبهه نیست که عوفی در ضبط روایات شرقی که به صفاریان ارتباط میگیرد، صادق بوده است. وی این روایات را با وجود آنکه طبقه بندی و تنظیم درست در آن بمشاهده نمیرسد. در مورد موسس و بنیاد گذار سلسله صفاری یعنی یعقوب لیث صفار ثبت کرده که در منابع دیگر با این شرح و بسط نیامده است. (۱۶) جوامع الحکایات در سالیان اخیر در ایران از جانب دکتر مصفا تصحیح و چاپ شده است.

۱۴- طبقات ناصری، از ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین مشهور به منهاج سراج جوزجانی (متوفی بعد از سال ۶۲۴/۱۲۶۵) تألیف در سال ۶۵۷/۱۲۶۰. طبقات ناصری به شرح وقایعی پرداخته که آثار گردیزی و ابن اثیر نیز محتوی آن است. لیکن جوزجانی در نوشتن تاریخ خود روش مستقل دارد و تحت تأثیر آن دو مؤرخ نرفته است. او در تاریخ خویش خاطر نشان میکند که در مورد وقایع مربوط به دودمان صفاری به کتاب تاریخ ثانی (یا قصص ثانی) مؤلفه ابن هیصم نظر داشته است. علاوه بر جوزجانی در نگارش طبقات ناصری از معلوماتیکه در نتیجه مسافرت به سیستان و نقاط دیگر در سال ۶۱۳/۱۲۱۶-۱۷) اندوخته، کار گرفته است. او میگوید:

«موضعی دیدم در جنوب شهر سجستان که آنرا در طعام گویند، بیرون شهر که آن موضع راریک کنجان گویند، در جوار آن موضع بر سر بلندی قصری خرابست. جماعتی ثقات چنین تقریر کردند که یعقوب لیث و برادران و تبع و موالی او در هر هفته یک روز بدین موضع آمدندی» (۱۷)

۱۶- نظام الدین در مقدمه جوامع الحکایات متذکر میگردد که ۳۶ حکایت در قسم اول باب سیزدهم جوامع الحکایات «راجع به حیل و فنون سوقا - لجیشی در سیاست مداری» مربوط آل لیث است.

۱۷- طبقات ناصری ج ۱، طبع ۱۳۴۲، طبقه هفتم صفاریان و طبقه چهارم - دهم ملوک نیمروز.

بقول بوسورت، از روی گفتار و تشریح جوزجانی و گردیزی و ابن اثیر میتوان فهمید که شاید این هر سه مؤلف از طریق منبع واحدی یعنی تاریخ ثانی یا قصص ثانی از سلامی استفاده کرده باشند. (۱۸) طبقات ناصری برای دومین بار از جانب مرحوم پوهاند حبیبی در کابل در سال ۱۳۴۲ - ۱۳۴۷، تصحیح و تحشیه و چاپ گردیده است.

۱۵- ابن خلکان، احمد بن محمد بن ابراهیم شمس الدین (۶۰۸ / ۶۸۱ هـ - ۱۲۱۱ / ۱۲۸۲ م) نویسنده کتاب گرانبهای «وفیات الاعیان» است، از این کتاب چندین چاپ بزبان های خارجی صورت گرفته است و اصلان بزبان عربی است.

ابن خلکان هرچند به سر زمین اصلی امپرا توری عباسی علاقمندی داشته ولی شخصیت های مهم قسمت های شرقی قلمرو اسلامی را از یاد نبرده است. او درباره احوال یعقوب لیث صفار، از يك تعداد زیاد منابع بسیار مهم زمان خویش که اکنون از اکثر آنان اثری باقی نمانده استفاده کرده است. (۱۸)

یکی از مآخذیکه وی از آن استفاده کرده، کتاب بغداد نوشته ابوالحسین عبیدالله بن احمد بن طاهر است. ابوالحسین عبیدالله بحیث يك عضو خاندان حکمفرمای طاهری بدون شك با شرق پیوند داشت. لهذا او از وقایع خراسان و سیستان نسبت به یعقوبی و طبری و مسعودی بهتر مطلع بود.

یکی از اشخاص بسیار مهم و ذیصلاح در تاریخ صفاریان نخستین، ابو عبدالله محمد بن الازهر الاخباری است که ابن خلکان از او نقل قول کرده است. ابو عبدالله معلومات خویش را از شخصی بنام علی بن محمد که از احوال یعقوب بن لیث و جنگ های وی بخوبی اطلاع داشت، اقتباس نموده است، گمان میرود این شخص همان علی بن نصر بن منصور بن بسام - (متوفی ۳۰۳ / ۱۱۵ - ۱۶) شاعر و مؤرخ ادبی بوده باشد. (۱۹)

ابن خلکان از «تاریخ ولات خراسان» مؤلفه سلامی که فعلاً در دست نیست نیز بسیار استفاده کرده است. لیکن بجهت رعایت اختصار، دروفیات -

۱۸- بوسورت مجله ادب، سال ۱۳۴۹ شماره ۳ - ۴

۱۹- وفیات الاعیان جلد پنجم ص ۴۵۰ - ۴۷۰

الاعیان به حذف چیزهایی زیاد در باره عمرولیث مبادرت ورزیده است . -
(۲۰)

۱۶- تاریخنامه هرات (تألیف در حدود ۷۲۰ هجری) سیف بن محمد بن-
یعقوب الهروی یکی از ذخایر گرانبهای است که در مورد سلاله ملوک کرت
هرات و ویرانگری های مغول ها برای این دیار وزد و خورد ها و مناقشات ذات-
البینی فیودالان محلی معلومات مفید و سودمندی از سال ۶۱۸ تا ۷۲۱ هجری
بدست میدهد.

در این کتاب علاوه بر شرح وقایع مهم هرات و سایر شهرها و ولایات
کشور در عهد ملوک کرت در مورد سیستان و فراه و مصایب و آلامی که
در آن روزگار گریبانگیر مردم این منطقه شده مطالبی مفید آمد .
است. (۲۱)

این اثر بار اول بکوشش پروفیسر محمد زبیر صدیقی در سال ۱۹۴۳
مطابق ۱۳۶۲ قمری در کلکته چاپ شده و بار دوم در سال ۱۳۵۲ در ایران
از طرف موسسه انتشارات خیام افسیت گردیده است.

۱۷- ظفر نامه تیموری (تألیف در اوایل قرن نهم هجری) از مولانا-
شرف الدین علی یزدی ، کتابی است در تاریخ عمومی ایران و جهان در سده
هشتم و نهم هجری و مخصوصاً برای شناسایی تیمور و جانشینان وی و
کارها و فتوحات آنها منبع مورد توجه است.

در جلد اول این کتاب (طبع محمد عباسی ، ۱۳۳۶، تهران) برخورد
خشونت بار تیمور رادر برابر مردم اسفزار هرات و تسخیر شهر زرنج و
خرابی بندرستم و قلعه طاق سیستان و بست و قندهار میتوان بخوبی
ملاحظه و احساس کرد. (۲۲)

۱۸- روضته الصفا، از سید محمد بن خاوند شاه (۷۳۸- ۹۰۳ ه) معروف
به میرخواند، این کتاب در سال ۸۹۹ هجری به اشاره امیر علی شیر نوائی-

۲۰- بوسورت، مجله ادب، دوره نوزدهم مقاله (یک تحقیق مختصر
منابع دودمان صفاری) ص ۶۸

۲۱- تاریخنامه هرات طبع کلکته، فصل های ۳۹ و ۴۰ و ۱۱۹ و ۱۲۷
و ۱۲۸ و ۱۳۸

۲۲- ظفر نامه تیموری، شرف الدین علی یزدی، طبع محمد عباسی
۱۳۳۶ تهران ج ۱ ص ۲۶۲-۲۷۳

وزیرسلطان حسین بایقرا درهرات درهفت جلد نوشته شده است. روضته الصفا، در تمام دوره اسلامی تاتیه وریان هرات مأخذ خوب تاریخ افغانستان وایران وماوراءالنهر تواند بود.

درمورد صفاریان و سیستان عهدغزنوی و سلجوقی درجلد چهارم ان مطالب جالب و مفیدی میتوان یافت. این کتاب بکوشش رضاقلی هدایت درتهران به قطع و صحافت زیبا به طبع رسیده است.

۱۹- تاریخ حبیب السیر، تألیف خواجه غیاث الدین ابن خواجه همام-الدین محمد معروف به خواند میر (۸۸۰-۹۴۲ هـ). خواندمیر درهرات متولد شده و در تحت تربیت جد مادریش میرخواند مؤلف روضته الصفا، درس خواند و در ظل حمایت سلطان حسین بایقراء و وزیر دانشمندش امیر علی شیر نوایی پرورش گرفت.

تاریخ حبیب السیر مانند روضته الصفا تاریخ عمومی افغانستان و ایران وماوراءالنهر تا نیمه قرن دهم هجری است. درجلد دوم این تاریخ درمورد صفاریان و ملوک نیمروز سیستان شرحی آمده است که شبیه مطالب روضته الصفا و معلومات ان درباره ملوک نیمروز همانند روایت طبقات ناصری است.

این کتاب در ایران دوبار یکی در سال ۱۳۳۳ هجری شمسی و بار دوم در سال ۱۳۵۳ شمسی طبع شده است.

۲۰- احیاءالملوک در تاریخ سیستان، تألیف ملک شاه حسین بن- ملک غیاث الدین محمد بن ملک شاه محمود کیانی، در سال ۱۰۲۸ هجری. این کتاب در باره اوضاع جغرافیایی، مالی و تاریخی سیستان از ازمئه قدیم تا سال ۱۰۲۸ هجری معلومات میدهد.

هرچند هدف مؤلف از تألیف و نگارش این کتاب احیاء نام و نشان ملوک کیانی و شهزادگان صفاری بوده است، ولی ضمن برآوردن این هدف از زیر قلم مؤلف مطالبی بیرون آمده که برای شناسایی هرچه بهتر جغرافیا و تاریخ انجا بخصوص حوادث و وقایع سالهای پس از ۸۰۰ هجری تا ۱۰۲۸ هجری بسیار مفید است.

احیاءالملوک اخیراً در ایران و به سعی و اهتمام دکتور منوچهر ستوده با مقدمه مفصل و حواشی و تعلیقات و عکسهای جالب از نقاط تاریخی

سیستان بطبع رسیده است (۱۳۴۴ش)

۲۱- عالم آرای عباسی، تألیف در سال ۱۰۲۵ هـ از اسکندر بیک ترکمان (۹۶۸-۱۰۴۳ هجری) منشی شاه عباس صفوی که مولف آنرا بمناسبت پایان سیمین سال سلطنت شاه عباس اول صفوی نگاشته است و مشتمل بر وقایع عهد صفوی تا سال پنجم شاه صفی است. (۲۳)

این اثر درباره وقایع خراسان و سیستان و قندهار و اعلام جغرافیایی مناطق غربی کشور معلومات مفیدی دارد. (۲۴)

۲۲- عالم آرای نادری، تألیف محمد کاظم یکی از رجال دربار نادر افشار و وزیر مرو که خود در اکثر وقایع آن عهد حاضر و ناظر بوده است. این اثر در سه جلد بگونه افسیت در مسکو در سال های ۱۹۶۶ و ۱۹۷۲ میلادی به طبع رسیده است. در این کتاب استبداد خشن نادر افشار و عکس العمل های پرجوشش مردم ایران و افغانستان و اذربائیجان و داغستان و ماوراءالنهر و غیره به نحو چشم گیر منعکس شده است. محمد کاظم که فشارهای توأم با جمع آوری مالیات و قیامهای ناشی از خراج های خانه خراب کن را لمس کرده، گاهی با ترس و احتیاط عمل نادر شاه را ملامت میکند.

بر مبنای حقایقی که محمد کاظم به دست میدهد میتوان در باره سیاست نادر و روابطش با گروه های مختلف فیودال های ایران، که تکیه گاه اجتماعی او بودند، و همچنین با قبایل مختلفی که ساکن سرزمین این دولت صد پارچه شده بودند، درباره ویژگیها و ترکیب قشون فیودالی، درباره جنبش رهایی بخش توده های اسیر و غیره قضاوت کرد.

در جلد اول این اثر طغیان هرات بر هبری ذوالفقار خان در ۱۱۳۹-۱۱۴۰ هجری و اشغال مشهد و تصرف خراسان از جانب ملک محمود سیستانی (۱۱۳۰-۱۱۳۴ هـ) و غیره؟ وقایع. و همچنان در جلد سوم این کتاب قیام های پی در پی مردم مرو، کابل، بلخ، اندخوی، غور (چار ایماق)، سیستان و کرمان و غیره نواحی قلمرو نادر شاه به تفصیل آمده است. (۲۵)

۲۳- عالم آرای عباسی، طبع ۱۳۵۰، صفحات ۱-۳ مقدمه

۲۴- همان اثر جلد دوم در اکثر صفحات آن.

۲۵- عالم آرای نادری، محمد کاظم، طبع مسکو ج اول ۱۹۶۶، ج ۲ و

طبع ۱۹۷۲

۲۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی، تألیف محمود محمود. مؤلف از لابلای کتب تاریخ نویسان و سیاحان و رجال سیاسی انگلیسی و اروپایی و غیره اسناد مهم در باره ایران و افغانستان و هند و آسیای میانه و کشور های مجاور ایران بطور کلی در ظرف مدت ۲۷ سال جمع اوری کرده و سپس سه سال تمام آن یاد داشت هارا تنظیم و تألیف نموده و سر انجام در سال ۱۳۳۶ شمسی بچاپ ان توفیق یافته است. (۲۶)

این کتاب بنا بر تاثیر شگرف و عمیق خود بر دل و دماغ فرهنگ دوستان از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۵۳ شمسی چهار بار تجدید چاپ شده و اکنون هم نسخه های ان که یاب و پربهاست در این اثر در مورد هرات و سیستان و قندهار و کابل و فعالیت های سیاسی سید جمال الدین افغان و روابط سیاسی در بار کابل با انگلیس ها و همسایه گانش مطالب بسیار مفید و سودمند آمده است. (۲۷)

۲۴- تاریخ قدیم افغانستان، تألیف احمد علی کهزاد در دو جلد طبع ۱۳۱۸-۲۵- انجمن تاریخ افغانستان- این کتاب که تاریخ افغانستان را از ازمئه قبل تاریخ تا ظهور اسلام مورد مطالعه قرار میدهد درباره نقش تاریخی و فرهنگی سیستان طی هزاره اول قبل از میلاد با سرزمین های سند، بلخ و بدخشان و مارا، النهر و ترکستان و بین النهرین و سراسر آسیای غربی و همچنان سرا زیر شدن اقوام سکایی و تاسیس سلطنت آنان در سیستان و گسترش قلمرو آنها از سیستان تا پنجاب در جنوب هند و کش معلومات بسیار سودمند در اختیار میگذارد. (۲۸)

۲۵- افغانستان بعد از اسلام (جلد اول) شاهکار مرحوم پوهاند حبیبی، طبع انجمن تاریخ افغانستان ۱۳۴۷ شمسی. این اثر مشتمل است بر تاریخ مفصل افغانستان در دو قرن اول

۲۶- محمود، محمود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی، جلد اول

۲۷- در مورد سیستان در این اثر در جلد های دوم، سوم، پنجم و هفتم ان مطالب بسیار مفید آمده است.

۲۸- احمد علی کهزاد، تاریخ افغانستان ج اول ۴۹۵ صفحه و جلد دوم ۶۰۰ صفحه فصل های اول، و پهلواها و یوچی ها در افغانستان دیده شود.

هجری (در ۸۰۰ صفحه) واقعاً کتابی باین ارزشمندی و تحقیقات علمی تاکنون درباره افغانستان پس از اسلام نگاشته نشده است. در این کتاب دربارهٔ سیاست و وضع اقتصادی و اجتماعی آن در دو قرن اول هجری مطالب مفید و سودمندی ارائه شده است.

۲۶- کیا نیان، تألیف سرارتور کریستنسن، مستشرق دانمارکی، ترجمه دکتور ذبیح‌الله صفا است - آد دانشگاه تهران.

در این اثر، تحقیق بسیار جامع و سودمند و دقیق علمی پیرامون اصالت خانوادگی کیانیان و عدم پیوستگی آنان با هخامنشیان و چگونگی واقعیت تاریخی ایشان و ضرورت مطالعه این دودمان بحیث یک مرحله تاریخی افغانستان، صورت گرفته است که پیوند آنها را بیش از هر مکان دیگر با سیاست و بلخ نشان میدهد. (۲۹)

۲۷- سفرنامه پرسی سایکس یاده هزار میل در ایران - چنانکه از نامش معلوم است - شرح چشم دیده و سیاحت های پرسی سایکس یکی از رجال مطلع در تاریخ ایران و افغانستان در اواخر قرن ۱۹ میلادی است.

این اثر توسط حسین سعادت نوری ترجمه و در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در تهران بطبع رسیده است.

در جلد دوم این کتاب سه فصل وقف تاریخ قدیم و جدید سیاست و شرح نقاط تاریخی دران سرزمین شده است. (۳۰)

۲۸- تاریخ سیاست (نسخه خطی منظوم) احمد منزوی در فهرست نسخ خطی فارسی (۳۱) - از این اثر در کتابخانه اصغر مهدوی در تهران سراغ میدهد و مؤلف آن را شخصی بنام ظهیر سیستانی مینامد که از روزگار باستان تا سال ۱۲۰۶ هجری تاریخ سیاست را شرح میدهد. امید

۲۹- کیانیان، کریستن سن، ترجمه دکتور ذبیح‌الله صفا طبع ۱۳۵۰ صفحات اول - ۵۲ و بعد از آن.

۳۰- سفرنامه پرسی سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری. طبع ۱۳۳۶. فصل‌های ۳۱-۳۲ و ۳۳

۳۱- احمد منزوی. فهرست نسخه‌های خطی. جلد چهارم ص ۲۷۰۳

طبع تهران

است این اثر با توجه دانشمندان ایران روزی چاپ و بدسترس علاقمندان قرار گیرد.

۲۹- تفصیل احوال سیستان (در قرن ۱۹ یا یک سند تاریخی درباره سیستان) (۳۲)

این سند مهم تاریخی به سید ابوالحسن شاه حکیم باشی نسبت داده شده و تاریخ تحریر آن یوم پنجشنبه ۱۵ شهر محرم الحرام ۱۲۷۳ هجری قمری نشانی شده است.

۳۰- قاعده و قانون و رسم اهل سیستان، نسخه قلمی است در شعبه شرقشناسی لنینگراد که تحت شماره ۲۳۷۸ (شفر ۸۸۱) نگهداری میشود

۳۱- پاره از فرهنگ بومیان سیستان - تحت این عنوان یک سلسله مقالات در مجله فرهنگ مردم (مربوط کمیته دولتی کلتور) در سال های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ ب قلم محمد اعظم سیستانی به نشر رسیده است که برای شناسائی فولکلور و فرهنگ عامیانه مردم سیستان میتواند کمک برساند.

منابع جغرافیایی :

هنوز قرن هشتم میلادی آغاز نشده بود که اعراب منطقه پهناوری به تصرف خویش درآوردند و امپراتوری عظیمی از هندوستان تا کرانه های خاوری اقیانوس اطلس در غرب و از کوه های قفقاز در شمال تا صحرای بیکران افریقادار جنوب تشکیل دادند. (۳۳)

برای اداره این امپراتوری بزرگ بخصوص از لحاظ اخذ و جمع آوری خرج و وصول مالیات و جزیه ضرورت بود که وضع جغرافیایی سرزمین های مختلف از راه ها - کوه ها - شهرها - آب و هوا و همچنین

۳۲- این سند توسط سید محمد علی جمال زاده از میان اسنادیکه (کنت گوینو) نویسنده و سفیر فرانسه در زمان ناصرالدین شاه از ایران با خود برده بود و امروز کتابخانه ملی شهر اشتراسبورگ محفوظ است روی نویس شده و در مجله سخن آذرماه ۱۳۴۳ برای اولین بار چاپ رسیده است.

۳۳- سفرنامه ، ابن فضلان ص ۱۴ ترجمه ابولفضل طباطبائی ، چاپ بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۵

عادات و رسوم و عقاید اقوام و ملل اسلامی مشخص و روشن گردد، تا حکومت اسلامی بتواند به اقتضای زمان و مکان و اخلاق و رسوم ملل مختلف، امور اداری و نظامی را سازمان بدهد و وسایل جمع آوری مالیات و خراج را فراهم و روابط عمومی میان آنها را برقرار سازد.

از جمله وسایلی که برای تحکیم روابط اجتماعی و اقتصادی میان کشورهای اسلامی بسیار ضروری شمرده میشد، دانش «بلدان» یا به اصطلاح یونانی «جغرافیا» به معنی عام بود که دانستن آن برای هر حکومتی بخصوص در قلمرو بزرگ اسلام بسیار اهمیت داشت.

از این روی سفرنامه ها و تالیفات جغرافیایی بسیار سودمندی (به شیوه تالیفات یونانیان) راجع به کشورهای اسلامی در قرنهای سوم و چهارم هجری از جانب دانشمندان کار آزموده یی چون: ابن خردادبه، قدامه بن جعفر بغدادی، ابن فقیه همدانی، ابن حوقل، اصطخری مقدسی، یاقوت حموی، ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی، ابودلف و مولف گمنام حدود-

العالم و غیره تنظیم گردیده و در دسترس اولیاء امور وقت قرار گرفت. در این آثار از وضع جغرافیایی، آب و هوا، راه ها، شهرها و کوه ها و پیداوار در کشورها، از طرز زندگی مردم، از عادات و رسوم و عقاید آنان و همچنین از محصولات و چگونگی مالیات ها و وسایل اقتصادی و فرهنگی سرزمین های مختلف یادآوری شده است.

در مورد سیستان، سرزمین اصلی صفاریان و یا بروایت اوستا، وطن اصلی کیانیان، یک مقدار معلومات بسیار مفید را میتوان از آثار دانشمندان فوق الذکر در خصوص وضع طبیعی، روابط اجتماعی، طرز زندگی، رسم و رواج و معتقدات مردم که پس منظر رویدادهای سیاسی و نظامی را روشن میسازد، بدست آورد.

بطور اختصار معدودی از این آثار ارزنده را که درباره سرزمین سیستان، زادگاه صفاریان مطالبی دارد، که در اینجا ذکر میکنیم.

۱- المسالك والممالك ابن خردادبه، از ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه ایرانی الاصل که در روزگار خلافت معتمد (۲۵۲-۲۷۱هـ/

۸۶۶-۸۸۸م) میزیست یکی از دانشمندان بزرگ علم فلک و جغرافیا در اسلام بشمار میرود، ابن خردادبه مولف کتاب های متعدد بوده و یکی

از آنجمله کتاب «المسالك والممالك» او در جغرافیا میباشد.

نسخه اول این کتاب در سال ۲۳۲/۸۴۶ ظاهر شده است و بعد

در سال ۲۷۲ / ۸۸۵ - ۸۶ مؤلف آنرا دوباره بطور مکمل تدوین نموده است. (۳۴) این کتاب در نوع خود بهترین تألیف زمان و پایه و اساس اطلاعات جغرافیایی دانشمندان بعد از او بوده و مورد استفاده آنان قرار گرفته است چنانکه ابن حوقل مینویسد:

هیچگاه کتاب ابن خردادبه و کتاب جیهانی و تذکره ابوالفرج قدامه بن جعفر را از خود دور نمی‌کردم. (۳۵)

۲- صورالاقالیم، از ابوزید احمد بن سهل بلخی یکی از دانشمندان بنام کشورماست. ابوزید در سال ۲۳۵ هجری (۹۸۱ م) در یکی از قراء بلخ متولد شده و در جوانی به بغداد رفته است. و پس از هشت سال توقف و تحصیل علوم دینی، سفری بمکه نموده است. بلخی پس از بازگشت به بلخ به مطالعه و تألیف کتب در نجوم و فلسفه و منطق و سایر علوم و فنون پرداخت. وی با جیهانی دانشمند جغرافیدان و وزیر آل سامانی روابط صمیمی داشت ولی چون دعوت او را برای رفتن به بخارا نپذیرفت روابط ایشان تیره شده و در بلخ ماند و بسمت کاتب در خدمت احمد بن سهل امیر بلخ (۳۰۷ هـ / ۹۱۹ - ۹۲۰) می‌بود (۳۶).

بلخی در سال ۳۰۸ هـ کتاب معروف خود را در جغرافیا تألیف نموده است. این کتاب «صورالاقالیم» نام دارد که گاهی بنام «اشکال البلاد» و یا «تقویم البلدان» نیز خوانده شده است (۳۷).

این اثر فعلاً در دست نیست، اما چون ماخذ اصطخری بوده است، لذا در مورد سیستان مطالب مهمی داشته است.

۳- البلدان یعقوبی، از احمد بن ابویعقوب واضح (متوفی ۲۹۵ هـ) دانشمند قرن سوم هجری و معاصر ابن خردادبه است. وی در اوایل جوانی

۳۴- سفرنامه ابن فضلان، ترجمه ترجیه ابولفضل طباطبائی، چاپ فرهنگ ایران ۱۳۴۵ ص ۵

بوسورت، مجله ادب سال ۱۳۵۰ شماره ۳-۴ مقاله «یک تحقیق مختصر منابع برای دودمان صفاری سیستان» ص ۷۰

۳۵- ابن حوقل، چاپ لیدن ص ۲۳۶

۳۶- همان اثر و نیز حدود العالم طبع پوهنتون کابل، ص ۱۹ (مقدمه بار تولد).

۳۷- سفر نامه ابن فضلان، ص ۵- و (مقدمه)

بغداد را ترك گفته چندی در ارمنستان و خراسان و سپس در مصر اقامت نموده و در آنجا مورد عنایت طولونی ها بوده است. وی محقق و دانشمند در تاریخ و جغرافیا است او کتاب جغرافیائی «البلدان» خود را در سال ۲۷۸ هـ / ۸۹۱ میلادی نوشت (۳۸) این کتاب علاوه بر موضوعات اصلی آن یعنی مسایل جغرافیایی محتوی معلومات دلچسپ تاریخی نیز میباشد. در این کتاب درباره حکمرانان سیستان تا مرگ خلیفه المنصور بحثی آمده است.

سبک یعقوبی ساده و اطلاعات او موثق است بدان سبب مورد اعتماد جغرافیه نویسان آن عهد قرار گرفته است. یعقوبی درباره کابل نیز تشریحات سودمندی دارد، از این رهگذر کتاب او برای تاریخ افغانستان بسیار گرانبهاست. (۳۹)

این اثر اخیراً در ایران ترجمه و نشر شده است.

۴- کتاب البلدان ابن فقیه، تالیف دانشمند ایرانی معروف به ابن الفقیه همدانی که آنرا در سال ۲۹۰ هجری (۹۰۳ م) نوشته است. ابن ندیم مینویسد که از جمله تالیفات ابن فقیه همدانی، «کتاب البلدان» او قریب هزار ورق است. (۴۰) که باستناد کتاب های دیگر نوشته است. از کتاب البلدان ابن فقیه اکنون يك قسمت بنام «مختصر البلدان» در دسترس ما بوده و مورد استفاده است، در این کتاب مطالب مفید و ارزنده هی در مورد سیستان میتوان یافت. (۴۱)

۵- کتاب الخراج، از قدامه بن جعفر کاتب بغدادی (در حدود سال ۲۶۶ هـ) است.

این کتاب يك اثر جغرافیائی و عایداتی خلافت عباسی در نیمه قرن سوم هجری است و در آن اطلاعات سودمندی در مورد وضع اراضی و اوضاع جغرافیایی و اقلیم های هفت گانه و صورت خراج قلمرو عباسی

۳۸- سفرنامه ابن فضلان ص ۹. بوسورت همان مجله ص ۷۰

۳۹- البلدان یعقوبی، طبع نجف ص ۵۷ بعد و طبع تهران ص ۴۷ بعد

۴۰- مجله اریانا، شماره ۴ (۱۳۴۶) ص ۲۹ مقاله «جیهانی که

جیهانی نبود» بقلم مینورسکی، ترجمه پوهاند میرحسین شاه.

۴۱- کتاب مختصر البلدان ابن فقیه، ترجمه ح. مسعود- چاپ بنیاد

فرهنگ ایران ۱۳۴۹ ص ۲۲

و منجمه میزان خراج سیستان آمده است.
 كتاب الخراج در ذیل مسالك و ممالك ابن خرداذبه در مصر بچاپ رسیده و
 اخیراً در ایران نیز بصورت جداگانه توسط حسین خدیو جم بامقدمه ممتع
 طبع و نشر شده است.

۶- مسالك و ممالك جیهانی، از دانشمند ستاره شناس و جغرافیدان
 بزرگ دربار نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ هـ) ابو عبدالله محمد بن
 نصر جیهانی (تالیف قبل از ۳۱۰ هـ) است.

نوشته اند که جیهانی در فلسفه و نجوم و هیئت تبحر داشت و کتاب او
 «المسالك فی معرفة الممالك» نامیده میشود که در آن از نجوم و هند-
 سه و اوضاع فلکی و هفت اقلیم از عجایب سند و بت های هند، از وضع
 شهرها، راهها، کوه ها و دشت ها و رودها و غیره بحث نموده است. (۴۲)
 متأسفانه بجز آنچه مقدسی و ابن حوقل و دیگران از آن نقل کرده اند،
 اثری از خود کتاب نیست. (۴۳)

اماد ارشیف ملی افغانستان در جمله نسخ خطی تحت شماره (۸۵) بر
 يك نسخه قلمی موسوم به «اشکال العالم» منسوب به ابوالقاسم جیهانی
 موجود است که در سال ۱۰۱۸ هجری قمری بوسیله شخصی بنام علی بن
 عبدالسلام از عربی ترجمه شده و به امر ابوناصر علی خواجه بن محمد ولی
 امیر المومنین توسط کسی بنام حاجی خان قزوینی کتابت شده است.
 ظاهراً چنین گمان میرود که اشکال العالم موجوده تلخیص ترجمه
 «المسالك والممالك»- ابو عبدالله محمد جیهانی وزیر سامانی باشد.
 زیرا در ظهر کتاب اشکال العالم بخط جلی تر «مسالك (و) ممالك جیهانی»
 نوشته شده ولی در متن ترجمه در چند جای اشکال العالم جیهانی آمده و
 ترجمه باین کلمات آغاز میگردد:

«چنین گوید مؤلف کتاب ابوالقاسم جیهانی که در این مجموع ذکر
 اقالیم ممالك عالم کرده آمد تا بلاد اسلام و کیفیت آن و تفصیل بلاد و بقاع
 مشهور و دریاها و جوی ها و آنچه از شناخت آن چاره نباشد معلوم گردد.»
 مینورسکی در مقاله «جیهانی که جیهانی نبود» متذکر میگردد که مقاله
 دقیق ریوازا این ترجمه نشان میدهد که کتاب مذکور تلخیصی است از

۴۲-۴۳- سفرنامه ابن فضلان ص ۷۲، بارتولد در مقدمه حدود العالم
 (ص ۲۵) از اثر جیهانی بنام مسالك و ممالك نام می برد.

مسالك وممالك اصطخری که دخویه انرا در سلسله کتب جغرافیایی عرب نشر نموده و بعد خود مینورسکی نیز به همان نتیجه یی میرسد که ریورسیده بود. (۴۴)

۷- العلاقات ابن رسته، ابوعلی احمد بن عمر معروف به ابن رسته دانشمند جغرافیدان ایرانی، کتاب «العلاقات النفیسه» را در سال (۳۱۰ هـ = ۹۲۳ م) زینت بخش تمدن اسلامی کرد.

ابن رسته راجع به بناهای تاریخی معروف، رودها، دریاها، شهرها و هفت اقلیم و عجایب گیاهی و حیوانی اطلاعات سودمندی داده است. (۴۵)
بوسورت معتقد است که ابن رسته اثر خود را در سال (۲۹۰/ - ۹۰۳) تألیف کرده و در کتاب خود از یک نفر جغرافیه دان سیستانی موسوم به ابوالعباس السجزی نقل قول کرده است. و چنین معلوم میشود که اودر خصوص سیستان تشریحات خیلی مهم را از «السجزی» گرفته است. (۴۶)

ابن رسته اولین کسی است که راجع به یک دژ خارجی در سیستان معلومات داده است. (۴۷)

۸- مسالك وممالك اصطخری، ابواسحق ابراهیم بن محمد اصطخری (متوفی ۳۴۶ هـ / ۹۵۷) مؤلف کتاب «المسالك والممالك» است. مسالك و ممالك اصطخری از متون مهم و معروف در جغرافیا است که مؤلف انرا از روی «صور الاقالیم» مؤلفه ابوزید بلخی (متوفی ۳۲۲ هـ) نوشته است. (۴۸).
اصطخری ممالك اسلام را از شرق از هند تا غرب گردش کرده است بنا برین مسلم است که یا اصطخری و یا ابوزید از سیستان دیدن

۴۴- مینورسکی، جیهانی که جیهانی نبود، مجله اریانا ۱۳۴۶ شماره ۴ ص ۲۸ بعد

ترجمه میرحسین شاه.

۴۵- سفرنامه ابن فضلان، ص ح

۴۶- العلاقات النفیسه چاپ لیدن ۱۸۹۲، ص ۱۷۴ (بوسورت، مجله ادب،

شماره ۳-۴ سال ۱۳۵۰ ص ۷۰)

۴۷- همانجا

۴۸- مسالك و ممالك اصطخری، چاپ ایرج افشار ۱۳۴۷، تهران ص

اول مقدمه.

کرده است. اصطخری زرنج را نسبت به سایر بلاد شرقی بیشتر شرح میدهد و چنین معلوم میگردد که گفتار او درباره صفاریان (یعقوب و عمر و و طاهر و علی) از کدام شخص سیستانی که به روایات تاریخی سرزمین خویش اطلاع کامل داشته، اخذ شده است.

اصطخری دومین نویسنده ایست که از آسیای بادی سیستان صحبت میکند. نویسنده نخستین که درین باب سخن رانده مسعودی است. (۴۹) متن فارسی مسالك وممالك اصطخری در تهران توسط ای-رج افشار بطبع رسیده است.

۹- صورت الارض ابن حوقل، ابوالقاسم بن محمد ابن حوقل، (۳۶۶/۹۷۶-۷۷) در میان جغرافیادانان صدر اسلام از نخستین خبرگان امور جغرافیه فیایی بشمار میرود. او معاصر اصطخری و مقدسی و از اهل «نصیبین» (مغرب) بود. (۵۰)

ابن حوقل در سال ۳۳۱ هـ/۹۴۳ میلادی برای تجارت به بغداد رفته سپس به آفریقا شمالی، اندلس، ناپل، عراق، ایران و قسمتی از هند نیز مسافرت نموده است و در سال ۳۴۰ هجری با اصطخری ملاقات کرده است. (۵۱)

او بخواهش اصطخری بر نقشه ها و متن جغرافیایی او تجدید نظر نموده و کتاب جغرافیایی خود را تحت عنوان «المسالك والممالك» که به «صورت الارض» معروف است نوشت.

ابن حوقل در کتاب خود درباره زرنج بیش از اصطخری مطالبی نوشته است و همانند اصطخری توسط نقشه حدود و ثغور سیستان را معین نموده است. بدون تردید هر گاه آثار جغرافیایی اصطخری و ابن حوقل نمی بود، معلومات مادر باره زرنج و سیستان بسیار اندک می بود.

۱۰- احسن التقاسیم مقدسی. شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی البشاری (۳۵۵-۳۹۰ هـ) از بزرگترین جغرافیه نویسان کلاسیک اسلام است. اثر بسیار مهم جغرافیائی او «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» نامیده میشود.

مقدسی نیز مانند اصطخری و ابن حوقل همواره در سفر بوده و خود مینویسد:

۴۹- بوسورت، مجله ادب، سال ۱۳۵۰، شماره ۳- ۴ ص ۷۱

۵۰- ایضاً و نیز سفرنامه ابن فضلان ص ۵

۵۱- سفرنامه ابن فضلان ص ۵

«در کشورها و اقالم اسلامی گردش کردم. بادانشمندان ملاقات نمودم و پادشاهان را خدمت کردم با قضات همدم شدم و نزد فقهاء درس خواندم با ادباء و قراء امیزش داشتم. بر بالای منبرها خطابه خواندم و بر فراز منارها آذان گفتم. در دشت ها و کوه ها و صحرا سرگردان شدم در دریاها با خطر غرق رو برو گردیدم. در زندان ها بسر بردم، به کار تجارت اشتغال ورزیدم، در مجالس داستان سرایان حضور یافتم، و با همه گونه اشخاص معاشرت کردم و در هر کجابه و سایل مختلف راجع به مذهب، زبان، نژاد، اخلاق اجتماعی و طرز مالیات بندی و وصول خراج تحقیقات نمودم و صحیح ان را ثبت کردم، در این راه رنج بسیار بردم و در برابر سختی و غربت و مذلت برد بردبار بودم... و سعی کردم خلاف آنچه را که دیده ام و یا از اشخاص طرف اعتماد شنیده ام نقل نکنم.» (۵۲)

در جای دیگری مینویسد: «...مطالب کتاب را به سه نوع تقسیم نمودم. اول آنچه دیده ام، دوم آنچه از مردم طرف اعتماد شنیده ام، سوم نقل آنچه که دیگران نوشته اند.... کتابخانه پادشاهی نبود که ندیدم و مذهب و ملتی نبود که ندانستم، با پارسیان و اهل ذکر معاشرت کردم و اطلاعات و رد نیاز را از ایشان بدست آوردم...» (۵۳)

۱۱- حدود العالم: نخستین اثر جغرافیایی در زبان دری است که مؤلف آن معلوم نیست ولی بحسب مینورسکی، ابن فریغون یا کسی دیگر در حوالی جوزجان دست به نگارش آن زده است. تاریخ تألیف حدود العالم سال ۳۷۲ هجری است.

حدود العالم، بنام ابوالحارث محمد بن احمد شهریار جوزجانان (معرب گوزگان یا گوزگانان) اهدا شده است. (۵۴) در این اثر در مورد کوه ها، دریاها شهرها، محصولات کشاورزی حیوانات، نباتات، تجارت، صنایع محلی و رسوم و عنعنات مردم و پیداوار هر منطقه معلومات بسیار سودمندی یافت می شود.

۵۲- احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم مقدسی، چاپ بریل ۱۹۰۶، ص ۳ و ۴ (سفرنامه ابن فضلان ص ۹)

۵۳- همانجا ص ۹

۵۴- حدود العالم من المشرق الی المغرب، ترجمه پوهاند میر حسین- شاه طبع پوهنتون کابل ۱۳۴۲، ص ۶ مقدمه.

راجع به سیستان و شهر زرنج و دیگر شهرهای آن با ارزش ترین نکات رامیتوان از حدودالعالم بدست آورد. (۵)
حدودالعالم، دوبار در تهران و یکبار در کابل ۱۳۴۲ از طرف پوهنتون کابل طبع شده است.

چاپ پوهنتون کابل که از طرف دانشمند سرشناس کشور پوهاند میرحسین شاه ترجمه شده حاوی مقدمه مفصل پروفیسر بارتولد و حواشی و تعلیقات مینورسکی است که در سال ۱۹۳۷ میلادی به زبان انگلیسی طبع شده بود، بارتولد حدس میزند که نسخه یی از صورالاقالیم ابوزید بلخی در دسترس مؤلف حدودالعالم بوده است. (۵۶)

در سال ۱۳۶۲ شمسی پروفیسر میرحسین شاه آخرین تحقیقات مینورسکی را بر حدودالعالم به عنوان اثر مستقل بمناسبت هزارمین سال بزرگداشت کتاب حدودالعالم ترجمه و به نشر رساندند.

۱۲- سفرنامه ابودلف، ابودلف مسعر بن المهلهل الخزرچی، دانشمند و سیاح عرب در نیمه اول قرن چهارم هجری و اثر پر ارزش جغرافیایی و تاریخی نگاشته که یکی مربوط مسافرت در میان قبایل ترك آسیای مرکزی، چین و هند است و بنام «الرساله الاولى» یاد میشود و دیگری مربوط به سفرهای طولانی او در نقاط مختلف ایران است که بنام «الرساله الثانيه» مسمی میباشد. (۵۷)

تاریخ تولد و مرگ ابودلف معلوم نیست ولی در سال ۳۳۱ هجری در بخارا بوده و همراه با هئیتی از جانب نصر بن احمد سامانی نزد شاه چین رفته است. یاقوت حموی در «المعجم البلدان» و زکریا قزوینی در «آثار البلاد» خود قسمت هایی از هر دو رساله را بطور پراکنده نقل کرده اند. (۵۸)

سفرنامه ابودلف که مطالب سودمندی درباره سیستان عهد ابوجعفر - احمد و خلف صفاری دارد، اخیراً در ایران از طرف ابوالفضل طباطبایی ترجمه و نشر شده است.

۵۵- رلا، حد ودا لعالم، طبع دكتور منوچهر ستوده، تهران ص ۱۰۲-۱۰۴، طبع کابل ص ۲۸۴ بعد.

۵۶- حدودالعالم، طبع کابل ص ۱۸-۲۷

۵۷-۵۸- سفرنامه ابن فضلان، ص یو، ص ۱۵، ح ۱

۵۹- بوسورت، مجله ادب، شماره ۳-۴ سال ۱۳۵۰ ص ۷۲

۱۳- معجم البلدان یا قوت حموی (۵۷۵ - ۶۲۶ هـ)، پروفیسر لسترنج فرهنگ جغرافیائی یا قوت رابحیث مخزن معلوماتی می شمارد که از عهده تعیین ارزش آن نمیتوان بدر آمد (۵۹) معجم البلدان درباره سیستان و شهرها و شهرک های آن معلومات قابل توجهی میدهد (بخصوص جلد های اول تا پنجم آن)

۱۴- زکریا بن محمد قزوینی نویسنده قرن هفتم هجری (متوفی ۶۸۲ هـ) در کتاب ارزشمند خود موسوم به «آثار البلاد و اخبار العباد» طبع ۱۸۴۸ گوتن کن. چنانکه از نام اثر پرمی آید، در مورد شهرهای کشورهای اسلامی بخصوص ایران و افغانستان معلومات سود مندی دارد. مؤلف مطالبی را ز چشم دید خود در باب سیستان و تشکده کرکویه نقل کرده که بسیار مفید و ارزنده است. (۶۰)

۱۵- جهاننامه، تألیف محمد بن نجیب بکران، از آثار گرانبهای جغرافیایی اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است. این اثر جغرافیایی در سال ۶۰۵ هجری بنام سلطان علاالدین خوارزمشاه پرداخته شده است. جهاننامه هم بعنوان یک متن کهن بازمانده از آغاز قرن هفتم بزبان فارسی گرانبهاست و هم از رهگذر جغرافیای تاریخی اشمال بر نوادر اطلاعات از اجتماع هشتصد سال پیش خراسان و ایران، در این اثر در مورد دریاچه های سیستان و بیابان ها و عمرانات و بیدواران دیار مطالب جالبی آمده است. (۶۱)

۱۶- تقدیم البلدان، از عمادالدین اسماعیل بن نورالدین علی معروف به ابوالفدا (۶۷۲ - ۷۳۲ هـ) است که از دانشمندان معروف دمشق (سوریه) در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری بوده است. اثر معروف او «تقویم البلدان» تألیف در سال ۷۲۱ هـ در جغرافیا و جامع محاسن همه کتب پیش از خود است.

ابوالفدا، در آغاز از امرای دمشق بود و بعد به ریاست مجمع ادبا و شعرا در حیات انتصاب شد. وی در جنگ های صیلبی نیز شرکت جسته و در

۶۰- آثار البلاد و اخبار العباد، طبع ۱۸۴۸ گوتن کن آلمان، صفحات ۱۳۴، ۱۶۳ - ۱۶۴

۶۱- جهاننامه، محمد بن نجیب بکران، بکوشش دکتور امین ریاحی، طبع ۱۳۴۲ تهران صفحات ۳۷ - ۶۹ ۶۲ - ۶۳ - مقدمه تقویم البلدان ترجمه عبدالحمید ایتی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹



اخراج دشمن از طرابلس همراهی سپاه اسلام را داشته است. (۶۲)
ابوالفدا در مقدمه کتابش می‌نویسد: «چون به مطالعه کتب مؤلفه
در بیان احوال بلاد و نواحی روی زمین از کوه‌ها و دریاها و غیره پرداختم در
ان میان کتاب‌ها که مقصود مرا بر آورد، نیافتی.» (۶۳)

بنابراین ابوالفدا به نقد يك يك از کتب معروف جغرافیا پرداخته و
مطالب بدرد بخوری از منابع متعدد جمع و تقویم البلدان را بمیان آورده
است.

ابوالفدا دوازدهمین اقلیم را به ذکر سبستان (سیستان) و شهرهای
ان اختصاص داده و مطالب سردمندی بحواله کتب جغرافی پیشینیان در
باره سیستان در اختیار ما می‌گذارد. (۶۴) تقویم البلدان در ایران بوسیله
عبدالمحمد ایتی ترجمه و در سال ۱۳۴۹ از طرف انتشارات بنیاد
فرهنگ ایران بچاپ رسیده است.

۱۷- نزهت القلوب از دانشمند معروف ایران، حمدالله مستوفی قزوینی
از مولفات مستوفی سه کتاب در دست است. تاریخ گزیده و ظفرنامه و نزهت
القلوب. دو کتاب نخست ر تاریخ و کتاب سوم جغرافیا است. که آنرا در
سال ۷۴۰ هجری تألیف نموده است. (۶۵)

این کتاب از لحاظ علم جغرافیا و اوضاع و احوال نواحی ایران و سرزمین-
های مجاوران در قرون وسطی بسیار سودمند است و در آن درباره سیستان
و قندهار و کابل مطالب ارزنده یی گنجا نیده شده است. (۶۶)
۱۸- روضات الجنات اسفزاری، معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری از
شعرا و نویسندگان نیمه دوم قرن نهم هجری است. اثر معروف وی «روضات-
الجنات فی اوصاف مدینه الهرات» نام دارد که در مورد معرفت اراضی،
جغرافیای تاریخی، سیاسی و ادبی خراسان و وصف شهرهای آن چون
هرات، بلخ، نیشاپور طوس، مشهد، مرو شاهجان، غزنین، سیستان و غیره
معلومات جالبی بدست می‌دهد. (۶۷)

۶۴- تقویم البلدان، ص ۳۸۶

۶۵- نزهت القلوب، حمدالله مستوفی، باهتمام محمد دبیرسیاقی،

۱۳۳۶ صفحات ده- هفده مقدمه.

۶۶- نزهت القلوب، ص ۱۷۴-۱۷۵

۶۷- روضات الجنات فی اوصاف مدینه الهرات، طبع ۱۳۳۸، مقدمه

این اثر سودمند به کوشش سید محمد کاظم امام استاد دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۸ شمسی در دو بخش باحواشی و تعلیقات مفید بچاپ رسیده است، و در مورد سیستان در بخش یکم آن مطالب سودمندی آمده است. (۶۸)

۱۹- جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی : از لسترنج (۱۸۵۴ - ۱۹۳۳) مستشرق معروف انگلیسی است که یکی از گرانبها ترین آثار جغرافیای تاریخ برای کشورهای اسلامی شرق خلافت است.

این اثر فشرده و چکیده ایست از تحقیقات و تالیفات جغرافیدانان کلاسیک اسلامی که با پای طلب بهر شهر و دیاری رفته اند و آنچه را دیده و شنیده و یافته اند، یادداشت کرده اند و ذخایر گرانبهای از معلومات خود را باقی گذاشته اند.

لسترنج در آغاز جوانی چندین سال را با مادرش در پاریس گذراند و در آنجا با مول مستشرق معروف فرانسوی (مترجم شاهنامه) آشنا شده به تشویق او زبان فارسی و عربی را اموخت و مدت سه سال (۱۸۷۷-۱۸۸۰) در ایران بسربرد و به تکمیل زبان فارسی و تاریخ و جغرافیای این سرزمین پرداخت. (۶۹)

مطالب ارزنده و بسیار جالبی را میتوان در مورد جغرافیای تاریخی تمام بلاد ایران و افغانستان و ماراءالنهر با نقشه های ذیقیمتی و توضیح راه های تجارتی و محصولات و پیداوار هر شهر و دهکده یی از سرزمین های متذکره، در کتاب لسترنج یافت و از مطالعه آن لذت برد.

این اثر در ایران بوسیله محمود عرفان ترجمه و از جانب بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سال ۱۳۳۷ شمسی بچاپ رسیده است که راه پر خیم و پیچ تحقیق را در مورد دانش جغرافیای تاریخی سر زمین های افغانستان، ایران و آسیای میانه و غیره کشورهای اسلامی شرق را خیلی کوتاه و هموار نموده است.

۲۰- آریانا و استرابون، تألیف نجیب الله تور و آریانا، طبع ۱۳۲۴ کابل، در این اثر مطالبی از روی جغرافیه استرابون در مورد سرزمین های

۶۸- همان اثر صفحات ۳۲۸-۳۳۳

۶۹- رك: مقدمه كتاب جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، طبع ۱۳۳۷، تهران

که هنگام یورش اسکندر مقدونی بشرق درچوکات اریانا قدیم شناخته میشده نقل گردیده و حدو دچارگانه و وضع مالی هر يك از ایالات متعلقه آریانا مختصراً بیان شده است.

در مورد حدود چارگانه و شکل لباس مردم و پیداوار منطقه سیستان مطالبی مختصری در این کتاب آمده است.

۲۱- آریانا تاءلیف احمد علی کهزاد طبع انجمن تاریخ افغانستان، در این اثر نیز از ولایات و شهرهای قدیم افغانستان و منجمله شهرهای سیستان در زمان حمله اسکندر و تاسیس دولت یونانوباختر در افغانستان به استناد تذکرات جغرافیه نگاران یونانی، چون بطلمیوس، استرابون، و دیودور و غیره مطالب سودمندی گردآوری شده است.

۲۲- مجله آریانا، یکی از سرچشمه های پر بار و پرفیض سیستان شناختی بشمار میرود. این مجله وزین از آغاز (۱۳۲۲) تاکنون در موارد مختلف تاریخ، جغرافیا، وضع علمی ادبی و اقتصادی سیستان و شهرهای آن در دوران قرون وسطی معلومات بسیار جالب توجه بدست میدهد.

۲۳- پنجاه مقاله، تألیف مرحوم پوهاند حبیبی، طبع اکادمی علم ج. د. ا. ۱۳۶۲. یکی از گرانبها ترین آثار جغرافیای تاریخی افغانستان است که مؤلف در طول عمرش ابتدا بصورت مقالات جداگانه و سپس در يك جلد گردآورده است. در این اثر سودمند، چهار الی پنج مقاله وقف سیستان و شهرهای آن شده است.

ج/ منابع مالی و عایداتی:

راجع به عواید و مالیات سیستان چه در عهد حکومت اسلامی (قرن های اول و دوم هجری) و چه در عهد حکومت های طاهریان و صفاریان و سامانیان و غزنویان و سلجوقیان و غوریان و مغول و تیمور و بعد از آن، يك مقدار معلومات سطحی را میتوان از آثار ذیل بدست آورد.

۱- کتاب الوزراء و الکتاب، تألیف ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیا-

ری در حدود ۳۳۱ هجری.

کتاب الوزراء، یکی از قدیمترین و معروف ترین منابع تاریخ و مالی

در میان کتب اسلامی است، که مسعودی در مروج الذهب و ابن ندیم در الفهرست و ابن اثیر در الکامل و یاقوت حموی در معجم الادب و ابن خلکان و دیگر نویسندگان اسلامی از او و کارهای ادبی او یاد کرده اند (۷۰)

این کتاب احصائیه مالیات سیستان را که ابن خلدون آنرا نقل کرده، آورده است. و منجمه در وقایع سال ۱۷۸ هجری متذکر میگردد که در آن سال فضل بن یحیی برمکی «ابراهیم بن جبریل» را در راس سپاهی بکابل فرستاد و او آنجا را فتح کرد و سپس او به سیستان رفت و از آنجا هفت هزار هزار درهم (هفت ملیون درهم) بدست آورد و مبلغ چهار هزار هزار (چهار ملیون) درهم از خراج آنجا بدست آمد. (۷۱)

این اثر اخیراً در ایران بوسیله ابوالفضل طباطبائی با مقدمه بسیار عالمانه زین العابدین رهنما در سال ۱۳۴۸ شمسی بطبع رسیده است.

۲- مقدمه ابن خلدون، تألیف عبدالرحمن بن محمد معروف به ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ هـ) در جلد اول این اثر پر قیمت و مفید، لستی از عواید مالی عهد مامون رشید که در آن جمله مالیات سیستان نیز ضبط شده است، آمده است. (۷۲)

۳- تذکرة الملوك، از مؤلف گمنام است که بدستور شاه محمود هوتک در سال های فرمانروایی هوتکیان قندهار بر اصفهان تحریر شده است. این اثر بار اول از روی نسخه موزه بریتانیا توسط و، ف. مینورسکی در ۱۹۴۳ میلادی بچاپ رسید، که بعدها در ایران نیز از جانب مسعود رجب نیا ترجمه و نشر گردید.

علاوتماً يك متن از تذکرة الملوك بوسیله دبیرسیاقی در تهران نیز بچاپ رسیده است. تذکرة الملوك در پنج باب و يك خاتمه نوشته شده، باب اول درباره مقامهای روحانی و دینی است و باب دوم، درباره امیران بزرگ (امراء عظام)، باب سوم درباره مقربین های مهم پایتخت و حوزه ماموریت شان است.

در این اثر در باب چهارم ضمن میزان مالیات و افراد قشون هر يك

۷۰- کتاب الوزرا والکتاب، ابو عبدالله محمد عبدوس جهشیاری، ترجمه ابوالفضل طباطبائی طبع ۱۳۴۸، مقدمه زین العابدین رهنما.

۷۱- همان اثر ص ۱۴۷

۷۲- مقدمه ابن خلدون (جلد ۲) ترجمه محمد پروین کنابادی، طبع

۱۳۳۶، ج ۱ ص ۳۴۱ بعد

- يك از حوزه‌های قلمرو هوتکیان افغان در مورد مالیات سیستان و قندهار نیز معلومات مفیدی آمده است .
- علاوه بر سه کتاب فوق‌الذکر معلومات پراگنده ولی مفید و سودمندی در مورد عواید و مالیات سیستان میتوان در آثار ذیل پیدا کرد.
- ۴- تاریخ سیستان ، چاپ مرحوم بهار.
- ۵- احیاء الملوك در تاریخ سیستان، از ملك شاه حسین کیانی سیستانی.
- ۶- کتاب الخراج قدامه بن جعفر بغدادی.
- ۷- فتوح البلدان بلاذری.
- ۸- صورت الارض ابن حوقل .
- ۹- عالم آرای نادری، از محمد کاسم.
- ۱۰- افغانستان بعد از اسلام، از مرحوم پوهاند حبیبی.
- ۱۱- مالکیت ارضی و جنبش‌های دهقانی در خراسان قرون وسطی، از نگارنده این سطور طبع ۱۳۶۲ . مطبعه دولتی کابل
- ۱۲- افغانستان در عصر کورگانیان هند تألیف مرحوم پوهاند حبیبی.
- طبع انجمن تاریخ افغانستان

فصل اول

جغرافیای طبیعی سیستان

نقش رودخانه هیرمند بر وضع طبیعی و تاریخی سیستان

آنجا که دشت های وسیع و پنهاور دامن گسترده،

آنجا که جزیره ها و پشته های ریگی کوهی بنظر نمیرسد،

آنجا که باد محشر میکند،

آنجا که شن هاراه میروند،

آنجا که فقط دو موسم دارد،

آنجا که زمینش پیوسته فرومی نشیند

آنجا سیستان سر زمین شکفتی هاست*

آنجا است که رودخانه های بزرگی میخروشند و آبهای یکصد و بیست هزار میل مربع زمین روی خاک هفت هزار میل مربعی آن جاری میگردد. طبق گزارش ماکماهون (۱) وضع طبیعی سیستان رامیتوان به طشتی

* - به تعلیقات اخیر فصل رجوع شود.

۱- سرهنری ماکماهون به مناسبت پایان کار حکمیتش (موضوع تقسیم آب هیرمند و تعیین خط سرحدی بین ایران و افغانستان) دوخطابه درانجمن جغرافیایی لندن بتاريخ دهم و یازدهم ماه می ۱۹۰۶ ایراد کرد که قسمت های عمده آنرا در کتاب (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی جلد هفتم) اقتباس نموده اند و چون مطالب این دوخطابه مخصوصاً در قسمت جغرافیای طبیعی سیستان بی نهایت مهم و علمی تحقیق شده، بنابراین نگارنده بامید تحقیق و کاوش بیشتر موضوع لزوماً آنرا تلخیص و در اینجا منعکس میسازد.

تشبیه کرد که بزرگی آن ۷۰۰۶ میل مربع است و در آن آبهای ۱۲۰۰۰۰ ریل مربع زمین خالی میکرد بدون اینکه قطری از آن بخارج بریزد. بقول انگوس هملتون مولف کتاب (افغانستان) ۳۸۴۷ میل مربع از این

طشت مربوط ایران و ۳۲۵۹ میل مربع آن مال افغانستان است (۲). رود عمده و مهم سیستان هیرمند است که در جنوب قاره آسیا بین دجله و سند بزرگترین رودخانه یی بشمار میرود و ما کماهون گوید: رود خانه هیرمند در اوقات عادی در هر ثانیه دو هزار پای مکعب آب بسیستان میدهد و در مواقع سیلاب، این مقدار از پنجاه تا هفتاد هزار پای مکعب در ثانیه میرسد.

ولی در هنگام سیلاب های فوق العاده (مانند سال ۱۸۸۵) این میزان از ششصد تا هفتصد هزار پای مکعب در ثانیه میکشد، از اینجا پیدا است که هیرمند چه رودخانه بزرگسی است.

کل ولای که این رود با سایر رود خانه ها از قبیل خاشرود، فراه رود، هاروت رود به سیستان نقل میدهد فوق العاده زیاد میباشد و این امر موجب حاصلخیزی فوق العاده زمین میگردد.

۲- هملتون بحواله ما کماهون می نویسد که : جمعیت کل سیستان در آغاز قرن بیستم (۲۰۵۰۰۰) نفر بود که در هر میل مربع ساحه سیستان ۲۴ نفرزندگانی میکرد. (همان کتاب ج ۷ ص ۱۹۷۸) ولی مستر تیت یکی از همراهان فنی ما کماهون در سیستان، این نکته را به صورت واضح تر در کتاب خود موسوم به (سرحدات بلوچستان) تذکر داده نوشته است: در اوایل قرن بیستم میلادی در شهرستان سیستان ایران ۱۵۶۲۲ خانواده و در میان کنگی ۵۵۴۹ خانوار ساکن بودند که نفوس شان به (۹۱) هزار نفر بالغ میشد اما در سیستان افغانی یعنی نیمروز (۷۰) هزار نفر در ۱۶۲۷۲ خانوار زندگانی میکردند که به حساب مستر تیت در هر میل مربع سیستان ایرانی (۲۶ خانوار) و در هر میل مربع سیستان افغانی (۱۶ خانوار) سکونت داشتند. (رجوع شود به کتاب :

قرار پیمایش هیئت فنی ماکماهون در سال‌های ۱۹۰۳-۱۹۰۵ يك حصه از يكصد و بیست و هفت حصه آب هیرمند لای بود و کمتر رود جهان باشد که از این میزان تجاوز کند.

این گل‌ولای در هنگام سیلاب‌های بهاری، در نهرها ته نشین می‌شود و به مرور آنها را پر کرده آب از کناره‌های آن سررفته بزمین‌های اطراف جاری میگردد.

بعضی اوقات بطوریکه در سایر نقاط آسیای وسطی هم اتفاق می‌افتد (۳) شعبه عمده رود خانه از نهر مصنوعی جریان می‌یابد و در این قبیل موارد سرعت صورت مسیر طبیعی را بخود میگیرد چنانچه در سال ۱۸۹۶ هیرمند در اثر يك طغیان مد هشت از مجرای اصلی خود یعنی رود نادعلی کنار رفت و بطرف غرب مجرای تازه‌یی احداث نمود که بعد بنام رود پریان معروف گردید و همین واقعه موجبات حکمیت ماکماهون را در سیستان بر سر مسئله تقسیم آب و تعیین خط سرحدی بین افغانستان و ایران فراهم آورد.

از آنجای که رود هیرمند در طول قرن‌ها از يك طرف بطرف دیگر متمایل شده و مجرای خود را عوض کرده است همانطور هم شکی نیست که يك دلتا (۴) را عوض کرده، دلتای دیگری اختیار نموده است.

آثار و علایم این تغییر مجراها هنوز هم در سیستان دیده میشود، مثلاً: «سنارود» يك وقتی مجرای اصلی هیرمند بود. آب آن در قسمت جنوبی هامون فعلی میریخت و دلتای آن ایام نیز قسمتی از زمین‌های مسکونی حالیه را با دلتای (رامرود) درست در انتهای جنوبی هامون امروزی شامل میشد و یا چنانکه دیده میشود، قطعه گود زره امروز بندرت آب دارد و شهر ساپور شاه در شمال غرب هامون امروز زیر آب رفته است.

۳- جغرافیای تاریخی بارتولد، ص ۱۱۱۹.

۴- دلتا، حرف چهارم یادال‌القبای یونانی است و دهانه اغلب رود خانه‌های بزرگ را دلتا مینامند، مانند، دلتای نیل و دلتای هیرمند که غالباً به دوسه شعبه تقسیم می‌شود و از بند کمال خان آغار میگردد.

از جانب دیگر طوریکه مشاهده میشود سکنه این نواحی همیشه و همه جاذبه‌ها رود خانه رفته اند. حتی درازمنه اخیر نیز دیده شده که کرسی سیستان از يك دلتا به دلتای دیگر نقل مکان کرده است.

رام شارستان Ram Sharistan واگر یاسپ Agriaspā
 و در انجیانا Drangiana شهرهای مهم سیستان در زمان اسکندر
 مقدونی بوده اند که خرابه های آنها امروز در دلتای تراکو Traku
 بنام رامرود Ramnod معروف است.

همچنین خرابه های زرنج کرسی سیستان در عصر اسلامی واقع در دلتای امروزی مؤید این مدعاست.

ماکماهون گوید: خرابه های ناحیه سیارتار Siartar = حصارطاق) مورد تردید است و نمیتوان گفت بکدام عهد تعلق دارد ولی تصور می شود به زمانهای پارتی یا پیشتر از آن ارتباط داشته باشد. در این نواحی تپه های بیشمار دیده میشود که خیلی قدیمی بنظر می آیند. اینها شکل و ترتیب ندارند و آجر بسیار در اطراف آنها پراکنده است میتوان گفت اینها از شهرهای قدیم و پایتخت های بسیار قدیمی حکایت میکنند.

توسعه و وضع این خرابه ها و اشیاء قدیمی ای که در آنجا یافت می شود مانند: مهر، چینی، سفال شیشه و کوزه و همچنین نهرهای مرتب که بطور نظم و ترتیب حفر شده ها که از این است که ناحیه بی فوق العاده آباد و معمور بوده و شکی نیست که سیستان قدیم اینجا بوده است.

امتداد رشته خرابه های این ناحیه که اغلب نیمه یا تمام زیر شن و ماسه مدفون است، از قلعه فتح گذشته و بطرف شمال تا شصت میل کشیده می شود.

خرابه های قسمت شمالی این رشته، از شن و ماسه خالی است و بعضی آنها مثل چهل برج و امیران (امیر معن) بطور حیرت آوری محفوظ مانده است.

وقتیکه اینجا دلتای هیرمند بوده فاضل آب این رودخانه بیا، گودال بسیار بزرگی میریخت که ما آنرا پیدا کردیم و «لاله نوار» نام دادیم در قسمت شرقی وجود دارد و بایستی هامون آن وقت ها باشد.

ما کما هون علاوه میکند که، هیئت اعزامی ما دلتای رودخانه هیرمند را در سه محل کشف کرد و در هر سه محل هم هامون جداگانه وجود داشته که آب هیرمند به آنها خالی میشده است در زمانهای گذشته هر یک از این دلتاها چندین بار دلتای هیرمند قرار گرفته و آب آن از یک هامون به هامون دیگری خالی شده است.

چون در روزگاران قدیم هیرمند هواره مجرایش را بطرف شرق و غرب پس و پیش میبرده و مقدار گل ولای آن حتماً بیش از مقدار امروزی بوده که با خود حمل مینموده لذا میتوان گفت شهرهای بس قدیمی را در زیر گل ولای خود پنهان کرده است، اینها اتفاقاً وقتی مشاهده می شود که هیرمند مجرای تازه برای خود باز کرده است یا بادهای تند و سخت زمین را پاك کرده و قسمتی از این خرابه ها را آشکار ساخته است و یا هنگام حفر جویها و آنها را جدید از عمق ۲-۳ متر از زمین بیرون میایند. اینک یکی دو مسئله دلچسپ اما بغرنج و تا اندازه هم حیرت آور :

آیا زمین سیستان پیوسته فرومیشیند؟

هرگاه مقدار گل ولای که رود هیرمند هر ساله به سیستان نقل میدهد محاسبه شود بیک رقم بسیار بزرگ خواهد رسید که آن وقت میتوان حدس زد چگونه سطح دلتاهای سیستان بمرور پر شده بالا آمده است. چه از آنجای که دریاچه هامون راهی بخارج ندارد طبعاً گل ولای که رودخانه ها هر ساله با خود میاورند روی گل ولای قبلی قرار گرفته و با طبع سطح هامون بالا می نشیند.

ولی اگر این سوال پیش آید که آیا تحقیقات و ملاحظات میتواند این نظرات را تایید کند؟

جواب البته این خواهد بود که خیر؟

یگانه راه حل این مسئله که میتوان بدان اشاره کرد این است که: زمین سیستان پیوسته فرومی نشیند و پائین میرود، علت آن هم سنگینی و فشار مواد رسوبی است که هر ساله روی هم توده می شوند. این فرورفتگی در زمینهای دلتا مشهود است، ولی در نواحی دیگر سیستان چندان محسوس نیست.

حال باید دید آن همه خاکیکه روی زمین های سیستان قرار داشت چه شد که سطح فعلی آن (۴۰۰ پا) گود ترا سطح سابق آن شده است؟ رود هیرمند پیوسته پرتگاه های که در مسیلس واقع است میشود و گل ولای آنها را با خود به دریاچه هامون نقل میدهد و هامون هم دیگر راهی بخارج ندارد و هرگاه تصور شود که زمین سیستان در اول گودا-لی بوده است، بایستی این گودال بمرور پر شده بالامیآمد و مدتها قبل جلوه هیرمند را گرفته بود تا آنجا که دهانه میگرفت و آب از جریان تند باز میماند، در حالیکه چنین نیست و هیچ آثار و علایمی هم وجود ندارد. جست و خیز آب همان است که سابقاً بوده پس یگانه راه حل این معما همان است که گفته شود واقعاً سطح تمام زمین سیستان بطور دایم و مرتب فرو مینشیند.

ما کماهون گوید: ما این حقایق را بعد از آثار و علایم آب که در جاهای مرتفع سیستان باقی مانده تمیز دادیم و متأسفیم که این کشف خود را بنظر (مسترالزورت هنتنگون) عضو مؤسسه کارنکی امریکا دروا-شنگتن که اخیراً سری به سیستان زد و دنبال نشانه های سطح قدیمی آب میگشت، نرساندیم.

موضوع قابل توجه دیگر در سیستان این است که این همه آب فراوان در کجا می رود چه می شود؟

دریاچه هامون آنقدر هاء عمیق ندارد عمیق ترین نقطه هامون پانزده پا حساب شده و سایر قسمت های آن از چهارالی هشت پا زیادتر عمیق ندارد و قسمت های زیادان در فصل زمستان می خشکد.

در ابتداء تصور میشد که دریاچه هامون مجرای زیر زمینی دارد که آب از آنجا به خارج هدر می رود. اما پس از تحقیق معلوم شد که چنین مجرای وجود ندارد. نه تنها اب دریاچه هامون راهی بخارج ندارد. بلکه زمین های قعر دریاچه هم طوری است که آب در آن فرو نمی رود.

عقیده مستر وارد Mr. Ward عضو هیئت و متخصص آبیاری این است که در عرض يك سال فقط ممکن است ده پا آب دریاچه هامون تبخیر شود. به عباره دیگر اگر يك دریاچه بعمق ده پا آب داشته باشد، ممکن است این آب در عرض يك سال آنهم فقط در زیر آفتاب سیستان تبخیر کند

سیستان و بادتند آن کافی است که سخن را بکرسی حقیقت بنشانند و محتاج با قامه دلیل زیادتر نیست.

يك موضوع دیگر :

معلوم داراست، دریاچه ای که به خارج راه نداشته باشد، آب آن بواسطه تبخیر به مرور زمان شور می شود و اطراف آن از نمك شور می بندد، ولی دریاچه هامون که همه ساله این اندازه آب تبخیر میکند بالطبع آب آن باید لزوماً شور و شورتر شود، در صورتیکه این چنین نیست و آب آن بکلی خالی از نمك است گرچه نمیتوان گفت آب میرمند که خیلی هم صاف و گواراست باب سایر رودخانه های که به هامون میریزند از نمك پاک است ولی با این هم آب هامون شیرین است و در هیچ نقطه آن نمك دیده نمی شود (۵)

ما که هامون این معمارا تقریباً حل کرده گوید: هر ده سال يك مر- تبه آب هامون سرریز کرده به گودزره میریزد، تصور میکنم این دلیل کافی باشد و لی تحقیق بیشتر لازم دارد.

هنگامیکه آب هامون از مجرای شلاق رود یارود سرشیده به گود زره میریزد شیرین و آشامیدنی است اما پس از قطع شدن جریان آب چند ماهی که گذشت شور می گردد و اطراف آن نمك ظاهر می شود، این اختلاف بین آب هامون و آب گودزره تعجب آوراست دلیل آن را باید پیدا کرد.

نوعیت خاک:

چون تمام منطقه دلتا در طی قرنهای از ریگ و گلی که با آب رود خانه میرمند و معاونین آن بدانجا می آید تشکیل یافته است لذا ضخامت طبقه گل معلوم نیست، خاک منطقه دلتا حاصل خیز است و مقدار زیاد سودیم (نمك قلیا) و دیگر مواد مخصوص مناطق صحرائی دارد، مگر در نتیجه برهنگی (قدت نباتات) مواد عضوی در خاک این منطقه بسیار کم است در بعضی قسمت های دلتا تجمع و یا غلظت زیاد نمك (شوره) دیده میشود و در نتیجه يك اندازه زیاد زمین که سابقاً مزروعی بود امروز متروک شده اند.

خاک منطقه دلتا چون بسیار می ده است مانع نفوذ آب گردیده و در نتیجه رطوبت را نسبتاً خوب نگاه میکند. گرچه این خاصیت زمین برای زراعت

۵- ما که هامون گوید: شوره ای که در بعضی جاهای سیستان و کناره های دریاچه هامون دیده می شود به علت جاذبه شعریه است که از خود زمین بالا می آید و با آب هامون هیچ ارتباط ندارد.

آبی فایده مند است مگر در مسایل بدررفت وزهکشی مشکلاتی هم دارد. و بالنتیجه زمین راشوره زار میسازد. در بعضی حصص مردم شوره را از روی زمین تراشیده در بین کرد ها تود می کنند و هرگاه مقدار شوره انقدر زیاد شود که تراشیدن فایده نبخشد زمین را ترك میکنند، چیزیکه هم اکنون بر مشکلات و وخامت منطقه دلتا افزوده نابودی بوتـه های گز است که یگانه ذخیره محر رطات منطقه محسوب میشود و علت آن هم این است که چون در عوض بوته های گز قطع شده دیگر نهـ سال شانی صورت نگرفته بنا بران بهرور زمان اراضی کاملاً عاری از نباتات و بوته های چوب گز گردیده است. ما کما هون گوید: «پس از طی ۷ میل بین جنگل های غلوی گز که یگان یگان مزرعه هم بین انها دیده میشد بشاخه دیگر نهر رسیدیم» (۶).

این تذکر ما کما هون نشان میدهد که در هشتاد سال گذشته، در منطقه دلتای هیرمند جنگلات انبوه وجود داشته است.

احتمال دارد که با امحای اشجار و بوته های گز ریگ های روان در رقبه دلتا نسبت به سابق بیشتر و به پیمانه وسیع تری بحرکت بیفتد. نکته دیگر اینکه در استفاده از چرا، گاه های رمه های بز و گوسفند و گاو راه افراط پیموده میشود و این امر موجب از بین رفتن قشر خاک توسط بادهای تموز میگردد، البته ممکن است از راه تجربه و آزمایش گیاه ها و علف های را که در مقابل بی آبی و خشک سالی مقاومت بیشتر دارند، برای پوشیدن و صیانت زمین دلتا نیز مؤفقانه پرورش و تربیه نمود. این امر يك طرف وسیله خوب حمایه قشر زمین از صدمات بادهای تموز میباشد و از جانب دیگر مانند سایر وسایل کنترل قشر خاک مستلزم مقدار زیاد آب نمیباشد.

مرتفع ترین نقطه سیستان بین فراه و گودزره، تپه سنگی است موسوم به «کوه خواجه» که در میان اهالی آنجا به «کوه رستم» نیز معروف میباشد و در عید نوروز، مردم در پای آن جشنی برای طغیان آب که موجب حاصلخیزی و سرسبزی خاک شان است میگیرند و دسته های گندم سبز را آتش زده به یکی از مقبره های آنجا که به زیـارت (پیر گندم بریان) معروف است، اهدا میکنند و این یاد بودی از خاطره های قدیم و ظاهراً دوار قبل از اسلام است.

اثرات باد در سیستان :

ماکه‌اهون گوید: اگر لازم باشد بیک سرزمین نام «مملکت باد» اطلاق شود، مناسبتر از سیستان پیدا نخواهد شد. هرکسی به سیستان سفر کرده در باب این ایالت مطالعاتی داشته باشد، یقیناً از باد معروف آن اطلاع کافی حاصل کرده است. این باد موسوم به (باد ۱۲۰ روزه) است که هر ساله از اواخر ماه ثور از جانب شمال و کمی هم شمال غرب شروع بوزیدن میکند. باگرد و شن توأم است و یکنوع صدای عجیبی هم دارد که میتواند بعد اعلا عصاب انسان را ناراحت کند.

از جانب دیگر وزش این باد در سیستان یکنوع نعمتی است برای آنکه پشه و مگس و همچنان میکرو بوی حصبه، آبله و سایر ناخوشی‌ها را از بین میبرد. بدون این باد زندگی در ماه‌های (جوزا، سرطان، اسد و سنبله) مصیبت بزرگی است.

ظاهر آمنشای این باد بحیره خزر است که از آنجا بطرف سرحد ایران و افغانستان سرازیر شده و چند منزل زیر سیستان تمام می‌شود. (۷) منتهای قوت این باد در لاش و جویین (واقع در شمال دریاچه هامون و رود فراه) است که در ساعت جنحیل سرعت دارد ولی در جنوب سیستان از سرعتش کاسته میشود و در جاده تجارتی نوشکی و رباط (بین کویت و مرز سیستان) این قدر هم محسوس نیست.

احتمال دارد که وجود این بادها سبب اختراع آسیاهای بادی شده باشد زیرا این نوع آسیاها پیش از استیلای عرب و مدتی قبل از آنکه در اروپا اختراع شود در سیستان معمول بوده است (۸). بهر حال نباید تصور کرد که بعد از باد ۱۲۰ روزه دیگر در سیستان بادی وزد بلکه در تمام مدت زمستان بادهای خیلی تندی میوزد و سوز سرمای زمستان که اهالی به آن (سیاه باد) میگویند خیلی سخت و خطرناک است و دارای سرعت فرق العاده زیاد میباشد.

ماکه‌اهون برای آنکه نمونه از این باد را بدست داده باشد می‌نویسد: سوزسر مای آخر مارچ ۱۹۰۵ ساعتی ۱۲۰ میل سرعت داشت

۷- تاریخ ایران از بررسی سایکس ج اچ ۲ ص ۵

۸- همان کتاب و نیز رجوع شود به جغرافیای مفصل ایران از مسعود

کیهان ج ۲ ص ۱۲۷

باد سنج برای مدت شانزده ساعت دیگر سرعت آنرا ۸۸ میل در ساعت نشان میداد .

شدت فوق العاده باد سیستان که بانظم و ترتیب همیشه از يك طرف معین شروع بوزیدن میکند قابل ملاحظه میباشد ، قرنهای ست که از همان طرف میوزد و هیچ بادی ممکن نیست باین شدت وقوت بوزد ، اثرات آن در همه جا و همه چیز سیستان نمایان است و هیچ چیز بدون صدمه باد به نظر نمیرسد . از صدمه باد هیچ درختی رایارای مقاومت ورشد نیست . بعضاً درختهای که در پناه انبوه گز و بوته ها آنها در کنار نهرها رشد کرده اند و قتا که بزرگ شده و از میان گز و بوته ها قد برا فراشت آن وقت (سیاه باد) بسر و قتش میرسد و آنرا کمر شکن و یا از بیخ و بن سرنگون مینماید . تقریباً میتوان گفت در قسمت بیشتر سیستان حتی يك درخت هم وجود ندارد .

در خرابه های قدیم و دهات مسکونی امروزی دیوارهای مخصوصی جهت جلوگیری از صدمات باد دیده می شود ولی باد سیستان آنطوری نمیوزد که این دیوارها سد محکمی برایش محسوب شود در خرابه های قدیم زیر دیوارها را باد کنده و خالی کرده است و حتی دیوارهای ضخیم را درست مثل موریانه خورده است همچنان قطعات بسیاری از زمین های مزروعی را زیر شن و ماسه دفن کرده و یا زمین های که پوست نرم دارند آنها را با ایجاد گودها و پرتگاه ها غیر قابل زرع ساخته است .

باین ترتیب دیده میشود که اغلب از محلات مسکونی و شهرهای قدیم را باد زیر شن و ماسه پنهان کرده است .

در سیستان شن ها نیز راه میروند و بصورت مداوم بانظم ترتیب خاص مانند قشون های مهاجم پیشروی میکنند و همینکه بکدام موانع برخورد نماید، شکل گاز انبری بخود گرفته از دو طرف به آن حمله می برند و دیری نمیگذرد که آن مانع را بکلی نابود مینمایند .

ما که اهون که خود شامد این خرابکاری های باد در سیستان بوده ، مینوسد: در اول ورود ما به سیستان قلعه نويك ديه خیلی آباد و معمور بود و در عقب آن تپه یی بود که پناه گاه خوب این ديه پنداشته میشد . قبل از حرکت اردوی ما از این ديه در يك شب طوفانی ريك و ماسه بر این تپه حمله برد و آنرا محاصره کرد بعد نوبت به ديه رسید و تا چند روز دیگر قلعه نوبه تپه ريگی مبدل شد و اهالی مجبور از آنجا کوچ کردند .

نمونه دیگر این چنین وقایع در قلعه کهنه رخ داد، تا چون ۱۹۰۴ در جلو این دیه يك استخر بزرگی بود. در سپتامبر هما نسال یعنی در کمتر از مدت سه ماه این استخر بیک تپه بزرگی مبدل شده بود که اقل ارتفاع آن تاده پا میرسید.

کارباد سیستان تنها مدفون ساختن نیست، بلکه بعضاً آثار و بنا های تاریخی را که مدتها زیر ریک و ماسه مانده است از گور میگذشد. مثال زنده این ادعا کشف یک شهر وسیعی در حوالی قلعه نو از محل دهان غلامان است که اصلاً بلد آن را ظاهر ساخت و بعد هیت باستان شناس ایتا لوی بریاستپرو فیسرر تو چی در سال ۱۹۶۲ متوجه آن گردید و پس از پاک کردن بقیه ریک ها و به دست آوردن شواهد تاریخی آنرا بدوره ها منشیان نسبت دادند.

از این که بگذریم بقول مردم آنجا، هرگاه مقدار کمی از این ریک روی زمینیکه آماده کشت باشد قرار گیرد، محصول آن دوچند محصول زمین های خواهد بود که قشر ریک نداشته اند. باین ترتیب باد مذکور بعضاً مایه تقویه زمین هانیز میگردد البته اینها که گفتیم کارهای آرام و ملایم باد سیستان است ولی خرابی های آن در بعضی نقاط بقدری است که هرچه در آنجا بوده باد برده وفتظزین های بایر بجا گذاشته است.

چنانکه سابقاً اشاره شد برخی زمین ها را باد طوری کنده و روی هم انباشته که قیافه آن بکلی تغییر خورده و شکل گودال های عمیق را بخود گرفته است. بعضاً درته این گودال ها آثار نهرهای قدیمی نیز بمشاهده میرسد که در قدیم برای زمین های زراعتی آب میبرده اند ولی باد آنها را پر کرده است. اثرات خرابی این باد رادر نواحی جنوب غرب سیستان بخوبی میتوان مشاهده کرد. در اینجا باد تپه های زیادی از شن و ماسه بالا آورده است که ارتفاع آنها به بیست پا میرسد. اینکه گفته میشود تقریباً بیست پا از آن جهت است که خود این تپه ها نیز در مسیر باد قرار دارند و نمی شود بطور قطع ارتفاع آنها را تعیین کرد. (عکس ۲)

چنان مینماید که این زمین ها هموار و مسطح بوده و دران زراعت پردامنه وجود داشته است از سفالهای شکسته ای که همه جا بسیار دیده میشود میتوان حدس زد که در زمانهای خیلی قدیم در این نواحی

چه مدنیتی و چه شهرهای پرجمعیتی و چه سکنه با ثروتی وجود داشته است. این سفالها حاکی از نسل های خیلی قدیمی است که فقط اهل فن میتوانند دوره آنها را تمیز بدهند.

اکثر این تپه ها از دور سیاه بنظر می آیند ولی همینکه انسان بانها نزدیک گردد معلوم میشود که رنگ سیاه آنها از جهت سفال های شکسته سیاه است که تمام تپه را پوشانده اند.

به عقیده ما کماهون این سفالهای شکسته سیاه قدیمترین نمونه های ظروف سفالی است که تا امروز کشف شده و یکی از آثار ظهور تمدن در میان بشر اولی است.

همچنان قطعات سنگ های سیاه سخت کوه آتشفشان باسنگ های سیاه دیگر که در کوه های نواحی غربی سیستان نوع آن بسیار است در این تپه ها بسیار دیده می شود. تعجب در این است که چگونه این سنگ ها در میان گل ولای این جاها پیدامی شود. وقتی آنها را این رو و آن رو بزنیم دیده میشود که بعضی تراشیده شده و شکل مخصوص پیدا کرده اند که سنگ های عادی آن شکل و حالت را ندارند مانند: سرتیر و نیزه و کارد و تبر که بعضی از آنها از سنگ سیاه کوه آتشفشان ساخته شده و برخی از این هم بهتر تراش کرده شده اند.

همینطور از شیشه های معدنی و عقیق اسباب نظیفی ساخته شده که گویی برای اشخاص معین آن دوره هاتیه شده اند، ما کماهون گوید: من این اشیا را در اختیار اشخاص ذی فن میگذارم، آنها اظهار عقیده بکنند که بچه دوره یی تعلق دارند؟ ولی اگر عقیده علمای عتیقه شناس قابل اعتماد باشد، تهیه کنندگان این آلات و ادوات سنگی کسانی بوده اند که هزار سال قبل امرار حیات کرده گذشته اند. (۹).

اینک باز هم موضوع باد سیستان:

در نواحی جنوب غربی سیستان، در میان دشت های مرتفع یک عده سوراخ ها و گودالهای کوچک و بزرگ دیده می شود که خیلی هم عجیب است مثل این است که آنها را بادست کنده باشند. بعضی از آنها تا چهل

میل مربع و قریب دوصد پایا زیادتر عمق دارند و برخی از زیر زمین با هم راه دارند. رابطه عده‌یی از این ها بوسیله شکاف های است که هنگام سیل، آب در آنها جاری شده استخرهای بزرگ و وسیعی تشکیل داده است و برخی دیگر بکلی از هم جدا و راهی بخارج ندارند .

حال در برابر این سوال که آیا این ها چگونه تشکیل شده اند ؟ جواب سطحی البته این است که توسط آب و یا فرورفتگی زمین باعث ایجاد این ها شده است و یا نظریات دیگری از این قبیل . تمام این ها جواب قانع کننده برای پیدایش آنها شده نمیتوانند . دلیل بهتری -

بایست برای قبول آن پیدا کرد .

ماکما هون گوید : بعد از غرور و دقت زیاد باین نتیجه رسیده ام (البته با تردید) که این ها نیز بوسیله باد ایجاد شده اند ، فقط باد زمین را باین شکل عجیب در آورده است ممکن است اظهار این نظر باعث تعجب بشود ولی باید بگویم : آنچه من دیده ام کم و بیش آنهای که يك محور طویل دارند بامسیر باد مطابق است و عده ای که شکل بی قاعده دارند خیال میکنم (باید چنین تعبیر شود) که قبلا یکی دو تا از این گودال ها جدا گانه در ست شده ، بعد ها بهم اتصال پیدا کرده اند درحالی که این نظرا راجع باین گودال ها در اینجا اظهار میدارم باید بگویم که فرورفتن سطح زمین سیستان بطور کلی بستگی باین موضوع ندارد .

در هر حال باد سیستان هر چه باشد این است که هست و اثرات آن در سراسر سیستان نمایان است ولی انتظار می رود بیانات فوق سبب شود تا مسایل بس مهمی در باب سیستان مورد توجه قرار بگیرد (۱۰) .

۱۰- در ختم خطابه اول ماکما هون گوید . مستر وارد متخصص ابیاری و همچنان مستر تیت صاحب منصب نقشه بردار که خود باستان شناس هم است اطلاعات خیلی مهمی در باب سیستان گرد آورده اند که عنقریب یادداشت های شان جدا گانه به چاپ خواهد رسید و اما محمود گوید : از مستر وارد کتابی دیده نشده که در باب سیستان نوشته باشد ممکن است صلاح نبوده تا طبع و توزیع گردد ولی از مستر تیت کتب ذیل در باب سیستان طبع رسیده است .

A—Investigation in Seistan.

B—The Frontiers of Baluchistan.

C—Cions and Seals collected in Seistan.

D— Seistan (A. Memoire on the History Geography Rnins, and People) Calcutta, 1910.

یادکردی از اقلیم سیستان :

ایالت سیستان فقط دو موسم دارد. زمستان و تابستان. بهار و خزان در سیستان سراغ نمی‌شود. درست و رطوف چند ساعت می‌توان از سرمای زمستان وارد گرمای تابستان شد و همچنان از گرمای تابستان وارد سرمای زمستان (از همین جهت است که اهالی آنجا از روی طنز به سیستان می‌گویند، ملک پکه و پوستین).

زمستان سیستان از نیمه ماه عقرب شروع می‌شود و تا دهم ماه حمل (۱۱) د و ام می‌نماید.

و تابستان آن از نیمه حمل تا اواسط عقرب امتداد دارد که حد وسط حرارت این ایام طولانی و خسته کننده از ۱۱۰ تا ۱۱۹ درجه فارنهایت (۴۰-۵۰ درجه سانتی‌گراد) می‌رسد.

طوری که پیشتر اشاره شد، سیستان فصل بهار ندارد تا از مقدمش گل‌های وحشی چنانکه در سایر نقاط آسیای وسطی دیده می‌شود. استقبال نماید ولی طبیعت ظهور این فصل را بشکل دیگری نشان می‌دهد و آن اینکه با فرارسیدن این موسم، رستاخیز پشه‌ها و حشرات پرنده و -

بقیه پاورقی شماره ۱۰ :

کتاب شماره (ب) تیت که حاوی عکس‌های بیشمار تاریخی و مطالب مهم در باب جغرافیای سیستان است برخی از وقایع روزانه را نیز شرح می‌دهد و درص ۱۷۱ مینویسد: در اوایل تابستان ۱۹۰۴ مرض تیفوس در سیستان پیدا شد برای چند ماه این ناخوشی محشر کرد. اینکه چقدر مردم مردند؟ هرگز کسی نخواهد توانست بفهمد. ولی تلفات مردم یقیناً خیلی زیاد بود.

۱۱- مردم سیستان بجهت ختم فصل زمستان ضرب‌المثلی دارند که می‌گویند: (بعد از نوروز، نه و نیم روز، چهل‌کنده بسوز) چون غالباً در عرض نه و نیم روز پس از نوروز سوز برف (سیاه‌باد) هولناکی شروع بوزیدن می‌نماید و باعث تلفات سنگین حیوانی می‌گردد بناء این ضرب‌المثل برای کسانی که مواشی خود را به علف چرای کنار (اشکین) (نیزار) می‌برند یکنوع اخطاریه به حساب می‌آید.

زیرا اگر احیاناً در مدت نه و نیم روز پس از نوروز سیاه باد بر خاست دهشت‌آور است و مخصوصاً تلفات گاو بیش از سایر حیوانات خواهد بود و این اتفاق در میان اهالی اسب مخصوصی بخود گرفته که بان (ینجک گاوکش) می‌گویند.

وخزنده ازهر قبیل یا کرم های کوچک و بزرگ که در راس همه شان مارها واقعی ها قرار دارند آغاز می گردد.

این حشرات تاهوا تاریک شده زمین و فضا را پرمیکنند و نشستن یا غذا خوردن نزدیک روشنی را ناممکن میسازند ، فقط بادمیتواند شر آنها را از سر آدمی کم کند. ولی همین که باد اتفاقا شبی آرام گرفت فوراً پیدامی شوند و با اصطلاح باز (همان آتش است و همما نکاسه) بیچاره حیوانات نیز از دست این حشرات روز خوش ندارند و خواهی نخواهی اذیت و آزارشان را می چشند در میان این حشرات بعد از مار و گژدم - خطرناکترین دشمن انسان و حیوان (خرمگس) است . میتوان گفت برای اسب و خروگاو و شتر دشمن شماره یک محسوب می شود همینکه خود را یکی از این حیوانات زد ، فوراً از جای نیشش خون فوراً مینماید و بکلی آن را نا راحت میکند .

همراهان ماکماهون درخون این حشره میکروب ناخوشی مسر و خطرناکی را که درهند وستان معروف به (سارا Sarra) است کشف کرده اند ، بقول آنها نام این میکروب (تری پانوسم) میباشد . که برای مواشی مذکور و همچنان برای انسانها خیلی خطرناک و مضر ثابت شده است .

ماکماهون گوید : توسط نیش این مگس صدها شتر و از جمله دوصد را س اسب یکصد و بیست آن تلف شده

اما اختلاف زمستان سیستان با تابستان آن هرگز قابل مقایسه نیست مخصوصاً سوز برف (سیاه باد) آن که خیلی هم خطرناک است گاهی شدت آن تا درجه مکشد که رود خانه های بزرگ یخ می بندد و آب آن از جریان تند باز میماند (در سال ۱۳۴۳ شمسی در ماه جدی از فشار سوز برف نهر شیله چرخ با همه پهناوری و غریوش یخ بست تا آنجا که مواشی از روی سینه آبهای یخ زده هیرمند عبور و مرور میگردند .)

ماکماهون از چشم دید خود مینویسد : در ژانویه سال ۱۹۰۵ نه تنها آب را که دریاچه هامون یخ بست بلکه رود خانه بزرگ هیرمند را با آن همه سرعتش نیز یخ زد. از جای که فشار سوز برف خیلی هولناک بود، تلفات غیر قابل تصویری بسرشتر های اردوی ما وارد آمد . در عرض چهار روز دوصد شتر تلف شد و مجموع این تلفات در عرض دو سال ونیم از ناحیه سرما و گرما و علل دیگر (ظ: طاعون و هار) به چار هزار و نهصد (۴۹۰۰) شتر رسید. همچنان در ظرف این مدت

پنجاه نفر انسان نیز از دست رفت. دو نفر از گرما، هفت نفر از گرما و تشنگی، سه نفر از سرما و چهار نفر هم زیر آب رفتند. این میزان تلفات نتیجه وضع طبیعی آب و هوای ایالت سیستان بود ماکما هون علاوه میکند:

داستان آن هفت نفر که بخاطر تهیه يك نقشه از گرما و تشنگی هلاک شدند. هیجان انگیز ترین فصل تاریخ هیئت اعزامی را تشکیل میدهد. دشت مارگر (یا کویر مرگ) یکی از آن نقاطی است که جای آن در نقشه خالی بود قبلا عده‌یی در اطراف آن گردش کرده بودند ولی هرگز کسی داخل آن پای نگذاشته بود. انجام این کار یکی از نقشه کش‌های معروف بومی (هند) موسوم به (خان بهادر محی‌الدین) محول شد او بایک دسته ده نفری که چهار نفر شان راه بلد بودند از کنار هیرمند نزدیک چهار برجک باین دشت حمله برد و بیاباخانه در دل کویر مارکو پیشرفت ولی متاسفانه که از رهنمایی عقل غفلت کرد و احتیاط را از دست داد. در یکی از شب‌های پرستاره تابستان، سه نفر از چهار نفر راه بلد اصرار کردند که دیگر پیشروی نکنند و از همانجا مراجعت نمایند ولی شیخ محی‌الدین قبول نکرد. این سه نفر بلد خود را روی شترهایشان انداخته و شترها را بهم بسته رها کردند تا هر جا هوش حیوانی آنها را هدایت کند بروند. طولی نکشید که هر سه نفر از هوش رفتند و اشتران‌اوشان را به نقطه (شنند) رسانید، در آنجا مردشکارچی آنها را بهوش می‌آورد، آنها خود شان را به محل خود رساندند.

يك روز بعد از جدا شدن راه بلد ها، آب تمام شد و دشت مارگو زیر آفتاب تموز هرچه بیشتر می‌سوخت، چند نفری گوشه ئی از کویر را کندند، شاید آب پیدا کنند، موفق نشدند، ناچار سینه شان را بشن‌ها چسپا زدند تا تشفی حاصل کنند. رهنمای چارم که باشیخ محی‌الدین مانده بود، نیز از هوش رفت و وقتی عده باقی مانده سر وقت محی‌الدین رفتند دیدند که او نیز از تشنگی در گذشته و اسپش هم در کنارش جان داده است، دو نفر از همراهان محی‌الدین که ساربان بودند اثری از آنها بدست نیامد و چهار نفر دیگر از هیئت ده نفری شیخ محی‌الدین بامید پیدا کردن آب پیاده راه افتادند یکی از آنها بنام (سعیدو) بخاطر آورد که نقشه ای که شیخ محی‌الدین جان خرد را روی آن گذاشته بایستی خیلی مهم باشد و باید آنرا همراه بردارد. آن را برداشت و به سینه خود بست و براه افتاد.

يك روز بعدسه نفر همراهان سعید و از پای درآمدند و دیگر قدمی بجلو نگذاشتند. بناچار سعید و تنها براه افتاد ولی چند قدم دیگر اوهم ندانست بسرش چه آمد و وقتی بهوش آمد، خود را در گودال آب دید، یکنفر افغانی در آن حوالی باوی برمی خورد و او را پس از بهوش آوردن با خود میبرد. این ترجه افغان مهربان سعید و را از مرگ حتمی نجات میدهد و بعد از چند روز که توانست راه بیفتد او را نزد ما آوردند. این بود داستان نقشه ایکه بارزش جان هفت نفر تمام شد.

ما کماهون خطابه دوم خود را (که ما آنرا زیر عنوان اقلیم سیستان تلخیص نمودیم) با این جملات خاتمه میدهد.

ممکن است تصور شود آنچه من در باب سیستان گفته ام، این ایالت برای زندگانی مناسب نیست نه خیر اینطور نیست سیستان بادست بشر خیلی هم ممکن است دگر باره محل مناسبی برای زندگانی شود، توسعه کشت و زرع زحمت حشرات را زمین خواهد برد و در هوای سیستان تاثیر بسزا خواهد داشت و جلو خرابی طبیعت را که امروزه در خرابی سیستان محشر میکند، خواهد گرفت.

حاصلخیزی فرق العاده زمین، حتی امروز هم، این ایالت را متمولترین ممالک خواهد کرد. وضع جغرافیای سیستان از یک سو و منابع طبیعی آن از حیث غله و هم از حیث مال و چشم از سوی دیگر سیستان را دارای اهمیت نظامی، سیاسی و اقتصادی ساخته است.

من با کمال تأسف متوجه هستم که این خطابه من کوتاه است. اما ایالت سیستان با اوضاع و احوال و مسایل آن یک موضوع بسیار بزرگ و مهم است نمیتوان در چنین خطابه مختصر از همه آنها بحث کرد.

بعلاوه در رشته های دیگری هم از قبیل، نژاد شناسی، طبقات الارض، حیوان شناسی و گیاه شناسی و مطالب دیگر بدقت مطالعه شده است نتیجه تمام این ها درست و صحیح روی کاغذ آورده شده است امیدوارم این ها تمام برای علاقه مندان باین سرزمین مهم و قابل توجه دلچسپ باشد.

باز هم از اقلیم سیستان بگوئیم :

رودخانه بزرگ هیرمند از منبع تا هامون سیستان مساحتی را در حدود ۴۴۰۰۰ کیلومتر مربع در هیرمند وسطی (از کجکی تا حدود رود بار (۱۲) ورقه یی بمساحت ۵۴۰۰۰ کیلو متر مربع در هیرمند سفلی یعنی

نیمروز (۱۳) وجلگه پهناوری در حدود ۱۴۰۰۰۰- کیلومتر مربع در دلتای هیرمند یعنی سیستان ایرانی (۱۴) دربر گرفته است. رقبه مذکور از شمال شرق بطرف جنوب غرب دارای نشیب عمومی است ارتفاع از سطح بحراز ۴۰۰۰ متر در حصص علیا (بلند تر از بند کجکی تا منبع) تا ۵۰۰ متر در منطقه دلتا فرق میکند، لهذا اقلیم مناطق علیای رودخانه زمستانی سرد و پر برف و تابستانی ملایم و معتدل دارد. و میزان بارندگی برف آن سالانه به ۱۲ اینچ میرسد ولی اقلیم منطقه هیرمند سفلی (از بست تا هامون) دارای زمستان ملایم و تابستان فوق العاده گرم است که درجه حرارت آن در تابستان تا ۵۳ درجه سانتی گراد بالای صفر و بعضاً در زمستان بعلت وزش بادهای شدید (سوز برف) تا ۱۰ درجه زیر صفر تقلیل می یابد مقدار بارندگی سالانه آن از ۱۲ اینچ تجاوز نمیکند و رطوبت نسبتی در بهار و تابستان و خزان ۳۰ تا ۳۵ درصد و در زمستان ۸۵ درصد میباشد (۱۵).

مقدار جریان آب رودخانه هیرمند همواره تحت تأثیر عوامل اقلیمی مناطق کوهستانی منبع میباشد و لهذا عوامل عمده یکی مقدار بارندگی برف و دیگری درجه حرارت بهار مقدار آب رودخانه هیرمند را که از برف آب میگیرد تعیین میکند.

مثلاً اگر طبیعت بخل نرزد و کریمانه بر مناطق منبع برف باری کند و بعد در بهار درجه حرارت بتدریج بلند برود در این صورت هیرمند دارای جریان عادی خواهد بود که نه سیلابی در پیش و نه خشکسالی بدنبال خواهد داشت ولی تغییر ناگهانی درجه حرارت در بهار حتی در یک سالیکه مقدار برف باری آن کمتر هم باشد سبب سلاب های بزرگ و مدهش میشود که بدنبال خود کم آبی و خشکسالی دارد.

یکی از مسایل قابل توجه در اقلیم منصفه دلتا باد های معروف ۱۲۰ روز است که از اواخر ثور شروع میشود و تا اواخر سنبله دایماً از سمت شمال غربی بطرف جنوب شرقی بسرعتی در حدود ۶۰ تا ۸۰ کیلومتر در ساعت

13— Seistan (Tourist Brochure on South Western Afghanistan) Lashkergah. Afghanistan, 1972, p: 3.

۱۴- مجله تلاش شماره پانزدهم اسفند ۴۷ و فروردین ۴۸ مقاله سیستان بقلم مهرین.

۱۵- مجله تلاش اسفند ماه ۴۷ و فروردین ۴۸ همان مقاله.

میوزد و سبب حرکت ریگ های روان از يك جای بد یگر جای و فرسایش بیشتر سطح زمین های مزروعی منطقه دلتا که مرکب از رسوبات سنواتی رودخانه هیرمند و معاونین آن میباشد میگردد (۱۶) .

جریان ریگ های روان بمزارع و شبکه های انهار و منازل و روستاها آسیب فراوان وارد میسازد و مبارزه با این بلیه طبیعت از کارهای اساسی مردم سیستان در گذشته بوده و امروز هم در منطقه دلتا مردم برای نجات خود و مزارع شان از آسیب ریگ های روان با استفاده از اواخ و فی نیزارها يك نوع دیوار های حفاظتی مخصوص که در محل مردم به آن «تنگ» (بکسر اول و سکون دوم) گویند در مقابل جریان ریگ های روان بوجود می آورند که عمل بادشکن و درعین حال مانع حرکت ریگ های روان میگردد .

بادر نظر داشت اثرات شدید باد و گرمای شدید تموز اندازه تبخیر در منطقه دلتا باید خیلی زیاد باشد ولی متاء سفانه در این زمینه در سالهای اخیر تحقیقاتی بعمل نیامده و اگر آمده باشد بدست نه آمد. اما هیئت فنی ماکماهون طی سالهای ۱۹۰۳-۱۹۰۵ (اعلام داشت که در تحت شرایط اوضاع جوی سیستان یعنی وزش باد و درجه شدید حرارت آب های هامون ممکن است سالانه تا ۱۷ سانت تبخیر گردد (۱۷) .

۱۶- راپور کمیسیون بیطرف دلتای هیرمند .

۱۷- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزده میلادی حکمیت

مکماهون در سیستان ج ۷

تعلیقات پاورقی شماره اول فصل اول

* در یاچه های هامون سیستان عمده ترین جای تعلیف احشام اغنام مردم سیستان است. طایفه گاودار سیستان که معمولاً در حاشیه هامون سکنی دارند، هر سال در ایام زمستان برای آنکه سال آینده نیز از های هامون دوباره سبز شود، نی ها و لوخ های سال گذشته را که چندین متر بلند تر از سطح دریاچه قد برافراشته اند، آتش میزنند و دیری نمیگذرد که سراسر هامون به دریای از آتش مبدل میگردد. شعله های این آتش در شب از ده ها کیلومتر دور دیده میشود و این تابلوئی است بس بدیع از دریای به آتش کشیده شده در سیستان. *

از داشته های شگفتی آور سیستان یکی هم گیاهی است بنام (کرته) (بکسر اول و سکون دوم) که در ایام بهار خوراک خوب مواشی را در گرد و نواح دهات تشکیل میدهد این گیاه معمولاً در اراضی خار و بایر که سالها آب ندیده باشد میروید و هرگز به آب سطح زمین هم احتیاج ندارد. زیر اریشه اش تا ۴-۵ متر در عمق زمین فرو رفته و گویا از بن زمین آب میخورد.

در ایام زمستان مردم در گرد و نواح دهات، به انبوهه های این گیاه آتش میزنند تا آنجا که ساقه های آن از سطح زمین کاملاً میسوزد گیاه سخت جان بجای آنکه بشکند و خاکستر آن را باد ببرد. اما این گیاه نیاتات سر میزند و زمین را سر سبز مینماید و غذای تازه مواشی را میسازد. از الیاف این گیاه ریسمان های بلند هم میسازند.

* یکی دیگر از داشته های جالب و گفتنی سیستان در ارتباط به گیاه های این منطقه بته های خار و گزهای وحشی و خود رواست که علاوه بر رفع احتیاج محروقات محلی، در ایام پائیز نوعی محصول قندی نیز ببار می آورند که مردم آن را جمع آوری نموده میگویند و تا چند سال پیش ده هاتن مواد قندی که طعم آن شبیه طعم عسل خام است از آن بدست می آوردند و بخارج صادر میکردند. مردم محل باین محصول «تیرمی» میگویند و ظاهراً، این همان «ترنجبین» سده های نخستین اسلامی باشد.

* بته خودروی دیگری است که مردم محل به آن «شور» و یا «شورك» میگویند. مواشی هنگام چراهمه روز مقداری ازان را میخورند، به سبب خوردن این بته وحشی گوشت حیوان سیستان بحدی خوش مزه است که اصلاً باگوشت حیوان سایر مناطق قابل مقایسه نیست. از همین جهت است که مولف تاریخ سیستان (ص ۱۳) ادعا میکند که «به هیچ جای گوشت حیوان خوشتر از گوشت سیستان نباشد بطعم ولدت». در تاریخ سیستان (صفحات ۱۳-۱۷) عباراتی مبنی بر عمران و حاصلخیزی و برکت زمین سیستان و فضیلت آن بر سایر جایها بالنقل از کتب و مآخذ کمیاب دیگران دیده میشود که مطالعه آنها خالی از دلچسپی نیست و نیز مینویسند که هنگام ورود اعراب به سیستان یگانه چیز یکه مایه تعجب اعراب شده بود «طواحين الرياح» یعنی آسیاهای بادی بود که فعلاً متروک گشته اند.



(شکل ۱) نمونه‌ای از اراضی حاصلخیز نیمروز که پس از ته نشین شدن رسوبات رودخانه هیرمند بدین صورت درآمده است.

فصل دوم

رودخانه‌های سیستان

هیرمند ، رودخانه هزار بازو:

هیرمند که جغرافیه نگاران اقدم عربی زبان چون یعقوبی و ابن-فقیه و یاقوت حموی و ابوالفدا آنرا «رودخانه هزار بازو» نامیده اند، (۱) در کتب سنت پهلوی وزردشتی (بندهش و اوستا) رودخانه مقدس و باشکوهی است که بنابر مندرجات فقرات (۶۶ - ۶۹) زامیادیش «خیزابه‌های سپید برانگیزد و سرکشی کند بسوی دریا چه کیانسی (دریاچه هامون) روان گردد و بدان فروریزد .

«هیرمند رودی است که نیروی‌اسپی از آن اوست ، که نیروی اشتری از آن اوست ، که نیروی مرد دلیری از آن اوست ، که «فرکیانی» (۲) از آن اوست، چندان فرکیانی در (هیرمند) است که میتواند سر زمین‌های غیر آریایی را بر کند و در آب فرو برد . میتواند دشمنان را سرگشته و پریشان کند و دچار گرسنگی و تشنگی سرما و گرما نماید (۳) .

-
- ۱- یاقوت . معجم البلدان ، ج ۵ ص ۳۹ - البلدان یعقوبی ص ۴۷
بعده ، ابوالفدا تقویم البلدان ، ص ۳۸۶ و نیز مجله آریانا شماره ۷-۱۰
سال ۱۳۴۵ مقاله (دور نمای یک رودخانه بزرگ) از مؤلف دیده‌شود.
 - ۲- «فر» نیروی است اهورا مزدایی که به کالبد های گوناگون درمی‌آید و یا هر که همراه شود او را پیروزمند و توانا و شکوهمند و شکست ناپذیر می‌سازد . «فرکیانی» فر مخصوص پادشاهان کیانی است که اصلاً از سیستان بود .
 - ۳- ابراهیم پور داود ، یشت هاجلد دوم ص ۳۴۵ چاپ ۱۳۴۲ تهران

قدیم ترین ذکر یکه از این روخانه در کتب ادبی و جغرافیائی و مذ هبی میتوان سراغ داد همانا اوستا (کتاب مقدس زردشتیان) است که نام آن در آنجا «هیتومننت» Heatumant

ضبط شده و معنی لغوی آن «سدمند» میباشد. بدین ترتیب که جز اول این اسم (هیتو) بمعنای پدر و سد است و این کلمه در «فرگرد ۱۹» و نندیداد فقره (۱۳۰) به همین معنی استعمال شده و جز دوم آن (منت=مند) است که بصورت ترکیب «هیتو منت» (روخا نه دارای سد و بست) معنی میدهد (۴). در متون مربوطه به دوره های قبل از اسلام و بعد از اسلام اسم این رود خانه با اشکال و املای مختلف نوشته و دیده میشود. از آن جمله دیود ورس در جغرافیای تاریخی خود اسم آنرا «اتی مندر» (۵) پولیبیوس آنرا «ایری مانتوس» (۶) و ایریان هم «اتی مند روس» (۷) ضبط کرده. بلاذری و یاقوت و ابن خرداذبه و یعقوبی آنرا «هندمند» (۸). گفته اند در حدود العالم بنام (هندمند)

Hidhmand (۹). آمده که این املا با املای یاقوت، بلاذری، و ابن خرداد به و یعقوبی شباهت خیلی نزدیک دارد. در کتاب البلدان ابن فقیه بشکل (هندمید) (۱۰)، در عجایب المخلوقات؟ بصورت (هندبند) (۱۱)، در نزهة القلوب با املا

۴- انا هیتا (پنجاه گفتار ابراهیم پورداود) ص ۳۳۲، یشتها ج ۲ ص ۲۹۸-۲۹۹.

۵- پروفیسر عباس شوشتری، کارنامه ایرانیان ج ۲ ص ۵۱

۶- مجله اریانا سال هجدهم شماره دوم مقاله هیرمند به قلم پوهاند میرحسین شاه.

۷- همان مجله.

۸- فتوح البلد ان بلاذری چاپ لیدن صفحه ۴۰۱ زیر نام سیستان و کابل، مسالك وممالك ابن خرداد به طبع لیدن ۵۰۱-۵۹، یاقوت حموی، معجم البلدان ج ۵ ص ۳۸-۴۷، البلدان یعقوبی چاپ حیدریه نجف.

۹- حدود العالم چاپ سید جلال الدین تهرانی، ۱۳۱۷- ص ۶۳، ۲۹، ۱۱

۱۰- ابن فقیه، کتاب البلدان، ص ۲۰۸

۱۱- عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات نسخه قلمی مربوط کتابخانه استاد میرحسین شاه ملتفت باید بود که این نسخه غیر از عجایب المخلوقات قزوینی است (میرحسین شاه)

(هیرمید) (۱۲) و در احسن التقاسیم مقدسی در متن آنرا بصورت املای نزهت القلوب یعنی (هیرمید) (۱۳) و در حاشیه بشکل (هرمید) Hermidh (۱۴) میخوانیم - در ظفرنامه بصورت «هیرمن» (۱۵) قید شده و در تاریخ سیستان و تاریخ بیهقی و نسخه عکسی جهاننامه و گر شا سبنا مه بصورت «هیر مند» (۱۶) و در يك نسخه ناقص دیگر این نام از طرف پوهاند میر حسین شاه استاد پوهنتون کابل که گمان برده اند آخرین املای این نام باشد بشکل (هیرمند) دیده شده است که با خط نسخ و تعلیق و نستعلیق الزام نقطه در خط عربی و فارسی آن را میتوان باشکال مختلف خواند و نوشت. آخرین شکل املای آن بگمان نزدیک به یقین همین (هیرمند) است که تا هنوز معمول است و شاید (ر) همین کلمه به (ل) تبدیل شده و کلمه (هیرمند) از آن زاییده باشد و بعد (ی) آن افتاده و بزبان عوام (هلمند) شده است.

و اما مر حوم بهار آنجا که کلمه «هیربد» پهلوی را توضیح میکند، از قول مسعودی اصل و ریشه این کلمه را «ایربد» ضبط جزا اول کلمه «ایر» را «خیر و برکت» معنی کرده و «ایران شهر» را بلد الخیار مینامد. * بنا براین میتوان برای لفظ «هیرمند» نیز در مقاسه و مقارنه با کلمه های «هیربد و ایربد» توجهی دریافت که: هیر + مند (یعنی رود خانه عصاب خیر و برکت) زیرا یگانه منبع خیر و برکت برای مردم سیستان همین هیرمند شمرده می شود.

سرچشمه و موقعیت هیرمند :

در کتاب اوستا که قدیمیترین سند فرهنگی و جغرافیائی کشور است در فقره ۶۶ - زامیادیشث مطلبی باین عبارت میخوانیم: (فرکیانی از آن کسی

- * رك : حواشی تاریخ سیستان (ص ۱۰۶)
- ۱۲ - نزهت القلوب حمد الله مستوفی چاپ سیاقی بغداد ص: ۱۸ و چاپ بمبئی ص ۱۸۳
- ۱۳ - احسن التقاسیم مقدسی چاپ ۱۹۰۶ لیدن، ص ۳۲۹
- ۱۴ - همان کتاب حاشیه ص ۳۲۹ ج ۱: ۱۹۰۶
- ۱۵ - ظفرنامه چاپ ۱۳۳۶ تهران، ج ۲ ص ۲۵۷ ج ۱ ص ۲۷
- ۱۶ - تاریخ سیستان چاپ بهار، ص ۱۵-۱۷-۲۸، تاریخ بیهقی چاپ داکتر فیاض و دکتر غنی ص ۵۰۷ جهاننامه، چاپ ۱۹۶۰ مسکول ص ۱۴
- ۲۲-۱۳۹ واسدی طوسی در کرساسب نامه (ص ۲۶۳) گوید که دو منزل زمین تالب هیرمند بود آب خوش و بیشه و کشتمند

است که شهر یاری وی از آنجائی که رود هیرمند دریاچهء کیانسی را پدید میآورد، برخاسته است آنجایکه کوه اوشدم جای دارد و از گرد آن آب بسیار که از کوه هاسرا زیر می شود قرار میگیرد (۱۷).

کوه اوشیدم Ushidam یا اوشیدرن Ushidarn که مکرر در اوستا یاد شده و رفرقه ۹۶ زامیادیشث بر آن درود فرستاده شده، هردو یکی است و در بند هشن فصل ۱۲ فقره ۱۵ «اوشتا شتار» (Ushtashtar) نامیده شده و محل آن هم در سیستان سراغ داده شده است (۱۸).
ظاهراً مراد از کوه اوشیدم — اوشیدرن همانا کوه خواجه است که در وسط دریاچه هامون قرار دارد و از گرد آن آبهای بسیاری از هیرمند و معاونین آن حلقه زده است و این کوه در سنت مزدیسنا مقام مقدسی است از برای تولد موعود های زرتشتی.

ولی برخی از مستشرقین کوه اوشیدم یا اوشدرن را در سرچشمه و منبع هیرمند جستجو کرده آنرا عبارت از کوه بابا میدانند که من با ایشان هم عقیده نیستم، زیرا در جای دیگر از بند هشن (فصل ۲۰ فقره ۱۷) مندرج است که رود هیرمند در سیستان است و سرچشمه اش در اپارسن Uparsen میباشد. اپارسن در فقره ۳ زامیا دیشث

(اوپائیری سنا Upaerisaena نامیده شده است که میتوان آنرا به همان کوه بابا شاخه ئی از هندو کش تصور نمود و به معنی (بلند تراز پرو از عقاب) میباشد (۱۹) بهر حال رود خانه هیرمند از ارتفاعات کوتل اونی به بلندی ۴۲۱۲ متر (۲۰) در نزدیکی یغمان سرچشمه میگیرد و تا مقام گردن دیوار بطول ۷۸ کیلو متر از پیچ و خم سنگلاخ های عظیم عبور میکند که میتوان گفت پهنایش درین حدود خیلی کم است که اسب هم قدرت عبور از عرض ده متری آن را ندارد (۲۱).

۱۷- پورداود، یشت ها، ج ۳، ص ۱۸۳-۴۳- همان کتاب ص ۳۲۶ و فقره ۹۶ زامیاد یشت.

۱۸- همان کتاب ص ۳۲۶ و فقره ۹۶ زامیاد یشت.

۱۹- ایضاً، ص ۲۹۸، ۳۲۶ ج ۲.

۲۰- نقشه جغرافیائی افغانستان طبع ریاست کارتو گرافی، ۱۳۴۷، با ستناد معلومات ۱۹۶۰ میلادی.

۲۱- سالنامه کابل، سال ۱۳۱۲ ص ۴۳ به بعد.

این رود خان هر قدر از خاستگاهش دورتر میگردد مقدار آب آن زیاد تر و بیشتر شده میرود و بر هیبت و غریوش میافزاید، زیرا قدم بقدم آب تمام کوه ها و دره های واقع در دو جناح مسیرش در آن میریزد و با سرعت هر چه نیروی آنده تر و آبش سارگونه بسوی نشیب های جنوب عربی کوتل ملایعقوب دروادی معروف شهرستان سرازیر میگردد. (۲۲) اما قبل از عبور از کوتل ملایعقوب پل افغان را که در مسیر کم عرض آن بسته شده است پشت سر میگذارد. در پایان کوتل ملایعقوب، آب سرخ شیلۀ از سمت راست در نقطه یی بنام کوتل (یکه خارك) در آن خالی میشود. درین حدود شاخه بنام (آب سیاه) و دره حاجی خاك نیز سراغ داده میشود که بعد از گرفتن آب آن هیرمند بسوی نشیب های (غوج قول) سر ازیر میگردد. و اینجا سواحل هیرمند که مملو از بته های زینتی و گل های خود روی وحشی است در بهاران جلوه خاصی دارد. درین دره مردم پلی برای عبور و مرور خود، بر تگاه هیرمند تعبیه کرده اند. اما از آب رودخانه برای امور زراعت درین حدود استفاده شده نمیتواند. کمی بعد از کوتل خارك، دو شاخه، دیگر بنام شیلۀ کرما ب و شیلۀ سفید آب که ظاهراً بنام (آب دلا در) شناخته میشوند (۲۳). در ارتفاعات چارصد خانه، جائیکه هیرمند ناگهان از استقامت جنوب غربی بجانب جنوب شرقی و بعد بسوی غرب و سپس بطرف جنوب غرب می پیچد و قوس ناموزونی بصورت نعل اسب تشکیل میدهد، در هیرمند می ریزند. از این نقطه تا محل شهرستان، هیرمند از دو طرف مسیرش ده ها شاخه و شیلۀ خورد و بزرگ دیگر را با خود یکجا ساخته بسوی مرکز شهرستان می شتابد. (۲۴)

هیرمند منطقه شهرستان را از گوشه شمال شرقی باستقامت جنوب غربی در می نوردد و این وادی را بدو حصه (گیروپیتو) تقسیم میکند و از آن به بعد بسوی گیزاب پیش میرود. مردم شهرستان

۲۲- از یادداشت های محترم حسین نایل

۲۳- سالنامه کابل ۱۳۱۲ شصت و چهار

۲۴- رجوع شود به نقشه جغرافیایی افغانستان چاپ ۱۳۴۷

در ماه های حمل-سرطان، ناظر مستی و طغیان رود خانه هیرمند میباشند. در فصل طغیان رودخانه هیرمند، عبور از آن به شکل میسر میگردد. و برای کسانی که بدون ریسمان و کدو بخ-واهند امواج پرهیبت هیرمند را پشت پازده بگذرند خالی از خطرات جانی و حیاتی نخواهد بود (۲۵). هیرمند قبل از رسیدن به گیزاب، در وسط مسافه بین شهرستان و گیزاب آب رود بمبلسان که از ن-ساوه و باتور و نواحی مل څو و منگورد سمت چپ برخاسته نیز میگیرد و چند کیلومتر بعد تر رود شهرستان از سمت راست بعد از آبیاری ناحیه (اموج) و نواحی دیگر شهرستان به هیرمند خالی میشود. در مرکز گیزاب (رود تمیزان) نیز با آن می پیوندد. هیرمند پس از آنکه مرکز گیزاب را از سمت شمال غرب دور میزند در جنوب غرب گیزاب، شیله خوش غدیر را با خود همراه کرده پس از طی چند کیلومتر در محل (داوران) آب شیله های (کندو) و (کیشی) رانیز پذیرفته بسوی دهر اود باستقامت جنوب بحرکت خود ادامه میدهد.

در دهر اود، جای که اولین استیشن های پیمایش آب نصب گردیده رود تیرین که از کوه های اجرستان و مالستان سرچشمه میگیرد، بعد از آبیاری مناطق روز کان باستقامت «چنارتو» و میراباد در مرکز تیرین کوت بارود (سرخ مرغاب) در شمال تیرین کوت پیوسته بطرف غرب و شمال غرب جریان یافته در غرب نزدیک دهر اود بارود هیرمند یکجا میشود. (۲۶) در ۴۴ کیلو متری ساخیر که رود ترین با هیرمند یکجایی شود، هیرمند تقریباً به عظیم ترین ظرفیت خود میرسد و باستقامت کجکی به پیشروی خود در حالیکه سواحل خود را پیوسته درهم می شکند، ادامه میدهد در ۸۸ کیلومتری پائین تر از دهر اود در موضوع گریا به شیله «خورد رود» نیز در هیرمند میریزد و سرانجام در (۷۰) کیلومتری شرق گر شک باسد برزک کجکی مقابل میشود. در اینجاست که هیرمند سرکش و خروشان مهار گردیده و برای استفاده بیشتر و بهتر مردم رام میگردد.

- ۲۵- از یاد داشت های محترم حسین نایل عضو اکادمی علوم افغانستان.
۲۶- رجوع شود به نقشه جغرافیائی افغانستان طبع ریاست کارتوگرافی

بطور خلاص، هیرمند، پس از آمیزش با هزاران آبریز خورد و بزرگ درپهنای ۵۰ هزار میل مربع (۲۷) کوهستانات مرکزی کشور، درخمره های پهناور هزاره جات هزاران پیچ و تاب خورده. انجام بایند عظیم کجکی سینه میساید و پس از عبور از کجکی وارد زمین های هموار حاشیه شرقی بست و لشکرگاه یعنی گر شک شده در حالیکه سطح آن پهنائی میگیرد آب های تنیده سنگین را بالاتر از سربند بغرا نیز با خود یکجا کرده با سیرمتین و ملایم خود بحبث یک رود خانه فباض و پر برکت بسوی جلکه سیستان بحرکتش ادامه میدهد. هیرمند از کجکی تا هامون سیستان در طول هفتصد کیلو متر مسافت دوجناح خود را آب میدهد و حیات می بخشد و سر سبز نگه میدارد. ولی در قسمت علیایش، هیرمند تاهنوز غیر قابل استفاده است در حالیکه میتوان گفت تقریباً نیم جریان این رودخانه در بلندتر از کجکی قرار دارد و تقریباً تمام مقدار آب آنرا کوه پایه های مرکزی کشور که به روزگان مسمی است تهیه میکند. ولی بعلت عدم تدابیر لازم بمنظور استفاده از آب آن جهت آبیاری اراضی واقع در دوجناح آن که نفوس بیشماری روی آن زندگان میکنند و یا جهت استحصال برق و غیره تدابیر سودمند و لازم برای ارتقای سطح زندگی مردم آن سامان که در حال حاضر هیرمند با جریان تند و لجام گسیخته اش، سواحل خود را که زمین های مزروعی مردم است خورده می رود، تاهنوز گرفته نشده است. قرن ها و هزاران سال است که هیرمند بامستی و خروش هیبتاکش از پیش چشم باشندگان زحمتکش و مستحق و قابل توجه دوجناحش در بالاتر از کجکی میگذرد و با آنکه آرزوی استفاده معقول از آب آن در دل هر با شنده آن سامان جوش میزند، ولی هیرمند بایبایکی و سرزوری در حالیکه آب و تاب مردم ۲۴۸۴ دهکده (۲۸)، خورد و بزرگ بهسود، شهرستان، گیزاب، ممالستان و اجرستان و اورزگان، ترین کوت و دهر اود و غیره محال را همواره گرفته و میگیرد هنوز هم با فرسایش بیشتر سواحلش مردم زراعت پیشه و کم توان را ناتوان تر و متضرر تر میگرداند.

از بند کجکی تا هامون :

هیرمند پس از شکافتن دره های سهمگین و پر خم و پیچ و عبور از کجکی

۲۷- راپور کمیسیون بیطرف مصب هیرمند، زیر عنوان منبع هیرمند

۲۸- سالنامه احصائیه، منتشره سنبله ۱۳۵۹ وزارت امور پلانگذاری

واقع در ۷۰ کیلومتری شرق گرشک در میدان هموار زمیندار بیرون می
آید. ولی باید گفت که در همین جاست که از (۹۰۰ متر تا ۲ میل)
پهنائی می گیرد و در هر ثانیه از ۳۵۰ تا ۵۰۰ متر مکعب آب راپیش
میراند و این مقدار آب بسیاری است برای شادابی حوزه ئی مانند حوزه هیر
مند (۲۹). طول این رود خانه در حدود (۱۲۰۰ - ۱۴۰۰
کیلومتر) و بزرگترین رود خانه ئی میان سند و فرات در
شرق حساب شده است (۳۰) و بقول حمدالله مستوفی ۱۳۵ فرسنگ
درازا دارد (۳۱).

مکماهون در مورد رودخانه هیرمند میگوید: «رود خانه هیرمند در
اوقات عادی در هر ثانیه دوهزارفت مکعب آب به سیستان میدهد و در
مواقع سیلاب این مقدار از پنجاه تا هفتاد هزار فوت مکعب در ثانیه میرسد
در هنگام سیلاب های فوق العاده (مانند سلاب ۱۸۸۵) این میزان از
ششصد تا هفتصد هزارفت مکعب آب در ثانیه میکشد از اینجا پیداست که
هیرمند چه رود خانه ئی بزرگ است» (۳۲).

کل ولای که این رود خانه با سایر رودخانه ها از قبیل خاشرود، فراه رود
و ها روت و غیره به سیستان نقل میدهند فوق العاده زیاد میباشد و این
امر موجب حاصلخیزی زمین میگردد. قرار پیمایش هیئت فنی مکماهون در
سالهای ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵ یک حصه از ۱۲۷ حصه آب هیرمند لای بود و
کمتر رود جهان باشد که از این میزان تجاوز کند (۳۳).

رود خانه عظیم هیرمند هما نقدر که در دره های سهمگین کوه پایه
های مرکزی کشور خشمگین است همینکه از بند کجکی رد می شود، از

۲۹- احمد توکلی، روابط سیاسی ایران و افغانستان ص ۹۱، طبع ۱۳۲۷ ش
۳۰- مسعود کیهان، جغرافیای طبیعی ایران، ص ۹۵ طبع کتابفروشی
ابن سینا، ۱۳۱۱ تهران

۳۱- حمدالله مستوفی، نزهت القلوب ص ۲۲۲

۳۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی جلد ۷
ص- ۲۰۰۰

۳۳- مسعود کیهان، جغرافیای مفضل ایران طبع ۱۳۱۱ ص ۱۱۲ و نیز
جغرافیای طبیعی ایران طبع ۱۳۱۱ ش ص ۹۴-۹۵

غریوش می‌کاهد و بصورت يك رود خانه بسیار پر فیض و سود بخش درمی آید.

رود مهم ارغنداب باشعبا تش در نزدیکی بست از طرف چپ به رودخانه هیرمند می پیوندد. بست یگانه شهر تاریخی و تجارتي سیستان در دوران قرون وسطی از این رودخانه آب میگیرد و پیچ بزرگ هیرمند بقدر يك نیم دایره وسیع از این شهر آغاز و بعد بطرف جنوب و سپس از نقطه لندی ولی محمد به طرف مغرب و در اخیر از بند کمال خان بطرف شمال جریان کرده و پس از طی مسافتی در حدود ۷۰ کیلو متر به بند کوهك در نزدیک خوا بگاہ و در جنوب شهر تاریخی زرنج میرسد. در آنجا يك شعبه بزرگ آن بنام رود سیستان بسمت غرب می پیچد و به هامون هلمند (یا هیرمند) میریزد. شاخه دیگر موسوم به رود پریان است که پس از جدا شدن از رود سیستان حدود ۲۰ - کیلومتر با استقامت شمال جریا ن یافته و اضافه آبش را توسط رود نیاتك تا هامون سا بوری میرساند .

شعبه سوم معروف به رود نادعلی بحیث مجرای اصلی رود خانه بطرف شمال و بحیث مرز مشترک جریا ن می یابد تا در محلی موسوم به (برج آس) بدو شعبه تقسیم میگردد. یکی موسوم به «رود سیخ سر» که همه آبش وقف سیرابی زمین های زراعتی اطراف ناحیه کنگ می شود و شعبه دیگر موسوم به شیلہ چرخ (که همچون چرخ ظالم طینت است) باشد و غریو هرچه مهیب تر بسمت شرق جاری شده و پس از طی مسافتی زمینهای حاصلخیز «مینو» و «شیر آباد» و «عمر آباد» و «چهل گاو» و «شوالها» را در جنوب و منطقه کنگ را در شمال همراه با صدها دهکده خورد و بزرگ زیر گرفته از نزدیکی آبادی های موسوم به «علی آباد» در جنوب چخانسور و از پهلوی دهات رئیس جمعه خان و ملا شیردل و حاجی غلام حسن و غیره (واقع در جنوب غرب مرکز کنگ) بطرف شمال جریان پیدا کرده ابتدا با طلاق وسیعی بنام «اشکین» تشکیل میدهد که فعلاً محل تعلیف احشام گرد و نواح است. این اشکین با وسعت ۵۰۰ کیلو متر مربع به هامون پوزك واقع در شمال زرنج می پیوندد. در هنگام طغیان آب که هامون مذکور

پر می‌شود، از جنوب صالحان جوین به هامون ساپوری می‌پیوندد .
 تاءثیرات هیرمند در ساحل شرقی رود خانه بیشتر است تا ساحل غربی، زیرا باد های جنوبی ریگ‌ها را بساحل چپ آن آورده و پیوسته رود خانه را از سمت غربی بشرق می‌برد و به عقیده بعضی سابقاً رود خانه هیریند وارد باطلاق «گودزره» می‌شده ولی بعدها مجرای آن تغیر نموده وارد هامون سیستان شده است و فقط در موقع زیادی آب دریا چه‌های سیستان بواسطه رودی موسوم به «شلاق» یا «سرشيله» که طول آن تقریباً (۹۰ کیلو متر) و حد وسط فراخی آن (۳۵۰) متر و سواحل آن به (۵۰) فـت ارتفاع میرسد به گود زره وصل میشود. در هنگام پرآبی شلاق رودی وسیع و شور است که به موازات هیرمند ولی برخلاف جریان آن جاری میباشد. (۳۴) سایکس در تاریخ ایران نوشته که در بهار ۱۹۱۱ سرعت آب این رود خانه در ساعتی چهار میل بود (۳۵) .
 باید علاوه کرد که رود خانه هیرمند بعد از قلعه بست تا بند کمال خان بایچ و خمی که دارد به صورت يك نیم دایره بزرگ در حدود ۲۲۵ میل ازمیان تنگه ئسی عریضی که طور اوسط ۳ میل عرض دارد آرام و بدون سرو صدا طوریکه قبلاً اشاره شد ابتداء بطرف جرب و سپس بطرف غرب و از بند کمال خان به بعد بطرف شمال به حرکت خود ادامه میدهد. این تنگه که از کل ولای وریک ترکیب یافته در دو جناح آن پهن دشت خاره و بایری مملو از خرابه های قلاع شهرها و دهکده های افتاده که جنوب آن دشت ریگستان و گود زره و شمال آن دشت مارکو و کویر لوت (یـادشت جهنم) واقع اند. این دشت های وسیع و سوزا نینك قطره آب هم به رود خانه نمیدهد زیرا مقدار بارندگی سالانه درین مناطق کمتر از دو انچ است که آنهم یابه زمین جذب میشود و یابه هوا بخار میگردد. از این است که زراعت در امتداد کرانه های رودخانه از قلعه بست تا بند کمال خان محدود به يك خط باریك زمین سطح تنگه است که غالباً به قوه جاذبه از رودخانه آب میگیرد. در بند کمال خان پرت گاه های هیرمند که بعضاً متجاوز از دو صد فـت بلندی دارد تمام میشود و در اینجا ست که رودخانه هیر-

مند وارد دلتای خود شده است (۳۶) از خواجه علی تادلتای فعلی بستر رودخانه در هر میل ۲ فـت (۶۱ سانتی) سرکوب دارد.

دلتای هیرمند

دلتای (۳۷) هیرمند که امروز سیستانش مینامند ظاهراً از بند کمال خان آغاز میگردد و در بند کوهك (كوهك) ۱۲ کیلومتری شمال بند کمال خان به شعبه عمده تشکیل میدهد.

۱- رود سیستان که نسبتاً نهـر بزرگی است و از بند کوهك جدا میگردد و اراضی میان کنگی سیستان ایرانی را آبیاری میکند. اضافه آب این رود به هامون هیرمند میریزد.

۲- رود پریان که افغانها آنرا رود عام میگویند پس از جدا شدن از رود سیستان باستقامت شمال بطول ۱۲ میل سرحد مشترک را تشکیل میدهد و بعداً بظرف غرب در خاک سیستان ایرانی جریان یافته آبش را توسط رود نیاتك قاهامون سابوری میرساند.

۳- رود نادعلی بعد از جدا شدن از رود پریان بحیث مجرای اصلی هیرمند باستقامت شمال بحرکت خود ادامه میدهد و در نقطه ئی موسوم به «برج اس» در ۶-۷ کیلو متری شمال قلعه نادعلی بدو شعبه تقسیم میگردد. شعبه اصلی بنام رود سیخ سر با ستقامت شمال بحیث مرز مشترك بظرفیت کمتر قاروستای سیخ سر ادامه مییابد ولی شعبه فرعی بنام شيله چرخ بسمت شرق باظرفیت بیشتر و عمق زیادتر جاری میگردد.

باید گفت که فاضل آب هر يك از شاخه های هیرمند در هامون های سیستان می ریزد. بدین معنی که فاضل آب رود سیستان در هامون هیرمند و فاضل آب رود پریان یا پیرون در هامون سابوری و فاضل آب شيله چرخ در هامون یوزك خالی میگردد. از آنجا که رود هیرمند در طول قرنهای از يك طرف بطرف دیگر متمایل شده و مجرائی خود را عوض کرده است همانطور هم شکی نیست که بمرور زمان يك دلتارا عوض

۳۶- راپور کمیسیون بیطرف مصب هیرمند ۱۹۵۰ فصل ۲

۳۷- دلتا حرف چهارم الفبای یونانی است و دهانه اکثر رودخانه های بزرگ را دلتا مینامند مانند: دلتای نیل، دلتای سند و غیره.

کرده دلتای دیگری اختیار نموده است. آثار وعلایم این تغییر مجراها هنوز هم بچشم میخورد مثلاً «سنارود» يك وقتی مجرای اصلی هیر منند بوده و آب آن هم در قسمت جنوبی هامون فعلی هیرمند میریخت و دلتای آن ایام نیز قسمتی از زمین های مسکونی حالیه را با دلتای «رامرود» و (تراکو) در انتهای جنوبی هامون امروزی شامل میشد. بیا چنانکه دیده میشود قطعه گود زره امروز بندرت آب دارد و شهر ساپور شاه در شمال غرب هامون زیر آب رفته که به اسم هامون ساپوری معروف گشته است.

همچنان سلسله خرابه زار «سارتار» معروف به شهر غلغله در دست راست هیرمند نشانه يك دلتای دیگر است زیرا مردم سیستان که جز هیرمند هیچ وسیله دیگری برای زراعت خود سراغ ندارند همواره اجباراً دنبال حرکت رودخانه رفته اند و از این است که آثار و بقایای شهرها، قلاع ها و دهکده های بسیاری در کرانه های دلتا های قدیمه و متروک هیرمند به نظرمی خورد. وجود این دلتاها و آثار فراوان تاریخی مولود مدو جزر رودخانه هیرمند است. (۳۸).

چون در روزگاران قدیم هیرمند همواره مجرایش را بطرف شرق و غرب پس و پیش میبرده و مقدار کلو لای آن حتماً بیش از مقدار امروزی بوده که با خود حمل مینماید، لذا میتوان گفت که شهرهای بس قدیمی رادر زیر گل ولای خود پنهان کرده است. اینها اتفاقاً وقتی مشاهده میشود که هیرمند مجرای تازه برای خود باز کرده است (مثل شهر شاه پور شاه در زیر آبهای ها مون ساپوری که تا هنوز قسمتی از برج و باره آن به نظر میخورد) یسابادهای تندو سخت زمین را پاک کرده و قسمتی از این خرابه هارا آشکار ساخته است (مانند شهر مکشوفه سیستان در قلعه نو و دهان غلامان از زیر ریگها در ۱۹۶۲ میلادی) و یاهنگام حفر جویها و انهار جدید که از عمق ۲-۳ متر از زیر زمین بیرون می آیند (مانند برج اس در مسیل شیل چرخ که در حدود ۳۰ سال است آب رودخانه بشدت از میان دهلیزها و از فراز طاقهای آن

میگذرد ولی هنوز قسمی پابرجا مانده است.
مکماهون طی اقامت دونیم ساله خود در سیستان (۱۹۰۳-۱۹۰۵ م) که هیئت مجهز و متخصصین ورزیده انگلیسی و هندی از هر قبیل او را همراهی میکردند، در باره موقعیت پایتخت های سیستان در ایام قدیم در دلتاهای هیرمند میگوید:

طوری که مشاهده میشود، سکنه سیستان همیشه همه جا دنبال رودخانه رفته اند، حتی در ازمنه اخیر نیز دیده شده که کرسی سیستان از یک دلتا به دلتای دیگر نقل مکان کرده است.

«رام شهر ستان» و «اگریاسپ» و «درا نجیانا» پایتخت یا شهر های مهم سیستان در زمان اسکندر مقدونی بودند که خرابه های آنها امروز در دلتای تراکو Traku بنام رامرود Ramrud معروف است. همچنین خرابه های زرنج کرسی سیستان در عصر اسلامی واقع در دلتای امروزی نیز مؤید این ادعا است که مردم سیستان همواره دنباله رودخانه رفته اند و شهری را اجباراً ترك گفته و شهر دیگریک باب رودخانه دسترس میداشت آباد کرده اند. مکماهون علاوه میکند: هیئت اعزامی مادلتای رودخانه هیرمند رادر سه محل کشف کرد و در هر سه محل همهامون های (دریاچه های) جدا گانه وجود داشته که آب هیرمند به آنها خالی میشده است. در زمان های گذشته هر یک از این دلتاها چندین بار دلتای هیرمند قرار گرفته و آب آن از یک هامون به هامون دیگر خالی میشده است (۳۹).

جارج پیتز تیب یکی از همراهان فنی مکماهون و شخصیت وارد در باستان شناسی که در ۱۹۰۳-۱۹۰۴ و جب جب خاک سیستان را گردش کرده و آنرا مورد مطالعه همه جا. نبه خویش قراردادده است، درباره تغییر مجرای رودخانه هیرمند و تغییر دلتای آن اینطور ابراز عقیده میکند: «مجرای قدیمی هیرمند رود پیا بان بود که اکنون بعلت موجود

یت خرابه های يك قلعه بزرگ در دهانه آن بنام «رود تراخون» یاد میشود. شواهد نشان میدهد که رودخانه هیرمند در گذشته چندین بار تغییر مجرا داده و این امر سبب تغییر دلتا در حصص مختلف سیستان و شرایط زندگی گردیده است. اما این تغییر و تحول محلی و موضعی بوده و بر اوضاع عمومی منطقه آنقدر تأثیر نداشته است. از تذکرات مختصر حوادث مربوط به تسلط اعراب بر سیستان چنین برمی آید که در قرن هفتم میلادی رودخانه هیرمند بالای دلتای شمالی خود جریان داشت. اینقدر میتوان گفت که غالباً رودخانه در اخیر قرن یازدهم میلادی بار دیگر وارد مجرای رود بیابان گردیده و مردم بنابر ضرورت آب، بند رستم را اعمار کرده اند و آب را در مجرای متروکه به سمت دلتای شمالی جاری ساخته اند.

بند مذکور در ۱۳۸۳ میلادی توسط تیمور تخریب گردید و بعد مردم دست به اعمار بند دیگری بنام «بند بلبا خان» از ساحل راست رودخانه نزدیک رودبار زدند اما هنوز قسمت بیشتر آب رودخانه از طریق رود بیابان به گود زره میریخت. سپس در ظرف ۳۰ سال بین سنوات ۱۶۹۲ - ۱۷۲۲ میلادی، هیرمند به مجرای خود در دلتای شمالی جریان پیدا کرده است که تا هنوز در این دلتا جریان دارد.» (۴۰)

تحقیقات دانشمندان دیرین شناسی در دلتای موجوده سیستان، بیانگر این نکته است که عمود دلتای فعلی که از بند کمالخان شروع شده، به ۳ هزار سال قبل از میلاد میرسد. البته در پیچ تاب رودخانه از چهار برجك تا چخا نسور دلتاهای دیگری هم وجود داشته اند که نشانه ها و علایم آنها را اهـل فن میتوانند ملاحظه کنند.

ضخامت طبقه رسوبی در نیمروز تا ۸ متر میرسد و در زیر آن يك طبقه کانکلو مره به ضخامت ۳-۶ متر دیده میشود. (۴۱).

مردو جزر هیرمند :

۸۰ سال پیش از امروز هیئت فنی مکماهون با وسایل نسبتاً بسیار

40—The Frontiers of Baluchistan, London, 1909, P. 251

41—International Commission for Irrigation and Drainage Bulletin—July 1974.

بسیط دست بکار پیمایش میزان آب هیرمند در بالای بند کوهك شدند و از فبروری ۱۹۰۳ تا آخر ماه می ۱۹۰۵ برای مدت ۲۷ ماه جریان رود خانه هیرمند سفلی را بطریق *oot* و یا خاد های سرعت پیمایش کردند که نتایج حاصله (Velocityrod)

از این پیمایشات تقریباً پنج سال بعد از طرف هیئت فنی بیطرف دلتای هیرمند در ۱۹۵۰ نیز مورد تأیید واقع شد.

هیئت فنی ماکماهون کوشش کرد تا بطور تخمین حدود وسط جریان سالانه هیرمند سفلی را معلوم نموده و این معلومات را بگذشته های نزدیک نیز توسعه دهد. برای نیل باین مقصد طریقه ای را که از آن کار گرفته شده این است که سنوات ۱۸۷۲ تا ۱۹۰۲ را یکی از انواع پنجگانه تصنیف و داخل نمایند یعنی سالهای خشك، سالهای عادی، سالهای سیلاب بهای معتدل، سال های سیلاب بهای بزرگ و سالهای سیلاب های فوق العاده. این تصنیف بیشتر متکی به معلومات و خاطراتیست که ساکنین محل در زمان ماکماهون هنوز بحافظه داشته اند. همچنان در این تصنیف مشاهدات فنی نشانه های رود خانه و چشم دید های سیاحین و جهان گردان نیز مدنظر صاحب منصب آبیاری هیئت ماکماهون بوده است.

این سنوات سالهای تقویم نبوده بلکه سنوات آبی میباشند. مثلاً سال ۱۹۰۵ از اول اکتو بر ۱۹۰۴ تا ۳۰ سپتمبر ۱۹۰۵ رادر برمیکرد. سال ۱۹۰۵ (اول اکتوبر ۱۹۰۴ تا ۳۰ سپتمبر ۱۹۰۵) سال خشك یعنی سالیکه سیلاب بهاری آن کم و ناچیز بوده جریان آبهای هیرمند سفلی (۲۳۹۸۰۰۰) ایگرفت و حجم جریان دریا به (۳۷۰) ف ت معکب فی ثانیه میرسد و در وقت شدت کرما آب از رود نادعلی و پریان برای دو ماه نگذشته است.

سال ۱۹۰۴ (اول اکتوبر ۱۹۰۳ تا ۳۰ سپتمبر ۱۹۰۴) عادی. حد تخمینی جریان آب هیرمند در کوهك بالغ به (۴۵۳۰۰۰ ر۴) ایگر ف ت بود ۱۹۰۳ - سال سیلاب های معتدل حد تخمینی جریان آب های هیرمند سفلی در کوهك بالغ به (۲۰۰۹۱۰۰ ر۷) ایگر ف ت بوده ۱۹۰۲ خشکسالی شدید. دریا، پایانتر از رود بارکه در پنجاه میلی بالاتر از بند کمال خان واقع شده برای تقریباً ۳ ماه خشك بوده.

۱۹۰۰ عادی
 ۱۸۹۹ خشك
 ۱۸۹۸ عادی
 ۱۸۹۷ عادی
 ۱۸۹۶ سیلاب بزرگ، دریا از بستر اصلی یعنی رود نادعلی
 بطرف غرب لغزید و رود پریان را مسیر قرار داد که همین امر منجر
 به حکمیت دوم انگلیس در سیستان و آمدن هیئت ماکما هون گردید.

۱۸۹۵ سیلاب بزرگ
 ۱۸۹۴ عادی
 ۱۸۹۳ خشك
 ۱۸۹۲ سیلاب بزرگ
 ۱۸۹۱ سیلاب بزرگ
 ۱۸۹۰ عادی
 ۱۸۸۹ سیلاب معتدل
 ۱۸۸۸ سیلاب معتدل
 ۱۸۸۷ عادی
 ۱۸۸۶ سیلاب معتدل

۱۸۸۵ سیلاب های فوق العاده قرار معلو ماتی که در سنوات
 ۱۹۰۲ - ۱۹۰۵ در سیستان بدست آمده، حجم این سیلاب هارا صاحب
 منصب موعظف آبیاری هیئت ماکما هون بزرگتر از کلیه سیلاب های
 که تا سنوات اخیر رخ داده خوانده است. آب های سیلاب آنقدر
 بلند بوده که آب از دریای هیرمند پیاپیتر از بند کمالخان به مجرای قد-
 یمی رود بیابان از راه گود زره سرازیر شده.

۱۸۸۴ خشك
 ۱۸۸۳ عادی
 ۱۸۸۲ عادی
 ۱۸۸۱ عادی
 ۱۸۸۰ سیلاب معتدل
 ۱۸۷۹ عادی
 ۱۸۷۸ عادی
 ۱۸۷۷ سیلاب بزرگ

۱۸۷۶ عادی

۱۸۷۵ خشك

۱۸۷۴ خشك

۱۸۷۳ عادی

۱۸۷۲ خشك

۱۸۷۱ خشكسالی برای مدت چهار روز آب رود خانه هیرمند از چهار
برجك عبور نکرد.
۱۸۶۵ سیلاب بزرگ

۱۸۶۴ - ۱۸۳۸ در یکی از سنوات مذکور (۱۸۴۴) دریا برای مدت ۲۲
روز پایانتر از قلعه فتح خشك بوده. هیئت فنی بیطرف دلتای هیرمند نیز
در سال ۱۹۵۰ ملفت سوابق تاریخی مقادیر آب دریای هیرمند بوده و برای
انضمام به معلومات واحصائیه های مربوطه به جریان آب رود -
خانه هیرمند برخی معلومات از منابع رسمی ویا پرسش های که از
ساکنین محل سیستان و نیمروز بعمل آورده بدست میدهند و تحلیل اوضاع
دلتای هیرمند را در سنوات اخیر از روی همین معلومات علی قدر
صحت احتمالی آن از ۱۹۵۰-۱۹۲۷ میلادی قید مینمایند. بقول سکرتر
هیئت بیطرف (۴۳) اصطلاح بلندتر از حد عادی و عادی و کمتر و پایا-
نتر از حد عادی متکی به معلومات عملی نبوده و فقط باساس یاد بود
و خاطراتیست که از مشاهده اوضاع باقیمانده است- میزان عمومی
سنوات ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۹ از جانب اداره مستقل آبیاری تهران تهیه
شده.

۱۹۵۰ مطابق ۱۳۲۹ بلندتر از حد عادی جریان سالانه دریای هیر
مند در چهار برجك بالغ بر ۳۱۰۰۰۰ ره ایگرفت آب بود.
۱۹۴۹ مطابق ۱۳۲۸ بلندتر از حد عادی جریان سالانه اندازه آب در
حد چهار برجك بالغ بر ۷۳۰۰۰۰ ره ۱۵۰۰۰۰ ایگرفت آب بود.
۱۹۴۸ مطابق ۱۳۲۷ سال عادی جر. یان آب در چهار برجك بالغ بر
۷۰۰۰۰۰ ره ۱۳۰۰۰۰ ایگرفت آب بود.

۴۳- راپور کمیسیون دلتای رود هیرمند ص ۴۱ مواد ۹۲- ۹۸ راپور
۴۴- ایضاً ص ۴۲

۱۹۴۶ - ۱۳۲۵ سال خشک

۱۹۴۴-۱۳۲۳ کمتر از حد عادی

۱۹۴۲-۱۳۲۱ سال سیلاب

۱۹۴۱-۱۳۲۰ سال عادی

۱۹۴۰ - ۱۳۱۹ سال آب خیز و مرطوب .

۱۹۳۸ - ۱۳۱۷ سال عادی

۱۹۳۷ - ۱۳۱۶ سال کمتر از حد عادی. بتاريخ ۶-۸ اکتوبر هیئت مختلط افغانی و ایرانی جریان آب را در بند کمال خان اندازه نموده و آنرا (۱۲۰۰) فت مکعب فی ثانیه تعیین نمودند (وزارت فواید عامه کابل) بتاريخ ۱۵ اکتوبر جریان آب در حصه سفلی رود هیرمند در بند کمال خان مساوی به ۱۱۸۰ فت مکعب فی ثانیه (یا ۴۲ و ۳۳ متر مکعب) فی ثانیه بوده است.

۱۹۳۶ - ۱۳۱۵ سال خشک، جریان آب در بند کمال خان توسط هیئت مختلط ایرانی و افغانی بترتیب ذیل پیمایش گردید.
بتاریخ ۴ سپتمبر مقدار جریان آب در حد بند کمال خان ۴۱۵ فت مکعب فی ثانیه یعنی (۱۱۷۷۵) لیتر بتاريخ ۱۹ سپتامبر ۲۶۷ فت مکعب فی ثانیه (یا ۷۵۷۳ لیتر) و بتاريخ ۱۸ اکتوبر ۴۲۰ فت مکعب فی ثانیه (۱۱۸۶۰ لیتر) (اداره آبیاری تهران) و بتاريخ ۱۶ اکتوبر جریان آب در یای هیرمند در بند کمال خان ۵۵۰ فت مکعب فی ثانیه بوده (منابع افغانی).

۱۹۳۵ - ۱۳۱۴ (۱۳۱۲) آب بـه پیمانۀ زیاد در منطقه دلتا فرا هم میگردید در ماه فبروری ۱۹۳۵ جریان آب در بند کمال خان پیمایش و مساوی (۲۱۲۰) فت مکعب فی ثانیه یعنی (۶۰ متر مکعب فی ثانیه) بود (اداره آبیاری تهران).

۱۹۳۲ - (۱۳۱۰) سال عادی هیئت های مختلط ایرانی و افغانی با هم جهت تقسیم جریان آب هیرمند در حد بند کمال خان جمع میکردند اما چون آب کافی و زیاد موجود است مبادرت به پیمایش نمی کنند.

۱۹۳۲ - (۱۳۱۰) سال سیلاب های بزرگ. سیلاب مذکور بطور غیر عادی از ماه جنوری آغاز می یابد و خسارات هنگفتی بهر دو طرف میرساند. آب دریاچه ها از راه سرشیلۀ به گودزره میریزد. (معلو. ماتیکه در قونسلگری انگلیس در زابل ضبط شده).

۲۹ - ۱۹۳۰ - (۱۳۰۹) سیلاب های وسیع در اواخر مارچ و دسمبر

واقع شده (معلو ماتیکه در قو. نسلگری انگلیس در زابل ضبط شده (۴۵).

از سال ۱۹۵۰ (۱۳۳۰) به بعد که رود خانه هیرمند درحد کجکی (هیرمند علیا) و کوهک (هیرمند سفلی) برای کنترل سیلاب بند گردیده در طول ۲۵ سال اخیر رود خانه مذکور ۳ بار طغیانی شده و در هر بار رقبات وسیعی درهر دو جناح آن زیر آب رفته و خسارات هنگفتی ببار آمده است و یک بار هم خشک سالی دود از نهاد مردم آن سامان کشید.

خشک سالی های بحرانی :

از احصائیه ها و سوابق تاریخی معلوم میگردد که خشکسالی ای که در آب ریزه دریای هیرمند در سال ۱۹۰۲ واقع شده بود بمراتب بحرانی تر از خشکسالی ۱۹۴۷ و شاید بدترین خشک سالی قرن اخیر بوده باشد. چون چهار مرتبه خشکسالی مانند خشکسالی های (۱۸۳۸-۱۸۷۱ و ۱۹۰۲ و ۱۹۴۷) در ظرف ۱۱۲ سال واقع شده پس چنان معلوم میشود که یک خشکسالی نظیر سال ۱۹۴۷ را بطور اوسط در هر ۲۸ سال باید منتظر بود. خشکسالی ۱۹۰۲ چنانکه دریای هیرمند در پایان تر از رود بار برای سه ماه خشک بود. هر صد سال بعد انتظار داشت چنانکه خشکسالی ۱۹۷۱ - ۱۳۵۰ درست یکصد سال بعد از خشکسالی ۱۸۷۱ اتفاق افتاد که میتوان آنرا حتی بالا تر از خشک سالی ۱۹۰۲ و یا نظیر آن دانست و بحساب دیگر خشکسالی ۱۹۷۱ - (۱۳۵۰) درست ۲۵ سال بعد از خشکسالی ۱۹۴۷ بوقوع پیوست که بقول هیئت فنی بیطرف باید یک چنین خشکسالی را در هر ۲۸ سال یکمرتبه حتماً انتظار داشت (۴۶).

در خشک سالی اخیر الذکر که سراسر کشور از آن مناعثر شد رود خانه هیرمند نیز نتوانست به زراعت منطقه دلتا آب و تابی بدهد و با الطبع سطح زراعت به پایانترین حد ممکن تقلیل یافت و رود خانه بندرت مقدار آب قابل شرب مردم را پایانتر از کوهک تهیه میکرد. به تعقیب آن سال ۱۹۷۲ نیز با خشک سالی مواجه شد و زراعتی

۴۵- راپور کمیسیون بیطرف دلتای هیرمند ص ۴۱-۴۳

۴۶- راپور کمیسیون بیطرف دلتای هیرمند فقرات ۱۰۷ - ۱۰۸

در منطقه دلتا صورت نگرفت و مردم منطقه دلتا به تعقیب تحمل خسارات ناشی از سیلاب های ۱۳۴۸ و متعاقباً از ناحیه خشکسالی نیز شدیداً متضرر و تهی دست گردیدند از اثر این خشکسالی دریاچه ها تماماً خشکید و نیز از هابه صحرای بی آب و علف تبدیل گشت اکثر مواشی مردم تلف شد و انواع پرندگان آبی که دریاچه های سیستان حکم لانه آنها را دارد نزدیک بود نسل آن کم شود، خوک های وحشی که از نیم قرن به این طرف نیز از هارا متصرف شده بودند و جرأت شکار پرندگان را از مردم و شکار چیان سلب کرده بودند همگی یا از تشنه گی کور و تلف شدند و یا اینکه هنگام رجوع به قراء و دهات مجاور برای پیدا کردن آب مردم آنها را تلف کردند.

مؤلف تاریخ سیستان نیز يك خشك سالی شدید را که منجر به قحطی و مرگ و میر بسیاری مردم شده بود در سال ۲۲۰ هجری بیاد میدهد و میگوید. «در سینه عشرين و مائتی (۲۲۰هـ) آب هیرمند خشك گشت از بست و قحطی صعب یدید آمدان در ولایت سیستان و بست و مرگی بسیار بود تا سال ۲۲۱هـ و عبدالله بن طاهر والی خراسان امر کرد تا سه صد هزار درهم از بیت المال بدرویشان دادند.» (۴۷).

سالهای سیلاب های بزرگ و مدهش :

بزرگترین سیلاب دریای هیرمند در صد سال گذشته سیلاب سال ۱۸۸۵ میلادی است که اندازه جر یان آب فی ثانیه به (۵۷۰۰) متر مکعب رسیده بود (۴۸). از این رومیتوان به عظمت سیلاب مذکور پی برد زیرا معقول است که تصور شود کلیه آبریزه های هیرمند در بالاتر از قلعه بست در تهیه میزان آبی که موجب طغیان رود خانه و سبب وقوع سیلاب در دلتا میشوند سهم دارند. بعد از آن سیلاب بزرگ ۱۸۹۶ است که مسیر رود خانه از بستر طبیعی یعنی رود ناد علی در رود پریان در غرب مجرای اصلی غلطید و علاوه بر خرابی های وارده و از میان بردن بند های محلی سبب نزاع های بعدی به سویه بین المللی نیز گردید. همین سیلاب جلال آباد و جهان آباد دو مرکز عمده

۴۷- تاریخ سیستان ص ۱۸۶

۴۸- افغانستان طبع ۱۳۳۴ ص ۵۷

طایفه کیانی سیستان را ویران کرد. (۴۹).

در سنوات اخیر بزرگترین سیلاب سیلاب ۱۹۳۹ (۱۳۱۸) قلم داد شده که سویه آب دریاچه های سیستان را تا حد زیادی بلند برده و اراضی وسیعی را در رقبه دلتا که معمولاً زرع میگردد تحت آب رفته بود. در سال ۱۹۵۶ - ۱۳۳۵ سیلاب های بزرگ هیرمند سرازیر شد و در اثر آن سطح وسیعی از زمین های مینو، شیرآباد، شوال ها، عمر آباد توسط نهر شيله چرخ در جنوب مسیرش در نیمروز و منطقه سرگز وحاجی آباد در شمال پنجاه هازیر آب رفت و تا هامون پوزك مناطق میان اصل چخانسور و ولسوالی کنگ بعرض بیست کیلو متر بنام نیزار جزو هامون پوزك قرار گرفت. هامون پوزك از جنوب صالحان و شمال تپه خران (یاخاران) مربوط غلاقه میل کورکی باهامون ساپوری پیوسته شد در این سیلاب رود های پریان و سیستان نیز به هامون ساپوری و هامون هیرمند آب فراروان میدهند و گویا تمام دریاچه های سیستان به گود زره می پیوندند. این سیلاب بهم اتصال یافته از طریق رود شيله خساره کلی بهستی مردم سیستان و نیمروز رساند و فریاد و شیون مردم راتا گوش آسمان بالا برد (۵۰).

۴۹- سفرنامه سایکس ج ۲، فصل ۳۱ ص- ۳۹۵ ببعد. طبع ۱۳۳۶ تهران
۵۰- شعر زیر شرح آلام و مصائبی است که شاعر معاصر نیمروز نور- احمد عزیزی بمناسبت سیلاب خانمان بر انداز ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) سروده است شما هم آنرا بخوانید:

اب هیرمند است یارب یا که طوفان بلا
یا حوادث میکشد ما را در اغوش فنا
یا که غوغای قیامت گشته، برپازین زمین
فرصت حشر است میگوئی که یاروز جزا
کانچنین هر لحظه طوفان حوادث میرسد
بر سر جمعی مسلمان غریب و بینوا
بسکه باران بلا امسال بباریده بخشیم
آب سیل ازهر طرف زد حلقه همچون اژدها
خانه ها ویران و مردم رو بصحرای مضطرب
دیده جمعی را بود بر آب و خون زین ما جرا
چون هجوم لشکر چنگیزیان دارد خروش
در بخارا و سمر قند است یا بر ملک ما

دومین سیلاب بزرگ در ۲۵ سال اخیر سیلاب ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) است که سطح آب رود خانه و میزان خساره آن کمتر از سیلاب ۱۹۵۶ نبود.

سومین سیلاب بزرگ سیلاب ۱۳۴۸ مطابق ۱۹۶۹ بود که علاوه بر منهدم ساختن قراء متعدد و بلعیدن ساحات وسیع کشت و مزارع تمام بند های خاکی سمت شمال شیله چرخ از منطقه پده های غوث به بعد ویران گردید و اکثریت مردم مجبور به ترك قراء و قصبات خود شدند.

بقیه پاروقی صفحه ۷۳

ازدعای نوح قومش فرق طوفان گشته بود
توبه هاءاریم یارب گرزما هم شد خطا
مدتی در اشتیاق آب حسرت برده ایم
آب اگر این است زین آب است مارا توبه ها
آسمان میبارد و هم از زمین به جوشید آب
پس طلب کردیسم هر دم در دعا آب از خدا
صدهن باز است (اشکین) رازیک آب خطر
صد خطر باشد زیک هامون ویک باد صبا
ز اتحاد لشکر هامون و اشکین الامان
وز نفاق این دو هم ما را نگهدارد خدا
از سوی هیرمند و از سوی دیگر رودفراه
خاشرود ز سمتی و خسپاس میجوشد جدا
«پوده ئی» از یکطرف باشیله های پر خروش
میفزاید بر سر مردم بلا اندر بلا
(شیله چرخ) بسکه همچون چرخ ظالم طینت است
در خروشناله میپیچد دوصد آه و نوا
حصه ئی در زیر آب و قسمتی بی آب و نان
(نهر شاهی) خشک و (نادعلی) بغرقاب فنا
(میل کورکی) خانه ماهی و (سیخسر) در تنور
(تخت) یک تخت است لیکن اختلافش در هوا
هیچ آبادی ز خشکی نیست (ابراهیم) را (X)
شد (کریم) (XX) هم کشته در آب حوادث بینوا
(X) مقصد از ابراهیم ، بلوک ابراهیم آباد در منطقه کنگ است که
از خشکابی ، آبادی ندیده (XX) (کریم) یعنی محل معروف (کریم کشته)
است که زیر آب است و گویا بدست آب سراسر منطقه کشته شده است.

بزارع تماماً زیر آب رفت و هزاران ملیون افغانی به عاید ملی و مردم نیمروز خساره وارد ساخت بدون شك خسارات سیستان ایرانی کمتر از جانب افغانی نبوده دریاچه هاتماً پراز آب ونیزار هابهم متصل گردیدند و رود سر شیله دریاچه هارا از شمال و مغرب سیستان تا جنوب نیمروز بهم پیوند داد. میتوان گفت سیلاب مذکور از تمام سیلاب های قرن اخیر تا آنروز بزرگتر بود مدت جریان این سیلاب بیش از ۶۰ روز طول کشید.

آخرین و دلخراش ترین سیلاب فوق العاده هیرمند سیلاب ۱۳۵۵-۱۹۷۶ بود که بیش از سه ماه بطول انجامید، این سیلاب بزرگترین سیلاب در قرن اخیر است که باعث خسارت تمام بندهای خاکی دو طرف دریای هیرمند پایانتر از (برج اس) در شمال ناد علی از میان رفت و منطقه کنگ یعنی حاصلخیز ترین و سرسبز ترین قسمت نیمروز زیر آب رفت قراء و قصبات متعدد خراب شد. بازارها، عمارات مکاتب، مراکز دولتی و دکاکین و باغات و مزارع بسر رسیده اهالی در ساحه تقریباً صد هزار هکتار زمین در شمال رود هیرمند و بقدر نیم ساحه شمال در جنوب یعنی دست راست شیله چرخ نیز طعمه سیلاب های بهاری هیرمند گردید. هامون پوزک ونیزارهای کنگ تماماً پر شده با هامون سابوری متصل گردید، و هامون سابوری نیز با هامون هیرمند پیوند شد و از طریق رود سر شیله آب اضافی هامون هیرمند به دریاچه گود زره خالی میشد و در طول مدت سه ماه رود سر شیله چنان با مستی جریان داشت که عبور از آن برای مردم بدون کشتی ناممکن بود. این سیلاب برای مردم و منطقه سیستان ایرانی و افغانی خسارت مالی هنگفتی ببار آورد. تاریخ سیستان نیز از يك سیلاب فوق العاده که به طوفان نوح شباهت دارد، در سال ۶۴۱ هجری بیساده میدهد، چنانکه مولف گمنام آن مینویسد :

«آمدن سیلاب در ولایت سیستان چنانکه در کناره خندق و حوالی شهر زرنج يك نیزه بالا آب میرفت و در طرف مغرب تا بیابان سرکنده کرمان آب داشت و طرف مشرق تا پای کوه دزدان (نزدیک دلارام) و در شمال تا پای کوه فراه و در جنوب تا حدود مکران بدین منوال آب بود و از شهر مدت سه ماه پر کشتی میباید شد و در این خندق هشت مرد غرق شدند و در حوالی ولایت درین سیلاب قریب سیصد آدمی از مرد

وزن و بسیار چار پای هـلاك گشتند.» و اغلب غله سیستان را آب ببرد. در روز آدینه نوزدهم ماه شوال در سال ششصد و چهل و یک (۵۱) شهزاده صفاری ملك شاه حسین سیستانی سیلاب دیگری از رود هیرمند را در سال ۱۰۲۸ هجری بیاد میدهد و میگوید: «سیلاب عظیم در سیستان بهم رسیده و حوالی رود حق را آب برد حاصل در عرض سه روز چنان شد که يك قطره آب بطرف شمال هیرمند بجانب بند بر زره و راشكك نرفت و قریه آتشگاه و شیخلنگ و جارونك، شیخلنگ که مشهور به هزار برج است هامون شد بعد از چند روز مردم جمع شده مدت هشت ماه کار نمودند موازی یکصد و پنجاه هزار مرد کار شد نتوانستند بست آخر به هزار نومییدی دست داشتند... در خلال این حال بند حمزه بلوا خان (مشهور به بند بلبا خان) را که آبیاری سرابان از آنجا است آب برد و محصول رسیده سرا بان خشك شد.» (۵۲).

خلاصه از روی سوابق و ارقام آبشناسی معلوم میگردد که هیرمند در ظرف یکصد و ده سال ۴ سیلاب فوق العاده و مدهش (مانند سیلاب سالهای ۱۸۶۵ و ۱۸۸۵ و ۱۹۶۹ و ۱۹۷۶) ۱۱ سال سیلاب بزرگ (۹ سال) سیلاب متوسط (۳۴ سال) جریان عادی و (۲۴ سال) جریان پائینتر از حد عادی یعنی سالهای خشك را بوجود آورده است (۵۳).

اندازه و مقدار آب هیرمند در سالهای عادی و نورمال :

در طول یکسال آبی جریان ماههای قوس، جدی، دلو جریان عادی و ماههای حوت حمل و ثور جریان سیلابی و سرطان الی عقرب جریان کم آبی رود خانه را تشکیل میدهد. در حدود ۶۰ الی ۷۰ درصد مجموع جریان آب سالانه در دوران ماههای سیلابی و مابقی در سایر ماههای سال صورت میگیرد.

مجموع جریان يك سال عادی و نورمال آب در رود هیرمند بملا- حظه ارقام بیست ساله دستگاههای آبشناسی در نواحی مدخل کجکی

۵۱- تاریخ سیستان ص ۳۹۷

۵۲- احیاء الملوك چاپ تهران ص ۴۴۱

۵۳- راپور کمیسیون بیطرف مصب هیرمند فقرات ۱۰۹ - ۱۱۱

پنج ملیون ایگر فت سنجش شده وازروی این ارقام معلوم میگردد که در ظرف این بیست سال جریا ن هیرمند ۱۲ سال آن نورمال یا فوق نورمال بوده و جریان ۸ سال آن تحت نورمال میباشد (۵۴).

هیئت فنی بیطرف دلتای هیرمند نیز در ۱۹۵۰ حد وسط جریان سالانه هیرمند را از روی احصائیه ها و ارقام دستگاه آبشناسی چهار برجك بالغ به $4/800000$ ایگر فت تخمین کرد و تأیید نمود که در ظرف سالهای ۱۹۴۷-۱۹۵۰ هیچوقت جریان ماهانه هیرمند در چهار برجك کمتر از مقدار آب محتاج الیه که جهت آبیاری سنجش گردیده نبوده است همچنان این هیئت حد وسط جریان آب سال آبی ۱۹۰۲-۱۹۰۳ زمان ما کما هون را ۶۵۰۰۰۰۰ ایگر فت تخمین کرده که از مقایسه ارقام آب برمیاید که مقدار مجموعی جریان آبیکه به منطقه دلتا میرسد هیچوقت یعنی نه در زمان ما کما هون ۱۹۰۲ و نه در زمان هیت بیطرف ۱۹۵۰ و نه امروز ۱۹۷۵ از پنج ملیون ایگرفت کمتر نمیباشد. و این مقدار آب بسیار کافی است برای آبیاری و مشروب ساختن پنجاه هزار ایگر زمین صالح الزراعت سیستان ایرانی که در زمان مکما هون با آنهار موجوده وقت میتوانست آبیا ری بشود. (ولی فقط در حدود ۱۵۰۰۰۰ هزار ایگران در دو فصل سال زمستان و تابستان کشت میشد) و ۱۴۲۵۰۰ ایگر زمین در نیمروز توسط انهار آنوقت امکان آبیاری را داشت و منجمله سالانه در حدود ۴۱ هزار ایگر زمین در دو فصل در نیمروز زرع میگردد. و بعضی اوقات بر اثر عوامل مختلفه آب و هوا این رقم در سیستان ایرانی تا ۱۵۴۰۰۰ ایگر زمین بالا میرود و از نیمروز افغانی به (۳۶۰۰۰) ایگر زمین تقلیل مییابد. (۵۵)

۵۴- کتاب سفید درمورد سوابق و اسناد موضوع آب هیرمند ص ۴

۵۵- راپور هیئت فنی بیطرف دلتای هیرمند ص ۲۸- ۲۹

هیرمند گهواره تمدن باستانی

دو منزل زمین تالاب هیرمند
بود آب خوش و بیشه و کشتمند
«اسدی طوسی»

رود خانه هادرایجاد تمدن هاوگسترش آن متوسعه زراعت و غنا -
مندی ملت ها و کشورها در طول تاریخ بدون تردید نقش بسیار
ارزنده و تعیین کننده داشته اند .

سر نوشت برخی از سر زمین ها، اصولاً وابسته به رود خانه
ایست که آن را آب میدهد و حیات می بخشد، مانند مصر که مولود نیل
است و وادی سند که مرهون رود سند است و سیستان که زاده هیر -
مند است.

به عقیده دانشمندان زمین شناس، واقعاً اگر هیر مند به
سیستان ره نمی برد و گل ولایه کوه پایه ها و دره های سرچشمه
ورسوبات سایر رود خانه هارا با خود بدانجا نقل نمیداد سیستان
وجود نمیداشت و سر نوشتی بهتر از سر نوشت کویر لوت در غرب
خود و دشت مرگ (یامارگو) در شرق خود نداشت.

بنابر این خاک سیستان از نوع خاک وادی های نیل و دجله سند
و غیره دره های حاصل خیز است و بدون شك قدیمترین تمدن هارا در
خود پرورده است . بر کرانه های سر سبز رود خانه بزرگ هیرمند،
آثاری از همه ادوار فرهنگ و تمدن بشری بچشم میخورد که نه تنها

ازمفاخر تاریخی کشور است، بلکه خاطره های قبل التاریخ رانیز در خاطره ها زنده میکند و بنابر همین کثرت آثار تاریخی دست نخورده است که «سیستان را بهشت باستان شناسان» نامیده اند (۵۶).

طی سالهای ۱۹۵۹ - ۱۹۶۳ میلادی، هیئت های باستان شناسی ایتالوی در دهانه رود هیرمند پس از کشف شهر سوخته از زیر شن های حوالی قلعه نو (دهان غلامان) ضمن راپوری به اداره باستان شناسی ایران اینطور نوشتند :

«سیستان از لحاظ اینکه در وسط کویر وسیعی واقع است به مثابه جزیره ایست که دریای از ماسه آنرا احاطه کرده باشد، به علاوه بر اثر موقعیت جغرافیائی اش که آنرا روی یکی از شاهراه های ارتباطی - طی شرق و غرب قرار داده، اهمیت زیادی از لحاظ روابط فرهنگی، نظامی، تجارتی در دوران های مختلف کسب کرده است. و همچنین از لحاظ تاریخ و اشکال تمدن های مختلفی که در آن یکی پس از دیگری جاگزین شده اند و هم از لحاظ اهمیت که برای تسلط فاتحان به شرق و یا غرب آن داشته بدون شك نه تنها معرف یکی از مکانهای بسیار جالب آریانا، بلکه بطور کلی آسیا است.» (۵۷)

باستان شناسان ایتالوی ضمن کشف آثار فراوان مربوط به زندگی نسبتاً مرفه مردم شهر سوخته سیستان در ۳ هزار سال پیش از میلاد، در پهلوی دستیابی به هزاران و ملیونها قطعات شکسته سفال و شیشه و پیکان و اشیاء کوچک و بسیار ریزه به اندازه ۲ ملی مترو تعداد زیاد استخوا نه های جا نوران دریائی و پرندگان و غیره آثار دانه های گندم و جو و شاهدانه و تخم خربوزه و حتی انگور را نیز پیدا کردند و این برای دانشمندان دیرین شناسی مسلم گردانید که رود هیرمند قبل از آنکه در میان شاخه ها وریگزار های سیستان نابود گردد، جلگه، شبیه دره نیل بوجود آورده و چون گل ولای که باخود به سیستان نقل میدهد موجب حاصلخیزی فوق العاده زمین میگردد، لذا این امر سبب شده بود که ساکنان این ناحیه زودتر

۵۶- مجله دانش شماره ۱۰ سال ۱۳۳۰، مقاله سیستان و بلوچستان بقلم ریچارد فراء .

۵۷- مجله سخن، دوره چهارم هم شماره ششم ص ۶۶۶

بتوانند بکار زراعت پردازند و در مرحله شهر نشینی موفق به پیشرفت های گردند.» (۵۸)

دانشمندان دیرین شناس پوهنتون موزیم پنسلوا نیا طی سال ۱۹۶۹ - ۱۹۷۱ در نیمروز در منطقه گردن ریگ نزدیک گود زره در محل گذر شاه، دم و اطراف رود بیابان آثار و شواهدی از ازمه قبل التاریخ سیستان را بدست آوردند. (مجله باستان شناسی، ۱۹۶۱، شماره ۴) با توجه به نتایج کاوش های که در دلتای هیرمند و پیرامون دریاچه هامون صورت گرفته میتوان اینطور نتیجه گرفت که خاک های زرخیز سیستان نه تنها در قدیمترین ازمه تاریخی بلکه حتماً در دوره های قدیمتر که جزو زمانه های قبل التاریخ شود نقش خود را به حیث مؤثر ترین رشته ارتباط مدنیّت وادی سند و بلوچستان و مناطق شمال آمو دریا و اراضی بین خزر و خلیج فارس و دور تر تا سوزیان و عیلام در بین النهرین و حتی از آن هم دورتر تا وادی نیل به نحو دلپذیری بازی کرده است.

و اما این نکته را بایستی بخاطر داشت که هر نقشی که سیستان از نظر تاریخ و اشکال تمدن های که در آن یکی بعد دیگری جایگزین شده و همچنان از لحاظ روابط فرهنگی تجارتی و نظامی و مذهبی در دوران های مختلف بازی کرده باشد اهمیت آن بطور مسلم وابسته بوجود رود خانه بزرگ هیرمند است.

مدنیّت باشکوه و پرطنطنه ای که طی سده های متمادی در سیستان پرتو افشانی داشت بدون شک عطیه همین رود خانه پرفیض هیرمند بوده است. هم اکنون آثار و بقایای شهرها و قلعه ها و خرابی ها به های تاریخی که در امتداد سواحل هیرمند از گرشک تا هامون در طول تخمین شش صد یا هفت صد کیلومتر چون حلقه های زنجیر یکی پهلوی دیگری قرار گرفته بیانگر این حقیقت تاریخی است که حوزه هیرمند از طلوع مدنیّت تا اواخر قرون وسطی یکی از سرسبزترین و شاداب ترین نقاط کشور بوده و با وصف اوضاع جوی متغیروگر-مای شدید و مقدار کم بارندگی قسمت های وسیع آن بوسیله نهر های

انشعابی و مصنوعی هیر مند تحت آبیاری وزارت بوده و جمعیت فراوان و شهرهای معمر داشته است. یکنفر سیاح فرانسوی مو سوم به «فریه» که در قرن ۱۹ میلادی سری هم به سیستان زده، مینویسد: «آثار و علایمی که بشکل ویرانه و خرابه های باقیمانده حاکی از ادواری است که ایالت سیستان مجدو عظمت، جلال و شکوه فراوان داشته است. زمین سیستان بی نهایت حاصلخیز است. لایه ورسوبیکه بعد از طغیان آب هیرمند ته نشین می شود، به وضع عجیبی در حاصلخیزی زمین موثر است که اسباب حیرت می باشد.» (۵۹)

ماکماهون در گزارش تاریخی ای که بمناسبت حکمت خود در سیستان نوشته، به حاصلخیزی اراضی سیستان تماس گرفته می نویسد: «حاصلخیزی بی مانند زمین سیستان و فراوانی آب رود خانه هیرمند این ایالت را غنی ترین ممالک از حیث محصولات زراعتی قرار داده است. . . .»

ایالت سیستان با مختصر سعی و کوشش مصر ثانی خواهد گشت، چونکه یک زمانی بسیار آباد و معمور بوده، شهرهای پر جمعیت داشته، سکنه آن غنی و با ثروت بوده اند شک نیست که باردیگر به همان اندازه آباد و معمور خواهد گشت.» (۶۰)

لارد کرزن نایب السلطنه هند برتانوی در اواخر قرن ۱۹ میلادی که به اهمیت سیاسی و اقتصادی سیستان از هر کس دیگر توجه زیادتر داشته، نسبت به آینده آن اینطور ابراز امید کرده است:

«زمانی سیستان معروف جهان بوده و حاصلخیزی آن مشهور آفاق است. و سکنه بسیار زیاد داشته و شهرهای مجلل را دارا بوده، چه باید گفت بآن آثار بی شمار تاریخی که فرسنگ ها خرابه های آنها امروز امتداد دارد؟ اگر سیستان در دست مردمان جدی و حسابی قرار گیرد، و آبیاری درست بشود آیا نخواهد توانست به ترقیات ادوار

۵۹- محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹

میلادی ج ۷ ص ۱۹۷۶

۶۰- همان اثر ص ۲۰۰

گذشته خود برسد؟ من امید وارم آروز بیاید.

آینده سیستان بسته به اتخاذ اصول صحیح اداره کردن آب هیر-مند است بوسیله هیدرو لیک که از تضييع آب جلو گیری شود، رود هیرمند امروزه بطرف شمال جا ری است و زیادی آب در نزار و باطلاق هدر میرود، وضع طبیعی سیستان هم طوری است که هیچ مانعی وجود ندارد از اینکه آب هیرمند بزمین های وسیع جنوب سوار بشود و انهار را آماده کشت و زرع کند. با ایجاد يك اصول صحیح و علمی آبیاری در آنجا این ایالت استعداد آن را دارد که محصول فراوان بدهد.» (۶۱)

آری از برکت وجود این رود خانه است که روز گاری سیستان از فرط شادابی و سر سبزی و عمران بنام «انبار غله آسیا» و «سرزمین توانگران» و «بصره خراسان» یاد میشد و چه بسا که همین شهرت و فراوانی نعمت آنرا به پیش باز حوادث ناگوار تاریخی کشانده است.

اسکندر مقدونی، سلطان محمود غزنوی، چنگیز خان، تیمور لنگ، نادر افشار و غیره هر يك بر آن سرزمین تاخته اند و هر کدام به سهم خود ثروت و دارایی آنرا غارت کرده و سکنه رادر فقر و فلاکت گذاشته اند.

گاهی هم خود رود خانه هیرمند با سرازیر شدن سیلاب های خطرناك و خانه خراب یاهست و نیست مردم را بلعیده است و یا باتغییر مجرایش دلتای تازه اختیار نموده و ساکنان دلتای پیشین خود را از بی آبی و تشنه گی وادار به ترك خانه و کاشانه شان نموده است. به عقیده دانشمندان دیرین شناسی، رود بیابان که از محل بندر کمال خان بسوی غرب جریان می یافته است و امروز خشك است. بستر اصلی هیرمند در عهد قبل التاريخ بوده است زیرا در سواحل این رود خانه خشك آثار و شواهدی از عهد برو به نظر می خورد که طبعاً جریان هیرمند به باشندگان این محل آب و تابی میداده است. در منابع کتبی قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی این شاخه هیرمند بنام «رامرود» یاد میشد و چنین مینماید که در دوران قرون وسطی رامرود از بزرگترین شعب هیرمند.

بوده باشد و در سر سبزی این قسمت سیستان نقش ارزنده داشته است. (مجله باستان‌شناسی، سنبله ۱۳۶۱)

به سخن دیگر این رود خانه بارفتار پر پیچ و خم خود از اراضی خاره و بائر یکه امروز به فاصله بعید از آن واقع گردیده در گذشته آبیاری میکرد ولی چون مسیر آن در طول تاریخ بر اثر طغیان سیلاب‌ها دستخوش تغییر و تبدل گردیده لهذا مراکز تمدن و نفوس که محتاج باب رود خانه بوده نیز همه وقت و همه جا، دنبال رود خانه حرکت کرده موجد مدنیت‌های مختلف و متفاوت تاریخی شده است از اینجا است که امروز هر که از کجکی تا هامون سفر کند خواهد دید که رود خانه هیرمند در طول صدها کیلو متر تقریباً از میان یک سلسله خرابه‌ها می‌گذرد. خرابه هائیکه هر کدام آن روزی شهری، دهکده‌ئی، قصری، کوشکی، کاخی، قلعه‌ئی، معبدی یا آتشکده‌ئی و مسجدی یا برج آسیابی بوده که از روزگاران باستان از پنج شش هزار سال قبل و شاید هم بیشتر از آن، از موقعیکه انسان در بستر این رود خانه حاصلخیز متمکن شده تا اواخر قرون وسطی یکی بعد دیگری آباد گردیده و رود خانه بزرگ تاریخی علاوه بر اینکه به این شهرها و باشندگان آن آب میرساند، بهترین وسیله مراوده و ارتباط شان هم به شمار میرفت.

«فریه» سیاح معروف قرن نهم عیسوی هیرمند را یگانه رود خانه حقیقی دریاچه هامون خوانده و عقیده دارد که اگر این رود خانه به دست اروپائیان بود کشتی‌ها در آن سیر میکرد. (۶۲) اینک ما یک قدم تاریخی به عقب گذاشته می‌بینیم که آیا این رود خانه ظرفیت کشتی‌رانی در روزگار گذشته داشته است یا خیر؟

کشتی رانی در هیرمند :

شاعر دهقان منش و بیابانگرد سیستان استاد ابوالحسن علی‌فرخی سیستانی سخن سرای توانا و مو. سیقی نواز چیره دست عصر محمود و مسعود غزنوی در یک سفرش از زرنج به بست چشم دیدهای خودش را با کلمات پخته و رسا اما ساده و دل نشین در مورد کشتی‌های کوشک دشت لکا نروی آب‌های هیرمند این طور باز میگوید :

اندرین اندیشه بودم کز کنار شهر بست
 بانك آب هیر مند آمد بگوشم ناگهان
 منظر عالی شه بنمود از بالای دژ
 کاخ سلطانی پدیدار آمد از دشت لکان
 مرکبان آب دیدم سر زده بر روی آب
 پالهنک هر یکی پیچیده بر کوه گران
 جانور کش مرکبانی سر کش و نا جانور

آب هریک را رکاب و باد هریک را عنان (۶۳) .

این بیان روشن و ساده فرخی سیستانی گواه صادقی است بر اینکه، رود خانه بزرگ هیر مند از بست تاهامون قابل کشتی رانی بوده است.

به شهادت اسناد تاریخی نیز این حقیقت ثابت شده میتواند که در عصر اسلامی در دوره های صفاری و غزنوی که سیستان به منتهای آبادی و ناز و نعمت و فراوانی رسیده بود کشتی ها به کثرت روی آبهای هیرمند بین لشکر گاه و بست و بین بست و زرنج و حتی بین زرنج و هامون حرکت میکردند.

اصطخری و ابن حوقل دو جغرافیه نویس معروف اسلامی در يك هزار سال قبل نوشته اند که بین زرنج و بست ترعه ئی کشیده شده بود بنام «سنا رود» که هنگام طغیان آب مسافرین و مال التجاره ذریعه زورق ها میان دو شهر رفت و آمد داشت و حمل و نقل میشد. (۶۴)
 درسی میلی جنوب زرنج يك سلسله سد های روی هیرمند وجود داشت که از این جا مقدار زیاد آب در پنج نهر بطرف شهر زرنج میرفت و معروف ترین آنها همان (سنا رود) است که از همه نهرها بزرگتر و طولانی تر و پر آب تر بود. (۶۵) در اوقات عادی کشتی ها

۶۳- دیوان حکیم فرخی سیستانی چاپ محمد دبیر سیاقی ص ۱۴۷

۶۴- مسالك و ممالك اصطخری متن فارسی

ص ۱۹۵ و همچنین مجله اریانا سال دوم شماره پنجم ص ۴

۶۵- جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی ص ۳۶۳

از لشکرگاه تا فاصله سی میله شهر زرنج روی مجرای رود خا حرکت میکرد و بعداً از راه ترعه سنا رود از زرنج هم گذشته تا هامون سیرو گردش مینمود، شکی نیست که این زورق ها بخصوص در خط حرکت خود بین بست وزرنج بیشتر محمولات تجارتي را انتقال میدادند زیرا زرنج و بست در تمام دوره های قرون وسطی دو مرکز بازرگانی بشمار میرفت و کار وانهای مال التجاره یکطرف از حصص جنوب و جنوب شرق ایران و جانب دیگر از سرزمین پهناور هند از راه سند و بلوچستان وارد میشدند و بیشتر در مرکز مهم تجارتي سیستان یعنی بست مبادله و خرید و فروش بعمل می آمد. (۶۶)

اتصال رود خانه ارغنداب و هیرمند در مجاورت بست از نظر کشتی رانی و مراودت روی آب امکا نات دیگری را فراهم کرده بود تاریخ در این حصه چیزی نمیگوید ولی خاموشی منابع دلیل آن شده نمیتواند که ارغنداب بکلی در مراوده از راه آب سهمی نداشته باشد.

استاد احمد علی کهزاد در تائید این معنی از روی تجربه خویش چنین مینویسد: در سال ۱۲۱۲ که بنا بود هیئت کاروان زرد فرانسوی از هرات بکابل بیاید بغرض مطالعه امکانات عبور دادن موتر های ثقیل هیئت ذریعه کشتی از آبهای هیرمند و ارغنداب یکماه با پرو فیسور (هاکن) و (کپتان پکور) در گردشك توقف داشتم و چون موتر تلگراف بی سیم هیئت که وزن زیاد داشت بایک کشتی از رود خانه عبور داده نمیشد يك کشتی دیگر را از مقابل کوکران ارغنداب از راه آب به محل تلاقی دو رود خانه آوردند و بعد کشتی مذکور را از مقابل خرابه های بست و لشکر گاه روی آب های هیرمند به گردشك رسانیدند و آنگاه عمله هیئت فرانسه تحت مراقبت «انجنیر فرانسوی» دو کشتی هیرمند و ارغنداب را با ریسمان های فلزی بهم بست و موتر های ثقیل هیئت عبور داده شد این وقت های بود که هیرمند و ارغنداب پل نداشت ولاری ها و مسافرین ذریعه کشتی ها عبور داده میشدند. (۶۷)

۶۶- لشکرگاه، کهزاد، ص ۶۰، ۱۳۳۲، طبع کابل

۶۷- همان کتاب ص ۶۱

طبق روایت اصطخری برای عبور و مرور از سواخل چپ کناره های راست رود خانه در مقابل بالاحصار بست پلی بود که مانند پل های عراق روی يك عده زورق هـا تعبیه شده ود. (۶۸)

چنین مینماید که این پل به مقر سلطنتی لشکر گاه که درست در يك فرسنگی شمال شرق شهر بست واقع شده نزدیکی نداشته است زیرا سلاطین غزنوی محمود و مسعود هرگاه برای شکار و تفریح به کرانه های راست رود خانه میرفتند هیرمند را ذریعه زورق ها عبور میکردند برای اثبات این مدعا از زبان استاد ابوالفضل بیهقی يك واقعه بسیار دلچسپ و مهم تاریخی عصر سلطنت مسعود را که مخصوصاً به مطلب کشتی رانی روی آبهای هیرمند تعلق خوبی دارد در اینجا نقل میکنیم. «... روز دو-شنبه هفتم صفر سال ۴۲۸ هجری قمری» امیر شبگیر بر نشست و بکنار هیرمند رفت با بازان و یوزان وحشم و ندیمان و مطربان و خوردنی و شراب بردند و صید بسیار بدست آمد که تا چاشتگاه بصید مشغول بودند پس بکران آب فرود آمدند و خیمه ها و شرابها زده بودند نان بخوردند و دست بشراب کردند و بسیار نشاط رفت از قضای آمده، پس از نماز امیر کشتی ها بخوابست و ناوی ده بیاوردند، یکی بزرگتر جهت نشست او را درست کردند و جامها افکندند و شرابی برو کشیدند و وی انجا رفت باد و ندیم و کسی که شراب پیماید از شراب داران و دو ساقی و غلامی سلاحدار و ندیمان و مطربان و فراشان و ازهر «دستی در کشتی های دیگر بودند و کسی را خبر نه، ناگهان دیدند که چون آب نیرو کدره بود و کشتی پر شده نشستن و دریدن گرفت آنگاه آگاه شدند که غرق خواست شدن با نگ و هزا هزو غریو خاست امیر بر خواست و هنر آن بود که کشتی های دیگر بدو نزدیک بودند، ایشان درجستند و هفت و هشت تن امیر را بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند و نيك کوفته و پای راست افکار شد چنانکه يك

۶۸- مسالك و ممالك ۱۹۶ و همچنین رجوع شود به جغرافیای تاریخی خلافت شرقی به بحث سیستان ص ۳۵۸ پیوست

دوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غرق شدن اما ایزد عزذکره رحمت کرد پس از نمودن قدرت و چون امیر بکشتی رسید کشتی ها برانندند و بکرا نه رود رسانیدند و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و ترو تباه شده بود و بر نشست و بزودی به كوشك آمد که خبری سخت نا خوشی در لشکرگاه افتاده بود واضطرابی و تشویشی بزرگ پیا شده و اعیان و وزیر بخدمت استقبال رفتند، چون پادشاه را سلامت یافتند خروشی دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آنرا اندازه نبود...» (۶۹) چنین مینماید که همواره يك دسته از کشتی های کرائی و تجارتی به علاوه کشتی های که اختصاص به كوشك سلطنتی لشکرگاه داشته برای حمل و نقل و سیر و گردش در کرانه های ساحلی هیر مند در فاصله شهر بست و قصر سلطنتی لنگر انداز بوده است. مرکبان آبی ئیکه فرخی سیستانی پالهنک هریکی را پیچده بر کوه گران دیده همین کشتی های بوده که در مقابل شهر بست و متصل كوشك سلطنتی لشکرگاه در امتداد سواحل رود خانه هیر مند لنگر انداخته بود و ریسمان های آنها در بروج مستحکمی بسته شده بود که در نگاه شاعر سیستانی چون (کوه گران) استوار مینمود. بهر حال باساس مدارك و اسناد تاریخی روشن شده است که رود خانه هیر مند از حوالی گرشك تا هامون سیستان ظرفیت کشتی رانی را داشته و مورخین و جغرا- فیه نگاران و دیگر نویسندگان سده های میانه مانند: اصطخری، ابن حوقل، بیهقی و فرخی در این مورد و دیگر موارد مطالبی دارند. باید گفت که کشتی رانی روی آب های آرام و گاهی خروشان رود خانه هیر مند از نگاه توریزم (جهان گردی) نیز خالی از دلچسپی نیست زیرا همان گونه که قبلاً اشاره شد رود خانه بزرگ هیر مند از حوالی گرشك تا هامون در حا. لیکه قسمت بزرگی از خاکهای حاصلخیز نیمروز را در يك نیم دایره بسیار وسیع دربر میگیرد، گاهی چنان خود را به آثار و بقایای تاریخی نزدیک میکند که انعکاس سایه دیوار های بلند بعضی از دژها و خرابه روی آبهایش منعکس میشود.

اکنون که سر زمین نیمروز در تشکیلات اداری کشور بحیث یک ولایت مرکزیتی بخود یافته و از طرفی هم لشکر گاه از یک جانب به حیث مرکز اداری ولایت هلمند و از جانب دیگر محل فعالیت های پروژه بزرگ زراعتی و صنعتی وادی هیرمند تعیین شده است ، سیاحین نه فقط به دیدن آثار باستانی بست و نیمروز خواهند آمد، بلکه از دریاچه های لوخی سیستان و خوک های وحشی عظیم الجثه آن وهم چنان از رسم و رواج و عادات و عنعنات و خلاصه زندگی مردم اطراف این دریاچه ها نیز دیدن خواهند نمود.

سوا و نین هیرمند

در اوستا قدیم ترین و معتبر ترین سند فرهنگی و جغرافیائی آریانای کهن در فقره ۶۷ زامیادیشته گذشته از هیرمند از هشت رود دیگر سیستان که بدریاچه هامون میریزد این طور نام برده میشود: «خواسترا» ، «هواسپا» ، فراداتا و آن «خوار ننگهیتی زیبا» و آن «اوشتو ئیتی» توانا و «اورواذا» (دارنده چراگاه بسیار) و «ارزی» و «زرنو میتی» و هیرمند باشکوه و فرهمند که امواج سفید بر انگیزد و طغیان کند بسوی (دریاچه کیا نسی) روان شوند و بدان فرو ریزند. (۷۰)

در میان این رودها بعد از هیرمند فقط چهار رود خانه را محققین تعیین کرده اند و از آن جمله است:

۱- خواسترا = خاشرو:

صفت است بمعنی دارای چراگاه خوب، چنانکه در یسنا ۶۸ فقره ۱۵ به همین معنی آمده، در این جا رودی است که اکنون به آن خا-شرو میگویند و از جانب شرقی به هامون پوزک میریزد. طول این رود خانه از منبع اش که کوه های ایماق و هزاره باشد تا مصبش ۳۸۰- کیلو متر است. این رود از شمال شرق بطرف جنوب غرب جریان داشته و اراضی نیمروز شرقی را که در قرون وسطی بنام ولایت نیشک ، معروف بود و مهمترین شهر های آن خواش (خاش) واقع در دلتا در جنوب رود خانه ونیشک معروف به کده واقع در

شمال رود خانه مقابل خاش میباشد. آبیاری میکند، قسمت های علیای این منطقه امروز بمناسبت رود یکه از میان آن میگردد بنام خان-شروید یاد میگردد.

زراعت این منطقه از دلارام تالوخی (پر جمعیت ترین روستای آن ناحیه) بسته به یک خط بار یکسواحل رود خانه است که آبیاری آن به سیستم قدیم توسط نهـرهای مصنوعی ایکه از رود خانه جدا گردیده صورت میگیرد .

از روستای لوخی به بعد رقبه تحت زراعت پهنائی میگیرد و در حوالی کده و خاش اراضی مزروعه خیلی صاف و هموار به منتهی وسعت خود میرسد. در سالهای که میزان باران های موسمی به پیمانـه زیاد باشد جریان رود خانه همراه با سیلاب است که به قسمت های زیاد این ساحه آب میدهد و بعضاً سبب خرابی واز میان رفتن محصولات مردم در منطقه دلتا (چخانسور) میشود. چون موسم طغیان رود خانه اکثرآ در ماه های فبروری (دلو) و بعضاً اپریل (حمل) متصادف است و کدام بند ذخیره در مقابل آن وجود ندارد مدت طغیان رود خانه خیلی محدود میباشد و بستگی بمقدار مدت بارندگی سر چشمه دارد.

آبیاری در منطقه دلتا بعـلت عدم اطمینان مردم بمدت جریان سیلاب که از آب باران سر چشمه میگیرد بیشتر شباهت به مسیلرود خانه دارد، هر گاه باران های مناطـق سراب مستدام و زیاد و بشکل برف باشد مقدار سیلاب رود خانه برای مشروب ساختن اراضی و زراعت کافی پنداشته میشود ولی هر گاه بارندگی از برف نباشد طبعاً مدت جریان سیلاب محدود و خطر ناک خواهد بود.

میتوان گفت که این رود خانه تقریباً ده ماه در سال خشک است و به همین علت است که جغرافیه نگاران کلاسیک دوره اسلام بعضاً آنرا بنام (خشک رود) نیز یاد کرده اند، زمین تحت آبیاری خاشرود خیلی حاصلخیز و پر قوت است و بسا که محصولات مردم تنها به همان آب اول آبیاری به ثمر میرسد. گندم و جو و ذرت و جواری از محصولات عمده این حوزه است مگر خربوزه و هندوانه آن چه از لحاظ لذت و چه از نگاه بزرگی و کمیت در تمام منطقه نیمروز مشهور و معروف است. باغات میوه در این منطقه وجود ندارد و اگر

باشد آنقدر کم و نا چیز است که قابل تذکر نیست اما در عصر امیر شیر علی خان از قریه دیوا لك خاشرود و اطراف آن در حدود دو هزار خروار بادام در سال بدست میآید و گندم آن به هرات صادر میشد. (۷۱)

این رود خانه از سه صد تا هفت صد متر عرض دارد و مصب آن یعنی نیزار یگانه چرا گاه موا شی مردم گرد و نواح آن است قلعه چخا نسور منسوب به قلعه ابراهیم خان سنجرابی بلوچ که از بناهای مستحکم این منطقه است در مصب همین رو دخانه موقعیت دارد که از فاصله های خیلی دور توجه بیننده را به خود جلب میکند. در شمال این قلعه میدان وسیعی دارای خرابه های متعدد تاریخی موقعیت دارد که به «پوست گاو» معروف است همچنان در دو جناح سرکی که زرنج را به دلارام وصل میسازد، بقایای و آثار خرابه های تاریخی به چشم میخورد که تا حال در آنها از لحاظ باستان شناسی حفاریات و مطالعه ثی صورت نگرفته است.

۲- خواسپا Khuvaspa خوشپاس :

این کلمه نیز صفت است و معنی آن (کسیکه اسپش خوب است) میباشد این کلمه در فقره ۷۶ مهریشت به همین معنی استعمال شده و در فرس هخامنشی (هو سپا Huvaspa) آمده و داریوش در کتیبه تخت جمشید میگوید: «پارس دارای اسپ های خوب (هواسپ) و مردان خوب است» بطليموس جغرافیه نگار معروف کلاسیک نام این رود خانه را خواسپا Khuvaspa نوشته و مراد از آن همان رودی است که امروز به آن خوشپاس گویند، که از جانب شرقی به هامون پوزك میریزد. پس بی مورد نیست که بعضی از جغرافیه نگاران این هامون را بنام هامون سوا ران یاد کرده اند چه همچنانکه این هامون امروز هم بهترین چراگاه اسپان سواری و دیگر مواشی آن سامان است در قدیم نیز از همین لحاظ مورد توجه بوده است.

۳- فراډا تا = فراه رود :

این کلمه بمعنی افزایش و بالش (یا ترقی و نمو) است و مکرر به این معنی در اوستا استعمال شده است و از جمله در اشتاد یشته فقره شش و در ترجمه پهلوی اوستا (فراخ دهشنی) ترجمه شده است و امروز این اسم به رود خانه ئی اطلاق میشود که از جانب شمال شرق به هامون سابوری میریزد و به فراه رود معروف است، فراه رود که از کوه های غورو کوهساران تاجیک (سلسله سیاه کوه) سر چشمه میگردد، پس از مشروب ساختن وادی حاصل خیز بالا بلوک چون شریانی از قلب ولایت میگذرد. در اینجا است که شهر تاریخی فریدون رابا آنهمه فرو شکوه روز گاران گذشته آن در دست راست رود - خانه مقابل شهر موجوده میتوان دید. از نقطه باغ پل جریان رود - خانه به طرف جنوب دور خورده و در اخیر از غرب قلعه جوین و پای قلعه تاریخی و مستحکم لاش گذشته به هامون سابوری خالی میشود.

این رود خانه در نزدیکی قریه تخت (تخت رستم) در نقطه بنام بار اندک آبشاری بس زیبا به ارتفاع تقریباً ۷۰ فت بوجود میآورد که منظره بس دل انگیز و جالب دارد. آب این رود خانه طعم خوشگوار دارد و با آنکه در سال بیشتر از سه ماه یا چهار ماه آب ندارد تقریباً هفتاد فیصد زراعت منطقه را مشروب مینماید، فصل طغیان رود خانه معمولاً به ماه های آخر زمستان تصادف میکند ولی بعضاً در اثر باران های موسمی که گاه گاه در اوایل زمستان اتفاق می افتد. سبب بوجود آمدن سیلاب های بزرگ و خطر ناک نیز میگردد که خسارات جانی و مالی فراوان همراه دارد مانند سیلاب ۱۳۵۰ که در ماه عقرب اتفاق افتاد و بیش از یکماه طغیان رود خانه دوام داشت و این مدت به مزارع و باغات و سرکها و قراء و قصبات و مرکز شهر که در مسیل طغیان رودخانه نزدیکی دارد خسا راتی هنگفت تحمیل کرد. طول این رود خانه را بعضی از منبع تا هامون ۳۲۰ کیلو متر حساب کرده اند. (۷۲) و برخی طول آنرا ۵۶۰ کیلو متر و ساحه حوزه آبرگیر آنرا سی هزار کیلومتر مربع وانمود کرده اند. رود فراه در اوقات سیلابی ۱۲۰۰ متر مکعب آب فی ثانیه و در تابستان این رقم

به مراتب تنزیل می یابد و بسه (۱۰ الی ۱۵ متر مکعب فی ثانیه) میرسد. (۷۳) رود غور ورود مالمند و رود زر مردان از معاونین مهم فراه رود بحساب می آیند.

رود غور دارای حوزه آبرگیر ۷۲۲۰ کیلو متر مربع ورود مالمند دارای حوزه آبرگیر ۱۴۲۰ کیلو متر مربع و رود زر مردان دارای حوزه آبرگیر ۱۰۹۰ کیلو متر مربع مسا. حت میباشند.

معاونین فراه رود که در ارتفاعات (۱۵۰۰ - ۲۰۰۰ متر) واقع شده اند مقدار آب فراه رود را بالا برده جمعاً شامل ۲۱۰۰۰ کیلو متر مربع حوزه آبرگیر میباشد که ۷۰ فیصد حوزه آبرگیر فراه رود را تشکیل میدهند. متباقی حوزه آبرگیر فراه رود در اراضی هموار (۹۰۰۰) کیلو متر مربع بوده که چندان حایز اهمیت نیست، زیرا بعضی اوقات در این رقبه معاونین آن فاقد آب میباشد و یا گاهی هم بصورت نوبه یی و موقت در فصل بهار دارای مقدار حد اقل آب بوده و بمنظور زراعت از آن استفاده مناسب نمی شود.

تغییرات حجم آب در فراه رود قوس های اعظمی و اصغری (صعودی و نزولی) را نظر به مواسم سال می پیماید و این تغییرات در نزدیکی شهر فراه طور عادی بین (۱۵۵ - ۸۴ متر مکعب) فی ثانیه است اما حجم آبرفت اعظمی بین سال های ۱۹۵۲ و ۱۹۶۱ از ۱۷۰ متر مکعب به ۲۲۱ متر مکعب فی ثانیه تغییر یافته بود، مگر حجم آبرفت اصغری آن به ۱۰ متر مکعب فی ثانیه و گاهی ۸۰ لیتر در یک ثانیه تنزیل می یابد که از آن تابستانی داغ یا خشکسالی محلی نمایندگی میکند.

در اثنای آبخیزی مقدار موادر سوبی ای که در آب منحل شده و یکجا به آن انتقال می یابد در هر متر مکعب آب از ۸ الی ۱۰ کیلو گرام میرسد در حالیکه در تمامی دریا های آسیای مرکزی بصورت اوسط ۳ کیلو گرام مواد رسوبی منحل شده در یک متر مکعب آن حساب شده است (۷۴). زمین های زراعتی ای که توسط فراه رود آبیاری

۷۳- پوهاند عارض، جغرافیای طبیعی افغانستان طبع ۱۳۶۰ کابل ص ۶۴

۷۴- جغرافیای طبیعی افغانستان طبع پوهنتون کابل ص ۶۵

می شود معادل ۵۹۲۰۰ هکتار بوده قسمت بیشتر آن در ساحل راست فراه رود موقعیت دارد. از رودهای قابل تذکر دیگر منطقه فراه یکی هم رود گلستان است که پس از مشروب کردن اراضی گلستان، در مواقع سیلابی آبش را تا صحرای بکوا و دشت های آن نواحی میرساند.

سر سبزی و شادابی منطقه گلستان آنطور یکه از نام آنجا بر می آید، مولود فیض و برکت این رود است. منبع این رود نیز سلسله جبال غور و سیاه کوه میباشد. گلستان و منطقه سیاه - بند در ایام بهار و تابستان، مراتع و چراگاه مهم مردمان کوچی فراه و هلمند و نیمروز را تشکیل میدهد.

همچنان رود دیگری بنام سنگ فسان در موازات فراه رود سراغ داده میشود که از کوه های ناراهوک سر چشمه گرفته و پس از مشروب نمودن منطقه نارا هوک و انشعاب نهرهای کوچک از آن بعضاً آبهایش را تا هامون سواران میرساند.

امروز از آب این رود خانه که فقط در فصل باران های موسمی جریان دارد واز میان دشت های حاصل خیز و پهناور بکوا گذشته خود را به هامون پوزک میرساند استفاده نمیشود ولی در گذشته های دور که جزو زمانهای قرون وسطی شود، چنان می نماید که از آب این رود خانه برای زراعت استفاده می شد. زیرا در دو جناح مسیل دلتای این رود آثار و بقایای اماکن و قلعه ها و روستا های دیده میشود که حتماً به مردم آن سامان آب و نانی تهیه میداشته است ولی ظاهراً چنان مینماید که اما کن وقت بیشتر به منظور استفاده از چراگاه های مصب این رود خانه بوجود آمده باشد، تخت رستم، در چند کیلو متری شمال «شند» (بزبان بومی سیستان زمین مملو از گل و ماسه را گویند) در مصب همین رود واقع است و طبق روایات مور خین در فتوحات اولیه مسلمین «آخور رخس» اسپ معروف رستم در قریه قرنین زاد گاه یعقوب لیث صفاری در همین حوالی سراغ داده میشود. هر گاه از وجود رستم جهان پهلوان مشهور حماسه ملی سیستان انکار نیاید، بدون شك باید قبول داشت که رخس اسپ معروف رستم نیز در اینجا پرورش یافته و در اطراف نزدیک تخت

رستم «آخوری» داشته است که تازمان حمله اعراب بر سیستان زبانه زد عام و خاص و جای مشهوری بوده است.

امروز بر راه فراه - نیمروز از طریق جوین دو نقطه را بنام آخور اسپ رستم سراغ میدهند یکی در حوالی کوره گزی در نزدیکی بند کهنه رود فراه و دیگرش در جنوب قریه «تیوسک» فراه تپه منفرد و نسبتاً مرتفع است و در جوار آن تخت و آخور اسپ مشهور رستم را سراغ میدهند، امروز قریه ای که در نزدیکی تخت رستم واقع است معروف به «تخت» است از اینجاء راه قدیمی است بطرف جنوب که به نیمروز منتهی میشود و در نقشه های قدیمی گیزه بین قرنین و پل فراه رود بر سر همین راه موقعیت داشته است و شاید جیزه تاریخی همین کور گزی امروزی میباشد.

وادی فراه که مانند وادی هیرمند با اسم رودی که از میان آن میگذرد، مشهور گشته یکی از وادی های زر خیز و معروف کشور بشمار میرود که سروی مقد ماتی در مورد خاک و وسعت و نوعیت خاک و مقادیر آب و وضع توپو گرافی و امکانات آبیاری و توسعه زراعت در آن قبلاً در طی پلان انکشافی دوم و سوم کشور صورت گرفته و تقریباً سه صد هزار جریب زمین قابل زرع در آن سراغ داده شده است فعلاً ربع این رقم را زمین های شوره تشکیل میدهد که آنهم بعد از احداث بند های ذخیره و اصلاح سیستم آبیاری و زاه کشی بدون شك برای بهره برداری آماده میباشد. امکانات احداث سه بند ذخیره در نقاط، بخش آباد، علی کینای و لشکر گاه بر دریای فراه مطالعه شده که از آن جمله بند بخش آباد واقع در ۹۶ کیلو متری شمال شهر فراه از نگاه تهیه آب کافی و هم از لحاظ نزدیکی به ساحه وسیع زراعتی در حدود سه صد هزار جریب زمین و تولید قوه ۳۴ هزار کیلو وات برق خیلی اقتصادی و انمود گردیده، به اساس احصائیه های دست داشته در حال حاضر مجموع ساحات تحت آبیاری در این وادی از یکصد هزار جریب زمین تجاوز نمیکند که آنهم به مضیق کم آبی مواجه میباشد.

به منظور انکشاف همه جانبه ساحه فراه مطالعات اقتصادی و تخنیکی در چوکات ماستر پلان انکشاف منطقه فراه در سال ۱۳۵۴

روی دست گرفته شد (که این مطالعات در نیمه دوم سال ۱۳۵۵ تکمیل گردید) بر اساس این مطالعات جریان سالانه دریای فراه و معاونین آن طور اوسط به اندازه ۱۲ میلیارد متر مکعب تخمین شده است و قسمت اعظم جریان آب در ماه های زمستان و اول بهار صورت میگیرد. از جمله ۸۵۰۰۰ هکتار اراضی قابل زراعت که از نگاه کیفیت خاک مساعد خوانده شده ، فعلاً سالانه در یک ساحه ۳۴۰۰۰ هکتار زراعت صورت میگیرد. قسمت بزرگ اراضی به زرع حبوبات اختصاص داده شده و سهم نباتات صنعتی بسیار کوچک است. هدف اساسی پروژه انکشاف فراه رود عبارت است از افزایش عایدات ساکنین منطقه از طریق اصلاح سیستم آبیاری و توسعه آن و ارتقای سطح استخدام و تاسیس صنایع زراعتی و بهبود خدمات اجتماعی ، مطالعات مقدماتی نشان میدهد که در مرحله ابتدائی ساختمان بند بخش آباد مساعد بوده و با احداث آن امکان تنظیم آب در یک ساحه ۶۰۷ هزار هکتار میسر خواهد شد. ساحه مذکور شامل ۱۳۰۰۰ هکتار در مرکز فراه و ۲۱۶۰۰۰ هکتار در نو بهار و ۲۶۱۰۰ هکتار در سایر نواحی عنعنوی میباشد. ساختمان بند بخش آباد سبب خواهد شد تا شرایط آبیاری در ساحه ۲۶۱۰۰ هکتار زمین عنعنوی بهبود یافته و آبیاری عصری در ساحه ۱۳۰۰۰ هکتار در فراه و ۲۱۶۰۰ هکتار در نو بهار مساعد گردد.

پروگرام فیزیکی پروژه فراه رود در مرحله اول قرار آتی پیشبینی شده بود : ساختمان بند ذخیره بخش آباد به ظرفیت قابل استفاده ۵۷۰ میلیون متر مکعب ، ارتفاع بند از ته داب باندازه ۸۰ متر و طول قسمت فوقانی آن به اندازه ۲۶۵ متر ساختمان ۴۰ کیلو متر سړک و ساختمان دستگاه برق به ظرفیت ناصبه ۱۹ میکاوات و تمدید لین انتقال به نواحی زراعتی و شهری.

ساختمان بند آب گردان در کنیسک و ساختمان شبکه های فابریکه لبلبو و فابریکه حلاجی پخته به ظرفیت ۱۵ هزار تن .

قیمت مجموعی ساختمان های آبیاری بشمول سړک و دستگاه برق و لین انتقال و احداث صنایع حلاجی با تولید شکر و قیمت آباد کردن

زمین و احداث سیستم آبیاری و دریناژ در ساحه ۶۰۷ هزار هکتار باندازه ۷۰۹ ملیارد افغانی تخمین شده بود، نرخ بهره اقتصادی پروژه ۱۳۳ فیصد و مفاد خالص سالانه آن بعد از تکمیل پروژه به اندازه ۱۴ ملیارد افغانی حساب شده است.

در مرحله دوم امکان احداث بند ذخیره آب در لشکرگاه موجود بوده که با تکمیل آن تمام ساحه ۸۴۰۰۰ هکتار زمین آبیاری خواهد شد و بر علاوه احداث دستگاه دوم برق به ظرفیت ۳۲ هزار کیلووات فراهم خواهد گردید (۷۵).

۴- هاروت رود یا خواز ننگهیتی :

این کلمه مونث است و ترکیب مذکر آن خوار ننگهوت است به معنی فرهمند و شکوه مند و امروز به آن هاروت رود گویند. از گوشه شمال غربی ولایت فراه و از میان منطقه قلعه کاه گذشته و بعد از مشروب کردن اراضی آن محل آبش را تا هامون سا بوری میرساند (۷۶).

این رود خانه که از سلسله سیاه کوه از ارتفاعات ۳۰۰۰ متری سرچشمه میگیرد، طول آن تا هامون ۳۵۰ تا ۴۰۰ کیلومتر حساب شده و به سببی که از از میان منطقه شیندند (اسفزار) میگذرد، بنام رود شیندند نیز یاد میگردد.

رود گزو، رود فرسی و رود اولنگ آب خود را به این رود میریزند. این رود ها چون در نزدیکی ادر-سکن باهم یکجا میگردند، بنام رود ادرسکن یا دشته و پس از مشروب کردن ادر سکن باستقامت شیندند (اسفزار) بصورت قوسی بجزیران می افتد، از غرب و جنوب غرب شیندند گذشته بسوی جیجه بحرکت خود ادامه میدهد.

در قسمت جیجه این رودخانه اسم محلی را بخود گرفته بنام رود جیجه یاد می شود و پس از مشروب کردن منطقه جیجه در

۷۵- پلان هفت ساله انکشاف اقتصادی و اجتماعی افغانستان سال

۱۳۵۵ الی ۱۳۶۱ جلد اول ص ۱۷۶

۷۶- یشتها ج ۲ ص ۲۹۸-۳۳۴

جنوب انار دره ، بارود كوچك انار. دره يکجا شده بنام دریای هاروت یاد میگردد. واین همان رود خانه یی است که پلینی مورخ رومی (۲۳ - ۷۹م) از آن بنام (فرنکو تیس) یاد آور شده است (۷۷) . پس از عبور از منطقه اناردره که در دره سر سبز و شاعرانه ای واقع شده، با معاونین كوچك و موقت دیگر یکجا شده و در شمال هامون سا بوری میریزد.

در نواحی غربی هاروت یکتعداد زیاد چاه ها بملاحظه میرسد که بنابر عمل تبخیر اکثراً دارای آب نمکینی میباشند، مشهور ترین آنها عبارت اند از چاه شور، چاه شبتی، چاه شند و گله چاه و داغ بند که جهیل كوچك باطلاقی بوده آبریزه سیلابی دارد و از سمت شمال طور موقت بان یکجا میگردد. داغ نمداً اصلاً از اجتماع آب های تحت الارضی رضی بشکل باطلاق بوجود آمده، آب آن کاملاً نمکی و غیر صحتی است (۷۸).

۵- اوشتا وایتی : Ustavaiti

این کلمه هم صفت است و بمعنی (دارنده آنچه آرزو شده بود) میباشد واین جا مراد از آن رودی است که به هامون می ریزد.

۶- اروا ذا : Urvadha

گویا رودی است که به هامون می ریزد.

۷- ارزی : Erezi

رودی است که آبش را به هامون خالی میکند، احتمالاً رودی باشد که از ناحیه (رزی) واقع در جنوب خاشرود علیا گذشته بارود خاشرود می پیوندد و به ها مون (پوزك) می ریزد.

۸- زرینو مئیتی : Zarinumaeti

به معنی (صاحب زر یازرمند) میباشد. در فصل ۲۰ بندهش فقره ۲۳۴ بصفت (زرینمند) یاد شده و در اینجا رودی است که آبش را به هامون میدهد و شاید رود ار غنداب باشد که از بزرگتر یں

۷۷- پورداود ، یشت ها ج ۲ ص ۳۳۵

۷۸- جغرافیای طبیعی افغانستان ص ۶۵

معاونین هیرمند بشمار میرود و ممکن است به همین سبب رودهیرمند در بندهش زرین منسوخ خوانده شده باشد. (۷۹) و در تاریخ سیستان نیز ضبط شده که درهیرمند در نزدیک بسر چشمه ئی بود که روزی هزار مثقال زر خالص از آن حاصل میشد (۸۰). و شاید همان چشمه واقع در نزدیکی بست همین دریای ارغنداب بوده باشد که در زیر قلعه بست از طرف چپ باهیرمند یکجا میشود.

۹- رود ارغنداب :

این رود که از جمله معاونین بزرگ رودخانه هیرمند میباشد بنا بر روایتی در اوستا بشکل هراخواتی *Harakhuati* و در کتیبه های دار یوش بصورت هراو واتی *Harauvati* آمده و جغرافیه نگاران کلاسیک یونان آنرا به املائی (ارا کوزیا) تلفظ کرده بر ایالت کندهار اطلاق کرده اند (۸۱).

در تاریخ سیستان از این رودخانه بصورت (رخد رود) یا د شده و مرحوم بهار علاوه میکند که تلفظ قدیم آن «رخد» (بضم اول و فتح ثانی) بوده و ما خود از «اراخوئیای» فرس قدیم و (رخوت) پهلوی است که عربها آنرا (رخج) کرده اند. (۸۲).

بنا بر روایتی آثوریا این نام را بصورت «ارا کوتی» تلفظ میکردند (۸۳). و جغرافیه نگاران مشهور یونان: استرابو و بطلمیوس در حوالی همین رودخانه از شهری بنام «ارا کوتیس» که بدون شك مرکز آن روزی (ارا کوزیا) بوده نام میبرند. استرابو موقعیت آنرا بفاصله دوصد استاد که (مساوی دوصد سی میل انگلیسی شود) از شهر «اور تسپانا» (کابل) تعیین میکند و پلینی مورخ رومی این فاصله را دو صد و بیست و پنج میل دریائی معادل ششصد میل

۷۹- یشت ها ج ۲ ص ۳۳۵

۸۰- تاریخ سیستان ص ۱۸

۸۱- یشتها ج ۲ ص

۸۲- تاریخ سیستان، ص ۱۷

۸۳- اریانا دایره المعارف ج ۱۳۳۸ ص ۱۷۸

انگلیسی حساب میکند (۸۴).

بهر حال دریای ارغنداب از معاونین درجه اول و بزرگ هیر مند است که از ارتفاعات هزاره جات از حدود گل کوه و دره لو مان سر چشمه گرفته بعد از طی مسافتی در نقطه سنگ ماشه، مرکز جاغوری را قطع و با استقامت پل جنگلی واقع در دره کم عرض و مملو از انگور های کو هی بحرکت خود ادامه میدهد. دره دای چوپان از آب این رود خانه سیر آب میگرد و سپس بوادی کند هار داخل میشود. کند هار را آبیاری کرده در جنوب قلعه بست با هیر مند می پیوندد. این رود خانه رقبه وسیعی در حدود ۸۰۰ کیلو متر مربع را دربر گرفته و جریان عمومی آن از شمال شرق بطرف جنوب غرب ادامه می یابد. طول ارغنداب از منبع تا مصب ۴۱۴ - کیلو متر حساب شده و رود ترنگ و رود خانه ارغستان از معاو نین آن رود خانه میباشد که در غرب کند هار از طرف چپ با آن یکجا شده به استقامت قلعه بست بحرکت خود ادامه میدهد.

رود خانه ارغنداب بر خلاف هیر مند کمتر به طغیان و سرکشی می پردازد و آب آن معمولاً در فصل تابستان تقلیل مییابد، عمق کم و جریان بطی و ساده دریا و کثرت نفوس در دو جناح آن ضرورت و امکان بستن بند های محلی و حفر انهار را برای آبیاری میسر گردانیده است. توسعه زراعت و باغدار ی مخصوصاً در ارغنداب شمالی و مر- کزی با استفاه از انهار محلی تا اندازه ایکه ضرورت و کفایت آب محسوس بوده همواره ادامه داشته است. بعضاً خشک سالی شدید سبب شده است که يك قسمت از باغات انار و تاکستان های انگور و سایر میوه ها بعلت نرسیدن آب کافی بزمین های زراعتی تبدیل گردند. پس بزرگترین اقدام اصلاحی که تهداب انکشاف عمومی ساحه پنداشته میشود ساختمان بند ذخیره ارغنداب است که در ۲۵ - کیلو متری شمال کندهار طی سالهای (جون ۱۹۵۰ - جنوری ۱۹۵۲) اعمار گردیده است.

بند ذخیره ارغنداب جریان آب را در دریا انتظام بخشیده و يك

اقدام بزرگ اصلاحی و انکشافی برای تضمین آب کافی ساحه های زراعتی منطقه محسوب میشود و باین اطمینان است که مردم منطقه مجدداً بتوسعه زراعت و باغداری پرداخته، اراضی زراعتی را به باغهای میوه تبدیل کرده اند. منظور اساسی دیگر از ساختمان بندذخیره ارغنداب آن بود که يك اندازه زمین قابل آبیاری جدید در وادی ارغنداب تحت زرع آورده شود. در اثر مطالعات فنی منطقه قابل آبیاری این حوزه ساحه ترنك تشخیص گردید که به علت نداشتن آب کافی بایر مانده بود. ساحه مذکور در جنوب شهر کند هار در محاذ سرك کندهار سپین بولدك در مجاورت میدان هوایی بین المللی کند هار واقع است و ۱۲۰ هزار جریب زمین زراعتی را احتوا میکند. از جمله این ساحه وسیع قبل از انکشافات اخیر در حدود ۱۰ هزار جریب زمین آن کم یابیش بـاستفاده آب دریای ترنك در موقع بهار و کاریز های که در فواصل مختلف حفر شده آبیاری میگردد. نظر به عدم کفایت آب حاصلات این ساحه محدود به کشت های بهاری بوده زراعت فصول تابستانی در آن رواج ندارد بلکه اساساً زرع حاصلات بهاری هم محدود به سالهای است که وضع بارندگی مساعد تی را برای زراعت بصورت فوق العاده فراهم نماید از این جهت منطقه ثابت زراعتی شناخته نمی شود، در دامنه جنوبی شهر کند هار سیل رو بزرگی معروف به شورآب واقع شده که گاهی در اثر بارانهای موسمی تا بیست هزار فـت مکعب آبرـا در ثانیـه بجانب شهر فرو میریزد و طبعاً موجب خسارات بزرگی برای قراء مجاور شهر میگردد. آب این سیل رو پس از آنکه دولت در مقابل آن نهرو بند آب گردانی بطول تخمین ۱۲ کیلو متر در جنوب ظاهر شاهي ویاله طرح و تکمیل کرد از شهر کند هار دفع و امروز بدریای ترنك خالی میشود.

۱۰- رود ترنك :

این رود که در جنوب غرب قندهار به ارغنداب میریزد یکی از معاونین رود ارغنداب است. این رودخانه از دامنه شرقی کوه تمکی برخاسته از وسط وادی وسیع مقر میگردد و بجانب چپ شوسه و علاقه های گیلان و اغو جان بسوی زابل پیش میرود. در محل

کند معروف «پش» که حد فاصل زابل، غزنی است علاقه جات مسکو نی دوشاخ بزرگ اقوام غلزا ئی (ابراهیم و توران) را ازهم جدا میکند. در اینجا ترنک آب دره رسنه رانیز باخود گرفته بسوی علاقه توخی و شاهجویی و زابل سر ازیر میگردد و پس از آبیاری دشت وسیع توخی، از کنار شاهراه کابل کند هار در حدود مرکز زابل (قلات) از سمت جنوب شهر زابل را دور میزنند و بعد بسوی شهر صفا در غرب زابل بحرکت خود ادامه میدهد. در این حدود سواحل آن مملو از درختان بادام کوهی و گز میباشد که سالانه عوایدی برای مردم گرد و نواح آنجا ببار میآورد.

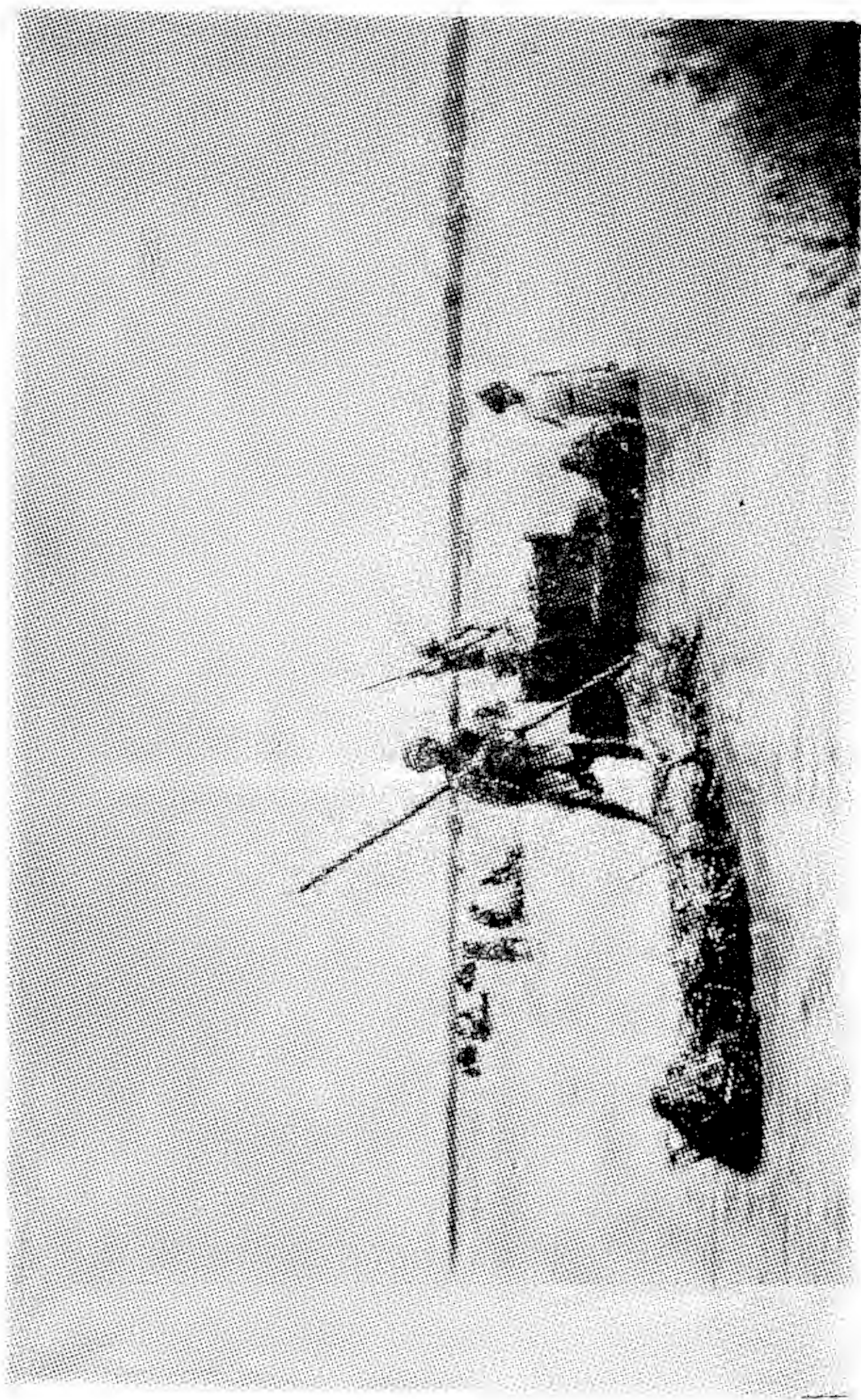
ترنک در فاصله میان زابل و شهر صفا رود جلده را از سمت راست باخود میگیرد و با مشروب ساختن خط باریکی در دو جناح خود تادشت مهند در پانزده کیلومتری شرق قندهار می شتابد. و از اینجا به بعد باستقامت جنوب غرب قندهار حرکت کرده در غرب قندهار با دریای ارغنداب می پیوندد.

ترنک اگر چه نسبت برود ارغنداب کم عرضتر و کم آب تراست ولی قسماً زمین های مزروعی دوطرف مسیرش را آب میدهد. طول این رود ۳۵۲ کیلو متر حساب شده که قسمت عمده آن از سطح مرتفع غلزا ئی میگذرد و با رود ارغنداب موازی تاکندهار حرکت میکند (۸۵).

در ساحل راست رود ارغنداب ساحه وسیعی زراعتی موجود است که قسمتی از آن باغستان و قسمت دیگر آن بایر است، این رقبه تا قلعه بست در کرانه های دریا در يك خط طویل افتاده که از چند جوی كوچك آب میگیرد. انهار عمد این منطقه سنزری، منار، جوور، سنگی حصار و ناگهان میباشد. دهنه این انهار آبگیره های کانکر یتی مجهز با دروازه های آهنی بر دریای ارغنداب ساخته شده است تا مردم بتوانند اندازه جریان آب را در نهر خویش کنترل کنند و آبهای اضافی نهر های شانرا خراب و ترمیمات ولای رویی متواتر را ایجاد نکند.



شکل (۳) مربوط فصل ۲
منظره‌یی ازدریای هیرمند نزدیک چهار برجك در ۱۸۸۴ (کلاوس فیشرنیروز)



شکل (۴) مربوط فصل ۳
نمایی از قلیق های لوخی درهامو نسیستان که افراد و محمولات را عبور میدهد .

آبریز های دیگر:

باید گفت که رود میوند معروف به رود کشکنخود نیز در هنگام سیلابی بعد از مشروب کردن ارا. ضی میوند از شرق شهر میوند عبور کرده آبش را به رود ارغنداب میرساند. همچنان بود سنگین (منسوب به روستای مرکز سنگین در وادی هیر مند) از سمت چپ در پائین کجکی رود موسی قلعه باشیله کجر، غورك و رود فرهاد از سمت راست در مواقع سیلاب بهاری بعد از مشروب کردن قسمتی از اراضی زمین داور، دیه زور، آذان، شهرک، سار بان قلعه و سایر دهکده های واقع در آن حدود آبشان را پایا نتر از بند کجکی به هیر-مند فرو میریزند. رود نوزاد که از وسط دره سر سبز و باغستان های شهر نوزاد میگذرد نیز در مواقع آبخیزی های موسمی بعد از قطع شهره قند هار، هرات بالاتراز گرشك بنام شیله آب پاشك وتلخك از قسمت لوی مانده (معبربزرگ) یا (سیل بر بزرگ) ومانده مالگیر (سیل بر كوچك دیگری است) از روی سیفو نهای بزرگ نهر بغرا گذشته آبش را بدریای هیر مند خالی میکند. سر چشمه این رودها وشیله شورا بك (واقع در وسط شهره گرشك دلارام) تماماً کوهستانات غور و سلسله سیاه کوه میباشد. خلاصه میتوان گفت که بالاتر از مدخل کجکی صدها شیله و نهر كوچك و بزرگ آبش را به هیر مند خالی میکند و با این حال هیچ جای تعجب نیست که یاقوت حموی هیر مند را (رود خانه هزار بازو) نامیده است.

در نیمروز شیله ئی بنام «پوده ئی» که از دشت های مارگو سر پشته میگیرد نیز در هنگام بارانهای بهاری بهم آمده بشکل رودی آبش را از سمت جنوب به نزار سلسله هامون پوزك میریزد. در تاریخ سیستان از این شیله بنام (خشک رود) یاد شده و حالا هم جز در مواقع بارانهای موسومی آبی در آن جاری نمیگردد. همچنان رود شور ورود بندان ونه از جانب غرب و شمال غرب به هامون میریزد. بهر حال مصب رودخانه هیرمند و معاونین آن که اینك هامون نامیده میشود به معنی دشت و بیا بان است چنانکه امیر معزی آنجا که شترش را وصف می نماید گوید:

هامون نوردی تیز رواندك خور وبسیار دو

از آهوان برده گرو درپویه و در تاختن

ولی این کلمه بعد ها در اثر استعمال زیاد بجای کلمه «دریاچه»
نشسته واعلام گشته است چنانکه امروز وقتی هامون پوزك و هامون
سابوری گفته شود مراد از آن دریاچه پوزك و دریاچه سابوری است
نه چیز دیگری.

فصل سوم

هامون سیستان یادر یاچه زره

گونه گون نامهای این هامون :

در گوشه ، جنوب غرب مملکت بین قسمتی از خاک ماو ایران آبدان بزرگی است بصورت يك قوس کلان که از طرف شمال شرق به (دشت نا امید) و از جانب جنوب شرق به (گودزره) محاط است. این آبدان که در نزد نویسندگان کلاسیک بنام (اریا پالوس) معروف بود (۱) و جغرافیه نگاران اسلامی از آن باسم (دریاچه زره) یاد کرده اند، از زمانه های خیلی دور برای تهداب گذاران تمدن سیستان بهترین پرور شگاه ثقافت و فرهنگ شناخته شده و سیستان بیان نیرو مند شالوده مدنیت های درخشانی در دامن آن ریختند که تا هنوز آثار این پدیده هاز نشیب و فراز آن بچشم بینندگان کشیده می شود.

اسم این آبدان در طول عمرش در کتب مختلف باشکال و اوصاف مختلفی نوشته و دیده شده است. در اوستا دریکجا بنام (جهیل- کاسوا) Kasua یا، د شده و آنجا این کلمه را ضمن

دعايه يی اينطور ميخوانيم: «ما به عظمت پر هيبتی که نه ميتواند بزور تسخير شود و (آهورا مزدا) آنرا ساخته است. قربانی ميکنيم کسی وفادار است باو که اينجارشد کرده باشد، جای که «جهيل کاسوا» (دریا چه زره) ورود «هیتومنت» (هیرمند) افتاده . آنجا (کوه اوشیدر) برپا ايستاده و آبهای که از کوه فرو می آید اطراف آن را احاطه کرده (۲).

بنابر قرائت دیگری نام این دریا چه در اوستا (کانسویا) و در پهلوی (کیانسیه) و در کتب فارسی مثل صد دربند هشت و روایات هر مزد یار «کانفسه» و در پاز ند بصورت «کیانسی» نیز آمده است و گاهی این اسم با کلمه «ذریه» و (زرایا) (که به معنی دریا میباشد) یکجا قید شده و بشکل «ذریه کیانسیه» درآمده است چنانکه در فقره ۶۶ زامیادیشث و گاهی با کلمه (ا پ) آمیخته شده یعنی که (آب کیانسیه) مثلیکه در فقره (۵) فرگرد ۱۹ و ندیداد، (۳) از آنچه تذکر رفت میشود اینطور نتیجه گرفت که این دریا چه را در قدیم «ذریه کیا نسیه» میگفتند به مرور کلمه «کیا نسیه» از استعمال

۲- مجله آریانا شماره دوم سال هیجدهم مقاله هیر مند بقلم پو- هاند میر حسین شاه .

۳- یشت ها ج ۲ ص ۳۴۵، هرودت در فقره ۶۷ از کتاب هفتم خود آنجا که لشکر کشی خشا یار شاه هخامنشی را بر یونان شرح میدهد، وضع لباس و اسلحه هر دسته از عساکر او را شرح داده مینویسد . «سیستانى ها جبه رنگين و موزه ايكه تابه زانو آنها ميرسيد داشتند. كمان و نیزه آنها بطرز مادها بود» برخی ابراز عقیده کرده اند که چکه بلند سیستانى ها به منا سبت خاك آبيگر آنها بوده است . (یشت ها ج ۲ ص ۲۶۹)

۴- قسمت اول یشت های اوستا (آبان یشت فقره ۱۰۸- ادبیات مزد یسنان)

افتاده فقط «ذریه یا ذره» با (خال) که در پهلوی واوستا به معنی دریاست بجا مانده و نویسندگان و جغرافیه نویسان عصر اسلامی از آن بنام «آب زره و یا بحیره زره» که در متون اسلامی همه جا اشتباهاً با (ز) معجمه ضبط شده متذکر شده اند و اینک امروزها - مون هیر مند و از این هم خاص تر «هامون» اسم معروف دریاچه زره است. در اوستا در يك جای دیگر از این جهیل بنام «فرزدان» یاد شده که اولین پیرو زردشت (کی گشتاسپ) روبروی آن (صد اسپ، هزار گاو، ده هزار گوسفند) قربا نی کرد (۴). بندهشن نیز در فصل ۲۲ فقره پنجم مینویسد: «فرزدان در سگستان واقع است. اگر مرد پارسایی چیزی در آن افکند، آن آب پذیرفته نگهدارد، اگر آن مرد پارسا نباشد آب آن چیز را بیرون افکند.» (۵).

در بهمن یشت (فصل سوم - فقره سیزدهم) مذکور است که «هوشیدر» (نخستین موعود مژداسپان) در کنار دریاچه، فرزدان تولد خواهد یافت...» (۶). بور-نوف عقیده دارد که نام این دریاچه در (زند) بصورت (زرایو وزرانکه) آمده و کلمه (زرنگ) اسم شهر سیستان نیز از همین کلمه گرفته شده که پسانها در مورد باشندگان حوالی این دریاچه بصورت (زرانکا) هم بکار رفته است (۷).

گمان بسیار قوی میسرود که این آخری مانوس ترین و آهنگ دار ترین نامی بوده که تا اواخر قرون وسطی در اذهان سیستانیان باقی مانده و باملای مختصر تر (زره) (بفتح اول و کسر دوم) بیش از هر لفظه دیگری به این جهیل نسبت داده شده و در متون فارسی و عربی هر چه درین باره جستجو شود نامی برای این آبدان بجز (دریاچه زره، یا بحیره زره یا دریای زره) نمیتوان یافت. ابن حوقل در يك هزار سال پیش از امروز ازین هامون بنام (بحیره زره) (بفتح (ز) و (ر) و یا (ز) و (ر) مشدد، نام گرفته طو-

۵- قسمت اول یشتها (هفتین یشت بزرگ)

۶- یشتهای اوستا جلد اول ص ۲۸۵

۷- تاریخ افغانستان ج ۱ فصل اول تألیف احمد علی کهزاد.

۸- مسالك و ممالك اصطخری مترجم فارسی بالا تر از ص ۱۹۸

لش را سی فرسنگ حساب کرده میگوید که از ناحیه کوین (جوین) تا پل کرمان (در سه منزلی جنوب زرنج بر راه نرما شیر رباطی بود از بناهای عمر ولیث صفاری که بقول اصطخری (۸) بنام پل کرمان معروف بود) امتداد داشت و عرض آن یک مرحله (یعنی یک روزه راه که معادل سی میل است) آبش گوارا ست و نی فراوان در آن روید ماهی بسیار دارد حول و حوش آن تماماً دهستان است جز طرفی که در سمت کویر واقع است و درین دهستانها ماهی را خشک کنند و بخارج فرستند (۹).

تقریباً همزمان ابن حوقل مولف گمنام حدود العالم می نویسد : «دریای زره به سیستان واز گرداو آبادانی است و دهها ... درازی اوسی فرسنگ است اندر پهنای هشت فرسنگ و گاه بود که آب این دریای زره چندان بود که از او رودی خیزد که بکرمان بگذرد و بدریای اعظم شود.» (۱۰).

در جها ننامه ازین هامون اینطور یاد شده : «شهر سیستان را زرنج خوانند و به نزدیکی شهر بحیره ایست اورا (زره) خوانند و جیحون میر مند دروی میریزد و چون آب او نهایت شود نقصان گیرد و آب او خوش باشد اما شوری دارد و طول او سی فرسنگ بر آید و عرض او ده فرسنگ کمتر ، یک طرف او بیا بان دارد یعنی بیا بان کرمان و گردا گرداو عمارتست و دیه ها مکران که از جانب سوای بیابان است و میان او خشک ها است مثل جزیره و در وی چرا خور هاست که چار پایان سیستان را به علف آنجا برند ...» (۱۱) .

جغرافیه نویس معروف کشور معین الدین اسفزاری مینو-

۹- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لستر نج ترجمه محمود عرفان ص ۳۶۲ .

۱۰- حدود العالم چاپ پوهاند میرحسین شاه ، پوهنتون کابل ۱۳۴۲.

۱۱- رجوع شود به کتاب جهاننامه چاپ مسکو تألیف محمد بن نجیب

یسد که: «وزره سیستان، دریاچه‌ی سی فرسنگ و در میان آب جزیره هاست که مزروع و مردم نشین است و مرغ و ماهی بسیار از آنجا صید میکنند و در یک گوشه زره قلعه ایست که او را «قلعه رستم» میگویند. حصارى در غایت متانت و عظمت و حالا ویرانست.» (روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، بخش یکم ص ۳۳۳، طبع کاظم امام - ۱۳۳۸)

اصطخری طول این هامون را سی فرسنگ و عرض آنرا یک منزل راه (سی میل) نوشته و درحالیکه بار تولد نیز قول او را تأیید میکند یاقوت حموی باادای همین معنی از آبادی و سر سبزی اطراف آن یاد آور میشود. (۱۲)

یکنفر سیاح اروپائی بنام «کپتان کریسته» طول این دریاچه را در مواقع آبخیزی متناوباً از ۸۰ الی ۹۰ میل و عرضش را از ۳۰ تا ۴۰ میل دانسته و در سائر ماه های سال که آب فرومی نشیند طول آنرا ۳۰ میل و عرض آنرا ۱۲ میل تخمین کرده است (۱۳) و گویا مقصود کپتان کریستی از این تعریف همانا هامون هیرمند واقع در غرب زابل است. مسعود کیهان در جغرافیای سیاسی ایران (ص ۴۸۶) مساحت این چهل را (۵۰۰ هزار کیلو مترمربع) حساب کرده و می نویسد که دریاچه ها و باطلاقی های سیستان تشکیل قوسی به طول (۴۰۰ کیلو متر) میدهد که بموازات قسمت سفلی هیرمند کشیده شده و تقریباً ارتفاع پرتگاه آن تا (۳۵۰ متر) میرسد. هامون سیستان یا دریاچه زره که چهار رود خانه بزرگ و معروف چون هیرمند، فراه رود، هاروت رود، خاشرود را همراه با شيله های خورد و بزرگ دیگری مانند: خوسپاس، پوده ئی

۱۲- رجوع شود به کتب مسالك وممالك اصطخری متن فارسی ص ۱۹۸ جغرافیای تاریخی بار تولد صفحه ۱۲۰، معجم البلدان یاقوت، ج ۲ کتاب (ب)

۱۳ مجله آریانا سال اول شماره هشتم مقاله (سیستان صد سال پیش) بقلم نبی کهزاد.

و غیره در آن می ریزد ، در عوض اینکه پیوسته پر شده و مرتفع تر نماید ، چنین به نظر می آید که سطح جلگه چندین مرتبه پائین آمده و بعضاً اختلاف سطحی با نقاط مجاور تا حدود (۹۰ متر) میرسد. میتوان گفت که درینجا زمین به تدریج فرو میرود و برای تائید این مدعا اشفشانی بودن نواحی کوه خواجه (تل رستم) را میشود دلیل عمده دانست (۱۴).

اراضی این هامون بواسطه گل رس غیر نافذ ، دریاچه ها و برکه های وسیع و متعددی تشکیل داده که بزرگترین و معروف ترین آنها هامون سابوری ، هامون سوارا ن (یا هامون پوزک) و گود زره میباشد. قبل از تشریح و تعریف هر یک از این هامون ها باید گفت که آثار و علایم تشکلات اراضی نشان میدهد که هامون سیستان در روز گاران پیشین که جزو زما نه های قبل التاریخ محسوب میشود، ساحه وسیع تری را نسبت به ساحه امروزی احتوا میکرد ولی بعداً در اثر انتقال مواد رسوبی فراوان که توسط رود خانه هیرمند و معاونین آن مثل رود ارغنداب ، خاشرود ، فراه رود، خوسپاس و هاروت رود و غیره در آن صورت گرفته به مرور قرون متمادی قسمت های زیاد آن بزمین های هموار مزروعی امروزی تبدیل گشته است . وساحه وسیع و یک دست آن محدود به برکه های نسبتاً کوچک فعلی دور از هم بنامهای پوزک ، سابوری و هیرمند گردیده است .

جی پی تیت یاد آور میشود که در سال ۱۹۰۳ مقدار آب رود هیرمند در یک ثانیه ۷۰۰۰۰۰۰۰ فوت معکب بود. ساحه یی را که آب هامون اشغال کرده بود به ۲۰۰۰ میل مربع بالغ میشد اما در سال ۱۹۰۴ میلادی که آب رود خانه از نصف مقدار سال ۱۹۰۳ قدری زیاد تر بود، ساحه آب هامون به ۱۲۰۰۰ میل مربع میرسید (۱۵). اما در رساله «سیستان از نظر جها نگردی که در ۱۹۷۳ از طرف اداره انکشاف

۱۴- جغرافیای طبیعی ایران تألیف مسعود کیهان ص ۹۵ و همچنان رجوع شود به جغرافیای طبیعی سیستان از نگارنده در مجله آریانا سال ۱۳۴۷.

۱۵- جی ، پی ، تیت، سیستان (یادداشت های بر ...) طبع ۱۹۰۹ - لندن متن انگلیسی ص ۱۰۷-۱۰۸

بین المللی امریکا در کابل به نشر رسیده ، ساحه هامون سیستان ۷۰۰۰ میل مربع از شمال بجنوب به طول ۱۰۰ میل و از غرب به شرق به عرض ۷۰ میل و انمود شده که دو سوم حصه آن در خاک ماو یک سوم آن در خاک ایران واقع شده است.» (۱۶).

هامون سواران یا هامون پوزک :

هامون سواران که امروز بنام هامون پوزک بیشتر شهرت دارد در گوشه شمال شرقی زرنج واقع گردیده و ساحه وسیعی از منطقه شوال ها، چهل گاو، ودشت امیران در جنوب تا تخت رستم در شمال بطول تقریباً هشتاد کیلو مترو عرض متفاوت در حدود ۳۵ کیلو متر را احتوا کرده است. ظاهر آبقایای این نام از همان وقتی در میان مردم این سرزمین زنده مانده که هنگام لشکر کشی اسکندر - مقدونی به سیستان دسته ئی از چابک سواران طایفه (اریا سپه ها) که در همین حوالی بود و باش داشتند جلو سپاه اسکندر را گرفتند و تا آنجا که در خون خود غوطه خوردند از خاک شان دفاع کردند. اسکندر باز بین بردن این دسته سرباز وطنپرست دیگر مقاومتی در برابر خود ندید و یک راست بر کرسی سیستان دست یافت و اما هامون پوزک از این جهت گویند که آبهای این هامون از طرف شرق توسط یک راس مرتفع خاکی که از جنوب از زمین های هموار (پوست گاو) بر آمده و بسط شمال تا (تخت رستم) بطول تخمین ۳۰ کیلو متر امتداد دارد گرفته میشود و چون این راس خاکی در نظر مردم بومی سیستان به صورت (پوز - بیسی) جزو، میکنند، لذا این هامون امروز آنرا با سبب همین تیغه خاکی با اضافه علامه اسم تصغیر (ك) بشکل (پوزك) یاد میشود. این هامون اصولاً محل ریزش آبهای خاشرود و رود خو سپاس است که از جانب شرقی بآن میریزند ولی رود خانه هیر مند نیز از سمت جنوب یکجا با شيله های دیگری که از دشت شای مار گو منبع میگیرند آبهای اضافی سیلاب های

بهارى را به آن خالى مىکنند و گویا طی نیم قرن اخیر وسعت این هامون نسبت به گذشته خیلی زیاد شده است زیرا در محوطه نیزار تپه ها و پشته های خاکی بچشم مىخورد که معلوم است قبلاً محل سکونت مردم بوده است، ساحه این هامون مملو از نی ولوخ های است که جای تعلیف مواشى مردم گرد و نواح آن معروف به کاو دار میباشد. عمق هامون بدقت معلوم نیست ولی عمیقترین نقاط آن از ده متر تجاوز نمیکند در سالها نیکه جریان رود هیر مند و سایر رود خانه ها مصاف با سیلابهای فوق العاده و بزرگ باشد ساحه این هامون وسیع تر شده و با سایر دریاچه های سیستان مثل، هامون ساپوری واقع در جنوب غرب لاش و جوین و هامون هیر مند واقع در شمال غرب زابل اتصال مییابد و از راه سر شيله به گود زره می پیوندد.

هامون ساپوری *

این هامون چنانکه از روی نقشه بر میآید در گوشه شمال غرب نیمروز در بین قسمتی از خاك ماو ایران واقع شده و نسبت به هامون پوزك بزرگتر است علاوه بر رود های كوچك آبهای فراه رود ورود هاروت به این هامون میریزند. محوطه بین هامون ساپوری و هامون سواران (پوزك) معروف به نیزار است و نی انبوهی در آن مبروید. در مواقع ریادت آب این دو هامون بهم متصل و نیزار تماماً زیر آب میرود. در چنین مواقع جلگه هامون بصورت کلی غرق در آب میشود ولی این عمل کمتر اتفاق میافتد و منحصر است به سالهای سیلابی فوق العاده که به طوفان نوح شباحت دارد. در اوقات عادی غالباً فقط يك ثلث جلگه هامون غرق در آب است و گاه گاهی میشود مسیل تمام رودخانه هارا خشك و بی آب دید.

استاد بار تولد می نویسد که: چون وضعیت منطقه سیستان بستگی به کثرت و یا قلت مقدار آب دارد لهذا جلگه سیستان همواره دچار تغییرات بوده دریا چه ها گاهی پر آب و زمانی کم آب شده و گاهی بکلی ناپدید میشوند، رود خانه ها مسیر خود را تغییر

* در میان مردم سیستان راجع باین هامون افسانه ئی جالب بر سر زبانها ست که در آخر این فصل مختصراً بیان میشود.

میدادند و بعضی اوقات به طوریکه در سایر نقاط آسیای وسطی هم اتفاق می افتد شعبه عمده رودخانه از نهر منصوعی جریان مییافت و نهر مزبور در این قبیل موارد بسرعت صورت مسیل طبیعی را بخود میگرفت، گل و لاییکه رودخانه ها با خود نقل میدادند باعث حاصل خیزی فوق العاده زمین میگردد (۱۷).

هامون سابوری که فعلاً شهر سابور شاه رادر آبهای خود غرق ساخته علاوه بر آب های رودخانه های فراه رود، هاروت رود، آبهای اضافی رود هیر مند را نیز از طریق شاخه های منشعب رود پریان ورود نیاتک در خود جای میدهد و هنگامیکه کاسه هامون مذکور پر گردد به دریاچه دیگر سیستان واقع در غرب زابل و اطراف کوه خواجه معروف به هامون هیر مند می ریزد.

هامون هیر مند :

هامون هیر مند از ریزش آبهای اضافی رود سیستان و رود خدنگ تشکیل یافته و در محل به گودال سنجولی هم معروف است. هامون هیر مند در واقع دومین بستر هامون سابوری است که در جنوب آن با طول بیشتر و عرض کمتری موقعیت دارد. کوه خواجه تنها نقطه مرتفع سیستان است که در وسط شرقی هامون هیرمند قرار دارد و ورود به آن آنها بوسیله قایق های سیگار مانند که در محل به آن «توتین» گویند از طریق دهلیز های باریک و تنگ آبی ممکن است.

هامون هیر مند در هنگام سیلابی از انتها الیه جنوبی خود توسط تنگه سر شيله به گود زره در جنوب نیمروز می پیوندد. بدینگونه از شمال شرق زرنج یعنی از نزار واقع میان کنک و اصل چخا- نسور تا جنوب غرب زابل در سیستان بصورت يك نیم دایره بزرگ به وسعت تخمین ۵۰۰۰۰ کیلو متر مربع، دریاچه واحدی را تشکیل میدهد که بزرگترین جهیل یا دریاچه را بین ایران و افغانستان در جنوب غرب کشور تشکیل داده است و منبع فیض برای مواشی و مرغ و ماهی میباشد.

سیستا نیان راجع به هیر منداستوره یی بخاطر دارند. که نه تنها جالب است بلکه لایق بخاطرنگهداشتن هم هست باهم میخوانیم: گویند: هیر مند دوشیزه یی زیبا، تناز و دوست داشتنی بود: خواستگاران فراوان داشت که هر يك هزاران بار در پایش جان میدادند. ولی هیرمند مغرور، سرکش و نسبت به همه بیباک و بی پروا بود. سر انجام باهمه کبریاوغرور ش عاشق شد، عاشق چه کسی؟ و چگونه آدمی؟

ای کاش هرچه بد قیافه تر بود. ولی آدم می بود و بسوی آدمیت ره برده می بود. اهریمن این دشمن دیرینه منش نیک روزی در لباس انسان و در قیافه مردی خیلی وجیه و در خوردپذیرش خود را بچشم هیرمند زد و ناگاه دل از کف هیرمند زیبا ربود. هیرمند قشنگ که تا آن لحظه معنی و مفهوم عاشق شدن را نمیدانست. اکنون آنرا با همه سوز و گدازش در تمام ذرات وجودش حس میکرد. حس میکرد که جاذبه نامریی و کششی مافوق اراده اش وی را بسوی جوان خوشروی میکشاند که اخیراً در چشم او جلوه گر شده بود. هر لحظه دلش هوس میکرد قادر سوزاین عشق جذب و نابود گردد. با گذشت هر روز و هر ساعت این احساس درونش را چون خوره میخورد. بالاخره طاقت هیرمند زیبا طاق شد و با همه تمکین و غرورش در پای پدر زانو زد و با اعتراف از موضوع از او نیاز برد تا زمینه این وصال را هر چه زود تر فراهم کند ولی پدر که میدانست عشق های عجولانه و عاقبت نه اندیشا نه فرجامی ندارد دخترش را به متانت و صبر و شکیبایی تشویق کرد. دختر به تصور اینکه پدرخواست او را به هیچ گرفته است و بحرف او گوش نداده از پدررنجیده خاطر شد.

اهریمن بدکنش دخترک را فریفت و بر پدر بر آشفته ساخت که برای وصال دلدار راه آنست که پدر را بکشد. دختر ساده دل هیرمند که در رگ های وجودش جز خون های پاک و سپید هندو - کش کبیر چیز دیگر دور نمی زد. رائی دلدار را پذیرا شد و با باراکشت و نعش او را نیز در شکم سنگ های سیاه هندو کوه گور کرد. بعد در میعاد گاه رفت و در انتظار دلداره خود نشست: اما

هرچه انتظار کشید و هرچه چشم به راه جوان دلخواه منتظر ماند. کسی به سراغش نیامد. اینجا ست که هیرمند زیبا بختای خود پی می برد. و میداند که فریب خورده و جوان دلخواهش شیطانی بیش نبوده که او را اغوا کرده و از قلعه غرور و سر بلندی به حوض شکست و پشیمانی سقوط داده است.

بنابرین هیرمند بادل آشفته و خونین بر کور بابا یش شتافت و با گریه از ظلمی که در حق پدر روا داشته بود. معذرت حراست و با خود عهد بست تا بکفاره این گناه آنقدر بگرید که همه زمین های بابا یش را سیراب کند. هیرمند آنقدر گریست که از آب چشمش جویچه ها بهم آمدند و تشکیل رود خانه یی بزرگ چون هیرمند دادند. اوتا دنیا ست همچنان میگرید تا با اشک های دیده زمین های بابایش را شاداب و سیراب کند باشد که در رستا خیز در پیشگاه داور بزرگ آنقدرها که باید بگناه غرق و خجل نباشد.

این بود اسطوره هیرمند که مخصوصاً بومیان سیستان یعنی آنهایی که در اطراف هامون هیرمند و میان کنگی و تخت شاه و حاشیه گود زره سکنی دارند. بالهجه محلی و بس شیرین خود آنرا برای کودکان و نو جوانان خویش باز میگویند.

افسانه هامون :

سیستانیان افسانه یی راجع به وجه تسمیه هامون ساپوری بیاد دارند و آنرا اینطور روا می کنند. در سر زمین مرد خیزشان در روزگار ان باستان، دو نفر از بزرگ زادگان سیستان یکی بنام (ساپور شاه) و دیگرش باسم (کمالشاه) حکم روایی داشتند. هر دوی آن ها اصيل زاده، بزرگ منش، وطنپرست، رعیت پرور، مدبر و پادشاه بودند.

فرمان روای اولی در شمال پایتخت باستانی سیستان (زرنج) در جای که امروز بنام هامون ساپوری یاد میشود حکومت داشت و سردار دومی در جنوب پایتخت مذکور، در محلیکه همین اکنون در میان مردم آنجا باسم (تراکوترا خون - ترخان) (*) شهرت

(*) - ترخان : اصلاً کلمه ترکی است و در دوره حکمران یان مغولی لقبی بود که به هر که داده میشد هر وقت که دلش میخواست نزد پادشاه باریاب شده میتوانست شاید این محل از یکی و چند تن

دارد فرما نروایی میکرد .

این آخری ، یعنی کمالشاه رود علمند را بادر نظر داشت حقایقه ساپور شاه ، در جای که با سسم (سد کمال خان) معروف است بند زده بود تا خوبتر از آب رودخانه برای زراعت و سر سبزی کشتزار هایش استفاده کرده باشد . اما مقدار آبی که بسوی قلمرو ساپور شاه میرفت چنان مینمود که برای مشروب کردن زمین های زراعتی و کشتزار های آن سامان کفایت نمیکرد . و از اینجا رعیت ساپور شاه گاه و بیگاه این صدا را بگوششاه خود میرساندند .

ساپور شاه از روی عاقبت اندیشی برای بر آوردن يك منظور بزرگ ، دست دوستی بطرف کمالشاه دراز کرد و دختر کمالشاه را برای پسرش بزنی گرفت .

از عنعنات باستانی سیستانیان است که وقتی دختری بخانه شوهرش رفت طی ماه اول عروسی هر وقت که میسر شد ، پدر عروس ، دخترش را بخانه خود برده و با صلاح سیستانیان او را (پی واز) مینند .

آنگاه تازه عروس طی همین مدت (پای وازی) تحفه یی به به عنوان (دختر بخشی) از جانب پدر دریافت میکنند و آن هر چه باشد مال خاص دختر خانم است و شوهر در طرز استفاده یا مصرف آن مستحق هیچگونه مداخله را ندارد .

کمالشاه که خود زاده و پرورده سیستان بود و عادات کهن سیستانیان را بیکو وقع میگذاشت این رسم را بجای آورد . ولی ساپورشاه که منتظر چنین فرصتی بود و آنها در همین جا می شد منظورش بر آورده گردد ، قبلاً برای زن پسرش هدایت داده بود تا هر چه پدرش باو ببخشد قبول نکند مگر آنکه در بخش آب کشور ساپورشاه (يك خشت آب) افزا یش بعمل آورد .

تازه عروس حرف ساپورشاه را راه برد و هیچ چیز پسر را نپذیرفت تا آنکه سخن پدر شوهرش را به کرسی نشاند و (يك خشت آب) در حقایقه ، ساپور شاه برای دایم افزود .

کمال شاه هنگامیکه باین امر تن در میداد روبه دخترش کرده

بقیه پاورقی صفحه ۱۱۴

از اینگونه اشخاص بوده باشد که پسانها لقب شان به سر زمین آنها اطلاق و اعلام شده است .

گفت . (دختر من تو که اینقدر در افزایش آب برای کشور خود پا- فشاری داری ، قبول میکنم . من هیچ چیز را از یدانه دحترم دریغ ندارم . بلکه اگر پای تو نیز در میان نبود من در افزودن آب ساپور شاه حرفی ندا شتم ، ولی میترسم اگر امروز يك خشت آب دینر بر مقدار آبیکه همین حالا بسوی شهر شما روان است افزوده شود . فردا مبادا در شهر و کشور ساپور شاعرض مردم شستی ها سیر کند ، ماهی ها خانه نشین شود و لوخ هاسر نسی نماید ...)

سخن مدبرانه کمال شاه خیلی زود به حقیقت پیوست ، يك خشت آب بر حقایبه کشور ساپور شاه افزوده شد . رعیت ساپور شاه از انجام این عمل خوشنود و خودش از بخیه خوردن این تدبیرش شاد بود . ولی حیف ! که این خوشی و ساد های دیر نپایید . هنوز زن پسر ساپور شاه از شهر پدرش بیرون نرفته بود که بکمال شاه خبر دادند . افزایش آب در حقایبه ساپور شاه وسیله شکست (سند کمال خان) شده و شهر ساپور شاه نیز در آب های هلمند غرق و نا پیدا گشته است .

تأسف چه سود دارد ؟ خیلی پیش آب های وحشی هلمند شهر ساپور شاه را مسخرو مردمش را نابود کرده بود ، در ست يك خاطره تلخ و جانکاه ناشی از فرو ریختن و سربگون شدن برجها و کنگره های سربفلک کشیده شهر ساپور شاه راه باکریه کود نان معصوم و ندبه زنان جوان و ناله پیر مردان ناتوان آن سامان ، در آب های هلمند ، تا هنوز گفته های کمال شاه را یتایک بیاد مردم سیستان میدهد و داستان هامون ساپوری را هرچه دلخراش تر از گوشه بگوشی میرساند .

امروز نیز هر که با (دل عبرت بین) از نشیب و فراز این هامون گذر کند حکایت عروج و نزول سیستان را در اجر پاره های ایوان فرو ریخته و کنگره های ویران و خانه های درهم شکسته و بر - جهای نیمه پیا ایستاده شهر ساپور شاه توا ند خواند .

گود زره :

گود زره آخرین بستر دریاچه های سیستان است که در قسمت سفلی هیر مندر جنوب گردن ریگ به شکل يك فرو رفتگی طویل بنظر میخورد ، مساحت آن از شرق به غرب بطول یکصد میل و عرض آن سی میل حساب شده است و سطح آن از شن ها و زرات نمکی پوشیده

شده است زیرا تمام رود هائیکه از بلوچستان بائست وارد آن بشوند به مجرد خروج از کوهستان‌های آن سامان آبهای آن تبخیر شده و خشك میشود، از این روی آب آن نسبت به دیگر دریاچه های سیستان بیشتر نمکین است، سطح گود زره نسبت به سطح جلگه هامون و حتی نسبت به سطح رودخانه هیرمند تقریباً یکصد متر عمیق تر افتاده است، بقول علمای جیو لوجی در حدود ۲۰۰ - کیلو متر مکعب مواد رسوبی در اثر جریان باد های مداوم از سطح گود زره تخریش و به نقاط مجاور پراکنده شده است (۱۸). بطور کلی گود زره باطلای قبی است که در مواقع کم آبی سطح آن قریب یک دهم سطح اصلی آن میشود (۱۹). ارتفاع سطح گود زره در مقایسه با سطح بحر ۲۵۰ متر است.

امروز بستر گود زره نه تنها بزرگترین منبع نمک بشمار میرود که نمک آن توسط کوچی ها بوسیله اشتر نقل داده میشود بلکه بهترین جایگاه پرورش گله های گاو و گوسفند و شتر و جنگلات انبوه گز وحشی بوده و برای پرندگان آبی در مواقع میلایی جنت شمرده میشود.

دیرین شناسان در گرد و نواح گود زره متوجه شده اند که در اثر احتکال باد زمین شکل عجیبی بخود گرفته است. همچنان بر اثر تحقیقات جغرافیائی معلوم کرده اند که در ازمنه قدیم در گرد و نواح گود زره مردم زندگی و بود و باش داشته اند و آثار فراوان آبادی ها که یکی بعد دیگری در آنجا ایجاد شده و از میان رفته اند به چشم میخورد. (۲۰)

سرپرسی سایکس که در اواخر قرن ۱۹ چندین بار سیستان را از جنوب تا شمال بدقت گردش کرده در این مورد مینویسد :

«سیستان در حال حاضر تا چندین ماه سال به آب محاط است

۱۸- جغرافیای طبیعی افغانستان، طبع ۱۳۶۰ پوهنتون کابل، ص ۱۷۰

۱۹- رجوع شود به کتب، تاریخ ایران از سایکس ج ۱ ص ۳۹،

جغرافیای سیاسی ایران از مسعود کیهان ص ۴۸۶.

۲۰- مجله باستان شناسی سنبله ۱۳۶۱ ص ۷۰ پیعد.

بدین معنی که رود هیر منبذ از مشرق و هامون از شمال و مغرب آنجا را در میان گرفته است. در جنوب شرقی آن قسمت از سیستان که فعلاً قابل سکونت است کودرره واقع شده و بوسیله رود شیله که ۳۵۰ متر وسعت دارد به هامون هیرمند اتصال پیدا میکند در بعضی نقاط ارتفاع طرفین سر شیله به پنجاه فت میرسد. این سنگاب عظیم (کود زره) صد میل طول و سی میل عرض دارد که در حال حاضر (سال ۱۸۹۸) قسمتی از آن صورت باطلاق را به خود گرفته است و در ایام بهار ده در صد آن زیر گل ولای میرود. (۲۱) سا یکس این قول اصطخیری را که میگوید: «رود هیر مند بدر-یاچه زره میریزد، طول اش سی فرسنگ (معادل یکصد میل) و عرض اش یک منزل (معادل سی میل) است اشاره به همین کود زره میداند (۲۲).

حمدالله مستوفی گوید: «بحیرم زره به حدود سیستان است طولش سی فرسنگ و عرضش شش فرسنگ.» (۲۳) به گفته فردوسی، کی خسرو پس از شش ماه از آب زره گذشت و از پی او را سیاب به کنگ دژ شتافت:

به ششماه کشتی برفتی برآب کزو ساختی هرکسی جای خواب
(۲۴)

چند مطلب دیگر:

باید گفت که اطراف دریاچه های سیستان پوشیده از لوخ و نی های است که جای تعلیف احشام و مواشی است هر سال زمستان برای آنکه دو باره این نیزارها سبز گردد ساکنین کنار دریاچه ها که کاو دار هستند نی ها و لوخ های خشک شده سال قبل را آتش میزنند.

۲۱-۲۲- پرسی سایکس، ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین نوری ۱۳۳۶ فصل ۳۱-۳۳.

۲۳- حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۲۴۱.

۲۴- پور داود، یشت ها، ج ۲ ص ۲۹۸ پیوسته.

نند و منظره چنان جالب و بدیع بمیان میآورند که در تصور نمی گنجد ، منظره دل انگیز و نسکان دهنده از دریائی باتش کشانده شده و این تابلوی شکفت انگیز و جاودانه از سیستان است، جای که دریا در آن آتش میگیرد ، این لوخ هاونی ها در مواقع بهار که ساقه های شان نرم است، غذای خرب حیوانات را تشکیل میدهد . مخصوصاً برای تهیه و پرورش مواشی گاو و گوسفند و اسب در صورت داشتن دستگاه های حفظ الصحه حیوانی جای نهایت مساعد و مفید است. گاو های سیستان از لحاظ جسامت ، قد و مقدار شیر در ایران و افغانستان شهرتی بسزا دارد ولی فعلاً در اثر عدم مراکز بهداشت حیوانی در اینجا اکثر گاو های مردم به مرض (کرم جگر) مبتلا و تلف میگردند ، مردم سیستان عقیده دارند که حیوانات شان هنگام چریدن و گشتن میان آب این دریاچه ها مبتلا باین مرض میشود و آن طوری است که حیوان بیچاره وقتی برای بدست آوردن يك دهن علف نازك از يك نی به نی دیگر واز لوخی به لوخی آب های پر میکروب هامون را زیر پای میگذارد و پیش میرود ، کرم مخصوص که اهالی آنجا آنرا (مارك) به فتح (ر) میگویند از درون آبها پای حیوان را میگززد . تا وقتی که حیوان در میان آب ها گشت و گذار دارد، نیش جانکاه این حیوان ذره بینی در جسم او اثر ندارد ولی همینکه از آب بدر آمد همان قسمت از وجودش که در آب هامون تر شده بخارش می آید. این خارش ابتداء خوش آیند ، بعد سوزنده و پسانها هر قدر مالش بیشتر بخورد به همان اندازه درد آور و جانکاه میگردد. حیوان بخت بر گشته از هنگامیکه از آب بیرون می آید تا باز که دوباره برای چریدن به آب داخل میشود ، کاری بجز لیسیدن دست ها و پایها یش ندارد و برای اینکه اندکی از دردش کاسته باشد با شدت و سرعت هرچه تمامتر به دست و پایش زبان میکشد ولی بر عکس ، این مالش و خارش و به اصطلاح این (چاپی کرد نها) درد حیوان را دوانه میکند بلکه بر اثرات بد میکروب بیشتر از پیشتر می افزاید . اینجا ست که اشتهای چریدن دیگر از حیوان سلب میشود و با غمیکه بدل می کشد .

آهسته آهسته جگرش از خدمت معمول بزرگتر و سخت تر شده کرم

میزند تا آنجا که به خاک میافتند و میمیرد .
 هر علل دیگری که میخواهد در امرگ و میر مواشی سیستان بسا
 مکروب (مارك) سهیم باشد ، باشدولی منکه خود مزه نیش این مکروب
 را برای یکبار چشیده ام و آن مثلیك (پیدی شدید) تکلیف آوراست
 در بزود از میان بردن هر گونه یوان قوی هیکل آن را کافسی
 میدانم .

صرف نظر از احصائیه آن عددهایا ناتیکه در اثر نداشتن علف
 چر های منظم و رهایش گاه های صحرای و شیوع دیگر امراض تباه
 کن حیوانی ، در طول سال از میان میروند . تنها همین يك مکروب
 (مارك) دريك قسمت از هامون سیستان در آب های ساحلی هامون
 پوزك و نیز از میان گنك واصل چخا نسور در نیمروز سالیانه دهها
 هزار گاو و گوسفند و دیگر مواشی مردم را تلف میکند .

تعجب اینجا ست که نیش این مکروب چرا در وجود خوك های که
 سراسر هامون را تصاحب کرده اند و تعداد آنها را بالا تر از صدها
 هزار تخمین میکنند اثر ندارد ؟ بنا بر گفته مردم سیستان بهترین
 غذا و بهترین راحنگاه این حیوان تا تراش را ریشه و ساقه لوخها
 تشکیل میدهد . بدین معنی که ریشه این نبات را ذریعه دندان از شکم
 زمین بیرون آورده میخورد و از ساقه آن تخت لوخی برای خود
 ترتیب میدهد تا در هنگام شب بر آن بالا رفته بخوابد و یا روی آن سوار
 گذاری نماید . در موقع آبخیزی این نره غول ها ، هامون را ترك
 گفته بصورت دسته جمعی به کشتزار های مربوط به دهکده ها و
 قصبات گرد و نواح جهیل هجوم می برند و خسارات مالی و جانی
 زیادی بوجود می آورند .

میتوان گفت که تعداد این جانوران بدر یخت حالا دگر بالاتر
 از آن عده مردم می شده که در اطراف هامون سکنی گزیده اند و شاید
 بیشتر از تمام مردمی باشد که در سیستان زندگی میکند . و از اینجا
 شاید هم زور مردم آن سامان نکشد تا در میدان مبارزه بر آمده
 آنها را مجبور به عقب نشینی نمایند . من خود يك شکار چی شجاع
 بلوچی را میشناسم که طی سالهای (۱۳۴۴ - ۱۳۴۵) در چخا نسور در
 اطراف محله خود موسوم بسه (شین آباد) دريك ساحه تخمین ده

کیلو متر مربعی در حدود چهارصد خوک عظیم الجثه را شکار و گوشت آنها را بشکم سک هایش کس کرده است ولی این رقم تلفات به تناسب شمار خوک های ساحه مذکور هیچ است .

به هر حال بر میگرددیم باصل موضوع خود، در موسم طغیان آب عبور از اطراف دریاچه های سیستان بواسطه ، باطلا قی بودن مشکل است ولی در مواقع خشکسالی از خود دریاچه ها از جاده های آبی آنهم ذریعه قایق های مخصوص که اهالی بومی آنها (توتین) گویند میتوان عبور کرد توتین ها به تیپ و ریخت قایق های کوچکی بشکل سیگار اند که از نباتی بنام (توت) که در خود دریاچه ها میروید معمولاً به طول سه متر و عرض یک متر و طاقت یک تن بار ساخته میشود. این توتین ها علاوه بر حمل و نقل محمولات و مسافرین وسایل خوبی برای تفریح و گردش در آب های ساحل نیزار و شکار ماهی و مرغ آبی نیز محسوب میگردد . راننده توتین معمولاً در آخر آن قرار گرفته و با چوب بلندی که هر لحظه در آب تا سطح زمین فرو میرود کشتی را به جلو میراند. سرعت توتین مستقیماً متناسب به فشار یست که از جانب راننده هر لحظه بر آخر آن وارد میشود . از هر توتین برای یک سال و بلکه برای مدت بیشتری بخوبی میشود کار گرفت و وقتی پوسیده شد مالک آن دیگری را یا خود میسازد و یا در بدل اقلأ هزار افغانی بدست می آورد .

عده ئی از مردم بومی سیستان معروف به صادرات که کار دارنیز هستند و در اطراف دریاچه هامون سکنی دارند از زمانه های خیلی دور تاحال از راه حمل و نقل مسا . فرین و محمولات آنها توسط توتین و یا از راه شکار ماهی و مرغ آبی ذریعه جال و توتین های شان امرار حیات مینمایند . ظاهراً این ها بعد از طبقه ملاک و تجار پردر آمد ترین مردم سیستان را تشکیل میدهند به عقیده رالنیسون ، سیستانی ها و جمشیدی ها هرات از نژاد خالص آریائی اند (۲۵). و امروز هم

طایفه صادرات سیستان خود را سیستان نی الاصل میدانند . کالای عمده و مورد معامله صادرات سیستان پر مرغ است که سالانه در حدود يك تن آنرا تهیه و صادر میکنند ، در اوایل قرن ۱۹ میلادی جمیعت این طایفه در اطراف حدیمی و کوه خواجه به چهار صد خانواده میرسید . (۲۶) ایشان با طایفه دیگر بومی سیستان یعنی گاودارها موازی هم در حواشی هامون بود و باش دارند . يك طایفه دیگر آد- یائی الاصل سیستان طایفه (بزی) اند که با صادرات و طایفه گاو دار های سیستان خود را از يك نژاد میدانند و دارای زبان و فرهنگ و عنعنه مشترك میباشند . این طایفه از تپه طلائی و انج در شمال تخت شاه و تخته پل و میل کورکی تا بیا بانهای هموار چخا نسور و پوزك سکنی دارند و ظاهراً این طایفه را به مناسبت نگهداری و پرورش گله های بز باین نام یاد میکنند ولی برخی این کلمه را بصورت بزی (ب مفتوح ز مشدد) تلفظ میکنند که من رابطه آنرا باشغل طایفه مذکور قرین نیافتم .

الفنستون در کتاب «دکابل سلطنت بیان» در سال ۱۸۰۸ میلادی راجع به سیستان معلومات مفیدی ارائه داشته مینویسد : بو میان سیستان که در اطراف دریا چه های هامون سکنی دارند از حیث نژاد با سایر اهالی سیستان ، دسته جدا گانه تشکل میدهند ، اینان دارای قد بلند ، بدن نیرو مند پوست تیره رنگ ، چشمان سیاه بزرگ ، پیشانی فراخ ، چهره دراز اند ایشان علاوه بر شغل گله داری ، بصید مرغ و ماهی در دریاچه نیز می پردازند الفنستون علاوه میکند که در میان بومیان سیستان دسته دیگری هم متوطن گردیده اند ، از آنجمله دو قبیله شهر کی و سربندی است که از عراق فارس به اینجا آمده اند . يك قبیله بلوچ هم درین اواخر در نواحی شرقی سیستان اقامت اختیار کرده اند که شغل شان در ابتدا گله داری بود ولی فعلاً اصول زند گانی سیستانی ها را اختیار کرده و جز اهالی

گردیده اند، رئیس این طایفه خان جهان خان مرد شجاع و دلاوری بود» (۲۷).

دریاچه های سیستان با آنکه صدها هزار جریب زمین زراعتی را احتوا میکند از نقطه نظر پرورش شکار گاه های ، ماهی ، سگ آبی، خوک و انواع پرند کان آبی که در آنجمله فو، بط (قاز) سبز کردن ، لک لک، قطان ، بو ستانی بالوان مختلف از همه بزرگتر و دلپذیر تر است نیز جای نهایت مساعد و مناسب می باشد .

در چخا نسور بمن مردی راسراغ دادند که او توانسته بود دریک شب هزار تا مرغ آبی را با انواع و اقسام مختلف آن ذریعه دام و جال شکار نماید ، این سخن در نظر اول مبالغه آمیز مینماید ولی عین حقیقت است و برای کسیکه حتی یکبار هم از گرد و نواح هامون پوزک و نیزار میان کنگ واصل چخا نسور گذر کرده باشد حرفی قابل قبول و دور از هرگونه تعجب است .

۲۷- الفنستون ، د کابل سلطنت بیان ، ترجمه پشتوا زح. ک. و سوبمن طبع ۱۳۶۱ ، اکادمی علوم جمهوری د. ا. ج ۲ ص ۳۹۵-۳۹۶ ونیزرک: مجله آریانا ، سال اول ، شماره هشتم ، مقاله «سیستان» صد سال پیش» ترجمه نبی کهزاد .

فصل چهارم

نام‌های سیستان

زرنک یا درنگیاتا :

سیستان که منابع قدیم عرب آنرا «سجستان» نامیده اند و از کلمه «سگستان» (ملفوظ فارسی‌میانه) منسوب به قبایل «ساکا»، مسکون در سیستان بیرون آمده، نام جلگه و سیسع و حا صلخیزی است در اطراف دریاچه هامون و شرق آن دریاچه که شامل دلتای رود هیرمند و رودخانه های دیگری که بدریا چه هامون (زره) می ریزند، میشود.

سیستان در قرون وسطی به اسم «نیمروز» هم نامیده میشد که بمعنی سر زمین جنوب است، زیرا در جنوب خراسان واقع شده بود. (۱).

برخی از محققین کلمه (نیمروز) را به معنی «ناف زمین» ضبط کرده اند و گفته اند که چون آفتاب به نیمروز رسد، نیم کره زمین تماماً روشن میگردد. بنابر آن نیمروز بخاطر افق وسیع و درخشا - نش، بحیث نقطه نصف النهار زمین، در روز کارا نیکه هنوز

۱- لسترنج، جغرافیا فیای تاریخی، سر زمین های خلافت شرقی ترجمه محمود عرفان، طبع ۱۳۳۶، تهران ص ۳۵۸.

بطلیه وس جزیره خالدا را به عنوان نصف النهار زمین پیشنهاد
نکرده بود، از طرف آریا نیان عصر اوستا پذیرفته شده بود. (۲)
در اوستا کتاب مقدس زرد - شتیان و قدیمترین و مهمترین سند
ادبی و فرهنگی و جغرافیائی آریانا، سیستان به اسم رود معروفش که
امروز هیرمند و هلمند نامیده می شود در متون کلاسیک جغرافیائی
عهد اسلامی، بنام (هند مند) زیاد نامبرده شده، به صورت (هیتو -
منت) یاد شده است.

این مطلب را در فرگرد اول و نندیداد فقره ۱۳ اینطور میخوانیم
«یاز دهمین کشور یکه من اهورا - مزدا بیا فریدم، هیتو منت باشکوه
و فر است. اهریمن پرگزند در آنجا جادوی زشت پدید آورد.» (۳). و
باز در فرگرد ۱۹ و نندیداد. فقره ۳۹ نیز از کشور «هیتو منت» یاد
شده است. معنی لغوی (هیتو منت) بصورت ترکیب (سد مند)
است. (۴)

در اوستا معمولاً اکثریت مناطق معروف و مهم آریانا بنام دریاها و
رود خانه های که از میان آن ها جریان میکرده، نامیده شده اند؛
مانند هیتو منت = هلمند، فرادانا = فراه، فراه رود، هرا اواتی =
ارغنداب، الرخد، قند - - - - - و غیره. (۵)

در عهد هخامنشیان در قرن ششم قبل از میلاد، داریوش یکم
در کتیبه های سنگی تخت جمشید، این سر زمین را به اسم بومی آن
که پیش از مهاجرت (ساکه ها) بآنجا، داشته (زرنگا Zaranka
مینامد. چنانچه در کتیبه بهستون و تخت جمشید از سه ایالت شرقی
قلمرو هخامنشی بنام های «پار ثوه» (خراسان)، زرنگا (سیستان)
و هریوه (هرات) یکجا اسم گرفته شده و در کتیبه نقش رستم این
سه ایالت با سایر ایالات شرقی هخامنشی چون: بلخ و سغد و خوار -

۲- دکتر علی اکبر جعفری، گاهشماری در ایران، مجله یغما،
تابستان ۱۳۵۵، ص ۵۳۶-۵۳۷.

۳- ابراهیم پور داود، یشت ها، ج ۲، ص ۲۹۶، بعد، چاپ دوم تهران
۱۳۴۲.

۴- هما نجا.

۵- اوستا نگارش جلیل دوستخواه، بحث و نندیداد.

زم و رخج (قند هار) یکجا نامبرده شده است. (۶).
 مرحوم بهار دانشمند ایرانی معتقد است که لفظ «زرنک» قدیمترین نام سیستان و زاو لستان است و در کتیبه داریوش «زرنکا» آمده است که نام شهر زرنسک هم از آن گرفته شده و اکنون آن شهر خرابست و آثار خرابه های ارگ زرنک هنوز هم بر فراز تل قریه ناد علی در نیمروز، باقلعه و باروی کهن آن بر جای هست (۷).
 علاوه بر این، مورخین و جغرافیه نگاران کلاسیک یونانی و غیره هر کدام از این ایالت در آثارشان تذکراتی داده اند. چنانچه در بیست و پنج قرن پیش، هرودت مورخ کلاسیک یونانی از این منطقه و مردم آن بنام «سارنگا» و «زارنگا» نام برده است. (۸)

در یکصد و پنجاه سال پیش از میلاد، بطليموس جغرافیه دان معروف یونانی از باشندگان این ایالت با اسم «درانجی» Drangi یاد کرده و هم عصرش آریان مردم زرنک را به نامهای «زرنجی» Zarangi و «درانجی» Drangi متذکر شده است. (۹)

ایسیدور خارا کسی مورخ و جغرافیه دان آسیای صغیر در یک قرن پیش از میلاد از این منطقه بنام «درا نگیانا یا درا نجیانسا

۶- پور داود، یشت ها، ج ۲ ص ۲۹۲ بعد، داریوش، بهستون، بند ۶، تخت جمشید نقش رستم، آ- ۳ (تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، تألیف، ۱، ت، اومستد، ترجمه دکتر محمد مقدم، نیز دیده شود، مرز های ایران، ۳۱ از مهندس محمد علی مخبر).

۷- تاریخ سیستان، چاپ مرحوم بهار ۱۳۱۴ - تهران، ص ۲۲ ج ۱ - ص ۲۳ ج ۲.

۸- حسن پیرنیا، ایران باستان ج ۲ ص ۱۶۸۵، ج ۳ ص ۲۱۸۵، ایراننا - مه، ج ۲ چاپ اول ص ۵۸، مجله آریانا سال دوم، شماره پنجم، مقاله هیر مند، بقلم پوهاند میر حسین شاه، تاریخ هرودت دفتر ۳، ص ۹۳ - ۱۱۷، سایکس، ده هزار میل دز ایران، فصل ۳۱، ص ۳۹۵ بعد. ویلسن، آریانا انتیکوا (متن - انگلیسی) ص ۱۵۰ - ۱۵۳، طبع ۱۸۴۱ م.

۹- کهزاد، احمد علی، آریانا ص ۸۴ بعد، تاریخ افغانستان ج ۱ ص ۱۶.

Drangiana نام گرفته است. (۱۱) در دو هزار سال پیش از امروز استرابون Strabon جغرافیه‌انگار دیگر یونانی این سرزمین را «درانجیانا» و مردم آنرا «درا نجی Drangj» نامیده است. (۱۱)

پلینی Pillini نیز از ساکنین اینجا به عنوان «زرنجی Zarangi» متذکر شده و کلمه زرنکا Zaranka از طرف این نویسندگان به قوم و ملیت زرنجی نسبت داده شده است. (۱۲)

قرار نظر به یونانی‌ها، زرنکی‌ها مردمانی جنگی بودند که اسلحه‌شان از کمان و نیزه بود و در مواقع جنگ بیشتر سواره می‌جنگیدند. یکی از عشایر آنجا به نام «آریا سپ‌ها» دارای حیات مرتب و قوانین منظم بودند. (۱۳)

مورخین یونانی ابراز عقیده کرده‌اند که : آریاسپ‌های درنگیانا مردمانی بودند : راستگو، قانع، بردبار، بی‌آزار، همکار و همراه، دلیر و دوست‌دارنده داد و نظام و ایفاکننده عهد و پیمان. (۱۴)

اومستد استاد تاریخ شرق در پوهنتون شیکاگو در تاریخ شاهنشاهی هخامنشی مینویسد که در جنوب‌هریوه (هرات) بر کنار رودخانه اتیمند روس (هیرمند) شهر زرنک یا درنگیانا (ویا زرانکه در متون - بابلی) قرار داشت. (۱۵)

این تذکرات هر کدام بجای خود نشان می‌دهد که زرنک یا زرنکا، قدیمترین نام سیستان بوده و گهواره‌مدنیت آن (زرنک) در عصر اسلامی زرنج گردید.

راجع به ریشه این کلمه محققین و علمای علم لغت اینطور عقیده دارند که اسم این شهر که نام ایالت سیستان نیز بوده، اصل آن در اومتا (زریا) Zraya و (زریه) Zreh (۱۶) به معنی

- ۱۰- و.و. بار تولد، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سرداد طبع تهران ص ۱۱۸.
- ۱۱- نجیب الله توروا یانا، آریانا، ص ۷۵، ۱۲۳، ۱۲۷.
- ۱۲- کهزاد، آریانا ص ۸۴.
- ۱۳- کهزاد، آریانا، ص ۸۵.
- ۱۴- ایراننامه، ج ۲، چاپ ۲، ص ۵۳ (تالیف عباس شوشتری)
- ۱۵- اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۶۳.
- ۱۶- ادبیات مزدیسنان، ج ۱ ص ۲۰۰، تالیف و تفسیر پورداود.

دریا و هامون میباشد. در پهلوی دریاب Drayap آمده که جزو اول آن Draya از دریه Drayah پار سی باستان گرفته شده است. (۱۷) پور نوف Dournove میگوید: در زند دریاچه را زرایو Zarayo و زرانکه Zarangah گویند و کلمه (زرنگا) Zaranka که بقوم زرنگی ها اطلاق میشد، نیز مأخوذ از همین کلمه «زرا نگه» است. (۱۸)

پس «زریا وزرایو و زرانکه» که در اوستا به معنی دریاست و «دریه» به همین معنی در فرس قدیم (زبان دوره هخامنشی) و «دریاب» در پهلوی و «دریا» به زبان امروزی دری همه یکی است و مراد از آن «دریای زره» میباشد که نام شهر زرنگ هم از آن گرفته شده و آهسته آهسته در مورد باشندگان حوالی دریاچه زره (هامون سیستان) نیز بکار رفته است. (۱۹)

استاد پور داود در تفسیر کلمه «زرنگ» مینویسد: «زرنگ یعنی مملکت آبی و دریائی. زیرا این اسم بمناسبت دریا چه زره به این سرزمین داده شده است. کلمه ای که زرنگ از ماده آن است در اوستا «ذریه» Zarya آمده که به معنی دریاست و به همین معنی در فرس هخامنشی «دریه» Draya ضبط شده و لغت دریای فارسی نیز از همین ریشه است که بنا بر اختلاف لهجات قدیم آریائی دال و ذال به همدیگر تبدیل شده و حتی حرف ذال به زاء معجمه بنا بر شباهت آواز تغییر یافته و نویسنده ها کان کلاسیک این اسم را باشکال: سارنگی و زرنگی و (درنگی و در نکیانا) و زرنگ نوشته اند. (۲۰) که صورت درست تر آن «ذرنگ» به ذال بر همه ضبط ها مرجح است. گذشته از اسم زرنگ (یا زرنج معرب)، کلمه ای که امروز یاد آور اسم قدیم این سرزمین است، همانا کلمه «زره» نام دریاچه هامون است که هنوز جزء دوم نام آبگیر معروف «گود زره» را تشکیل داده است.

۱۷- برهان قاطع، چاپ دکتر محمد معین، ج ۲، ص ۸۴۷.

۱۸- همانجا.

۱۹- کهزاد، تاریخ افغانستان، ج ۱، ص ۱۶.

۲۰- پور داود، یشت ها، ج ۲، ص ۲۹۳.

مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان در مورد وجه تسمیه زرنک روایتی دارد که بیشتر شبیه افسانه و فولکلور است و مینویسد: اما زرنک، بدان گفتند که بیشتر آبادانی و رودها و کشتزارها، زال زر ساخت. چنانکه زالق العتیق گویند اندر پیش زره، و زالق الحدیث که معرب کرده اند، آن زال کهن است و زال نو واورا مردمان سیستان «زورنگ» خواندندی زیرا که موی او راست بزر کشیده ما - نستی (۲۱)، بسک - (بسکر، لشکر، عسکر - لشکر گاه هم میتوان خواند) را که او ساخته بود، زرنک گفتند. اینجا نیز دو حرف کم کردند اندر گفتار و چون مردان مرد و کاری و بزرگان همه از بسکو خاستند، همه سیستان را بدان نام کردند و «زرنک» خواندند. (۲۲).

معهدنا چنانکه گذشته، معنی کلمه (زرنک) از ماده (ذریا) اوستا. ثی بمعنی دریا و آب است و چون هشت رود خانه مهم و بزرگ چون، هیرمند، ارغنداب، ارغستان، ترنگ، فراه، رود، خاشرود، هاروت رود، خوسپاس و غیره آبشان به سیستان خالی میگردد و از لحاظ مساحت قسمت بیشتر سیستان را دریاچه های خورد و بزرگ دربر گرفته؛ بنابراین مسمی ساختن این سرزمین به زرنکا یا زرنک همراه با منطق عینی است و هر وجه تسمیه و معنی دیگری برای کلمه (زرنک) «من درآوردی» و غیره موجه و نامقبول خواهد بود.

سکستان، سیستان:

اسم (سکستان) یا (سیستان) به معنی عام کلمه محققاً وقتی جای اسم بومی «زرنکا» یا «درنگیا نا» را گرفت که قبایل (سکا) بر آن سرزمین دست یافتند و آنرا مرکز قلمرو سیاسی و اداری خود قرار دادند. تاریخ دقیق و رود سکاها در سیستان معین نیست ولی ظاهراً

۲۱- این وجه تسمیه برای زال زر پدر رستم که موی او بزر کشیده شبیه بوده است به نظر صحیح نمی آید. زیرا بنابر کتب لغت فارسی، زال و زار و زر و زروان و زرهان همه به معنی پیرو صاحب موی سپید است (تاریخ سیستان ص ۲۳ ج ۱)

۲۲- تاریخ سیستان ص ۲۳

این واقعه در دهه سوم قرن دوم قبل از میلاد ، بعد از مقابله و جنگ های شدید با پارت ها در حدود (۱۳۰ - ۱۲۸ ق.م) و بروایتی در (۱۲۸ - ۱۲۴ ق.م) صورت گرفته است . (۲۳) بعداً سکاها قلمرو سیاسی خود را تا سند و پنجاب وسعت بخشیدند و تا یکصد و هفتاد سال بعد (۱۲۰ ق.م - ۴۸ م) در این نواحی سلطنت کردند (۲۴)

در متون ادبی قرون وسطی بجای کلمه سیستان نی ، کلمه سگری بیشتر بملاحظه میرسد که منسو بست به (سکستان) و از ماده (سکا) (و بنابر تلفظ دیگری ساکا) اشتقاق یافته واصل آن «سکاژی» بوده است. زیرا هر محلی را که حرف آخر آن یکی از حروف مصوته باشد «ی» نسبت را با «ژ، ز، چ» میاورند مثل : سکاژی ، مروزی، اتر یلیچی و غیره (۲۵).

معرب سگری ، سگری و از سکستان (بنابر تلفظ پهلوی یافار - می میانه) سگستان میباشد . و آنچه حمزه راجع به وجه اشتقاق کلمه سکستان ذکر کرده و دیگران از او نقل کرده اند که این اسم باسپا - هان (اصفهان) در کلمه «سپاه» باهم وجه و ناسبتی دارد، بکلی بی اساس است. (۲۶) زیرا سراسکستان یعنی جایگاه و موطن (سکها) (۲۷) و سکا یا (سا کا) یکی از قبایل انبوه و جنگجوی آریایی بودند که بعد از انشعاب ملت هندو آریایی (ظاهراً در قرن

۲۳- جغرافیه تاریخی ایران از بارتولد ص ۱۲۰ و تاریخ سیستان ص ۲۲ ج ۱ و تاریخ ایران ترجمه کشا ورز ص ۴۷-۴۸ .

۲۴- تاریخ قدیم افغانستان ج ۲ فصل (اسکای ها) .

۲۵- منتخب الحکایات و لوا مع الروایات چاپ مرحوم بهار ص ۳۱۳

۲۶- یشت ها ج ۲ ص ۲۹۱

۲۷- تاریخ سیستان در مورد وجه تسمیه سیستان روایت فولکلور - گونه یی دارد و میآورد که ، شبی ضحاک ماران در سیستان مهمان گر شاسپ جهان پهلوان سیستان بود بعد از صرف نهار و خوردن مشروب ضحاک مست شده و گفت : شبستان میخواهم تا آنجا خوشتر خورم . گر شاسپ که عادت او را میدانست جواب داد، اینجا «سیوستان» است نه شبستان ، اینجا جایگاه مردان مرد است. در آن زمان به لهجه سیستانی «سیو» مرد شجاع و دلاور را میگفتند .

هفتم قبل از میلاد - (۲۸) از دیگر اقوام آریا یی جدا گردیده ، شروع به مهاجرت کرده اند و در يك خط طولانی از سنگیا نك و حوزه اگزار تس (سیر دریا) تا شرق اروپا منتشر شده اند . شاخه یی از این قوم در روز گاران خیلی پیش از میلاد، متوجه افغانستان قدیم (باختر) شدند و آهسته آهسته سر زمین های مجاور باختر را تصاحب کردند . بعدها هر قدر عده یی مهاجرین سکائی بیشتر شد، میل زمین گیری در جنوب سیحون در آنان قوت گرفت و بالا خره سیحون را پس از درهم شکستن قوای مقابل عبور کرده به باختر فرود آمدند . در شمال هندو کش اول حکومت یو - نانو باختری را از بین بردند و سپس متوجه هرات گردیدند . در این میان با مخالفت شدید پارتها که در آن وقت بر هرات و سیستان و گد روزیا (بلوچستان) تسلط داشتند ، روبرو شدند ، پارتها در این زدو خورد یکی دو شاه خود را (مانند، مهر داد اول) از دست دادند ولی توانستند جلو سکاها را بگیرند و آنها را مجبور نمایند تاراه صفحات جنوب هرات را پیش گرفته بانجای فرود آیند که به اسم شان امروز سیستان نامیده میشود و در قرون وسطی بنام سبجستان و نیمروز هم یاد میشد .

بار تولد ، مستشرق دانشمند روسی ، ساکها را از زبان استرا - بون به نام (ساکارا اوکها) یاد کرده و در این زمینه از قول گو - تشمید نقل میکند که : (ساکارا اوکها) هنگام فرود آمدن جانب افغانستان ابتدا صفحه (مرگیانا) که وابسته به باختر بود ، تصاحب کردند ولی بعدها پارتها این صفحه را از آنان گرفتند . فرهاد دوم جانشین مهر داد اول، ساکارا اوکها را مغلوب ساخت اما هنوز از سلطنت فرهاد چیزی نگذشته بود که همین (سکیث ها) (سکها) شکستی فاحش به پارتها دادند ، خود فرهاد در جنگ کشته شد و سکیث ها ملك پارتها را غارت کرده بعد مملکتی را که بنام آنان

۲۸- جغرافیا فیای تاریخی بار تولد ص ۹ .

۲۹- تاریخ افغانستان از کهزاد ج ۲ فصل اسکائی ها، قاموس جغرافیا ئی افغانستان ج ۴ ص ۲۱۷ - امپرا - توری صحرا نوردان از «رنه گروسه»

ترجمه میکده ص ۵۰ بعد

به اسم سکستان یا سجستان و سیستان کنونی نامیده شد متصرف گردیدند. (۳۰)

معهدا بقایای اقوام سکایی یاساکها تا امروز هم در سواحل هیرمند بنام (ساکزی) یاد میگردند که اکثراً بما لداری و زراعت مشغولند و چندان شکوه و رونقی ندارند. و احساس می شود که رو بزوال میروند.

ساکهای که امروز در نیمروزامرار حیات دارند، اصل و نسب خود را فراموش کرده اند و اغلب خود را (اسحاقزی) یا «اسحاقزائی» (از اعقاب حضرت اسحاق پیغمبر) قلمداد میکنند. در حالیکه هیچگونه دلیل موجه و مقنع درین زمینه ارائه کرده نمیتوانند و از لحاظ ساختمان فیزیکی و عرف و عادات و احساسات مانند همان ساکزیهای اند که در کرانه های هیرمند علیابمالداری یا بزراعت مصروف اند. حتی برخی از افراد سر شناس این طایفه را می شناسیم که خود را از اعقاب نزدیک امیر حسن سکزی شاعر و عارف قرن یازدهم هجری که در تلوکان پنجوائی کند هار مدفون است. میدانند معهدا خوش دارند، آنها را (اسحاقزای) خطاب کنند تا سکزی، که اشتباه آور و دور از واقعیت است. دریک جمله، الحاج فیض محمد جان و پسرش الحاج ملنک شیر در نیمروز از اولاد امیر حسن ساکزی اند که خود را اسحاق زی مینامند.

نیمروز:

حماسه پرداز توانای در بارغزنه، فردوسی میگوید:

زروم و زهند آنکه استاد بود وز استاد خویشش هنر یاد بود
از «ایران» و از «زابل» و نیمروز همه کار دانان گیتی فروز

در فرهنگ ها، تاریخ ها، شاهنامه ها و حماسه های ملی و حنی افسانه ها، هر جا از سیستان به اسم «نیمروز» نامبرده شده و لسی بصورت دقیق معلوم نیست این خط درچه دوره معین از تاریخ باین اسم یاد شده است. ظاهراً کلمه نیمروز در متون ادبی و تاریخی عهد غزنوی و سلجوقی و غوری بیشتر از هر وقت دیگر بملاحظه

میرسد و زیاده‌تر رواج این لفظ بساحکومت امیر ابو الفضل (ابو الفتح بروایت طبقات ناصری) تاج الدین نصر بن طاهر دوست و معاشر سلطان سنجر سلجوقی از نیمه قرن پنجم هـ همراه مینماید. (۳۱)

در روی مسکو کات زیادی که منسوب به ملوک کیانی عهد سلجوقی و مغول و صفوی در سیستان کشف شده، کلمه نیمروز نقش گردیده است و نگارنده مسکوکات فلزی ضرب نیمروز از نوع مس و نقره عهد عباسی را در نزد نیمروز یان مسکون در قلعه فتح مشاهده کرده است.

در باره وجه تسمیه آن نیز نظریات مورخین و نویسندگان و روایات افسانه گویان از هم مغایرت دارد، مثلاً :

در افسانه های مردم سیستان چنین عقیده است که در آنجا دریا چه ئی بود پراز آب که بعضی از اجنه آن را در نیمی از روز خشک ساخت ، بدین سبب آن ناحیه را «نیمروز» خواندند (۳۲) . برخی روایت میکنند که چون حضرت سلیمان بدانجا رسید ، زمینی دید پراز آب ، دیوان را امر فرمود تا آنرا از خاک پر سازند . دیوان این کار را در نصف روز انجام دادند از این جهت این سرزمین را (نیمروز) نام نهادند . بعضی میگویند . زمانی خاقان چین بدانجا قدم گذاشت و برای نیمروز آنجا را لشکر گاه خود ساخت . روایت دیگری است که رستم این سرزمین را در نیم روز فتح کرده و دسته یی هم می نویسند که (نیمروز) نام پرده یی از موسیقی است (۳۳) . نظریه دیگری مبنی براین است که سیستان را از آن جهت (نیمروز) گویند که چون آفتاب بدانجا میرسد نصف کره تماماً روشن می باشد . (۳۴) .

در تاریخ سیستان راجع بوجه تسمیه نیمروز اینطور میخوانیم :

«خسروان را در سال یکروز بودی که داوری یکساله را مظالم کرد - ندی ، آن همه جهان به نیم روز راست گشتی و (اما) مظلومان

۳۱- سعید نفیسی تاریخ بیهقی جلد سوم ص ۱۴۵۱ - ۱۴۷۶ .

۳۲- سرجان ملکم تاریخ ایران چاپ هند ج ۱ ص ۲۵ طبقات ناصری ج ۱ ص ۲۷۹ ، طبع ۱۳۴۲ کابل .

۳۳- غیاث اللغات چاپ هند ص ۵۳۶

۳۴- جغرافیای افغانستان طبع لاهور ۱۳۰۶ هـ ص ۸۰

سیستان را جداگانه نیمروز با یستی، بدین سبب «نیمروز» یاد کردند.» (۳۵). ابوالفرح جعفر بغدادی گوید، نه چنان است بلکه «حکماء عالم، جهان را بخشش کردند به برآمدن و فرو شدن خورشید در نیمروز، و حد آن چنان باشد که از سوی مشرق از آنجا که خورشید بکوتاه ترین روزی بر آید و از سوی مغرب از آنجا که خورشید به دراز ترین روزی فرو شود و این حکم بحساب (نجمیوم) و هیأت معلوم گردد.» (۳۶) لسترنج عقیده دارد که (نیمروز) یعنی سر زمین جنوبی و چون در جنوب خراسان واقع است از این رهگذر آنرا (نیمروز) گفته اند (۳۷) کاظم امام در حواشی روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات مینویسد که (نیمروز) در فارسی به معنی جنوب است (۳۸). این گفته به شہادت زبانهای فرا نسوی و آلمانی از طرف سرجان ملکم نیز به معنی (جنوب) تأیید شده و این رشنه در هزار و یکصد سال پیش در تعریف حدود چار گانه ایران شهر، (نیمروز) را به همین معنی به کار برد، بود (۳۹). احمد کسروی دانشمند فقیه ایرانی در توضیح معنی نیمروز اینطور ابراز نظر میکند:

«نیمروز بمعنی ظهر است و چون به هنگام ظهر آفتاب در جنوب دیده میشود، جنوب را نیز نیمروز نامیده اند و کوست نیمروز (ولایت نیمروز) که در تقسیمات ملکی دوره ساسانی دیده میشود به همین معنی استعمال شده است (۴۰).

در بند هشتن (فصل ۱۱) آنجا که از هفت کشور آریائی نام برده شده، از سیستان بچیت مملکت جنوبی توصیف شده و بصورت «نیمروچ» ضبط گردیده است (۴۱). در تاریخ سیستان نیز

- ۳۵- تاریخ سیستان ص ۲۳ چاپ مرحوم بهار .
 ۳۶- تاریخ سیستان ص ۲۳
 ۳۷- لسترنج جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ص ۳۶۰ بعد
 ۳۸- بخش یکم ص ۳۳۰ -
 ۳۹- تاریخ ایران از سرجان ملکم ج ۱ ص ۲۵، روضات الجنات بخش یکم ص ۹۱.
 ۴۰- احمد کسروی چهل مقاله گردآورده یحی ذکا چاپ تهران ۱۳۳۵
 ص ۲۱۶ .

در یکجا (نیمروز) بحیث سر زمین جنوبی معرفی شده . چنانچه ازاین نوشته آن بر می آید :

«... واین جمله را چهار قسمت کرده اند ، خراسان و ایران ونیمروز و باختر ، هرچه حد شمال است باختر گویند و هرچه حد جنوبست نیمروز گویند و میانه اندر بس دو قسمت کرده اند هرچه حد مشرق است خراسان گویند و هرچه حد مغربست ایران شهر .» (۴۲).

البیرونی منجم دانشمند در بارغزنه ، در اثر گرانبهای خود (تحدید نهايات الاما كن لتصحيح مسافات المساكن) نیمروز را بدلیل اینکه در جنوب بلخ (باختر) واقع شده بدین نام خوانده است (۴۳) . مفسر دانشمند اوستا ، پور داود در مورد نیمروز بعد از تذکر این بیست از زبان فردوسی :

دونده همی تاخت تا نیمروز چو آمد بر زال گیتی فروز
میگوید : وجه مناسبتی که در معجم البلدان و در فرهنگ های فارسی برای اسم (نیمروز) ذکر شده اساسی ندارند . نامیده شدن سیستان به نیمروز ، ازاین جهت است که این سر زمین در جنوب خراسان که یکی از بزرگترین ایالت های آریانی قدیم بود ، واقع است (۴۴) .

در روایات بالا طوریکه دیده شد ، باصرف نظر از عقاید و نظریاتیکه جنبه فولکلوریک دارند ، چند روایت مؤید یک دیگر است و ثابت میسازد که : نخست کلمه (نیمروز) به معنی (جنوب) است و وجه تسمیه آن هم ظاهراً از آن جهت است که در جنوب خراسان و باختر واقع بوده و هست (۴۵) . اما نکته جالب و بسیار قابل توجه

۴۱- یشت ها ج ۱ ص ۴۳۳ .

۴۲- تاریخ سیستان ص ۲۵

۴۳- البیرونی تحدید نهايات الاماكن ... چاپ دانشگاه تهران ص ۲۳۰

۴۴- یشت ها ج ۲ ص ۲۹۳ تالیف و تفسیر پور داود.

۴۵- در صفحه ۱۴۷۶ جلد سوم تاریخ بیهقی چاپ نفیسی مکتوبی

نقل شده که از جانب سلطان سنجر به نصرت الدین ملک نیمروز پسر بزرگ ملک تاج الدین ابوالفضل انصر بن طاهر بن محمد پادشاه سیستان (۴۶۵ - ۵۵۹هـ) نوشته شده و در آن اشارتی بوقایع سال

این است که سیستان بنابر تحقیقات جدید یکه در مورد کلمه نیمروز بعمل آمده ، به مناسبت دیگری و به منظور بهتری به اسم (نیمروز) نامیده شده است.

پژو هشکر ایرانی ، داکتر علی اکبر جعفری ، در مورد «کا - هشمارى در اوستا» تحقیقات عالمانه و جالب توجهی نموده که بیک باره روی تمام نظریات و روایات مورخین و نویسندگان قبل الذکر در مورد معنی ووجه تسمیه نیمروز خط کشیده است . آقای جعفری ، پس از آنکه از سر زمین نیمروز به نیکوئی یاد آور میشود مینویسد : «نیمروز یعنی ناف جهان» (ناف زمین) بیائیم بسنجیم : طولش ۶۱ درجه شرقی و عرضش ۳۱ - درجه شمالی ، آن یکی آسیا ، ارو - پا ، افریقا را از اوقیانوس تا اوقیانوس دونیم میکند . این یکی جهان آباد (محلّی است نزدیک زابل کرسی سیستان در بخش ایران که بهتر بود ، عوض آن نام زرنج را میگرفت .) را از (۷۰ درجه شمال تا ۳۱ درجه جنوب استوا دو برابر مینماید . پس (نیمروز) درست ناف جهان بوده است . همان سان که گفتیم ، نیمروز جایی بوده مانند جلگه های سند و دجله ونیل ، دارای آب فراوان و بنا برین دارای تمدن

بقیه پاورقی صفحه ۴۵

(۵۲۳ و ۵۲۴ هـ) و خروج سید شریف اشرف بن محمد بن ابی شجاع علوی سمرقندی و تصرف سمرقند بدست او هست . از این نامه پیداست که در هنگام نوشتن آن ملک تاج الدین ابوالفضل ملک نیمروز نزد سلطان سنجر بوده و ملک نصرت الدین نایب پدر در نیمروز بوده است . قسمتی از آن این است :

«از حضرت سلطان سنجر بامیراجل فرزند نصیر الدین (نصرة - الدین) ملک نیمروز رحمة الله علیه امیر اجل فرزند نصره الدین نظام الاسلام ظهیر الانام ملک نیمروز ادام له تاییده ، بداند که پیش از این سوی او خطابی اصدار فرموده ایم و باز مجاری احوال و باز رسیدن رایات ما اندر ضمان سلامت بمستقر سریر بلخ و ماندن تاج الدین ملک نیمروز اعلام کرده چنانکه بوقت خویش رسیده باشد و بر آن وقوف افتاده آمد ...» و نامه های دیگری در صفحات ۱۴۴۰ و ۱۴۵۱ تاریخ بیهقی به عنوان ملک نیمروز تاج الدین ابوالفضل نقل شده است .

پیوسته و نا گسسته ، بارندگی بسیار کم دارد و آسما نش پاك و پراز ستارگان درخشان ، چهار فصل از هم جدا و باز شناخته . بر سر چهار راه شمال و جنوب و غرب بدریای جنوب راه داشته ، اگر همه این خوبی ها رایکجا کنیم . میتوانیم بگوئیم که از لحاظ ستاره شناسی و گاهشماری بر جلگه های دیگر برتری داشته ، در جائیکه ایجاد نصف النهار خالدات در جزیره گمنام و ویران بعلت دسترسى نداشتن به ایران و خاور زمین و نصف النهار مصنوعی گرینویچ باز در امپراتوری بریتانیا بود ، این جایگاه نصف النهار حقیقی بوده ، برای همین است که اوستا آنرا «میان زمین یا ناف زمین Vi—Midhyzemo خوانده و به فارسی میانه ونو (نیمروز) نامیده اند . پس میتوان گفت که مردم این نیمروز راستین روشی از خود برای «گاه-شماری» (تقویم) داشتند (۴۶).

دکتر جعفری علاوه میکند ، نیمروز روزی جایگاه فرزانه شاهان کیانی بوده ، جائیکه شاه گشتا سپ دین بهی زرتشت را پذیرفت و در پرورش و گسترش آن کوشید و آنرا فروغ بخشید و بنابر بعضی نظریات او با رهنمایی زرتشت در اینجا با اصلاحات نوینی دست زد و یکی از این اصلاحات قرار دادن نیمروز بحیث نصف النهار جهت سنجش گاهشماری و تقویم بود (۴۷) .

ممکن است مقصود مؤلف گمنام تاریخ سیستان هم از آوردن این روایت از قول ابوالفرح بغدادی که میگوید : «حکما جهان را بخش کردند به برآمدن و فرو شدن خورشید در نیمروز ، وحد آن چنان باشد که از سوی مشرق از آنجا که خورشید بکوتاه ترین روزی برآید و از سوی مغرب از آنجا یکه خورشید به دراز ترین روزی فرو شود و این حکم بحساب (نجوم و هیات) معلوم گردد.» (۴۸) همانا این

۴۶- مجله یغما شماره نهم (آذرماه ۱۳۵۵) ص ۵۳۷

۴۷- ایضا همانجا ص ۵۳۶

۴۸- تاریخ سیستان ص ۲۳

باشد که نیمروز بحیث خط نصف النهار سر زمین های آریا نسی (عوض جزیره خالدات که بطلیموس آنرا در ۱۵۰ سال قبل از میلاد خط نصف النهار خود فرار داده بود) (۴۹). از عهد زرتشت قرار گرفته و در میان مردم معروف و شناخته شده بود.

علامه دانشمند دربار غزنه، البیرونی بالنقل از قول دوست دانشمند معاصر و معاصر خود (ابو سعید احمد بن محمد بسز - عبدالجلیل سجستانی) در مورد اسامی ماه های خاص نیمروز روا - یتی دارد که بادر نظر داشت بحث طولانی آقای جعفری راجع به گاهشماری نیمروز یان عصر تهذیب اوستائی اینجا انعکاس آن خالی از اهمیت نیست. البیرونی پس از تذکر نام ماه های دوازده گانه پارسیان (ایرانیان) علاوه مینماید. از ابوسعید احمد بن محمد بسز عبدالجلیل سجستانی شنیدم که از قدمای سجستان اینطور نقل میکرد که ایشان ماه هارا از فروردین آغاز میکردند و شهور ایشان بدین ترتیب است: کواذ، رهو، اوسال، تیر، کیانوا، سریزوا، مریزوا، توذر، هرانوا، ارکبا، زوا، کزپشت، کژشن، ساروا، (۵۰) اسامی ماه های نیمروز عصر صفاریان و غزنویان میتواند بقایای از سنت عهد قدیم سیستان باشد.

ابو ریحان البیرونی منجم توانای شرق راجع به علت نامیدن سجستان به نیمروز ضمن بحث یافتن اختلاف طول شیراز و زرنج کرسی سیستان اشاره تی دارد و مینویسد:

«اما عرض زرنج را، بنا بر گزارشیکه بما رسیده، ابوالحسن احمد بن محمد بن سلیمان سگزی بربع دایره ای به قطر بیست ذرع اندازه گرفت و آنرا ۳۰ درجه و ۵۲ دقیقه یافت و منجمان این شهر به سبب آنکه اسباب های اندازه گیری شان از نکاهداری دقیقه ها ناتوان است. این عرض را ۳۱ درجه حساب میکنند و مسا

۴۹- مجله یغما (آذرماه) ۱۳۵۵ حواشی ص ۵۳۷

۵۰- البیرونی آثار الباقیه ترجمه اکبر دانا سرشت ص ۶۹ چاپ تهران ۱۳۲۱ البیرونی از ماه های پارسیان اینطور نام می برد: فرور - دین، اردی بهشت، خرداد، تیرماه، مهر داد ماه، شهریور ماه، مهرماه، آبان ماه، آذرماه، دیماه، بهمن ماه، اسفند ماه ■

حت میان شیراز و سیرجان (مرکز کرمان) ۷۸ فرسخ است. واز آنجا تاسر کویر ۴۷ فرسخ واز اینجا تاسیستان ۷۰ فرسخ که روی هم رفته میشود ۱۹۵ فرسخ، چون همه راه هموار نیست، مسافت را با کاستن يك هفتم آن تعدیل می کنیم. بدین ترتیب که آن را در شش ضرب و بر هفت قسمت می کنیم، حاصل آن میشود ۱۶۸ فرسخ که به میل ۵۰۴ و به درجه ۸ درجه ۵۳ دقیقه و ۳۹ ثانیه میشود که وتر آن ۹ درجه و ۱۸ دقیقه و ۱۶ ثانیه است.

اختلاف عرض شیراز و زرنج (يك درجه و ۱۶ دقیقه) است.... و ۱۰ درجه و ۱۱ دقیقه و ۳۶ ثانیه، اختلاف طول دو شهر است بنابرین طول سیستان ۸۸ درجه و ۴۵ دقیقه ۸ ثانیه خواهد بود که برای احتیاط کسر را تمام می کنیم و طول سبستان را ۸۹ درجه میگیریم که نزدیک طول بلخ است. و بهمین جهت است که سبستان نسبت به بلخ، در آن هنگام که جایگاه شاهان کیان و خاستگاه دین مجوسی ایشان بود. نیمروز خوانده میشد (۵۱).

زابل یا زابلستان

در مورد کلمه زابل یا زابلستان محققین، مورخین، جغرافیه نگاران و فرهنگ نویسان و حماسه پردازان عهد اسلامی، نظریات و آراء مختلفی دارند. برخی آنها نام سرزمینی بین غزنه و بست می شمارند و بعضی آنها نام طایفه ای از هونها سفید (هفتالیان) که در قرن پنجم میلادی آنها را اشغال کرده اند، عده ای زابل یا زابلستان را همان سیستان قلمداد کرده اند و گروهی هم زابل را غیر از آنچه بدان اشاره شد، میدانند، بصورت فشرده این آراء و نظریات را تدقیق میکنیم: مؤلف برهان قاطع نخست در مورد کلمه زابل میگوید: «زابل بضم ثالث بوزن کابل، نام ولایت سیستان است و نام قومی و جماعتی هم هست و نام شعبه ایست از موسیقی (۵۲). سپس در کلمه (زاوول) میگوید: «زاوول بضم ثالث بر وزن و معنی زابل است که ولایت سیستان باشد و نام قومی و طایفه بود و نام شعبه ئی از موسیقی هم هست و یکی از جمله

۵۱- البیرونی، تحدید نهایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن چاپ

۱۳۵۲ دانشگاه تهران ص ۲۳۰.

۵۲- برهان قاطع چاپ هند ص ۳۷۵.

هفت زبان فارسی باشد که آنرا زاولی می‌گفته اند و اکنون متروک است (۵۳) .

مؤلف فرهنگ جهانگیری می‌گوید: «زابل بالام مضموم (۹) نام ولایت سیستان باشد و آنرا نیمروز نیز خوانند ...» (۵۴)

عبدالقادر بغدادی در لغت‌نامه‌شهنامه می‌نویسد : (زابل بضم و فتح هردو و زاول با واو، هردویک لغت است و (لقب) قبیله رستم است و بولایت نیمروز هم اطلاق می‌شود واصل آن نام شهری است از توابع نیمروز :

برون رفت مهراب کابل خدای سوی خانه زال زابل‌خدای (۵۵)
عین مطلب بالارا با اندک تفاوت مؤلف فرهنگ رشیدی (۵۶) مؤلف
موید الفضلا (۵۷) و مؤلف مجمع الفرس (۵۸) و مؤلف شمس اللغات
(۵۹) و مؤلف غیاث اللغات (۶۰) و مؤلف بهار عجم (۶۱) و مؤلف
چراغ هدایت (۶۲) و مؤلف فرهنگ‌اندراج (۶۳) و مؤلف برهان جا
مع (۶۴) و سایر فرهنگ نویسان متذکر شده اند که ظاهراً ما

۵۳- همان اثر ص ۳۷۷ .

۵۴- فرهنگ جهانگیری ، طبع لکنه‌هند ص ۱۵۶ ج ۱

۵۵- عبدالقادر بغدادی، لغت‌نامه‌شهنامه ، ص ۱۱ و نیز رجوع شود
به معجم شهنامه ، تصحیح و تالیف و ترجمه حسن خدیو جم ص ۱۶۱ .

۵۶- فرهنگ رشیدی چاپ کلکته‌هند، ص ۳۶ ج ۱

۵۷- موید الفضلا چاپ‌هند ص ۴۸۵ ج ۱

۵۸- مجمع الفرس ، زیر کلمه زابل‌دیده شود.

۵۹- شمس اللغات ، طبع هند ص ۳۶۳ ج ۱

۶۰- غیاث اللغات ، طبع‌هند ۴۰۲ .

۶۱- بهار عجم طبع هند ج ۲ ص ۴۴

۶۲- بحواله حاشیه غیاث اللغات ص ۲۶۲

۶۳- فرهنگ‌اندراج ج ۲ ص ۲۵۶ و ص ۲۶۱

۶۴- برهان جامع ، زیر کلمه زابل‌دیده شود.

خذ ایشان همانا استنباط از شهنامه فردوسی خواهد بود و یا روایت تاریخ سیستان که «زاوُل» را یکی از نامهای تاریخی سیستان میداند. در آثار زبان دری و ادبیات حماسی، کلمه زاوُل، با اشکال و املای: زابل و زابلستان و زاوُلستان ضبط شده و فردوسی به همه اشکال فوق آنرا در شاهنامه بکار برده، بطوریکه بیش از پنجاه بار کلمه (زابل) و در حدود نودبار کلمه (زابلستان) و بیش از بیست و پنج بار کلمه (زابلی) را استعمال نموده است. (۶۵). فردوسی گوید:

در اندیشه مهتر کابلـی چنان بود کز رستم زابلی (۶۶)
و یا: که آمد فرستاده کابلی بزیر اندرش چرمه زابنی (۶۷)
و در این بیت پادشاه زابل را فردوسی زابل خدای نامیده است:
همی رفت مهراب کابل خدای سوی خیمه زال، زابل خدای (۶۸)
و همین اصطلاح را اسدی طوسی هم در گرشاسپ نامه اش آورده است.

بگرشاسپ کین جوی کشور گشای جهان پهلوان گرد زاوُل خدای (۶۹)
همینگونه اسدی کلمات زاوُلستان و کاوُلستان را در یک بیت اینطور میآورد:

کزین بار بندم بز اوُلستان بگیرم شهی تابه کاوُلستان (۷۰)
و آنگاه که تابوت رستم را از کابل بزابل انتقال میدهند، فردوسی غم مردم رادر ماتم رستم با استعمال کلمات زابلستان و کاوُلستان اینطور بازگو میکند:

خروشی بر آمد ز زابلستان زبد خواه و از شاه کابلستان ...
ز کابلستان تا بزابلستان زمین شد بگردار غلغلستان ...

۶۵- حبیبی، هفت کتیبه قدیم، طبع کابل ص ۵-۷

۶۶- شاهنامه فردوسی، داستان شغاد و شاه کابل

۶۷- همان اثر، طبع دبیر سیاقی جلد اول ص ۱۷۲

۶۸- همان جا ص ۱۵۱

۶۹- اسدی طوسی، گرشاسپ نامه چاپ حبیب پغمانی ص ۳۲۹

۷۰- همان اثر ص ۲۰۳

بيك سال در سيستان سوگ بود همه جامه هاشان سیاه و كبود (۷۱)
از ابیات بالا نيك پيدا ست که از نظر فردوسی بین زابلستان و
سیستان عهد حماسی مرزی وجود ندارد و بنابر این هرگاه که از
زابلستان نام میبرد، مقصودش همان سیستان و وطن جهان پهلوان
رستم پور زال است و به همین دلیل، زمانیکه اهل زابلستان از
مرگ رستم بحیله شغاد و چاره‌گری شاه کابل آگاه میگردند، خروش
بر می آورند و غلغله برپا میکنند، و اهل سیستان تا يك سال در سوگ
جهان پهلوان (رستم زابلی) جامه‌های سیاه و كبود بپوش میکنند.

تاریخ سیستان، آنجا که از نامهای سیستان به اشکال «سیستان»
و زاول و زرنک و نیمروز» یاد کرده (۷۲)، در وجه تسمیه «زاول»
منحیث یکی از نامهای تاریخی سیستان می‌آورد:

«اما زاول از آن گویند که همه شهرها که کردند بدین عالم یا بلب
دریا کردند یا به نزدیک کوه زیرا که جوهر و چیزهای بزرگ از دریا
خیزد و معادن از کوه باشد، اینجا که بنا کردند (ظاهراً مقصود مؤلف
تاریخ سیستان، از لفظ بنا کردن، بنای شهر زاول است) گفتند همه
چیزهای ما از آب و گل باید ساخت، اینجا يك حرف بگفتار اندر فروشد،
که كاف باشد، زاول گفتند (۷۳) این تسمیه در حالیکه بیشتر با
فسانه شبیه است ولی چنان مینماید که در سیستان قدیم شهر
زاول در کنار کوه نبوده بلکه در میان سرزمینی هموار و نزدیک
به دریا واقع بوده است. پس از آن در باره عمل سیستان و حراج آن که
هزار هزار (يك ملیون) در هم بوده. سجستان و بست و رخسدر
کابل و زابلستان و نوزاد و سرزمین داور و اسفزار و سجستان را
میشمارد (۷۴) و این می‌رساند که هر کدام از این نواحی یکی از بخش
های سیستان بوده است.

پس از آن باز جای دیگر (۷۵) زابل را از کوره‌های شانزده گانه

۷۱- شاهنامه، فردوسی داستان مرگ رستم به حیل شغاد.

۷۲- تاریخ سیستان، ص ۲۱

۷۳- تاریخ سیستان ص ۲۲

۷۴ همان اثر ص ۲۸

۷۵- همان اثر ص ۱۱۴

سیستان می‌شمارد . سپس جای دیگر (۷۶) شرح استیلای رقبیل را بر کابل و زابل می‌دهد و در چند جای دیگر این مطلب را تکرار کرده است و جای دیگری در وقایع زمان عمرو لیث از حکمران زابلستان بنام محمد بن عبدالله بن حمدون یاد آور می‌شود. (۷۷) همچنین در جای دیگری (۷۸) که سخن از فرستادن عهدولواء از جانب خلیفه معتضد عباسی به عنوان عمرو لیث رفته ، از زابلستان در ردیف حرا سان و سیستان و زابلستان و کابل نام برده میشود و در سه جای دیگر (۷۹) باز زابلستان با بست یکجا ذکر شده و چنین وانمود گردیده که زابل یا زابلستان بعد از بست واقع بوده است. و در ارتباط به این مطلب مرحوم بهار مینویسد : زابلستان نام مملکت نیمروز است که عبارت از سیستان و زمینداورو طوران و قندهار و غزنه تا کابل بوده . ولی اینجا که بعد از بست یاد شده ، مراد از آن ناحیه ایست که شهر غزنین قصبه آن بوده و بعدها آباد و پایتخت سلاطین غزنوی شده است و بدین جهت محمود غزنوی را زابلستان خوانده اند. (۸۰) .

مار کوارت (ص ۳۷ و ۳۹) زمینداور را اصلاً به منطقه ایکه زابلستان نامیده میشد متعلق میداند ولی مینور سکی در حواشی حدود العالم اصطلاح زابلستان را يك اصطلاح مبهم جغرافیای قلمداد کرده و از توضیح آن خود داری نموده است (ص ۱۸۸ حواشی حدود العالم طبع پوهنتون کابل) .

در قدیمترین اثر جغرافیائی کشور (حدود العالم) در مورد موقعیت زابل یا زابلستان اینطور اشاره شده : «غزنین و آن ناحیتها

۷۶- همان اثر ص ۱۱۴-۱۱۷-۲۱۶

۷۷- همانجا ص ۲۵۵

۷۸- همان اثر ص ۲۴۹ .

۷۹- همانجا ص ۳۰۷ - ۳۴۸

۸۰- همان اثر ص ۳۰۸ ، ج ۱

که بدو پیوسته است همه را بزرا بلستان باز خوانند.» (۸۱) بلاذری
واقعۀ نکار فتوحات اولیه مسلمین در حالیکه زابلستان راهمه جا با
(زال) نوشته فتح آنرا بعد از رخج (قند هار) و پیش از کابل بیان
میکند و آنرا جزو قلمرو رقبیل شاه میداند (۸۲).

یاقوت حموی پای تخت زابلستان را (غزنه) میداند و مینویسد:
زابلستان (بضم با) سر زمین گشاده ایست که در بالای آن جنوب بلخ
و طخارستان و همان زابل است و آن منسو بست بزال وجد رستم بن
دستان و سر زمین است که پای تخت آن غزنه شهر معروف و بزر
گست. (۸۳) این خرداد به زابلستان را از نواحی سجستان
شمرده آنجا که از خراج خراسان در زمان عبدالله بن طاهر صحبت
میدارد خراج رخج و زمین داور و زابلستان را از مجموعه خراج
سیستان میکاهد و بقیه مبلغ آنرا (۶۷۷۶۰۰۰) درهم می شمارد (۸۴).
حمداله مستوفی، (بلا و قهستان و نیمروز و زابلستان) را در يك
باب وارد کرده مینویسد:

(زاوول ولایتی عریضست و طویل و مملکتی بوده زاوول شهری بزر -
گست و گرمسیر (؟) و درو میوه ها بسیار و شکار گاه های خوب و
علفزار بسیار (۸۵) چنین مینماید که حمد الله مستوفی زابلستان
را عبارت از قند هار دانسته باشد، زیرا وصفی که او از زابلستان میکند
با خصوصیات قند هار بیشتر تطابق دارد تا زابلستان که بگفته
یاقوت و حدود العالم پای تخت آن غزنه بوده است.

مـو لـف فر هنگ انجمن آرای ناصری که
معلوم میشود از کتاب (ریاض السیاحه) (۸۶) و

- ۸۱- حدود العالم طبع ۱۳۱۷ تهران ص ۶۴.
- ۸۲- فتوح البلدان متن عربی ص ۳۹۶ - ۳۹۷.
- ۸۳- معجم البلدان ج ۴ ص ۳۶۵.
- ۸۴- ابن خرداد به، مسالك وممالك ص ۳۹ - ۲۴۳.
- ۸۵- نزهت القلوب ص ۱۴۲.
- ۸۶- گلستان دوم ص ۱۹۹.

(بستان السیاح) (۷۸) (هر دو از زین العا بدین شروانی در نیمه اول قرن ۱۳ هجری) استفاده کرده باشد، در مورد کلمه زابل مینویسد: «زابل به ضم باو لام مملکتی است عریض محدود است از سمت شرق بولایت کابلستان و غرب به سیستان و از جنوب دریای سند و از شمال بجمال هزاره و خراسان، طولش بیست مرحله و عرضش پانزده مرحله، بیابا شش بیش از کوهستان مشتمل بر چمن های خوش و مراتع (سر سبز)، مسکن افغان و هزاره و قلیلی ترك و تاجك و از بلاد زابلستان قند هار و بست و غزنین و زمینداور و میمند و شبرغان و فیروزه کوه و فراه از شهرهای آنجا ست و اغلباً از اقلیم سیم و قلیلی از جبال هزاره داخل اقلیم چارم است.

در زمان کیانیان آن ولایت باسیستان و سند در زیر حاکم گرشاسپ و زال و رستم بوده و بدین سبب رستم را زابلسی می گفتند و سلطان محمود را که در غزنین تختگاه داشت نیز زاوولی مینا میدند چنانکه فردوسی گفته: (خجسته در که محمود زاوولی دریا ست) بعد در مورد کلمه زاول گوید: زاول همان زابل است که مر قوم شد و دیگر نام بلوکی بوده از ولایت سبزوار (اسفزار) که سه فرسخ عرضه داشته و هشتاد کاریز جاری در آن بوده است» (۸۸). از جمله محققان غربی مار کوارت، بر این است که (زاول) Zavul نام قبیله ئی از هونهای سفید (هپتا لیان) بود که این سر زمین را در قرن پنجم میلادی اشغال کردند و بنام ایشان بزا بلسستان مشهور شد (۸۹).

مورخ و باستانشناس دانشمند فرانسوی، گیر شمن نیز این نظر را تأیید کرده علاوه مینماید که زابلی ها بزبانی که آنرا (زابلی) مینامیدند و از زبانهای هندی متأثر بود، تکلم میکردند این زبان با رسم الخط تخاری کتابت میشد (۹۰).

۸۷- بستانسیا — ص ۳۰۱ (تعلیقات سعید نفیسی بر تاریخ بیهقی ج ۳ ص ۱۱۴۹)

۸۸- زیر نام زابل و زاول دیده شود.

۸۹- هفت کتیبه قدیم از پوهاند حبیبی ص ۷.

۹۰- تعلیقات تاریخ بیهقی از سعید نفیسی ج ۳ ص ۱۱۵۲.

پوهاند حبیبی در مورد قدامت تاریخی زاول بر اسم قبیله زابلی نظریات جالب و پذیرفتنی ارائه کرده مینویسند :

«گرچه اکثر محققان امروزی غرب ، (زاول) را یکی از قبایل هفتالی شمرده گفته اند که این سرزمین بنام ایشان تسمیه شده است و این کار باید در حدود (۴۰۰ میلادی) که هنگام خروج هفتالیان در این سرزمین است ، انجام یافته باشد . ولی من دلیلی دارم که نام «زاول» (زابل) قدیمتر از قرون میلادی است ، زیرا در خط پهلوی ، نام شاهان زاول (زوبملکا) است که ملکا هو زوارش آرامی (زب شاه) یا (زابل خدادای) باشد (۹۱). پس ممکن است نام زابل ، زاول در قدیم موجود بود، و هنگامی که قبایل هفتالی در قرن پنجم میلادی از شمال هندو کشر در این سرزمین ساکن شدند بنام آن زاولی شهرت یافته باشد. مانند یک قبیله هزاره که اکنون در همین سرزمین (زاولی) نامیده میشود و ما نمیتوانیم گفت که این سرزمین بنام ایشان تسمیه شده است ، بلکه نام زاولی را از این سرزمین گرفته اند (۹۲)

پوهاند حبیبی در اثبات نظر خود به تحقیق شان ادامه داده اینطور استدلال مینمایند :

«داستان زاب = زوبن طهماسب (در اوستا ، اوزوه) (*) بدوره قدیم شاهان پیشدادی و روایات کهن داستانهای آریائی تعلق دارد و در

۹۱- دانشمند فقید ایرانی مرحوم سعید نفیسی نیز نظری مشابه نظر پوهاند حبیبی داشته و نوشته اند : در سکه های این ناحیه بزبان و رسم الخط تخاری که از خط یونانی بیرون آورده اند نام و عنوان شاهان اینجا را «شاهو زابولا Shaho-Zabula نوشته اند و بزبان و خط پهلوی (زب ملکا) آمده و پیداست که کلمه (ملکا) هوزار شواز زبان آرامی است و در زبان های ایرانی (زب شاه) باید گفت. در این صورت تردیدی نیست که اصل نام زابل در پهلوی (زب) بوده و زابل ضبط تخاری این کلمه است. (تعلیقات تاریخ بیهقی ج ۳ ص ۱۱۵۱)

۹۲- هفت کتیبه قدیم از پوهاند حبیبی ص ۷.

پهلوی هوزوب (**) بود که باافراسیاب جنگ ها کرد و در یشت ۱۳ فقره (۱۳) و بندهشن (فصل ۳۳ فقره پنج) و شاهنامه فردوسی و دیگر کتب پهلوی و دری نام وداستان او آمده است و در مجمل التواریخ والقصص تصریح میکند: (زاب) پارسیمان اورا زو خوانند (۹۳).

این داستا نهی کهن آریا ئی بدوره تاریخی مخصوصاً بعداز فتح اسکندر که وقایع آن در تواریخ یونانی ، هندی ،چینی وغیره ضبط است ربطی ندارد . بنابر این ما،زاب شاه مسکو کات پهلوی و جبو له هندی رابه سر زمین زاب =زو= زاو منسوب پنداریم که تا اکنون هم بطرف شرقی آن سر زمین بنام زوب و پشین (بنام همان پهلوانان داستانی کهن زاب وکی پشین روایات او ستائی و پهلوی) افتاده است و لاحقه (ل) ماقبل مفتوح درتشکیل اسمای امکنه به نظر می آید مانند :

کاوه = کاوی = کی (سر دارودر ادب قدیم پښتو دانا و سرور) در تشکیل اسم کاول = کابل = زاول = زو = زاب = زوب در تشکیل نام زاول = زاول، دیوه = دیوا درتشکیل نام دیول = دیبل (نزدیک مصب دریای سند). پس نام زاول را بدین دلیل قدیم تر از خروج هفتالیان در قرن پنجم میلادی باید دانست و قدر مسلم این است که هفتالیان به سبب سکونت و استقرار خود در اینجا باید باین اسم شهرت یافته باشند (۹۴).

از آنچه در مورد زاول گفته آمدیم میتوان چنین نتیجه گرفت که : کلمه «زاول» شکل قدیمی و اصیل (زابل) بوده و ماخوذ از نام زو = زاو = زاب یکی از عناصر حماسی عهد کهن آریائی است .
ظن قوی میرود که در عهد کیانیان بلخ نشین (کیکاوس و کیخسرو وکی گشتا سپ) سر زمین بیسن / غزنه و هامون هلمند بنام زاو - لستان در تحت سلطه و اداره خانواده گرشا سپ سام (زال ورستم) بوده واین نام از دوران فرمان روا ئی زو - زاو - زاب پور طهما سب پیشدادی بر این ناحیه اطلاق واعلام گشته باشد و قدیمترین نام

**Hazab

۹۳- مجمل التواریخ ص ۲۸ (حبیبی)

۹۴- هفت کتبه قدیم ص ۷-۸

سیستان هم همین زاول و زاولستان بوده که بنا بر تغییر لهجات بزابل و زابلستان نیز شهرت یافته است .
 باندك تامل، در برابر این پرسش که آیا سر زمین سیستان قبل از دوران زر تشت و قبل از آنکه اینجا بنام رود هیتو منت در او - ستا نام گذاری شود ، بچه نامی یاد میشده ؟

هیچ پاسخی بهتر و منطقی تر از این نمیتوان ارائه کرد که ، چون زمانی، «زو = زاو» یکی از پهلوانان عصر پیشدادی آریانا در این نواحی پاد شاه یا بزرگ مردم بوده، پس قلمرو او هم بنام خودش ، بدانگونه که دانشمند کشور پوهاند حبیبی آنرا تصریح کرده بصورت (زاول) تسمیه شده است .

پس در این صورت است که با جرئت میتوان گفت : زاول بمعنی وسیع جغرافیائی اش دراز منه باستان شامل سیستان هم میشده و هرگز خطا نیست که در آثار و متون ادب دری و روایات کهن حماسی ، سیستان را زابل یا زابلستان نامیده باشند .
 از لحاظ مدارك و شواهد تاریخی ، نیز این ادعا درست مینماید، زیرا پس از ورود قبایل «ساکه ها» در سیستان (در حدود ۱۳۰ ق.م) بتدریج قلمرو سیستان پهنائی گرفت تا آنجا که از هامون هلمند تا سند و پنجاب را دربر میگرفت (۹۵) و طبعاً زابلستان را هم شامل میشد .

چون قدرت وسلطه سیاسی دوقرنه سکائی هادر جنوب هندو - کش، بیشتر از سیستان بطرف شرق، در قندهار و زابل و سند و پنجاب متمرکز بود (۹۶) ، بنا برین مورخین شاهان سکائی را بنام «هندو سکا ئی» (*) نیز نامیده اند (۹۷) .

تأثیر و یکپارچگی دو قرنیه مفهوم جغرافیائی سیستان و زا - بلستان ، بقدری عمیق بود که کشمکش های دوسه فرقه کوشا -

۹۵- رك. تاريخ قديم افغانستان از كهزاد ج ۲ فصل سكائي ها و پهلواها

۹۶- ايضاً، نیز دیده شود تاريخ تمدن ايراني ترجمه عيسي بهنام ص ۳۷۲.

۹۷- تعليقات تاريخ بيهقي از سعيانفيسي ج ۳ ص ۱۱۵۱

نیان و ساسا نیان نتوانست آنرا از اذهان مردم پاک کند و بالنتیجه تمکن شاخه ئی از «هونهای هفتالی» بنام (زابلی) در سر زمین بین غزنه و قلات غلزائی (و بصورت دقیق تر در حوزه رود غزنین و آب ایستاد) (۹۸) در قرن پنجم میلادی (۹۹)، و سر بر آوردن دو شخصیت، مهم زابلی، چون «تورا مانا» و «مهراکولا» (۱۰۰).

مجدداً سر زمین بین غزنه و هامون را به مفهوم زابلستان بهم باز پیوست. که ادبیات هزارساله زبان دری آنرا فراموش نکرده و در متون ادبی و جغرافیائی اسلامی چنانکه دیدیم زابلستان بمعنی سیستان و سیستان بمعنی زابلستان بکار رفته است.

هر دو سر زمین، پهلوان پرور و مرد خیز و تاریخ ساز بود هاند و هستند و در دوران اسلامی این حقیقت را در آن طرف بست صفاریان و در این طرف بست غزنویان بکرسی نشاندند.

۹۸- تعلیقات تاریخ بیهقی ج ۳ ص ۱۱۵۲

۹۹- هفت کتیبه قدیم از پوهاند حبیبی ص ۷

۱۰۰- کهزاد تاریخ قدیم افغانستان ج ۲ ص ۴۶۴ - ۴۶۵، کهزاد از قول مارتن لقب تورا مانا را برویت کتیبه کیورا (هند، Jaula) خوانده که شکل دیگری از کلمه زوبل Zabal مضروب در مسکوکات عصر کوشانی برسم الخط یونا نی باشد و در رسم الخط برهمی این کلمه بشکل جبوله Jabuvala Jabula آمده. (همان اثر ص ۴۶۵-۵۰۴) اکثر این مسکوکات در هده جلال آباد ازستوپه بزرگ آن بدست آمده که بقول داکتر جونکر این مسکوکات در بلخ ضرب شده و همچنان مسکوکات دیگر زابلی یافت شده که شباهت تام با مسکوکات مضروبه مرو عهد بهرام پنجم دارد و آن را در مرو در قرن چهارم ضرب کرده اند (هفت کتیبه قدیم ص ۷-).

فصل پنجم

جغرافیای تاریخی زرنج

مدخل :

آنطرف ، ده میل دورتر ، در جنوب ده ما ، در دامنه های شرقی رود خانه بزرگ هیر مند در کنار راست پرچین و شکن شيله چرخ در دل ریگهای سوزان ، در پهنای سر زمین مرد خیز سیستان باستان قریه کوچکی است معروف به (نادعلی) و در جنوب آن قریه ، تل بزرگی است و بر فراز آن ، آثار ارگ شهری پا برجا ست که وقتی انسان از شیب و فراز آن گذر کند ، پیکر مخروبه و قلب صد پاره اش خاطرات عظمت گذشته را ، ازینکه روز گاری مهد مدنیت ، علم بردار نهضت و بالاخره مرکز علوم و سیاست در قلب آسیا بوده است ، در دماغ بیننده زنده میکند.

آنجا شهری به خاک نشسته و مدنیتی برباد رفته که روزی از پر جمعیت ترین بلاد شرق در آسیای میانه به شمار میرفت و روزگاری با بزرگترین مدنیت های عالم همسری میکرد . آری ، آنجا ویرانه

های شهری و کنگره های ازهم پاشیده ارگی موجود است که به جایگاه مردان علم و شمشیر، شهرت دارد، و برای مدتها آفتاب حکمت و فضل از آنجا طلوع میکرد. این ویرانه ها که درخشنده ترین یاد کار دوران جلال و عظمت گذشته شهر مرد زا و مدنیت پرور زرنج، یعنی زرنک می باشد، هنوز هم آنقدر پر شکوه و جالب توجه است که میتواند هر بیننده را محو فرو جلال از دست داده خود کرده، بسوی دنیای گذشته و خاطرات تاریخی بکشانند.

بلی، زرنج، شهریکه آن همه شکوه و عظمت او، قربانی هوا و هوس بها نکشایی مردمی بی عاطفه چون تیمور گردیده، هنوز هم زیباست، هنوز هم چشم بینایی می خواهد که در لای هزاران گردش روزگار، جلال و عظمت اورا ببیند و گوشه یی بر خاک توده اش اشک ریزد و خار زاری را که بجای تا گزارش نشسته، سیراب کند.

آری، زرنج، آنجا که اکنون جز چند تن و چند کلبه و چند ایوان فرو ریخته به یاد کار نمانده هنوز هم زیبا و خواستنی است، هنوز هم شاهد شکوه اعصار و روزگارانی است که محسود بزرگترین و کهنترین مدنیت های جهان بشری بود.

سال ها پیش در يك روز ملایم ماه حوت ۱۳۴۲ هـ براهی که دل شهر مخروبه زرنج را می شکافت روان بودم، باری بجایی رسیدم که معلوم بود، روزی امارتگاه شهریاران سیستان بوده و حال آرامگاه ریگ های سوزان شده است. آنجا (بقول مردم سیستان) ارگ شهر زرنج بود، چند لحظه در پای دیوارهای فرو ریخته ولی پر شکوه ارگ آن درنگ کردم و با بیاد آوردن دوران مجد و عظمت گذشته اش، بیدریغ بر فراز خاک توده ارگ زرنج بالارفتم، بالارفتم و زرنج را، همان زرنجیکه روزی از در و دیوارش طراوت و تازگی میتراوید و تاکستان های شاداب و مرغزار های سرسبزش زیب کلام شعرای عرب بود و حال بامرگ و نیستی دست و گریبان است، دیدم ۵

آری، زرنج امروز را خوب دیدم و یکبار هم با چشم انداز تاریخ، زرنج دیروز را، با چهار فرسنگ پهن‌آوری و سیزده دروازه خارجی و پنج دروازه آهنی‌سنداخلی دیدم. رستنه دکانهای بازار عمر ورا که تانیسم فرسنگ در حومه شهر کشیده شده بود و تنها اجاره بهای روزانه اش هزار درهم میشد نیز دیدم، مسجد آدینه در حومه شهر کمی به طرف غرب بر سر راه پارس واقع بود. در يك پهلوی مسجد، زندان و درپهلوی دیگرش قرار گاه حاکم و در پیشروی آن دو حوض بزرگ کنده شده بود که آبهای (جوی در کهنه، جوی درنو، جوی در طعام) در آنها خالی میشد و از آنجا ذریعه آببخشها به خانه های مردم و سردابهای شان در باروی شهر میرفت. نهر طعام که به آبادترین دروازه شهر نسبت داده می شد، از میان روستا ها و بوستانهای جنوبی شهر می گذشت و دهکده‌یی را که تاسر حد ولایت نیشك (کده کنونی) میرسید آب میداد، کشتی‌ها به کثرت در کانال سنا رود رفت و آمد داشتند و مسافرین و مال التجاره را میان بست وزرنج، وزرنج و هامون حمل و نقل می نمودند. قصر یعقوب لیث در شمال شرق شهر بین دو دروازه نیشك و کر کویه موقعیت خوبی داشت. دريك طرفش چمن زار، در دیگر طرف آن باغ میمون و روبروی آن هم میدان اسب دوانی واقع شده بود. خلاصه، عمارات و قصور مجلل همچون خیالات مردم پشت سرهم تا آنجا که نظر کار میکرد، امتداد داشت و درست ازین حیث با بغداد مقارن خلافت و بالاتر از آن باشهر تاریخی بابل هم چشمی میکرد.

با بخاطر آوردن دوران جلال و عظمت دیروزه و چشم دیدن وضع ماتم زده و حزن انگیز امروز زرنج، نمیتوانم چگونگی آنروز خودم را آنطور که باید در اینجا بیان کنم، فقط اینقدر میتوانم بگویم که از همان روز به بعد بر آن شدم تا دنبال گذشته ها بروم، دنبال گذشته های پر افتخار در دل همین خرابه ها بروم. بروم و از روی این معما های روزگار پرده برگیرم و تا حد امکان چهره حقیقی این خاطره های مدنیت را به مدنیت پژوهان جهان بنمایانم، و اینك آنچه من راجع به جغرافیای تاریخی این شهر باستانى سیستان گرد آورده‌ام :

مفهوم جغرافیای تاریخی :

از مندرجات کتاب ها و رسایلی که در زبان فارسی تحت عنوان «جغرافیای تاریخی» تا حال منتشر شده ، اینطور میتوان استنباط کرد که ، جغرافیای تاریخی يك شهر یا يك منطقه ظاهراً عبارت است از شرح موقعیت جغرافیائی آن شهر یا منطقه ، تاریخ احداث یا ایجاد آن شهر ، ذکر آثار و بنا های تاریخی ، ذکر احوال شعرا و نویسندگان و علما و مشاهیر و تاریخ حوادثی که در آن شهر یا ولایت یا ناحیه روی داده است .

اما دانشمندان ایرانی ، جها نکیر قایمقامی ، ضمن بحث جالب و سودمندی در این باره مینویسد که از تعریف ها و تفسیر های گونا گونی که برای مفهوم جغرافیای تاریخی ارائه شده و از کتب و رسالاتیکه در این زمینه به ما رسیده تا حال نوشته شده و از تضاد عقاید و نظریات محققان در این مورد میشود استنباط کرد که هنوز مفهوم جغرافیای تاریخی درست شناخته نشده است .

موصوف ضمن اشاره به تعریف فوق الذکر ، متذکر میشود ، «آنچه را که غالباً زیر عنوان جغرافیای تاریخی يك شهر و یا يك ناحیه میخوانیم ، در حقیقت تاریخ مطلق آن محدوده جغرافیائی است و باید آنها را تاریخ ناحیه ای خواند . نه جغرافیای تاریخی» (۱)

قایمقامی پس از آنکه تاریخ را بگونه ذیل تعریف میکند : «..... تاریخ به مفهوم کامل و جامعی یعنی شرح و تفصیل فرهنگ و تمدن بشر در اعصار گذشته و بیان حوادث و رویداد هائیکه برای بشر در طول زمان و بر بستر زمین روی داده و موجب پیدایش آن فرهنگ و تمدن و تغییرات آن شده است.» (۲) علل اختلاف آراء و عقاید دانشمندان «جغرافیای تاریخی» نویس را اینگونه به بررسی میگیرد .

- ۱- رك : سومین كنگره تحقیقات ایرانی ، جلد اول بكوشش محمد روشن ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، مقاله جها نکیر قایم مقامی زیر عنوان «بحثی در باره مفهوم جغرافیای تاریخی» ص ۱۷۷ پیوسته .
- ۲- همان اثر ، همان جا ، ص ۱۷۹

«این اختلاف و تضاد عقاید معلول يك تسامع کلی و به چند علت است»

نخست اینکه : مباحث تاریخ و جغرافیا با آنکه هر يك دانشی جدا گانه و مستقلند پیوستگی‌های بسیار استوار بایک دیگر دارند و در پاره‌یی از موارد هم به قسمی بایک دیگر ممزوج و ترکیب میشوند که تفکیک آنها از يك دیگر کار دشوار است و این وضع خود بدین سبب است که اولاً در گذشته‌های دور ، جغرافیا به علت اینکه گسترش و توسعه‌ی نداشت به صورت يك علم شناخته نمیشد و جزو تاریخ بشمار می‌آمد. ثانیاً چون زمین محدود جغرافیا نیست و خود بستر رویدادها و حوادثی است که مضمون و محتوای تاریخ اند، توصیف وقایع و محل وقوع آنها همیشه لازم و ملزوم يك دیگر است .

علت دوم این است که مؤلفان این کتا بها، جغرافیای تاریخی را مبحثی از تاریخ دانسته اند و تحت تاثیر مفهوم کلیت تاریخ ، جغرافیا - فیای تاریخی را هم با شرح تاریخ يك محدوده جغرافیا فیائی یکی دانسته اند ، در صورتی که جغرافیای تاریخی رشته‌ی خاصی از جغرافیا است و جغرافیا علم است که تطورات بستر زمین را بر اثر گذشت زمان و مداخلات بشر، در آن مورد بحث است . و اگر به ترکیب دستوری اصطلاح جغرافیای تاریخی هم توجه شود ، آشکار میگردد که جغرافیا فیای تاریخی يك ترکیب مضاف و مضاف الیه است که کلمه تاریخی در آن اضافیه بیانی و یا توصیفی است و لفظ جغرافیا را توصیف میکند و همانگونه که جغرافیا فیای طبیعی ، جغرافیا فیای سیاسی ، جغرافیا فیای اقتصادی جغرافیا فیای انسانی و بالاخره جغرافیا فیای نظامی ، حاکی از مباحثی خاص از جغرافیا فیای هستند در آنها جغرافیا از دید طبیعت ، سیاست ، اقتصاد و اجتماع و نظامی مورد بحث قرار میگیرد ، در جغرافیا فیای تاریخی هم شناسایی زمین از نظر تاثیر گذشت زمان و تطورات و مداخله بشر بر آن ، بررسی میشود . بنابر این در مبحث جغرافیا فیای تاریخی ، اصل جغرافیا ست نه تاریخ و مواد و مصالح مورد بحث در آن عوامل جغرافیا فیای هستند نه مواد تاریخ .

سوم اینکه اصطلاح «جغرافیا فیای تاریخی» که چند سالی پیش نیست

در ایران رواج یافته ، ترجمه تحت اللفظ عبارت Historical Geography انگلیسی است که در تفسیر لفظ «تاریخی» آن اندکی مسامحه شده است . به این معنی که آنرا به مفهوم تاریخ مطلق دانسته اند و حال آنکه واژه Historical انگلیسی یا Historique فرانسوی ضمن چند معنی متعددی که دارند ، به معنی زمانی که درباره آن زمان مدارك تاریخی موجود است نیز هست ، و در این صورت مناسب تر این است گفته شود مراد از جغرافیای تاریخی ، جغرافیا ئیست که در طول دوره تاریخی در آن باره باید بررسی شود و طبیعی است در این حالت از رویداد ها و حوادثی هم که فقط موجب تطوارت و تغییرات آن ناحیه و سر زمین شده است صحبت خواهد شد .

بر اساس آنچه گفته شد ، جغرافیای تاریخی يك شهر و یا يك ناحیه باید شامل شرح کلیه تغییرات و تطورات جغرافیای آن شهر و آن ناحیه ، به مفهوم اعم آن در طول تاریخ باشد ، یا به عبارت دیگر در جغرافیای تاریخی يك شهر و یا يك ناحیه جغرافیایی از نظر تمام رشته های جغرافیا در طول تاریخ مورد بحث قرار میگیرد و همینکه زمان حال برسد بحث جغرافیای تاریخی پایان می یابد و جغرافیای مطلق آغاز میشود . در اینجا بسی مناسبت نیست توضیح بیشتر گفته شود .

در جغرافیای طبیعی يك منطقه ، از شکل طبیعی يك منطقه شامل پست و بلندی رودها ، آب و هوا ، و مطالب دیگر صحبت می شود ولی در جغرافیای طبیعی تاریخی آن منطقه از شکل قدیمی آنها و تغییراتی که بمرور زمان در شکل هر يك از آنها پدید آمده است مانند تغییر مسیر رودخانه ها ، خشك شدن دریاچه ها ، افزایش سطح زمین ، کرانه دریا ها و دریاچه ها ، پیدایش جزیره ها ، به وجود آمدن خلیج ها و مرداب ها ، تبدیل نواحی جنگلی به بیابان ها ، اثرات زلزله ها ، سیل ها ، طغیانها صحبت میشود .

در جغرافیای سیاسی ، از وضع تقسیمات اداری و جمعیت و مرزها و حدود امروزی يك ناحیه گفتگومی شود و جغرافیای سیاسی

تاریخی، شامل شرح پس و پیش روی‌های مرزها، احداث شهرها، متروک ماندن آبادی‌زمین‌ها، افزایش و کاهش جمعیت شهرها و تطورات و تغییرات تیکه در وضع تقسیمات سیاسی آن ناحیه در طول قرون متمادی حاصل شده است، میباشد.

در جغرافیای اقتصادی، بحث از زمینه حاضر اقتصادیات یک ناحیه شامل معادن کشاورزی، دامداری، بهره‌برداری از آب‌ها و تاسیسات آبرسانی، برق و منابع امروزی آن ناحیه است و لسی در جغرافیای اقتصادی تاریخی، بررسی تغییرات این عوامل از قدیم‌ترین ایام مورد بحث خواهد بود، به‌طور مثال از تغییرات سطح کشتزارها، رواج محصولات جدید و یا متروک شدن محصولات دیگر، احداث تاسیسات آبرسانی (بندها، مجاری آبها، قنوات و کار یزها، چاه‌ها) و یا خراب شدن و متروک ماندن آنها و امثال آن گفتگوی میشود. بالاخره در جغرافیای انسانی (یا بشری) صحبت از روابط امروزی انسانها، محیط طبیعی زیست آنها است و چون از نظر تاریخی بررسی شود روابط دیرین انسانها با آن محیط و سیر تحول آن روابط مورد بحث است و همچنین، مردمانی که در آن ناحیه سکونت داشته‌اند و به مرور زمان پراکنده شده یا مهاجرت کرده‌اند و یا هنوز باقی هستند و آثاری که از خود به جای گذاشته‌اند مورد بررسی و تعمق خواهد بود.

بنابر این جغرافیای تاریخی منحصراً شعبه‌ای از جغرافیای انسانی نیست، بلکه فصل مشترک همه رشته‌های جغرافیای طبیعی میباشد. (۳)

از بهترین آثار جغرافیای تاریخی، یکی «جغرافیای تاریخی ایران» تألیف پرو فیسر بار تولد و دیگران «جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی» تألیف پرو فیسر لسترنج انگلیسی را میتوان بحساب آورد:

برخی اصطلاحات جغرافیای تاریخی:

اصطلاحات جغرافیای تاریخی، ریشه دار و قدیمی است، زیرا

۳- سومین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد اول، بکوشش محمد روشن،

جغرافیه نویسان قدیم اصطلاحات مخصوص داشته اند که بوسیله آنها، قسمت های مخلف شهر یساروستا پی را مشخص میکرده اند، و طبعاً این اصطلاحات با آنکه دستخوش تطور زبان و زمان قرار گرفته در مفهوم یا مصداق آنها تغییراتی روی داده است، هنوز هم باقی هستند و از کار برد آنها در مباحث جغرافیای تاریخی کزیری نیست.

شهر:

کلمه شهر، که معادل مدینه و بلده عربی می شود، دری است و به عقیده زبان شناس ها «شتر» (به فتح شین و سکون تا) و «شهر» (گوش دیگر از به فتح اول و سکون بقیه) در زبان پهلوی بمعنی ناحیه و ایالت بوده و از ریشه (خشی) فرس قدیم به معنی سلطنت و فرمان روائی آمده است. (۴)

کوره:

واژه دیگر یکه در تقسیمات جغرافیای قدیم زیاد بکار میرفته، کوره عربی است که به (کور) (بضم اول و فتح دوم) جمع بسته می شود. (۵) ولی چنانکه یاقوت حموی از قول حمزه اصفهانی نوشته است، فارسی الاصل است، و شاید مأخوذ از (خوره) به معنی (فریافره) باشد که به عقیده آریائی ها سرچشمه کامیابی و فرمانروایی بوده است (۶). کوره بیشتر به معنی ناحیه و بخش یا قسمتی از زمین که مشتمل بر آبادی ها و خانه های متعدد باشد، بکار میرفته است. (۷)

کهندژ:

در بین قسمت های مختلف شهرهای قدیم، کهندژ واقع در محراق

۴- حواشی دکتر میمن بربر هان قاطع، چاپ اول ج ۲ ص ۱۳۱۴

۵- تاریخ سیستان، چاپ مرحوم بهار، ص ۲۶ ج ۲

۶- ابراهیم پور داود، یشتها، ج ۲ (فروردین یشت و زامیاد یشت)

۷- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره چهارم سال ۱۳۵۵ مقاله (جغرافیای محله ای مشهد) بقلم تقی بینش، ص ۸۴۷

آن اهمیت خاصی داشته است، قهندز بدون تردید معرب (کهندژ) یا کهن دز است که فرهنگ نویسان آنرا بمعنی قلعه قدیم ضبط کرده اند و مخفف آنرا (قندز) نوشته اند (۸) اطلاق (قهندژ) یا (کهندژ) به قسمت قدیمی و اصلی شهر میرساند که شاید قبل از سایر قسمت های شهر ساخته شده باشد و یا در قسمت ساختمان آن دقت و توجه بیشتری بکار رفته است.

ارگ :

جایگاه فرمان دمی شهر را (ارگ) میگفتند. وطبعاً مقر فرما - فروایان و نزد یکان آنها بوده است. (۹) مؤلف تاریخ سیستان، آنجا که بنای (ارگ) زرنج را به اسکندر رومی نسبت میدهد کلمه «ارگ» را لفظ رومی پنداشته و گوید: اراك، به زبان رومی دیده بان گاه را گویند و آن این است که اکنون قلعه سیستان است که ارگ گویند، ذوا لقرنین (اسکندر) کرده است. (۱۰) در تاریخ سیستان ارگ بجای (کهندژ) بکار رفته است که امار تکاه و خزانه در آنجا بوده، و حصار استوار آنرا محافطت میکرد. برای آنکه (ارگ) یا (کهندژ) بتواند در برابر حوادث و خطر های احتمالی بیشتر پایدار باشد، بوسیله حصار یا دیوار نیرومند کنگره دار و برج های نگهبانی و دروازه و خندق عمیق و پل متحرك مجهز میشد. بار تولد پسر آنست که کلمه «ارگ» برای اولین مرتبه در سیستان بکار رفته و پس از حمله مغول به سایر نقاط انتشار پیدا کرده است. (۱۱)

شارستان :

قسمت مسکونی و پر جمعیت شهر را (شارستان) یا (شهرستان) میگفتند که عبارت از همان خود شهر باشد و بر گرد کهندژ

۸- حواشی بر همان قاطع، ج ۳ ص ۱۵۴۵

۹- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره چهارم سال ۱۳۵۵ همان مقاله ص ۸۴۷

۱۰- تاریخ سیستان، چاپ مرحوم بهار ص ۱۰

۱۱- ابن حوقل، صورت الارض ترجمه دکتر جعفر شعار، ص ۱۵۳
بعده، تاریخ بخارا، طبع مدرس رضوی ص ۲۷۰

واقع می‌شده ر سوری (باروی) برگرد خود داشته است. (۱۲) (شار سان) نیز همان شار ستان است، ولی باید توجه داشت به (شار) بمعنی بزرگ و مهتر نیز هست. (۱۳) و ممکن است اطلاق (شار سان) به قسمت مسکو نی‌شهر از لحاظ کمیت باشد. زیرا توده حقیقی مردم در همین (شارسان) (شهر ستان) می‌نشسته‌اند و در نتیجه کوچه‌ها و گذرگاه‌های پیچ در پیچ و چار سو ها و کوی‌ها و خانه‌ها و تاسیسات عمو می مثل: مسجد و حوض‌های آب و بازارها در آنجا بوده است. (۱۴)

ربض :

یکی دیگر از اصطلاحات جغرافیای تاریخی شهرهای قدیم، ربض است که در عربی به‌روزن نفس تلفظ می‌شود، در لغت نامه دهخدا (ربض) به معنی حول و حوش شهر آمده که محل سکونت طبقه سوم یا طبقه فقیر و کم بضاعت شهر بوده است. (۱۵)

در این مورد، حدود العالم (تألیف ۳۷۲هـ) بخوبی نمادی از قسمت‌های مختلف شهرهای قدیم را بدست می‌دهد: مثلاً «وشهر ستان وی سخت استوار است و اورا قهندز است و ربض است». (۱۶). در مورد شهر زرنج گوید: «وشهر اورا پنج‌در است از آهن و ربض او باره دارد». (۱۷) «و ربض او باره دارد و اورا سیزده در است». (۱۸)

تاریخ بخارا اطلاعات جانبی توجهی در باره بخارا دارد که قابل تعمیم است و به کمک آن میتوان تا اندازه زیادی از چگونگی شهرهای قدیم خراسان مطلع شد بخارا در آنروز کاران، دو ربض قدیم و جدید برج دار با چندین دروازه داشته و شهر ستان آن شامل چندین محله.

۱۲- تاریخ سیستان، ص ۱۱ ج ۳

۱۳- برهان قاطع، ج ۲ ص ۱۲۵۲

۱۴- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره چهارم سال ۱۳۵۵ ص ۸۴۸

۱۵- لغت نامه دهخدا، شماره ۱۰۸ ص ۲۵۵

۱۶- حدود العالم چاپ دکتر منوچهر ستوده، ص ۹۵ (هری)

۱۷-۱۸- همان اثر، ص ۱۰۲ (زرنج)

دور از هم بوده است. (۱۹).

باره یا بارو :

اصلاً کلمه دری است و طبعاً ریشه قدیمی دارد ، و ممکن است از ماده «وار» اوسنایی به معنی سد و دفاع و یا مصدر «ور» به معنی پناه دادن آمده باشد. (۲۰) ولی فرخی گوید :

هزار بار گرفته است به زبانه ارگ

هزار بار گشاده است به ز شهر زرنک (۲۱)

ولی برج را نمیتوان حکم کرده دری باشد، زیرا در دری بجای برج کلمه «رخ» به کار میرفته چنانکه به عقیده دکتور فیاض ، یکی از معانی (رخ) قلعه و برج بوده است و این که در مهره های شطرنج رخ را به شکل سر برج میسازند یاد کار همین سابقه لغوی است. و ممکن است وجه قسمت جنگ دوازده رخ شاهنامه فردوسی نیز شرکت دوازده پهلوان از دوازده قلعه یا ناحیه مختلف بوده باشد. (۲۲)

پارگین یا خندق :

از لازمه های هر شهر قدیمی بوده که گاهی بعد از هر قلعه یا حصار بر دور آن خندقی عمیق میکشیدند و آبر را در آن می انداختند و گویا نوعی از وسایل دفاعی شهر بحساب میرفت . شهر های چون بلخ ، بخارا ، نیشا پور ، هرات ، زرنک و غیره از يك چنین وسیله دفاعی بهره ور بودند. (۲۳) در تاریخ سیستان غالباً بجای کلمه

۱۹- تاریخ بخارا چاپ مدرس رضوی ۱۳۵۱ ، ص ۳۲ ، ۱۶۷ بعد ، بار

تولد ، جغرافیا فیای تاریخی ایران ، ص ۱۱۷

۲۰- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی ، شماره

چهارم سال ۱۳۵۵ ص ۸۵۱ ، تاریخ بخارا ، طبع مدرس رضوی ، ص ۲۰۷

۲۱- بهار ، حواشی تاریخ سیستان ص ۲۰

۲۲- مجله دانشکده ادبیات مشهد ، همان شماره

۲۳- حدود العالم ، چاپ تهران ، ص ۹۵ (هرات) ص ۱۰۲ (سیستان)

(خندق) کلمه (پارگین) بکار رفته که برگردا کرد ربض شهر کشیده شده بود. (۲۴) و فرخی سیستانی این کلمه را در هزار سال پیش بهمین معنی به کار برده بود آنجا که گوید :

دشمن از شمشیر او ایمن نباشدور بود

در حصاری گرد اواز ژرف دریا پارگین (۲۵)

اسدی طوسی در گرشا سب نامه ، کلمه (کنده) را بجای خندق بکار برده است.

(زپیرا من دژ یکی کنده ساخت

زهرجوی ونهر آبدروی بساخت) . (۲۶)

بانی زرنج :

راجع به بانی شهر زرنج مورخین و جغرافیه نویسان اسلام روا-
یات مختلفی بیان داشته اند واسدی طوسی در گرشا سپنا مه
بنای این شهر را به گرشا سپسر سلسله پهلوانان ملی آریانا
وجد اعلی رستم نسبت داده گوید:

زاختر شناس و مهندس شمار	بروم وبه بهند انکه بد نامدار
بیاورد و بنهاد شهر زرنج	که در کار ناسود روزی زرنج
زگل باره یی گردش اندر کشید	میاننش دژی سر بمه برکشید
زپیرامن دژ یکی کنده ساخت	زهرجوی ونهر آبدروی بساخت
چو آن شهر پردخت و باره بساخت	بروپنچ در آهنین بر نشا خت
تو گفتی بهشت بری سیستان	یکی نیست ازخرمی، سیستان (۲۷)

همزمان اسدی طوسی ، مؤلف تاریخ سیستان ده سال قبل از
تصنیف گرشا سپنامه روا یتی مشابه روایت اسدی آورده و چنان

۲۴- تاریخ سیستان ، ص ۱۴۰- ۱۹۵

۲۵- حواشی تاریخ سیستان ، ص

۲۶-۲۷- گرشاسپ نامه ، چاپ حبیب یغمائی ، ص ۲۳۶، ۲۶۷

مینماید که مأخذ هر دوی آن، کتاب عجایب البلدان ابو المؤید بلخی (که فعلاً در دسترس ما نیست) بوده باشد.

عین عبارت تاریخ سیستان اینست: «اما بنا کردن سیستان (شهر سیستان) بر دست گرشا سپ بن اثر بن شهر (سم) بن کورنگ بن پیدا سپ (شیدا سپ) بن تور بن جمشید الملك ... آن روز بود که گرشا سپ دانایان جهان را گرد کرده بود که من شهری بنا خواهم کرد بدین روز گار که ضحاک همه جهان همی ویران کند، و آزادگان جهان را همی کشد و از جهان بجادوئی همی برکند، تا مردمان عالم را سامه (جای امن) باشد که او را بر شهری که من کرده باشم فرمان نباشد، اما چنان خواهم که نیکونگاه کنید و از هفت و چهار دوازده (ده) (*) بنگرید و حساب کنید، بوقتی ابتدا کنید که سعد باشد یی هیچ نحس، چنانکه دیر گاه بماند چندان که حد امکان باشد، هر چند که جهان و هر چه اندرو یست برکزر است و همه بآخر ناچیز گردد. ایشان بر فرمان او بسیار درنگ و روز گار کردند، تا وقتی نگاه کردند و گفتند که اکنون بناکن، و ابتدا بدست خویش پیفکند، پس حکم کردند که تا چهار هزار سال شمسی این شهر بماند، و چون مصطفی علیه السلام برون آید و دین اسلام آشکار گردد و مردم عجم را بدین حق خواند اول کسانی که او را اجابت کنند مردم سیستان باشند و او را اجابت کنند چه بطلوع و چه بکمره، و اندر روزگار دین او علیه السلام چهار صد و چهل چهار سال وقتها باشد. و چون چهار صد و چهل و چهار سال بگذرد

* باید بجای دوازده، ده باشد، زیرا مراد اینجا دیدن طالع شهر است و طالع در قبال چهار و هفت که به اصطلاح اهل نجوم غارب و نقطه برابر طالع باشد و ده که نقطه برابر چهار است قرار دارد و در این اصطلاحات دوازده هی وجود ندارد. مقصود آنست که طالع ساعت بنای شهر را از چهار و هفت و ده که اوتاد طالع اند نگاه کنید. (بهار حواشی تاریخ سیستان).

این شهر باز آبادان گردد بر دست‌شده بور گان بن کرایست شان (**)
که نزدیکان زمان کیان بوده باشد، گرشا سپ بدان شاد شد و ایشان را
خلعت هاداد و این شهر بنا کرد و تمام کرد و قصه کرشا سپ زیاد است
و بکتاب او تمام گفته آید.» (۲۸)

حمد الله مستوفی در نزهت‌القلوب که در سال ۷۴۰ هجری آنرا
تالیف کرده، نیز این موضوع را تأیید میکند که شهر سیستان را
«گرشا سپ ساخت و زرنگ نام کرد و عرب زرنج خواندند و بر راء ریگ
روان نزدیک بحیره زره بندی عظیم بست تا شهر از آسیب ریگ روان
ایمن باشد.

به مرور سیستان شد، هوایش به گرمی مایل است، آبش از سیاه
رود (ظ: سنا، رود) شق هیرمند است و در آن باغستان بسیار و میوه
های خوب فراوان باشد.» (۲۹)

مؤلف تاریخ سیستان آنجائیکه فضایل سیستان را یک یک شرح
میدهد، ضمن بیان فضلی، اسکندر یونانی را به حواله عبدالله بن
مقفع و قدامه بن جعفر بغدادی بانی ارگ زرنج دانسته مینویسد:
«اسکندر رومی، چون دارا بن داراب کشته شد، و روشنک دختر اورا به
زنی کرد و قصد هند کرد پس به سیستان رفت و بر آن قلعه شد که
کیخسرو بنا کرده بود، بر شمال قلعه سیستان و قلعه دیگر یست
بر جنوب از آن ارد شیر بابکان بنا کرده «ظاهراً قلعه
طاق خواهد بود» و آنجا هفت روز بود. و اسپهبد سیستان را بنوا

(**) مؤلف احیاء الموالک ورق ۱۱ گوید: پس از چهار صد و چهل سال
بسعی جمعی از نبیره شاهان کیان روی به آبادی آورد.

۲۸- تاریخ سیستان ص ۵-۲، کتاب گرشا سپ همان گرشا سپ
نامه است که اسدی طوسی آنرا در نیمه اول قرن پنجم
هجری (۴۵۸ هـ) به نظم آورده است. خلاص روایت اسدی طوسی در مورد
شهر زرنج همان بود برای معلومات بیشتر رجوع شود به صفحات ۲۳۶
۲۶۷، آن کتاب

۲۹- نزهت‌القلوب ص ۱۷۴

۳۰- تاریخ سیستان ص ۱۰، در این روایت اسکندر بانی ارگ زرنج
است نه خود شهر زرنج.

خت که او را خدمت بسیار کرد و پذیره او باز شد پس بفرمود تا آنجا که دید بان گاه قلعه بود، قلعه جداگانه کردند، و روشنگ آنجا یله کرد تا از کار هند فارغ شد و باز آنجا آمد و آن قلعه تمام کرده بودند، پس یکماه آنجا ببود تا نیکو تمام شد گفت: (آراك)، چنین باید قلعه اندر، نچنانکه بودو (آراك) به زبان رومی دید بانگاه را گویند. و آن اینست که اکنون قلعه سیستان است که ارگ گویند، ذوالقرنین کرده است. و این حکایت به چندین کتاب یاد کرده آمدست. یکی به اخبار سیستان، دیگر عبدالله بن المقفع اندر کتاب سیر ملوک عجم باز گوید، و ابوالفرج قدامه بن جعفر بن قدامه البغدادی اندر کتاب خراج به باب مسالك و ممالك باز گوید، این خبر ها درست میگرد اندر حدیث سیستان.» (۳۰)

این روایات، با آنکه بیشتر با فسانه شبیه اند، ولی نتایج کاوش های دیرین شناسی در این منطقه نشان میدهد که همه این روایات، صرفاً افسانه و محض اسطوره نیستند بلکه گاهی برخی از این روایات، مبنای واقعی و تاریخی نیز دارند.

مثلاً: در خزان ۱۹۳۶ میلادی، هیأت باستان شناسی فرا نسوی بسر کردگی پرو فیسور کرشمن در حومه شرقی زرنج، در محل سرخدک که دروازه شرقی شهر بسوی بست از آنجا آغاز میشد، تپه یی معروف به «سرخدک» دارای ۳۱ متر ارتفاع از سطح جلگه، مورد کاوش قرار گرفت. با وجود یکه از جمله ۳۱ متر بلندی تپه صرف در عمق ۱۲ آن کمانه زنی صورت گرفته و حداقل ۲۰ متر دیگر آن باقی مانده تا به سطح جلگه برسد و بدون تردید اشیای قدیمه در مرحله های پائین تر حفاریات قرار دارند، معیناً آثار و شواهد یکه از آخرین مرحله زندگی آنجا بدست آمده، بیا نگر چگونگی زیست مردم زرنج در هزاره اول قبل از میلاد میباشد. (رک، ج اول این کتاب) همچنین هیأت مذکور در کمانه زنی خویش در محل خرابه زار «حصار طاق یا سار تار» سا - ختمان های حصار طاق را وابسته عهد اردشیر بابکان موسس سلسله ساسانی میدانند و از لحاظ شکل و هنر معماری آنرا شبیه «طاق خسرو» در «تیسفون» «مداین» دانسته اند (رک جلد اول این کتاب).

بدینگونه روایات تاریخ سیستان، هم در مورد رفتن کیخسرو و ساسان ختن قلعه یی در معبد جای گرشاسپ در محل کرکویه، در شمال زرنج و هم در مورد آمدن اسکندر مقدونی و بنا کردن ارگ یا قلعه یی در آنجا هر دوازده واقعاتی اند که طی هزاره اول قبل از میلاد صورت گرفته و نباید بدلیل اینکه لوحه سنگی بنام آنها از آنجا بدست نیآمده، بیک باره این روایات را مردود دانست.

رام شهرستان کرسی قدیم سیستان:

از گفته های جغرافی نویسان اسلامی برمی آید که زرنج در زمان سلاطین قدیم آن کرسی سیستان نبوده، بلکه مرکز باستانی سیستان «رام شهر ستان» که به آن «ابر شهریار» نیز می گفتند بوده است.

میگویند این شهر در قرن چهارم هجری زیر شن های کویر دفن گردید ولی تا آن زمان هنوز بقایای پاره ابنیه آن پابرجا بوده است. همچنین نقل میکنند که شعبه بزرگ هیرمند در زمانهای بسیار قدیم از آن شهر می گذشت و روستا های آنجا را سیر آب می نمود. اما ناگهان بند هیرمند شکسته شد، و آب از آن نهر به نهری دیگری افتاد و روستا های آنرا بیابانی مبدل ساخت. بناچار اهالی از آنجا مهاجرت نموده زرنج را ساختند. (۳۱)

اصطخری نیز رام شهر ستان را کرسی قدیم سیستان، و وجه ویرانی آنرا هم گسسته شدن بند هیرمند به مقامی موسوم به (سوکن) دانسته علاوه میکند، چون آب از این شهر بیفتاد، مردم رام شهرستان از آنجا برخاستند و زرنج بنا کردند. (۳۲)

این روایات در حدود هزار سال پیش در قدیمترین کتاب جغرافی (اشکال العالم) منسوب جیهانی وزیر دانشمند سامانی نیز تایید شده و در ترجمه پارسی نسخه قلمی آن چنین آمده: و شهر قدیم ایشان در ایام پادشاهان عجم به موضع دیگر بوده است. بر راه کرمان بر دست راست، بر مقدار سه فرسنگ، و بعضی بنا های آن هنوز

۳۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ص ۳۵۸ پیوست.

۳۲- اصطخری، مسالك وممالك چاپ ایرج افشار، ص ۱۸۵ پیوست.

پیدا ست و نام آن شهر رام شهر - ستان بوده است و میگویند جوی سیستان که بدانجا میرفت نا گزیده شد و آب از آنجا بار ماند و آن شهر بی آب ماند، مرد مان از آنجا تحویل کردند و زرنج بنا نهادند. (۳۳)

ابن حوقل، دوست و همکار اصطخری نیز بر این است که شهر قدیم سیستان در روز گاران عجم رام شهر ستان بود که بین کرمان و سیستان، نزدیک دارک مقابل شهر راشک یا (راشکک) بر دست چپ) کسکیه از سیستان بکرمان رود قرار داشت، و برخی از بنا های آن تا این زمان (نیمه قرن چهارم هجری) پابرجاست. (۳۴) ابولفدا (متوفی ۷۳۲ هـ) به حواله ابن حوقل نیز نگاشته که مرکز سیستان پیشتر رام شهر ستان نام داشت. (۳۵) بهر حال موضوع قدامت تاریخی رام شهر ستان بر زرنج مورد قبول مؤرخین است.

اصطخری و ابن حوقل موقعیت رام شهر ستان را در سه منزلی جنوب زرنج در دست چپ مسافر یکه از زرنج به کرمان میرفت، نزدیک دارک (۳۶) مقابل شهر راشک (۳۷) که محل دقیق این دو نیز نامعلوم

۳۳- جیهانی، اشکال العالم ص ۶۳

۳۴- ابن حوقل صورت الارض، ص ۱۵۴

۳۵- مجله آریانا سال دوم شماره پنجم مقاله هیرمند بقلم پوهاند میر حسین شاه.

۳۶- به قول اصطخری دارک دومین منزل راه زرنج و کرمان بود، ص ۲۰۱
۳۷- راشک یا راشکک و یا راشدی همه یکی است و جای بود، بر سرحد سیستان و کرمان در کویر که یک چاه آب داشته است و به قول ابن خرداد به (ص ۵۰) از زرنج ۲۳ فرسنگ فاصله داشت.

لسترنج گوید: شهر راشک در قرون وسطی به سبب حاصلخیزی حومه و روستان آن که «الخروج» نام داشت دارای اهمیتی بود (جعرا فیای خلافت شرقی ص ۳۵۳) صاحب تاریخ سیستان می آورد که محمد بهمراهی پدرش عمرو لبث هنگام باز گشت از کرمان به سیستان به راشدی بیمار شد و در (۱۶ جمادی اول سال ۲۷۴ هـ) همانجا فرمان یافت (ص ۲۴۵) به بعد.

است) سراغ میدهند. (۳۸) که میشود محل آن را در حوالی خرابه های معروف تراکو (یاترا قون) در جنوب غرب نزدیک قلعه فتح سراغ داد. شهر رستم جهان پهلوان مشهور سیستان نیز در همین جـا نشانی داده میشود.

سر هنری رالینسون که بارها از سیستان و آثار و بقایای تاریخی آن سامان در قرن نوزده دیدن کرده، آنجا که به توصیف و تشریح خرابه های شهر رستم پرداخته است. محل رام شهر ستان را در، رامرود، نزدیک سر چشمه شلاق (سر شیله) نشان میدهد. (۳۹)

ولی امروز خرابه های گسترده‌ئی معروف به «شهر ستان» در ۳۰ کیلو متری جنوب زرنج در حوالی بند سیستان مشهور است که میتوان گفت همانا بقایای «رام شهرستان» تاریخی است. و در جوار آن در سال ۱۹۶۳ م شهر وسیعی از زیر ریگ‌های روان کشف شد. (۴۰) منجمله یک معبد بزرگ زرد شتی‌باستون های مربع شکل همراه بازاری بطول نیم کیلو متر متعلق به عهد اول هخامنشی کشف گردیده. (۴۱)

امازرنج : تعیین موقعیت شهر یکه از نظر جمعیت و آبا دانی بنام «انبار غله آسیا» و «بصره خراسان» یاد شده و فعلاً اسم آن به کلی فرا موش گردیده کار یست که نباید آسان باشد. ولی آنچه مارا در این راه یاری میکند هما ناورق پاره هایی است که اثر مؤر - خین دانشمند اسلاف است.

طبق اقوال جغرافی نگاران عربدر قدیم در یک منزلی جنوب زرنج، هیر مند را بند زده بودند و آب آنرا ذریعه نهر های خورد و بزرگ

۳۸- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۶۴

۳۹- همان اثر ص ۲۶۴ بعد

۴۰- مجله سخن، دوره چهار دهم شماره ششم مقاله حفريات در سیستان ص ۶۶۶ دیده شود.

۴۱- مجله آریانا، دوره ۲۴ شماره ۱۱-۱۲ مقاله (یک شهر گمشده در سیستان)

از قبیل سنا رود، باشتروود، نهرمیله، نهر شعبه، نهر طعام (منسوب بدروازه طعام شهر زرنج از سه راه (در کهنه، درنو، درطعام) به شهر وارد میگردند.

همچنین از شمال شهر نهر دیگری میگذشته که آنرا رود نیشک (خاشرود امروزی) میگفتند باین ترتیب زرنج بین دو رود یعنی هیرمند در جنوب و خاشرود در شمال واقع بود.

بین این دو رود خانه امروز در محلی که آنرا (ناد علی) گویند، تل بزرگی است و بر اطراف آن آثار خرابه های شهری دیده میشود که بیدریغ انسان را در یاد گذشته های پر شکوهش فرو میکشد.

هر گاه همین خرابه هارا بقایای شهر و مرکز اصلی زرنج قرون وسطی و زرنک و زرنکای قدیم بدانیم، به یقین نظرها از خیال گذشته به حقیقت پیوسته است زیرا متون تاریخی هر آن برایین معنی گواهی میدهد. يك مثال میزنیم:

در سال سیام هجرت ربیع بن زیاد بااردوی عظیم به عزم فتح سیستان و گرفتن زرنج از سیرجان مرکز کرمان حرکت کرد، شهرهای پهره (ایران شهر کنونی) و جالق که بر سر راهش واقع بودند، یکی بعد دیگر بدون جنگ به لشکر عرب تسلیم شدند. در جالق «ربیع بن زیاد مهتر آنرا گفت: مرا سوی سیستان راه باید نمود، گفت: اینک راه چون از هیرمند بگذری ریک بینی و از ریک بگذری سنگ ریزه بینی، زآنجا خود قلعه و قصبه پیدا ست.» (۴۲)

این آدرس بوضاحت می نماید که زرنج در سمت راست رود خانه هیرمند موقعیت داشته و ریک و سنگ ریزه که تا هنوز در سمت راست هیرمند از چهار برجك تاناد علی به مشاهده میرسد گواه دیگری است که نشان میدهد زرنج متذکره مؤرخین و جغرافی نو یسان در محل ناد علی نیمروز موقعیت داشته و اشتباه محض است اگر موقعیت این شهر تاریخی و بساطت سیستان را پیروی از (مستر

تیت) در زاهدان (۴۳) سـراغـنـما ئیم .

لسترنج نیز موقعیت این شهر را روی نقشه در همین محل نادعلی تعیین و تثبیت کرده است . (۴۴) ازلاش و جوین در شمال ناد علی تا قلعه فتح در جنوب واز آنجا تا حصار طاق (سار تار امروزی) يك سلسله خرابه ها متصل هم افتاد که قسمتی از آن و حتی تمام آنرا بقایای همین شهر میدانند .

میگویند درین حوالی يك عده خرابه های دیگری هم بوده که ریگهای روان و آبهای هلمند آنها را فرا گرفته است.

سر هنری ماكما هون که از سال ۱۹۰۳-۱۹۰۵ میلادی در سیستان تحقیقات نموده ضمن يك گزارش خلی علمی و مفید در باب سیستان می نویسد : در هیچ مملکتی این همه خرابه و ویرانه دیده نمی شود ، تاجشتم کار میکند ، این خرابه ها نمایان است ، تمام این ها از خشت ساخته شده فقط در چند نقطه دیده شد که آجر به کار رفته ، مثل خرابه های ناد علی و میل قاسم آباد ، در بعضی جای ها در زیر آجرکاری شده ، و باقی تماماً از خشت بالا آمده است ، در سیستان سنگ وجود ندارد ولی اسباب تعجب در این است که چگونه این بنا های خشتی قرن ها دوام کرده ، باقی مانده است ، چیزی که هست دیوار ها را خیلی ضخیم گرفته اند و باید گفت خالص سیستان برای خشت خیلی مناسب

۴۳- خرابه های زاهدان امروز در مقابل بند كوهك در خاك ایران در پانزده کیلو متری جنوب غرب ناد علی به نظر میخورد و نباید بازاهدان حالیه که قبل از اعمار آن بنام «دزداب» معروف بود اشتباه شود ، تیت همین محل را روی نقشه با اسم زرنج (؟) معرفی کرده است (کتاب سرحدات بلوچستان از تیت دیده شود).

۴۴- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی (نقشه های خراسان و کرمان ملا - حظه شود).

و بادوا ماست. (۴۵)

هنری ساوج لندر که در ۱۹۰۱ میلادی سیستان را با همه دارو و ندارش دیدن کرده و نظرش در قسمت باستان شناسی نیز مفسد اعتبار زیاد میباشد. معتقد است که این خرابه ها مربوط به يك شهر و آنهم شهر مهم زمزرنگ بود (۴۶) ساوج لندر، طول این خرابه هارا از (۸۰ تا ۹۰ میل) حساب کرده که در نظر اول مبالغه آمیز و نزدیک به انکار مینماید. ولی از يك لحاظ وی به خطانرفته و آن اینکه از قلعه فتح تا جوين واز نیشك تا زاهدان کهن و تراکو، همه این اراضی آباد بوده و شهرهای مانند. رام شهرستان، طاق، نوق، زوشت، زالقان، زرنج هیسوم، کرکوی، کرنگ، بشتی، جویس، اسپهبد، قوقه، درق، پشاوران، کوشك برونج، مار جویه، رندان، کمر زهیر، رود زرق، پیش زره، رانبرق، قرنین، جنزه و خواش و نیشك و باشتروود و سنارود و غیره طوری نزدیک هم قرار داشتند که تاکنون بقایای اکثر آنها بصورت خرابه و تپه متصل و پهلوی هم به مشاهده میرسد. (۴۷)

در افسانه های مردم سیستان هنوز هم این روایت گفته میشود که، وقتی در جوين بزغاله بزی بر بام خانه یی بر آمده بود. صاحبش آنرا تازاهدان قدیم (نزدیک کوهك) تعقیب کرد ولی موفق به گرفتنش نشد. زیرا آبادی و سر سبزی سیستان خانه های مردم را قسمی بهم نزدیک ساخته بود که بزغاله می توانست به آسانی از بامی بر بامی بپرد.

این روایت با آنکه افسانه یی بیش نیست ولی کم از کم می تواند آدمی را بسر سبزی و خرمی و آبادی های گذشته سیستان در این ساحه وسیع متوجه نماید.

۴۵ و ۴۶- تاریخ روابط سیا سی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم. میلادی از محمود محمود، جلد هفتم ص ۱۹۵۵ - ۱۸۸۷.

۴۷- افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص ۷۰۲، نیز رك: اصطخری، مبحث سیستان، ابن حوقل، صورت الارض و غیره.

بهر حال اهمیت زرنج در تاریخ قدیم کشور ماهر چه باشد ولی در دوره های اسلامی بیشتر از آن است و به همین دلیل هرچه بعد ازین ما راجع باین شهر بخوانیم چشم دید ها و روایات مؤثر خین و جغرافی نو یسان عصر اسلامی خواهد بود .

زرنج بمثابه شهر دو شیزه

شهر های قدیم خراسان و سیستان و آسیای میانه با قلعه ها و بارو های مستحکم و تسخیرنا پذیر مجهز بوده اند که مردم تا سالهای زیادی میتوا ستند در مقابل مها جمین مقاومت و ایستادگی نمایند و دشمن را در گشودن شهر خود ناکام و زبون بر گردانند .

بنابر ین در زبان عربی صفت «عذراع» (دوشیزه) بر اینگونه شهر های مستحکم و پایدار اطلاق میشد .

تاریخ سیستان (تالیف در حدود ۴۴۵هـ) که معتبر ترین سند وقوی ترین گواه مجد و عظمت سیستان و شهر های باعظمت آن است ، از شار ستان بزرگ زرنج و فرا وانی نعمت ها در آن شهر که روز گاری مدینه العذرای کشور نیمروز و شهری قایم به ذات خویش بود، اینطور یاد آوری می کند :

«و اما آنچه در ذات سیستان (زرنج) موجود است که در سایر شهر ها نیست ، اول آنست که شار ستان بزرگ حصین دارد که خود چند شهری باشد از دیگر شهرها و آنگاه آنرا ، مدینه العذرا گویند که هرگز هیچکس نتوانست آنرا ستدن الا تا بدادند و نتوانند تا ابد الدهر، و مردان مرد حربی باشند و شوریدن سلاح عادت کرده باشند که آن ایشان را از خوردی تا بزرگی پیشه باشد و به تعلیم جنگ و مقاتله آموخته باشند و دیگر شهر یت که آسیا چرخ کنند تاباد بگرداند و آرد کند و به دیگر شهر ها ستور باید یا آسیای آب یا بدست آرد کنند و هم از این چرخ ها بساخته اند تا آب کشد از چاه بباغ ها و بزمین که از آن کشت کنند (هر گاه که) آب تنگ باشد. و همچنین بسیار منفعت از باد بر گیرند

و دیگر شهر یت بذات خویش قایم که به هیچ شهری محتاج نیست که اگر کاروان گسسته گردد ، همه چیزی از نعمت های الوان و جامهای بزرگوار و آنچه ملوک را و اهل مروت را باید همه اندر آن شهر

یافته شود که بجای دیگر حاجت‌نیاید و بزیادت (باشد) و زمستان میوه تر باشد. همچنانکه بتا بستان سال تا سال، واسپس غمهای نیکو، و همه ساله بره شیرمست یافته شود، و ماهی تازه به همه اوقات که ایزد تعالی آنرا اندر کتاب خود بستوده است و دیگر که از شهرهای دور بار بکشتی بیارند تا اندر قصبه و دیگر جای هابرسر حمل باید کرد مگر ببغداد که همین یافته شود... و دیگر که عامه سیستان علم دوست باشند، و بسا از علماء و فقها و محدثین بر خاستند از سیستان که بشام و حرمین کتب ایشان همی خوانند، که اگر نام هر یک آنها بر گیریم کتاب تطویل گیرد... و اندر نهادش آن شهر یست که هیچ دشمنی قصد آن نکند که نه مخدول و مذموم باز گردد، اگر خود بازنگردد، هلاک شود و دیگر که اندر همه عالم چندان بناء بزرگوار نیست که به سیستان است.» (۴۸)

مثال تاریخی این ادعا در روزگاران آل لیث که سیستان در اوج شهرت و فراوانی و ناز و نعمت‌میزیست، چنان است که در عهد امیر خلف پادشاه نامدار آن دیار حسین بن طاهر (که بقول گردیزی خواهر زاده امیر خلف و بروایت صاحب تاریخ یمنی از خویشاوندان او بود بمدد امیر خراسان نوح بن منصور سامانی (۳۶۹هـ) لشکر عظیم گرفته به جنگ امیر خلف و فتح زرنج آمد. هفت سال تمام (بحواله تاریخ یمنی ص ۵۴) زرنج به مقاومت پر داخت و بار شادت از خود دفاع کرد، چون لشکر خراسان از محاصره عاجز ماند، ابوالحسن سیمجور دوست قدیمی امیر خلف مامور کار سیستان شد و او «نزدیک امیر خلف اندر سر پیغام کرد که امیر خراسان اندر حدیث تو عاجز ماند و همه امراء و بزرگان خراسان اینجا بر دست تو هلاک گشتند، اکنون مرا فرستاد، زآنچه داند (از) دوستی میان من و آن تو، چیزی مکن تا من باز گردم.» (۴۹).

امیر خلف پیاس دوستی سیمجورو بخاطر عجز امیر خراسان ظاهراً

از جنگ دست گرفت و از روی صلح از قلعه ارك زرنج فرود آمد و بحصار طاق رفت. (۵۰)

از این مثال و مثالهای دیگر تاریخی بر می آید که زرنج، روزی شهری با عظمت و قایم به ذات خویش بود و «اندر جهان از روز کار یعقوب و عمرو هیچ شهری آبادان تر از زرنج نبود و دار الدوله گفتندی تا آنروز که امیر خلف را از سیستان ببردند.» (۵۱)

چنین می نماید که با از پیـن رفتن امیر خلف پادشاه با فضل سیستان، روز بر گشت زرنج و سیستان نیز آغاز شد.

این معنی را حکیم فرخی سیستانی نیز در قصیده ای که مدح خواجه ابو علی حسنک وزیر دانشمند محمود آمده اینطور بیان داشته است:

من قیاس از سیستان دارم که آن شهر من است
وز پی خویشان ز شهر خویشان دارم خبر
شهر من شهر بزرگ است وزمینش نامدار
مرد مان شهر من در شیر مردی نامور
تا خلف را خسرو ایران از آنجا بر گرفت
در ستم بودند از بیداد هر بیداد گر
بر کشیدند از زمین و باغها سرو و سمن
باز کردند از سرایو کاخها دیور و در
هر سرایی کان نیکو تر بود و آن خوشتر نمود
همچو شارستان قوم لوط شد زیر وزیر ... (۵۲)

در سال ۳۹۳ هجری مردم سیستان از امیر خلف به سبب ظلمی که در حق پسرش روا داشته بودند ناراض گشتند و به هوای سلطان

۵۰- تاریخ سیستان ص ۳۳۷ به گفته صاحب تاریخ عتبی این لشکر کشی ساما نیان به سیستان به نام حمایت از حسین بن طاهر و مقاومت های هفت ساله امیر خلف مقدمه ضعف ساما نیان شد (تاریخ یمینی ص ۵۵ طبع لاهور ۱۳۰۰ ه.ق)

۵۱- تاریخ سیستان، ص ۳۵۴

۵۲- دیوان حکیم فرخی سیستان چاپ محمد دبیر سیاقی ص ۱۲۶

محمود برخاستند در ماه صفر همان سال سلطان محمود به کومک مردم زرنج به فتح حصار طاق و گشودن زرنج موفق شد و هنگام باز گشتن از سیستان فرمان داده بود تا «بارہ شهر را رخنہ های بسیار کرده بودند : تا فسادى تو لدنکند.» (۵۲) ولى سالى نگذشت که عیاران سیستان بوبکر عبدالله «ابوبکر بن عبدالله نواسه دخترى امير خلف» را به پادشاهى سیستان (جمادى الاخر ۳۹۲هـ) بر داشتند و او فوراً «فرمود تا رخنہا را راست کردند.» (۵۴) اما هنوز رخنہا و خرابی های وارده بدرستى مرمت نگردیده بود که سلطان محمود با سپاه عظیمش از هند بر گشت و باتفاق لشکریک از غزنه و سمره و اوق (قلعه گاه) و پیش زره (پیش آب امروزی) بکمک او به سیستان آمده بودند ، بجنگ زرنج پرداخت . (۵۵)

زرنج سخت در حال مقاومت بود که ناگاه یکی از عیاران زرنج بنام ابو الحسن کهتر (هنگام نماز خفتن) «درطعام بکشود و بانك محمود کرد غلامان محمود به قلعه بر شدند و بر باره برآمدند ، طبل زدند و بانگ محمود کردند و غارت و سوختن فرو گرفتند و بازار ها و سرای ها بسوختند و مسجد آدینه غارت کردند و در حلوا گران بسوختند و علوی خباز را بکشتند اندر درمسجد آدینه ، و اندر کلیسا ترسا کشتند و مردمان مسلمان را اندرخانه او بکشتند و پیش کسی نکشتند که غرض غارت بود نه کشتن.» (۵۶)

وباین صورت دیده میشود که درهر دو بار، سلطان محمود بکمک

۵۳- تاریخ سیستان ص ۳۵۵

۵۴- تاریخ سیستان ص ۳۵۵-۳۵۴

۵۵- سلطان محمود این مرتبه برای فتح زرنج از «منجنیق عروس» نیز کار گرفت و این همان منجنیق معروف حجاج بن یوسف ثقفی بود که میگویند پنجد مرد آنرا می کشید و محمد بن قاسم در سنه ۸۹ هجری در محاربات هندان منجنیق را استعمال کرد (تاریخ تمدن اسلام

از جرجی زیدان ج ۱ ص ۱۸۷)

۵۶- تاریخ سیستان ، ص ۳۵۷

خود مردم زرنج به فتح زرنج و سیستان نایل آمده است، بهر حال چنانکه تاریخ گواهی میدهد زرنج در قرن چهارم هجری شهر عظیم و قایم به ذات و تسخیر نا پذیر بوده است.

عتبی که استواری شهر زرنج را حین محاصره از جانب سلطان محمود و گرفتاری امیر خلف بن احمد نیک میستاید، مینه پسد که : «ذکری این فتح عظیم و کار جسیم در افاق نشر شد و به هیچ روز کار هیچ پادشاه افتراع آن بقعه عذراء و انتزاع آن مملکت غرا میسر نگشته بود و ابو منصور ثعالبی در ذکر این فتح گوید :

وافترض سيف علاك كل مدینه بكر علیها لسلا یاس ختام
ففتحها و بحتها و فتحتها نقرأ هم لفنا نك الخدام
وقدمت والایام تنشد فی الوری بیتاء تجید نشده الا یام
قد جاء نصر الله والفتح الذی تزهی بكتبه وصفه الا قلام

(ترجمه : شمشیر عظمت تو هر شهر بگری را که بامهر «یاس» مهور شده بود (اشاره به زرنج است که شاهان سامانی از فتح و تصرف آن نومید شده بودند) به تصرف در آورد. (افتضا ض - از اله بکارت) اینکه شهر زرنج که فتح آن مشکل بود و ابا داشت کوئی بکسی جز تو حرام است ، پس تو آن را فتح کردی و مباح نمودی و آن را بگروهی بخشیدی که خادمان درگاه تواند و آمدی در حالیکه روز کار در میان مردم این شعر را میخواند - و بسیار خوب میخواند : آمد پیروزی خدا و فتحی که قلم ها به نوشتن وصف آن می بالند. (۵۷)

عتبی در جای دیگر شعری از ابو منصور ثعالبی نقل کرده که این سه بیت آن جلب توجه میکند :

من ذا الذی لایذل الدهر صعبتہ والا تلین یدالا یام صعدتہ
اما تری خلفا شیخ الملوك غدا مملوك من فتح العذراء بلدته
وكان بالامس ملكالا نظیر له فالیوم فی الا سر لاینتاس اسرته
(ترجمه : کیست آنکه روزگار عظمت او را از میان نبرد و خوار

نکند و دست جلو ترقی اورا نگیرد؟ آیا نمیبینی خلف، شیخ پاد شاهان که بنده کسی شد که بلده «عذراء» (یعنی شهر دوشیزه) اورا فتح کرد. (یعنی بنده سلطان شد که شهرناگشودنی و بکر زرنج را گه پیش از سلطان آنرا کس بدست نیاورده بود، و دیروز پادشاه بی نظیر بود، ولی امروز در اسارت است و خانواده خود را رهایی داده نمیتواند.) (۵۸)

در اینجا کلمه «عذراء» در بیت دوم صفت شهر زرنج است که هم عتبی و هم ثعالبی و هم مؤلف تاریخ سیستان و هم ملك الشعراء در بار غزنوی عنصری بلخی آنرا بنام «مدینه العذراء» خوانده اند.

عنصری بلخی در قصیده معروف (آیا شنیده هنر های خسروان به خبر) هنگامی که از فتح سیستان سخن میگوید، این شهر را «مدینه العذراء» میخواند :

نبرده بود بر آن شهر هیچکس دستی	ز عهد سام نریمان و گاه رستم زر
مدینه العذراء بود نام او تا بود	از آنکه چیره نشد هیچکس بر او بهتر
بدشت او نتوان گام زد ز سهم سباع	بشهر او نتوان خفت خوش زو هم غور
گر اندرو، ره جویی تو نیزه یا بی و تیغ	و راندرو، جو کاری، مبارز ارد بر
بنای باره اورو و مغز آهن و روی	کشیده پیکر برجش ببرج دو پیکر
چو مرد بر سر دیوار او همی رفتی	تو گفتی که گرفته است بر مجره مقر
رکاب عالی چون سوی او کشید برزم	چنانش کرد کزان محکمی نماید اثر
شدا از کفایت تیغش بچار ماهه در نک	

خلف گرفته و آن قلعه جمله زیر وزبر (۵۹)

از این شعر استاد عنصری نیز وجه صفت عذراء در مصراع دوم بیت اول آشکار است که کسی بروچیره شده نمیتوانست وار این بیت مسعود سلمان که گوید :

همی بجستم حصنی عظیم دوشیزه
که در جهان نباش هیچ خسرو و سالار (۶۰)

۵۸- تاریخ سیستان ص ۱۱

۵۹- دیوان عنصری بلخی، چاپ دبیر سیاقی، ص ۱۱۰

۶۰= دیوان مسعود سعد سلمان ص ۲۶۲

نیک پیدا است که صفت عذرا عربی را به دوشیزه دری ترجمه کرده، وچه نیکو ترجمه می باشد. ینصورت شهر زرنج را «عذرا = دوشیزه» از آنرو گفته اند که فتح آن بر هیچکس میسر نبود و مانند دوشیزه دست نخورده باقی مانده بود. حتی سلطان محمود نیز تا زمانیکه خود مردم زرنج بر امیرخلف عصیان نکرده بودند و محمود را در فتح شهر خود یاری نوردیده بودند از فتح آن عاجز بود.

ظاهراً اسم زرنج چنانکه از متن تاریخ سیستان بر می آید، واز کتب دیگر جغرافی استنباط میگردد، از اواخر قرن هشتم هجری و شاید هم از اواخر عهد غزنوی (قرن پنجم هجری) از استعمال افتاده باشد و جغرافیه نویسان اسلامی در قرون بعد از غزنو یان فقط آنرا به عنوان «شهر سیستان» یا «مدینه سبستان» میشناختند، و هنگامی که این شهر بدست امیر تیمور در اواخر قرن هشتم هجری (۷۸۵ هـ - ۱۳۸۳ میلادی) با خاک یکسان شد، همین اسم سیستان را داشت (۶۱).

در تاریخ سیستان در موارد متعدد کار برد کلمه سیستان (به مفهوم شهر زرنج) بکار برده شده (۶۲) و گاهی هم کلمه (قصبه) بجای کرسی سیستان (یعنی زرنج) استعمال شده است. منجمه بمناسبت تعیین عزیز فوشنجی بحیث عامل سیستان در سال ۴۲۱ هـ از جانب سلطان مسعود که با مردم و مخصوصاً عیاران سیستان از خشونت و سختگیری کار میگرفت تاریخ سیستان میگوید: «سر هنگام راباز گرفت و بتازیانه بزد و تقیان را کردن بزد و دونیم کرد و کاری بسیار فرو گرفت و مصادر هـ بستد و بسیار از سر هنگام قصبه (زرنج) و مهتران روستا هارا بازداشت» (۶۳) که اوضاع نا آرام و آشفته سیستان را آشفته ساخت و مردم بر ضد او عصیان کردند.

۶۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی ص ۳۸۵

۶۲- تاریخ سیستان ص ۱۱-۱۲، ۱۳، ۳۶۵ و غیره

۶۳- تاریخ سیستان ص ۳۶۳

پلان عمومی شهر :

مدارك قليلى كه از جغرافى نگاران اسلامى در دست است ميرساند ، كه زرنج، مانند اكثر شهر هاى قدیم كشور چنانكه در ساير نقاط آسیای میانه نیز معمول بوده دارای سه حصه آبادی بود :

۱- ارگ :

(كه در ساير جاها بآن «كهندژ» میگفتند) ، در وسط آباد ترین قسمت شهر واقع بود و بردور خود حصاری مستحکم داشت، امارتگاه زندان و بیت المال در آنجا می بود

۲- شارستان

(یا شهرستان یعنی خود شهر) : كه در ماورالنهر آنرا (اندرون) میگفتند ، گردا گرد ارگ را فرا میگرفت و دارای عمارات مجلل و با شكوه شهر بود. شارستان را نیز حصاری با دروازه های متعدد و خندقى احاطه میکرد. امیر ابوالفضل سیستانی سر سلسله ملوك نیمروز در سال (۴۳۰هـ) شارستان زرنج را باره نو نهاد و آنرا در سال (۴۳۲هـ) با تمام رساند . (۶۴)

۳- ربض

(بفتحین) : كه در ماوراالنهر بآن (بیرون) میگفتند . عبارت از آبادی های اطراف و روستا های خارج شارستان بود، كه آنها هم از خود قلعه محكم و خندقى بزرگى داشت. (۶۵) صاحب تاریخ یمینی از این خندق زرنج كه در سیستان به آن (پاركین) میگفتند ، توصیف زیاد کرده كه بعد بیاید . (۶۶) مستشرق دانشمند روسی استاد بار تولد بصورت عمومی راجع به تاریخ شارستان اشاره کرده مینویسند : اطلاعات نسبتاً مفصل تر شخسى نویسنده قرن دهم میلادی راجع به نقشه بخارا میرساند كه ، شارستان قدیم ترین قسمت شهر بوده كه در دوره سیادت انحصاری اشراف ملاك بنا شده بود، و ربض محل سكونت تجار و صنعتگران و مركز بازار ها بوده . بهر اندازه كه طبقه اشراف ملاك روبه انحطاط رفته و طبقه تجار و صنعتگران ترقی

۶۴- تاریخ سیستان ص ۱۱، ۳۶۵

۶۵- یاقوت حموی معجم البلدان ج ۳ ص ۲۵

۶۶- مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان (ص ۳۹۷) مینویسد - در سال (۶۴۱هـ) كه هیرمند سیل كرده بود، مدت سه ماه مردم شهر ذریعه كشتی از این خندق عبور میکردند و هشت نفر در آن هلاك شدند .

کرده بهمان اندازه نیز زند گانی از شار ستان به ربض منتقل شده است . (۶۷).

در قسمت شار ستان زرنج نیز بتائید حرف استاد بار تولد میتوان گفت ، که قدیم ترین قسمت شهر زرنج ، همین شار ستان آن بوده که بنا بر روایات تاریخ سیستان تاریخ بنای آن بعصر افسانه های ملی یا واضح تر گفته شود بعصر کیخسرو سومین پاد شاه کیانی بلخ پهلوی میزند . (۶۸) همچنان است تاریخ ارگ زرنج، که بنا بر روایات فوق بعصر اسکندر مقدونی (چنانکه قبلاً اشاره شد) میرسد . (۶۹) از این ها که بگذریم ، راجع به ربض شهر قدیمترین جغرافیه نویسنده اسلامی، یعقوبی معاصر عمرولیث صفاری در قرن سوم هجری مینویسد که محیط شهر زرنج چهار فرسخ بود . (۷۰) ولی یک قرن بعد از آن، ابن حوقل شرح مفصلی نسبت به وضع عمومی شهر داده گوید : بزرگترین شهر سیستان زرنج است که شهری (شار ستانی) دارای حصن (قلعه ارگ) و ربض پهنآوری دارد ، بابنا های بزرگ و پر جمعیت و دارالاماره های دوره صفاریان و جایهای دیگر و قهوه خانه ها، ربض شهر نیز دارای قلعه و با روی (حصار) است که پیرامین آن خندق کنده شده و به علاوه، افزودی آب نهر های دیگر هم بخندق میریزد

ساختما نهی شهر عموماً از گل است و در آنها چوب بکار نمیبرند، زیرا کرم میخورد و زود می پوسد. بازار های شار ستان در پیرامون مسجد بسیار آباد است و تا نیم فرسنگ بهم اتصال دارد. چنانکه از دروازه فارس در باروی داخلی شهر تا دروازه مینا در ربض شهر

۶۷- بار تولد جغرافیه تاریخی ایران ص ۵۷-۵۶

۶۸= تاریخ سیستان (داستان پدید آمدن آتش کرکوی) ملاحظه شود .

۶۹- تاریخ سیستان ص ۱۰

۷۰- البلدان یعقوبی طبع تهران ، ترجمه عبدالمحمد آیتی ص ۵۰ بعد، طبع نجف ص ۴۵

کشیده شده و بازار های ربض نیز معمور اند. از آنجمله بازاری است منسوب به عمرو لیث که بر مسجد جامع و بیمار ستار و مسجد حرام (خانه کعبه) وقف کرده است و عاید روزانه آن هزار درهم است. در همه جای شهر آب فراوان درجویهای کوچک و بزرگیکه از سنا رود جدا میگردد روانست و از سه راه = (از درکهنه ، از درنو ، از در طعام) داخل شهر می شود. و نزدیک مسجد جامع در شهر داخلی دوحوض بزرگ ساخته اند که آب بانه ها وارد میگردد و واپس از آنها خارج شده به خانه های داخل شهر میرود. زندان پهلوی مسجد نزدیک دروازه فارس و دارالا ماره قدیمی نیز در همین جا پشت مسجد جامع است که بعد در ربض شهر منتقل شده، بین دروازه های طعام و فارس دو قصر منسوب به یعقوب بن لیث و عمر و بن لیث است، که دارالا ماره در سرای یعقوب لیث میباشد. در اندرون شهر میان باب کر کویه و نیشک (در شمال شرق شارستان) بنای بزرگی است بنام (ارگ) که خزانه عمرو بن لیث در آنجا بود زمین شهر ریگستان و دارای نخلستان است. ریگ های روان پیوسته اهالی را در معرض خطر قرار میدهد. مدام باد های سخت میوزد و توده های ریگ را از این سو به آن سو میبرد و گاهی ساختمانیها و کشتزار ها در زیر طوفانهای ریگ نابود میشوند و چون باد همیشه در وزش است، مردم آسیا های بادی تعبیه کرده اند که گندم را آرد میکنند، این نوع آسیا ها مخصوص همین بلاد است.

علاوتاً مردم آنجا با استفاده از تجارب گذشتگان که بر پایه دانش هندسه استوار است بخوبی، زمین و شهر و دیه های خود را از خطر ریگ روان نگه میدارند. (به من گفته اند که مردم سیستان وقتی بخواهند ریگ را از جایی بجای دیگر بی آنکه زمین مجاور را فرا گیرد، منتقل کنند، در نزدیک ریگ، دیوار های از چوب و خار و جز آن تعبیه میکنند و در پائینی آن در برابر باد دری قرار میدهند، باد از آنجا داخل شده و آنرا میپرانند و در بالای آن چون گرد بادی میسازد و ریگ را بجائیکه منظور ایشان است نقل میدهد.

یکی از بزرگان سیستان در راه مصر به سال (۳۶۰ ه.ق) بمن نقل کرد که: سال گذشته باد های پیایی وزید و ریگ ها را بحرکت آورد و حتی مسجد جامع را فرا گرفت و به شهر خسارات فراوان رساند.

متخصصین رفع ریگ از چاره جوئی درماندند و گفتند که نمیدا نیم ، ماده این از کجا ست؟ زیرا بادی هولناک میوزید، دراین میان جوانسی ادعا کرد که میتواند بادرا چاره کند و برای این کار بیست هزاردرم مزد خواست . به سخن وی توجه نکردند ، اما خطر باد شدت یافت و یقین کردند که اگر باد يك شبانه روز دیگر بوزد، شهر نابود میشود، نزد آن جوان رفتند و مزدی که میخواست بوی دادند . وی گفت رنج مرا افزودید، لیکن شما در امان هستید . آنکه وی با گروهی که به یاری او برخاسته بودند ، دوید و ۱۸ فرسخ در غیر جهت باد از شهر دور شد و بدین ترتیب جهت بادرا از شهر بر گردانید و بجای که زیانی نداشت متوجه کرد . آنگاه بسوی ریگی که شهر را فرا گرفته بود برگشت و آن را با باد دیگری پیراگند . بدین سان بر دانا یسان این فن سروری یافت . (۷۱)

مقدسی نیز آنچه را ابن حوقل راجع به زرنج شرح داده ، در کتاب خود تکرار نموده ، به علاوه گوید : مردم آنجا توانگر و اهل فضل و دانش اند و در کلام شان تکلف و خشونت وجود دارد، چنانکه کلمات را از سینه برمی آرند و بلند ادا می کنند و زبان مردم بست بهتر است . وی به ساختنهای شهر که متصل هم و خیلی مجلل بوده و به قلعه مستحکم و شکفتی آور آن که از عجایب عصر بشمار میرفت و همچنین به دومناره مشهور که یکی از آنها بامر یعقوب لیث صفاری از روی (صفر) ساخته شده بود نیز اشاره کرده ، زرنج را (بصره خراسان) و «معدن النخيل والحيات» قلمداد نموده است. (۷۲)

جغرافیه نویس اقدم کشور ، مولف دانشمند ولی گمنام حدود العالم (تالیف در ۳۷۲هـ) نیز شرح مختصر اجمالی اما بس مفید درباره زرنج (مغرب زرنک) داده گوید : (زرنک شهری با حصار است و پیرا مون او خندق است که آبش هم ازوی برآید و اندروی رود هاست

۷۱- ابن حوقل صورت الارض ص ۱۵۰ - ۱۵۳ ، جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۶۱

۷۲- مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم ، چاپ لیدن ص ۳۰۵ - ۳۲۹ - ۳۳۳

واندر خانهای وی آب روانست و شهر اورا پنج در است از آهن و ربض اوباره دارد و اورا سیزده دراست و گرم سیر است و آنجا برف نبود و ایشانرا آسیا هاست برباد ساخته و از آنجا جامهای فرش استد بر کردار طبری وزیلوی ها بر کردار جهر می و خرماي خشك و انگزد (انگوزه). (۷۳).

یاقوت حموی در نیمه اول قرن هفتم (متوفی ۶۲۲هـ) آنجا که سیستان را ناحیه بزرگ و ولایت وسیع معمور معرفی کرده، نوشته است: زرنج کرسی سیستان است در هشتاد فرسخی هرات واقع میباشد... باشند گان آن خوش خلق و سلحشورانند و هنگام گردش در بازارها مسلح میباشند، دستارهای ابریشمین برنگهای مختلف (زرد، سبز، سفید) میپوشند و خود را مانند ملوک جلوه میدهند. باسپ علاقه خاص دارند، زنهای از منزل خود هرگز خارج نمی شوند و هرگاه بزیارت دوستی بروند، از طرف شب میروند، اکثریت مردم مذهب حنفی دارند و اندکی غیر حنفی اند. (۷۴)

پرسی سایکس در سفر نامه خود بنام «ده هزار میل در ایران» میگوید: شرح عمرانات و آبادی ها و زورق ها و کانال های آبیاری و ثروت و غنای چشم گیر سیستان را که انسان در کتب جغرافیا و سیاحت نامه های سیاحتین در دوران قرون وسطی میبیند و مطالعه میکند، فوق العاده متأسف می شود که چرا این قسمت ها در حال حاضر برای مردم سیستان مجهول و مکتوم میباشد. (۷۵)

درهای زرنج

الف - درهای شارستان :

ابن حوقل سیاح و جغرافیا نگار معروف قرن چهارم هجری که با اصطخری رابطه دوستی و مکاتبه داشته است ضمن شرح مفصلی راجع بزرنج، درهای شارستان و ربض زرنج را نیز معرفی نموده که اینك ما با استفاده از آن شرح، ابتداء درهای شارستان زرنج را از قول

۷۳- حدود العالم ص ۶۳، ۱۰۲

۷۴- یاقوت، معجم البلدان ج ۵ ص ۳۷ طبع بیروت.

۷۵- سایکس، ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین نسوری طبع ۱۳۳۶ ج ۲ ص ۳۹۵ ببعد.

ابن حوقل و سپس در های ربض را از قول اصطخری دوست و همکار
ابن حوقل تذکر می‌دهیم :

ابن حوقل میگوید : شارستان زرنج پنج دروازه دارد که همه آهنین
است. از این پنج دروازه ، دودروازه مجاور يك دیگر اند که
هر دو به سمت جنوب غربی باز میشوند ، و چون راه فارس از آنجا
آغاز میشود موسوم اند به «دو درپارس» یکی را «درنو» گویند و
دیگری را (در کهنه) می نامند .

يك دروازه دیگر به طرف شمال باز میشود و از آن به سمت خراسان
میروند و به مناسبت شهر کرکویه که در نزدك آن است ، «در کرکویه»
نامیده میشود .

دروازه نیشك در جهت شرق باز میگردد و از آن به بست میروند ،
پنجمین دروازه که پر رفت و آمدترین شارستان است ، براه جنوبی
باز میشود و معرو فست به (در طعام) و از آنجا بروستا ها روند. (۷۶)
ب/ درهای ربض :

اما ربض شهر سیزده دروازه داشته که اینست صورت ضبط
و تحلیل اسمای آن ها :

اصطخری گوید : اول باب مینا (یا میتا) بسوی فارس ، پس از آن
باب جرجان (گرگان) سپس باب شیرك ، بعد از آن باب شتار اوق
(شتارو) پس از آن باب شعیب پس باب نوخيك (نو خيزك) پس باب
الكان (ظاهراً دراکار باشد چه در تاریخ سیستان دراکار آمده و
محمد بن وصیف سکزی شاعر و دبیر یعقوب لیث صفاری به مناسبت
آویختن نعش عمار خارجی در دروازه های شهر زرنج گوید : دراکار تن اوسر
اوباب طعام) (۷۷) ، پس باب نیشك پس باب کرکویه ، پس باب استر-
یس (ظاهراً باید اسپریس باشد به معنی میدان اسپ دوانی.) (۷۸)

۷۶- صورته الارض ابن حوقل ص ۱۵۲ بعد

۷۷- تاریخ سیستان ، ص ۱۹۴ ، ۲۰۴

۷۸- حواشی تاریخ سیستان ، ص ۱۵۹

پس باب غنجره ، پس باب بارستان سپس باب روز گران (رویکران). (۷۹)

در تاریخ سیستان دروازه یی بنام «نکران» نیز یاد شده که شاید همان (باب رود گران) باشد (۸۰) همچنین (درنو ایست) هم در آن کتاب بنظر می آید که شاید دروازه تازه یی بوده است که بعد ها احداث شده زیرا در های قدیم شهر زرنج را چه از تاریخ سیستان و چه از کتاب اصطخری می شناسیم و چنین نامی در آن میان دیده نمی شود، مگر اینکه از حاشیه اصطخری استفاده کنیم. در مورد باب نوخیزک یا نوخیزک که به (نو خیزک) خیلی شبیه می باشد، و هرگاه این آخری نو خیزک بر آید ، بین (نو خیزک) و (نوايست) شباهت تام موجود است . (۸۱)

کذا «دربتان» نیز در تاریخ سیستان ضبط شده که اگر مصحف همان «در بارستان» یا باب نسنان حاشیه اصطخری نباشد بایست دروازه جدیدی بوده باشد که بعد از اصطخری بر ابواب شهر علاوه شده است زیرا نام این دروازه از سال (۴۴۸هـ) به این طرف گرفته میشود . (۸۲) و هم بنام «در حلوا گران» در آن تاریخ دیده میشود که در سال (۳۹۳هـ) بدست غلامان سلطان محمود آتش زده شد . (۸۳) در حدود (۶۶۳هـ) که ملک نصیر الحق والدین حکمران سیستان است ، دروازه یی بنام طبق گران هم ذکر میگردد . (۸۴) چون این دروازه منجمله ابواب قدیم شهر ذکر نشده ، بنابر آن حدس زده میتوانیم که باید دروازه جدیدی بوده باشد . واما (باب مینا) که در حواشی تاریخ سیستان یکتا دوجا «درمیتا» ضبط شده ، (۸۵) قرار ضبط نسخه قلمی اشکال العالم (مینا) است زیرا جیهانی در شرح

۷۹- اصطخری، مسالك و ممالك چاپ ایرج افشار ، ص ۱۹۲

۸۰- تاریخ سیستان ، ص ۱۹۸

۸۱- تاریخ سیستان ، ص ۳۵۶-۳۶۷

۸۲- تاریخ سیستان ، ص ۳۸۰

۸۳- تاریخ سیستان ، ص ۳۵۷

۸۴- تاریخ سیستان ص ۴۰۱

بوستا نه‌ای زرنج که از جویهای خورد و بزرگ آب می‌گرفت، گوید این بوستا نها به مسافت نیم فرسنگ از در پارس تا (درمینا) بهم پیوسته بود. (۸۶).

از این گفته جیهانی بر می‌آید که درمینا بسوی غرب شهر بوده، و این دو دروازه نیم فرسنگ از هم دور واقع بوده اند. در جای دیگری جیهانی می‌نویسد که بین دو دروازه یک طرف شهر زرنج نیم فرسنگ راه بود.

منه‌اج السراج مورخ دوره غوری که در سال (۶۰۳ یا ۶۱۳ هـ) بزرنج رفته بود از مشاهدات خود گویند در طعام به جنوب شهر واقع و بیرون آن موضعی بود که آنرا «ریک کنجان» می‌گفتند و در جوار آن موضع بر سر بلندی قصری خرابست و یعقوب لیث از اینجا به فتح شهر و تاسیس شاهی متوجه شده بود. (۸۷)

بهر حال، با استثنای ابن حوقل و اصطخری، هیچیک از جغرافیانگان اسلامی غیر از پنج دروازه آهنین شارستان زرنج، دیگر دروازه‌ها را توضیح نکرده اند، و فقط اینقدر گفته اند که ربض سیزده در داشت، اما این دو جغرافیه نویس دانشمند چنانکه دیدیم علاوه بر پنج دروازه شارستان سیزده دروازه ربض زرنج را نیز نام برده اند.

۸۶- اشکال العالم، ص ۶۳

۸۷- طبقات ناصری، چاپ پوهاند حبیبی، ص ۱۰۸ ج ۱ طبع کابل ۱۳۴۲

كاخها و عمرانات زرنج

مسجد جامع :

يكي از بزرگترين و شگفتی‌آور ترين بنا های شهر زرنج همين مسجد جامع بود که در تاريخ سيستان بنام (مسجد آدينه) ذکر ميگردد .

ابن حوقل گوید که : مسجد جامع در ربض شهر، نزديک در دروازه جنوب غربی بر سر راه فارس واقع است ، نزديک مسجد دو حوض بزرگ ساخته اند که آب به آنها وارد ميگردد و واپس از آنها خارج شده به خانه های داخل شهر ميرود، زندان در پهلوی مسجد و مقر حاکم نیز در همان حوالی است . (۸۸)

جيهانی موقعيت اين مسجد را اينطور تعيين مينمايد : «چون از در فارس در شوی پيش ربض واقع است» (۸۹) تاريخ سيستان در وقايع علی بن ليث نوشته که «بدرپارس بر شد و به مسجد آدينه شد و آنجا فرود آمد و فرمود تا درهای شارستان پيش کردند.» (۹۰). ولی اصطخری موقعيت اين مسجد را در شارستان به نزديک ربض سراغ داده گوید : مسجد آدينه در شارستان است . چون از در فارس در شوند ، نزديک ربض ... و زندان در شهر بود بر ربض باز آوردند ... و بازار های شارستان کرد بر کرد مسجد آدينه است و به غايت انبوه و آبادان و بازار های ربض هم آبادان است . يکی از اين بازار هارا يعقوب ليث (ظاهرأعمر و اللیث) بنا فرمود ست و بر

۸۸- ابن حوقل صورت الارض ، ص ۱۵۳ ببعده

۸۹- اشکال العالم نسخه قلمی (مربوط آرشیف ملی) ص ۶۳

۹۰- تاريخ سيستان، ص ۲۸۲

مسجد آدینه وقف کرده است و بر بیمارستان و بر مکه، واز آن بازار هاروزی هزار درهم عاید برخیزد (۹۱).

مؤلف گمنام تاریخ سیستان می نویسد که در هر ماه رمضان (سی هزار درهم) از بودجه دولت وقف مسجد جامع میشد و همچنان سالی بیست هزار درهم بمصرف بیمارستان میرسید (۹۲). واین بر علاوه پولی بود که از اجاره بازار هاو غیره بر آنها مصرف میگردد. مقدسی نیز به بناهای شگفتی آور زرنج اشاره کرده دو منار مشهور مسجد جامع را که یکی از آنها بامر یعقوب لیث از روی ساخته شده بود میستاید. (۹۳).

اصطخری در جای دیگری در سراسر خراسان و ماوراءالنهر مسجد جامع زرنج را سومین مسجد بعد از مسجد هرات و بلخ شمرده گوید: در همه خراسان و ماوراءالنهر هیچ جای مسجدی آبادانتر از مسجد هری نیست. آنگاه مسجد بلخ، آنگاه مسجد سیستان، در این مسجد همیشه زحمت بود و پیوسته فقها و علما نشینند، چنانکه در شام و در ثغور عادت است. (۹۴)

تاریخ سیستان بنای این مسجد را در سال ۳۶ هجری بدست عبدالرحمن بن سمره گذاشته، می نویسد:

«... و مسجد آدینه، سیستان، عبدالرحمن بن سمره بنا کرد و حسن بصری محراب آنرا نهاد، (سه سال تمام) حسن بصری به مسجد آدینه اندر نشست و مردمان برو علم خواندند.» (۹۵)

در سال ۱۱۱ هجری عبدالله بن ابی برده از نوادگان ابو موسی اشعری که مردی عادل و نیکو کاری بود، مصالای بزرگ مسجد آدینه را بدر پارس بنا کرد و مستغلات بسیاری نیز خریده بر آن وقف نمود.

۹۱- مسالك و ممالك اصطخری، ص ۱۹۲

۹۲- تاریخ سیستان، ص ۳۲

۹۳- احسن التقاسیم مقدسی، ص ۳۰۵ چاپ لیدن.

۹۴- مسالك و ممالك اصطخری، چاپ ایرج افشار، ص ۲۱۰

۹۵- تاریخ سیستان، ص ۸۹

می نویسند که وی قیمت این مواضع را به نقد زر وسیم خرید و تا نیمه قرن اول قرن پنجم محل استفاده مسلمانان سیستان قرار داشت. (۹۶) و باری در سال ۳۹۳ هـ این مسجد به دست غلامان سلطان محمود غسارت گردید. (۹۷)

دارالاماره ارگ :

تقریباً تمام مورخین و جغرافیایانویسان اسلامی که از سیستان ذکری دارند از این قصر سلطنتی یاد کرده آنرا تختگاه پادشاهان و شهر یاران سیستان دانسته اند. ابن حوقل گوید : بین دروازه نیشک و دروازه کرکویه در شمال شرقی شهر ساختمان بزرگی است از بناهای عمر ولیث صفاری که به آن (ارگ) می گویند و خزانه در آنجاست. (۹۸) یاقوت حموی بتائید ابن حوقل گوید : «(ارگ) اسم الابنیه عظیمه بزرنج مدینه بسجستان بین باب کرکویه و باب نیشک و کانت خزانه بناها عمرو اللیث ، ثم صادرت دارالاماره والقلعه وهی السان تسمى بهذا الاسم.» (۹۹) (ارگ)، ابنیه بزرگی است در شهر بزرنج بین باب کرکویه و باب نیشک از بناهای عمرولیث که بعدها دارالاماره سیستان گردید و به تاکنون هم به همین نام (ارگ) مسمی است. اصطخری نیز به عظمت این ساختمان اشاره کرده ، آنرا جایگاه خزانه عمرو لیث در میان دو دروازه کرکوی و نیشک در شارستان قرار قرار میدهد ولی سرای امارت را کوشک یعقوب لیث در ربض شهر بین دو دروازه پارس و در طعام سراغ میدهد. (۱۰۰)

ممکن است این عبارت نازیخ سیستان که اندر همه عالم چندان بنای بزرگوار نیست ... که به سیستان (مقصود بزرنج میباشد) است. (۱۰۱) نیز به همین ارگ ارتباط داشته باشد.

صاحب تاریخ یمینی ، آنجا که حسین بن طاهر را با سپاه خراسان از جانب نوح بن منصور سامانی به فتح ارگ و جنگ امیر خلف پادشاه سیستان میفرستد و بزرنج برای مدت هفت سال در برابر سپاه

۹۶- تاریخ سیستان ، ص ۱۲۷

۹۷- تاریخ سیستان ، ص ۳۵۷

۹۸- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی، ص ۳۶۱

۹۹- یاقوت حموی ، معجم البلدان ، ج ۱ ص ۱۹۴ ، ۲۱۰

خراسان مقاومت می نماید ، نسبت به زرنج و قلعه ارگ می نویسد :
«آن قلعه با فلک همراز و با ملک هم اواز بود، سطح او سمک سماک
می بود و دیده بان او زمزمه ملک می شنو دوشها بازواج شرف او سر
می تافت و سحاب در حضیض او جامه ملل می بافت ...»

پیرامن او خندقی عمیق بود که اندیشه در مجاری آن به پایاب
نمیرسید و وهم رادر منالصل آن پای به گل فرو میشد چون نهنک سواره
و پیاده را فرو میبرد و چون اجل بر خورد و درشت ابقا
نمی کرد ...» (۱۰۲)

قصر یعقوبی :

قرار توضیح جیهانی و اصطخری و ابن حوقل ، این قصر را یعقوب
لیث موسس سلسله صفاری بنانهاده بود ، ابن حوقل گوید :
یعقوب لیث بین دو دروازه جنوب غربی موسوم به پارس و دروازه
طعام در جنوب قصری ساخته که مقر جدید حاکم شهر گردیده . و از
قصر عمرو لیث چندان فاصله ندارد. این ساختمان نیز مثل ساختمان های
دیگر آن شهر همه ازخشت ساخته شده و طاقدار است . زیرا تیر و
چوب در آن شهر از کثرت رطوبت می پوسد و موریانه در آن رخنه
میکند . (۱۰۳)

اصطخری نیز این مطلب را در کتاب خود تذکر داده گوید :
میان دروازه طعام و دروازه پارس کوشکی هست از آن یعقوب لیث و
کوشکی از عمرو لیث و کوشک یعقوب لیث سرای امارت است و بنا
های ایشان همه از گل بود، به حکم آنکه چوب را خوره افتد . (۱۰۴)
این قصر بعد از یعقوب به برادرش عمرو تعلق گرفت و چنین
می نماید که سرای ها و عمارات زیادی در ربض شهر باین کوشک

۱۰۰- اصطخری ، ص ۹۹۳ (متن فارسی)

۱۰۱- تاریخ سیستان ، ص ۱۳

۱۰۲- تاریخ یمنی، ص ۵۴ - ۵۵

۱۰۳- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی، ۳۶۰ ببعده صورت الارض،
ص ۱۵۰ ببعده

۱۰۴- مسالك و ممالك اصطخری ، ص ۱۹۳ ببعده

مربوط بوده و بنا های بزرگی داشته که بعد از خراب شدن دو باره بدست عمرو لیث اعمار گردیده است این عمارات در داخل شهر تا دروازه کرکویه میرسید. (۱۰۵) كوشك یا قصر یعقوبی باصطلاح تاریخی سیستان خضراء یاسیزه میدانی از خود داشت که یعقوب همواره در آنجا می نشست تا مردم عرض حال و شکوای خود را بوی تقدیم میداشتند و او بداد داد خواهان می پرداخت.

تاریخ سیستان داستان جالبی از عدالت و رسیده گی یعقوب را درین خضراء پیاد میدهد که خیلی پند آموز و سود مند است آنرا در اینجا می آوریم :

قرار روایت تاریخ سیستان ، روزی یعقوب در خضراء قصر خود برای بار عام نشسته بود «مردی بدید به سر کوی سینك نشسته و سر به زانوی اندوه نهاده ، اندر وقت حاجبی بفرستاد که آن مرد را پیش من آر، بیاورد ، گفت : حال بر کوی ، گفت . ارمك فرماید تا خالی کنند ، فرمود تا مردمان برفتند. گفت : ای ملك ، حال من صعب تر از آن است که بر توانم گفت . سرهنگی از آن ملك ، هر شب یاهر دو شب بر دختر من فرود آید از بام ، بی خواست من و از دختر و ناجوانمردی همی کند . و مرا با او طاقت نیست. گفت : لاحول ولا قوة الا بالله چرا مرا نکفتی ؟ برو به خانه شو چون او بیآید، اینجا آی به پای خضراء مردی با سپر و شمشیر بینی باتو بیآید و انصاف تو بستاند چنانکه خدای فرمودست نا حفاظان را، مرد برفت آن شب نیآمد. دیگر شب آمد، مردی با سپر و شمشیر آنجا بود با او برفت و به سرای او شد بکوی عبدالله حفص بدر پارس ، و آن سرهنگ اندر سرای آن مرد بود ، یکی شمشیر تار کش بر زد و بدو نیم کرد و گفت چراغی بفروز، چون بفروخت (گفت) آہم ده، آب بخورد ، گفت نان آور، نان آورد و بخورد . پدر نگاه کرد یعقوب بود خود به نفس خود ، پس مرد را گفت، بالله العظيم که تا با من این سخن بگفتی نان و آب نخوردم و با خدای تعالی نذر کرده بودم که هیچ نخورم تا دل تواز این شغل فارغ کنم...» (۱۰۶)

۱۰۵- اشکال العالم جیهانی ص ۶۳

۱۰۶- تاریخ سیستان، ص ۲۶۵، ۲۶۶

کوشك خلفی :

این کوشك هم ظاهراً از قصور و محلات زرنج است که در تاریخ سیستان گوشه خلفی نوشته شده و کوشه هم در آن کتاب به معنی قصر و کوشك آمده و باید خلفی منسوب باشد بامیر خلف شهر یار نامدار آن دیار که در سال (۳۵۲هـ) پدرش ابو جعفر ممدوح رودکی در همین قصر به قتل رسید. (۱۰۷)

حور بندان :

باین نام جای بود در نزدیکی های زرنج، یادر خود ربض، که ابراهیم بن حصین قوسی امیر سیستان در آنجا سکونت میکرد و دارالا ماره ارگ را نشیمنگاه پسر خود قرار داده بود و خزاین ابراهیم هم در حور بندان محفوظ بود و در همین جا بود که ابراهیم عمارت مجلی برای خودش بنانهاد. (۱۰۸)

داشن :

محل بود در ربض زرنج بیرون شار ستان که در سال (۳۶۰هـ) امیر خلف هنگام تصرف شهر در آنجا بود و باش داشت و چنین معلوم می شود که این محل دارای شهرتسی بوده، زیرا در اغلب وقایع زرنج ذکری از آن به میان می آید. (۱۰۹)

گاشن :

باین نام هم محل در شهر زرنج بود که در سال (۴۳۴هـ) لشکر سلاجقه بعد از آنکه دروازه کرکویه زرنج را گرفته و مردم آنرا که گبر و مسلمان بودند غارت کردند، بسوی گاشن آمدند و این محله را هم پس از کشتار گروهی از مردم غارت کردند. (۱۱۰) جاشن معرب همین نام است و ابو - اسحق جاشنی یکی از علمای زبده دست زرنج از این محل بود. (۱۱۱)

حلفا باد :

محل بود در نزدیکی های زرنج که مرکز قوای نظامی را تشکیل

۱۰۷- تاریخ سیستان، ص ۳۲۶

۱۰۸- تاریخ سیستان، ص ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۶

۱۰۹- تاریخ سیستان، ص ۳۳۵ - ۳۴۴

۱۱۰- تاریخ سیستان، ص ۳۹۶

۱۱۱- تاریخ سیستان، ص ۲۰

میداد . در وقایع جنگی آن شهر از این محل بسیار نام برده شده و شاید صورت درست آن خلف آباد باشد منسوب به همان خلف معروف پادشاه سیستان (۱۱۲).

علاوتاً در تاریخ سیستان جایی بنام «مینو حلف» (ظاهرأ: مینو خلف) هم آمده که شاید همین مینووی حالیه باشد واقع در شرق نزدیک ناد علی. (۱۱۳) همچنان به نام (خوخ یا خوج) نیز محلی در شهر ویا متصل شهر زرنج در تاریخ سیستان ذکر می شود. (۱۱۴)
کرنک ، سر لشکر :

در نزدیکی های کوی میارباسم (کرنک) هم محلی در شهر ویا پیوسته به شهر بود که سلطان محمود پس از فتح حصار طاق به آنجا فرود آمد و شهر و ولایت را به قبچی حاجب تحویل داد . (۱۱۵)
از محله های دیگر شهر زرنج یکی هم (سر لشکر) بود که از آنجا پس تر (پارگین) واقع بود. (۱۱۶) پارگین همانا خندقی بود که برگردا کرد ربض شهر کشیده شده بود و فرخی سیستانی این کلمه را در هزار سال پیش به همین معنی به کار برده بود آنجا **کسه** گوید :

دشمن از شمشیر او ایمن نباشدور بود

در حصاری کرد اواز ژرف دریا پار گین

کویها و سرایها :

شهر زرنج علاوه بر ابنیه و ساختمان های مشهور یکه قبلاً مختصر معرفی شدند. دارای کویها و سرایهای دیگری نیز بود که متأسفانه جز نامی از آنها تفصیلی در دست نیست و تاریخ سیستان از آنها اینطور نام می برد : کوی زنان ، کوی رخ ، کوی فراه ، کوی میار ، کوی **کوشه** و کوی سینک .

سرای بو الحسینی ، سرای بایوسفی ، سرای ارتاشی ، سرای ابو

۱۱۲- تاریخ سیستان ، ص ۱۵۷ ، ۲۹۷ ، ۳۰۱ ، ۳۵۷

۱۱۳- همانجا ص ۱۹۸

۱۱۴- همانجا ص ۲۸۱ - ۲۹۸

۱۱۵ همانجا ص ۳۵۳

۱۱۶- همانجا ص ۱۴۰ - ۱۹۵

جعفر قوسی ، سرای امام فاخر بن معاذ که این آخری در رمضان سال ۴۲۱ توسط عیاران غارت شد، و در آتش سوخت . (۱۱۷) همچنین سرای بهلول بن معن، سرای ابراهیم قوسی و سرای پسرش محمد بن ابراهیم قوسی و سرای حمدان یحیی در سال ۱۳۹ در حوادث صالح بن نضرو ابراهیم قوسی حکمران سیستان توسط سپاه صالح غارت شدند . (۱۱۸) و مردم از راه بام سرای حیک بن مالک داخل شارستان گردیده ، دروازه هارا بروی هواداران صالح گشودند . (۱۱۹) .

باغها :

یکی از باغهای معروف شهر زرنج ، باغ میمون ، واقع در شارستان زرنج بود که محل بودو باش زمامداران سیستان و جای خیلی باشکوه و جالب توجه بود، قاصد امیرچغری برادر سلطان طغرل سلجوقی که در سال ۴۴۸ هـ نزد امیر اجل ابوالفضل سیستانی آمد، در همین باغ از وی پذیرائی شد. (۱۲۰) .

غیر ازین باغ، زرنج باغ های دیگری نیز داشته است، چنانکه جیهانی گفته است : بوستا نهای زرنج که از جویهای کوچک و بزرگی آب می گرفت به مسافت نیم فرسنگ از درپارس تادر مینا بهم پیوسته بود . (۲۱۱)

بازارها :

چنانکه قبلاً نیز اشاره شد ، اصطخری در اطراف مسجد آدینه و در ربض شهر زرنج ، بازار هایسی را سراغ میدهد که خیلی گرم و معمور بود و یکی هم از آنها به یعقوب لیث صفاری نسبت داشته است. (۱۲۲) اما ابن حوقل و دیگران بازار منسوب به یعقوب لیث صفاری را به عمرو لیث دومین پادشاه سلسله صفاری نسبت داده طول آنرا از در

۱۱۷- تاریخ سیستان ص ۳۶۲

۱۱۸- همانجا ص ۱۹۷ - ۱۹۸

۱۱۹- همانجا ص ۱۹۶

۱۲۰- تاریخ سیستان، ص ۳۷۹

۱۲۱- اشکال العالم جیهانی، ص ۶۳

۱۲۲- اصطخری، مسالك و ممالك متن فارسی ص ۱۹۲

پارس در شارستان تا دروازه پارس در ربض شهر به فاصله نیم فرسنگ (۳-۴ کیلو متر) متصل هم حساب کرده اند که اجاره بهای آن روزی هزار درهم معادل چهل پوند انگلیسی میشد. (۱۲۳) تاریخ سیستان بر علاوه این بازار از سه بازار دیگر نیز در شهر زرنج نام میبرد که یکی از آنها بنام (بازار سراجان) یاد میشد. و در همین بازار بود که یمن الدین بهرامشاه بن حرب از طرف فدایی ملا حده (روز جمعه پنجم ربیع الاخر ۶۱۸ هـ) به قتل رسید. (۱۲۴).

بازار دیگر (بازار نو) نام داشت که شاید به در نو شهر زرنج مربوط بوده است. این بازار در ربیع الاول ۳۱۵ هـ در آتش سوختا نده شد. (۱۲۵). سومین بازار هم در طعام بود که در (۱۹ جمادی الاخر سال ۲۹۶ هـ) بدست پسران محمد بن عمرو لیث به آتش سوخت. (۱۲۶). بازار دیگری هم بنام «سراسته یا پیراسته» در تاریخ سیستان سراغ داده می شود که در سال ۳۵۳ هجری در جنگ های امیر طاهر بوعلی با گروه های سمکی و صدقی با آتش سوخت. (ص ۳۶۸).

رودها :

تا آنجا که از نوشته های جغرافیه نویسان بر می آید ، شهر زرنج دارای نهر های روان آب بود که از هیرمند کشیده بودند . مهم ترین رودی که به مرکز ایالت آب میداد ، (سنارود) بود که تقریباً تمام جغرافیه نویسان عرب از آن نام برده اند . اصطخری راجع به همین رود مینویسد : که هنگام آبخیزی ، کشتی هادر آن از بست تا زرنج سیر می کرد و چندین رود دیگر نیز از آن آب میگرفت. (۱۲۷). این عبارت تاریخ سیستان که «از شهر های دور بار بکشتی بیارند تا اندر قصبه و دیگر جایها برستور مل باید کرد ، مگر به بغداد که

۱۲۳- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۶۱

۱۲۴- تاریخ سیستان ، ص ۳۹۳

۱۲۵- تاریخ سیستان ، ص ۳۱۳

۱۲۶- تاریخ سیستان ، ص ۲۸۴

۱۲۷- اصطخری ، ص ۱۹۵

همین یافته شده. (۱۲۸) نیز مؤید حرف اصطخری است. امروزه آثار نهر متروکه سنا رود به همین نام در جنوب قلعه فتح در سمت چپ رود هیرمند معروف است.

در حدود هزار سال پیش ابن حوقل گفته است: درهمه جای شهر زرنج آب فراوان در جویهای کوچک و بزرگی که از (سنارود) جدا گردیده روانست و از سه راه (ازدر لهنه، ازدر نو، از در طعام) به شهر داخل میشود این آبها مجموعاً به قدریست که يك آسیاب را می گرداند. (۱۲۹)

بیهانی هم عین معنی را بایمان این جمله ادا کرده است: و اندازه آب جویها چون جمع شود، آسیا وار باشد. (۱۳۰) باصطلاح آن وقت هریکی از آنها را جاریه زرنج را به نام همان دروازه که از آنجا به شهر داخل میشد رود هم می گفتند، مثلاً رود طعام که از هلمند جدا شده بود و بدر طعام می گذشت و آن نواحی شهر را سر سبز می نمود.

این رود را قعقاع بن سوید عامل سیستان در عصر خلافت یزید بن عبدالملك در سال ۱۰۴ هجری از هیرمند به زرنج کشید و از در طعام که در جنوب شهر بود گذشتا ند. تاریخ سیستان می آورد که: «او بیشترین کسی بود که به سیستان رود طعام کند و پیش از آن به كندك حاجت نیامدی.» (۱۳۱)

در نزديك مسجد جامع دوحوض بزرگ کنده بودند که آب درون آنها میرفت و باز بیرون شده به خانها و سرایهای شهر جاری می شد و این آبها بوستانها و بازار هارا سرسبز و شاداب می کرد که نیم فرسنگ امتداد داشتند. (۱۳۲) خانه های ربض شهر نیز از جویهای متعددی آب می گرفت و به سبب شدت گرما هر خانه سردابی داشت که اهل خانه هادر موسم گرما به آن پناه می بردند. (۱۳۳) به علاوه

۱۲۸- تاریخ سیستان، ص ۱۲

۱۲۹- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۶۰ ببعد

۱۳۰- اشکال العالم ص ۶۳

۱۳۱- تاریخ سیستان، ص ۱۲۳

۱۳۲- اشکال العالم جیهانی ص ۶۳

۱۳۳- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۶۰

بنام «آب بزیان» هم نهری در شارستان ضبط شده که خانه میر ارتاشی در پهلوی آن وقوع داشت . (۱۳۴). به نظر من «آب بزیان» همانا رود پریان» امروزه باشد که در غرب زرنج بسوی سیستان بخش ایران جریان دارد .

راه ها :

زرنج از لحاظ موقعیت مهم اداری و تجارتي خود بر سر چهار راهی قرار داشت که یکطرف نیشا پورو هرات را از طریق بست و پنجوائی و سیوی و دره بولان به حوزه سندو ملتان مرتبط میساخت و از جانبی هم فارس را در شمال خود با خراسان و در شرق خود با سندو هند و غزنه و کابل وصل میکرد. (۱۳۵). همچنان راهی که از هرات بمرکز سیستان (زرنج) میرسید ، کاروان هارا یا بسوی شیراز و بغداد از طریق بیا- بان لوت و کرمان ره می برد و یا بسوی بلوچستان از طریق مکران و طوران مستقیماً بطرف جنوب ره میگشود . (۱۳۶). در اوقاتی که امنیت راه های کاروان رو بین بغداد و خراسان و هند تامین می بود گاهی کاروان های ده هزار اشتری از سیستان عبور میکردند چنانچه در اواخر قرن دهم هجری (۹۹۸ هـ) امیر محمد امین مشهدی با قافله ده هزار شتری که بعزم عراق از هند حرکت کرده بود از سیستان عبور کرد و مدت یکماه اهل قافله مهمان ملک نجم الدین محمود بن ملک سلطان محمود کیانی بودند . (۱۳۷)

در قرن دهم میلادی يك راه مستقیماً از زرنج به گرمسیر (رود

۱۳۴- تاریخ سیستان ص ۳۷۸ و نیز رجوع شود به مقاله (دور نمای يك رود خانه بزرگ) ازمن در مجله آریانا (میزان و عقرب ۱۳۴۴) آنجا رود های زرنج مشرح آمده است .

۱۳۵- پوهاند حبیبی ، افغا ئستان بعد از اسلام، ج ۱ مبحث راه های تجارتي خراسان دیده شود .

۱۳۶- همان اثر، همانجا و نیز جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی از لسترنج نقشه سیستان دیده شود.

۱۳۷- احیاء الملوك، ص ۱۲۴

بار) و از آنجا به بلو چستان میرفت. (۱۳۸) غالباً این راه از دروازه طعام زرنج که به قول صاحب طبقات ناصری در سمت جنوب شهر زرنج واقع بوده، آغاز می‌شد.

به طرف شمال زرنج که به هرات منتهی میشد، این راه از دروازه کرکویه زرنج آغاز و از آنجا از روی پلیکه به قول اصطخری بر رود خانه هیرمند بسته شده بود عبور نموده به جوبین در کنار رود فراه میرسید. (۱۳۹). از جوبین که مقدسی آنرا (کوبین و گویان) نامیده راهی در امتداد ساحل رود خانه بالا رفته پس از طی پنج منزل به شهر تاریخی فراه میرسید. (۱۴۰) يك شاخه این راه در يك منزلی جنوب شهر فراه از پلیکه روی فراه رود ساخته بودند عبور میکرد و به ولایت اوق در ساحل راست رودخانه میرفت. در سه منزلی شمال فراه شهر اسفزار یا سبزوار امروزی که یاقوت آنرا از جمله ولایات سرحدی سجستان دانسته و تاریخ سیستان آنرا از جمله ولایات شانزاده گانه سجستان میداند. (۱۴۱) موقعیت داشت.

راه دیگری از شرق زرنج، از دروازه نیشک شهر، آغاز و به سمت حروری در کنار رود خواش (خاشرود) میرفت و از آنجا به خط مستقیم از دشت لوط (غالباً مارکوی حالیه) گذشته پس از طی پنج، شش منزل به شهر ادب پرور بست میرسید. در بست راه دو شاخه می‌شد. یکی به ایالت زمینداور در هیرمند علیا و دیگری بسوی جنوب شرقی درسیبی منتهی میشد که در آنجا از شهری موسوم به اسفجای عبور میکرد. (۱۴۲) يك راهی هم از جنوب غرب زرنج به سوی پارس میرفت. این راه از دو دروازه جنوب غربی شهر که موسوم بودند به (دودر پارس) آغاز می‌یافت و از سمت غرب شهر تاریخی (رام شهر ستان) گذشته پس از عبور از سرحد به شهر (سنیج) کرمان که از بناهای عمرو

۱۳۸- جغرافیای تاریخی بار تولد، ص ۱۲۷

۱۳۹- اصطخری مسالك و ممالك ص ۱۹۹

۱۴۰- مقدسی احسن التقاسیم، ص ۲۹۷

۱۴۱- تاریخ سیستان، ص ۲۶

۱۴۲- مقدسی ص ۳۴۹ - ۳۵۰، اصطخری ص ۱۹۹ - ۲۰۱

لیث بود میرفت . (۱۴۳). از سنیج تا زرنج هفت هشت روز راه بیشتر نبود . (۱۴۴).

اینک صورت دقیق و شرح تر راه های زرنج در قرون وسطی :

اصطخری و مقدسی دو جغرافیایانویس معروف اسلامی که در قرن چهارم هجری سری باین دیار زده اند بادقت هرچه تا متر از دیگران راهها و فواصل منزلگاههای سیستان را ضبط کرده اند و اینک ما باستناد قول آنها به معرفی راهها و منازل سیستان از مرکز زرنج می پردازیم (۱۴۵).

از زرنج تا هرات :

از زرنج تا کرکوی یک مرحله (سه فرسخ).

از کرکوی تا بشتی یک مرحله (۱۴۶).

از بشتی تا جوین یک مرحله .

از جوین تا باشتروود یک مرحله (۱۴۷) .

از باشتروود تا کنجر یک مرحله .

از کنجر تا سرشک یک مرحله .

از سرشک تا پل فراه یک مرحله .

از پل فراه تا شهر فراه یک

از شهر فراه تا دره یک مرحله .

از دره تا کوستان یک مرحله .

از کوستان تا خستان اسفزار

یک مرحله (۱۴۸).

از خاستان تا کاریز سری یک مرحله .

از کاریز سری تا سیاه کوه یک مرحله .

۱۴۳- اصطخری ص ۲۰۰

۱۴۴- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۳۶۱

۱۴۵- رجوع شود به احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم مقدسی طبع

لیدن ص ۳۵۰ و مسالك و ممالك اصطخری متن فارسی ۱۹۹

۱۴۶- اصطخری ، چهار فرسخ

۱۴۷- مقدسی، از جوین تا بستک (ظ: با شتروود) اصطخری اسامی

منازل میان جوین و پل فراه را ندارد.

۱۴۸- مقدسی از کوستان (آخر سیستان) تا حاشان (ظ: خاستان -

سرحد اسفزار)

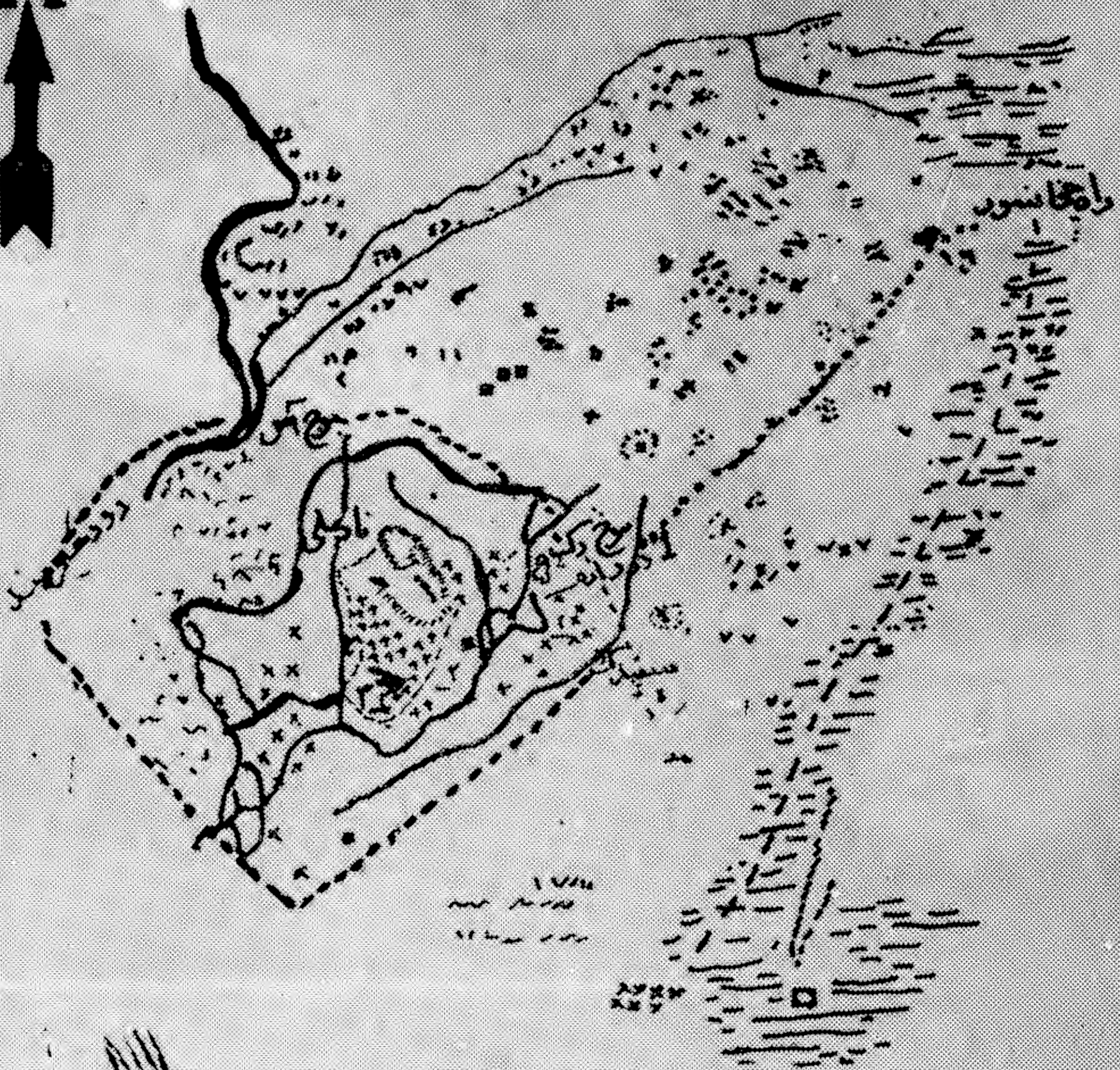
از سیاه کوه تاهرات يك مرحله (۱۴۹) .

از زرنج تا بست :

- از زرنج تازانبوق يك مرحله .
 - از زانبوق تاسروزان يك مرحله .
 - ازسروزان تا حروری يك مرحله .
 - از حروری تا رباط دهك يك مرحله .
 - از رباط دهك تا رباط آب شور يك مرحله .
 - از رباط آب شور تا رباط كرودين يك مرحله .
 - از رباط كرودين تا رباط قهستان يك مرحله .
 - از رباط قهستان تا رباط عبدالله يك مرحله .
 - از رباط عبدالله تا شهر بست يك مرحله .
 - از رباط دهك تا يك فرسنگی بست همه بیابان بود.
- ### از بست تا غزنه :

- از بست تا رباط فیروز قند يك منزل
- از رباط فیروز قند تا رباط مغون يك منزل
- از رباط مغون تا رباط كبیـرك منزل .
- از رباط كبیـر تا پنجوائی (قندهار) يك منزل .
- از پنجوائی تا تكین آباد يك منزل
- از تكین آباد تا خرسانه يك منزل.
- از خرسانه تا رباط سراب يك منزل .
- از رباط سراب تا رباط اوقل يك منزل .
- از رباط اوقل تا رباط جنگل آباد يك منزل .
- از رباط جنگل آباد تا دیه عزم يك منزل .
- از دیه خاست تا دیه جومه يك منزل .
- از دیه جومه تا خابسار يك منزل .
- از خابسار تا دیه خشباجی يك منزل .

۱۴۹- بروایت اصطخری و مقدسی از زرنج تا هرات یازده روز راه ولی به قول یاقوت حموی، از زرنج تاهرات ده روز راه = ۸۰ فرسخ است (معجم البلدان ج ۵ ص ۳۷)



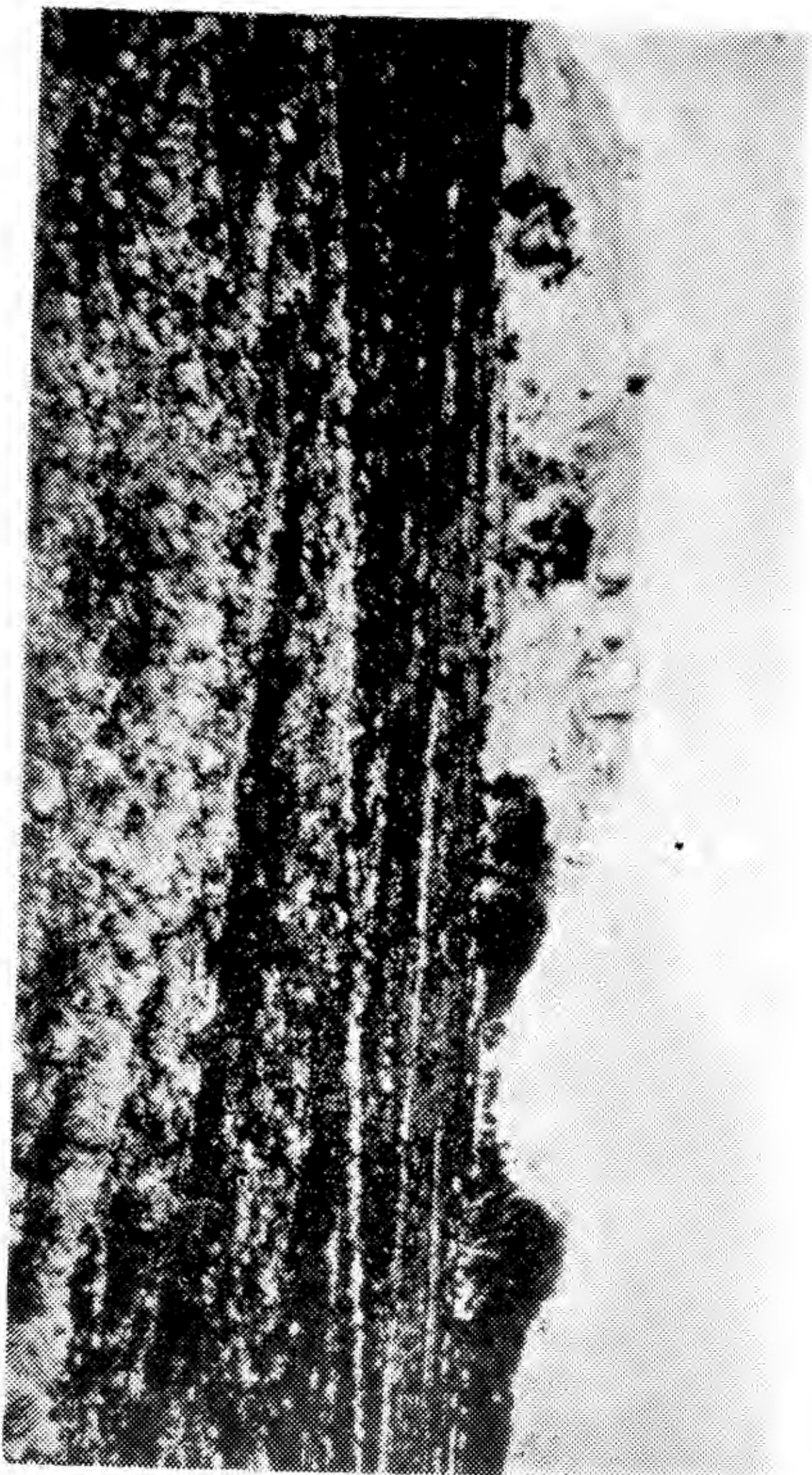
علائق و نشانها

- ۱... خرابه های مدرسه
- ۲... خرابه های دیوارها
- ۳... خرابه های مناره
- ۴... خندق
- ۵... خاکپوشها
- ۶... بقایای امروزی
- ۷... تپه های رنگی
- ۸... کنگت و منبع
- ۹... خرابه های ماسا

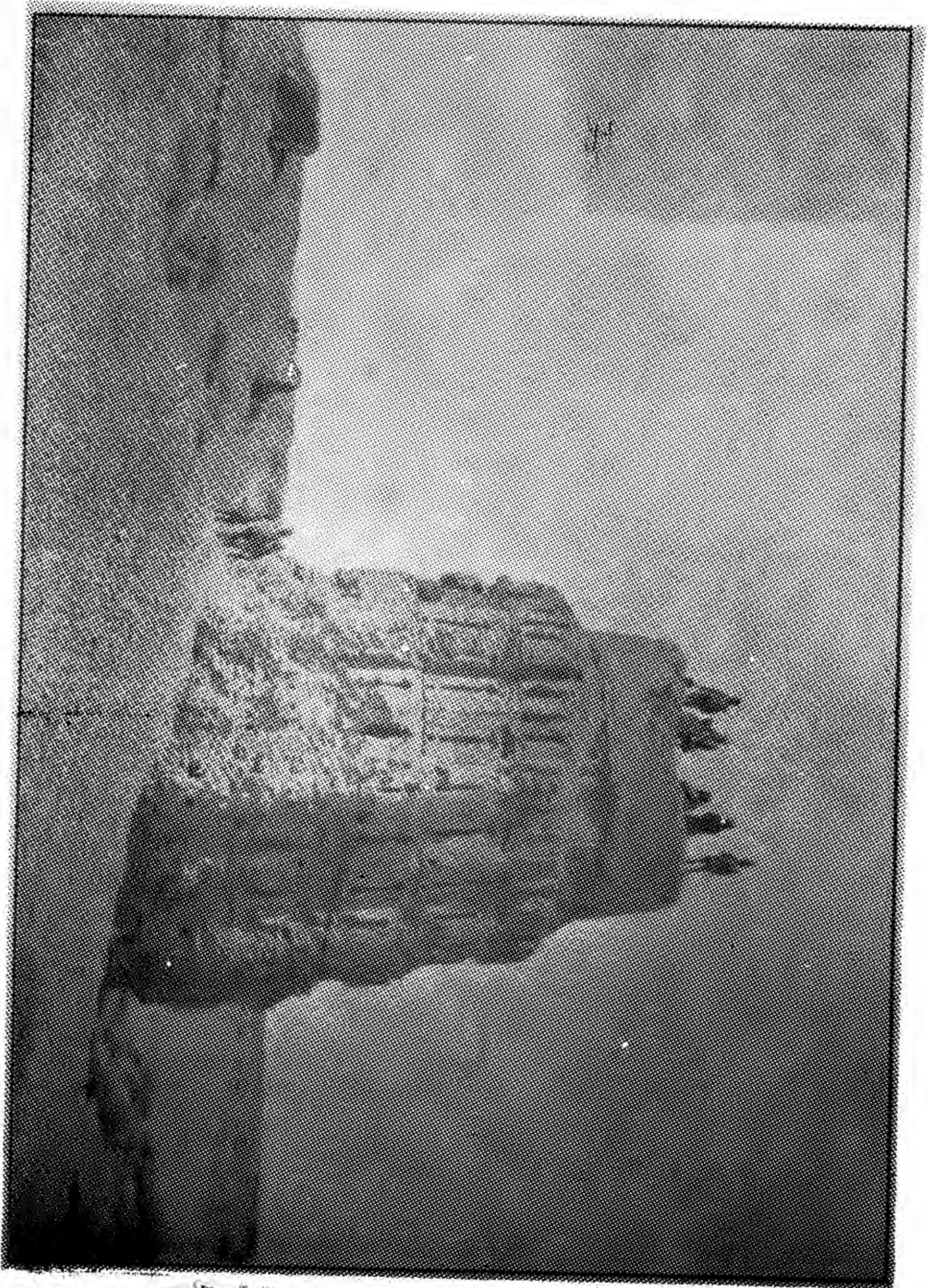
مقیاس به حسب میل



خرابه های بنای کی = نادر علی



شکل (۶) مربوط فصل ۴
قلعه ارگ زرنج درمحل نادلعلی (تیت ۱۹۱۰)



شکل (۷) مربوط فصل ۴
بقایای یکی از مناره‌های مسجد جامع زرنج در محل نادعلی نیمروز
(تیت ۱۹۱۰)



شکل (۸) مربوط فصل ۴
تپه سرخداك در شرق خرابه های زرنج،

از ديه خشباجی تا رباط هزاريك منزل .
از رباط هزار تاسر غزنه يك منزل (۱۵۰).

از زرنج تا کرمان :

از زرنج تا خاوران يك مرحله .
از خاوران تا رباط دارك يك مرحله .
از رباط دارك تا رباط برين يك مرحله .
از رباط برين تا كاو نيشك يك مرحله .
از كاو نيشك تا رباط ناسی يك مرحله .
از رباط ناسی تا رباط قاضی يك مرحله .
از رباط قاضی تا رباط كرام خان يك مرحله .
از رباط كرام خان تا سنیج (۱۵۱) يك مرحله .
از سنیج تا نرما شیر پنج روز راه . (۱۵۲).
وبه موجب شرح قدامه بن جعفر بغدادی تا بم در صحر اهشت فرسخ .
از بم تا سیر جان مرکز کرمان ۸۸ فرسخ .
واز سیرجان تا زرنج ۱۸۸ فرسخ . (۱۵۳) .
يك منبع دیگر، راه جدیدی را از نرما شیر کرمان به زرنج کرسی
سیستان سراغ میدهد که از قسمت باریك کویر می گذشت و به سنیج

۱۵۰- فواصل منزل گاه های بست و غزنه و بست و سیبی تنها از قول
اصطخری نقل شده است و هم او گوید: راه زرنج به بست از روی پلیکه
در نزدیکی دهکده حروری بر رود . نیشك از خشت پخته ساخته شده
بود میگذشت (ص ۱۹۹)

۱۵۱- اصطخری گوید : شهر سنیج از بناهای عمرو الیث صفاری است
در سرحد سیستان و کرمان و آنجا را پل کرمان می خوانند ولی پلی
در آن حوالی وجود ندارد (ص ۲۰۰) این محل دارای اهمیت خاص است
زیرا دریاچه زره در قرون وسطی تا این محل امتداد داشت (جغرافیای
خلافت شرقی، ص ۳۵۸)

۱۵۲- اصطخری، ص ۱۹۱

۱۵۳- کتاب الخراج ص ۱۹۶، افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص ۵۵۹

میرسید منزل اول این راه از فهرج (پهره ایرانشهر کنونی) در مرکز کویر میگذشت و پس از چهار منزل به شهر سنیج میرسید و از سنیج تا زرنج هفت هشت روز راه بود. (۱۵۴).

از بست تاسیبی (بلوچستان کنونی)

- از بست تا پنجوائی چهارمنزل.
- از پنجوائی تا رباط سنگین يك منزل .
- از رباط سنگین تا رباط جنگی يك منزل .
- از رباط جنگی تا رباط بر يك منزل .
- از رباط بر (ظ : بکرآباد) تا اسفنجای يك منزل .

در صدر اسلام ، راهی که زرنج کرسی سیستان را به بغداد مرکز خلافت عباسی پیوند میزد ، همانا شاهراه تجارتی بود که يك طرف از طریق بست و رنج (قند هار) و وادی پشین و شال (کویتة کنونی) به سند و سرزمین پهناور هندسرا زیر میشد ، و از جانب دیگر از سیرجان مرکز کرمان و شیراز و اهواز گذشته به بغداد می پیوست . (۱۵۵).

مسافات زرنج در دلتای هیرمند :

- از زرنج تا طاق يك مرحله (به حواله مقدسی).
- از زرنج تا راشاك (یاراشدی) ۲۳ فرسنگ (۱۵۶) .
- از زرنج تا زالق پنج فرسخ و از زالق تا کرکوی پنج میل. (۱۵۷).
- از زرنج تا کرکوی سه فرسخ (۱۵۸) .
- از زرنج تا خواش نیشك چهارمنزل ، (۱۵۹) و از خواش تا قرنین يك منزل و از قرنین تا جیزه دو مرحله .
- از زرنج تا جیزه (مغرب گیزه) سه مرحله و از جیزه تا فراه

-
- ۱۵۴- جغرافیای تاریخی لسترنج ص ۳۵۸
 - ۱۵۵- افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص ۵۵۹ - ۴۸۱
 - ۱۵۶- مسالك و ممالك ابن خر داد به ص ۵۰، تاریخ سیستان، ص ۲۴۵
 - ۱۵۷- فتوح البلدان بلاذری ص ۴۰۰
 - ۱۵۸- اصطخری ص ۱۹۹
 - ۱۵۹- بلاذری ص ۴۰۰

دو مرحله (۱۶۱) و از فراه تائیه يك منزل .
از زرنج تا جوین سه مرحله و از جوین تا پل فراه چهار مرحله و تا
شهر فراه پنج مرحله (۱۶۲).

مسافات زرنج دروادی هیرمند :

از زرنج تا بست ، نه روز راه و از بست تا سروان دو مرحله تا در
غش يك مرحله و از درغش تا قل يك منزل و از قل تا بغنین يك روزه راه ،
از بست تا پنجوائی چهار منزل و از پنجوائی تا كوهك يك فرسخ و از
پنجوائی تا اسفنجای چهار منزل و از اسفنجای تا قصر يك فرسخ (مقابل
هم) میرفتند (۱۶۳).

خاطره : ابن فقیه فاصله بین زرنج و کرمان را (۱۳۰ فرسخ) و تا
مولتان دوماه راه حساب کرده است. (۱۶۴) ابن خرداد به زرنج
را در (۷۰) فرسخی فهرج و ۶۰ فرسخی جaron قرار میدهد . (۱۶۵)
جیهانی مسافت بین زرنج و کرکویه را سه فرسخ و تا فراه سه منزل
و تا کوستار (ظاهرآ : کوستان سرحد قدیمی سیستان و هرات) پنج منزل
گفته است که از آنجا حدود جاسان (خاسان) از مربوطات اسفزار شروع
میشد (۱۶۶).

شمه یی از تاریخ زرنج :

لستر نـج می نویسد : شهر زرنج کرسی سیستان
در عصر پادشاهان ساسانی شهری با عظمت به شمار می آمد و نام آن
در ضمن اخبار فتوحات اولیه مسلمین در سال ۲۰ هجری مکرر یاد شده
است. (۱۶۷) .

۱۶۰- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۶۴

۱۶۱- به قول مقدسی، جیزه میان قرنین و فراه بود که ازهر یکی
دو مرحله فاصله داشت. و لسی اصطخری گوید : از قرنین تا فراه
سه مرحله (ص ۲۰۰)

۱۶۲- اصطخری ص ۱۹۹، مقدسی ص ۳۴۹

۱۶۳- اصطخری ص ۱۹۹ - ۲۰۰، مقدسی، ص ۳۴۹ - ۳۵۰

۱۶۴- البلدان ابن فقیه طبع لیدن، ص ۲۰۸

۱۶۵- ابن خرداد به ص ۵۰ - ۵۶

۱۶۶- اشکال العالم جیهانی، ص ۶۳

۱۶۷- جغرافیای خلافت شرقی ص ۳۶۴

زرنج پس از آنکه در عصر خلافت خلیفه سوم مفتوح گردید ، تا دوره خلفای عباسی همواره حکمرانانی از دربار خلافت به سیستان فرستاده می‌شد که تاریخ سیستان مفصل آنرا آورده است . (۱۶۸). آخرین حکمران عرب که در زرنج بدست یعقوب بن الیث صفار به زندان تسلیم شد، درهم بن نصر بود که بعد از حبس وی مردم سیستان اعلان استقلال ملی داده و روز شنبه (۲۵ محرم ۲۴۷هـ) یعقوب را به پادشاهی بر داشتند . (۱۶۹).

ملك الدنيا یعقوب بعد از کارنامه‌های درخشان در میدان خراسان و ایران و استرداد استقلال سر زمین‌های مذکور از چنگ عمال عرب و یادست نشانده‌های دربار بغداد از جهان رفت و در جند یشاپور به خاک سپرده شد . (۱۷۰) پس از او برادرش عمرو در شوال ۲۶۵ هجری بر اورنگ جهاننداری نشست . (۱۷۱) و در ربیع الاول سال ۲۸۷ هجری در نزدیکی بلخ با اسماعیل بن احمد سامانی پیکار داد ، ولی دستگیر شد، او را به بغداد فرستادند ، دو سال بعد در آنجا در زندان معتضد خلیفه از گرسنگی (ویا دسایس دیگر) از جهان در گذشت (۱۷۲).

یعقوب و بعد وی برادرش عمرو، مقتدر ترین سلاطین شرقی عالم اسلام بودند ، علت وجود پلها و سایر بناهایی که جغرافیه نویسان عربی این همه از آنها تعریف کرده‌اند، شاید نتیجه کار یعقوب و برادرش عمرو و بالاخره همیــن خاندان بوده باشد. (۱۷۳) صاحب تاریخ سیستان مینویسد که : عمرو هزار رباط کرد و پانصد مسجد آدینه و مناره کرد دون پلها و میلهای بیابان و کار خیر بسیار رفت

۱۶۸- رجوع شوده به تاریخ سیستان از ص ۸۲ - ۲۰۰ ، نیز به فصل قیام خوارج در سیستان رجوع شود.

۱۶۹- تاریخ سیستان ص ۲۰۰

۱۷۰- تاریخ سیستان ص ۲۳۳

۱۷۱- تاریخ سیستان ص ۲۳۳

۱۷۲- تاریخ سیستان ص ۲۵۶ ص ۲۶۱ ، زین الاخبار چاپ برلن، ص ۱۹

و کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۷۰

۱۷۳- جغرافیای تاریخی بار تولد ، ص ۱۲۴

بر دست وی و قصد بیش داشت که بدان نرسید» (۱۷۴).

در سال ۲۹۸ هجری، احمد بن اسماعیل سامانی، سیستان را به امپرا-طوری سامانی الحاق کرد و سیمجوردواتی را به حکمرانی آنجا گماشت. (۱۷۵) ولی چون هنوز بقایای دودمان صفاری در سیستان موجود بود بنا برین ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث معروف به (ابن بانویه) (۱۷۶) از طرف آل سامان بحکمرانی سیستان گماشته شد (چار شنبه ۱۷ محرم ۳۱۱ هـ) (۱۷۷).

این پادشاه سیستانی مردی علم دوست و فیلسوف مشرب و دانش پرور بود و از همین جاتوانست چهل و یک سال در سیستان به کمال آرامش امارت کند ولی مرگش به دست غلامان خودش صورت گرفت و در شب سه شنبه دوم ربیع الاول سال ۳۵۲ هجری در کوشک خلفی او را شهید کردند. (۱۷۸).

پس از ابو جعفر احمد، پسرش ولی الدوله ابواحمد خلف بن احمد پادشاه معروف سیستان به جای پدر نشست. (۱۷۹) و تا سال ۳۹۳ هجری بر سیستان با جلال و شکوه فراوان حکمروایی کرد. اما در اواخر همین سال به سبب ظلمی که در حق پسرش طاهر روا داشته بود، مردم از او ناراضی گشتند و بهوای محمود کبیر بر خاستند. (۱۸۰) و در صفر همان سال سلطان محمود به کومک مردم زرنج به فتح حصار طاق و بز-نهار فرود آوردن امیر خلف از آن حصار موفق شد. (۱۸۱) بروایت زین

۱۷۴- تاریخ سیستان، ص ۳۶۸

۱۷۵- تاریخ سیستان ص ۲۹۴

۱۷۶- چون مادر ابو جعفر، سیده بانو بنت محمد بن عمرو لیث زن فهمیده و سنجیده‌یی بود ازین رو ابو جعفر احمد به (ابن بانویه) نیز معروف گشته است.

۱۷۷- تاریخ سیستان ص ۳۱۰

۱۷۸- تاریخ سیستان ص ۳۲۶

۱۷۹- تاریخ سیستان ص ۳۲۷

۱۸۰- تاریخ سیستان ص ۳۵۰

۱۸۱- تاریخ سیستان ص ۳۵۲

الاخبار، روز جمعه پانزدهم ذی الحجه ۳۹۳ عساكر محمود به فتح ارگ زرنج نایل آمدند . (۱۸۲)

به قول صاحب تاریخ سیستان، روز محنت و بدبختی این منطقه زر خیز که در عصر صفاریان شهری آبادتر از آن نبود و دار الدوله گفتندی، ازین وقت آغاز شد (۱۸۳).

تاعصر مودود سیستان در تصرف آل سبکتگین ماند ولی بعد از آن حکمرانان سلجوقی بر آن غلبه جستند و مخصوصاً طغرل سلجوقی (۴۴۴هـ) و برادر زاده اش یاقوتی بن امیر جغری (۴۴۷هـ) در سیستان قتل و غارت از حد زیاد کردند که صاحب تاریخ سیستان با تاعسف عمیق از آن یسا آوری میکند . (۱۸۴)

تذکر باید داد که از عصر سلطان مسعود به بعد، سلسله ملوک نیمرو نیز با روی کار آمدن امیر ابولفضل نصر بن احمد (۴۲۵ - ۴۶۵هـ) رشته امارت سیستان را بدست گرفتند و آنرا تا هجوم چنگیز و فتنه تیمور لنک و حتی بعد از آن هم تعقیب کردند . (۱۸۵).

البته درین میان پادشاها ن غوری نیز از نعمات سیستان بی نصیب نشدند در ربع اول قرن هفتم هجری (۶۱۹هـ)، زرنج مانند اکثر بلاد معروف و مهم آسیای مرکزی، در پیش آمد طوفان خانمان برانداز تهاجم چنگیز و چنگیزیان، با آنکه يك شهزاده سیستانی (ملك نصرت الدین بن بهرامشاه) را با گروهی از مردم وطن پرست آن سامان قربائی داد باز هم سلامت خود را حفظ کرده نتوانست و خواء مخواه پیکرش در زیر ضربات بیرحمانه دشمنان مدنیت جراحات برداشت (۱۸۶).

۱۸۲- زین الاخبار گردیزی ص ۶۷، عتبی تاریخ یمینی ص ۱۱۲

۱۸۳- تاریخ سیستان، ص ۳۵۴

۱۸۴- تاریخ سیستان از صفحه ۳۷۱ تا ۳۷۸ دیده شود .

۱۸۵- تاریخ سیستان ص ۳۶۳ بعد تا ختم آن

۱۸۶- تاریخ سیستان ص ۳۹۴

ملك تاج الدين ینالتکین (۱۸۷) در سال ۶۲۲ بالتیام جراحات زرنج برداخت قلعه ارگ را که لشکریان مغول خراب کرده بودند، مرمت کرد و خندقی هم میان شارستان و ارگ احداث نمود. (۱۸۸).
میر خواند می نویسد: لشکر مغول بار دیگر در سال ۶۲۵ (۱۸۹) به ولایت سیستان هجوم بردند و ملك تاج الدين ینالتکین رادر قلعه ارگ محصور نمودند این محاصره قریب دو سال به طول انجامید و لشکریان غوری و تولکی و سگزی و غیر هم از اترک که باوی در قلعه بودند اکثراً هلاک شدند (و در حا. لیکه ملك از دریچه ارگ دشمن رانگاه میکرد) (۱۹۰) تیری از جانب مقابل به چشمش اصابت نمود که نور باصره اش زایل گشت. لشکریان مغول یورش بردند. قلعه را گرفتند و باقیمانده گان را شهید و ینالتکین را به قلعه اسپهبد (لاش حالیه) برده کشتند. (۱۹۱).

۱۸۷- این شخص به قول میرخواند از ابناً عم محمد خوارز مشاه است که به هندوستان افتاده و از آنجا در رکاب جلال الدین خوارزمشاه به کرمان آمده است. سپس شاه عثمان سیستانی از براق حاجب استمداد نمود و او تاج الدین ینالتکین را به مدد وی فرستاده و شاه محمود سیستانی بایشان جنگ کرده کشته شد و ینالتکین سیستان را متصرف گردید ... الخ (روضه الصفا ج ۴ ص ۶۵۱)
۱۸۸- تاریخ سیستان ص ۳۹۵

۱۸۹- در تاریخ سیستان تاریخ دومین اردو کشی مغول های چنگیزی بزرنج سال ۶۲۶ هـ سراغ داده شده که مدت چهل روز ملك ینالتکین در کوه اسپهبد (لاش) محصور بود و در سال ۶۲۷ از محاصره خلاص شد ولی در سال ۶۳۰ مجدداً لشکر مغول به سیستان فرو ریخت در ۲۷ ماه رمضان همان سال شهر را گرفتند و در چهاردهم جمادی الاول ۶۳۲ قلعه ارگ کشوده شد و ملك ینالتکین اسیر گردید و بقیه مردم به قتل رسید.
صاحب تاریخ سیستان می آورد که در طول مدت محاصره بقدر صد هزار آدمی بیش یا کم از درد پای و دهان و دندان هلاک شدند. (ص ۳۹۵).

۱۹۰- تاریخ نامه هرات از سیفی هروی ص
۱۹۱- روضه الصفا ج ۴ ص ۴۶۱.

بعد ها برای مدتی هم سلاطین آل کرت و امرای محلی نیمروز تحت قیادت و رهنمایی پادشا هان مغول در سیستان برای احراز کرسی زرنج بسر همدیگر میزدند.

تا آنکه منکوقا آن در سال ۶۵۳ هـ ملک شمس الدین کرت (۶۴۴-۶۷۶ هـ) رابه حکومت سیستان گماشت ،امادیری نگذشت که ملک نصیر الدین بن مبارز الدین ابوالفتح سیستان را به فرمان هلاکو ، به سیستان آمد و شمس الدین کرت را از آنجا بیرون راند (۶۵۹ هـ). (۱۹۲).

در سال (۶۶۲ هـ) امرای بزرگ مغول مانند ارس نوین و باغو با دوازده هزار سوار به همدستی ملک شمس الدین کرت و تمامی لشکر غور و خراسان و اسفزار و فراه و نیه و امرای آن نواحی ، به سوی سیستان متوجه شدند و در آنجا قتل و خرابی های از حد زیاد نمودند و بسی از مردم سجزی و بلوچ و مجوسی را قتل کردند و چهل روز هم زرنج را محاصره نمودند.

اما مردم زرنج برهنمایی شهریار باتدبیر شان ملک معظم نصیرالدین بامردانگی و رشادت از شهر خود دفاع کردند و با حملات پیهم شبانه بسی از افراد دشمن رابه کاسه سرآب دادند چنانکه دشمن به زودی وادار شد به صلح گراید و در برابر شهر یار نیمروز به وسیله ملک نیه اظهار عجز و پشیمانی نماید . (۱۹۳) .

ملک نصیر الدین از شاهان ورزیده و لایق و با تدبیر بود و ظاهراً تا سال ۶۹۵ هجری حیات داشت و متجاوز از سی و پنج سال در سیستان فرمانروایی کرد ، دوران پادشاهی این شهر یار نیمروز همه اش وقف سر سبزی و عمرات مجدّد کشورش شد (که درجایش بیاید) و بعد از او پسرش شاه معظم رکن الدین محمود جایش را پر کرد. (۱۹۴).

در سال ۷۶۴ هجری امیر تیمور بطور فراری وارد سیستان شد و در واقعه یی پایش را مردم سیستان شکستاندند و از آن ببعد معروف به تیمور لنگ گردید.

۱۹۲- تاریخ سیستان ص ۳۹۹

۱۹۳- تاریخ سیستان ص ۴۰۰-۴۰۱

۱۹۴- تاریخ سیستان ص ۴۰۴

امیر تیمور بیست و یکسال پس از آن واقعه . مجدداً به سیستان آمد (۷۸۵هـ)، و این بار با اردوی عظیمی که باخود داشت مردم را قتل عام کرد شهرها را خراب و آبادی‌ها را ویران نمود، بند های آب را نیز به آب داد. شاهرخ فرزند امیر تیمور نیز در حق سیستان آنچه را پدرش روا داشته بود تجدید کرد و باین صورت پدر و فرزند هر دو به يك نیت در خراب کردن و ویران نمودن سر زمین حاصلخیز یکه قرن‌ها حیثیت (انبار غله آسیا) را داشت محشر نمودند . (۱۹۵).

از این تاریخ ببعد ، شهر زرنج که قرن‌ها به کمال دبد به و شان و شوکت میزیست از رونق افتاد ، خراب شد و آهسته آهسته اسمش به کلی فراموش گردید.

تخریب زرنج :

شهر زرنج مدت چندین قرن در کمال رونق و دبدبه و آبادی زیست و ظاهراً در فتنه مغول در سال ۶۱۹ هجری (۱۲۲۲م) که چنگیز خان اردویی را برای فتح سیستان مامور کرد تا اندازه یی از صدمات آن قوم محفوظ ماند، ولی متأسفانه که وضع بدان منوال نماند و تیمور لنگ ضربتی کشنده بر آن وارد ساخت . (۱۹۶) در سال ۷۶۴ هجری (۱۳۶۳م) درست وقتی که مردم سیستان بر امیر خود جلال - الدین محمد کیانی شوریده بودند . تیمور از زندان ترکمانان ماوراالنهر فرار نموده و به همراهی امیر حسین برادر زنش در سیستان آواره مبعثت . در این فرصت امیر در فرو نشانیدن این غایله از تیمور یاری طلبید، بالمقابل تیمور و برادر زنش بلا فاصله این مسوول را اجابت نموده بیاری امیر سیستان ستافتند و بزودی با کمک خود اهالی از بین هفت دژیکه شورشیان در تصرف داشتند سه تا ی آنرا مسخر کردند اما باغیان در حالیکه با امیر شان از در صلح پیش می آمدند . این نکته را خاطر نشان ساختند که چنانچه امیر تیمور را بگذارد تا بقیه دژها را نیز تسخیر نماید، هر آئینه سیستان بدست تیمور خواهد افتاد،

۱۹۵- مجله آریانا (میزان و عقرب- ۴۵) مقاله (دور نمای يك رودخانه بزرگ)

۱۹۶- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۶۱

امیر جلال الدین که از بیان منطقی اتباعش مرعوب و تحریک شده بود، نیروی فراهم آورده بر متحدین خود حمله برد. اینجاست که بدبختی بزرگی دامنگیر تیمور میشود و برای ابد نامش را لکه دار مینماید. بی شک این بدبختی را خود برایش کمائی کرد، زیرا او برای اینکه رشادتی از خود بخرج داده باشد بایک قهورا بلها نه خود را به قلب سپاه سیستان زد و چون دید به تنهایی نمی شود کاری را پیش ببرد، خواست بگریزد در این اثنا تیر ملک مقتو (؟) فرمانده قشون دهقان منش سیستان از عقب بشانه اش نشست و تا رفت رویش را بگرداند که تیر دیگری به پاشنه پایش اصابت کرد. تیمور دانست که با جزئی ترین غفلت، دهقانان جنگاور سیستان وی را از صفحه هستی نابود خواهند کرد، لذا آخرین نیرویش را جمع کرد و بایک پا از آنجا گریخت ولی او دیگر بطور دایمی لنگ شده بود و پس از آن هم معروف به «تیمور لنگ» و با اصطلاح اروپائیان «لیم» گردید. (۱۹۷).

۱۹۷- سایکس. تاریخ ایران ج ۲ چ ۲ ص ۱۸۴ ولی در سفرنامه گلاوینو واقعه لنگ شدن تیمور طور دیگری آمده، در آن کتاب در حالیکه از تیمور در ابتدای جوانیش بصفت مرد رهنی یاد آوری شده و باری هم از ترس سلطان سمرقند دست ازدزدی برداشته است ولی باز هم در اثر حرکات بیجایش خشم سلطان را بر خود میا نگیزد و از سمرقند گریز گرفته بار دیگر بر رهنی میپردازد «تاروزی که بر کاروانی بزرگ از بازرگانان زدند و غنائیم هنگفتی بدست آوردند پس آنگاه تیمور بسوی جنوب روان گشت و باستانی بنام سیستان رسید و کله های گوسفند واسپ مردم آن پیرا مون را غارت کرد، زیرا که این استان فوق العاده از نظر اغنام و احشام مواشی پر ثروت است در این هنگام تیمور پانصد سوار داشت. چون مردم سیستان گرد آمدند شبی که تیمور کله ای گوسفند به غنیمت میبرد بر یاران وی زدند و گروهی بسیار از آنان کشتند او را نیز از اسب انداختند و پای راست او را زخم زدند. این زخم تا پایان زندگی با وی بود و نیز زخمی بدست راست وی زدند که انگشت کوچک و انگشت پهلوی آن بریده شد بدینگونه سر بقیه پاورقی در صفحه بعد

شاید سیستا نیان از انجام این عمل شان خوشنود شده باشند ولی تیمور آن مردی نبود که به این گونه رویداد ها وقع بگذارد و یا از مرگ اندکی بیم داشته باشد او مردی ماجرا جو و تشنه گشور گشایی و کینه توز انتقام گیر بود.

درست بیست و یک سال بعد تر (۱۳۸۳ میلادی) همینکه بر سرپایش راست شد مجدداً به سیستان حمله ور شده آتشی در خانمان تمدن چندین هزار ساله بشری زد که با گذشت ششصد سال از آن اتفاق شوم هنوز هم خاطرات جانکداز آن قلوب حساب مدنیت خواهان جهان و سیستان را تکان میدهد و انسان را در یاد روز کاران باشکوه آن دیار فرو میگذرد.

تیمور در خط حمله خود به سیستان از وسط ولایات هرات و سبزوار گذشت و سوارا نش سر قاسر آن نواحی را در آتش غارت سوختند شاه جلال الدین والی فراه که بر آوازه حملات و ویران گری های تیمور خود را باخته بود، بدون هیچ گونه مقاومت دروازه شهر را برویش گشود.

در اینجا تیمور، خاطرات گذشته را، از اینکه ۲۱ سال قبل مردم آن دیار با چه نفرت و عکس العمل های از او استقبال کرده بودند، پیاپا آورد و هر قدر در گذشته های خود و مردم آن سامان فرو میرفت، افروخته تر و غضبنا کتر میشد بالاخره به دستجاتی از اردوی خود امر داد تا درست شبیه لشکر ملخ در سر زمین سیستان فرو

بقیه پاورقی صفحه ۲۰۹

انجام اورا مرده بجای گذاشتند اما چون بهوش آمد کسان کسان خود را به چادر های بعضی از بیابان گردان آن پیرامون رسانیده در آنجا آنقدر پنهان بماند تا زخم هایش بهبود یافت. آنگاه به میهن خویش باز گشت و بار دیگر یاران را گرد آورد. (رجوع شود به سفرنامه کلاویخو ترجمه مسعود رجب نیا ص ۲۱۸) در کتاب «زندگانی شگفت آور تیمور» ترجمه، عجایب المقدور از ابن عرب شاه (ص ۹، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ترجمه آقای محمد علی نجاتی این داستان قدری باختلاف آمده است.

ریزند، غارت کنند، انسان بکشند، خون بریزند و هر چه دل آنها بخواهد باهستی سیستان معامله نمایند و خودش هم بابقیه سپاه از راه اوک یا اوق (قلعه کاه امروزه) متوجه زرنج که در آن زمان معروف به «شهر سیستان» بود گردید.

تیمور در خط حمله اش بزرنج خرابکاری های از حد زیاد کرد «حصار زره» را که در آن وقت یکی از قلاع مستحکم سیستان بود با پنج هزار مرد جنگی آن چنان باخاک یکسان نمود که بقول مؤلف ظفرنامه در این باب «از کشته پشته ها و زسرها منارها» (۱۹۸) ساخت.

چنین مینماید که این قلعه به آبهای دریاچه زره خیلی نزدیک بوده و از اینرو احتمال قوی میرود که در محل «هامون ساپوری» مو - قعیت داشته است چنانکه همین حالا گاهی که آب های هامون فرو می نشیند آثار بروج و کنگره های حصار نیز در آنجا بچشم میخورد (۱۹۹).

بهر حال تیمور پس از تسخیر حصار زره به بقیه سپاهش امر داد تا قلاع اسپهبد (یعنی قلعه لاش) جوین، نیه، درق (درگ امروزی) سمور، قوقه (کوکه امروزی) کوشک برونج (کوشه امروزی پشاوران) هیسوم، کرکویه و صدها قلعه و دژ دیگری که در مسیر حرکت و تاخت و تاز شان واقع بود تاراج نمایند و خود شخصاً بسر کردگی دو هزار سوار ورزیده برای کسب اطلاعات مقدماتی بایک سرعت عجیب بطرف زرنج راند.

سایکس بحواله ظفرنامه از زبان خود تیمور در این مورد چنین مینویسد: «من بطرف یک دروازه راندم و وقتی که نزدیک رسیدیم بیک پشته ای که «تغلق» خوانده میشد بالا رفتم تا به قله آن رسیدم توقف کردم

۱۹۸- ظفرنامه تالیف مولانا شرف الدین علی یزدی چاپ تهران ج ۱ ص ۲۶۴

۱۹۹- اهالی سیستان این آثار را بقایای شهر ساپور شاه میدانند و راجع به آن داستانی جالبی نیز روایت میکنند. نویسندگان این روایات را ضین مقالتی راجع به «دریاچه زره» در مجله وزیر آریانا (شماره ۳ و ۴ سال ۱۳۴۴) منعکس کرده ام. نیز رک: مردم شناسی سیستان (از من)

واز روی احتیاط دوهزار نفر از مردان مسلح را با ساز و برگ تمام در کمینگاهی جا دادم وقتی مردم شهر مرا دیدند که بالای تپه ایستاده‌ام آنها کسی را که سرو کارش با او شان بود شناختند ، امیرسیستان شاه قطب الدین ، شاه شاهان و تاج الدین سیستانی را که رئیس تمام امرا و سران او بودند برای مذاکرات صلح پیش ما فرستادند.» (۲۰۰). هنوز مذاکرات صلح به پایان نرسیده بود که جمع کثیری از دهقانان مغرورسیستان ، غافل از قوای که در کمینگاه مخفی شده بود و بدون توجه بسلامت هئیت اعزامی شان از دروازه بیرون ریختند و بصورت دسته جمعی ولی بطور حمله پیش رفتند در این جاه تیمور حیلـه همیشگی یعنی بهانه کردن فرار و حمله ناگهانی را بکار برد و بواسیله سربازان مخفی طبقه رعایا و دهقانان تربیت نشده را باتلفات سنگین بطرف حصار شان عقب زد. اما جنگ آوران سیستان بدون هیچ گونه خوف و اندیشه به کمال رشادت بادشمن دست و پنجه نرم میکردند و مخصوصاً عده زیاد اسپان دشمن را با کارد از پای در آوردند . باری دوهزار نفر از مردان جنگ دیده سیستانی دست به حمله شبانه زدند که آن ابتداء موجب اختلال و پراگندگی دشمن شد ولی سربازان منظم و تربیت شده تیمور به زودی به خود آمدند . صبح همان شب فرمان حمله عمومی به شهر داده شد شهر دروازه‌هایش را به روی مهاجمین بست و لشکریان تامدت زیادی پشت دروازه های شهر منتظر ماندند . (۲۰۱)

- ۲۰۰- سایکس - تاریخ ایران ج ۲ چ ۲ ص ۱۹۰
 ۲۰۱- ولی آن طوریکه سیستانیان روایت میکنند، هوس های شومیکه دامنگیر دختر ملك قطب الدین شده بود همه را بدبخت کرد. زرنج و همه سیستان را از پای در آورد و خودش نیز از همه بدبخت تر شد. میگویند دختر ك ساده دل به خیال اینکه اگر به خاکش خیانت کند و تیمور را در گرفتن شهر كومك نماید شاید که فاتح مغولی وی را بزنی قبول نماید ولی نمیدانست که کسیکه از خود ببرد و به کشورش ٹیفزاید در نظر دیگران نیز وقعی نخواهد داشت، شهزاده خانم سیستانی بقیه پاورقی در صفحه بعد

بالاخره ملك قطب الدین از محاصره به تنگ آمد و حاضر به قبول شرایط صلح شد. این بار شخص ملك قطب الدین نیز در هیئت اعزامی مذاکرات صلح شامل بود ولی باز هم سیستانیان خام پختند. چه هنوز شاه با هیئت اعزامی شان به شهر برنگشته بود که عده کثیری از رجال سیستان باتیرو کمان بر بالای برج و با زوی بر آمدند و دست يك دیگر را گرفته خود را از حصار به زیر انداختند و بر تیمور که با عده کم از سپاه برای سر کشی بیکی از لشکر های خود حرکت میکرد حمله بردند. گرچه آنها توانستند اسب تیمور را شکم بدرند ولی تیمور به زودی ممکنه خود را تا لشکر گاه رسانده امر توقف شاه قطب الدین و اعضای معیتی اش را صادر نمود. این حرکت سیستانیان غضب تیمور را بیش از آن چه تصور میشد برانگیخت و در حالیکه به سپاهش امر یورش همگانی داد خود نیز دست به شمشیر برد و تا آنجا که انسانیت نمی پذیرفت انسان کشت خون ریخت و بر تمدن بشری پشت پای زد. به يك روایت تیمور در اینجا سی هزار مرد جنگی را از دم تیغ گذشتاند. (۲۰۲).

ظفر نامه درین مورد این طور مینویسد :

کشادند رزم آوران دست قهر بکشتند خلق و بکندند شهر

بقیه پاورقی صفحه ۲۱۲

نامه ای به تیمور نوشت و آن را ذریعه تیر به لشکرگاه تیمور پرتاب نمود که در آن راه دخول به شهر را از يك تونل زیر زمینی نشان داده بود. لشکریان تیمور برهنه نمونی آن نامه بداخل شهر فرو ریختند و دختر ملك قطب الدین به پیشوازامیر تیمور دویدن گرفت. ولی برعکس امید و انتظار شاهزاده خانم تیمور او را بدنب اسب بسته اسب را قمچین زد تا بدن لطیفش زیر سم اسپان و روی شن های سوزان پاره و کباب شود .

۲۰۲- ظفر نامه چاپ تهران ج ۱ ص ۲۶۸

تلف شد زن و مرد و برنا و پیر ز صد ساله تا کودکان به شیر
حضرت صاحب قرآن چند روز در آن جا توفف فرمود و به نقل اموال
وخزاین شاهان فرمان داد نظم :

زماوای دستان و سام سوار شتر وار ها بر نهادند بار
زدر واز گوهر نابسود زتخت وز گستردنی هرچه بود
ز زرینه و تا جها ئی بزر زسیمینه و گوشوار و کمر
زاسپان تازی و سمین ستام زشمشیر هندی بزریں نیام
همان برده و بدره های درم زمشك وز کافور و هر بیش و کم (۲۰۳)

و هر چه در آن دیار بود از خرف تا گوهر شاهوار واز نفایس اجناس
تامیخ در دیوار بتاراج برفت و برق تجارت بر بیش و کم آن ولایت
گرفته خشك و تر درهم سوخت... و حکومت ناحیه سیستان را به شاه
شاهان ارزائی داشت شاه قطب الدین و کلانتران آن ناحیه را به سمرقند
فرستاد و قضات و علما و صلحا را کوچانیده به حصار فراه روانه
داشت این فتح ارجمند در شوال سنه خمس و ثمانین و سبعما یته
(۷۸۵ هـ - ۱۳۸۳) اتفاق افتاد و آفتاب در جدی بود. (۲۰۸).

داستان این واقعه حزن انگیز راملک شاه حسین سیستانی یکی از
شهزاده های صفاری نیز بحواله محمود یوسف اصفحانی با انـدك
اختلاف ولی جالبتر در کتاب احیاء الملوك خود آورده که مطالعه آن نیز
حایز اهمیت خاص میباشد .

وی مینویسد : در سنه ۷۸۵ هـ امیر تیمور به تعقیب اطلاع قبلی
بآردوی فراوان به سیستان آمد و در ماه رمضان همان سال شهر
سیستان محاصره شد. مدت یکماه سخن از دم شمشیر بود. در غره
شوال طرفین بصلح راضی شدند. امیر تیمور سید رضی الدین ترمذی
را نزد ملک قطب الدین برای مذاکره صلح فرستاد. و او هم قاضی سابق
حرب معروف به (قاضی القضات) را به همراهی سید رضی الدین نزد
امیر تیمور روانه داشت. چون قاضی از خدمت امیر تیمور به

۲۰۳- فردوسی این ابیات را در مورد تاراج سیستان توسط بهمن
پسر اسفندیار گفته است (شاهنامه ج ۱)

۲۰۴- ظفر نامه ج ۱ ص ۲۶۷- پیعد

قلعه آمد روز دیگر اکثر اعیان و اشراف سیستان نزد امیر تیمور رفتند و امیر تیمور آنها را با اعزاز و اکرام زیاد باز گردانید و آرزوی ملاقات ملك قطب الدین و شاهشاهان نمود. چون ملك قطب الدین و شاهشاهان به خدمت امیر تیمور رسیدند، تیمور ملك قطب الدین را محبوس کرد. سیستانیانی که این اوضاع را مشاهده کردند فردای آن روز چهل هزار مرد جنگی بصورت مجموعی از شهر بیرون آمده بر اردوی امیر تیمور حمله بردند که در مرحله اول موجب اختلال دشمن شد ولی بزودی تیمور سپاهش را جمع کرد و از اطراف لشکر پیاده سیستان را محاصره نمود. در این وقت «آن چهل هزار مرد دو فرقه شدند (وچنان گرم جنگ گردیدند) تا جمله گی درجه شهادت یافتند و هنوز از آن رزمگاه برادر شهر خرابه سیستان دوتل استخوان آن دو فرقه برهم ریخته است.» (۲۰۵) روز دیگر که مردم سیستان بیشتر از پیشتر بیاداری برخاسته بودند امیر تیمور شاهشاهان را طلبید و حکومت سیستان را باو وعده کرد تا مگر مردم را از جنگ منع کند. شاهشاهان هم بکنار خندق قلعه رفت و مواعید امیر تیمور را باهل سیستان ابلاغ داشت در حالیکه مردم دسته دسته جهت استماع مواعید تیمور از شهر بیرون می آمدند ناگاه لشکر امیر تیمور بطور یورش بر شهر حمله بردند و بزودی ممکنه شهر را تسخیر نمودند و باینصورت بقول مؤلف احیاء الملوك «سه روز در آن شهر قیامت (صغراء) آشکارا بود. چندان کشته در گوچه های شهر افتاد که ممرسوار دشوار بود. ذخایر و خزاین که از زمان ملوك عجم اندوخته بودند همه بتاراج رفت لشکر شوم توران کینه رستم از سیستان نیان خواستند...»

امیر تیمور اکثراً اعظم میران و بزرگان سیستان را خانه کوچ به سمرقند فرستاد و ملك قطب الدین که دربند بود بارگ سمرقند فرستاد که محبوس باشد و پس از سه سال حبس بسن سی سالگی او را کشت و تمامی سیستان را نیز خراب کرد الا مواضع املاك شاهشاهان را که بوجه سیور غال او مقرر کرد.» (۲۰۶) .

ادوارد براون از فجایع تیمورلنگ در سیستان یاد کرده مینو - یسد : تیمور در سال ۷۸۵ هـ علاوه بر قتل عام مردم سیستان، دو هزار تن اسیر را زنده در دیواری جاداد (طوریکه دست و پای افراد زنده را بسته بردیف پهلوی هم قرار میدادند و بعد روی آنها را باچونه و ریگ و آجر بالا میآوردند. عین این عمل را تیمور در سبزوار واقع بر سر راه هرات و سیستان نیز عملی کرده بود. (۲۰۷). تیمور گذشته از ویرانی شهر ها و خراب ساختن بند های آب در سیستان، در همه جاکله منار هایی نیز از مجموعه هزاران مقتول بیگناه برپا میساخت. او این کار را نه تنها در سیستان که ۲۱ سال پیش از این واقعه از دست مردم سیستان زخمی و بالنتیجه لنگ شده بود، انجام داد بلکه در اصفهان نیز در سال ۷۸۹ هـ هفتاد هزار سکنه بیگناه را قتل عام کرد و از مجموعه های مقتولین کله منارها برپا نمود. در سال ۸۰۱ هـ یکصد - هزار انسان مظلوم را در نزدیکی دهلی سربرید. و در سال ۸۰۳ هـ در نزدیکی حلب (سوریه) و دمشق بیست کله منار برپا نمود. براون از قول يك هموطن خود سر جان ملکم مینویسد : تیمور باششصد یا هفتصد هزار لشکریکه اورا می- پرستیدند، برای رسیدن (نام بلند و فتح بلاد) فرقی نمیکرد ملکی با خاک یکسان و خلقی باشمشیر بیجان کردند. (۲۰۸).

امیر تیمور پس از تسخیر زرنج برای گشودن قلعه طاق که از بزرگترین و پر جمعیت ترین قلاع آنروزه سیستان بود و در پنج فرسنگی زرنج که بطن قوی در جنوب در محل خرابه های دور و دراز «سارتار» = حصار طاق» موقعیت داشت لشکر بیاراست و یگراست به آن سوی تاخت سوارانش محلات میان زرنج و طاق را غارت کردند ولی سلحشوران قلعه طاق با ثبات و پایداری بسی شائبه از زاد و بوم خود دفاع نمودند حتی عده زیادی از سپاهیان امیر تیمور را در خون های شان غوطه دادند. تیمور که دید به آسانی قلعه را نمیتوان تسخیر کرد از مقاومت مردم در برابر خود به غضب آمده فرمان حمله عمومی بشهر را صادر نمود و

۲۰۷- تاریخ ایران ترجمه کریم کشاورزی ص ۴۳۰

۲۰۸- تاریخ اجتماعی ایران از مرتضی راوندی ج ۲ ص ۱۹۵

برای اینکه خونخواری خود را بحد اعلی رسانده باشد سد عظیم و معروف «بند رستم» را نیز به آب داد. (۲۰۹). باشکستن «سد رستم» نیروی مردم طاق شکست و طاق بزودی اما پس از نبرد سخت کشوده شد. تیمور با هستی سیستان طوری معامله نمود که دیگر روی آبادی را ندید و بالنتیجه آباد ترین نقطه افغانستان بریگزار ویرانه تبدیل گشت .

شاهرخ فرزند و جانشین تیمور با آنهمه عشقیکه برای اعتلای و سر سبزی کشور و جبران خرابکاری های پدر داشت متأسفانه در حق سیستان ظالم شد و درست مثل پدرش با این ناحیه زر خیز تاجوان مردانه رفتار نمود او هنگامیکه میخواست زرنج را فتح کند و سیستان را در قلمرو خراسان شامل و تحت کنترل خود در بیاورد از نفرت سیستانیان نسبت به تیمور و جانشینانش بخشم آمده بازهم شاهرخ سیستان (بندرستم) را قطع کرد. (۲۱۰) .

این بار باز آب جلگه های مجاور بریده گشت و به علت نرسیدن آب زندگانی برای انسان و نبات غیر ممکن شد.

امروز خرابه های شهر تاریخی زرنج، در ساحه وسیعی در محل نادعلی نیمروز نزدیک تپه های مشهور سرخداك و سفیدك، در دست راست رود خانه هیرمند قرار دارد که دیدن آن خرابه ها، هنوز هم بازبان حماسی حکایتگر دوران مجدوشکوه روز گاران گذشته است .

دیدن ویرانه های زرنج بدون شك قلوب حساس را تکان میدهد و انسان را بیدریغ در یاد دوران جلال و عظمت پارینه زرنج می اندازد .

يك شاعر معاصر نیمروز از دیدن این خرابه متحسس شده و در يك چکامه زیبا فریاد قلب صد پاره زرنج را اینطور باز گو میکند که جالب و خواندنی است :

۲۰۹- ظفر نامه چاپ تهران ج ۱ ص ۲۶۷ - ۲۷۰

۲۱۰- جغرافیای تاریخی بار تولد ص ۱۲۴

الهی عظمت دوران من کو؟ شکوه ارگک عالیشان من کو؟
جلال و عظمت شاهان من کو؟ بدل پروردم آن مردان من کو؟
گرفتی یارب از من جان من کو؟

کجا شد همت مردان کارم کجا شد خرگه خیل سوارم
مگر من سینمای روز گارم که در هر پرده چندین رنگ دارم
سرود حلقه رندان من کو؟

زدی صد حلقه بر کاخ نیشاپور دلیرانم ببانگ طبل و شیپور
گذشتی گر سواران من ازدور بلرزیدی کله برفرق فغفور
خدا را صحنه جولان من کو؟

الهی برج و بارو خانه ام کو؟ چراغ و محفل و پروانه ام کو؟
جلال و عظمت و سامانه ام کو؟ اگر پروانه ام دیوانه ام کو؟
بدل داغ گل دامن من کو؟

نه اندر گلشن من رنگ و بوئی نه هم از عندلیبان گفتگوئی
نه اندر جویبارم آبروئی نه جوی دارم و نی آب جوی
طراوت های تاکستان من کو؟

چرا کس را ز حال من خبر نیست چرا کس را بسوی من نظر نیست
چرا در شور و فریادم اثر نیست خبر از حال من کس را اگر نیست
نسیم صبح باغستان من کو؟

بجای گل برویانم چرا خار؟ چرا افتاده باشم خار و خوار؟
نرویانم چرا گل های بسیار؟ چرا از سر نگیرم شوکت پار؟
که گویم خانه ویران من کو؟ (۲۱۱)

آری؟ زرنج همان شهریکه روزی تختگاه شهر یاران و کرسی حکمداران
سیستان بود و روزی با بغداد مقرر خلافت همسری میکرد و از پرنفوس-
ترین شهر های آسیا در شرق و بقول «البشاری» از «عجایب بلاد عجم»
بشمار میرفت، در اثر خرابکاری و خونخواری دو کس از فاتحان آسیائی

۲۱۱- این شعر را نور احمد عزیزی یکی از روشنفکران نیمروز در وصف
ویرانه های زرنج در سال ۱۳۴۰ ش سروده و خود شاعر متأسفانه در
اوایل حمل ۱۳۶۶ جهان را بدرود گفت .

(چنگیز و تیمور) و در اثر هجوم ریگ‌های روان و برهم خوردن سیستم آبیاری، منظره رقت آوری بخود گرفته که دیدن آن بیدریغ اشک تاعسف از چشمان آدمی جاری میکند.

امیر تیمور و جانشینان او باشکستا ندن بند های هیرمند گویا، شرائین سیستان را قطع و «مدینه العذرا» نیمروز را در خون های سپید مادرش (هیرمند) غرق کردند و کشتند. بامرگ زرنج، نیمروز نیز مرد، و در پیرامون کنگره های کوه پیکر قلعه ارگ زندگانی آهسته آهسته خاموش شد. در دهکده های کوچک و کلبه های محقر اطراف خرابه های زرنج امروز خانواده های زندگانی دارند، ولی از گذشته پر شکوه شهر بخواب رفته و در هم ریخته زرنج چیزی نمیدانند و از شهر و شهرنشینی خبری ندارند. بدینسان، سرزمینی که بگفته استاد فرخی سیستانی :

سنگ او بالین پرو بستر شیر ژیان ریگ او میدان دیو و خوابگاه گرزه مار

بود، روز گاری فرا رسید که بقول يك شاعر پیرو فرخی :

گاه شد این گلشن احرار و مرز مردمی
سرزمین اشک و خون در پای اسپان تبار
گاه تیمور آمد و بشکست آن بندیکه بود
مامن آزادگان را آب روی و اعتبار
بست ویران شد، زرنک از پافتاد و طاق ریخت
تخت گاه خسروان شد خوابگاه مور و مار
از زمینش جای چشمه، اشک چشم آمد برون
وزنهالش جای میوه خون دل آمد ببار
شکرلله باز می بینم درین مرز کهن
نوجوانان دامن همت ببستند استوار
زندگی جهد است ورنج است و جدال است و طیش
زندگی عزم است و همت، زندگی کار است کار

شهر جدید زرنج در ده کیلومتری جنوب ویرانه های زرنج قدیم بعنوان مرکز ولایت تیمروز در سال ۱۳۴۴ شمسی در منطقه یی

بنام «جروکی» (اصطلاح بلوچی است) طرح شد و در آن عمارات دولتی، هتل، کاروانسرا و بازار و حمام و مسجد و جای مکاتب و پارک و میدان هوایی واقع در شمال آن مدنظر گرفته شده و فعلاً بنابر احصائیه های ۱۳۵۸ دولت تقریباً هفت هزار نفوس دارد.

مشکل بزرگی که مردم آنجا با آن روبرو اند، این است که آب زیر زمینی شهر جدید زرنج غیر قابل شرب است و به سبب شوری حتی برای شرب نباتات و درختان هم قابل استفاده نیست. اخیراً با کشیدن نهر لشکری از هیرمند مشکلات مردم از ناحیه آب آشامیدنی در زرنج مرفوع شده، ولی خطر ریگ های روان از سمت شرقی آنرا تهدید میکند و هرگاه چارهئی برای آن سنجیده نشود، ظرف یک دهه دیگر امکان ورود بانجا و شاید امکان زندگی را غیر میسر بسازد.

نکته قابل یادآوری این است که شهر موجوده زرنج، تقریباً ۸۰- در صد از آجر پاره های شهر قدیم زرنج اعمار شده زیرا خشت های آن هنوز هم از مقاومت قابل تذکری برخوردار است.

فصل ششم

شهرک‌ها و ابدیه تاریخی جنوب زرنج

زالق - زالقان - زاهدان

در پنج میلی جنوب شهر کرکوی روستای بزرگ زالق یا زالقان قرار داشت. اسم این محل را ابن فقیه وابن خرداد به ویا قوت به اتفاق «زالق» ضبط کرده‌اند. (۱) ولی در تاریخ سیستان در متن به اشکال ژالق، زالق و زالقان آمده (۲) و در بعضی نسخ از قبیل مسالك وممالك اصطخری «سالقان» و در اشکال العالم جیهانی در متن «سالقان» و در روی نقشه آن «صالقان» (۳) و در حواشی تاریخ سیستان که به استناد کتب دیگر، جالق، صالق و جالقان نوشته شده ظاهراً بدون جالق فعلی مکران باید باشد که در سال سی هجری بدست ربیع بن زیاد قبل از کشودن زرنج فتح شد.

بنابر روایت تاریخ سیستان اصل آن، «زالقان» دو محل درپیش زره و نزدیکی های زرنج بوده بنام «زالق نو» و «زالق کهن» (یعنی زال نو و زال کهنه) که بنای آنها به زال زر پدر رستم معروف نسبت داده

۱- البلدان ابن فقیه ص ۲۰۸، ابن خرداد به ص ۵۰، معجم البلدان ج ۵ ص ۳۷

۲- تاریخ سیستان ص ۲۲

۳- رک نسخه خطی اشکال العالم جیهانی ص ۶۴، بعد، اصطخری، ص ۱۸۰ بعد

شده است. (۴) یاقوت گوید: «زالق من نواحی سجستان و هور ستاق کبیر، فیه قصور و حصون.» (۵)

بلا ذری در شرح فتوحات اسلام در سال سی هجری مینویسد که ربیع بن زیاد پس از فتح کرمان به سیستان کشید و کویر هفتاد و پنج فرسنگی میان کرمان و سیستان را در نوردید و در نزدیک روستای بزرگ زالق توقف کرد، در روزمهرگان (سال سیام هجری) بردژ آن حمله برد و دهقان آنرا اسیر گرفت، دهقان جان خود را در بدل بزرگی آگنده از زرو سیم باز خرید و با ربیع بن زیاد صلح کرد و از او تعهد گرفت که مردمان شهر او را نیز بجان امان بخشد و ربیع عهد کرد که خون ایشان نریزد. (۶)

بلاذری علاوه میکند که زالق بازرنج پنج فرسخ (۳۰ - ۳۵ کیلومتر) فاصله داشت و کرکویه شهر دیگر سیستان در پنج میلی زالق واقع بود و ربیع سالار لشکر عرب پس از فتح زالق برای تسخیر کرکویه حرکت کرد، این دو شهر در دست چپ هیرمند و غرب شهر زرنج واقع بودند.

امروز خرابه های شهر کرکویه در ۲۰ - ۲۲ کیلو متری شمال غرب زرنج در دست چپ شاخه ئی از هیرمند در محل دیه دوست محمد به چشم میخورد که بنابر اشاره بلا ذری شهر زالق می باید در نزدیک—ی ده دوست محمد (بفاصله پنج میل) در غرب یا جنوب آن واقع بوده باشد. اما در آن حوالی جای به این اسم و شبیه با این اسم دیده نمی—شود. اما در بیست میلی جنوب خرابه های کرکویه آثار و بقایای فراوان از شهری بنام «زاهدان» در میان مردم محل معروف است. خرابه های شهر زاهدان کمی بالاتر از خرابه های «شهر ستان» واقع در غرب خواجه احمد، در محل «اسکل» وقوع دارد. از «قلعه غوری» نیز درین حوالی نام برده میشود. «شهر ستان» همان «رام شهرستان» متذکره جغرافیا نگاران صدر اسلام چون: اصطخری و ابن حوقل و غیره

۴- تاریخ سیستان ص ۱۸ ص ۲۲-۲۹

۵- یاقوت حموی ج ۵ (حرف ز) دیده شود.

۶- فتوح البلدان بلاذری چاپ قاهره ص ۴۰۰ و متن فارسی ترجمه آذر-

است که میگویند: کرسی قدیم سیستان قبل از زرنج بوده و ریگ روان آنرا خراب کرده بود. در دست چپ رود نصر و (ظاهراً سنا رود درست مینماید به شرطیکه بانصرت آباد و نصر آباد، نسبتی نداشته باشد.) سلسله خرابه زار شهر زاهدان کهن موقعیت دارد. محوطه داخلی قلعه خرابه زاهدان در حدود ششصد متر مربع است. ابنیه خرابه زاهدان که بعضاً از آجر ساخته شده بیدریغ بیننده را بیاد روزگار شکوه آن می برد، برج فوق العاده جالب این محل که قریباً بکلی منهدم و خراب خواهد شد. در حدود زیاده از شصت فت (بقول تیت در ۱۹۰۳- میلادی ۷۵ فت ارتفاع داشت) ارتفاع دارد و تمام آن از آجر ساخته شده و محیط قاعده آن پنجاه و پنج فت میباشد.

دو کتیبه کوفی در مناره مذکور دیده میشود که بعضی حروف آن از هم پاشیده شده و تصور میرود در اصل کلمات این کتیبه ها «لا اله الا الله محمد رسول الله» بوده باشد. مناره مذکور ظاهراً مربوط به مسجد بزرگی بوده که فعلاً اثری از آن باقی نیست و باید تذکر داده شود که از هر حیث نظیر مناره خارج شهر سبزوار واقع در سر راه خراسان است. بعضی از اهالی محل مناره مزبور را بمناسبت قریه قاسم آباد واقع در همان نزدیکی «میل قاسم آباد» و برخی «میل کوه سنگ» و خود خرابه هارا نیز که سابق «ارواح کین» خوانده میشدند. قلعه تپه مینامند. بررسی سایکس در ۱۸۹۸ میلادی این خرابه هارا بدقت گردش کرده و از آن در سفرنامه اش شرحی که رفت، متذکر شده است. (۷)

هنری ساوج لندر شخصیت معروف انگلیسی در اواخر سال ۱۹۰۱ میلادی سری به خرابه های شهر زاهدان زده و ضمن یاد آوری از آن، طول این خرابه هارا از ۸۰ تا ۹۰ میل قلمداد کرده است. (۸)

جی، پی، تیت عضو هیئت سرحدی ماكما هون در کتاب سرحدات بلوچستان خود (که در سال ۱۹۰۹ در لندن بچاپ رسیده) ضمن تهیه

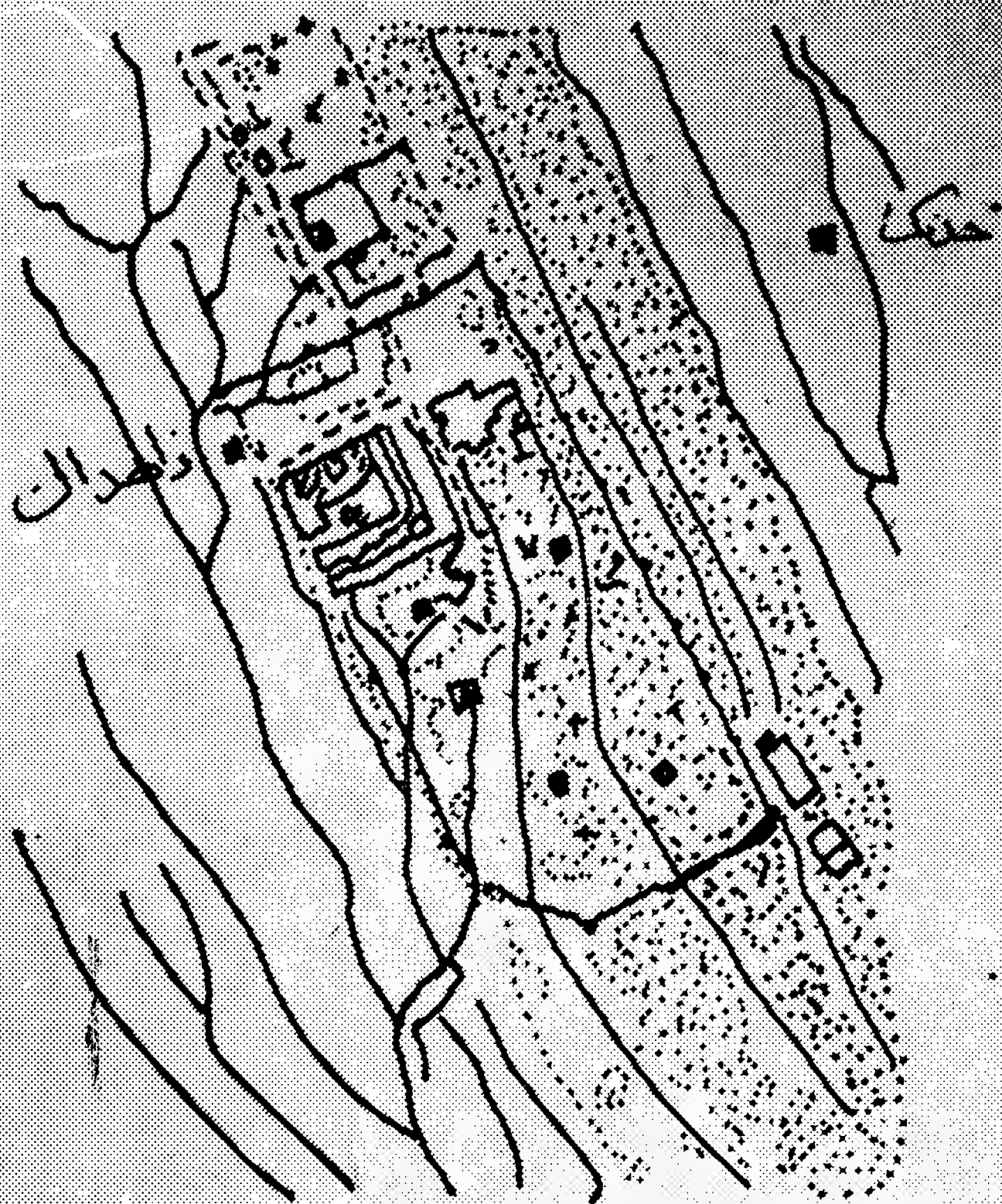
۷- بررسی سایکس. ده هزار میل در ایران ج ۲ فصل ۳۰ - ۳۱ راجع به سیستان بحث میکند

۸- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی ج ۷

ص ۱۸۸۹ - ۱۸۹۴

نقشه زاهدان

N



علاقم و شاه‌ها

- | | |
|---------------|------------------------|
| ۱. آب انبار | ۵. آبگ و کلاخ |
| ۲. مسجد | ۶. دروازه بختیاری |
| ۳. قلعه تیمور | ۷. مزار چهل و چهار پیل |
| ۴. بازار | ۸. توبه شاه اشکان |
| خانه‌های کهنه | تپه‌های رنگی |
| کشت و نهج | خراب‌ها |

مقیاس به سب میل
 ۰ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰
 کیلومتر



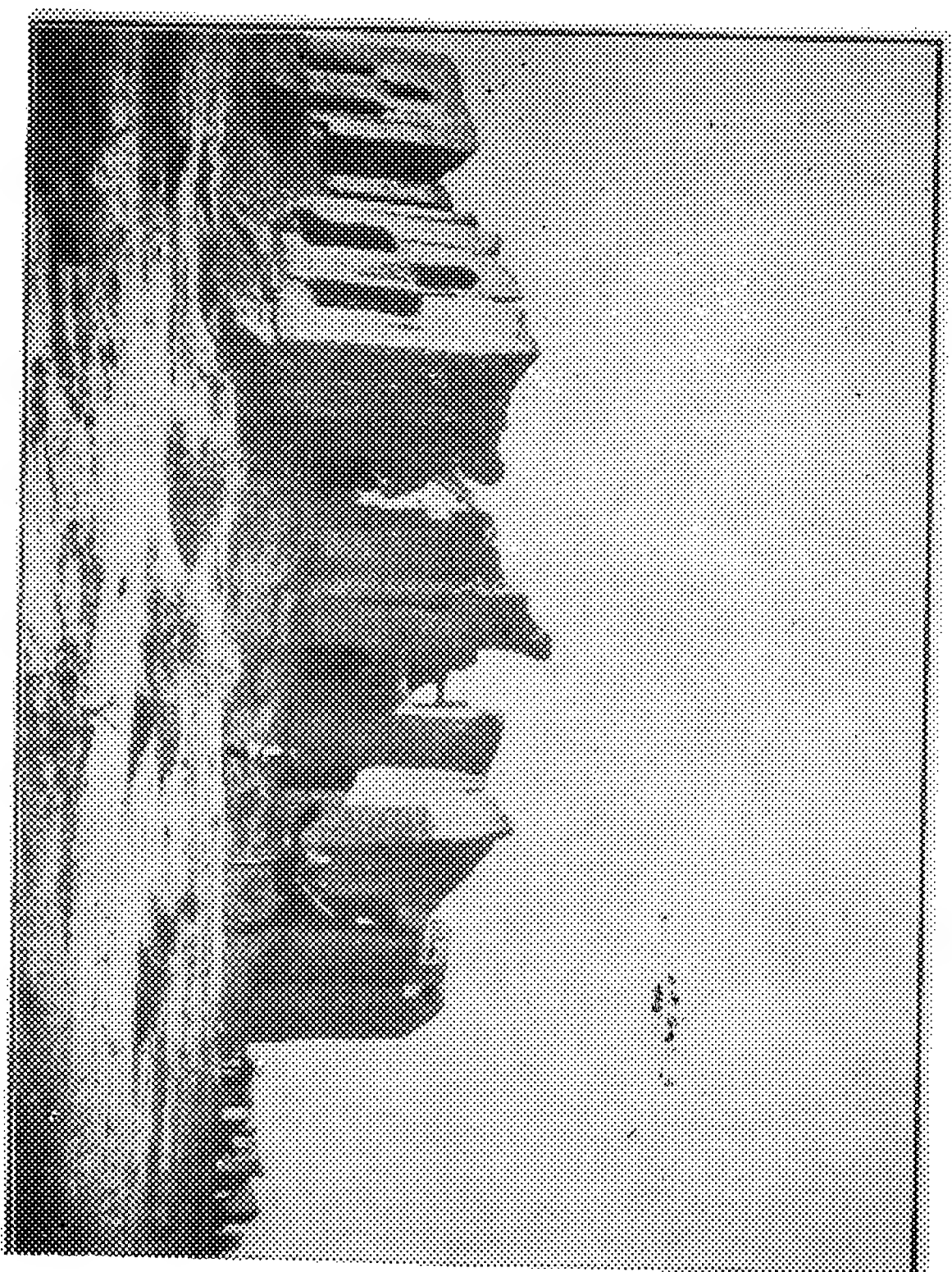
شور مغروبه زاهدان نژديك كرهك (تيت ۱۹۱۰)

شكل (۱۰) مربوط فصل ۶

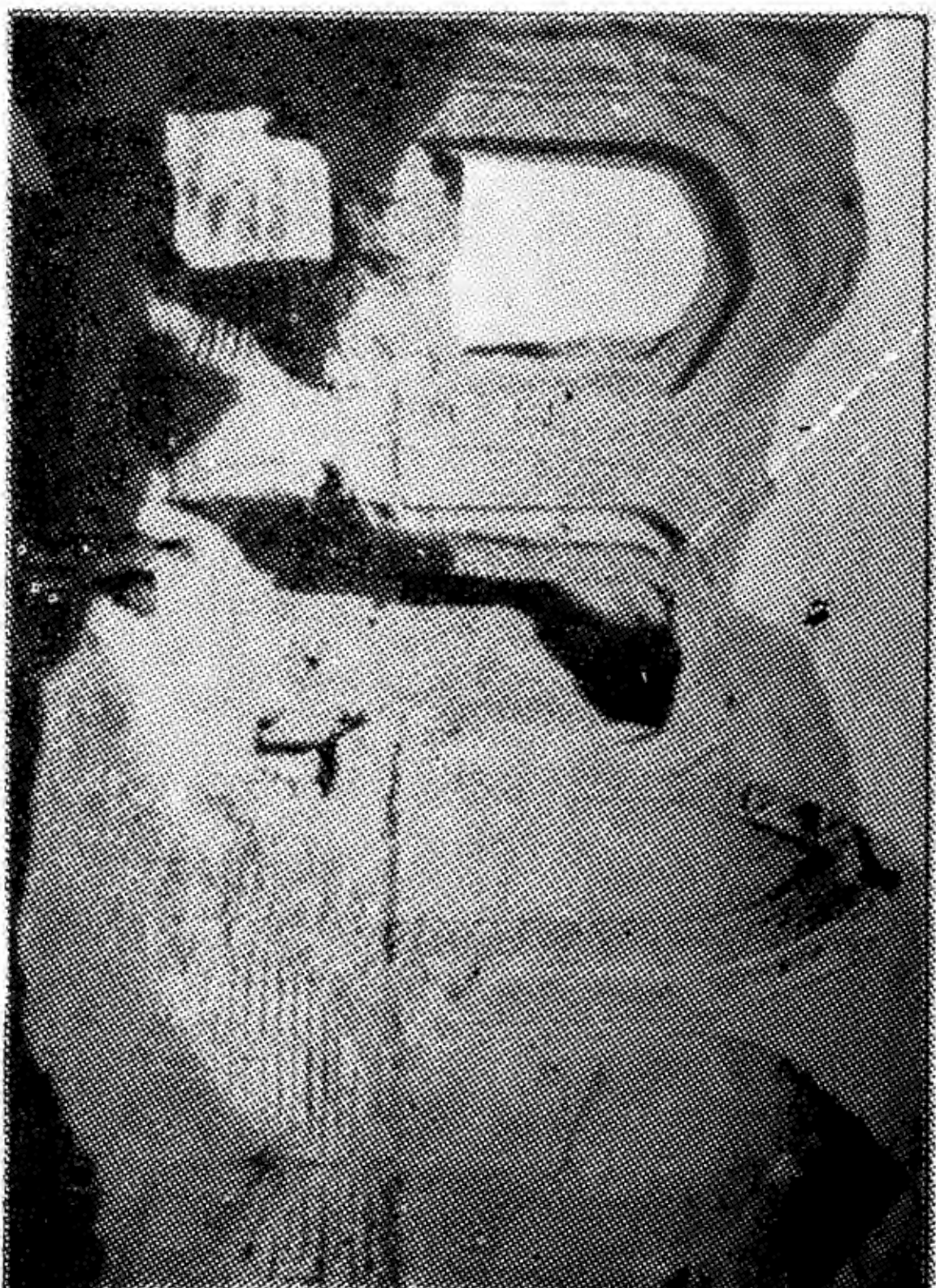


شکل (۱۱) مربوط فصل ۶

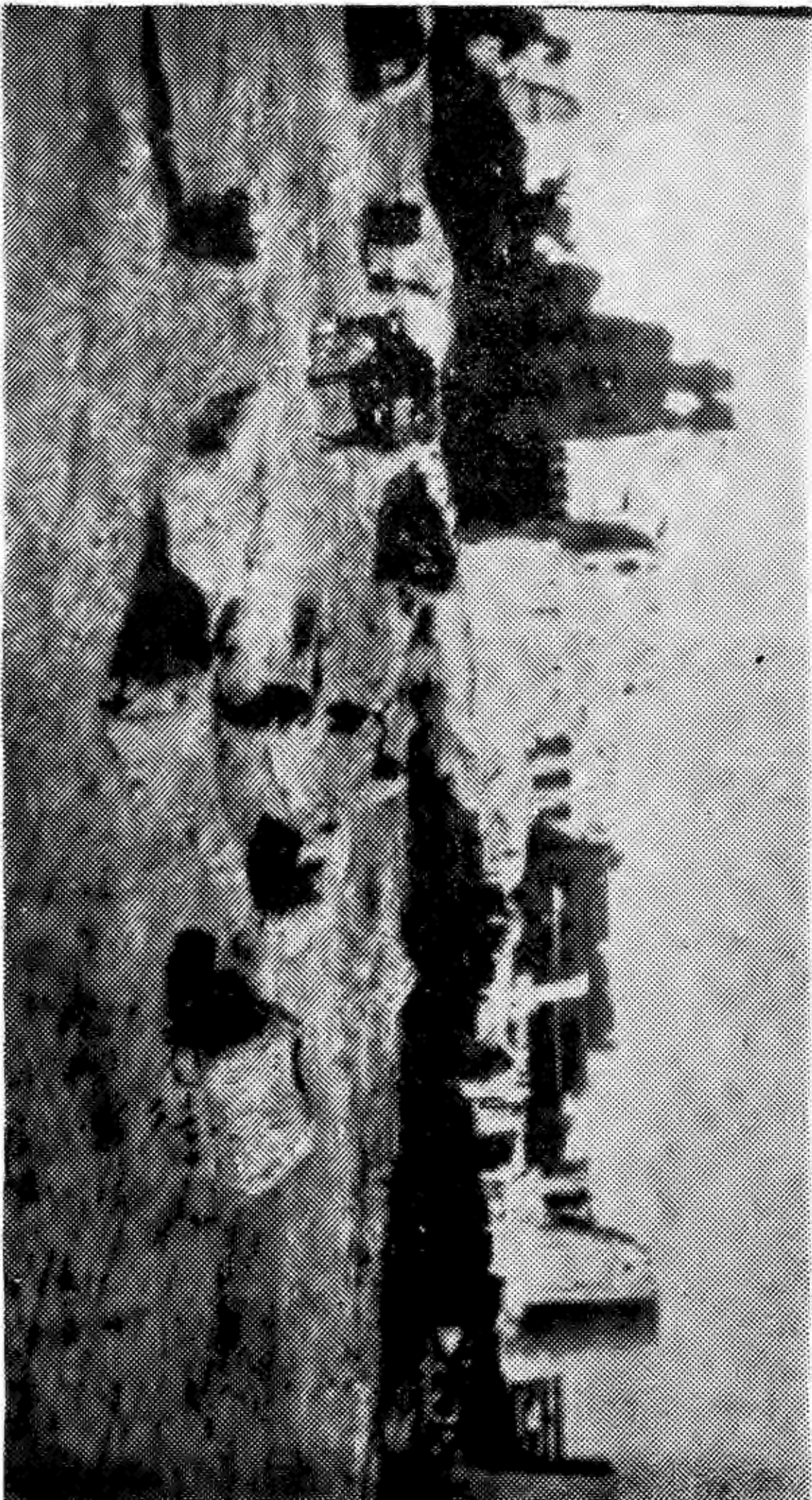
بقایای مینار مسجدی در خرابه‌زار زاهدان کهنه به ارتفاع ۷۵ فوت
مربوط قرن یازدهم میلادی (تیت ۱۹۱۰)



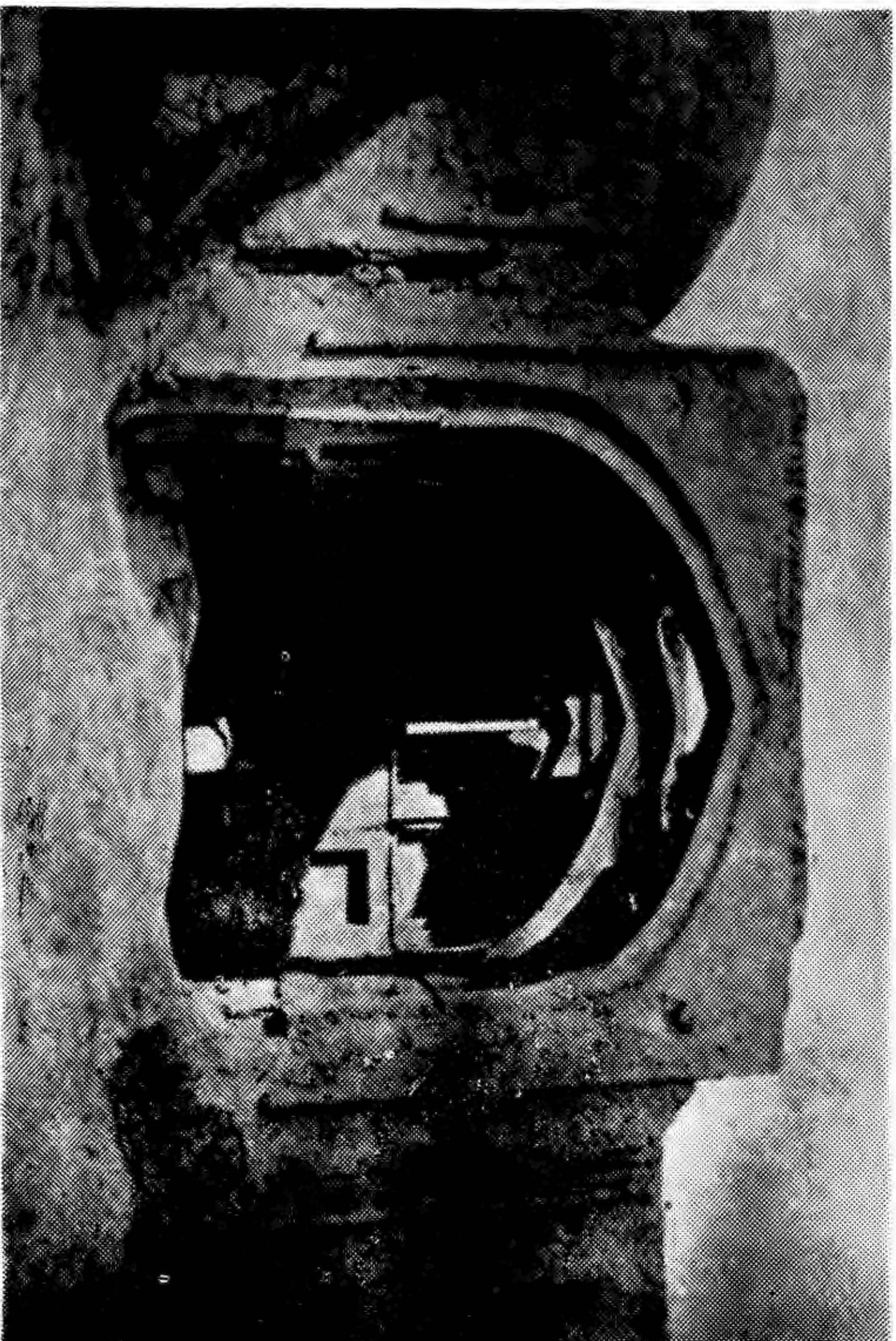
شکل (۱۲) مربوط فصل ۶
خرابه های قلعه تیمور نزدیکی زاهدان کهنه (تیت ۱۹۱۰)



شکل (۱۳) مربوط فصل ۶
ساختار ایوان های یک قلعه خرابه نزدیک زاهدان کهنه (تیت ۱۹۱۰)



شکل (۱۴) مربوط فصل ۶
خرابه های قلعه کندرک بر سر راه حوض دار
(تیت ۱۹۱۰)



شكل (١٥) مربوط فصل ٦
خرابه های يك كافه در نزدیك خوض دارا . (تیت ١٩١٠)

عکس جالب از مناره شهر زاهدان تاریخ بنای این مناره را که در ۱۹۰۳ میلادی ۷۵ فوت ارتفاع داشته سال ۵۳۷ هجری مطابق ۱۱۵۹ میلادی میداند. (۹) که به این حساب آنرا از آثار دوره سلجوقیان باید قلمداد نمود (رجوع شود به عکس).

تیت در کتابی* که در مورد سیستان نوشته ضمن بحث از خرابه زار زاهدان، کار مهمی که به نظرم او انجام داده است، ترتیب نقشه شهر زاهدان و تعیین نقاط تاریخی آن شهر است که برای خواننده راهنمای خوبی بحساب میرود (لطفاً به نقشه زاهدان رجوع شود).

دانشمند محترم منوچهر ستوده این نقشه را با چند نقشه دیگر نقاط مهم و تاریخی سیستان در کتاب *احیاء الملوك ملك شاه حسین سیستانی* باز تاب کرده اند که ما هم از آن تمتع گرفتیم. ظن قوی میرود که زالق یا زالقان (که معرب زال کهن) است در محل خرابه زار وسیع و دور و دراز زاهدان، نزدیک کوهك در مسیر رود خدنگ و پریان واقع بوده باشد، زیرا هر قدر به عقب نگاه شود جای به اسم «زاهدان» که بغلط برخی از سیاحین فرنگ، آنرا زرنج پای تخت قدیم سیستان تصور کرده اند، در حوالی زرنج و حتی در پهنای سیستان دیده نمی شود، ولی صرف سیصد و هفتاد سال پیش از امروز، ملك شاه حسین سیستانی در کتابش (*احیاء الملوك*) ضمن شمردن ویاد آوری از دانشمندان و فضلا و زهاد سیستان میگوید: سیستان را به سبب کثرت اهل طریقت و زهاد، (دارا لزهاد) نیز مینامیدند که ممکن است با (زاهدان) مذکور مناسبتی داشته باشد. (۱۰)

ولی ملك شاه حسین سیستانی نیز از این زاهدان مورد بحث ما بطور مشخص ذکری بعمل نیاورده تا کلیدی برای راهیابی به شهر زاهدان که این همه در میان مردم آنجا زبازد و آشناست، شده میتواند است، ظاهراً، موجو دیت مزارچهل و چهار پیر (زاهد) در مرکز این خرابه ها سبب شده است تا مردم آن همه خرابه هارا بنام (زاهدان) بشناسند.

۹- رجوع شود به کتاب سرحدات بلوچستان از تیت زیر نام زاهدان .

۱۰- *احیاء الملوك* تالیف ملك شاه حسین صفاری سیستانی ص ۱۷-۱۸

چهار قرن پیش ، هنگامی که ملک شاه حسین سیستانی مصروف نوشتن کتاب خود، احیاء الملوك بود، مردم سیستان نه به نام زالقان و نه باسم زاهدان جای را سراغ داشتند ولی بنام (جالق) محلی بود در بالا دست قلعه تراکو در شمال راشكك، نزدیکی های قلعه تاغرون و جنگل پشت زره که قلعه نصرآباد (نصرت آباد، زابل کنونی) نیز در همان حوالی واقع بود .

این مطلب را از وقایعی که در سال ۹۹۸ هجری در سیستان با آمدن رستم میرزا صفوی از زمینداور، صورت گرفته بروشنی میتوان در- یافت. مخصوصاً پس از آنکه رستم میرزا ملک نجم الدین محمود را از قلعه جارونك به راشكك انتقال میدهد و بعد توسط (همدم) غلام سیاه پوست خود او را در بالا خانه قاسم نامی بقتل میرساند و ملک شاه حسین و برادرش ملک محمودی و شاه علی را که باملك نجم الدین محمود یکجا در حبس رستم میرزا بودند ظاهرآرها شده میخواهند هر کدام بدهی بروند اینان از راشكك واقع در برابر غرب قلعه فتح حرکت کردند و شيله (جالق) را عبور کردند، ملک شاه حسین سیستانی از دیگر همراهان که به قلعه پلاسی میرفتند جدا شده به ده حسنکی که به قلعه تاغرون نزدیک بود نزد مادرش رفت (۱۱) .

باز در سال ۱۰۱۹ هجری ملک شاه حسین سیستانی به سبب رنجشی که از دوستان و اقوام خود خاصتاً ملک جلال الدین محمود پسر ملک نجم الدین محمود یافته بود به قصد ترك سیستان روز دهم ربیع الاول با اهل و عیال خود از باغ مومن آباد خارج شد. منزل اول او (جالق) بود، سه روز در جالق ماند و روز سوم نماز عصر از جالق بیرون آمد و از هیرمند گذشت و در قریه بنجار (بضم اول و سکون دوم) به منزل میر نظام وارد شد (۱۲)

ملتفت باید بود که زاهدان مورد بحث ما غیر از زاهدان موجوده مرکز استان سیستان و بلوچستان ایران است. اما این هم قابل تذکر است که گفته شود نام شهر زاهدان فعلی در سابق به (دزد آب) معروف

بود فقط در زمان ناصر الدین شاه قاجار بود که اسم زاهدان قدیم را بر آن گذاشتند و آنهم مقارن ایامی بود که لارد کرزن نایب السطنه هند بر تائوی با اصرار و شتاب زدگی راه آهن کویت را از طریق سیبی ، پشین و چمن به نوشکی و زاهدان بخاطر بر آوردن امیال و نقطه نظر های خاص انگلیسی اش بانجا وصل کرد.

نام زابل نیز در وقت رضاشاه بر نصرت آباد ، کرسی بخش ایرانی سیستان ظاهراً بخاطر حفظ یکی از نامهای قدیم سیستان (زاوول و زابلستان) نهاده شد که بقول استاد سعید نفیسی از لحاظ جغرافیائی بصحت مقرون نیست (۱۳).

جغرافیا نگاران قرون اولیه اسلام در فاصله بین زالق و کرکویه از شهری دیگری بنام (کرننگ) (ممكن است كنگ واقع میان زرنج و کرکویه که تا چند سال پیش مرکز نیمروز بود تصحیفی از (کرننگ) باشد) نام می برند که امروز محل دقیق آنرا نمیتوان تعیین کرد. علاوه بر (کنگ) واقع در شمال زرنج «میان کنگی» اسم منطقه وسیع و طویلی است که در ساحل چپ هیرمند از بند سیستان شروع شده تا سیاه دك بطرف شمال که کرکویه را نیز شامل میشود امتداد دارد.

یاقوت حموی گوید: معمولاً آنرا (کرون) مینامند (و تا ربع اول قرن هفتم به همین نام معروف بود) ، شهر چة پاکهزه و بسیار نیکو است اهل آن خوارج و بافنده گان اند (۱۴)، یعقوبی گوید: کرننگ روستا ئی بود در نزدیکی زرنج که عرب ها آنرا (ارنج) خوانند و ابا عوف یکی از روسای خوارج در عصر عبدالله بن طاهر از این روستا بود. (۱۵).

بلاذری از کرننگ نام نمی برد ولی از روستای دیگر بنام «ناشروز» در نزدیکی زرنج نام میبرد که ربیع بن زیاد در سال سیام هجرت پس از فتح زوشت به آنجا رفت و مردم ناشروز به نبرد برآمدند ولی ربیع بر آنها چیره شد. گویند صالح بن عبدالرحمن که از جانب سلیمان بن عبدالملك مروان متصدی خراج عراق بود از این دهکده بود که بامادرش

۱۳- تاریخ بیهقی چاپ سعید نفیسی ج ۳ زیر نام زابل مراجعه شود .

۱۴- معجم البلدان یا قوت ج ۷ (حرف ك)

۱۵- البلدان یعقوبی چاپ لیدن ص ۱۷۴ تاریخ سیستان ص ۱۸۰

یکجا در جمله اسرای ربیع بن زیاد به اسیری برده شد. وی همان کسی است که پس از زادن فرخ متصدی کتابت دیوان حجاج شد و هم اوست که برای اولین مرتبه رسوم دیوان داری را از پارسی به عربی به امر حجاج بر گرداند. وی را زنی بنام عبله از قوم بنو تمیم و از طایفه بنومره بن عبید خریده بود (۱۶).

اسم این دهکده در کتب مسالك باختلاف آمده مانند : باشتروود با سروز باسروود ، بیسرود و ناشروذ و غیره . اصطخری و ابن فقیه آنرا (باشتروود) و تاریخ سیستان آنرا (ناشیروود) ضبط کرده اند . (۱۷) شرواذ، دیهی بود که ربیع پس از فتح ناشروذ به آنجا حمله برد و پس از کشودن آن در آنجا جد ابراهیم بن بسام بنده ابن عمیر لیثی دانشمند فقهی سیستانی مولی لیث گشت . (۱۸) .

در تاریخ سیستان از (بسام) بن بکر بن عبدالمناف بن کنانه باتکریم یاد آوری شده مینویسد که وی «از بزرگی درجات و علم بدان جایگاه برسید که خویشتن را بصد هزار دینار باز خرید از مولای خویش، گفتند که چیزی خط نخواهی گفت : نه که من خویشتن را بیش از این ارزم و نیک برکشید و بداد و ابراهیم بن بسام با بزرگی او پسر او بود» (۱۹) ربیع پس از فتح این دهکده که در دست راست هیرمند و نزدیک زرنج واقع بود آماده حمله بر زرنج شد، اما ناگفته نباید گذاشت که ربیع پس از کشودن شهر کرکویه در سه فرسنگی شمال زرنج بردهکده بزرگ هیسون دست یافته بود.

هیسون :

روستای بود بزرگ در حوالی زرنج و ظاهراً در غرب یا جنوب غرب آن شهر که به سلسله فتح زالق و کرکویه بدست ربیع بن زیاد، در سال سی هجری بدون جنگ به دست اعراب فاتح افتاد (۲۰).

۱۶- بلاذری فتوح البلدان ترجمه فارسی ص ۲۷۰

۱۷- تاریخ سیستان ص ۲۸

۱۸- فتوح البلدان بلاذری چاپ قاهره ص ۴۰۱

۱۹- تاریخ سیستان، ص ۱۸

۲۰- فتوح البلدان ترجمه فارسی ص ۲۷۰ متن عربی ص ۴۰۱

باری ابراهیم بن حنین قوسی حکمران سیستان پسر از نبرد با صالح در سال ۱۳۹ هجری به آنجا پناه گرفت و محمد پسر ابراهیم قوسی نیز پسر از پیکار مختصر با صالح نزد پدر به هیسون رفت و همدرا آنجا از جهان چشم پوشید (۲۱).

اسم این محل را صاحبان مسالك وممالك واز جمله ابن خرداد به به صورت (هیشوم وهسوم) (۲۲) و یا قوت به شکل (هیسوم) (۲۳) آورده که غالباً مراد از همه یکی است و آن همانا هیسون تاریخ سیستان می باشد. (۲۴) و ظاهراً این (هیسون) غیر از (میسون) باشد که از رساتیق سیستان شمرده شده است (۲۵). خلاصه علاوه بر آنچه تا اینجا معرفی کرده آمدیم، روستاهای ذیل نیز از محلات اطراف زرنج در تاریخ سیستان بحساب آمده است: قوس (بروزن طوس) سوگن، پال، جوی کهن، ناشیرو (باشتروود، بیستروود، ناشروذ و غیره). نهیژن (یا بهیجن) ژوشت. بر (بقول اصطخری رباطی بود بر سر راه زرنج و بالس) (۲۶) جوسم، بکروود، میسون نوجرد (نوگرد) نوق، امام الصراة، سپه، جرواتکن، کلاشیر، دوشابکه، کده محمد (امروز بنام قلعه محمد معروف است) بن عمرولیث خورا ندیز، شرواد وابر « (۲۷).

-
- ۲۱- تاریخ سیستان ۱۹۸ - ۱۹۹
 ۲۲- ابن خرداد به ص ۵۰ - ۵۶
 ۲۳- معجم البلدان ج ۵ ص ۳۷، تاریخ سیستان ص ۱۹۸
 ۲۴- تاریخ سیستان ص ۱۹۹
 ۲۵- اصطخری ص ۲۰۱ بعد.
 ۲۶- اصطخری چاپ لیدن ص ۲۵۱ ترجمه فارسی ص ۲۰۰ به بعد
 ۲۷- تاریخ سیستان ص ۲۸ - ۲۹

قلعه فتح :

در پنجاه شصت کیلو متری جنوب زرنج، در سرایشی دشت خوابگاه، جلگه هموار و حاصلخیزی افتاده است که بنام قلعه فتح یاد میگردد. قلعه فتح نه تنها نام وادی وسیع و حاصلخیزی در کراشه راست رود خانه هیرمند است بلکه نام قلعه معروف تاریخی نیز میباشد که با حومه پهناور وارگ پر شکوه خود برای مدتها مقر شاهزاده گان و ملوک کیانی سیستان بوده است.

در عصر شاه جهان، آخرین شهزاده کیانی این دیار، امیر حمزه سیستانی بود که با همدستی ملک اودل کند هاری (ملک عبدال) در سواحل هیرمند علیه حکومت مغولی هند در عصر شاه جهان نهضت نمود ولی از لشکریان مغولی هند شکست خورد و مجدداً به قلعه فتح پناه برد و ازغم ورنج این شکست مریض و قبل از سال ۱۰۸۳ هجری در سیستان در گذشت (۱).

ملک حمزه سیستانی فرزند ملک جلال الدین سیستانی از رؤسای ملی سیستان بود که حکمروایی او را بر سیستان دربار صفوی ایران نیز برسمیت می شناخت. او بر علاوه مآثر ملی و حربی صاحب فضیلت علمی و ادبی نیز بود و با آنکه جوانی تیز هوش و آگاهی بود «غافل» تخلص میکرد، این ابیات از اوست :

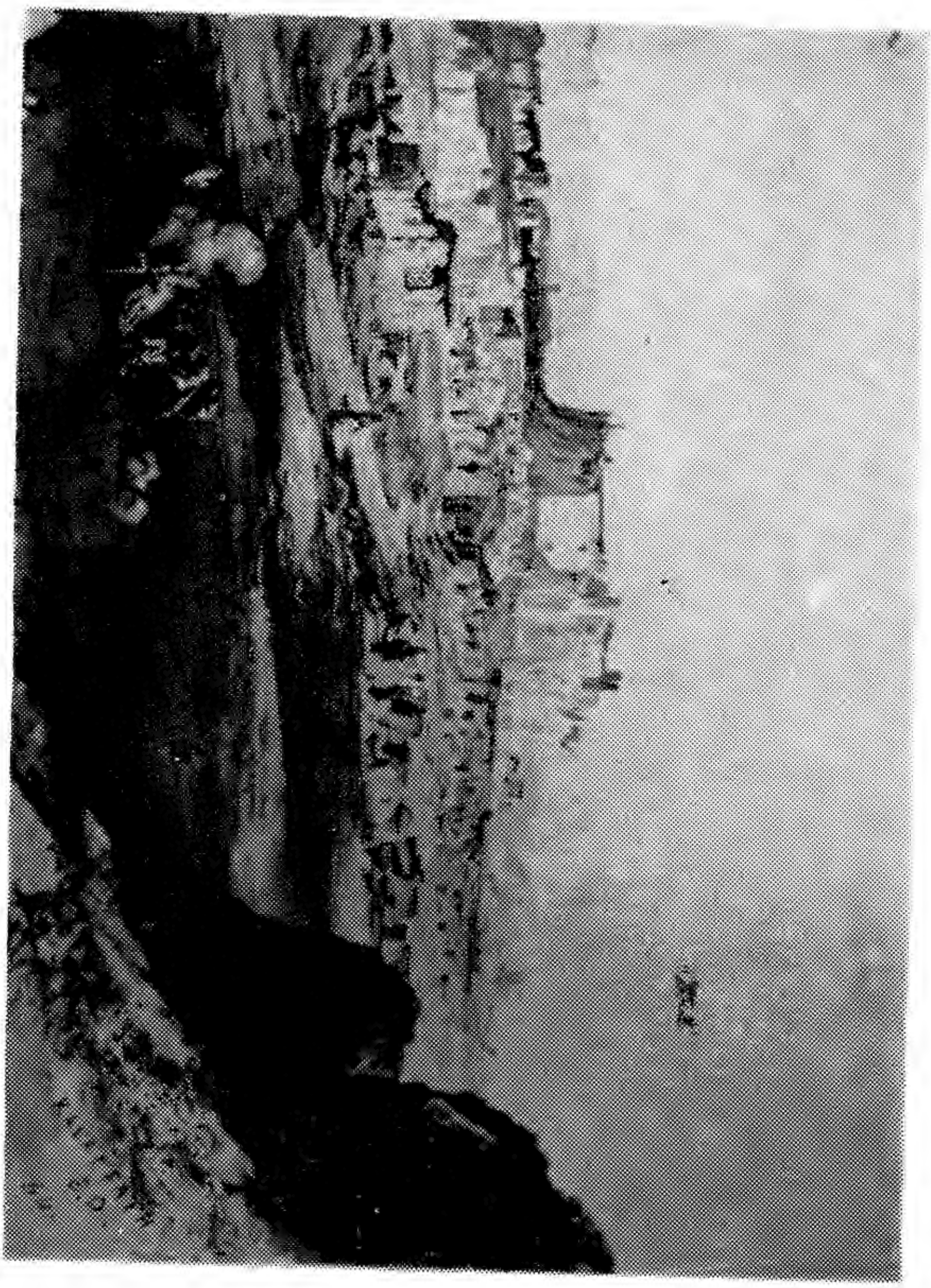
غافل نشوی از این دومعنی غافل سرمایه مرد از این دو گردد حاصل
زین راه نمایان یکی شو قایل یا عقل درست، یا جنون کامل
برادرش ملک ابوالفتح سیستانی نیز مردی صاحب قلم و شمشیر بود. دوبیت زیر معرف استعداد و ذوق ادبی اوست. باری ملک حمزه خطاب بوی گفته بود :

بر خاطر عاطرت غباری نرسد از گفته من ترا نقاری نرسد
هر چند طلای خاطر را غش نیست بی زحمت آتش به عیاری نرسد
و او در این ابیات جواب برادرش را میدهد :

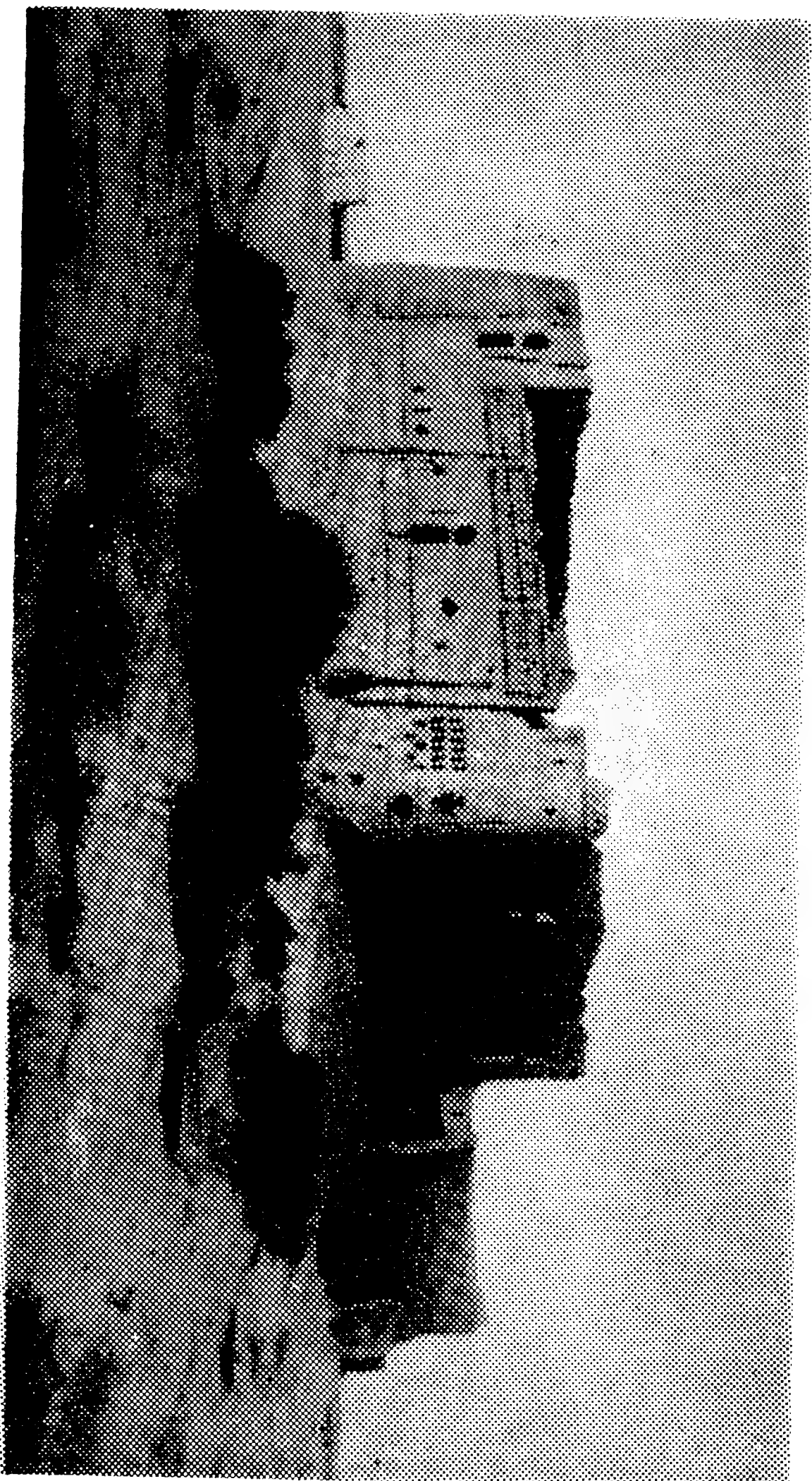
نظم ز شراب معنوی سرشار است درکش را هوشیاری در کار است



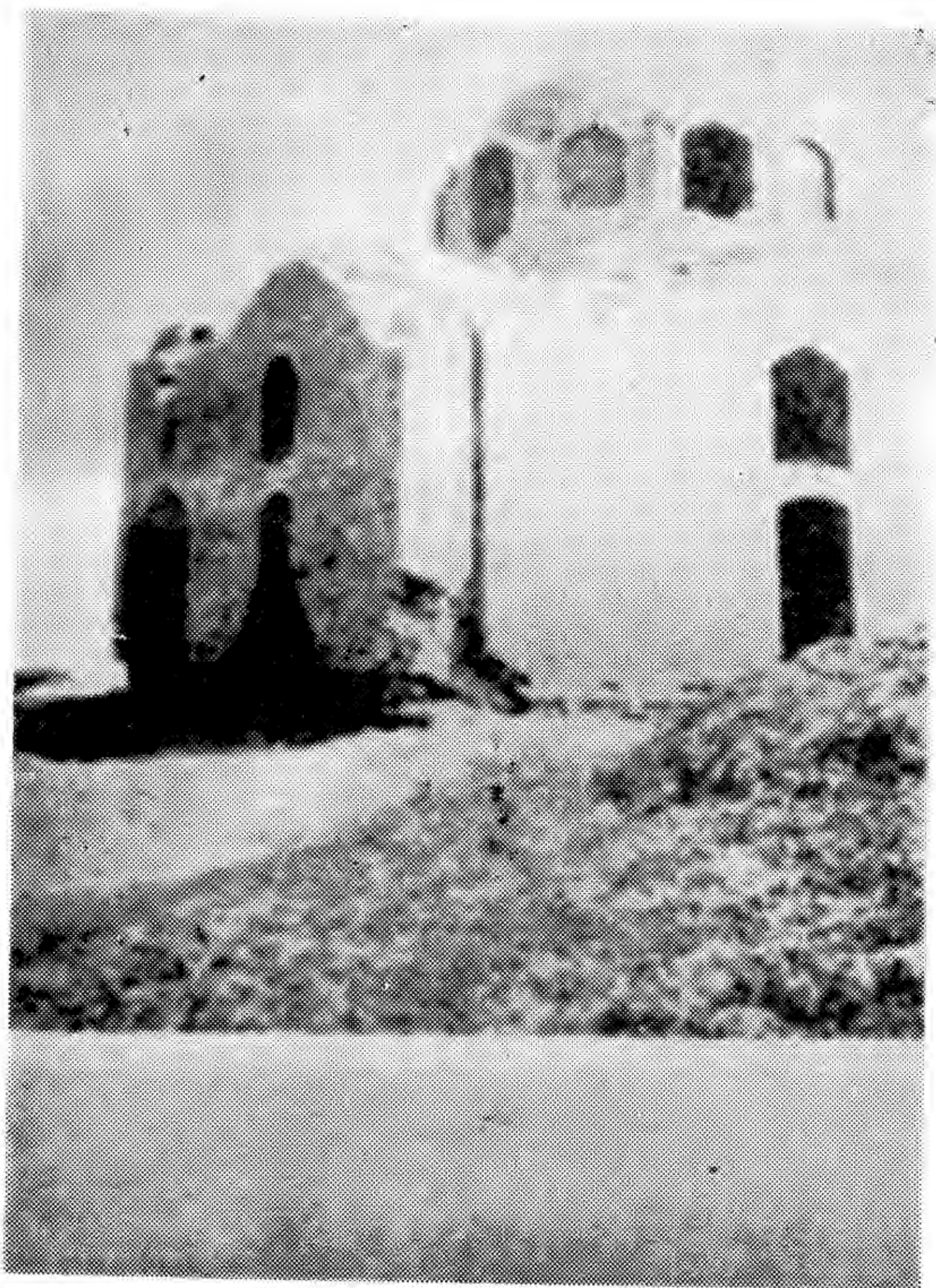
شکل (۱۶) مربوط فصل ۶
قلعه فتح مرکز سیستان در عصر شاهجهان، تاریخ بناء ۱۴۲۷ میلادی (تیت ۱۹۱۰)



شکل (۱۷) مربوط فصل ۶
منظره‌یی از قلعه فتح‌در ۱۸۸۴ (کلاس فیشر نیمروز، ۱۹۷۱)



شکل (۱۸) مربوط فصل ۶
 خرابه قلعه پلنگی در شرق قلعه فتح‌خانه پی باستحکامات جنگی .
 تزیینات معماری درخشت‌خام و کامل‌دیده میشود . (تیت - ۱۹۰۹)



شکل (۱۹) مربوط فصل ۶
یکه گنبد واقع در نزدیک قلعه فتح در نیمروز



(تیت ۱۹۱۰)

شکل (۲۰) مربوط فصل ۶
خرابه مزاری نزدیک قلعه نتج در نیمروز



(عیت ۱۹۱۰)

شکل (۲۱) مربوط فصل ۶
خرابه مدرسه یی از موقوفات ملک حمزه در قلعه فتح نیروز



شکل (۲۲) مربوط فصل ۶
 لوحه سنگ های قبور و اماکن مقدسه که مظفرالدوله حاکم سیستان آنها را
 راخورد کرده است.
 سنگ سمت راست سنگ بنای مسجدی است که در سال ۸۴۷
 ساخته شده و سنگ سمت چپ سنگ قبر ملک غیاث الدین بن محمد پدر
 مؤلف احیاء الملوك است.



شکل (۲۲) مربوط فصل ۱
بقایای قصر دختر ملک قطب‌الدین که بدست امیر تیمور در ۱۳۸۳ خراب شد.
(تیت ۱۹۱۰)

محتاج بیای مردی آتش نیست نقد سخنم طلای دست افشار است
 پسران عم ملك حمزه، ملك شجاع سیستانی و ملك همت سیستانی نیز
 در شعر و شاعری دسترسی داشتند و این آخری در دربار شاه جهان
 منزلتی بلند داشت (۲).

وبه این ترتیب دیده میشود که هوای گوارا و لب هیرمند و قلعه فتح،
 در رشد و نموی فکری و ذهنی مردم آنجا بی اثر نبوده است. ملك شاه
 حسین سیستانی که خودش بارها از این قلعه در برابر حملات ازبك
 های شیبانی پاسداری نموده مطالب جالبی راجع به این قلعه دارد و
 مینویسد: «قلعه فتح که در قدیم برزبر تلی ساخته بودند و به «قلعه
 سپاهان» مشهور بود ملك الملوك (ملك سلطان محمود معاصر شاه
 اسمعیل صفوی متولد در ۸۶۶ هـ متوفی ۹۶۰ هـ) به مولانا محمدی کد
 خدای سرابان رجوع کرد و شاه جلال خواهر زاده خود را نیز بر آن گماشت
 تا آن قلعه را ساختند. پنج جریب دیگر اضافه قلعه سپاهان کردند
 آن نیز برزبر پشته ای است در کمال رفعت در میان بلوك سرابان که
 بهترین بلوكات سیستان است و آنجا بر حسب آب روان و خوشی بوستانها
 بهترین بلوكات سیستان است و آن چاه و پایاب دارد و خندق عمیقی بر دور
 او محیط است...» (۳).

در سال ۱۸۱۰ میلادی هنگامی که کپتان کرسنتی انگلیس بطور
 خاصی از آن دیدن میکرد، مردمان آنرا ترمیم میکردند. قلعه
 فتح تا یک قرن بعد از گذار کرسنتی نیز قابل رهایش و مورد
 استفاده مردم آنجا بود ولی پسانهادر اثر پیدا شدن حشرات مضره
 مخصوصاً گژدم و مار آنرا ترك گفتند. قلعه فتح مانند اکثر شهرهای قدیم
 کشور دارای ربض و شار ستان و کهندژی بوده چنانکه تا هنوز بقایای
 سه چار باروی آن نمایان است، گرچه حصار حومه این قلعه از سمت
 غرب و شمال توسط سیلابهای رود خااله هیرمند خورده شده ولی ساحه
 آنرا از پانزده تا بیست هزار متر مربع میشود تخمین زد. ارگ قلعه
 فتح در نقطه نسبتاً بلند تری در جنوب شهر، بشکل بیضوی (از شمال

۲- تذکره نصر آبادی ص ۳۶-۳۸ و ۵۱

۳- احیاء الملوك ص ۱۴۵

بطرف جنوب) و دروازه قصر بطورجالبی در شمال ارگ (رخ بطرف غرب) با ارتفاع پانزده متر واقع شده. ساختمان های داخلی ارگ در درسه طبقه اکثراً در سمت غربی متراکم شده است. جی، پی تیت در کتاب «سرحدات بلو چستان» خود ضمن آوردن عکس های جالب، تاریخ بنای قلعه فتح را سال ۱۴۲۷ میلادی مطابق ۸۲۷ هجری ضبط میکند که معلوم نیست مأخذ او چه بوده است (۴).

داستان سرخ گنبد در جنوب غرب ارگ و دخمه های مرموز در شرق نزدیک قلعه فتح بر سر راه حوض (که در بعضی از آنها چندین نفر و در برخی یک مرد و یک زن بازیورات دربر داشته اش دیده شده و حدس میزنم به مردم غیر اسلام و غیر زردشتی های سیستان متعلق باشد) و هم چنین کثرت خرابه های قصور و ساختمانهای آسیابهای بادی در محل حوض و اطراف قلعه پلنگی، نه تنها قابل تذکر است، بلکه دیدن آنها برای آنانی که بتاریخ این گوشه کشور دلچسپی دارند لازمی پنداشته می شود و از همین جاست که سلسله عظیم خرابه زار شصت میلی از جنوب به طرف شمال آغاز گردیده و تا ویرانه های چهل برج و امیران و چيگینی دنبال میشود. (رجوع شود به عکس مدرسه ملك حمزه در قلعه فتح).

قلعه فتح که تا هنوز برج مثنی آن نمو دار شکوه روز گاران گذشته آن است، در ساحل راست رود خانه هیرمند قرار دارد، و از قلعه تراکو بقول مؤلف احیاء الملوك که آنرا با ملای «ترقون» ضبط کرده بیش از ده فرسخ شرعی فاصله دارد (۵). قلعه فتح در قرن دهم هجری وابسته به بلوك سرا بان بوده است. در جنوب غرب نزدیک ارگ قلعه فتح، درست در خارج حومه وسیع شهر که کم از کم یکصد جریب زمین را احتواء میکند در مقابل يك ساختمان بزرگ مخروطی شکل که عقیده دارند سرداب خانه یی بوده خاک توده يك بنای مهم تاریخی و عبارت دیگر بقایای يك خانه منفرد، وسیع بزرگ و شگفتی انگیزی بنام «سرخ گنبد» جلب توجه میکند که گفته میشود در چهل سال پیش از امروز خان آنجا بنام کرنیل محمد عمر خان آنرا تخریب کرده و



شکل ۲۶ مربوط فصل ۶ - - - - -
قلعه تراکو یا تراخون ، جایی که روزی آتشکده بزرگی وجود داشت. (تیت ۱۹۱۲)

از آجر پاره هایش، قلعه بزرگی بشکل يك قشله نسبتاً كوچك عسکری شامل ۴۸ باب خانه های بزرگ نشیمن همراه با چهار برج سه منزله یی در چهار زاویه آن که حدوسط بزرگی هریک از خانه ها به ۸ در ۴ متر میرسد به علاوه مسجدی به بزرگی (۳۰ در ۶ متر) باچندین دهلیز و حجره جهت تعلیم و تدریس شعایر اسلامی ساخته بود. واقعاً خبر يك چنین ساختمانی برای هر که تازه از این حقیقت آگاه میشود. و مخصوصاً برای کسیکه به سیستان و یابه این گوشه از آن سر زمین مدنیت پرور سری نزده باشد، خیلی هم شگفت انگیز خواهد بود، پس بیجا نبوده که سیستان را «سر زمین شگفتی ها» گفته اند.

منابع کتبی در برابر این اعجوبه نیمروز خاموش است و برای ما هم این کاری است مشکل که بتوان پرده های ضخیم قرون و اعصار را پس زده چهره حقیقی این پدیده بشری را به نحو دلخواه تماشا کنیم، فقط کمانه زنی ماتا اینجا میکشد که این ساختمان شاید، سالون پذیرایی ملوک نیمروز از مهمانان خارجی بوده باشد و شاید ستدیوی تظلم و داد خواهی شهر یاران نیمروز بوده چنانکه تاریخ نیز در این مورد از یاد شاهان سیستان در بجا آوردن این سنت کهن یاد دهانی میکند و باز هم شاید تالار جرگه های قومی به هنگام فیصله های مهم کشورش و ابلاغ تصمیمات ملی بوده باشد و ممکن است این هر سه منظور از این ساختمان برآورده میشده و یا چیزی غیر از این ها که بیان شد، بوده است.

قلعه ترکو یا ترا خون :

یکی از قلعه های بزرگ و افسانوی دیگر بلوک سرابان سیستان در شرق قریه بندر نزدیک چهاربرجك، در امتداد کاتال متروکه رامرود، قلعه ایست، مشهور به قلعه تراکویا تراخون که مؤلف احیا الملوك آنرا بصورت «تره قون» ضبط کرده گوید : «قلعه تره قون که میانه سرابان و رامرود و بر زره و زره واقع است و آب رود خانه رامرودی که زراعت حوض دار «حوض دارا» و کندر (کندرک) و زره و رامرود از آن رود خانه میشود، بر گردان آن قلعه میحط است و آن قلعه دوازده جریب

است طرف غرب و جنوب کوه است و بر فراز او کنگره است و عمارات نیز طرح کرده اند و طرف شمال و مشرق او نیز بلند کوه است که مسطح کرده اند و دورا دور دیوار کرده میان دیوارها بخاک انباشته اند که اگر احیانا توپ بر بلندی نصب کنند و بر قلعه زنند کار نکنند و در آن قلعه چاه آب شیرین است بغایت راست مزه (خوش مزه) و پایاب فرو برده اند که چون آب بر کمر قلعه میخورد و می گذرد، آب روان بر میدارند. آن قلعه به حسب استحکام و خوبی هوا نظیر ندارد و بالطبع شادمانی به گل اوسرشته اند.....

و دور این قلعه آسمان اشیان را بدین نوع هموار کرده بودند که استادان سنگ تراش را از کنگره او به زنبیل ها آویختی تادور او را به مرور تراشیدند و بیست سال در آن قلعه استادان کار کردند.» (۶)

همچنان ملك سلطان محمود دوراین قلعه قصبه ئی ترتیب داد که «به حسب بازار و آبادی شهری شد که در آفاق نظیر نداشت.» (۷)

در زمان حمله شیبا نیان برسیستان دراین قلعه بیش از هفتاد هزار خروار گندم ذخیره شده بود که مصرف شش هفت ساله تمام مردم سیستان را در دوران هرج مرج اوزبك ها کفایت کرد (۸). ظاهراً این قلعه در سالهای ربع اول قرن دهم هجری (۹۱۵ - ۹۳۰ هـ) اعمار شده است که بدین ترتیب پنجدسال از اعمار آن میگذرد.

برخی از سیاحین قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم ضمن شرح ساختمان این قلعه آثاری از آتشکده یی را در آنجا تشخیص داده اند (۹).

حدس میزنم (تره قون) یا تراکو که امروز در میان مردم محل بشکل «تراخو» و تراخون شهرت دارد و در دورانهای تیمور یان و صفویان جای معروف و معموری بوده است، شکل متحول (ترخان) یا (ترخانی) باشد. زیرا اصطلاح (ترخانی) در عهد مغول لقبی بود که به هر که داده میشد، میتوانست هر وقت خواسته باشد، شاه یا خان را ببیند و همچنین زمین صاحب لقب ترخانی از مالیات و عوارض شاه معاف بود.

۷- همان کتاب ص ۱۴۴ و ۵۲۶

۸- همان کتاب ص ۱۴۵ و ۵۲۶

۹- رك : عكس قلعه تراخون

و این محل نیز متعلق بکسی بوده باشد که دارنده چنین لقبی بوده است (۸) .

حکیم بدیع الدین ترکویی سگزی شاعر فیلسوف مشرب سیستان در قرن ششم و هفتم هجری منسوب به همین محل نیمروز است. این سخنور دانشمند که از طبقات محروم جامعه خود است، چنانکه از اشعار او برمیاید تا آخر عمر تنها و مجرد زیسته و با وجود بهره مندی از علوم و هنر خویش در تنگدستی و فقر بسر می برده است. این مطلب در قطعه شعر ذیل او نمودار است :

مرا کسی ز زبان دگر کسی دی گفت	که ای بدیع، جهان جاویدان نمی ماند
گذشت عهد شباب و برخ پدید آمد	نشان شیب، کنون گرزئی کنی شاید
از آنکه از پی ابقاع نوع نسلت را	مگر زجنس تور وزی نتیجه ای ماند
نکاح بر توره صد سفاع بر بندد	صلاح بر تو در صد فلاح بکشاید
از آن سوال جگر خای او برنجیدم	جواب دادم و گفتم که ژاژ مینماید
ز چند گونه کفایت که در هنر دارم	کفاف خرچ من ای خواجه در نمی آید
تبا شد این ز حکیمی که من زنی خواهم	بنان و جامه و اوراد گر کسی کاید ۱۱

این حکیم تنگدست و هنرمند، بیشتر با رباعی منویات خود را ابراز داشته و اندرزهای حکیمانه اش را بدین وسیله به اطرافیا- انش گوشزد مینموده است، رباعیات ذیل بیانگر اوضاع اجتماعی و اقتصادی زمان اوست .

دنیا که درو زنده دلی را مرگ نیست
نشو کل عیش من زانندك بر گiest
اصلیست خرد، که فرع اورنج دلست
شاخی است هنر که اصل او بی بر گiest
یا

گر نقد کرم دلا، درین رسته نماند
خوش باش که هیچ فاقه پیوسته نماند

۱۰- تحریر تاریخ و صاف (تعلیقات و توضیحات لغات) و نیز زبده التواریخ دیده شود.

۱۱- لباب الا لباب عوفی ص ۴۹۰

تاساکن خائِه وجو دی هرگز
 یكروز، در ، روزی تو بسته نماند
 یا
 تاکی باشی برای ناالی بامید
 هر جایی به هر دری، چو قرص خورشید
 بازاده خاطر ونم دیده بساز
 کین آب سیاه تست وآن آب سپید
 عوفی بصورت بسیار مختصروی را معرفی نموده وبه مهارتش
 درنظم وزندگی مردانه اش اشاره کرده وآنچه را که عوفی آورده ،
 مورد تائید تقی اوحدی مؤلف عرفات العاشقین وهدایت مؤلف مجمع -
 الفصحا و دیگران قرار گرفته است. تقی اوحدی مینویسد :
 «حکیم بدیع الزمان التر کویی السجزی مؤلد و منشأ وی سبستان
 وترکو حصار یست که آنرا ترقوهم گویند.» (۱۲) .
 هدایت صریح تر مینویسد : «هوه حکیم بدیع الزمان الترکوی
 السجزی مؤلد و منشأ وی ترکو و آن حصار یست از سیستان، اینکه
 بعضی اورا تبریزی دانسته اند هماغه سهو کرده اند.» (۱۳).
 عوفی در کتاب لباب الالباب مینگارد: «الاجل بدیع الدین ترکو السجزی ،
 بدیع ترکو که ترکان ضمیر اودلبران خو بروی و بزرگان طبع او
 خوب چهرگان گشاده موی اند.» (۱۴)
 از اینکه زادگاه بدیع ، ترکو (به فتح اول ودوم) بوده، همه
 متفق الرایند واز این روایات برمی آید که «ترکو» یا قلعه ترکو
 در قرن ششم و هفتم هجری صاحب نام و آوازه یی بوده و برای مؤلفان
 ونویسندگان خیلی دور از سیستان محلی شناخته شده بوده است .
 پروفیسور نذیر احمد رئیس فاکولته ادبیات پوهنتون علیگرهند
 ضمن شرح حال بدیع الدین ترکوی سیستانی با مقایسه سه روايت
 فوق ، اینطور نتیجه میگیرد که :

۱۲- مجله آریانا سال ۱۳۵۰ شماره ۴ ص ۵۵

۱۳- مجمع الفصحا از هدایت ص ۴۳۱

۱۴- لباب الالباب ص ۴۹۰- ۴۹۱

«از این چنان استنباط می شود که ترکو به شکل اسم عام متعین به زندگاه و وطن وی نبوده چه واضح است که در چنین مورد پیشاوند «ال» یا ثام یکجا میسر در چنانکه در «السجری» کلمه ترکو تناسب با ترك بکار رفته که ممکن این استعمال بنا بر تشابه لفظی یا معنوی بوده باشد. من در تلفظ ترکو (باتای مضموم) نسبت به «ترکو» (بفتح اول) بیشتر تمایل دارم.» (۱۵)

اما باید متذکر شد که این نتیجه گیری پروفیسور مذکور مورد پذیرش من نیست زیرا، تلفظ شایع امروزه آن در سیستان (به فتح اول و دوم) است و به سبب حرکت (تا وراء مفتوح) این نام غالباً مورخین و نویسندگان و سیاحین متأخر آنرا بصورت (تراکو) و (تراخون) و (تره قون) و غیره نوشته و ضبط کرده اند. ممکن است دانشمندان هندی، از محل معروف فعلی (تراکو) در سیستان و قلعه مشهور و افسانه وی آن اطلاع نداشته اند. ورنه باستناد مشابعت لفظ (ترك) با (ترکو) به چنین نتیجه گیری عاجل نمیرسید.

بهر حال پروفیسور نذیر احمد علاوه میکند که سومین قصیده بدیعی در سنایش یمین الدین بهرامشاه ششمین حکمران سلسله نیمروزیان و سجستانیان که منهاج سراج در طبقات ناصری (طبقه ۱۴) ذکر از آنان دارد، گفته شده بدینگونه :

دارای جهان داریمین دول و دین
کز دولت او یافت جهان رتبت و رونق

بهرام شه عادل و غازی که بحق اوست
بر ملک زمانه ملک و مالک مطلق (۱۶)

از شعر فوق معلوم می شود که بدیعی از سال ۶۱۲ تا ۶۱۸ هجری که سال قتل بهرام شاه است در سیستان بوده است. سال تولد و مرگ شاعر معلوم نیست ولی از اینکه دوست و محشور سراج الدین سجزی شاعر معروف دربار ابو المکارم تاج الدین حاکم مکران بوده و هر دو اشعاری در مدح تاج الدین و نصره الدین حکمرانان آن دیار

سروده اند و مطالب دیگر میتوان در مقاله پروفیسر نذیر احمد منتشره در شماره ۴ مجله آریانا سال ۱۳۵۰ مطالعه کرد. در دست چپ رود سر شیله که برخی آنرا شلاق هامون مینامند خرابه های متعدد بچشم میخورد که طاق و گنبد بعضی هنوز برجاست. و روی تپه های مصنوعی بنا شده اند و این همان ناحیه ایست که سابق حوض دارا (برخی بغلط آنرا حوض درمینامند) از هیرمند مشروب میشده است. چنانکه دیده میشود (حوض دارا) قلعه ایست که دیوارهای غیر منظمی دارد و حدود یک صد خانه داخل آن ساخته شده است و بزرگترین خانه های آن دو طبقه است.

حوض دارا که گفته میشود: محل نبرد فرامرز پسر رستم با بهمن پسر اسفند یار بوده به سلسله خرابه زار شهر رستم در امتداد (رامرود) واقع است که در دوره صفویان از سبزترین و معمورترین نقاط سیستان بود و بنام بلوک سرابان نامیده میشد. کمی بطرف شرق حوض دارا منطقه وسیع و همواری بنام دشت تراکو افتاده و در گوشه یی از این دشت بنام (گله چاه) تعداد زیادی از خرابه های کهن لاینقطع جلب توجه میکند. و چنانکه از روایات و چشم دیدهای ملک شاه حسین مؤلف احیاء الملوك برمی آید (۱۷). این منطقه حاصلخیز در سیصد و هفتاد سال قبل این جاز پرجمعیت ترین نقاط سیستان بوده و شاهد زد و خورد های مکرر حکام صفوی با مردم سیستان بوده است. در زد خورد های ملوک سیستان بارستم میرزا (یکی از شهزادگان صفوی) در این جاز محلاتی بنام جارونك ملك ظریف، را شك پشته زاوه، شهرک، کندر (کندر به ضم اول و فتح دال) محکمه تقیبان، خرما باد، رود طعام و شیله محمود آباد، نام برده میشود که بین حوض دارا و قلعه فتح بوده اند.

از این جمله جارونك ملك ظریف، قلعه ای بزرگ و وسیع بوده که به ظلم آباد شده چنانکه مؤلف احیاء الملوك مینویسد: «ملك ظریف آنرا در منزل موروئی خود بناء نهاد و قریب شصت جریب قلعه طرح کرد و آن قلعه را مردم بر زره بتعدی ساختند، مردم (برزره) به شب کار میکردند و مردم حوض دارا و کندر (بضم اول و فتح دال) رابه

روز کار میفرمود و مردم بر زره را که يك روز می آوردند ، سه چهار روز نگاه میداشتند و گرسنه کار میفرمودند ، تامت يكسال اتمام قلعه داد.» (۱۸)

«دیگر قلعه ای بطرف شمال شهر سیستان است و بسعی عمدة الامراء امیر محمد محمود سر انجام (گرفت) و قلعه تاغرون.» (۱۹) نیز در کنار هیرمند و میان جنگل پشت زره اتمام یافت و قلعه بزمان بفرموده ملك الملوك اتمام پذیرفت و در موضع تمین سر حد نیز طرح قلعه شد و آب اورا بیرون آوردند اما انجام نیافت و قلعه لادز در سرحد سیستان استحکام یافت و در جارو. نك قلعه ای شاه علی بساخت در دور عمارت خویش محل نزول حوادث (محمد خان شیبانی) شاه علی و شاه محمود آنجا می بودند و قلعه برتك خسم (کذا) بفرموده شاه ابو اسحق اتمام یافت و سیستان را بر حسب استحکام ظاهر بنوعی ساختند که عقل عقلا را اعتقاد چنان بود که هرگز خللی به آن ملك راه نخواهد یافت.» (۲۰).

علاوه بر اعمار یکده قلعه های منفرد، ملوك سیستان برای تنظیم شبکه آبیاری به احداث بندها و کشیدن نهر های از هیرمند مبادرت ورزیده اند ، از قبیل : رود سلطانی و رود سروستان و رود خانه رامرودی و رود خانه محمود آباد و شیله شیخ زره (ظاهراً سرشیله امروزه نیمروز) (۲۱) که از دریای هیرمند جدا میشدند و همچنان بند (هاونك) و بد بلبا خان (بند حمزه بلوا خان) و بند یکاب و بند مود و دوبند را ، شكك و بند ملك محمود و بند برزره (۲۲) که هر کدام آنها روی یکی از شاخه های هیرمند بسته شده بود و علاوه بر آبیاری مزارع وسیع و پهناور باغاتی مثل باغ مومن آباد در زیارتگاه و باغ

۱۸- احیاء الملوك ، ص ۲۹۵

۱۹- همانجا ص ۵۲۶ ، قلعه تاغرون در جزیره پشت زره محل توطین عظمی و میران بود و جارونك نیز در نزديك آن بود.

۲۰- همان اثر ، ص ۱۲۷

۲۱- احیاء الملوك ص ۲۲۲ و ۱۸۰ و ۱۲۲

۲۲- همانجا ص ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۴۴ و غیره

فیض آباد و باغ سکزی راسیر آب میکردند (۲۳).
از مطالعه مطلب فوق میتوان بخوبی حد گرفتاری و پریشانی دهقانان و برزگران سیستان رادرك کرد. و این گرفتاری ها با هجوم شیبانی هادر اوایل قرن یازدهم هجری برای مردم دربدر سیستان به اوج خود رسید. سیستان نیکه روزی در حمایت مردی که «چهارده هزار خروار تخم سرکار خاصه او بود» و چنان امنیتی به هم رسانده بود که «قافله های ده هزار شتری از آنجا میگذشت» (۲۴).

باسرا زیر شدن شیبانی ها بر آن سرزمین نا امنیتی و قتل و غارت و خراب کردن قلعه ها که تنها پناه گاه سیستانیان بود آغاز شد، اما باز هم جنبش ساکنان آن دیار را برای بقاء و ادامه حیات میتوان در تعمیر و مرمت قلعه ها و احداث خندق های عمیق، که بهترین وسایل دفاعی آن زمان بشمار میرفت احساس کرد. مثلاً وقتی آب دریا کم شد: «بیعلاج از طرف جنوبی چپراست (۲۵) که سه طرف دریای عمیق بود میان دشت که سنگ قاقم بود، و ارتفاع سیار داشت خندقی طرح شد چنانچه صدزرع عمق آن خندق شد و هنوز به زمین دو طرف که پر لب آب بود مساوی نشد و چهار باره براو کشیدند و در میان حقیقی دروازه و پلی نصب کردند» (۲۶).

وباز هنگام حمله تنگری بردی اغلان سر لشکر اوزبك های شیبانی ناچار «در طرف شرقی آن خندق که بردورا دور قلعه سبز (در این وقت

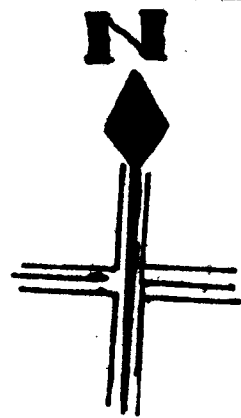
۲۳- همانجا ص ۱۹۱ ، ۴۲۰، ۴۸۴ و غیره

۲۴- همانجا، ص ۲۲۰

۲۵- چپ راست یا دشت چپراست از مربوطات کچولی بود. کچولی محلی است نزدیک دشت «کریم کشته» در نیمروز حوالی زیارت خواجه گیر. کچولی یعنی منطقه یا جای که پراز تیکر باشد. کچول در زبان محلی سیستان بمعنی تیکر است درجای دیگر از کتاب احیاء الملوك (ص ۳۱۹) آمده است که «موضع چپ راست بسـ مرتبه ای (ظاهراً در زمان ملک جلال الدین) محمود پسر ملک نجم الدین محمود ۹۹۸ هـ) آبادان شد که قریب هزار دکان درو بهم رسید و دوازده هزار مردکار از آن جا به جنگ میتوانست بیرون رفت».

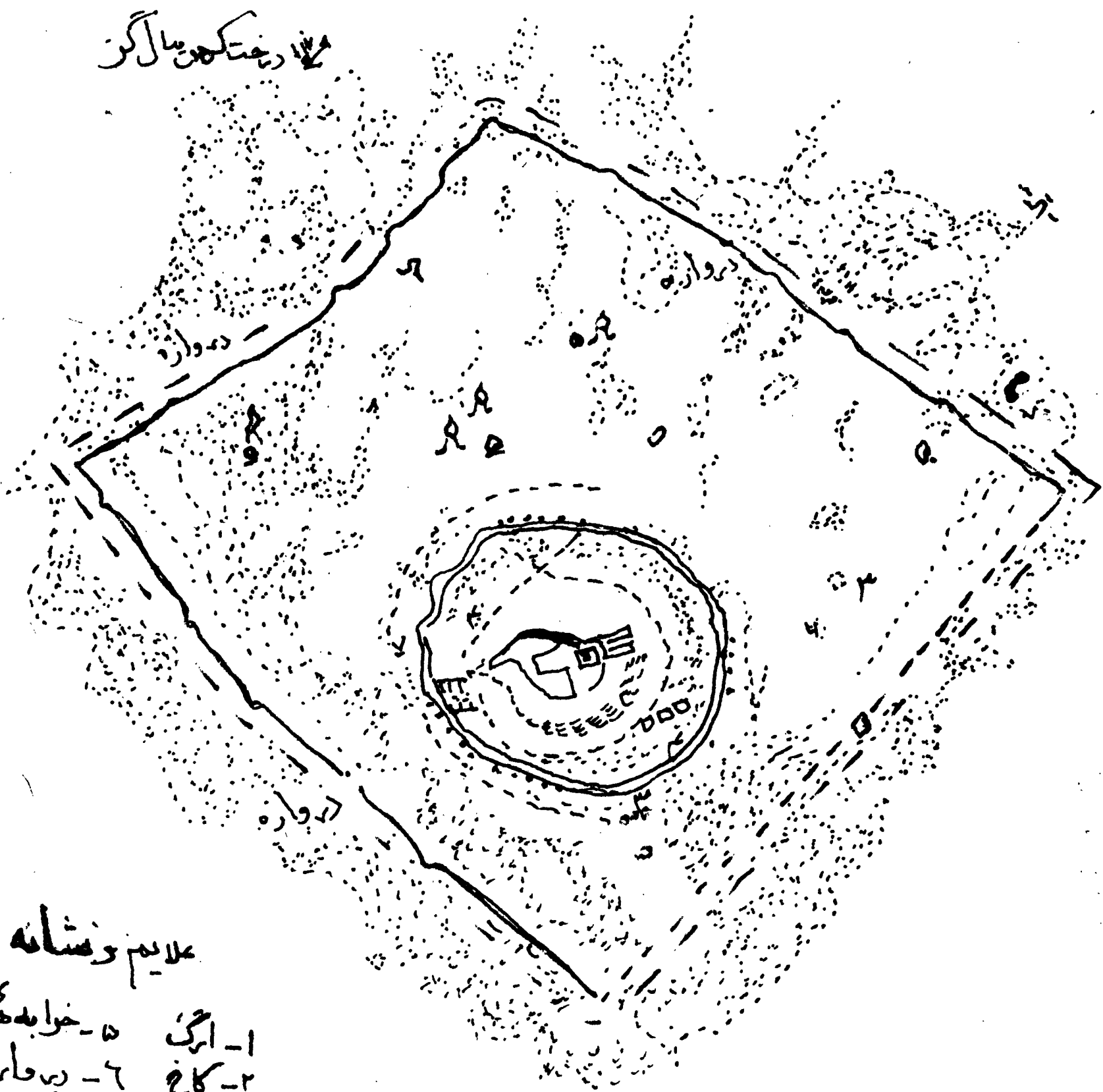
۲۶- احیاء الملوك ص ۳۳۶

نقشه قلعه ملوک



۱۶ ۴ ۵ ۱۶

درختکون مالگز



علامه و شاه

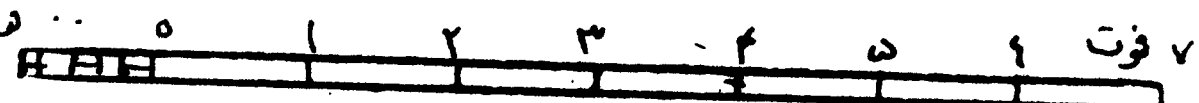
- ۱- ارگ
- ۲- کاخ
- ۳- تخته مل
- ۴- خرابه ها
- ۵- خرابه ها قنور
- ۶- بیابان ها
- ۷- خندق
- ۸- چاه آب قدیمی

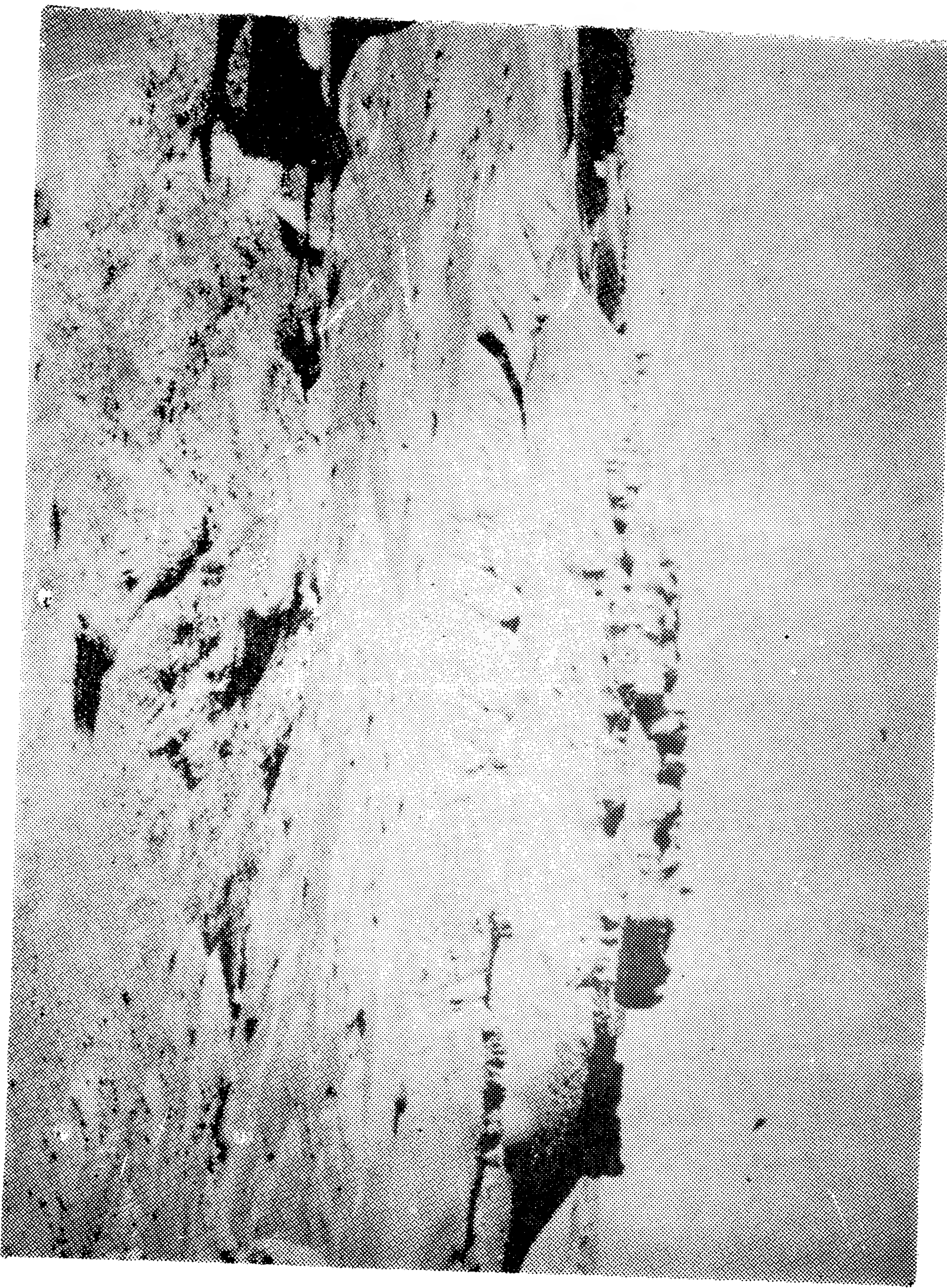


تپا های کی

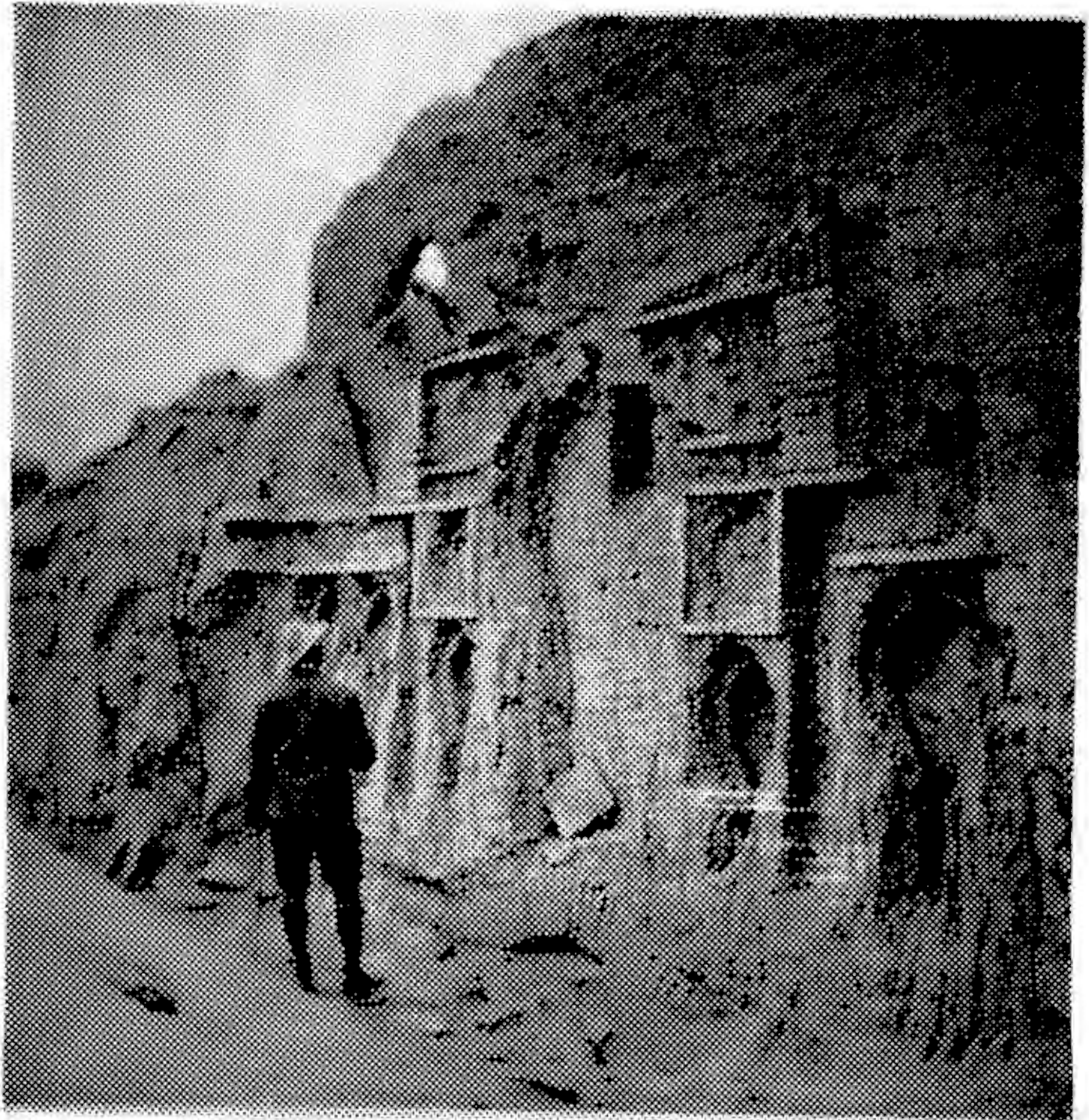
دوت

مقیاس به حسب فوت





شکل (۲۶) مربوط فصل ۶
قاعه طاق معرّف به شهر غلغله در دشت سار و تار نیمروز



شکل (۲۷) مربوط فصل ۶

تزئینات داخل يك خانه مخروبه در حصار طاق نیمروز تیت در حال
مشاهده تزئینات خانه دیده میشود
(تیت - ۱۹۰۹)

ها معروف به جلال آباد) در سال ۱۰۰۳ هـ کنده شده بود. « (۲۷)
 قریب به پنجاه جریب خندق دیگر حفر کردند و در یک شب تا صبح
 آن خندق اتمام یافت و مردم در پشت آنجا بجا شدند (۲۸).

سالهای ۹۹۸ - ۱۰۰۷ هـ از سالهای پراز اضطراب و بی امنیتی
 و قتل و غارت و تخریب قلعه ها از دست حمله واران توران زمین
 برای مردم سیستان است.

قلعه فتح و قلعه ترقون از مهمترین مراکزی است که میتواند
 در برابر حملات مکرر و پی هم شیبانی ها طی سالهای ۱۰۰۲ - ۱۰۰۶ هـ
 پایداری نماید.

سار تار یا شهر غلغله = حصار طاق :

در ۲۰ تا ۲۵ کیلو متری جنوب شرق قلعه فتح در نیمروز ، خرابه
 زار وسیع و حیرت آوری وجود دارد که در میان مردم آنجا بنام
 «سار تار» معروف است.

سار تار که بنا بر کثرت آثار و بقایای تاریخی در نزد اهالی آنجا
 بنام (شهر غلغله) نیز شهرت دارد، بطول شصت میل در ساحه پنجصد
 میل مربع بطرف شمال تا خرابه زار شکفتی انگیز دشت امیران (امیر -
 معین) دنبال میشود، در موسم باران چنانکه معمول است مردم آنجا برسم
 (دغال گردی) باین خرابه ها میروند و چند ساعت بعد ممکن نیست بیک
 مشت سنگ دانه های قیمتی و یاسکوکات فلزی (طلا، نقره، مس)
 وابسته بعهد پارتی، ساسانی، اوایل عهد عباسی و عصر صفاری و غزنوی
 دست نیابند. علاوه بر این خرابه ها تیکر های ملون، انواع آلات ذبح و
 پارچه های شیشه بمقدار زیاد یافت می شود که بحیات باشندگان
 خیلی قدیمی این سر زمین ارتباط دارد.

حدس زده میشود که بقایای تاریخی «سار و تار» که اکثر قریب
 کلو و یا بکلی در شن وریک و ماسه کور رفته و نا پیدا گشته است به
 ادوار قبل التاریخ و یا اقلأ به ادوار قبل از میلاد مربوط باشد.

در اوقات مختلف قرن ۲۰ بنابر روایات و نقل های مردم آن سامان در نیمروز خرابه زار سار تار چندین بار از جانب سیاحین اروپایی مورد کاوش (که بهتر است دستبرد بگوئیم) قرار گرفت و هر که هرچه یافت برای خود برد. در سال ۱۹۳۶ م برای کشف حلقه اتصال مدنیت سند با مدنیت های دجله و فرات و نیل خرابه های سار تار توسط هیئت باستانشناس فرانسوی بر هنمایی هاکن حفريات گردید .

هیئت باستانشناس فرانسوی فقط يك هفته در سار تار به گمائه زنی و کندن بعضی نقاشیها پرداخت و گویا کار حفريات راناتمام گذاشته ذیلاً نوشت : «بتاریخ ۱۵ اکتوبر ۱۹۳۶ از قلعه فتح بعزم سار تار به حرکت افتادیم. بازحصه قلعه از بس بلند و بزرگ بود از فاصله های خیلی دور در میان امواتوده ها ریگ تشخیص میشد، پس از طی مسافتی وقتی به قلعه نزدیک شدیم در کج گردش یک توده ریگ خطوطه خندق و یک سلسله استحکامات قلعه ظاهر گردیدند. چهار ضلع بزرگ حصار طوری دقیق طرح شده بود که از شدت وزش باد و خساره آن بشهر بخوبی جلوگیری میکرد، از فراز قلعه زاویه شمال حصار بزرگ به مثابه سینه چهارم تلاشی شده جلوه مینمود که ریگ در اکثر نقاط از حصار بیضوی شکل دومی که در طول آن برج های مدور عظیمی بنا گردیده بود گذر داشته دیوارها را فرا گرفته بود ، در قسمت داخلی حصار پایه های قوی به فاصله های خیلی نزدیک به هم بناء شده بود که در هر کدام آن گذرگاه های کم عرض ساخته شده بود تا محافظین حصار هنگام ضرورت بتوانند از روی آن عبور نموده خود را به نقاط تهدید شده برسانند.

حصار سومی که بصورت مستقیم از مدخل مدافعه می نمود دارای سه دروازه است که مهاجمین می بایست برای رسیدن به آن پهلوی خود را سپر نمایند. علاوه وجود تنگناهای کم عرض روزنه مانند که در دیوارها تعبیه شده بود می توانست بخوبی از پیشرفت مهاجمین جلوگیری گیری نماید ، این چیزها از مشخصات مهم دفاع اسلامی نمایندگی می نماید. یکی از همراهان موسیو کزل قبلاً عمارت زیر زمینی قلعه را کشف کرده بود که در اثر فرو ریخته گی وانهدام گنبد ها و طاقهای آن

بصورت جاهای تاریک درآمده بود و فرود آمدن در آن بدون کمک ریسمان و تشخیص ساختمان آن بدون چراغ دستی و دو باره برآمدن از آنها خیلی مشکل بود. برای ملاحظه این اطاق های بزرگ زیر زمینی که در تاریکی مطلق قرار گرفته بودند از چراغ های برقی استفاده شد. پلان طبقه تحتانی عمارت بصورت واضح پلان قصری را که اردشیر بابکان موسس سلسله ساسانی (دسامبر ۲۲۶ سپتامبر ۲۴۱ بعد از میلاد) در فیروز آباد بنا کرده بود بخاطر می آورد. پس از مشاهده عمارت زیر زمینی قلعه، گوشه شرقی قلعه برای حفاریات انتخاب شد ولی کار به آهسته کی پیش میرفت زیرا مزدور کاران این شهر خاموش را مسکن جن و پری تصور نموده، مخصوصاً شب هنگام از اقامت در آن جا ترس وحشت داشتند. بالاخره در نتیجه کاوش يك هفته گی چند پارچه نمونه های کاشیکاری دور اسلامی و چند پارچه دیگر از زمان ساسانی ها بدست آمد و در عین حال مدخل يك دهلیز کم عرض که سر آن پوشیده شده بود ظاهر گردید. میرمن ها کن که مجذوب دور نما های پر کیف این قلعه و قصر های مخروبه آن شده بود، عکس های زیادی از آنجا برداشت و روز بعد ۲۳ اکتوبر برای تجسس و تحقیقات به طرف منطقه غیر مکشوفه به سمت شمال حرکت کردیم که در طول راه در بیل توده های ریک بقایای دهلیز های کم عرض قلعه های متعدد مشاهده میشد، بعضی اوقات در مسیر حرکت آنجا که از ریک برهنه شده بود بناهای بی سروپای از قبیل سدهای ریگی عمودی به ارتفاع تقریباً ده متر تصادف می نمود و در همین جاها بود که ملاحظه میشد در اثر خوردگی های عصر ایونین زمین مسطح و هموار گردیده و همچنان تکه های متعدد ظروف سفالی و افزار روی زمین را پوشانیده بود و اسکلیت های اموات نزدیکی شهر های پر جمعیت را به همدیگر که به مرور زمان از بین رفته اند اعلام میکرد.

باید متذکر شد که گنبد های بیضوی شکل که علامه مشخصه معماری عصر ساسانی است فوقت خود را بر سبک معماری عهد اسلام قرون هفت و نه میلادی نشان میداد و ترتیب پیشروی عمارات با ترتیب گنبدات درجه های بسته که در سبک کلاسیک معماری ملاحظه میشود.

(ستیز یفون) بخاطر می آورد. کمی دورتر بطرف شمال حصار طاق مهم ترین عمارتی که بخوبی در مقابل حوادث روز کار پایه داری کرده و از گزند آن محفوظ مانده بود بنایی مربع شکل را نشان میداد که طاق بزرگ آن بصورت گنبد پوشانیده شده بود، گنبد مذکور باورقه آبی رنگ خود به انسان نیرو میداد تاجلال و شکوه مخصوص بخودش را منحیث آخرین شاهد ترقی و عظمت سیستان قرن (۱۲ و ۱۳) رادر مقابل چشم خود مجسم سازد . (۱)

بهر حال از ملاحظه نقشه قلعه طاق که جارج پیتر تیت صاحب - منصب نقشه بردار هیئت ماکماهون آنرا کشیده برمی آید که حصار طاق مانند اکثر شهر های قدیمی کشور دارای سه قسمت بوده است : اول ارگ - که در وسط شهر و در جای نسبتاً بلند تری قرار داشته است دورا دور آن حصار بیضوی شکل کشیده بود که در پائین حصار خندق کنده شده بود . و صول به ارگ از طریق پل روی خندق میسر شده میتوانست و محل زندگانی حکام و مامورین بود بعد از ارگ شارستان واقع بود که محل بودو باش ملاکان و اشراف بود بعد از شارستان قسمت ربض که نسبت به شارستان بزرگ تر بود و محل بودو باش دهقانان ، و پیشه وران و اهل کسبه و محافظین قلعه بود، شروع میکردید . قسمت ربض را حصار بزرگ مربع شکل با برج های متعدد احاطه میکرد که دور آن خندق بزرگ و وسیع کشیده شده بود که یکی از وسایل مهم دفاعی عصر خود بشمار میرفت (۲) .

دلایل تطبیق حصار طاق با سارتار (یا شهر غلغله) :

حال باید دید که «سار تار» آیا همان «حصار طاق» معروف قرون وسطی است که از قلاع ناکشودنی و تسخیر نا پذیر سیستان بوده و فرخی سیستانی در قصیده یی فتح آنرا از افتخارات سلطان محمود غزنوی شماره میکند و گوید :

آنکه برکند بیک حمله در قلعه طاق
و آنکه بکشاد بیک تیر در ارگ زرنج

یا آنکه شهری بود بنام شهر غلغله که آنرا (سارتار) هم می‌گفته اند ؟ ظاهراً (سار تار) که هیچگونه پیشینه تاریخی ندارد با حصار طاق تاریخی کاملاً سر می‌خورد، مخصوصاً بعد از حملات خانمان بر انداز امیر تیمور و استوار سکنه بومی مهاجر در تلفظ عامه (حصار طاق) بصورت (سار تار) یا (سارو تار) مسخ و به همین شکل آخری تا امروز در آنجا معمول و باقی مانده است. این گمان را علاوه بر قرابت آهنگ این دو کلمه، اشارات و روا یات جغرافیه نگاران قدیم اسلامی راجع به موقعیت حصار طاق در محل فعلی (سار تار) که در میان مردم محل به شهر غلغله هم شهرت دارد نیز تقویت میکند. ماکما هون می‌گوید: خرابه های ناحیه (سار-تار) واقع در دست راست هیرمند مورد تردید میباشد و نمی توان گفت بکدام عهد تعلق دارد. ولی تصور میشود که به زمان های پارتی (اشکانی) یا پیشتر از آن ارتباط داشته باشد.

در این نواحی، تپه های بیشماری دیده میشود، که خیلی قدیمی به نظر می‌آیند. اینها شکل و ترتیب معینی ندارند و آجر های بسیاری در اطراف آنها پراکنده است میتوان گفت اینها از شهر های قدیم و پیا یتخت های قدیمی حکایت میکنند.

توسعه و وضع این خرابه ها و اشیاء قدیمی ایکه در آنجا یافت میشود: مهر، چینی، سفال، شیشه و کوزه و همچنین آثار نهر های منظم که بصورت مرتب حفر شده، حاکی از این است که ناحیه مذکور فوق العاده آباد و معمور بوده و شکی نیست که مرکز سیستان قدیم اینجا (در ناحیه سار تار) که اکنون نزد مردم به شهر غلغله مشهور است) بوده است.

امتداد رشته خرابه های این ناحیه که اغلب تانیمه یا تمام زیرش و ماسه مدفون است از قلعه فتح بطرف شمال گذشته و تا ۶۰ میل کشیده میشود.

خرابه های قسمت شمالی این رشته از شن و ماسه عاری است و بعضی آنها مثل چهل برج و امیران (امیر معن بن زایده شیبانی) بطور حیرت آوری محفوظ مانده است.

وقتیکه اینجا دلتای هیرمند بوده، فاضل آب این رود خانه بیک گودال بسیار بزرگ می ریخت که ما آنرا پیدا کردیم و (لاله نوار) نام نهادیم در قسمت شرقی دشت امیران وجود دارد و بایستی هامون آن وقتها بوده باشد (۲).

باید علاوه کرد که یک رشته از این سلسله خرابه ها در شرق خرابه های زرنج بشمول تپه های عظیم سرخدک و سفیدک در دوجناح راهی که زرنج را امروز به دلارام وصل میکند به فاصله های کم و زیاد بچشم میخورد که در اطراف آنها آجر پاره های زیادی پراکنده است.

ورشته دیگر این سلسله خرابه ها از دشت پوست گاوبطرف شمال باستقامت تخت رستم تا فراه امتداد دارد، خرابه های واقع در شمال زرنج اکثراً زیر آب های «اشکین» (نیزار) رفته مانده : خرابه های تخت شاه و تپه طلایی در امتداد رود سیخسر در شمال تخته پل و سیاه دک.

در قسمت املائی نام این محل نیز باید تذکر داد که بعضی آنها باشکال «سرو تار» و «سار و تار» نوشته اند ولی ملتفت باید بود که حرف (و) میان دو کلمه (سار) و (تار) نشانه عطف نیست بلکه واو در اینجا جهت حرکت حرف (ر) بکار رفته است زیرا مردمیکه در گرد و نواح خرابه های سارتارزندگانی دارند یا همگی بلوچ اند و یا به بلوچی حرف میزنند و نکته قابل توجه این است که در لهجه بلوچی افغانی بعضی کلمات فارسی را برای آسانی تلفظ آن و شاید هم برای آنکه آنها رنگ بلوچی داده باشند. مکسور یا مضموم تلفظ می کنند.

از آنجمله است «دک» (بفتح اول سکون دوم) بمعنی تپه که در لهجه بلوچی افغانی «دک» (بکسر اول و سکون دوم) به همان معنی بکار میرود یا (زیارت پادشا هو) واقع در گودری قلعه فتح که ظاهراً زیارت پادشاه تواتر بود و یا (هامون ساپوری) که صورت درست

آن هامون شاه پوری است منسوب به شاپور ساسانی از این قبیل است (سار وتار) که صورت ساده و نزدیک به یقین آن میتواند «سار تار» (= حصار طاق) باشد.

از آنچه در بالا تذکر رفت چنین بر می آید که کسانی که (سار تار) (صورت عامیانه حصار طاق) را بشکل (سار وتار) نوشته اند ممکن است تلفظ معموله این نام را به لهجه بلوچی آن مراعات کرده و متوجه اصلیت کلمه وتائر آن نشده باشند. بهر حال سار تار یا حصار طاق که بعد از این ما آنرا باین شکل آخری یاد میکنیم یکی از قلاع مستحکم و مهم ویر جمعیت سیستان بود که طی سده های میانه شهرتی عظیم بهم رسانیده بود. در اواخر قرن چهار دهم میلادی ۱۳۸۳ امیر تیمور پس از بھاك نشاندن حصار زره و شهر زرنج و قتل عام سکنه آن نواحی، با اردوی عظیم در پای حصار آن ظاهر شد و بزودی اما پس از نبرد سخت آنرا کشتود و بسر نوشت شوم دیگر محلات سیستان در آورد.

ارگ کوه پیکر این قلعه که نمودار شکوه و عظمت گذشته آن است در برابر حوادث و عوارض روزگار آنقدر پایداری کرده که میتواند هنوز هم از پشت توده های عظیم ریک از فاصله تقریباً ۳۰ - کیلو متری توجه انسان را بخود جلب کند. (به عکس رجوع شود). در حدود هزار سال پیش از امروز جیهانی وزیر دانشمند سامانی نسبت به طاق نوشته که «شهریست خورد بیک منزلی (جنوب زرنج) و سیستان را فراخی از آنجا است» (۳).

سه قرن بعدتر از جیهانی جغرافیه نگار معروف عرب، یاقوت حموی عین معنی فوق را در عبارت زیر اینطور ادا کرده بود:

«والطاق، مدینه بسجستان علی ظهر الجائی من سجستان الی خراسان»

۳- اشکال العالم جیهانی ص ۶۶ - در این کتاب (نسخه قلمی مربوط آرشیف ملی نقشه یی است بنام «صورت سیستان» که موقعیت طاق را بطرف جنوب زرنج در سمت راست رود خانه هیرمند نشان داده است .

وهی مدینه صغیره ولهار ستاق وبها اعناب کثیر یتسع بها اهل سجستان» (۴)

همچنین مقدسی سیاح معروف شامی وهم عصر جیهانی به فراوانی میوه انگور طاق اشاره کرده مینکارد: «دریک منزلی زرنج، طاق شهری محکم است و دارای روستای بسیارواز آنجا انگور ومیوه فراوان حاصل شود» (۵).

در حدود العالم طاق شهری خورد با حصاری مستحکم معرفی شده (۶) و اصطخری میاورد: طاق شهری کوچک است در پنج فرسنگی کس وکس درسی فرسنگی زرنج وآنرا روستاها باشد ونعمت وانگور به سیستان از آنجا برتد (۷).

جغرافیه نویسان قرن دهم م «طاق» را شهر کوچکی مینامند (۸) ولی همین طاق در قرن یازدهم م قلعه محکمی بود که سلطان محمود غزنوی در سال ۳۹۳ هجری مطابق ۱۰۱۵ ع) بازحمت زیاد آنهم بکومک مردم زرنج آنرا مسخر ساخت وخلف بن احمد آخرین پادشاه نامدار صفاری را از حصارش بزنهار فرود آورد (۹).

جغرافیه نگار هروی معین الدین اسفزاری از طاق اینطور یاد کرده است :

«حصار طاق که در آفاق مشهور است وحضرت خواجه عبدالله (طاقی) از آنجا بوده ازتوابع سجستان است وآن حصاری بعظمت و شهری بس بزرگ بوده، سه باروداشته مابین باروی اول ودوم مزارع و باغات بوده و میان فصیل دوم وسوم مردم نشین و درون فصیل سوم محبسی بوده که هلاک هرکس میخواستند اند آنجا محبوس

۴- معجم البلدان ج ۳ ص ۴۹۱ زیر کلمه طاق دیده شود.

۵- احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم ص ۳۰۶ - ۳۵۰

۶- حدود العالم، چاپ تهران، ص ۶۳

۷- مسالك و ممالك اصطخری چاپ ایرج افشار، ص ۱۹۸ - ۲۰۱

۸- جغرافیای تاریخی ایران از بارتولد ۱۲۳

۹- تاریخ سیستان چاپ مرحوم بهارص ۱۳ ، ۳۵۵

میساخته اند تا تلف میشد . واکنون استخوانهای مردم در آنجا بسیار است چنانچه در وقت تحریر این او را قی شخصیتی نقل کرده که در یک خانه او چهار هزار سر آدمی شمرده ام و خلف ابن احمد که تفسیری نوشته که چند شتر میباید از جای بجای او را نقل کنند والی این حصار بوده و سلطان محمود سبکتگین حصار را محاصره کرد و خلف را بیرون آورد .» (۱۰)

ابن اثیر در رابطه با گرفتاری امیر خلف توسط یمین الدوله سلطان محمود مینویسد :

«خلف در حصن الطاق بود و آن قلعه را هفت باروی محکم بود و گردا گردش خندق عمیق و عریض حفر کرده بودند که عبور از آن میسر نبود مگر بوسیله پلی که روی آن باید گذاشت و به هنگام بروز خطر آن پل را از روی خندق بر میداشتند ، یمین الدوله با او بمنازعه پرداخت و او را در تنگناهی قرار داد ولیکن باو دسترسی پیدا نکرد، پس به سپاهیان خویش امر کرد آن خندق را پر کنند تا عبور بدانسوی امکان پذیر شود . سپاهیان چوبها بریدند و با خاک معبری بوجود آوردند که از آن راه خود را به قلعه رسانده نبرد کنند.» (۱۱)

چنین مینماید که ابن اثیر این مطالب را از عتبی مؤلف تاریخ یمینی گرفته باشد.

بار تولد نیز از قول عتبی مینویسد که این شهر محاط به هفت بارو و خندق عمیق بود که عبور از آن فقط بوسیله پلی متحرک میسر میشد . (۱۲) عین عبارت ترجمه تاریخ یمینی را در اینجا نقل می کنیم : «وسلطان محمود در سنه ثلاث وتسعين وثلثمائة (۳۹۳ هـ) عزیمت بر قصد سجستان و گرفتاری خلف بن احمد مصمم گردانید و خلف در حصار طاق مقیم بود و آن قلعه ایست که هفت بارو دارد که از

۱۰- روضات الجنات بخش یکم ص ۳۳۳

۱۱- ابن اثیر، کامل، ج ۱۵ ص ۲۸۴ ترجمه علی هاشمی حائری طبع تهران

۱۲- بار تولد، جغرافیای تاریخی ایران ص ۱۲۲ به بعد

شرفات قصور هريك سنبله فلك بتواند چيدو زمزمه ملك شايد شنيد ، پيرامون آن خندق بعيد الغور كشيده كه اگر معولى (بكسر اول سكون دوم وفتح سوم بمعنى كلنگ) بر قعر آن زنند سراز آن سوي كره زمين بيرون كند.

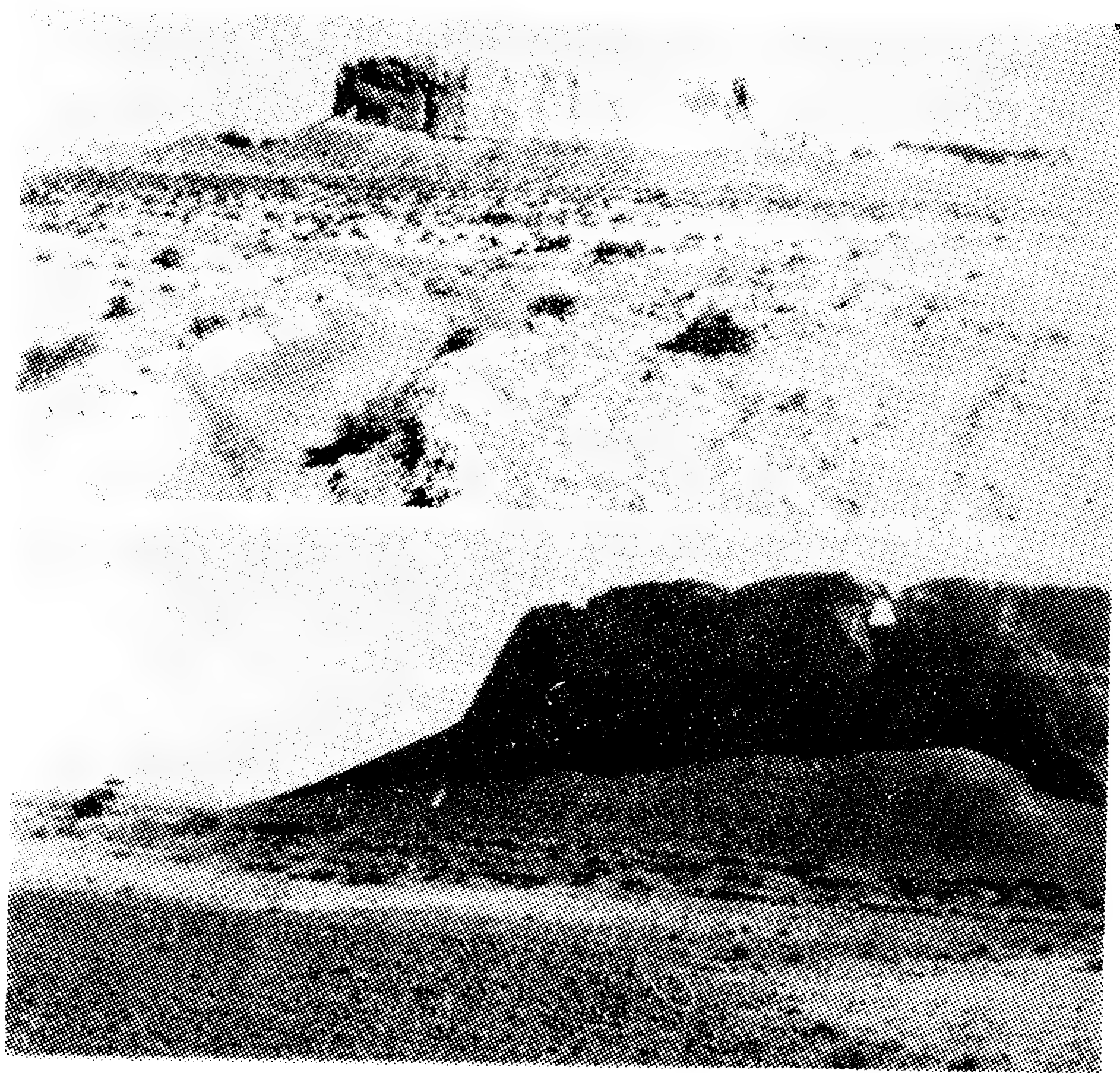
لشكر سلطان محمود چون دايره پيرامون نقطه آن حصار در آمدند واز خارو خاشاك و شاخ و بال بيشه يي كه در آن حوالى بود دسته هاى فراران بتعاون دست ها فراهم آوردند و غوران خندق بينباشتند و مجال سوار و پياده منفسخ گردانيدند و خيول و فيول سلطان بهدم آن حصار وردم آن ديوار بر جوشيدند و بجدى هر چه تمام تر در استخلاص حصار طاق ، نطاق (كمرگاه) بستند و اصحاب خلف احمد به ممانعت برخاستند و شرر مشتعل شد و فيلى كه معظم افيال بود بقوت ناب (دندان) باب آن حصار بيرون كشيده و در هوا بينداخت و خلقى از اعوان خلف تلف كرد...» (۱۲) .

ملك الشعرا عنصرى بلخى ، مدت فتح اين قلعه را بوسيله سلطان محمود غزنوى چهار ماه حساب كرده و اين معنى را در شعري استادانه اينطور بيان داشته است:

بدشت او نتوان گام زد ز سهم سباع
بشهر او نتوان خفت خوش زوهم غور
گراندره ، ره جويى تو ، سيزء يابى و تيغ
وراندرو ، جوگارى ، مبارز آرد بر
بنای باره او روى و مغز آهن و روى
كشيده پيكر برجش بـبرج دو پيكر
چو مرد بر سر ديوار او همى رفتى
تو گفته اى كه گرفته است بر مجره مقر
شد از كفایت تيغش بچار ماهه درنگ
خلف گرفته و آن قلعه جمله زيروزبر (۱۴)

۱۳- ترجمه تاريخ يمىنى ص ۲۴۹

۱۴- ديوان عنصرى ، چاپ دكتور يحيى قريب ص ۱۰۹ ، ۱۱۰



شکل ۵۸ مربوط فصل ۸

دو عکس از تخت رستم در شرق قریه تیوسك فراه
(کلاوس فیشر - نیمروز)

خلاصه تمام جغرافیه نویسان اسلامی هر جا که از سیستان ذکر نموده اند از این شهر نام برده و حتی کونولی Konolly سیاح قرن نوزدهم نیز نام این قلعه را گرفته و آنرا از قلاع استوار و قدیمه سیستان قلمداد نموده است (۱۵).

موقعیت این شهر را هما نظریکه جیهانی روی نقشه نشان داده ابوالفدا مورخ قرن هشتم هجری از قول ابن سعید اینطور تائید و تشریح و تعیین میکند که آنجا راحسن الطاق (قلعه طاق) گویند و بالای کوهی بلند در پیچ اول رود هیرمند واقع است. در اینجا ست که رود مذکور پس از آنکه نهرهای بسیار از آن جدا میگردد، بطرف دریاچه زره جاری میشود (۱۶).

در عبارت بالا کوهی که ابن سعید قلعه طاق را روی آن سراغ داده بگمان نزدیک به یقین همانا (دشت مارگو) و بگفته قدما (صحرای مرگ) یا کویر لوط تواند بود، زیرا این دشت از شرق از فاصله های دوری با برجستگی خاص روی سینه خاک های هموار نیمروز پیش میخزد و در انتها الیه غربیش یکبار طوری قطع میگردد که از آنجا نشیب زمین بصورت هرچه عمیق تر به نظر میاید. حصار طاق (یا سار تار) درست در نقطه انقطاع همین دشت واقع شده و از دور چنان مینماید که ابن سعید برای ابوالفدا نقل کرده است. حصار طاق که در نیمه اول قرن هفتم بدست امرای مغولی خراب شده بود در سال ۶۸۴ هـ توسط ملک نصیر الدین شهر یار نیمروز مجدداً آباد شد «و مواضع اندرون و بیرون آن بقعه عذرا بهتر از قدیم آباد و معمور گردید.» (۱۷).

حصار طاق هما نگونه که روزی شهری طاق ویگانه در سیستان بوده از مشاهیر آن نیز نام کسی بما رسیده که مانند زادگاهش در صف متصوفان روزگار خود طاق بوده و آن خواجه

۱۵- جغرافیای تاریخی بار تولد، از ص ۱۲۰ به بعد

۱۶- احیاء الملوك ص ۸۵، جغرافیای تاریخی اراضی خلافت شرقی

محبت سیستان .

۱۷- احیاء الملوك ص ۸۵

ابو عبدالله طاقی (استاد و پیر) خواجه عبدالله انصاری میباشد .
راجع به این شخص اندکی صحبت می کنیم :

مولانا عبدالرحمن جامی قول پیر هرات را نسبت به طاقی ،
 آنجایی که نامش را محمد کنیتش را ابو عبدالله و نام پدرش رافضل
 بن محمد طاقی سجستانی معرفی کرده میاورد :

«شیخ الا سلام گفت که وی پیر من است و استاد من در اعتقاد
 حنبلیان (۱۸) که اگر من او را ندیدم اعتقاد حنبلیان ندانستمی
 و هرگز هیچ بزرگی را ندیدم که وی در کار هیچ کس چنان فرانیه
 بوده باشد که در کار من از تعظیم و نیکو داشت من. وی خداوند کرام-
 مات و ولایات بوده و فراست تیز داشت و مشایخ ویرا تعظیم
 میداشتند (۱۹) .

خواجه انصار یان چنان که خودش تصریح کرده به شیخ
 ابو عبدالله طاقی عقیده کامل و راسخی داشت و در یکی از رباعیات
 خویش نسبت باو فرموده است :

ای آنکه یگانه گشته یی در آفاق از جان بتواند اهل عرفان مشتاق
 کس نیست بمانند تو در فقر و فنا گشته است از آن نام خوش است خواجه طاق
 خواجه طاق یکی از اساتذده و رهبران بزرگ منش خواجه عبدالله
 انصار و مرید موسی بن عمران (جیرفتی) بود. وی مذهب حنبلی
 داشت و ریاضات شاقه میکشید و به سختی ها معیشت میگذازند و
 مردی زاهد و پارسا و طرف احترام مشایخ عصر خودش و بعد از عصر
 او واقع بود. چنانکه از وی کرامت ها و خوارق شگرف حکایت میکنند :
 صاحب رساله مزارات هرات از طاقی به عظمت و بزرگواری یاد
 کرده چنین مینویسد :

۱۸- مذهب حنبلیان یکی از مذاهب اربعه جمهور است که مؤسس و
 پیشوای آن امام ابو عبدالله احمد بن محمد حنبل مروزی خراسانی
 است که در سال ۱۶۴ در بغداد تولد یافته و در سال ۲۴۱ هـ در
 همان شهر پدرود زندگانی گفته است .

(وفیات الاعیان ابن خلکان ج ۱ ص ۱۶)

۱۹- تفحات الانس چاپ کلکته ، ص ۳۸۳

(قطب المشایخ، کعبته الانام، مرشد السالکین، زیده المحققین، علاء الدوله والحق و الدین الکرام الهمام الداعی الی الله، فخر الحق والشریعہ والتقوی وارث الانبیاء دلیل الهدی الی الطريق المستقیم، ابو عبدالله محمد بن فضل الطاقی سجستانی الاصل مشهور به خواجه طاق در علوم شریعت و طریقت حقیقت درجه علیا داشت و رسوم صوفیه و اشارات ایشان نیکو میدانسته و ولایت و کرامت و فراست ایشان از حد تواتر گذشته بود و اینجا از شرح کردن ولایت و کرامت او از هزار یکی و از بسیار اندکی در حیز تحریر نمی گنجد و در اظهار مذهب حق و قوت اعتماد عدیل نداشت...) (۲۰)

در همین کتاب در جای دیگر آمده که خواجه ابو عبدالله طاقی گفته است:

«من هزار پیر را دیده‌ام و خدمت کرده‌ام که همه از اهل کرامت بودند.» (۲۱)

از شمس الدین محمد مروزی است که می‌گفت: «من حضرت خواجه طاق را در حالتی دیده‌ام که بر کرسی نشسته بود و جمعی از بزرگان دست روی سینه نهاده پیش وی ایستاده بودند.» (۲۲). این خواجه بزرگوار و فرزند یگانه طاق عمرش را در هرات گذرانده و همدران جای در دهم صفر ۴۱۹ هجری پدرود حیات گفت و در بیرون دروازه خوش هرات مدفون گردید.

میرزا شاهرخ و سلطان حسین به کرامت و بزرگواری او اعتقاد داشتند تا آنجا که بر مزار وی بنای مفصلی نهاده بودند ولی متأسفانه این بقعه مانند سایر حظایر متبرکه آنجا هنگام محاصره هرات از طرف ایرانی‌ها ویران گردید و فعلاً از بقایای آن عمارات فقط چیمیز کوچکی در آنجا پیدا است که مردم را براو عقیدتی بس زیاد است.

۲۰- رساله مزارات هرات ص ۳۲ طبع مطبعه دانش هرات تالیف

اصیل الدین واعظ

۲۱- رساله مزارات هرات بعد از ص ۳۵

۲۲- همان اثر، همانجا

قلعه مادر پادشاه و قصر سنگر :

در غرب رود بارو شرق چهاربرجك نیمروز ، دو محل پر عظمت تاریخی چشم بیننده را بخود جلب مینماید که یکی بنام «قلعه مادر پادشاه» و دیگر آن به اسم «قصر سنگر» یاد میشود .

قلعه مادر پادشاه بشکل پنج گوشه ئی ساخته شده که در هر گوشه آن يك برج بلند دفاعی بارتفاع ۳۰ فـت از خشت اعمار گردیده است. محیط این قلعه ۲۰۰ متر محاسبه شده و اطراف آن بو-سیله خندقی نسبتاً عمیق احاطه شده است.

در داخل قلعه ساختمان های فرو ریخته و پیچیده ایست که از آن جمله سه ساختمان آن قابل تشخیص است. دو ساختمان که بشکل گنبدی اعمار شده و در داخل یکی نقاشی های برنگ نسواری و سبز به نظر میخورد. متعلق به صاحبان این قلعه بوده و ساختمان سومى که از دو ساختمان اولی مهمتر و با عظمت معلوم می شود ، مربوط به مسجدی است که در گوشه جنوب غرب قلعه موقعیت دارد. این بنای عظیم تقریباً یکصد متر مربع ساحه را احتوا کرده و در گوشه شمال شرقی آن مناری بزرگ وجود داشته است.

دروازه این ساختمان بسمت مشرق باز میشده و از طریق دهلیز سر پوشیده که باکمان های بزرگ ایوان گونه باهم مرتبط بوده بسوی شمال به صحن عمارت قصر ره می برده است.

چنان به نظر می آید که قلعه مادر پادشاه از آثار اوایل اسلام در سیستان است. جغرافیه نگاران کلاسیک اسلامی و بلاذری وقایع نگار فتوحات اولیه مسلمانان، از محلی واقع در همین حدود بنام «نوق» یاد آور شده که تا قبل از یورش مغول بر سیستان یعنی تا زمان ورود یاقوت حموی به سیستان به تلفظ «نوقان» (یانوقات) جای معروف و معموری بوده است. (۱)

از این محل در وقایع مختلف صالح بن نصر بستی و یعقوب لیث صفاری و جنگ های شان در این حوالی در تاریخ سیستان نام برده شده است. (۲) در شمال نزدیک قلعه مادر پادشاه ، در کرانه های رود خانه

۱- فتوح البلدان بلاذری ، متن فارسی ص ۲۶۸ پیوسته

۲- تاریخ سیستان ص ۹۹

هیرمند، ساختمان عظیم دیگری به چشم میخورد که بوسیله يك تراس بزرگ سنگی از صدمه تماس سیلاب رود خانه محافظت می شود . این تنها ساختمان است که در آن سنگ بکار رفته است، زیرا در سیستان سنگ وجود ندارد و شاید شکستگی های ساحل خود رود خانه در این محل که معبر دشت خشک و مرگ زای «مارگو» است و ارتفاع پرتگاه های رود خانه در آن حدود تا پنجاه فوت میرسد، سبب پیدایی سنگ های طبیعی شده باشد .

بهر حال ، تیم مطالعات باستانشناسی یونیور سیتی کمبریج انگلستان در سال ۱۹۶۶ طی يك سروی مقدماتی خود (از ۲۹ اکتوبر تا پنجم نومبر) در این محل به کشف ظروف سفالی مربوط عهد قبل التاریخ سیستان موفق شدند که علایم و نشانه هایی از طرز نقاشی و دیزاین عصر برونز را در آنها مشاهده کردند و شباهت های را میان این آثار و آثار مکشوفه از مند یگک قندهار که توسط هیئات باستان شناس فرانسوی در ۱۹۵۵ از آنجا کشف شده بود، تشخیص دادند، این نقاشی هادر روی ظروف عبارت از اشکال مشکوک گاو و یا اسپ بودند . ظروف و اشیا دیگری هم این هیئات از آنجا بدست آوردند که بیشتر آنها متعلق به عهد ظهور اسلام و برخی هم شبیه ظروف قصر غزنویان در لشکری بازار بست بودند . اما از لحاظ کلتور این اشیا با اشیا مکشوفه از آسیای مرکزی شباهت می رسانند . (۳)

رود بار :

چنانکه در نقشه های قدیم دیده میشود، بست با زرنج تقریباً در يك عرض جغرافیائی واقع شده و راه زرنج به آنجا از طریق رود خانه هیرمند دوچند مسافت راهی است که از زرنج آغاز گردیده و مستقیماً از کویر (دشت مارکو) میگذشت و به بست می پیوست . زیرا این رود خانه میان دو شهر مذکور خمیدگی به قدر نیم دایره به سمت جنوب پیدامیکند و در نیمه راه همین خمیدگی ، شهر رود بار یا بگفته قدما (شهر نوق) موقعیت داشت . این نوقان غیر از نوقان نیشاپور است .

۳- لندن نیوز، ۱۱ فبروری ۱۹۶۷ مقاله «جاده افغانی بسوی سیستان»
به قلم نورمان هاموند ص ۲۳-۲۵

این محل ظاهراً در ایام فتوحات اولیه مسلمین برای نخستین بار بوسیله بلاذری ذکر شده است، زیرا وی هنگام تذکر فتح شهرهای سیرجان، فهرج (ایران شهر کنونی) وزالق (غیر از جالق کنونی) مکران جای در نزدیکی کرکویه و زرنج بوده است) و هیسون و کرکویه و باشتروود و زوشت بدست ربیع بن زیاد سپهسالار لشکر عرب بلا فاصله اینطور مینویسد: از هندی (هیرمند) عبور کرد و ازوادی نوق (بروزن طوق) گذشته به زوشت رفت بر سه میلی زرنج (۴) بنا بر گفته بلاذری، نوق در سال سی هجری شهرتش بیشتر از قلعه طاق بوده است زیرا قلعه طاق از بزرگترین روستاهای سیستان در همان حوالی ایکه از نوق نام برده شده، موقعیت داشته است، مرحوم بهار نیز نوق را در نزدیکی رود بار حالیه سراغ میدهند که باین حساب میتوان گفت نوق در دست راست هیرمند و نزدیکی های قلعه فتح و روستای زوشت بایستی در سه میلی جنوب زرنج واقع بوده باشد. (۵) و هم باید متذکر شد که این زوشت با چشت حواشی تاریخ بیهقی که اشاره بمحل معروف آن در هرات است. هیچ ارتباطی از نظر موقعیت ندارد و به اشتباه بعضی آن دورا یکی دانسته اند. ربیع سردار لشکر عرب در سال سی هجری پس از نبردی سخت زوشت را بگشود. (۶) همچنین باید متذکر شاه که یاقوت حموی نوق را بصورت «نوقات» آورده گوید: از روستاهای سیستان و مردم به آن (نوها) گویند و معرب آن نوقات شده است و ابو عمر بن نوقانی صاحب تصانیف در ادب و پسرش ابو سعید عثمان بن ابو عمر محدث بزرگ عصر البیرونی که مرقد خودش یا پسرش امروز در دهکده (سیاه پشته) هلمند مربوط نوزاد مورد احترام عموم مردم آنجا است از همین جا بوده اند و یاقوت حموی در ارشادا لاریب خود (ص -

۴- بلاذری، فتوح البلدان چاپ قاهره ص ۴۰۰ و ترجمه فارسی ص ۲۷۰ در فتوح البلدان در مورد فاصله زوشت با زرنج ظاهراً اشتباه رخ داده و گفته شده که زوشت از زرنج دو ثلث میل فاصله داشت.

۵- تاریخ سیستان ص ۸۱ ح ۱

۶- بلاذری متن عربی ص ۴۰۰ و ترجمه فارسی ص ۲۷۰

(۳۲۴) شرحی از آنها متذکر شده است (۷).

بهر حال جغرافیه نویسان عرب رود بار را فقط در ضمن بیان مطالب، نه مستقلاً ذکر کرده اند و شاید مقصود اصطخری از رود باری که در نزدیکی بست بر راه کندهار و فیروز کند سراغ می دهد و در وصف آن گفته است: «صادرات عمده اش غله و ثلک می باشد و آب روان دارد.» (۸) همین رود بار حالیه بین گرمسیر و چهار برجک نیمروز باشد.

پوهاند حبیبی مینویسد: که اراضی جنوب غربی افغانستان مخصوصاً هیرمند سفلی از بست گرفته تا رود بار سیستان و نیمروز در اوایل ورود اعراب به صفت جروم (ولایت گرم سیر) یاد شده است و عربها به اصول تعریب کلمه گرم را (جرم) و سرد را (صرد) کردند که جمع جرم جروم و از صرد، صرود می باشد. (۹).

شاید املائی درست نام رود بار (رود بهر) باشد و چون در محل همین رود بار در قدیم برهیر مند بندی زده بودند که پنج رود از آنجا جدا شده بسوی آبادی ها و مزارع و شهر های عمده سیستان جریان می یافت و من در قسمت رود های زرنج مفصلاً از آنها نام گرفته ام و آن بند معروف بود به بند رستم. این بند را تیمور لنگ خراب کرد و بعد از آن سیستم منظم آبیاری سیستان برهم خورد، پس «رود بهر» یا رود بار بمعنی (بخش گاه رودخانه) تاریخ قدیمی بدرا زای تاریخ بند رستم که نام آن امروز بصورت «بندیکه یا یگاب» در خاطرها باقی مانده، دارد.

در دوران تیموریان و صفویان، ملوک نیمروز کوشش بخرچ دادند و هیرمند را در محل رود بار و حدود چهار برجک و بندر، بند زدند و انهارى از آنجا بدو طرف رودخانه هیرمند کشیدند که از آن جمله است، بندها و نك، بند حمزه بلباخان (یا حمزه بلوا خان) بند مودود، بند یگاب و بند راشكك و بند زره و بند ملك محمود که هر کدام روی

۷- تاریخ سیستان ص ۲۰ ح ۱۰

۸- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۶۸

۹- تعلیقات پته خزانه ص ۲۳۲

یکی از شاخه های هیرمند بسته شده بود (۱۰) این شاخه ها عبارت بود از رود سلطانی، رود سروستان، رود خانه رامودی، و رود خانه محمود آباد و شیله شیخ زره (۱۱) که علاوه بر آبیاری مزارع باغاتی مثل باغ مومن آباد در زیارتگاه، و باغ فیض آباد و باغ عوض و باغ سکری (ظاهرآسکزی) را سیرآب و سر سبز میکرده اند (۱۲) متأسفانه امروزه از آن بند ها و تله هم از این رود خانه ها و باغات در سیستان و نیمروز جز نشانه های (رود بیابان ورامرود) دیگر خاطره‌ی برجای نیست و حتی نام اکثر جایها و شهرها به سبب کوچ و مهاجرت مردم از اثر هرج و مرج شیبانی ها و صفوی‌ها و مغولهای هند فراموش خاطر ساکنان آنجا شده است. امروز رود بار نه میوه‌ئی دارد که صادر کند و نه هم نمکی دارد که احتیاج مردم دیگر را رفع کند فقط باچند محل معروف مانند ده مرده، لندی و پلاک، بی برگ، دیک دیله تا خواجه علی سفلی که در کرانه های هیرمند سفلی قرار دارند و از طریق چهار برجک و یا خان نشین میشود بانجا سفر کرد، در چوکات نیمروز شناخته میشود. و از محلات تاریخی آن جا قلعه دختر پادشاه، قلعه مادر پادشاه و قلعه پادشاه بین رود بار و چهار برجک در جنوب هیرمند میباشند. زیارت «ویس قرن» که گفته میشود بدیدار پیغمبر اسلام از سیستان به عربستان رفته است در جنوب رود بار نزدیک گودزره قرار دارد که مورد احترام عمیق مردم آنجا میباشد، گودزره و دشت زره و رود بیا بان در جنوب رود بار قرار دارند که حدس زده میشود در قدیم دلتای اصلی هیرمند بوده است.

یکی از مسایل بسیار مهم تاریخ فرهنگی رودبار بقایای آئین آفتاب پرستی تا ظهور اسلام درین ناحیه سیستان است. (۱۳) و چنان مینماید که معابدی برای نیایش این آئین درین نواحی تا فتوحات

۱۰- احیاء الملوك ص ۱۱۰ - ۱۱۳ - ۳۴۴ و غیره .

۱۱-۱۲- احیاء الملوك ص ۱۲۲-۱۲۴ - ۲۰۴ - ۱۸۰ - ۲۲۲ و غیره .

۱۳- برای معلومات بیشتر راجع به آئین آفتاب پرستی رجوع شود به فصل سیستان در ادبیات مزدیسنا جلد اول سیستان قبل از اسلام

اولیه مسلمین وجود داشته است. وجود معبد زور در کوه زورزمینداور و بت بزرگ طلائی آن که چشمانش از یاقوت بوده بدست عبدالرحمن ابن سمره فاتح عرب شکسته شد. بلاذری در فتوح البلدان خود درین مورد معلوماتی بدست میدهد و مادر خصوص این بت در بحث زمینداور بیشتر صحبت خواهیم داشت.

کش صفار :

کش صفار که در تاریخ سیستان و کتب مسالك و ممالك بصورت کس و کش (بکسر اول و تشدید ثانی) و کش صفار به سه شکل دیده میشود یکی از حوزه‌های قدیمی سیستان در سمت جنوب زرنج و متصل رود بار موقعیت داشته است که مرکز آن شهر (کش) بوده است.

مرحوم بهار در حواشی تاریخ سیستان این «کش» را از جمله ولایات سیستان در سمت غزنه و سند سراغ داده اند. (۱۴) که به حساب اوشان گفته میتوانیم آن بایستی «کشکنخود حالیه» باشد. ولی اصطخری در حالیکه املاي این نام را در متن باسین و در حاشیه با شین آورده گوید: فاصله بین کس (بکسر اول) و سجستان (مقصودش زرنج است) سی فرسنگ است در حدود کرمان و طاق درپنج فرسنگی کس است (۱۵).

از این نوشته اصطخری برمیآید که کش در جنوب و یا جنوب غرب زرنج واقع بوده و جمله «در حدود کرمان و طاق» ظاهراً راهیکه از زرنج بکرمان میرفته اند سراغ داده شده است. محمود فرخ در حواشی جغرافیای تاریخی سر زمین‌های خلافت شرقی، محل آنرا بنابر نشانی اصطخری همین «کاخ یا کهچ» امروزی رودبار حدس میزنند (۱۶). در تاریخ سیستان آنجا که ولایات شانزده گانه نیمروز نام برده میشود (۱۷) کش را بین بست و رود بار آورده و چنان مینماید که

۱۴- تاریخ سیستان ص ۳۰ ح ۲

۱۵- مسالك و ممالك اصطخری متن فارسی ص ۲۰۱ متن عربی ص ۲۵۲

۱۶- لسترنج، سر زمین‌های خلافت شرقی ترجمه فارسی ص ۳۶۸

۱۷- تاریخ سیستان ص ۲۸

(کش) جای مهمی در سمت رود بارفعلی بوده و شاید هم همین^۱ گر - مسیر راکه مرکز فعلی آن خانشین است. در قرون وسطی (قرن ۱۲م) بنام ولایت کش میشناخته اند. زیرا در جنوب هیرمند بین لکی در شمال و «بنادر» واقع در جنوب ازمربوطات گرمسیر امروز محلی بنام (صفار) معروف است که خرابه های قدیمه در اطراف آن سراغ داده میشود. میان پشته، بکت، لکی، بنادر، تاغز، دیشو، خواجه علی علیا و خواجه علی سفلی در دوجناج هیرمند از دهکده های مهم و مشهور گرمسیر است این نام (صفار) انسان را بیاد خاندان معروف صفاری سیستان (که در تاریخ کشور ما و ایران نقش بسیار مهمی رایفاء کرده اند.) میاندازد که ممکن است لیث پدر یعقوب نیز اصلاً از همین جا از صفار رود باربه روستای قرنین و سپس بزرنج رفته باشد. و یا اینکه «کش، کوشک» محلی بوده منسوب به شاهان صفاری که بنام (کش صفار) تازمان نوشتن تاریخ سیستان (۴۴۵ ه) به همین نام شهرت داشته ولی بمرور زمان قسمت اول نام ازدهن عوام افتاده و تنها کلمه «صفار» (جزء دوم) که یاد آور خاندان معروف صفاری یعقوب لیث صفار است باقی مانده است.

درا حیا الملوك ملك شاه حسین سیستانی روایتی است که یکی از اولاده نوشیروان بنام کیخسرو بن ارد شیر در زمان یزد کرد ساسانی پس از ورود اعراب به ایران از ترس دشمنان عربی خود ازدفول به فارس آمد و مدتی بعد به بم کرمان کشید و مدت یکصد سال رادر کرمان بسر بردند ولی بالاخره مردم از اصل و نسب شان اطلاع یافتند بناچار، هامون پسر کیخسرو از بم به سیستان در محل (حوض دارا) که گفته میشود به نبیره بهمن (دارا بن داراب) تعلق داشته مسکن گزیدند و به شیوه اهل حرفه و فقرا معیشت میکردند و برای اولین بار از این خاندان ابوالفضل نصر بن خلف (؟) با لیث پدر یعقوب که نسبش به انوشیروان میرسد. در ناحیه ای از سیستان به شغل رویگری و صفاری پرداختند (۱۸).

۱۸- احیا الملوك در تاریخ سیستان چاپ دکتر منوچهر ستوده ص ۲۰-



شکل (۲۸) مربوط فصل ۶
ساختمان يك آسیای بادی در سیستان (تیت ۱۹۱۰)



شکل (۲۹) مربوط فصل ۶

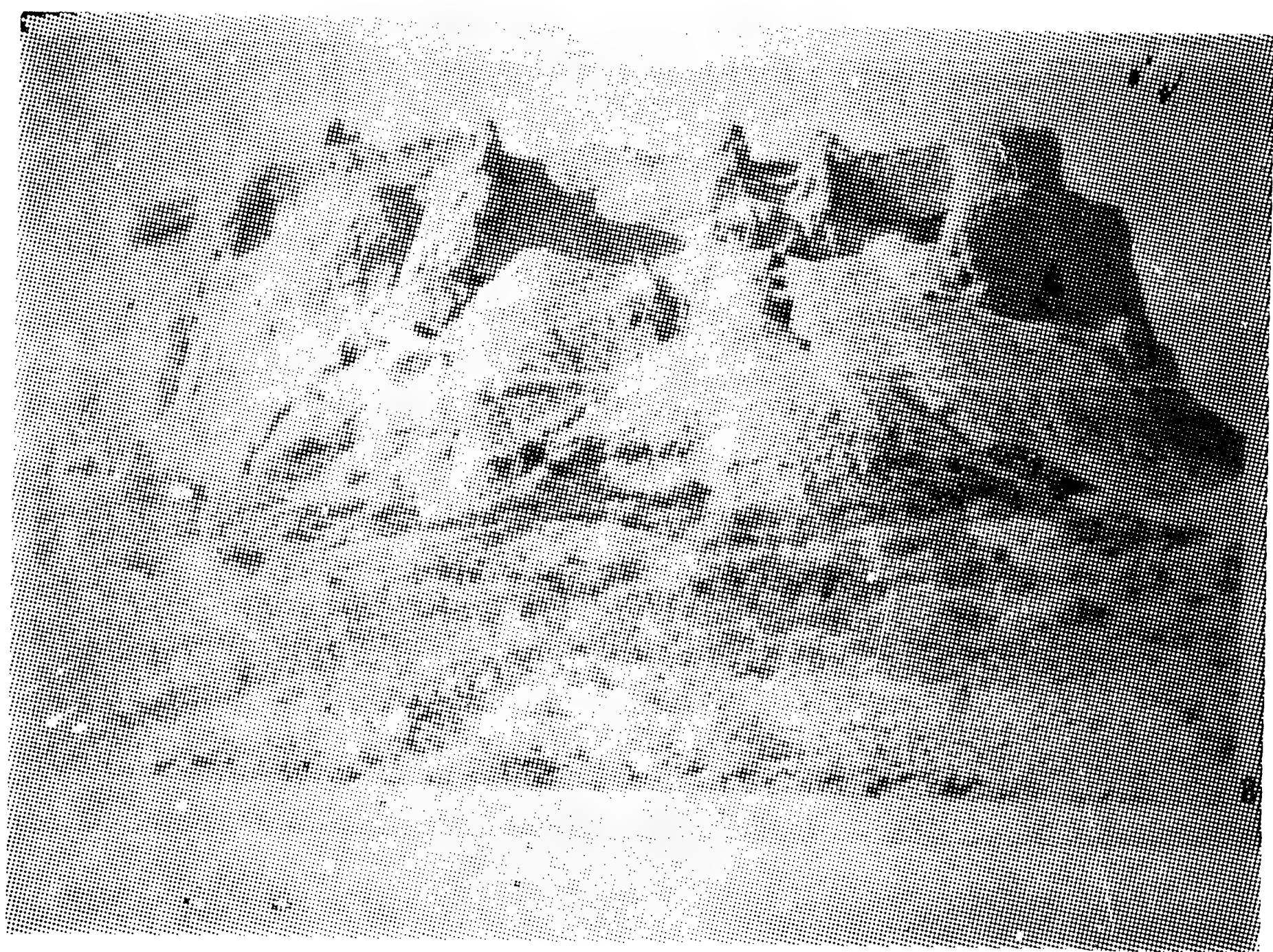
بقایای ستون پایه های مسجدی مربوط به قلعه مادرپادشاه در رودبار نیمروز
(نورمان هاموند - ۱۹۶۷)



شكل (۳۰) مربوط فصل ۶
خرابه های يك دهكده و ساختمان آسیای بادی در سیستان (تیت ۱۹۱۰)



شکل (۳۱) مربوط فصل ۶
بقایای خرابه‌ئی در نزدیک زاهدان کهنه (تیت) ۱۹۱۰



شکل (۳۲) مربوط فصل ۶

قلعه سلطان در جنوب رودبار نیمروز از آثار اوایل اسلام

این روایت ممکن است صد درصد صحیح نباشد ولی این امکان را از حقیقت دور نمی سازد که شاید لیث ابتدا در ناحیه (صفار) نیمروز بشغل روی گری پرداخته باشد تا از لحاظ حفظ نام و نسب خانوادگی اش که بنابر خصوصیات زما نش برپیشه و حرفه مقدم تر بود دور از چشم تمسخر خویشان و سیالان هم نسبش واقع باشد. و سپس با فرزندان یعقوب و عمرو طاهروعلی، از آنجا بزرنج پایتخت سیستان باستان آمده باشد. و آنگاهی که سلطنت سیستان و سراسر افغانستان و ایران به این خاندان پیشه ور سیستانی تعلق گرفته است نام (صفار) بنابر انتساب این خاندان به پیشه صفاری، بر سر زبانها تقویت یافته باشد.

در قرن دهم میلادی (سوم هجری) کش صفار محل معروفی بود که گاهی شاهان شکست خورده صفاری سیستان از آنجا عبور میکردند. چنانچه بنابر ضبط تاریخ سیستان، محمد بن علی لیث در رجب سال ۲۹۸ هـ پس از شکست از لشکر خراسان «شهر بگذاشت و به راه کش به بست شد.» (۱۹) این تذکر تاریخ سیستان يك نکته دیگر را نیز روشن میسازد و آن اینکه: کش در منطقه رود بار نیمروز در جنوب شرق زرنج واقع بوده نه در شرق بست و نه هم بر سر راه کرمان و زرنج، چه اگر مقصود از این کش، همانا کشك نخود حالیه می بود که در شرق بست بر سر راه کندهار واقع است اصلاً آوردن آن در اینجا هیچ موردی نداشت ولی چون این عبارت اشاره به وقایع سال ۲۹۸ است و آنهم به مناسبت شکست محمد بن علی از سپاه خراسان در جنگ (بتو) (۲۰) (واقع در شرق زرنج بر سر راه زرنج نیشك) نوشته شده، لذا تواند بود که محمد بن علی از بیم لشکر ساما نیان از راه جنوب زرنج (که به طوران بلو چستان منتهی میشده) به کش و گرمسیر و از آنجا به بست رفته باشد، تا کمک مردم آن سامان را نسبت بخود جلب کند، ولی در آنجا نیز محمد بن علی

۱۹- تاریخ سیستان چاپ مرحوم بهار ص ۲۹۱

۲۰- تاریخ سیستان ص ۲۹۱

لیث نتوانست چند صباحی را به آرامی بگذارند. احمد بن اسمعیل پس از فتح هرات به قصد سیستان به فراه آمد و چون از محمد بن علی و اعمال ظالمانه فتح بن مقبل زمینداوری در بست آگاه شد. به بست کشید و وقتی نزدیک روستای بولان در یک فرسنگی بست رسید. محمد بن علی امر کرد تا پل بست را که روی یک عده زورق ها تعبیه شده بود، ببریدند و خود با سپاهی که داشت از بست فرار کرد. (۲۱) و مولف تاریخ سیستان نیز از دو محل مهم در جنوب بست یکی هزار اسپ (که امروز در محل بصورت زارس تلفظ میشود) و دیگری هزار جفت در محل درویشان گرمسیر که اولی در دست راست و دومی در دست چپ هیرمند قرار دارد ذکر نکرده اند. خرابه های «سرخدژ» نزدیک شمالان در جنوب هزار اسپ واقع است که در گذشته بدون شك جای مهمی بوده است.

فصل هفتم

شهرک ها و ابنیه تاریخی

شرق زرنج

قلعه هزار برج مشهور به چهل برج :

در (۲۰ - ۲۵) کیلو متری شرق زرنج مرکز نیمروز میدان پهناور و همواری با چشم انداز هرچه وسیع تر معروف به دشت امیران) وجود دارد که راه زرنج کندهار از قسمت شمالی آنرا قطع میکند.

قلعه زرین ، قلاع شوال ها، برج کنده و قلعه چهل گاو ، و قلعه چکینی و دشت بتی (دشت قازها) و داکو (داک باصطلاح محلی زمینی صاف و هموار بدون پشته و تپه را گویند) در شمال دشت امیران واقع شده و در غرب آن دشت خوابگاه و در شرق آن دشت مارکو (دشت مرگ) و در جنوب آن هم خرابه زار مشهور (غلغله) که به (سار تار) نیز معروف است قرار دارد .

چنانکه در آغاز سخن اشاره شد (دشت امیران) در واقعیت امر دارای خصوصیات دشت به معنی واقعی کلمه نمی باشد. و از آن جهت من آنرا میدان وسیع امیران گفتم ولی این نام (دشت امیران) دیگر در میان مردم آن سامان اعلام گشته است و اگر غیر از این گفته شود کسی شمارا به آنجا رهنمائی نمیکنند .

دشت امیران میدانی است صاف و هموار متشکل از گل میده رسی و رسوبات ته نشین شده رودخانه هیرمند و سایر شیله های که

از دشت مارگو به آنجا میریزد. چهره اصلی دشت امیران را از فراز پرتگاه «دره جهنم» مخصوصاً هنگامی که مسافر دشت سوزان و بی آب و علف دوصد کیلو متری دشت مارکورا از بست بسوی نیمروز قطع میکند بادورنمای هرچه سرآب گونه بانیشیبی کم از کم پنجاه متر چون تشتی می بیند که پنجمصد میل مربع وسعت داشته باشد (۱).

بیضوی شکل جسته جسته پای که بشهادت تاریخ هر کدام آن در درون این تشت هموار بیضوی شکل جسته جسته پای خرابه های بمیان کشیده میشود که بشهادت تاریخ هر کدام آن مدرسه یا زیارتگاهی بوده و یا کاخ و قلعه و آتشگاهی که برج و مناره آنها هنوز هم یادگار شکوه دورانهای گذشته آن سرزمین است (به نقشه رجوع شود) دشت امیران که ظاهراً بایستی به امیران و شا هان سیستان منسوب باشد، درواقع منظور نیست، این نام بیشتر به سبب زیارتگاهی واقع در آن دشت است که مردم بآن (زیارت امیران صاحب) میگویند و اخلاص و احترام فراوان به آن ابراز میکنند ولی از نام و شهرت اصلی صاحب آن زیارتگاه اطلاع درستی ندارند.

بروایت تاریخ سیستان در عصر حنفی عباسی (۱۵۱ هـ) در سیستان کسی بنام (امیر معن بن زاییده منسوب بطایفه شیبانی عرب) حکو مت میکرد که مردی مسرف بود و به عناوین کوتاه کون از مردم سیستان و بست خراج میگرفت و بر اقوام خود صرف میکرد. بالاخره مردم از او بتنگ آمدند و گروهی از خوارج سیستان که مردمان آزادی طلب و باصطلاح امروز دیمو کرات بودند اورا در قلعه ای که جدیداً طرح کرده بود شکم دریدند (۲).

- ۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی ج ۷
- ۲- تاریخ سیستان ص ۱۴۶ ضمن حکایتی از بخشش های امیر معن که روزی در بدل پنج-شش بیت تمام بیت المال را برای مروان شاعر عربی د. بارش بخشیده بود میآورد که «او همیشه چنین بودی، مال بجزر همی ستدی و بجزر همی دادی تا به تبه یز کردن مال و تدبیر کردن بد دل بخردان از او بر شد از جور که همی کرد تا گروهی از خوارج بیعت کردند بکشتن او به مکابره تا معنی به بست شد و بدان که شك بقیه در صفحه ۲۶۴

بقول یعقوبی وی بدست مردم طاق سیستان (۳) و بگفته بلاذری مورخ فتوحات اولیه مسلمین توسط (ابو غلام طاقی) هنگامی که در عمارت جدیدش معماران مشغول کار بودند و خودش مصروف حجامت زدن بود، باخنجری بر فرقش کوبید و سپس او را شکم دریدند. (۴)

امروز در جوار مقبره امیر معن منار مسجدی دارای شش ضلع که در داخل خود راه مار پیچی دارد، با ارتفاع تقریباً ۳۰ فوت که معلوم می شود از این هم بلند تر بوده و بمروور زمان فرو ریخته و شکسته است، معروف است به منار مسجد امیران (امیر معن) که در دشت امیران از فاصله های خیلی دور نظراً جلب میکند، نیم کیلو متر دورتر بطرف شرق مسجد و مقبره امیران قلعه وسیع مربع شکل با خانه های متعدد و عریض و طویل (که با اندک دست کاری امروز هم میشود از آن کار گرفت) معروف به قلعه امیران (امیر معن) که دو نهر بزرگ مخروبه

بقیه پاورقی صفحه ۲۶۳

شد که او را همی بنا کردند و بر بام او شد که شراب خورد، آن خوارج که بیعت کشتن او کرده بودند، بیرون آمدند، هر یکی پشته نی بگردن بر نهاده و اندر هر پشته نی از آن شمشیری مجرد (برهنه) ... حاجب ایشان را منع کرد... بانك کردند که عطا میر از ما دور همی کنی معن بانك شنید و گفت اندر آرید ایشان را. ایشان همچنان اندر شدند چون او را دیدند شمشیر ها از میانه نی بیرون کردند و قصد او کردند و او بالشی از پیش خویش سپر کرد او را آخر شکم دریدند و او بزرگ شکم بود و او را به بست دفن کردند روز پنجشنبه سنه ۱۵۲ هـ) بلاذری نیز قتل امیر معن را بدست خوارج در بست تقریباً به همین شیوه مولف تاریخ سیستان بیان کرده است و چنین مینماید که هردوی آنها در مورد محل قتل امیر معن و یا محل دفن او دچار اشتباه شده اند زیرا از امیر معن در بست نه قلعه یی مانده و نه هم مقبره و زیارتی و نه کسی او را در بست می شناسد ولی در نیم روز در دشتی که بنام دشت امیران یاد می شود و در میان مردم هم مشهور است قلعه و هم مقبره نی بنام او موجود است.

۳- البلدان یعقوبی ص ۴۷

۴- فتوح البلدان ترجمه فارسی ص ۲۷۳

مشهور به (زرن و زورکن) از غرب و جنوب آن را احاطه کرده موقعیت دارد. در سمت شمال قلعه باغ وسیعی بار ده های تاکستان وجویه های آن هنوز بوضاحت دیده می شود. در روایات زوار زیارت امیر معن گفته میشود که او نماز صبح و خفتن را از فاصله دور (پنجصد متری) در این مسجد بجای میاورده است.

در نزدیک دروازه مقبره تپه ئی از سنگ ریزه و کلوخ به نظر میخورد که گفته می شود قاتل امیر معن را در آنجا سنگ باران کرده اند و هر یک از زوار میباید قبل از داخل شدن به مقبره چند دانه سنگ را به علامت تنفر و نفرت بر آن خاک توده بیندازند. مقبره مذکور بشکل گنبدی بزرگ و مستطیلی اعمار شده و در داخل آن دو قبر طویل موازی هم دیده میشود که گفته میشود یکی از خود امیر معن و دیگری از خواهر او می باشد.

ارادتمندان زیارت امیران (امیر معن) از ایران و بلوچستان و خود نیمروز تا چند سال پیش خیلی زیاد بود و معمولاً در اوایل میزان و آغاز بهار بصورت دسته جمعی برای چند شبانه روز با آذوقه و وسایل خوش گذرانی و تجمل و دهل و سرنا به آنجا میروند. مدت رفت و آمد زوار در هر نوبت بیش از چهل روز رادر بر میگیرد و بدنیت اشاره شود که بیشترین زوار با خود مریضا فی رادر پای این زیارت میبرند که بمرض (اجنه) مبتلا باشند.

قبلاً در شمال دشت امیر معن از قلعه چگینی نام بردیم این قلعه که در دشت بتی (بفتح اول یعنی قاز) معروف به (داکو) در شمال راه زرنج دلا رام موقعیت دارد در لهجه بلوچی نیمروز چگینی به معنی چیز پر نقش و نگار است و چون این قلعه از نگاه هنر معماری دارای دروازه ها و روزنه های کمان گونه و اشکال هندسی از آجر و خشت میباشد بدان لحاظ بنام چگینی در میان مردم نواحی نزدیک به آن که اکثراً بلوچ اند شهرت یافته است. (به عکس قلعه چگینی توجه شود).

عکس ها و تصاویر قدیمی این قلعه که از طرف سیاحین و بعضی محققین تهیه شده است (۵) بنا بر روایات باشند گان قدیمی آن جا بملك قطب الدین سیستانی که بدست امیر تیمور لنگ در (۱۳۸۳) میلادی اسیر و به سمرقند فرستاده شد، نسبت داده شده است که به صحت اقربست و باین ترتیب میشود تاریخ آنرا بزمان قبل از قرن چهارده میلادی پیش برد. چون امیر تیمور در دومین لشکر کشی خود به سیستان که از روی انتقام جوئی صورت گرفته بود و بیست و یک سال پیش (۱۳۶۳) میلادی در سیستان پایش را مردم شکسته بود ند و از آن به بعد به تیمور لنگ مشهور شده بود، زرنج، طاق، حصارزره، قلعه سپهد و همه آبادی های که در مسیرش واقع بود خراب کرد. طبعاً بایستی قلعه ملك قطب الدین شهر یار سیستان را نیز ویران کرده باشد، چه بیست و یک سال پیش او توسط سپاهیان همین پادشاه نیمروز لنگ شده بود. مردم سیستان داستان جالبی از دختر ملك قطب الدین کیانی تا اوایل قرن بیستم (۱۹۰۳ میلادی) که تیت به همراهی ماکماهون آنجا رادیده بود بخاطر داشتند که گفته میشد، امیر تیمور زرنج را محاصره کرد و زرنج مدتها در برابر اردوی تیمور لنگ مقاومت کرد، تیمور در حیرت بود که چگونه بر شهر حمله کند و بداخل آن راه یابد زیرا زرنج تمام دروازه های ۱۳- گانه رفت و آمد خود را بروی تیمور و مردم اطراف بسته و در خندق اطراف شهر آب فراوان جاری بود. ناگاه دختر ملك قطب الدین که آوازه فتوحات تیمور را شنیده بود، نادیده بر تیمور دل باخت این عشق بد فرجام که خود و پدر و کشورش را بباد داد او را وادار بخیان نمود، شهر بارشادت از خود دفاع میکرد که دختر ك ساده دل کاغذی را که نقشه دخول بشهر را از يك راه زیر زمینی (یاجوی آب) رهنمائی میکرد باتیر در اردوگاه تیمور پرتاب کرد. تیمور با استفاده از آن کاغذ موفق به باز کردن دروازه های شهر شد و از کشته مردم پشته ها ساخت و سر

۵- مجله سروش شماره ۱۹ جلد سوم حوت ۱۳۳۷ مقاله پرورشگاه فرهنگ باستانی (سیستان) و همچنان بکتاب سرحدات بلو چستان از تیت رجوع شود .

انجام دختر ملك قطب الدين بامیدپاداش (که حتماً دلش میخواست زن امیر تیمور بشود) به نزد امیر تیمور رفت ولی امیر تیمور او را در بدل آن خدمتش بدم اسپ بست و اسپ را قمچی زن زد تا جانش تکه تکه شد.

این داستان اگرچه با واقعیت امر تطبیق نشود ولی يك نکته بسیار مهم و آموزنده دارد و آن اینکه کسیکه بخاطر نفس خود بمردم و کشورش خیانت کند نزد هیچکس قدر و اهمیتی ندارد. بهر حال تیمور با خراب کردن بند های آب رود هیرمند که بند بزرگ آن مشهور به بند رستم بود نويا سيستان را بند از بند جدا کرد و بخاك سیاه بنشانده، هستی و دارایی وزر و زیور مردم را گرفت و به بخارا فرستاد تا وطن خود را با آن زینت و رونق بیشتر بخشد (۶). سيستان هنوز از جراحات وارده بردست امیر تیمور التیام نیافته بود که شاهرخ مرزا با آن همه بزرگ منشی در حق سيستان مثل پدرش ظالم شد و از مقاومت مردم در برابرش بغضب آمد و در اوایل قرن نهم هجری (۸۱۱ هـ) به سيستان حمله برد و از اوق (قلعه کاه) گرفته تاجوین و زرنج و قلعه طاق وزره و رود بار و گرمسیر بازم باشکستن بند های نیمه کاره هیرمند آخرین نیروی مقاومت مردم سيستان را درهم شکست و از طریق رود بار و بست و زمینداور مجدداً بخراسان رفت. (۷)

درین هنگام ملك شاه شمس الدين بجای شاهشاهان جانشین ملك قطب الدين کیانی امور سيستان را در دست داشت و چون دید نه عمارتی و نه مدرسه ئی و نه رودخانه و بند آبی در سيستان برجای مانده است، دست بکار شد و بقول مولف احیاء الملوك ملك شاه حسین صفاری «به عمارت مدرسه ولايت اشتغال ورزید و چند رود استخراج واحداث کرد یکی رود سلطانی که پشت زره بدان آبادان و معمورشده دیگر رود سروستان که سروستان و كوك شاه علی بدان آبادان شد.»

و این آبادی ها در اواخر سال (۸۲۲) هجری و قبل از شعبان ۸۲۳ هـ صورت گرفت. (۸).

همچنان چون «اکثر مواضع در شهر (ظاهراً زرنج) از اثر ریگروان خراب شد ملك در باب ساختن شهرنوی ساعی بود تارای رزین ملك به موضع برك (?) قرار گرفت و آن املاك میران عبدالله بود از ایشان به قیمت واقعی بستد و شهر بنا کرد و آن شهری بود از ریگ دورویه آب هیرمند نزدیک در روز شنبه هفدهم محرم سنه ست و عشرين و ثمانمیه (۸۲۶ هـ) بنای شهر و دولتخانه و مسجد و مدارس و خوانق و کاروانسرا و بازار و حمام و سایر عمارات کردند و اتمام او باهتمام مردم ساعی کردند فرمودند و با اندک زمان شهری شد و شاه محمود (عم شاه علی) نیز از عمارت زیارتگاه (شاید زیارت امیر معن) که اندکی حقیر بود به محمود آباد رفت و قصبه در نهایت نزهت و لطافت طرح نمود و عمارت نشیمن و باغات فردوس مثال و بازار و مدرسه و مسجد جامع و حمامات و خوانق و دیگر عمارات طرح نمود که درهرات از او نشانه بردند.» (۹).

در سال (۸۳۸ هـ) ملك شاه علی (شاه شمس الدین علی) بسفر تبریز رفت و دو سال در آنجا ماند هنگام باز گشت «استادان معمار و نقاش و سنگتراش با خود آورده بودند و سنگ مرمر بسیار از تبریز به سیستان نقل شده بود، حمامی ساختند که در آبگینه خانه فلک چنان عمارتی نبود و دیگر عمارات و بقاع که تفصیل خواهد یافت پرداخته شد.» (۱۰). این ملك نیمروز «در آبادی سیستان و ترقیه حال رعایا آنچه لازمه اجتهاد بود بجای آورد.» (۱۱).

از این رو با مردم بسیار گرم بود، چنانکه «مدتها ی مدید در شهر نومحل (وقت) پرسش مهمات در سایه دیوار آسیای بادی که در میانه حقیقی شهر ست می نشستند و تا نیمروز بکار مسلمانان اشتغال

۸- احیاء الملوك ص ۱۲۲

۹- ایضاً ص ۱۲۳

۱۰- احیاء الملوك ص ۱۲۴

۱۱- ایضاً ص ۱۲۶

داشت و جهت استراحت به سایه دیوار (و) پر آسیا رفته بروی خاک خوابیدی. « (۱۲).

برادر ملك شمس الدين على يعنى شاه جلال الدين نیز دست کم از برادرش در اعمار منازل و بقاع خیریه نداشت چنانچه او هم «بقاع خیر و مدارس و خوانق و قناطر و مساجد و مشاهد در شهر و ولایت انشاء و احداث فرمود و چیزی از ضیاع و املاک بر آنها وقف فرمود. چون تجار و امصار و غربا آوازه احسان او را به مسامع اقاصی و ادانی رسانیدند علما و فضلاء و مشایخ و فقرا متوجه سیستان شدند از آن جمله مولانای اعظم جامع محاسن الشیم مولانا محمد شیرازی به سیستان آمد و در مدرسه میان شهر که عمارتش اتمام یافته بود ساکن شده اجلاس فرمود، و مدت دیگر چون بگذشت مدرسه بازار اتمام یافت جناب فضایل ماب اسلام ملازی الملك العلماء و سلطان فضلاء زین الملت والدین، مولانا علی عطار که از طاعون هرات به سیستان آمده بود به تدریس آن مدرسه مجده مشغول شده اجلاس کردند و مولانای اعظم افضل، ملك الحفاظ مولا ناصیل الدین الکا زرونی با جماعت حفظه بتلاوت هر روزه و تعلیم قرائت در بقعه دیگر مشغول شد و جهت ارشاد و نصیحت خلق و اعظان ناصح معین شد و در کل بقاع و مدارس مطبخ و ضروریات و خدمه تعیین شد و همه ساله و همه روزه پانصد نفر از فقرا قوت یومیه و کسوت سالیانه می یافتند. « (۱۳).

ملك شاه محمود عم شاه شمس الدين على نیز مردی مردم خواه و علم دوست و در آبادی سیستان خیلی کوشا بود.

مع الوصف در سخاوت و زمینداری و زیادت املاک از دیگران پیشقدم بود چنانکه «چهارده هزار خروار تخم ریز سرکار خاصه او بود که همگی به مصرف شدی و در عمارت منازل و بقاع نیز شغف تمام داشت چنانچه هنوز اثر مدرسه و عمارت نشیمن و طاق مسجد جامع ظاهر است و مکرر به حج اسلام رفته اند و با مشایخ و علما پیوسته هم صحبت بودی از جمله مدرسه محمود آباد که در زیب و هوا ثانی فردوس است و

علما و فضلا در آن مدرسه به تدریس اشتغال داشتند و قریه شیخ لنگ و جارونك شیخ لنگ و آتشگاه را که مجموع چهل برج گویند وقف آن مدرسه فرمود. وقف نامجات بتاریخ هفتم جمادی الثانی سنه خمس و اربعین و ثمانمایه (۸۴۵ هـ) به قلم آوردند. « (۱۴).

در روایت فوق از يك سلسله عمراناتی که بدست ملك شاه محمود عم شاه شمس الدین علی در نیمه اول قرن نهم هجری (پیش از ۸۴۵ هـ) آباد شده بود و در مجموع به چهل برج شهرت داشت تذکر رفتی است. قلعه چهل برج امروز در دست راست رودخانه هیر مند در میدان هموار دشت امیران در جنوب (زیارت امیر معن) در نیمروز واقع است که اطراف آن مملو از خرابه های قلعه ها و شهر ها و دهکده ها ست. ولی خود این قلعه که مردم آنرا چهل برج میگویند بجز قسمت های شرقی حصار آن هنوز هم پابرجا هست در سفریکه بیست سال پیش در دشت امیران نمودم از این قلعه نیز دیدن بعمل آمد. حصار طویل و عریض و ضخیم قلعه چهل برج هنوز هم از فاصله های چهل پنجگاه کیلو متری توجه را به خود جلب میکند دیوار سمت غربی آن فعلاً ۱۲۷ برج دایروی یا سه گوشه ئی داشت طوریکه بعد از هر برج دایروی به تعقیب آن يك برج سه گوشه ئی قرار گرفته است شکل قلعه بصورت مربع است و هر ضلع آن اقلاد و صد متر طول دارد و باستثنای حصار سمت غربی آن از سه سمت دیگر شکستگی دیده شده در وسط قلعه چهل برج خاك توده ئی است که روی آنها تیکر های مختلف و پارچه های آجر انباشته شده است. تهداب دیوار قلعه خیلی عریض گرفته شده که به اندازه ارتفاع فعلی دیوار های قلعه است و به ده متر میرسد. در چار گوشه آن چهار برج بزرگتر از سایر برج ها بصورت دایروی ساخته شده است که هر کدام آن دارای ده روزنه مسطیل و مثلث گونه است. قطر این برج ها تا ده متر تخمین زده شد.

بصورت کلی میتوان گفت چهل برج شكل يك قلعه نظامی را دارا بوده است که ساختمان های آن عموماً از خشت خام و پخته آباد

شده است. در شمال غرب و جنوب غرب آن به فاصله تخمین سه صد متر دیوار های نیمه شکسته قلاع دیگری خود نمایی دارد که نسبت به چهل برج کوچکتر اما قدیمی تر مینماید .

دردوسه کیلو متری جنوب شرق چهل برج قلعه کوچکتر اما سالم تر بنام (نوکین کلات) (یعنی قلعه جدید) دیده میشود. دیوار های این قلعه منقش واستوار و نقش کمان ساختمان های داخلی متصل دیوار قلعه تادوسه طبقه بخوبی معلوم می شود. دروازه قلعه در وسط ضلع جنوبی وارگ آن در گوشه جنوب غربی خارج قلعه واقع شده است. دهلیز های داخلی قلعه خیلی تنگ ولی صحن اطاق های آن باطول و عرضی که دارد وسیع وتماشائی است .

گفته میشود که قلعه چخانسور در شمال مرکز فعلی چخانسور به تقلید از این قلعه اعمار شده است ولی منکه هردو قلعه را از نزدیک دیده ام جز اینکه هردوی آنها از خشت خام و پخته ساخته شده اند از لحاظ نقشه مهندسی مشابهتی باهم ندارند. قلعه چخانسور محل سکونت سردار ابراهیم خان پسر خان جهان سنجرائی بلوچ در قرن ۱۹ میلادی بوده است و احتمال دارد (نوکین کلات) که يك نام بلوچی است و معنی آن (قلعه نو) میباشد از ساختمان های قرن ۱۴ م باشد . قلعه چخانسورک را که من از نزدیک ندیده ام گفته میشود از بنا های عصر پارتی است اما من برای بار اول نام چخا نسور

را در تاریخ احياء الملوك که (۳۷۰هـ) سال پیش در سیستان توسط یکنفر سیستانی (ملك شاه حسین سیستانی صفاری) تالیف شده دیده ام که صرف از آن تذکر میدهد ومعلوم میشود قلعه یا محلی مهمی نبوده است و ظاهراً همین چخانسورک امروزه واقع در شمال میدان های دشت امیران نزدیک برج کنده و شرق قلعه چگینی باید بوده باشد و در صورت صحت این فرض چخانسورک هم از آثار عصر سردار - ابراهیم خان سنجرانی نیست، زیرا این شخص معاصر امیر دوست محمد خان است و قلعه چخانسورک که نام آن در ۳۷۰ سال قبل برده شده است نباید بر دست این سردار اعمار شده باشد. نسبت بوجه تسمیه چخانسور در کتب تاریخ و در میان مردم محل تحقیقات و پرسش های بعمل آمد ولی دلیل موجه بدست نیاید تا اینجا توضیح میگردید .

بهر حال برگردیم به قلعه چهل برج که اصولاً نام آن (هزار برج) بوده است. در جای دیگر از احياء الملوك اينطور ميخوانيم «هير مند سيل کرد و چنان شد که در عرض سه روز يك قطره آب بطرف شمال هيرمند بجانب بر زره و راشك نرفت و قريه آتشگاه و شيخ لنگ و جارونك شيخ لنگ که مشهور به «هزار برج» است هامون شد بعد از چند روز جهت بستن بند مردم جمع شده و مدت هشت ماه کار نمودند. موازی يكصد و پنجاه هزار مرد کار شد نتوانستند بست» (۱۵).

از اين نوشته احياء الملوك برميايد که اين محال يعنی قريه آتشگاه و شيخ لنگ و جارو لنگ شيخ لنگ در مجموع هم بنام (چهل برج) وهم بنام (هزار برج) ياد ميشده اند و مراد از اين هردو نام همانا مجموع محالی بود که مذکور شد و ميتوان گفت که سيلاب هيرمند ممکن است اکثر از اين قراء و روستا ها و قلعه هارا که تهدياب همگی آنها بر کل خود منطقه استوار است خراب کرده باشد. همواری و يك دست بودن دشت اميران نيز نشان ميدهد که فقط سيلاب های مدهش و خطرناك ممکن است دشت و ميدان بآن وسعت و پهنائی را چون دست صاف و هموار بسازد.

نظری بگذشته بر تلاطم رودخانه هيرمند نيز اين نظر را تائيد ميكند که ساكنين سيستان همواره دنبال آب رفته اند و همينکه رود - خانه هيرمند دلتای سابق خود را ترك گفته و دلتای جديدی برايش انتخاب کرده است. مردم نيز بدنبال آن رفته اند و اجباراً به ترك منازل و خانه های شان پرداخته اند و مجدداً به ساختن منازل جديد مبادرت ورزيده اند. بنابر آن دشت اميران هم دستخوش چنين تغييراتی در گذشته از اثر سيلاب های رودخانه هيرمند گرديده است. امروز هم مامي بينيم که ولسوالی کنگ واقع در شمال زرنج تا سال های نزديك (۱۳۴۴) مرکز اداری و تجارتي نيمروز بود ولی امروز خانه آبهای طوفنده و خروشنده هيرمند شده و طبعاً وقتی اين کاسه از گل ولای پر گردد هيريند در نيمروز دلتای ديگری ايجاد ميكند و آنگاه ديده خواهد شد که منطقه کنگ با آن همه پستی

ها و بلندی هایش چون شیشه صاف و هموار خواهد بود.

باز هم بر گردیم به نزدیک قلعه چهل برج
 ضمناً باید یاد آور شد که بنام شیخ لنگ و جارونک چندین محل در
 سیستان و نیمروز بوده است مانند: قریه شیخ لنگ (۱۶) شیخ لنگ
 علیا (۱۷) و جارونک سفلی (۱۸) جارونک علیا (۱۹) جارونک میر
 غیاث الدین (۲۰) و جارونک ملک ظریف (۲۱) و جارونک شیخ لنگ (۲۲)
 جالب تاریخی هم کنار شیله محمود آباد نزدیک راشک واقع بود .
 باتوجه به تذکرات مورخین و جغرافیا نگاران قدیم اسلامی و چشم
 دید های امروز معلوم میشود که خرابه زار دشت امیر معن تماماً
 بقایای تاریخی یک عصر مشخص نیستند در میان این خرابه ها آثار
 و بقایای شهرها و اماکنی هست که ممکن است از آثار قبل از
 اسلام و حتی قبل از میلاد هم باشد. چه بعضی مسکو کاتی مربوط
 به عصر پارسی و ساسانی و صفاری و سلجوقی در میان این خرابه ها
 بدست آمده اند که موید این ادعا شده میتوانند .

بطور کلی یک سلسله از خرابه های دشت امیران
 رامیتوان بدوره قبل از حمله مغول (۶۱۹) هجری قرن ۱۳ میلادی نسبت
 داد که شهر غلغله یا حصار طاق و قلعه امیر معن، مناره و زیارت
 او و برج کنده (ممکن است برج ساعتی بوده باشد) قلعه شوال
 ها و قلعه کده یا نیشک و زیارت خواجه سیاه پوش و قلعه زرین و
 جوی کهنه کلان که از حوالی دشت بتی در شمال چگینی بسوی قلعه
 زرین واصل چخانسور تا کده امتداد دارد میتواند درین ردیف قرار داد.
 سلسله دوم بقایای شهرها و روستا های است که بعد از حمله
 مغول اعمار شده اند. انهار زرکن و احتمالاً قلعه چگینی مربوط این

۱۶- احیاء الملوك ص ۱۲۴، ۲۹۳

۱۷- ایضاً ص ۳۴۳

۱۸- ایضاً ص ۲۶۳ - ۲۷۸

۱۹- ایضاً ص ۲۶۳

۲۰- ایضاً ص ۴۳۳

۲۱- ایضاً ص ۲۵۹

۲۲- ایضاً ص ۴۴۱

دوره است. سومین سلسله خرابه‌ها درین میدان که بقایای آنها استوارتر به نظر می‌خورد از قبیل خرابه‌های چهل برج، نوکین کلات، قلعه سرخ و قلعه چخانسورک در آن حوالی است که با سیلاب مدهش هیریند (در سال ۹۱۳ هـ) دیگر سیستم آبیاری درین قسمت بکلی برهم خورده و گویا هیرمند دلتای خود را ازین منطقه به قسمت دیگری تغییر داده است. هولد ییچ انگلیس در سال ۱۸۸۵ م در منطقه تغییر داده است.

هولد ییچ انگلیس در سال ۱۸۸۵ میلادی در منطقه قلعه فتح آثار سیلاب خطرناکی را که بر کرانه‌های دشت قلعه فتح اقلأ به ارتفاع پنج متر نقش بسته است نشان می‌دهد. (۲۳) قلعه فتح و قلعه ترقون خرابه‌های کندرک در امتداد رامرود نزد يك (حوض دارا) در دست چپ هیرمند همراه با آثار و خرابه‌های متعدد شرق قلعه فتح، یکه گنبد و پلنگی و (حوض) با مدرسه ملك حمزه کیانی را از آثار تاریخی متعلق به بعد از دوره تیمور (قرون ۱۳-۱۶ میلادی) باید تصنیف کرد. این طبقه بندی خرابه‌های نیمروز بر مدارک و شواهد کتبی عصر اسلامی متکی است.

مطالعاتی که در ۱۹۷۳ میلادی از طرف پوهنتون بن آلمان غرب در نیمروز در منطقه کنده و پوست‌گاو و دشت امیران از نقطه نظر باستان‌شناسی بعمل آمده با وجود آنکه این مطالعات مکمل و کافی نیست بادست‌یابی به مواد و آثار یکه درین نقاط قرار داشت، هیئت باستان‌شناسی آلمانی را باین نکته معتقد ساخته است که طی قرن ۱۲-۱۵ میلادی نیمروز و سراسر سیستان از يك کلتور غنی و مدنیت قابل ملاحظه مبنی بر سیستم منظم شبکه‌های آبیاری و کانال‌های متعدد و وسیعی ایکه از هیرمند بهر سوی کشیده بودند برخوردار بوده است. طرز ساختمان‌ها با استفاده از خشت خام بشکل گنبدی و بکار بردن خشت‌های بزرگ پخته در تزئینات ساختمانها، با تخنیک‌های مختلف هنری نمایانگر طرز و روش هنر معماری عنعنوی دوره‌های قبل از اسلام در خراسان و سیستان می باشد.

همچنان هیئت مذکور به يك تعداد مسکوکات ضرب نیمروز متعلق به

قرن ۱۳ و ۱۴ میلادی دست یافت که در آن میان سکه ئی بود بنام «عزالحق الدین» (۱۳۵۲ - ۱۳۸۲) میلادی مطابق به ۷۵۳ - ۷۸۵ هـ (۲۴). به نظر من این سکه بدرستی خوانده نشده است زیرا سالهای ۷۵۳ - ۷۸۵ هـ مصادف است به حکومت ملک (عزالدین) بن شاه - رکن الدین محمود و پدر ملک قطب الدین کیانی که بدست امیر تیمور در سال ۱۳۸۳ میلادی اسیر و به بخارا فرستاده شد (۲۵) به همین گونه هیئت از نوع و طرز مسکوکات ضرب نیمروز نیز یاد آور شده است .

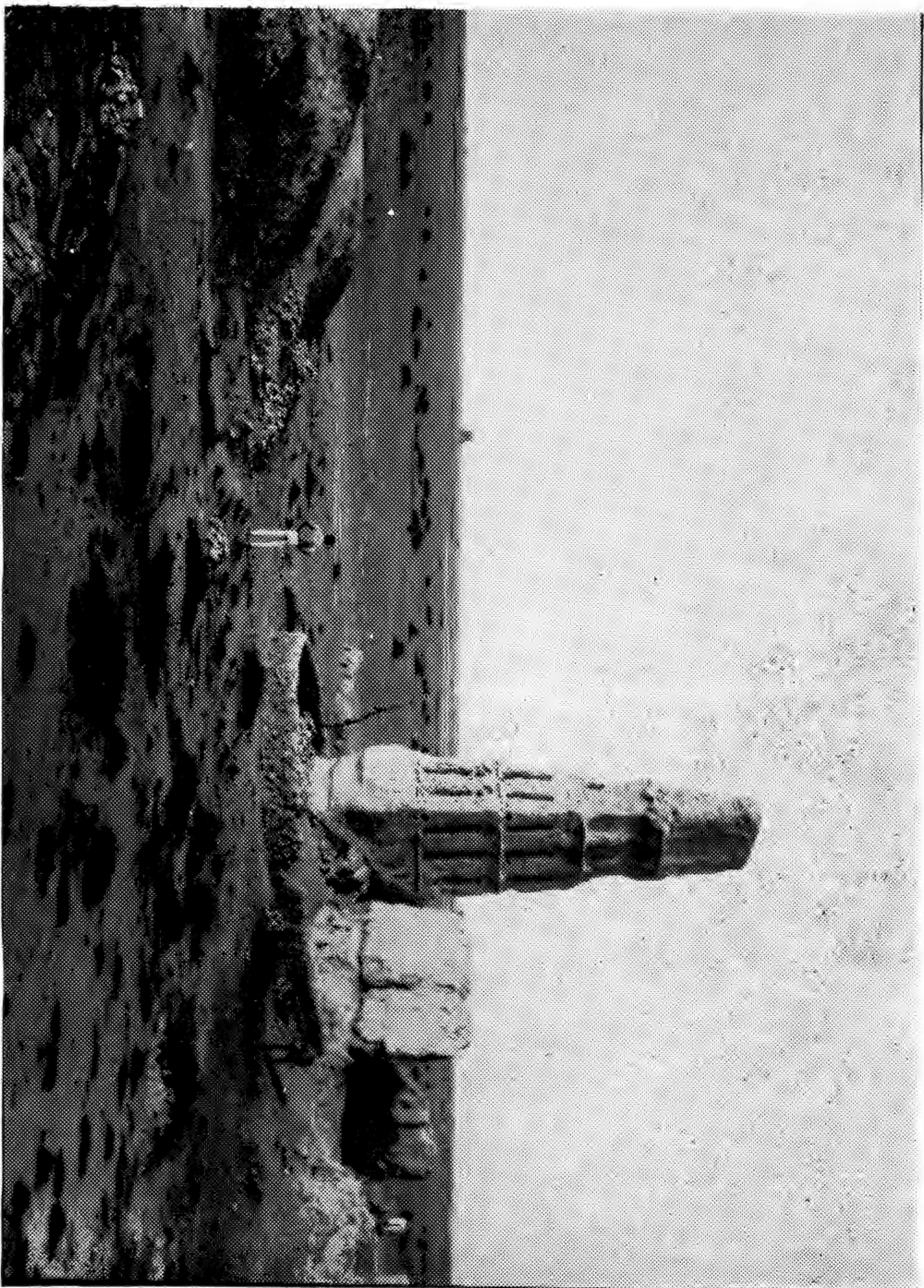
ولی نگارنده بیست سال پیش ضمن سفری به قلعه فتح در نزد حاجی عبدالقدوس پسر کرنیل محمد عمرو عبدالغفور مراد پسر محی الدین خان که این آخری جوان خوش برخورد و صاحب قریحه شاعری نیز بود يك مقدار مسکوکات قدیمه ملای و نقره و مس که بعصر عباسیان و دوره های ملوک نیمروز پس از قرن دوازدهم میلادی تعلق میگرفت مشاهده کردم و بمن تعارف شد و گفته شد که آنها را از خرابه های شهر غلغله در جنوب شرق قلعه فتح بدست آورده اند. ایشان باعلا - قمندی منتظر روشن شدن تاریخ منطقه شان و مدنییتی که در آنجا وجود داشته بودند .

پرسی سایکس میگوید : در دیداری که از خرابه های شهر مغروبه زاهدان در سالهای اخیر قرن ۱۹ میلادی بعمل آمد ، رئیس دهکده اسکل (میر عباس) مقدارى سکه و اشیاء قدیمی قیمتی که از میدان های دشت امیران و سار تار (حصار طاق) کشف کرده بودند بمن ارائه کرد. در میان آنها سکه های یونانی ، پارتی ، ساسانی و سکه های مربوط بدوره خلفای اسلام و سکه های (ونیس) دیده میشد و

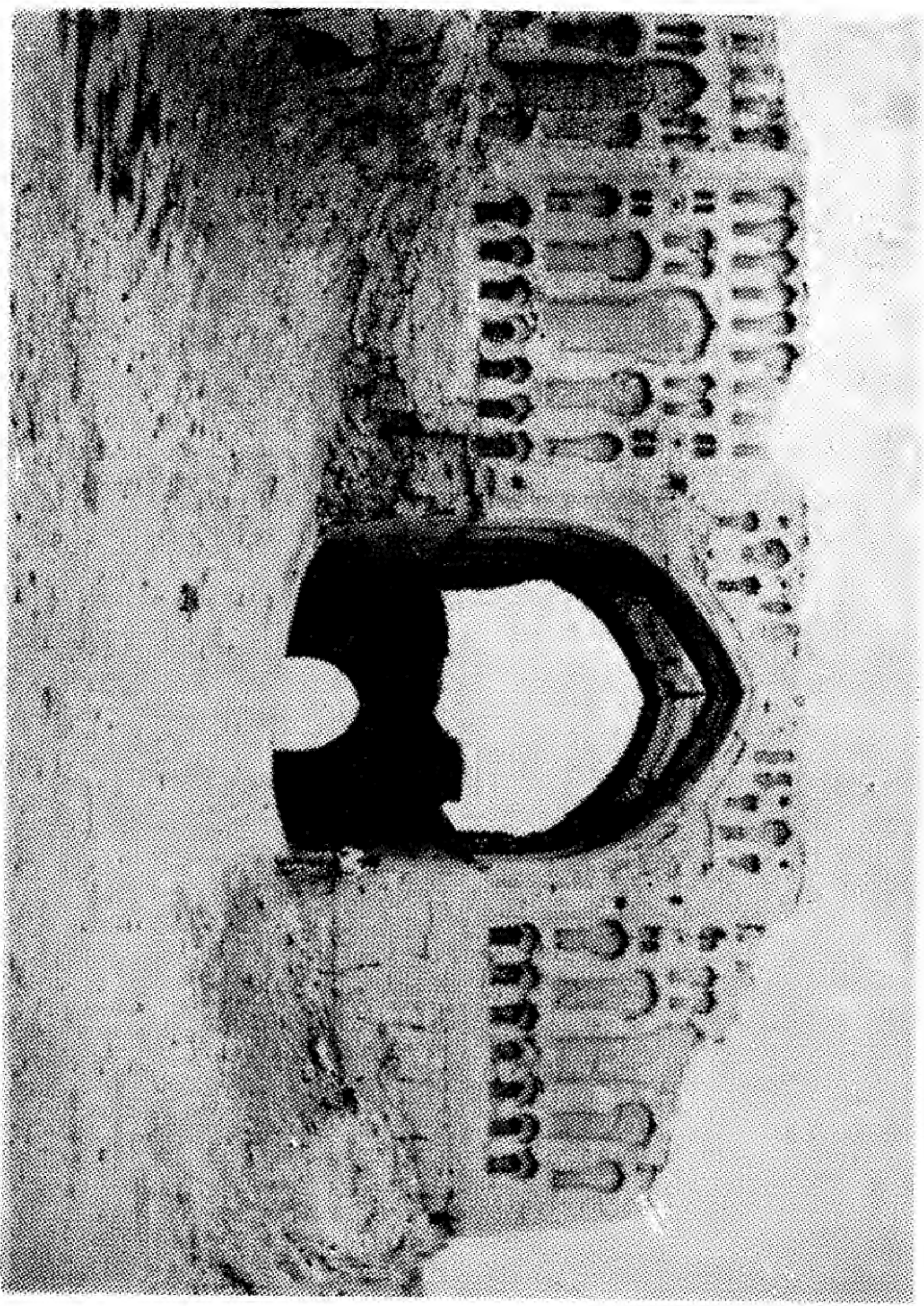
۲۴- مجله آریانا - ۱۳۵۲ شماره سوم مقاله «نیمروز لرغون

پیژندنی» بقلم کلاوس فیشر .

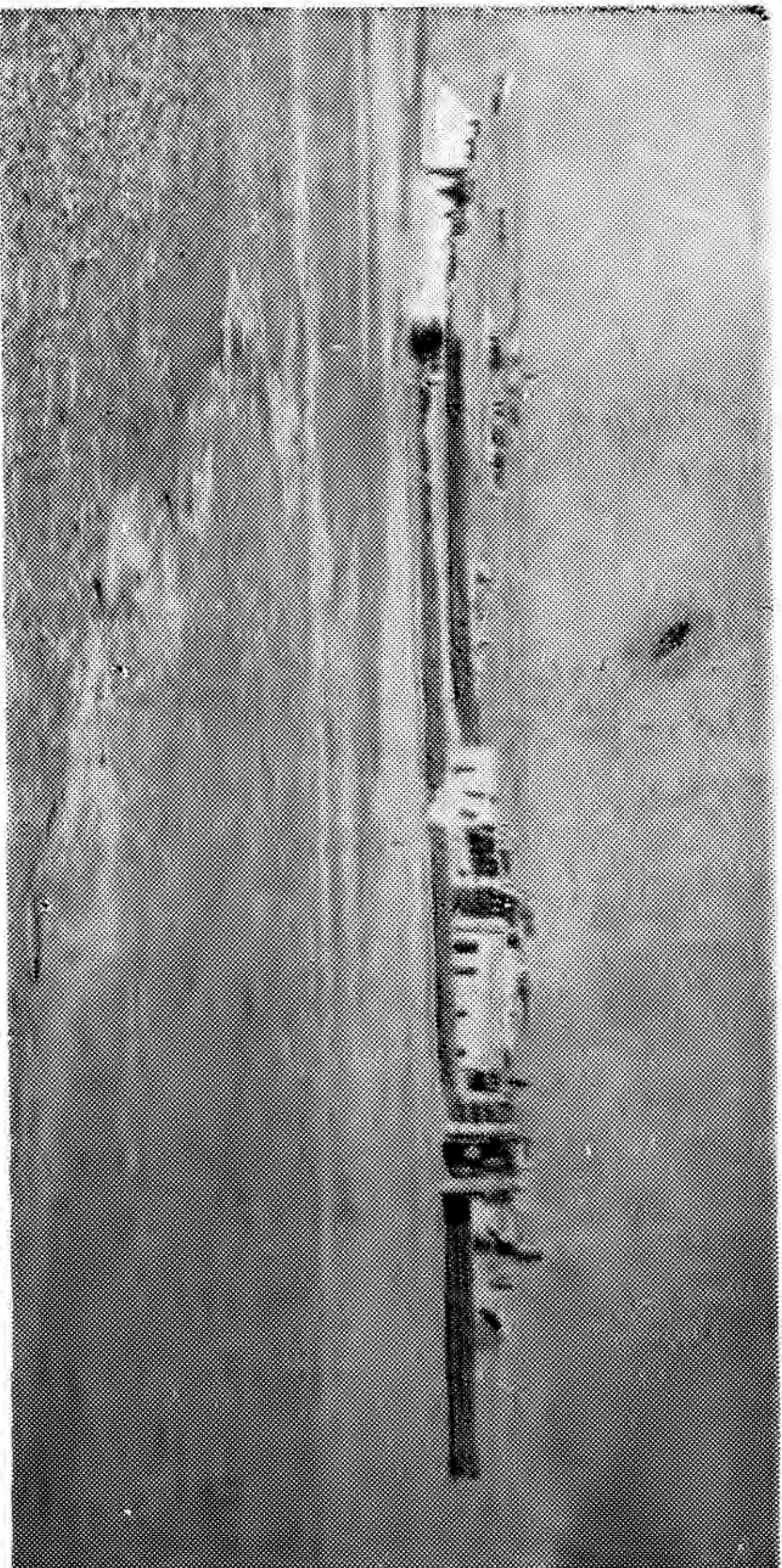
۲۵- ملک شاه حسین کیانی ، احیاء الملوك ص ۹۷ - ۱۰۲



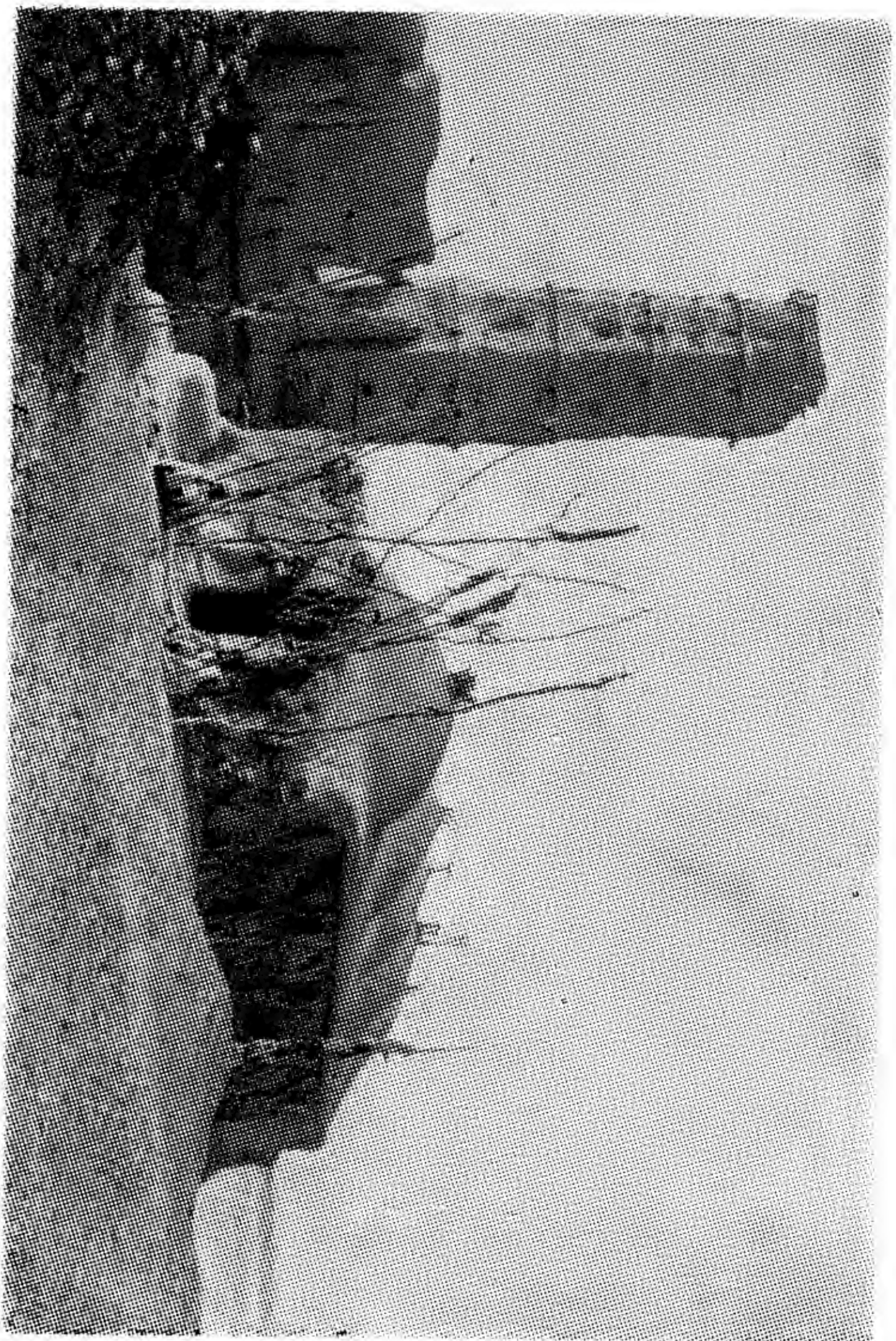
شکل (۳۳) مربوط فصل ۷
بقایای یک برج ساعت در شمال دشت امیران صاحب معروف به شوال ها



شکل (۳۴) مربوط فصل ۷
قلعه چیکینی در جنوب شرق زرنج. بازنشانی از خشت خام



شکل (۳۵) مربوط فصل ۷
قلعه امیران صاحب (امیرمعن) تاریخی بناء ۱۵۱ هجری واقع در جنوب شرق زرنج در نیمروز

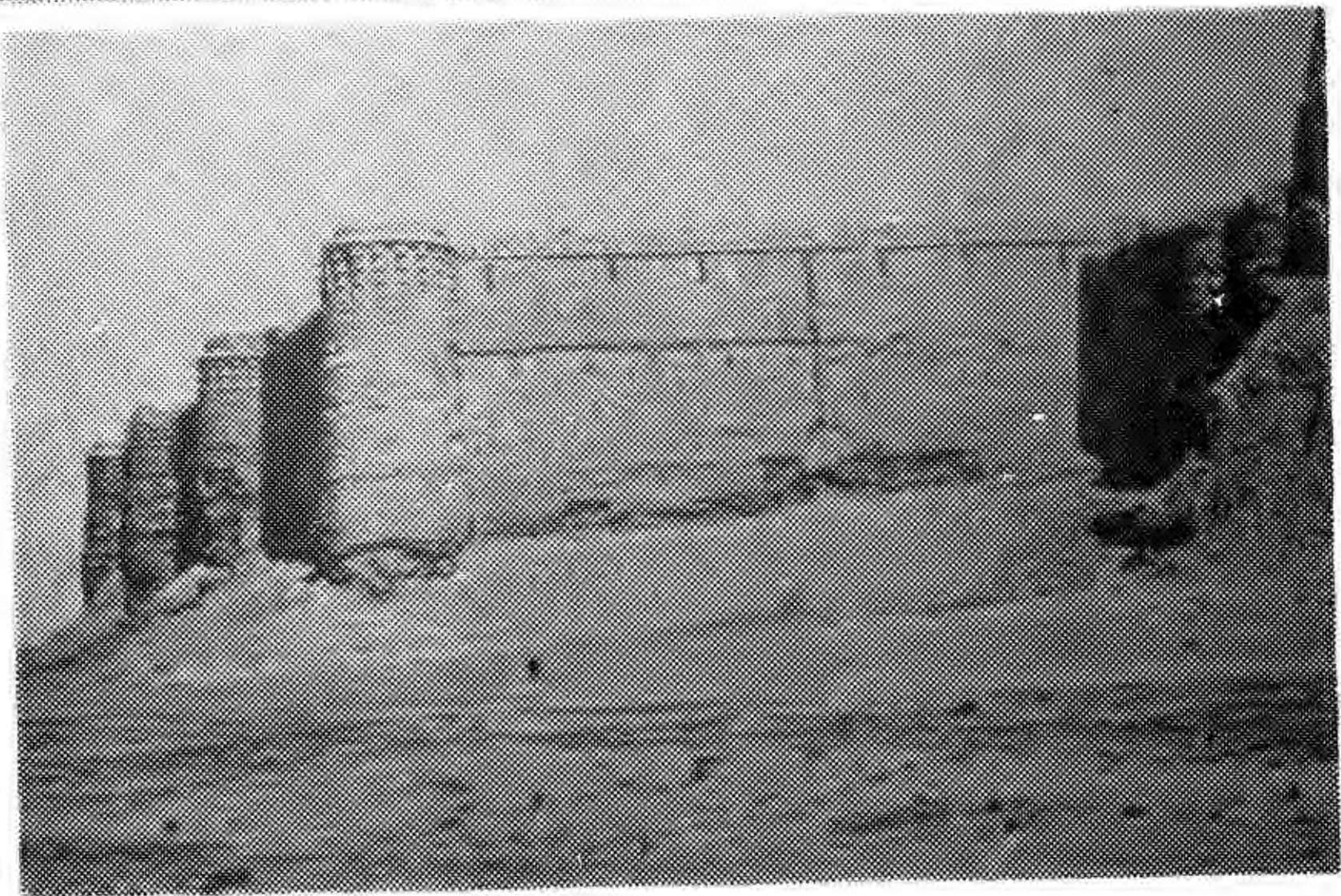
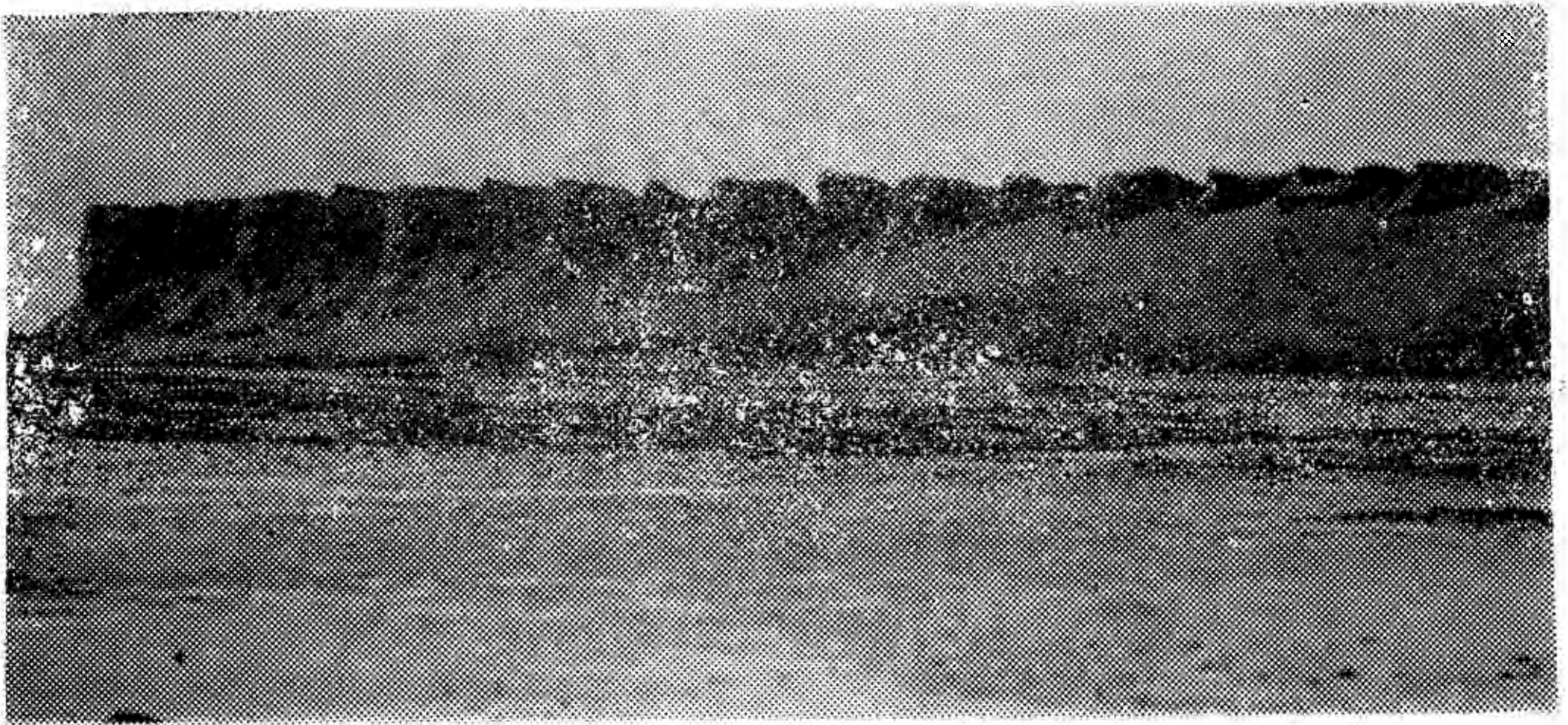


شکل (۳۶). موبوطا فصل ۷
مینار شش ضلعی مسجد امیران صاحب واقع در دشت امیران در نیمروز
(تیت ۱۹۰۹)



شکل (۳۷) مربوط فصل ۷

دور نمای قلعه کوردو در میان‌رنگ‌های سیار در شرق‌ترنج در نیمروز (کلاوس فیشر)



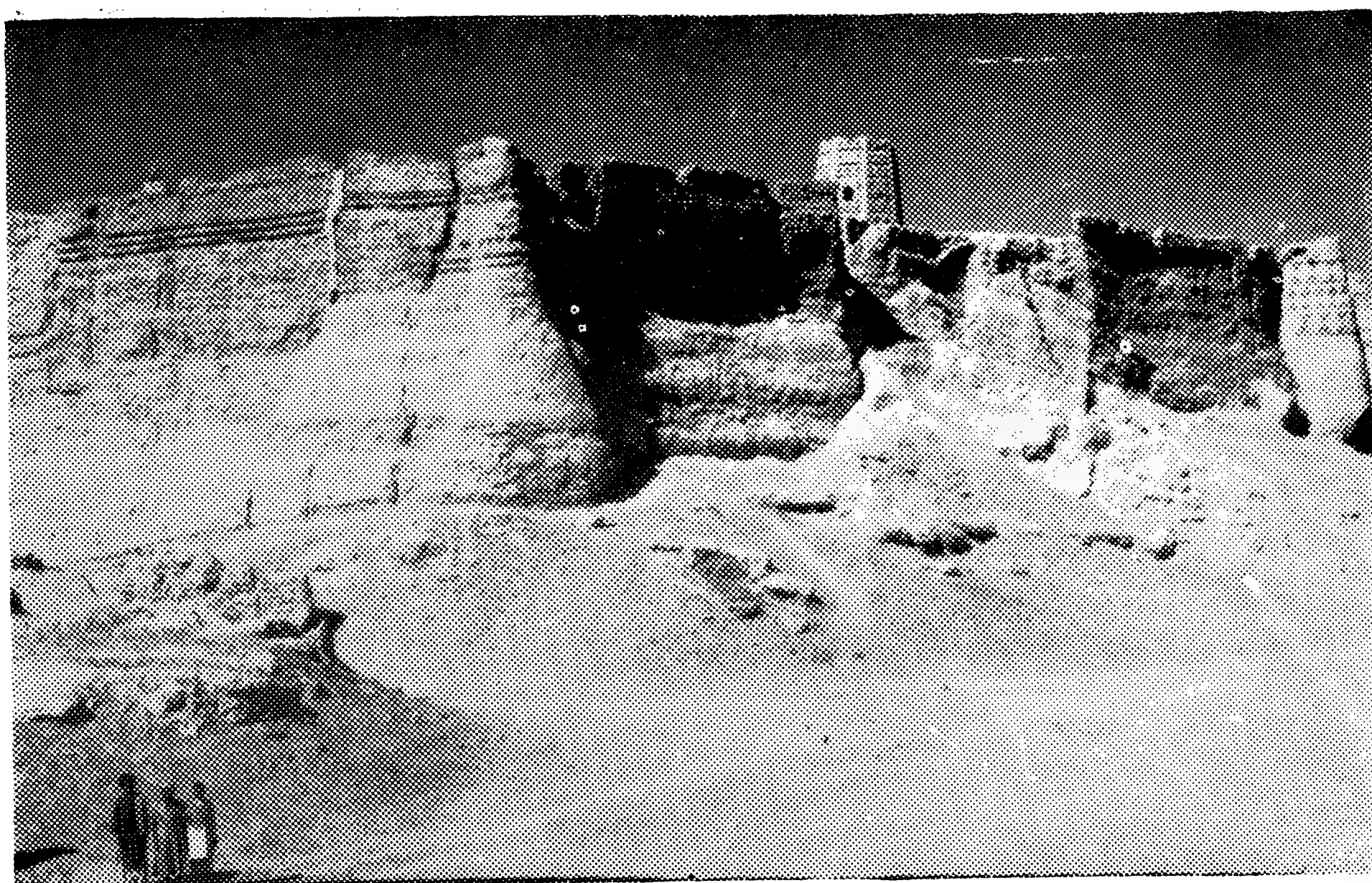
شکل (۳۸) مربوط فصل ۷

بالا قلعه هزار برج معروف به چهل برج واقع در نیروز
پائین قلعه سرخ ، واقع در شرق چهل برج در نیروز

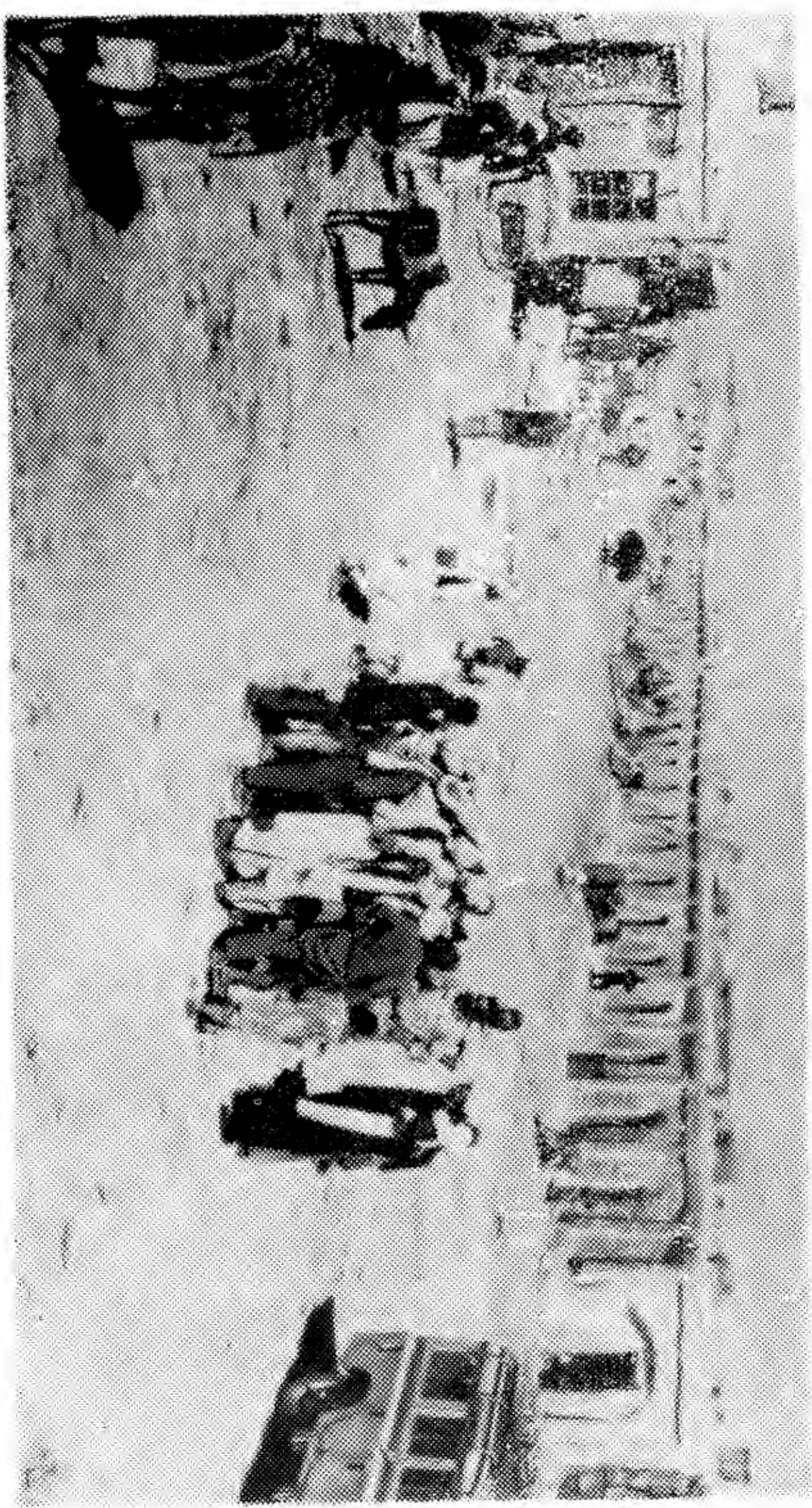


شکل (۳۹) مربوط فصل ۷

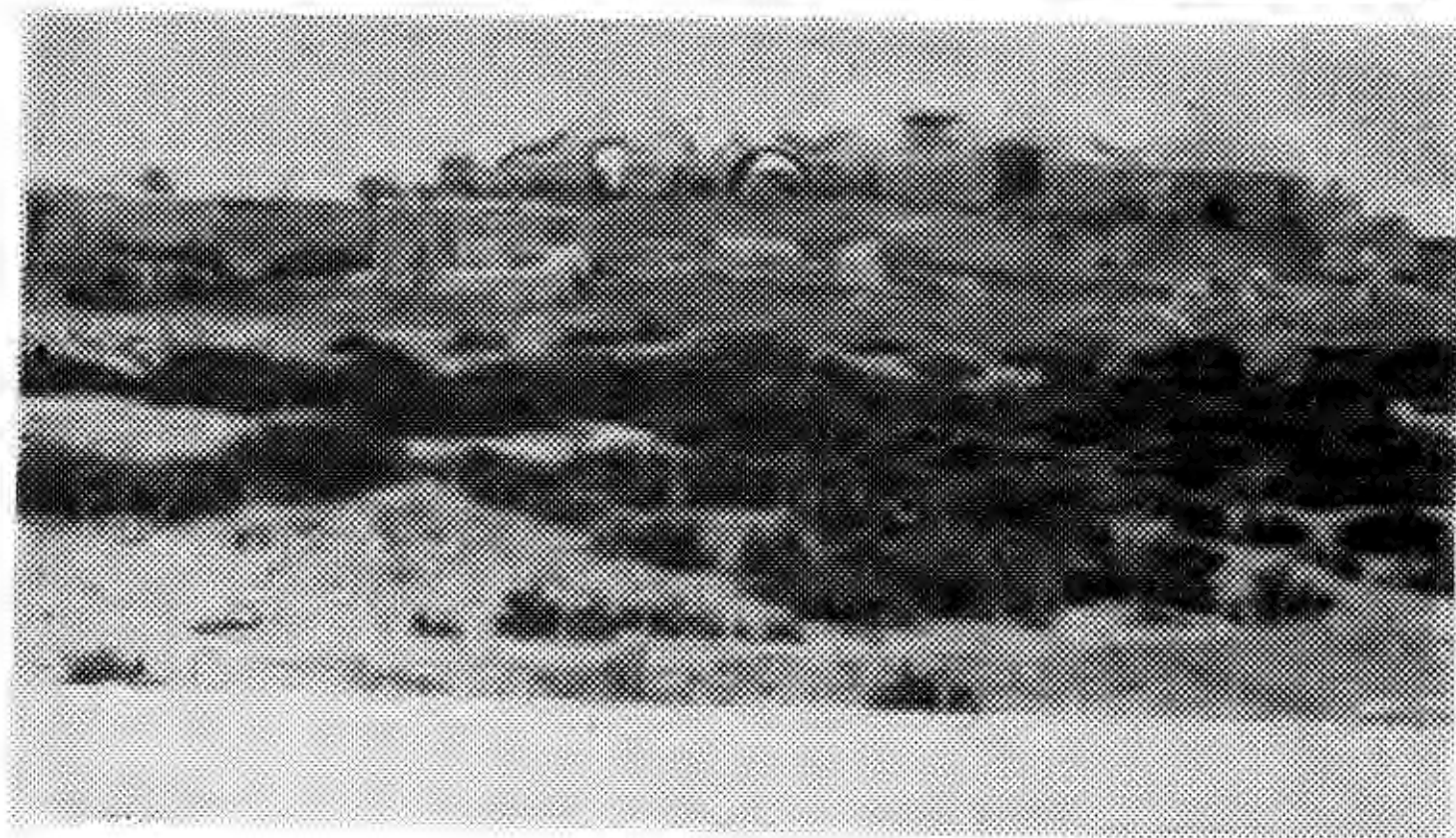
تأثیرات باد و ذرات ریک در بدنه دیوار به مشاهده میرسد .



شکل (۴۰) مربوط فصل ۷
قلعه چخانسور در نیمروز منسوب به ابراهیم خان (نیمه دوم قرن ۱۹)



شکل (۴۱) مربوط فصل ۷ بازار اصل چخانسور در نیمروز



شکل (۴۲) مربوط فصل ۷
بالا- دیوار لاهور واقع در دشت امیران صاحب
پائین خرابه زاری در شمال قلعه چخانسور نیمروز

در میان اشیای عتیقه از همه نفیس‌ترین عدد شمعدانی بود که یکی از فرزندان میر عباس تعلق داشت و به نظر وی از همه گرانبها تر بود. آنها میگفتند اینگونه اشیاء قیمتی در خرابه های شهر (نیسه) واقع در شمال غرب هامون ساپوری نیز بدست می‌آید. (۲۶)

سایکس ضمن تماس به تاریخ قدیم سیستان از یک سکه منقوش نقره‌ئی در فهرست مسکوکات باختر در موزه بریتانیا یاد آور شده میگوید: روی این سکه تصویر (پلاتوا پیفانی) نقش شده است که معاصر اوکرا تیک پادشاه بلخ بوده و در اواسط قرن دوم قبل از میلاد سلطنت داشته است. بنابر حدس بعضی ها (پلاطوا پیفانی) پادشاه سیستان بوده است. سایکس محققاً به صحت این موضوع که تا بحال به اثبات نرسیده است (اعتقاد) ندارد ولی تذکر آن را ضمن تاریخ قدیم سیستان لازم می‌شمارد. (۲۷) هیئت باستان شناس آلمانی بطور کلی تذکر میدهند که از کتیبه هاوسکه ها و ظروف سفالی رنگه کشف شده باین نتیجه میرسیم که برج های ساعت، مراکز عمده نفوس شهرها و دهات سرباز (بدون حصار) قسمت زیاد آنها از قرن ۱۲ میلادی تا پایان قرن ۱۵ میلادی آباد بوده اند. کثرت انبوه خرابه های نیمروز را میتوان نتیجه تهاجم و حملات مکرر فاتحین (اسکندر، چنگیز، تیمور لنگ و غیره) در ادوار مختلفه پیش و پس از اسلام دانست. وسکنه محل پس از هر بار تخریب شهرها و نهرها و بند های آب، برای ادامه حیات و بقای خود مجبور بودند مجدداً به اعمار منازل و احداث بندها و اصلاح نهر های مخروبه پردازند. فقط از قرن هفدهم و هجدهم به بعد است که دیگر سیستم منظم آبیاری در منطقه برهم میخورد و تراکم ریگ های روان در نهرها و شهرها، در مزارع و زمین های مزروعی و سرازیر شدن سیلاب های مدهش، مردم را چنان عاجز ساخته که دیگر قدرت اعمار مجدد آن سیستم آبیاری سابقه را در خود ندیده اند. و بالنتیجه حاصلخیز ترین منطقه افغانستان بصرای بایر و بی آب و علف مبدل شده است.

- ۲۶- پرسی سایکس، ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری طبع ۱۳۳۶ ج ۲ فصل های ۳۱ - ۳۲
- ۲۷- سفرنامه سایکس ج ۲ زیر نام سیستان دیده و شد.

تحقیقات باستان شناسی درین نقطه، نه تنها برای روشن ساختن گوشه یی از تاریخ آسیا کمک خواهد نمود. بلکه میباید امکانات يك طرح عصری را برای عمران و سرسبزی مجدد این منطقه باوسایل تخنیک مدرن جستجو و پیشکش کنند. (۲۸).

نگاهی به نقشه های جغرافیایی و باستان شناسی نیروز که از دلچسپی خالی نیست انسان را به نقاط مهم تاریخی و تور یستیکی دشت امیران و دشت پوست گاو بخوبی رهنمایی میکند. درین نقشه ها، نهرهای نسبتاً مهم زرکن و زور کن و نهر بزرگ کهنه واقع در شمال دونهر اول الذکر نزدیک قلعه چگینی (قلعه ملک قطب الدین) که طویل ترین کانال های زمان قدیم شمرده می شوند و همچنان «برج کنده» (بضم گ تلفظ شود) واقع در محل شوال ها (ظاهراً) شوالیه ها) که منفردانه از خشت خام ساخته شده و ارتفاع فعلی آن تا (۴۰ فوت) میرسد و ممکن است برای معلوم نمودن وقت اعمار شده باشد و توجه به خرابه زار پوست گاو که در شمال آن مناره ئی از خشت پخته در نزدیک زیارت خواجه سیاه پوش امروز دیده میشود و قسمت فوقانی آن بیش از نیمه تخریب شده انسان را بیاد منار معروف خرابه های زاهدان واقع در محل کوهک که به عصر سلجوقیان در قرن ششم هجری پهلوی میزند می اندازد و شاید متعلق به مسجد بزرگی بوده باشد که فعلاً اثری از آن در آنجا دیده نمی شود ولی از شهر قرنین و مسجد آن در همان حدود جغرافیه نگاران کلا سیک اسلام مانند المقدسی و اصطخری در قرن دهم میلادی یاد آور شده اند. (۲۹).

از قلعه چگینی و برج کنده باستقامت جنوب بوسعت پنجمصد میل مربع يك سلسله قلعه ها و آتشکده ها و شهر های پهلوی هم پشت سر یکدیگر افتاده اند که انسان را بیادروز گاران گذشته این سر زمین می اندازد.

۲۸- مجله آریانا شماره ۳ سال ۱۳۵۲ مقاله (دنیمروز لرغون پیژند نی)

بقلم کلاوس فیشر آلمانی ترجمه پنبنتو از محرابی

۲۹- صورت الارض ابن حوقل، بحث سیستان ص ۱۵۳ بعد و جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی از لسترنج بحث سیستان ۳۵۸ بعد.

قلعه نیشك یا کده بلبلی :

باین نام در شرق زرنج، پیر جمعیت ترین ولایتی بود که در امتداد رود خواش (خاشرود) قرار داشت و همچنان یکی از دروازه های شهر زرنج نیز بنام «درنیشك» یاد میشد که در شرق بسوی ولایت نیشك باز میشد. مینویسند که در نزدك این دروازه قلعه ئی بود بنام «گاونیشك» (۱) که در آنجا از مردم و مهمانان دولتی پذیرائی بعمل میامد. (۲) رود خواش را به سببیکه از بین این ولایت میگذشت، به نام (رود نیشك) نیز یاد میکرده اند.

این رود خانه که از کوهستان غور سر چشمه میگیرد، در پهلوی چپ خود شهر تاریخی خواش را که درست در مقابل قلعه نیشك قرار گرفته، سیر آب مینماید. در شمال این رود خانه در فاصله بین (پل غرغری بر روی خاشرود) و قلعه ابراهیم خان در چخانسور در برابر قلعه خواش قلعه نیشك از فرسنگها فاصله توجه انسان را بخود جلب میکند. امروز نیشك دیگر آن مفهوم قرون وسطی خود را از دست داده و وقتی از آن نام گرفته میشود، تنها بعنوان يك قلعه خرابه آنرا سراغ میدهند، ولی نام دیگر قلعه نیشك یعنی «کده بلبلی» که امروز صرف جزء اول آن (کده) مستعمل و رایج است مفهوم وسیع تری دارد و منحيث يك منطقه پهناور و حاصلخیز و پر جمعیت تقریباً جای نیشك قرون وسطی را بخود گرفته است.

۱- نیشك (به کسر اول و سکون شین تلفظ شود). مرحوم بهار در حواشی تاریخ سیستان ص ۳۳۴ مینویسد که کده به معنی قلعه و عمارت است و اصل آن در پهلوی کتک بوده و کدخدای راکتک خوتای میگفتند.

در سیستان نیشك به بند های گزی ایکه سطح آب رود یانهر را بلند نگه دارد ولی جریان آب را مطلقاً قطع نکرده باشد گفته میشود و ممکن است اهل کده قدیم خاشرود را نیشك میکرده اند تا سطح آب بلند آمده بسوی زمینهای مزروعی ایشان مقدار کافی آب جریان پیدا میکرده و احتمال دارد در سراسر منطقه خاش رود این رسم معمول بوده و نام ولایت هم به نیشك تبدیل شده باشد. گندم ئیشك از جهه بزرگی دانه خود در سراسر سیستان و نقاط مجاور مشهور است.

۲- تاریخ سیستان ص ۳۴۸

تا سالهای دهه اول قرن حاضر برخی از مردم محل روایت میکردند که کده آتشکده و عبادت کده زال پدر رستم بوده و گویا لفظ (کده) از ماده آتشکده منسوب بزال بجای مانده است .

در تاریخ سیستان از ولایتی بنام «خشک رود» (ظاهرآ خاش رود است که در سالی بیش تر از نه ماه خشک است) در سمت مشرق زرنج نام برده میشود که کده بلبلی و بهیجن (یا بهیژن) و ملک آباد در آن ولایت واقع بود.

ملک نصیر الدین شهر یارنیمروز که به آبادی و عمران کشورش نسبت به تمام ملوک معاصرش بیشتر علاقمند بود ، پس از آنکه سیستان را از چنگ امرای مغولی بدر کشید در سال ۶۷۵ هجری کده بلبلی را که تصور میکنم همین کده موجوده واقع در شرق زرنج بالاتر از پوست گاو باشد باره نو نهاد و خندقی بر گردش کند و از هیرمند نهری به آن سو کشید تا دهکده های ملک آباد و بهیجن و غیره سر سبزی از دست رفته را که بر اثر صاعقه مغول در سال ۶۱۹ هجری ویران گردیده بودند باز یابند. (۳).

نهرهای مخروبه معروف (زرکن) و (زورکن) که از نزدیک قلعه فتح در نیمروز منبع میگرفتند و تا کده امروزی بطول تخمین یکصد کیلو متر امتداد دارد و همچنان نهر بزرگ کهنه که از جنوب قلعه چگینی و برج کنده بسوی کده پیش میرود، اقلآ یاد آور تاریخ (۸۰۰- سال قبل) عصر حکومت همین ملک نیمروز یعنی ملک نصیر الدین میباشد .

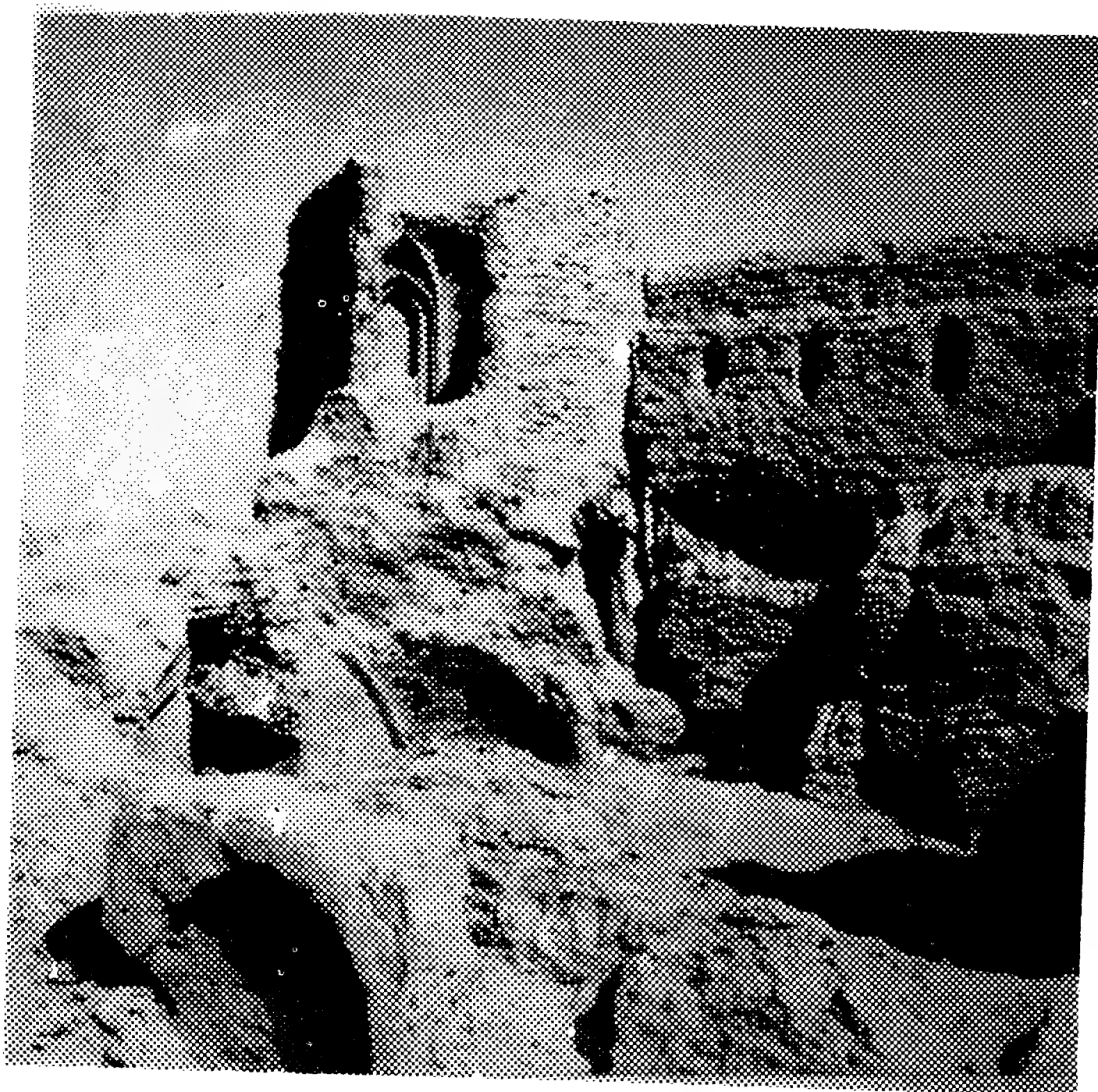
در همین سال ملک نصیر الدین چندین موضع دیگر را که از دست چنگیز یان ویران شده بود و پس آبادان ساخت از آن جمله اند : لنبو، پای کوشک طاهری، پشته سلطانی، هیسونج، مار جویه و «قلعه سپهد یا سفید دژ که معروفست به لاش و قلعه اوق (قلعه گاه) که از زمان بهمن اسفندیار خراب و ویران مانده بود. «(۴).

چنانکه قبلاً اشاره شد، ملک نصیر الدین به آبادی و عمران

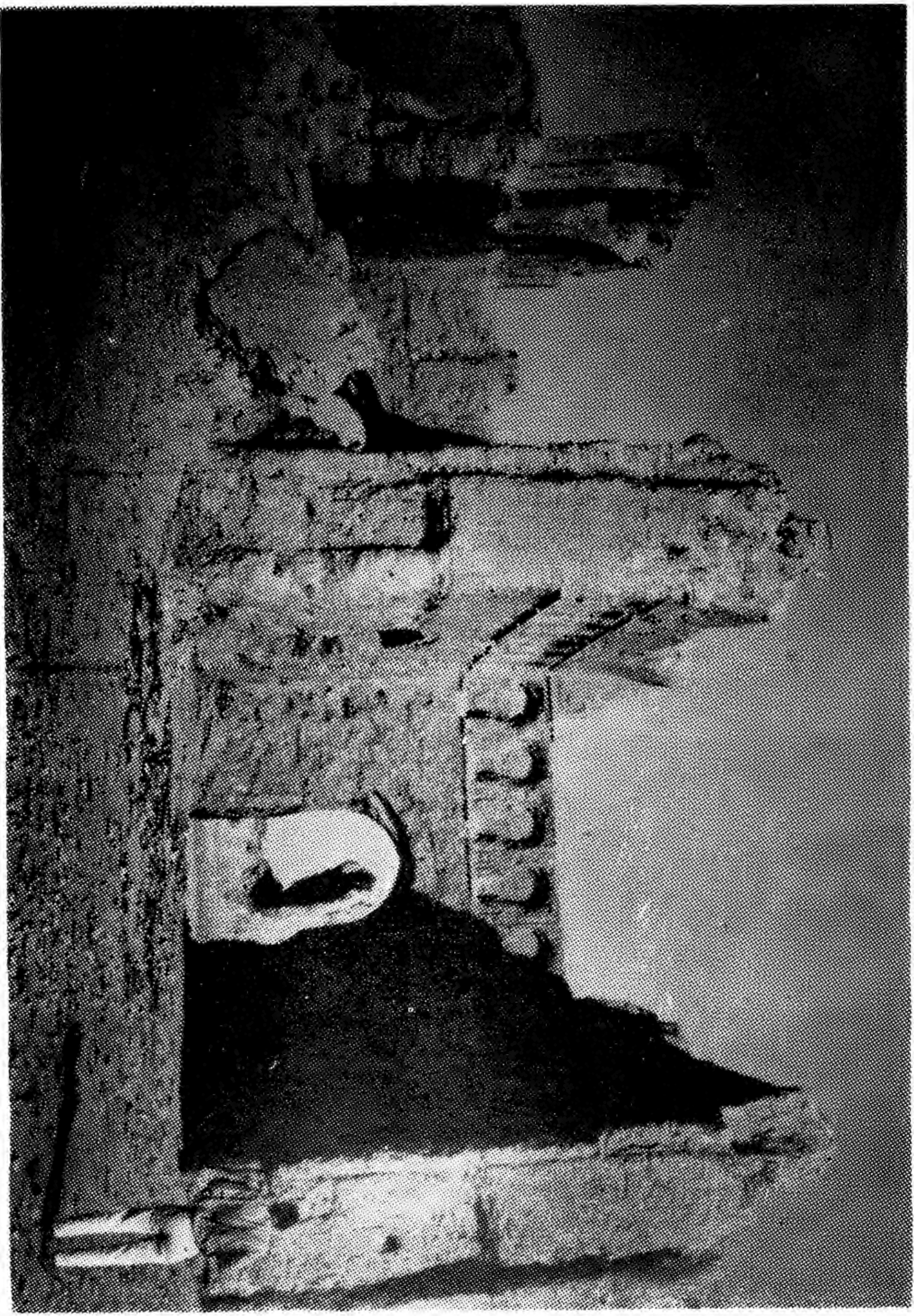


شکل (۴۳) مربوط فصل ۷

بقایای منار مسجد زیارت خواجه سیاه پوش در دشت پوست گاو
متعلق به قرن پنجم هجری - ۱۱ میلادی

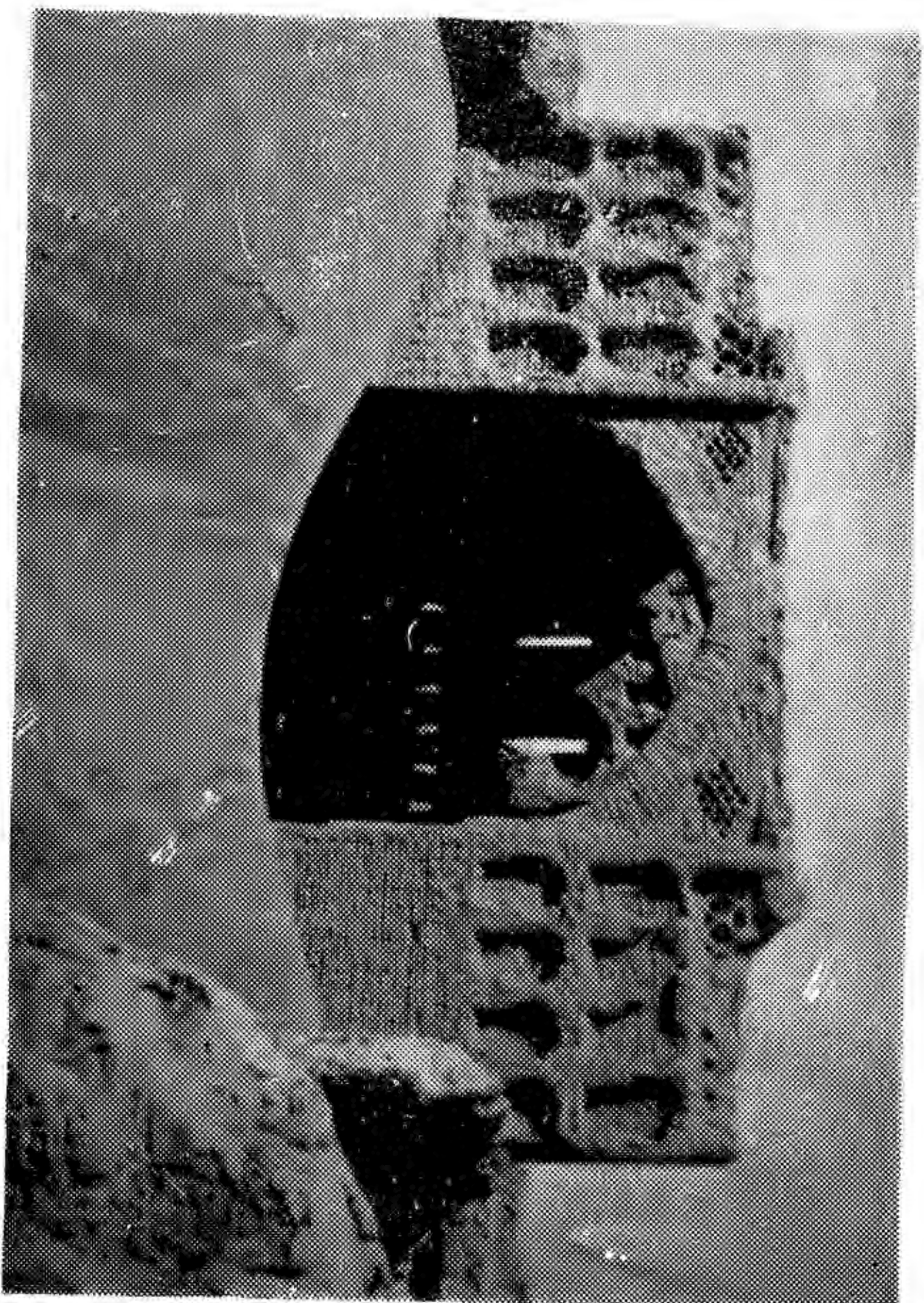


شكل (٤٤) مربوط فصل ٧
قلعه خواجه نخي نزديك كده خاشرود (كلاوس فيشر - نيروز)

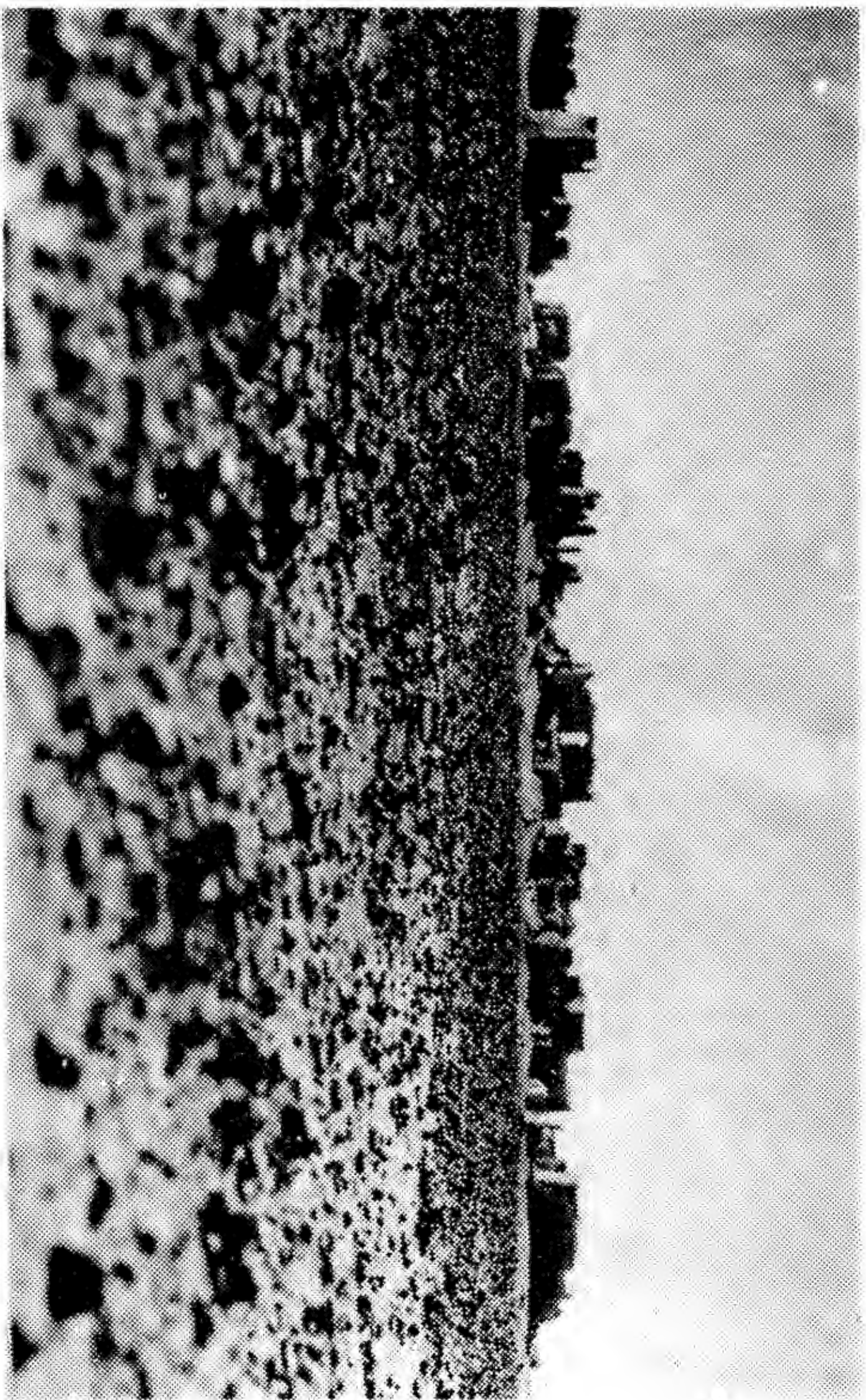


شکل (۴۵) مربوط فصل ۷

تزیینات داخل يك خانه مغروبه در نزد يك قلعه نيشك بنام خواجه نخي (كلاوس فيشر - نيمروز)

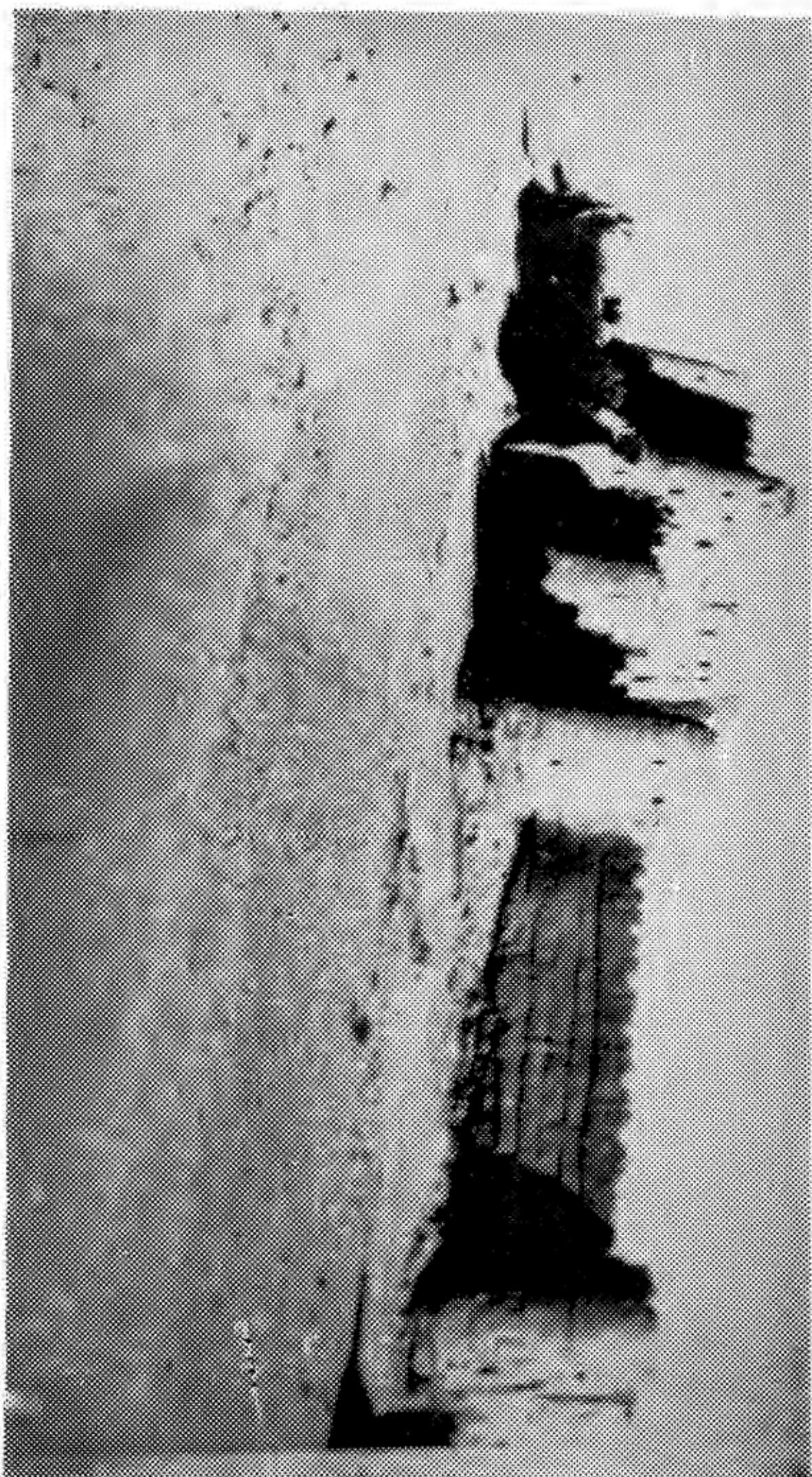


شکل (۴۶) مربوط مربوط فصل ۷
 خرابه های يك قلعه در نزديك گل سفيد كده نيمروز
 (کلاوس فیشس - نيمروز)



(کلاوس فیش - نیمروز)

منظره یی از خرابه های شمال غرب گل سفید در خاشرود
شکل (۴۷) مربوط فصل ۷



شکل (۴۸) مربوط فصل ۷

منظره قلعه نیشک از خشت خام انحصیل و ساختمان چند طبقه پی از استحکام آن گواهی میدهد .
(کلاوس فیشر، نیمروز ۱۹۷۱)

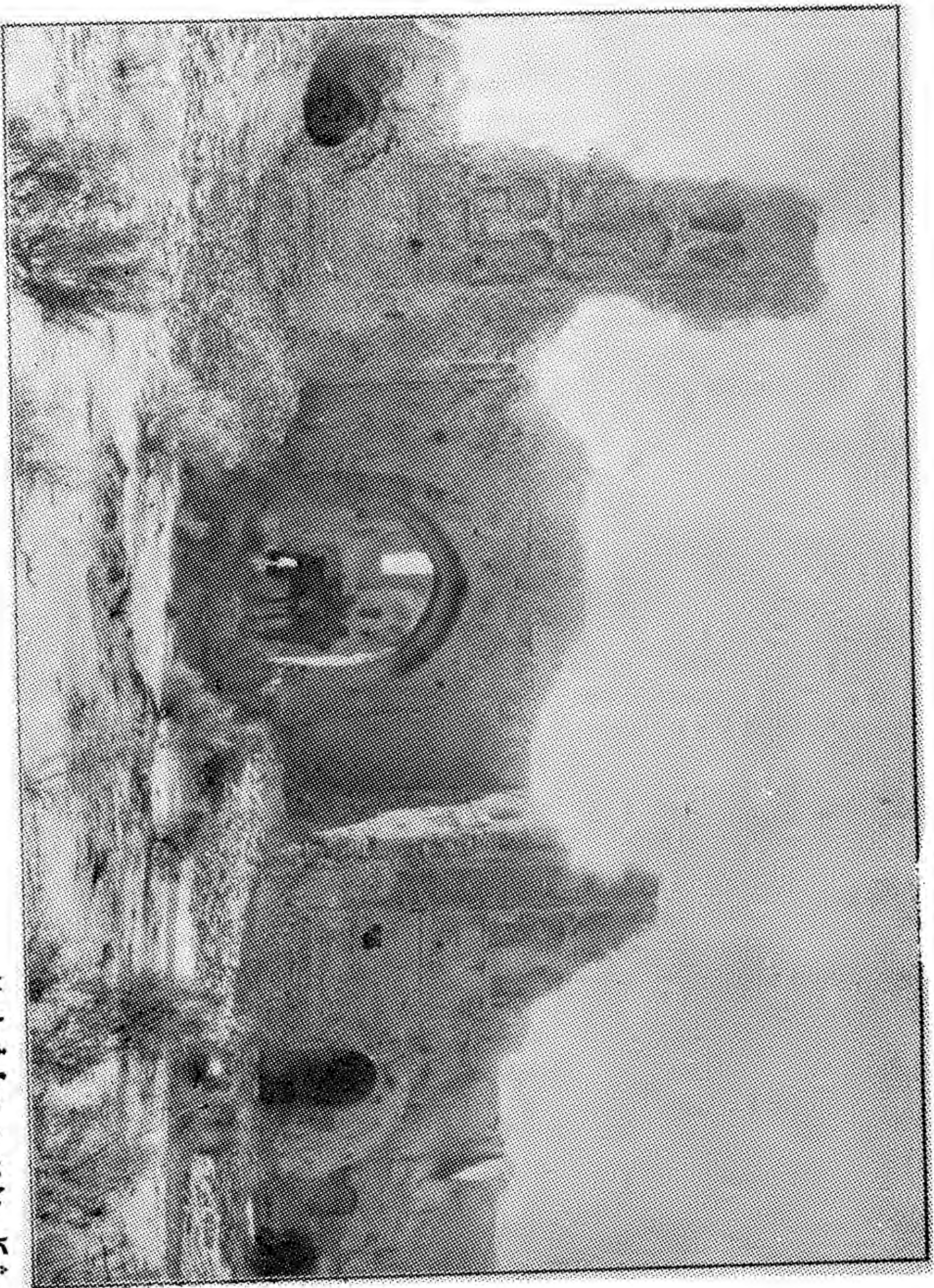


شکل (۴۹) مربوط فصل ۷
نمای درونی قلعه نیشک نزدیک کده خاشرود
(کلاوس فیشر - نیمروز ۱۹۷۱)



شكل (۵۰) مربوط فصل ۷

دروازه قلعه نیشک از سمت جنوب (کلاوس فیشر - باستانشناسی افغانستان)



(تیت - ۱۹۱۰)

شکل (۵۱) مربوط فصل ۷
رواق مسجد مغروبه پیشه وران در صالحان جوین

کشورش علاقمندی زیاد داشت و در سال ۶۶۳ هجری همینکه سیستان را از شر امرای مغولی نجات داد متوجه مواضع (بر زره) (اطراف دریاچه زره) شد که تقریباً از دوصد سال باین طرف ویران و خراب شده بود. او با احداث مجدد نه‌رهای متروکه آن نواحی را معمور گردانید. (۵) همچنین در رمضان سال ۶۶۱ هجری به تعمیر مجدد قلعه ارگ و باره شهر زرنج که در عهد نصرت الدین بن بهرام شاه در سال (۶۱۹ هـ) بدست لشکریان چنگیز خراب شده بود پرداخت و کار ارگ در محرم (۶۶۷ هـ) به سر رسید و در همین ماه و سال در آن تجلیل جلوس نمود. ملك نصير الدين در آخرین روز های حیاتش قریه محروسه دیوارك (امروز معروف است به دیوالك) با مواضع آن با کشیدن نهر های آب آبادان ساخت و عمارتی در آنجا بنا نمود (سال ۶۹۵ هـ)، (۶) که خرابه های آن امروز هم موجود است. برگردیم دوباره بر سر موضوع کده.

نیشك که در دوره صفار یان خیلی آباد و معمور بود، مدتی پناه گاه فعالیت های سیاسی خوارج سیستان بر ضد عمال عربی بود. عمار خارجی که همزمان با ظهور یعقوب لیث صفاری، نامی بهم رسانده بود و مردی صاحب قدرت و رقیبی برای یعقوب لیث شماره میشد، در همین جا، در قلعه نیشك که سه منزل از زرنج فاصله داشت، سکنی گزیده بود و یعقوب با سپاهش در سال (۲۵۱ هـ) چون صاعقه سه منزل راه را در يك شب طی نمود و در سپیده دم خود را بدهکده (بتو) نزدیک قلعه نیشك رساند و برهنه‌ها ی شاهین عیار بر قلعه مذکور یورش برد و چون عمار از همه چیز بسی خبر بود غافلگیر شد و برخی از سپاه او فرار کردند و برخی دیگر کشته شدند و عمار خارجی نیز بقتل رسید و جسد او را به زرنج آوردند و به امر یعقوب لیث سراو بدروازه طعام وتن او بدروازه آکار زرنج آویخته شد. (۷)

از دهکده های مشهور این ولایت یکی هم دهکده ای بود بنام «زنبوق»

۵- تاریخ سیستان ص ۴۰۶

۶- تاریخ سیستان ص ۴۰۸

۷- ایضاً ص ۲۰۷

یا (زنبوک) که در يك منزلی شمال شرق زرنج واقع بود واز خود قلعه محکمی داشت و مقدسی آنرا به اندازه جویین دانسته است (۸). دهکده (سروزان) در چهار فرسنگی شرق زنبوک واقع بود و اصطخری و مقدسی آنرا در يك منزلی این آخری قرار داده اند (۹). سومین دهکده هم بر سر راه بست و زرنج، دهکده «حروری» بود که به شخص سلطان تعلق میگرفت، رود خواش به این دهکده خیلی نزدیک بود و در پشت این دهکده بود که برود مذکور پلی از خشت پخته (آجر) ساخته بودند و راه زرنج به بست از طریق کده فعلی از روی این پل میگذشت (۱۰).

امروز نام این دهکده بکلی فراموش گردیده و در آن حوالی به این نام جائی سراغ نمیشود ولی به اسم حور (بروزن تبر) دهکده ئی است در جنوب شرق قلعه نیشک که در اطراف آن آثار قلاع قدیمی به نظر میخورد و رود خواش نیز از سمت جنوب خود را به این دهکده خیلی نزدیک ساخته است. ولی مردم آثار پلی را در آن حوالی سراغ نمی دهند. اما در نزدیکی «هللی» آثار پلی بر رود خواش دیده میشود و گمان میرود که دهکده «حروری» متذکره جغرافیه نگاران کلاسیک اسلام در اصل «هللی» بوده و بعد تصحیفی در آن رخ داده است. زیرا هللی ظاهراً مأخوذ از نام (هلله) دانه طبی مانند انگوزه است که در قدیم در سیستان بعمل میامده است و نساخ به اشتباه آنرا «حروری» (بمعنی پناهگاه آزادی طلبان خوارج) ضبط کرده است.

بتو :

روستای بود از مربوطات نیشک و شاهین بن روشن از همدستان یعقوب لیث در قتل عمار خارجی از آنجا بود. آنجا که تاریخ سیستان می آورد : «یعقوب به بتو رسید بامداد بود و شاهین به بتو راه

۸- مقدسی ص ۲۹۷-۳۵۰ همچنین سر زمین خلافت شرقی از لسترنج بحث سیستان بخصوص نقشه سیستان

۹- اصطخری ص ۱۹۹ و مقدسی ص ۳۵۰

۱۰- ایضاً اصطخری ص ۱۹۹

نمونی کرد.» (۱۱) :

چنین مینماید که این روستا در سمت غرب نیشک در نزدیکی راهیکه از زرنج به نیشک میرفتند واقع بوده است، چه یعقوب لیث قبل از حمله بر نیشک از زرنج به بتوآمدو شاهین عیار اورا در حمله عمومی بر حصار نیشک راهنمائی کرده است.

ابو علی محمد بن علی بن لیث در سال ۲۹۸ در همین بتو با سپاه خراسان مصاف داد ولی بزودی با تلفات سنگین به عقب نشست و سر انجام شهر را نیز ترك گفته از راه کش رودبار به بست رفت. (۱۲)

نظریات دیرین شناسی :

در ارتباط به مناره خواجه سیاه پوش واقع در دشت پوست گاو چخانسور (نیشک قرون وسطی) و مناره قاسم آباد واقع در شهرکهنه زاهدان، مناره مسجد زرنج در نادعلی و خصوصیات معماری آنها در مقایسه با قطب منار دهلی و مناره غزنی متعلق به عهد مسعود سوم و قلعه نیشک پروفیسر کلاوس فیشردانشمند و باستان شناس آلمانی تحقیقاتی انجام داده که در کتاب ارکیا لوجی افغانستان (از اوایل اسلام تا عهد تیموری) از طرف مؤلفین (اف، آر، الچین و هاموند در ۱۹۷۸ در لندن بچاپ رسیده و در فصل هفتم کتاب متذکره منعکس گردیده است. برای تکمیل موضوع مطالب آن طور فشرده اینجا در ختم مبحث قلعه نیشک آورده میشود، باشد که علاقمندان را سودمند واقع گردد :

مؤلفین کتاب ارکیا لوجی افغانستان (۱۳) مینویسند :

مادر فصل ششم پیرامون مناره سلجوقی در آنها پدیدار است ابراز های که در دوره غزنوی و غوری ایجاد شده اند و نفوذ هنر دوره

۱۱- تاریخ سیستان ص ۲۰۷

۱۲- همان اثر ص ۲۹۱

13— The Archaeology of Afghanistan (from earliest times to the Timurid period) by: F.R. Allchin and Hammond, 1978 P: 336—370

نظر کردیم و گفتیم هنر این دوره ها نقش مهم وارزنده یی را در تکامل برج های نماز گذاران اسلامی ایفا نموده که موجب اعمار شهکاری چون قطب مینار در دهلی شده است. ما باید اشکال برج های کاملاً شبیه موار غزنی (ش، ۱۲، ۶) یا اشکال برج های استوانه یی (دولت آباد شکل ۱۹، ۶). و واحد های طبقات متعدد آنها را مانند ردیف های استوانه مینار جام (۲۰، ۶) و سرانجام ترکیب اشکال مستقیم و مدور قسمت بالای برج مسعود سوم را در غزنی مقایسه نمائیم. میل «قاسم آباد» در سیستان که تیت G.P.Tate از روی کتیبه ها آن را مربوط به قرن دوازدهم میلادی وانمود کرده، عبارت از برج مدوری است که بر تهداب مربعی اعمار شده بوده است (تیت: ۱۹۱۲: ۲۶۹) این منار که اخیراً از هم پاشیده شده، يك سبك ساده داشته است. در سیستان ساختمان های بس مغلق وجود داشته اند. معمار باشی های عصر غزنوی و غوری انواع متعدد محلول های تخیلی و تزئینی بدسترس داشته اند. در بخش نمای عمودی طبقات ساختمان، واحدهای استوانه یی را بکار می بردند. در عین زمان در سکشن های افقی ساختمان از کتیبه استفاده مینمودند. در خرابه های ناد علی (زرنج) تاهمین اواخر میناره ای هشت گوشه یی وجود داشت که هر يك از صفحات آن در وسط توسط پایه هانیمه دورانی تزئین شده بود، (تیت: ۱۹۱۲، ۲۰۲).

این عناصر تزئینی بحیث واحدهای ساختمانی مناره خواجه سیاه پوش مورد مطالعه قرار گرفته میتواند. در اینجا شکل هشت گوشه یی زاویه دار يك در میان تکرار میشود (شکل ۵، ۷) برج توسط خشت های مکرر نوع نیم دایروی تزئین یافته (شکل ۶، ۷) خطوط خشت های دنداندار بخش های سفلی و علیای طبقه اول را از هم مجزا نموده است. در اینجا تزئینات متعدد از خشت داریم که بیانگر هنر مذهبی مراکز اسلامی است. ما نمیدانیم که کدام نوع از اشکال تزئینی مناره خواجه سیاه پوش را احتوا نموده لکن از روی پلان این ساختمان قرن دوازدهم بوضاحت پیدا است که عین پلان در منزل طبقه اول قطب منار دهلی که در پایان این قرن نصب گردیده، بکار

بسته شده است (هیل و گرابر ۱۹۶۷) طبقه دوم یادگار تاریخی دهلی ارتباط نزدیکی به نوع ساختمانی دارد که از قسمت از دست رفته مناره غزنی استنتاج شده است (هیل و گرابر ۱۹۶۷ لوحه ۱۵۲) درحالیکه نمای منزل سوم قطب منار بگونه ای که هنوز در برج غزنی وجود دارد طرح ریزی شده است (شکل ۶:۱۲) بدین ترتیب خلاقیت های هنری در قلب غزنه افغانستان وهم چنان منطقه دور دست سیستان قبل از دوره غزنوی در امر انکشاف مزید معماری کشور های شرقی اسلامی سهم داشته اند. (۱۴)

نویسندگان اسلامی در مورد روستا های منطقه سیستان تو-ضیحات داده اند، امروز دهکده های متعدد بیابانی ای که هر یک در حدود ۱۵ - ۳۰ خانه داشته اند در مجاورت سیستم های آبیاری متروکه می یابیم که ازین سیستم ها مزارع و اراضی عقب دیوار ها آبیاری میشده اند. دیوار ها به منظور جلوگیری از فرسایش خاک بوسیله باد ایجاد شده اند که این سیستم را دهقانان سیستان افغانی هنوز رعایت میکنند. خانه های این منطقه مسکونی به سمت شمال - جنوب یا شرق - غرب موقعیت اختیار نکرده بلکه یک زاویه آن بجانب شمال بوده و داخل محله مسکونی را جناح شمال غرب که بسمت باد های یکصد و بیست و روزه موقعیت داشته حفظ میکرده است. پلان بخش شمالی یک ساحه ویرانه که در این اواخر بنام دیوار «خدایداد» معروف شده است، ترتیب خانه ها را بجانب شمال غرب نشان میدهد. مابه ندرت مجتمع حدود یکصد خانه را می یابیم. این موضوع با توضیح مقدسی در قرن دهم که در سیستان شهر های کمی وجود داشته وفق میکند. گرچه کشفیات دیرین شناسی شرح چگونگی عمارات را باز گو میکنند. مگر به اساس دانش موجوده، پیشوران همراه با مسجد آن (شکل ۷،۲) و مناره خواجه سیاه پوش که مسجدی را خاصه نشان میدهد (۷،۶) و یک مجتمع تقریباً یکصد منزل معروف به گل سفید منطقاً بعنوان قصبات باید خوانده شوند. فوتو گراف هوایی گل سفید (شکل ۷،۸) موقعیت تمام عمارات را (دنایی و مذهبی) به ارتباط باد شمال غرب نشان میدهد. ساحه عمده

ویرانه ها (در حدود ۹۰ خانه) مشتمل از اسکان های روستا یی کوچکتر (شکل ۷،۷) و یونت های قصبات شکل است : در مرکز در شمال غرب محوطه يك ساحه باز مستطیل شکل يك ايوان، يك هال اعمار گردیده که به جنوب شرق باز بوده و توسط گنبد های تونلی پوشیده شده. و در يك مورد (اشکال ۷،۹-۷،۱۰) توسط يك سلسله رواق های متقاطع (یکی از سیستم های تیپیک این عصر) احاطه شده است. يك دروازه كوچك از این ايوان به بیرون منزل بجانب شمال غرب انسان را راهنمایی میکند. ايوان از يك رواق مجلل کشتی نما به محوطه باز شده و جناح های اطراف از خشت خام اعمار گردیده و به اتاق های پیشتر دیگری انسان را راهنمایی میکند (شکل ۷،۱۰) دیوار ها بو سیله يك سلسله طاقچه ها که توسط رواق های نعل اسپ مانند تزئین گردیده است به جناح باز محوطه اتاق های مسکونی موقعیت داشته که بوسیله گنبد های متعدد پوشش یافته است. قلعه های نیمه مدور و سه گوشه یی مدور در روزگاران پیشین يك وسیله دفاعی بشمار میرفته است. لاکن معماران اسلامی گل سفید این سبک را صرف به منظور غنا و تزئین بکار می بردند. در شمال غرب شهر يك قطار برج های چندین طبقه یی زمین های این سیستم آبیاری را محافظت می نموده است (شکل ۷،۱۱) مزیداً از ورای فوتوی هوایی يك تپه مرکزی همراه با خرابه های يك حصار، چندین گنداب، يك تعداد مقابر، دو آسیاب بادی، يك مسجد و يك زیارت بملا حظه میرسد. ساحه قابل زراعت و ساحه باز مسکونی سیستان اسلامی بوسیله يك قطار برج های استحکامی و حصار ها محافظت میشده است. در زون های زراعتی در میان عمارات عجیبی مانند الحاقیه مستطیل شکل قلعه چگینی Chigini (شکل ۷،۱۲) در میان منازل ازهم پراکنده مزارع مستطیل شکل و باغ های متروك جلب توجه میکند. هیچ نبشته یا منابع ادبی در مورد کاربرد این کامپلکس خشت خام که شاید کاروانسرای یا مرکز دارا لحکومه گی بوده است معلوماتی ارایه نمیکند. هال های بزرگ، ايوان همراه باتونل های گنبدی مجلل و پارك ها و کتیبه های تزئینی از خشت پخته و خشت خام، تاقچه های رواقی نعل اسپ مانند

(شکل ۷، ۱۳) مربوط به سبک معماری باستانی است که بدوره های غزنوی لشکری بازار (شکل ۶، ۶) و اوایل دوره اسلامی مدل های سانسانی بر می گردد. (۱۵)

رساتیق سیستان در تاریخ سیستان بر شمرده شده اند. در حالیکه بسیاری از آنها محل گذاری شده نمیتواند، ممکن است رستاق طاق را در ویرانه های شهر غلغله در جنوب سیستان تعیین موقعیت کنیم. و در شمال شرق زرنج رستاق نیشک Nishk رامی یابیم که در میان ویرانه های وسیعی گل سفید و خواجه سیاه پوش قرار دارد. اکنون ما بقایای باستانی شهر نیشک را (شکل ۷، ۱۴ و ۷، ۱۵) که در گذشته بادیای نیشک (خاش رود و جوده) ارتباط داشته می شناسیم. نویسندگان اسلامی نیشک را ناحیتی پر جمعیت در شرق زرنج مسمی نموده اند که اسم خود را به دروازه شرقی پایتخت گذاشته بود. خاش بحیث بزرگترین قصبه این ناحیه یاد گردیده و به نسبت نخل های خود معروف بوده است. تمام آبادی های واقع در امتداد دریای خاش، نیشک خوانده میشده است و نقشه های معاصر اسم نیشک را نسبت به بقایای شهر و قلعه های بخش شمال سیستان افغانی ثبت نموده اند. ظروف سفالی گردآوری شده به یکدوره از قرن یازدهم تا قرن سیزدهم متعلق است. در آنجا یک قصر چندین طبقه یی با استحکامات مهم در چهار گوشه آن وجود دارد (شکل ۷، ۱۴) که این بخش سیستان را تحت سیطره داشته است. (فیشر و دیگران ۱۹۷۲ پلیت های : ۲۲، ۲۲۱، ۲۲۸).

درین جا نخست به توضیح دروازه حصار شهر پرداخته میشود: (شکل ۷، ۱۵) که در دو جناح آن برج های نیمه مدور وجود دارد و یک پارچه قابل ملاحظه از سبک معماری نظامی ایران شرقی است. دیوار های شهر گویای از کرکتر مساکن فارسی قرون وسطی است. دروازه ها بگونه شایسته ئی دفاع میشده اند بدین معنی که چندین برج برکنار دروازه ها از مدخل کم عرض آن دیده بانی می نموده اند. علاوه بر دیوار ها بوسیله مدخل های هدایت شونده بداخل تقویت می یافته، قسماً به نحو دلپذیری بوسیله اسباب تزئینی مزین ساخته شده اند. برخلاف شهر های فارس مرکزی تزئین دیوار شهر نیشک

اندك است و این همه بمنظور اقتضای همین ساحه ولایتی بوده است :

از جانب دیگر چنین مینماید که ملاکان درروستا های سیستان در ارتباط نزدیک بامراکز پیشقدم کلتوری اسلام شرقی بوده اند. درایوان بزرگ عمارت چگینی دوم آبداعات تزئینی شهر تیسفون ساسانی و اخ حیدر عباسی Abasid Ukhaidir را ملاحظه مینمائیم. از ایوان های باشکوه دروازه های تاریخی و از تاقچه های نعل اسپ مانند در دیوار ها به این نتیجه میرسیم که معماران سعی در جهت ابداع و بوجود آوردن عمارات باشکوه از خشت خام برای سران محلی داشته اند، آن ها به عین سبکی که در مراکز دیگر معماری و تزئینات بوسیله خشت پخته یا سنگ معمول بوده کار مینمودند :

در جنگ های مغول بسیاری تعمیرات سنگی و خشتی در آسیا از بین رفت. در حالیکه در ویرانه های خشت خام سیستان، خلاقیت های چون هال ها، ایوان باموتیف های تزئینی (مانند اشکال صلیب شکل ستاره) باقی ماندند. بعد از ویرانی سیستان توسط تیمور در پایان قرن چهاردهم، تیموریان قرن پانزدهم و بعد فعالیت های ساختمانی را در مراکز جدید در غرب و بخش های شمال افغانستان از سر گرفتند. بعد از مرگ تیمور در ۱۴۰۵ هنرها باز برای يك قرن تحت سلطه تیموریان در آسیای مرکزی و در هرات شگوفان گردید. شاه رخ فرزند تیمور که تا ۱۴۴۷ فرمانروایی کرد این تحول رامایه بخشید. گوهرشاد خانم او بود که تربت وی در هرات یکی از شاهکار های معماری عصر تیموریان است. الغ بیک و ابراهیم فرزندان او نسبت اعمار رصد خانه ای در سمرقند معروف و مشهور اند و بایسنقر یکی از بزرگترین مشو قین نقاشی و خطاطی است. دومین دوره رنسانس تیموری از ۱۴۶۹ آغاز مییابد که اندرین هنگام حسین بایقرا یکی از احفاد عمر شیخ فرزند تیمور زمام قدرت را در خراسان بدست گرفت و صلح را بوجود آورد که تا زمان مرگش در ۱۵۰۶ دوام نمود. (۱۶)

قلعه خواش :

قلعه خواش که امروز بصورت «خاش» تلفظ میشود، در جنوب خاشرود واقع شده و از فاصله های دور جلب توجه مینماید، خاشرود رابه مناسبت اهمیت قلعه بنام «خاشرود» نامیده اند و امروز منطقه وسیعی ایکه در دو طرف این رودخانه بعد از دلارام واقع شده بنام خاشرود میگویند، که مرکز آن دهکده بزرگ «لوخی» است. کده، خاش، رزی، خواجه سورجوی، دیه دوازده امام و لوخی از پر جمعیت ترین روستا های آنجا ست.

قلعه خاش در قرن دهم هجری از قصبات و روستا های معمور و آباد در ولایت نیشک بود که از زرئج مرکز سیستان چهار منزل فاصله داشت و با ستقامت قلعه نیشک واقع شده است. ابن حوقل گوید : شهر خواش بزرگترین شهر های این ولایت است و دارای نخلستان بسیار میباشد. (۱۷)

جیهانی نیز از درختان خرما و تاکهای انگور و عمارات و کاریز های آب آن تعریف کرده است (۱۸) و صاحب حدود العالم آورده که : «خاش، شهری آباد و با نعمت و اورا آبهای روان و کاریز هاست.» (۱۹) هنگامی که یاقوت به نوشتن کتاب (معجم البلدان) مشغول بود شهر مذکور مثل امروز به صورت (خاش) تلفظ میشد. وی در هفت قرن پیش راجع به خاش مینویسد :

«خواش مدینه ایست به سیستان و اهل آنجا خود (خاش) گویند و آن شهر بر دست راست کسیکه از زرئج به بست می رود واقع میباشد. فاصله میان زرئج و خاش يك منزل است و دارای نخلستان و قنطرة آبست.» (۲۰).

حرب بن عبیده از همدستان حمزه بن عبدالله (یا بن آذرك شاری)

۱۷- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی بحث سیستان

۱۸- اشکال العالم جیهانی ص ۶۳

۱۹- حدود العالم ص ۶۳

۲۰- معجم البلدان زیر نام خواش دیاه شود و هم تاریخ سیستان

ص ۳۰۳ ح ۴

خارجی از رهبران خوارج سیستان بود که همواره عمال خلافت بغداد را از سیستان بیرون رانده اند. در سال ۱۹۸ هجری این حرب در خواش عصیان کرد و پس از نبردی با عامل عربی سیستان او را به بست راند و در بست هموی را اسیر کرد و مدتی مقدرات بست بدست او بود. ویک بار با هم شهری خود حمدویه نیز روبرو شد و او را بشکست. (۲۱) دومین مردیکه از خواش بهوای حکومت سیستان یا استخلاص وطنش از دست سامانیان عصیان کرد. محمد بن حمدویه خواشی بود که در سال ۳۰۱ هجری بر حاکم سامانی شوریده ولی پس از نبردی مختصر مغلوب و بدست فضل بن احمد حاکم سامانی کشته شد. (۲۲)

در ۹۸۵ هجری شخصی بنام مؤمن رئیس قبیله و اختیارتاردار خاش بود. هنگامی که سیستان پس از ۴۲ سال مجدداً در دست ملوک کیانی سیستان، ملک نجم الدین محمود افتاد و استقلال محلی سیستان را در برابر حکام قزلباش صفوی اعلام نمود، از اطاعت ملک نجم الدین محمود سر پیچید و ملک نجم الدین محمود مجبور شد سپاه پنج هزار نفری برای سرکوبی رئیس مؤمن خاشی بفرستد. بگفته مؤلف احیاء الملوك درین وقت قلعه خاش با افلاک همسری میکرد و مدتی توانست در برابر قشون پنج هزاری ملک نجم الدین محمود مقاومت کند ولی سر انجام خاش تسخیر شد و عوض رئیس مؤمن خاشی اولاده میر حسن از نقبای زره صاحب اختیار آنجا شد. (احیاء الملوك ص ۲۰۰).

قرنین زادگاه صفاریان :

دریک منزلی شمال غرب خواش، شهر مهم قرنین (یا قرنی - کارنین) واقع بود که فرزندان بزرگمرد و رشیدی چون یعقوب لیث صفاری و عمرو لیث در دامنش پرورده است که تاریخ آن سرزمین به نام و نشان شان می نازد. آنجا «ستورگاه اسپان رستم» بود (۲۳) جای که

۲۱- تاریخ سیستان ص ۱۷۲-۱۷۳

۲۲- تاریخ سیستان ص ۳۰۳

۲۳- تاریخ سیستان ص ۸۳ ابن فقیه ص ۲۰۸ فتوح البلدان متن

فارسی ص ۲۷۰

تمام کتب مسالك وممالك آخو رخش (اسپ معروف رستم) را در آنجا سراغ داده اند. (۲۴)

مقدسی گوید: قرنین شهری است كوچك ولی مستحکم و نهری از میان آن میگذرد، حومه پهناور دارد و صاحب مسجد جامع است (۲۵) ظاهراً نهری که مقدسی نامش را ذکر نکرده همین خوشپاس امروز تواند بود، که از سمت شرق در زیر تخت رستم در هامون پوزك از گذر گاهی بنام «شنند» (شن) میریزد. امروز هم در همان حوالی خرابه های قلعه ها و دهکده های را مردم محل سراغ میابند. ولی در جنوب رود خوشپاس و نقطه آغاز پوست گاو، مناره بزرگ مسجدی از آجر، پاره برجای است که در محل بنام زیارت خواجه سیاه پوش معروف است. از میان این خرابه ها نهر کوچکی هم گذشته که هنگام بارانهای موسمی در مدت کوتاهی آب در آن جاری میگردد و بسوی پوست گاو و نیزار پوزك جریان مییابد. این نهر معمولاً از کولاب دشت ارتوم در شمال کده که از آبریزه های رود گلگل، شیله کافری و شیله چهل گاو تشکیل میگردد منبع میگیرد. بهر حال حمدالله مستوفی راجع به قرنین نوشته است: «حاصلش غله و اندك میوه باشد». (۲۶) واصطخری گوید: قرنین شهری كوچك است بريك منزلی زرنج و دو فرسنگی سروزان و صفار یان که پارس و خراسان و سیستان و کرمان به غلبه گرفتند از این جایگاه بودند چهار برادر بودند: یعقوب و عمرو طاهر و علی فرزندان لیث اند. (۲۷) از گفته جیهانی بر میاید که این شهر در هزار سال پیش (قرن دهم میلادی) شهرتی داشته، وسعت و آبادی آن بیشتر از آن بوده است که جغرافیه نگاران عرب آنرا معرفی کرده اند. به قول او، قرنین،

۲۴- ابن خرداد به ص ۵۰ و صورت الارض ابن حوقل بحث سیستان و واصطخری متن فارسی زیر نام سیستان، ص ۱۸۵ بعد، یا قوت حموی گوید: «و بسجستان اثر مر بط فرس رستم الشدید». (معجم البلدان ج ۳ ص ۴۱-۴۵)

۲۶- حسن القاسیم مقدسی ص ۲۵۰

۲۶- نزهته القلوب چاپ دبیر سیاقی ص ۱۷۴ بعد

۲۷- اصطخری ص ۱۹۸

شهری آباد و آنرا دیه ها و روستاهای بسیار بوده است و بر دست راست (ظاهراً چپ) رونده از زرنج به بست موقعیت داشته است . صفاریان از همین جابر خرا سان و فارس مستولی گشته اند. چهار برادر بودند یعقوب و عمر و و طاهر و علی . (۲۸)

در نیمه راه قرنین و فراه شهر «جیزه» مغرب «کیزه» که تقریباً به اندازه فراه بزرگ بوده موقعیت داشت، ابن حوقل گوید: دهکده ها و کشتزار های فراوان دارد. زیرا در میان ولایت حاصل خیزی قرار گرفته و آبش از قنات (کاریز) های متعدد است و ساختمان های شهر آن از خشت اند. (۲۹) یاقوت گوید: در زمان وی مردم آنرا (کیزه) می نامیدند (۳۰) و اصطخری موقعیت آنرا در طرف راست راه زرنج و خراسان تعیین مینماید (۳۱).

۸۲ - اشکال العالم ص ۶۳

۲۹ - سرزمین های خلافت شرقی زیر نام سیستان

۳۰ - معجم البلدان ج ۲ ص ۹۶

۳۱ - اصطخری ص ۱۹۸



شکل (۵۳) مربوط فصل ۸

بقایای يك پل قدیمه بر شاخه یی از رود هیرمند معروف به تخته پل در شمال شهر کرکویه سیستان

فصل هشتم

شهر-رکها و ابنیه تاریخی

شمال زرنج

آتشکده کرکویه و سرود آن :

در نیمه راه بین زرنج و جوین در قرن دهم میلادی پلی بود که بر روی بزرگترین شاخه هیر مند کشیده شده بود، و امروز به آن «تخته پل» گویند و صرف آثار چند تاقچه آن پل برجای مانده ولی رودخانه هیرمند قرنهای پیش مسیر خود را از آن طرف ها تغییر داده و به آنجاها آبی نمیرساند. در حوالی این پل از محلی بنام (تخت شاه) اسم برده میشود که چون خرابه های آن همگی زیر آب رفته و جز نامی از آن بیاد کار نیست در باره اصل و نسب آن چیزی دستگیر نمیشود.

در جنوب تخت شاه و چند میل پایان تر (جنوب تر) از تخته پل ، شهر مهم و تاریخی کرکویه (کرکوی) در یک منزلی شمال زرنج قرار داشت. کرکوی یا (کرکویه) از شهرک های قدیمی و مهم سیستان بود که تمام کتب مسالك و ممالك و جغرافیه نگاران عرب از آن ذکری دارند . امروز خرابه های این شهرک تاریخی تخمین در ۲۵ کیلو متری شمال ناد علی (زرنج قدیم) در ۷-۸ کیلو متری زادگاه نگارنده بر کنار

چپ رود هیرمند در محل «دیه دو . ست محمد» به نظر میخورد . از آثار باقیه این شهرک خاک توده‌یی است بارتفاع بیش از بیست متر که میان مردم آنجا بنام تپه «کرکوی شهر» معروف است.

در بعضی از ساختمان های مغروبه کرکوی ، آجر پاره‌هایی به بزرگی ۶۰ در ۴۵ سانتی متر دیده میشود . (به عکس رجوع شود). اصطخری در حدود یک هزار سال پیش نوشته که : «کرکویه» شهری است در سه فرسنگی شمال زرنج (۱) ولی برخی از جغرافیه نگاران عرب فاصله بین کرکوی را از زرنج يك منزل نوشته اند. (۲) که باشواهد موجوده و بعد میان دوشهر با واقعیت تطابق مینماید . یکی از دروازه های شهر زرنج نیز با اسم «کرکوی» یاد میشد که از آن بسوی هرات میرفتند. (۳) در فتوحات اولیه مسلمین نیز نام این شهر یاد شده و بلاذری فاصله آنرا با قلعه زالق پنج میل حساب کرده که این آخری در پنج فرسنگی زرنج واقع بود (۴) .

یاقوت حموی جغرافیه نویس معروف عرب در قرن هفتم هجری راجع به کرکوی نوشته که شهری است در نواحی زرنج و در آن آتشکده بزرگی است که مجوسیان حرمت زیاد به آن میگذارند. و اصطخری گفته است که اهل آن خوارج اند ولی عبادت نماز و روزه در آن میشود و آن شهر صاحب علما و فقهای بسیار است (۵). لسترنج مینویسد که زردشتی های کرکوی آتشکده خود را خیلی احترام مینمودند و آنرا «مینو کرکوی» مینامیدند (۶).

قزوینی محقق و نویسنده بزرگ قرن هفتم شرحی در باره این آتشکده نوشته گوید : دو گنبد بزرگ دارد که حدس میزنند از زمان

- ۱- مسالك و ممالك اصطخری ، چاپ ایرج افشار، ص ۱۹۹
- ۲- جغرافیه فیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۶۳ و مقدسی ص ۳۵۰
- ۳- اصطخری ، ص ۱۹۲
- ۴- فتوح البلدان بلاذری ، چاپ قاهره ص ۴۰۰ و چاپ ایران ترجمه فارسی ص ۲۶۸
- ۵- معجم البلدان ، ج پنجم ص ۳۷ ، زیر نام سجستان وج ص ۲۴۱
- ۶- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی از لسترنج ص ۳۶۳

رستم باقی مانده است . بر سر گنبدی شاخ کاوی نصب شده و هر شاخ به شاخ دیگر متمایل، همچنانکه دو شاخ گاو بیک دیگر مایل است. در زیر این دو گنبد، آتشکده مجوسیان است که آتش آن هیچگاه خاموش نمیشود و خدام آنجا هرکام به نوبت آتش را حراست میکنند و هرکس که نوبت او فرارسد. بیست زرع دور از آتش می-نشیند و دهان و بینی خود را می-پوشاند و با انبری از سیم خام، چوب های گز را که باندازه يك وجب بریده شده است گاه بگاه به درون آتشگاه میافکند. (۷) و مقدسی خیلی هم پیشتر از این آخری گفته که ، این آتشکده یکی از محترم ترین آتشکده های مجوس بود. (۸) ظاهراً این آتشکده تا قرن هفتم هجری یعنی تا هجوم چنگیز یان بر آن دیار باقی مانده بود.

بنای این آتشکده ، چنانکه از روایات تاریخ سیستان بر می آید. در جای معبد گرشاسپ سر سلسله پهلوانان افسانوی سیستان ، بدست کیخسرو پادشاه معروف دودمان کیانی گذاشته شده است (۹) این معنی بصورت واضح در داستان بوجود آمدن آتش کرکوی دیده میشود :

داستان پدید آمدن آتش کرکوی و ساختن سرود آن در تاریخ سیستان بر روایت از کتاب گرشاسپ ابو الموید بلخی چنین است که : چون کیخسرو بارستم جهان پهلوان مشهور سیستان باذر بادگان رفت و بشاهی رسید ، بعد برای خون خواهی پدرش سیاوش به ترکستان رفت تا از افراسیاب پادشاه آن دیار کین بکشد. ولی از بیم او «افراسیاب کریز گرفت و به چین شد و از آنجا به هندوستان آمد» و آخر به سیستان کشید و گفت : «من بزنهار رستم آمدم» .

افراسیاب رادر قلعه یی که در پناه کوهی خود نمایی داشت پذیرایی کردند و چون این قلعه حیثیت کدام سیستان را داشت

۷- محمد بن زکریای قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، طبع گوتکن

۱۸۸۴ ص ۲۶۳ - ۲۶۴

۸- رجوع شود به جغرافیای تاریخی لسترنج، ص ۳۶۴

۹-۱۰- تاریخ سیستان ص ۳۶

«چنانکه اندر هر جانبی از آن بر سه سو مقدار صد هزار کیل غله داریم نهاده بودندی.» (۱۰) لهذا افراسیاب به تدبیر جادو گران که گفتند: «اینجا علف هست و حصار محکم. عجز نباید آورد تا خود چه باشد» تادو فرسنگ پیرا مـون خود را تاریک کرد که بر او راه نیابند. وقتی کیخسرو از ترکستان باز گشت و اطلاع یافت که او در سیستان مردم را فریب داده و به حیل در قلعه ای متحصن شده است به آنجا آمد تا مگر در سیستان کارش را یکطرفه سازد ولی وقتی به آن قلعه که افراسیاب در آن پناه گرفته بود نزدیک شد. فضا را چنان تاریک دید که دوست از بیگانه تمیز داده نمیتوانست، اینجا است که برای یاری خواستن از خدا به معبد گرشاسپ که در کرکوی بود ملتجی و متوسل گردید و پشمینه لباسی پوشیده دعا کرد، ایزد تعالی از آنجا روشنایی پدید آورد که ظلمت رانا بود ساخت، بعد کیخسرو به همراهی رستم «پای قلعه شدند و به منجنیق آتش انداختند و آن انبار ها همه آتش گرفت چندین ساله که نهاده بود و آن قلعه بسوخت و افراسیاب از آنجا بجادویی بگریخت و دیگر کسان بسوختند و قلعه ویران شد.» آنگاه کیخسرو نه تنها نیمی از شارستان سیستان را آباد کرد، بلکه در معبد جای گرشاسپ که از آن روشنایی برخاسته بود، آتشگاهی بر نهاد و گویند آتش این آتشکده هوش گرشاسپ است و دلیل میارند باین سرود:

خنیده (۱۳) گرشاسپ هوش	فروخت بادا روش (۱۲)
نوش کن می نوش	همی برست از جوش

۱۱- تاریخ سیستان ص ۳۶

۱۲- مصرع اول، (فروخت) اصلش، فرخته بمعنی فروخته است و (روش) بمعنی نور و فروغ میباشد و روشنایی اسم مکان از (روش) و (نای) مرکب است و روشن اسم مصدر هم از آن کلمه مأخوذ است (بهار حواشی تاریخ سیستان)

۱۳- خنیده (بضم اول) بمعنی نافه و طنین افکنده در عالم وزیر سبعی اسمان است.

دوست بداکوش (۱۴) به آفرین نهاده گوش
همیشه نیکی کوش دی گذشت و دوش
شما، خدا یگانه بآن فرین شاهی (۱۵)

مرحوم بهار خراسانی در حواشی تاریخ سیستان نوشته اند که
«به عقیده من باید وزن این شعر (تئاتن - تن و قرائت صحیح آن
چنین باشد :

فرخته با ذا، روش خنیده گر شاسپ، هوش
همی پراست از، جوش انوش کن می، انوش
دوست .. بدا گوش به آفرین نه، گوش
همیشه نیکی، کوش که دی گذشت و، دوش
شما خدا یگا نا بافرین شاهی

که درین صورت رعایت اسباب هجا ها شده است. (۱۶) وی در جای
دیگری این سرود را از آثار دوره ساسانی داشته (۱۷) ولی دکتر
ذبیح الله صفا مغز موضوع را شکافته و در عمق آن این سرود را از
اشعار کهنه محلی سیستان که همان دری نوریخت مقارن ظهور اسلام
بوده باشد میداند (۱۸).

بهر حال، سرود آتشکده کرکوی از قدیمترین و زیبا ترین اشعار
شش هجایی اواخر دوره ساسانی و اوایل عهد اسلامی در لهجه محلی
سیستان است که با توجه به یکی از روایات کهن حماسی (چنانکه
دیده شد) بوجو دآمده است.

سرود آتشکده کرکوی یکی از زیبا ترین سرود های مذهبی زرد

۱۴- آگوش ظاهراً با کاف باید باشد بمعنی آغوش، چه آگوش
و آغوش یکی است و بدا گوش از قبیل بدان و بدین بمعنی به آن
و باین و غیره است (بهار)

۱۵- تاریخ سیستان ص ۳۵-۳۶-۳۷

۱۶- تاریخ سیستان ص ۳۷

۱۷- مجله مهر شماره ۳ سال پنجم ص ۲۱۹

۱۸- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران جلد اول چاپ سوم ص ۱۴۷

شتیان سیستان است که آنرا هنگام روشن نمودن آتشگاه های خود، به آواز بلند میخواندند تا مراسم دین مزد یسنان را هرچه پرشکوه تر انجام داده باشند.

بوسورت ضمن تحقیق جالب در مورد سیستان اوایل اسلام، در ارتباط به آتشکده های آنجا مینویسد که: بعد از ورود اسلام در سال ۵۱ هـ در زرنج «موبذ موبذان» و «مه هیربذان» مسمی به «شاپور» وجود داشت و در آتشکده کرکویه آتش مقدس همچنان شعله ور بود مگر چنان مینماید که شاپور «موبذ موبذان» یعنی رئیس عالی موسسه مذهبی زردشتی، قبل از ورود عبیدالله بن زیاد بن ابیه به زرنج، بطرف شرق سیستان رخت اقامت کشیده و جای وی را يك موبذ پائین رتبه از زمره موبذان کیش زردشتی، یعنی از جنس «اهورا مزدا، موبذ» که تصدی امور مذهبی يك ولایت یا يك شهر را به عهده داشت، گرفته باشد.... داستان زیاد بن ابیه مبتنی بر اعدام «مه هیر بذان» زرنج و تخریب آتشکده های آنجا و همچنان عصیان و مقاومت کبرگان در برابرش بطور ضمنی احترام و علاقمندی برخی از مردم را نسبت به آتش مقدس میرساند. (۱۹)

جریان اوضاع در اواسط قرن هفتم میلادی در سیستان طوری صورت پذیرفت که هیر بذان تا اندازه یی اداره آتشکده و بعضی از صلاحیت های موبذان کیش زردشتی را بدست بگیرند. (۲۰) قرار توضیح شومون Choumont مقام و مرتبه هیر بذان که به مواظبت و حراست آتش ارتباط داشت، در دوره ساسا نیان متاخر انکشاف کرد و وظیفه تدریس، تکرار و تلقین متون مقدس را (که اعراب آنرا زمزمه مینامند) نیز در بر گرفت در حالیکه اختیار کیش زردشتی اساساً بدست موبذان بود. (۲۱)

۱۹- خورشید یا خورشید پرستی تانیمه قرن هفتم در نواحی جنوبی و شرقی سیستان معابد و پیروانی برای خود داشت.

۲۰- بوسورت Sistan Under the Arabs طبع روم ۱۹۶۸،

ترجمه پوهاند قویم مجله ادب، دوره هیجدهم، شماره ۱-۲ (۱۳۴۹) ص ۷۶ - ۷۷

۲۱- همانجا

بنابر تاریخ سیستان یکی از دهقانان و متکلمان دانشمند و مورد احترام همگانی زردشتی در عصر بنی امیه که به عمال عرب درس حکمت و آئین جهاننداری می آموخت، رستم بن مهر هر مزدا لمجوسی بود که روزی عبدالعزیز بن عبدالله عامل عرب (۶۵هـ) در سیستان باو گفت: «دهاقین را سخنان حکمت باشد مارا از آن چیزی بگوی گفت: «نادان تر مردمان اویست که دوستی بروی افتعال (ساختگی) دارد بی حقیقت و پرستش یزدان چشم دیدی جوید، و منفعت خویش به آزار مردم جوید، و خواهد که ادب آموزد به آسانی. گفت نیز گوی، باز دهقان گفت: آب جوی خوش بود تابدریا رسد و خاندان سلامت باشد هرچند فرزندان نژاد و دوستی میان دو تن بصلاح باشد چند بدگوی در میان نشود و دانا همیشه قوی بود چندهوا پراو غالب نگردد و کار پادشاهی و پادشاه همیشه مستقیم باشد چند وزیران بصلاح باشند.» (۲۱)

جی پی، تیت در سال ۱۹۰۵ در سیستان خرابه های متعدد معابد زردشتی را تشخیص نمود و برجهای متعددی را که جزبوم خاموش بر فراز آنها نمی تواند نشست (و یاد گاری از دخمه های زردشتی تواند بود) یادداشت کرد، بخصوص در حوالی رام شهر ستان واقع در جنوب زرنج يك مغروبه را که عبارت از يك آتشکده بود کشف کرد. (۲۳) و پنجاه پنج سال بعد از تیت در ۱۹۵۹ میلادی هیئت دیرین شناسی ایتالوی برهبری پروفیسر توجی ضمن دست یافتن به شهر بزرگی از زیرماسه های روان شهرستان در دهانه رود هیرمند، آتشکده یی نیز کشف نمود که از لحاظ هنر معماری به دوره نخستین هخامنشی تعلق میگیرد.

۲۲- تاریخ سیستان ص ۱۰۶

23— J.P.Tate: Frontiers of Baluchistan, London,

1909 P.96-98, and Sistan... 1910, P: 191-97

بنا برین راپور پروفیسور سراتو Pr. Scerato عضو هیئت باستان شناسی ایتالیایی در سیستان در مجموعه ساختمان های بزرگ مکشوفه ازدهان غلامان قابل توجه ترا از همه آنها ساختمان مربع شکلی است که هر ضلع آن ۵۳ متر درازی دارد و دارای برجهای با چهار دهلیز داخلی است که به حیاط وسیعی منتهی میشود. این ساختمان مخصوص تشریفات امور مذهبی بوده است.

یک رشته از هفت ایوان محراب کونه به ستونهای دالان جنوبی که دالان ورودی باشد تکیه کرده اند. بناهایی که در دالانهای شرق و شمال قرار دارند جنبه مقدس داشته و وضع بسیار مهمی را دارا میباشند. در آنها در حدود ۱۳ ایوان با ساختمان مخصوص دیده می شود که بوسیله طاقهای خمیده شکلی پوشیده شده اند و علاوه بر اینها هفت تخته سنگ برای انجام مراسم قربانی در آنجا دیده میشود در داخل دالان غربی وضع متفاوت است. بدین معنی که شش محراب به ردیف داخل ستونها تکیه کرده اند، در صورتیکه در دالان های اطراف سه حوضچه قرار گرفته اند که برای قرادادن آتشی در نظر گرفته شده اند.

چیز بسیار جالبی که در حاشیه دالان غربی و در میان بقایای مواد سوختگی حوضچه هاپیدا شده مقدار زیاد از توده های استخوان حیوانات است.

بدون شك درین بناهای مقدس اعمال مذهبی در دو قسمت اجرا میشده که عبارت بود از مراسم مذهبی آتش و قربانی حیوانات، در صورتیکه سه محراب حیاط مطمئناً به سه تن از برجستگان و بزرگان مذهبی اختصاص داشته و این بنا اولین مدرکی است که قابله

امروز از دوره نخستین هخامنشی کشف شده و لااقل اطلاعاتی از مذا-
هب قرن ششم ق،م ایران قدیم (آریانا) را بدست میدهد .

آنچه که باعث اهمیت این اکتشاف میگردد، همانا جنبه مذهبی
آریانا است که بسیار مبهم بوده و تا هنوز خیلی کم شناخته شده است
و میتوان پیش بینی کرد که این اکتشاف ممکن است در میان
متخصصان تاریخ ادیان بطور کلی و در میان متخصصان ادیان ایرانی
یاهند و اروپائی مخصوصاً انعکاس خوبی پیدا کند و باعث بررسی های
تازه و یک رشته مباحث پرشور و ثمر بخش گردد .

پروفسر مذکور در پایان راپور خود می افزاید که در اینجا باید
اشاره کرد که در حال حاضر (۱۹۶۲) در قسمتی از حیاط ساختمان مذکور
که برای مراسم مخصوص مذهبی در نظر گرفته شده میتوان دو نوع
مذبیح جهت قربانی دید که هر یک از آنها دارای شش محل بوده و بدو
دسته سه تائی تقسیم می شوند و در دو رشته مقابل هم در جهت
افقی و عمودی قرار گرفته اند . کشف این شهر و معبد آن-
از نظر تشکیلات اجتماعی دارای اهمیت بسزایی است. (۲۳)

جوین، گوین :

در شمال هامون سابوری و درنشیب های مصب رود خانه فرام-رود، منطقه حاصل خیز و زمین های هموار و یک دستی افتاده است که بگفته عوام بنام (لاش و جوین) و در تشکیلات رسمی بنام ولسوالی جوین یاد میشود.

جوین در سراسر قرون وسطی مخصوصاً قرون نهم و دهم از معمورترین نقاط سیستان بود که بسته به حوزه یا کوره اوق (قلعه کاه امروزه) بود. ولی صاعقه چنگیز و چنگیز یان آتشی بخرمن هستی آن مثل سایر نقاط افغانستان زد که یگر جبران ناپذیر شد.

در قرون وسطی درین منطقه با استفاده از چرخ های بادی و کندن چاه های متعدد پخته کاری از آب های تحت الارضی نزدیک به سطح زمین در زراعت منطقه انکشاف قابل تذکری رونما بود، هیچ دیه و روستائی نبود که چندین چاه آب و چندین چرخ بادی برای کشیدن آب از چاه و آبیاری زمین های مربوطه شان نداشته باشد. چرخ های بادی تنها برای کشیدن آب مورد استفاده قرار داشت بلکه از آن در آرد کردن گندم و محصولات زراعتی شان نیز سود می گرفتند. این روش مفید و معقول مخصوصاً در نقاطی که از آب رود خانه فراه بدرستی نمیشد استفاده کرد در اوق (قلعه کاه) و اطراف قلعه لاش و قلعه جوین و قلعه پشاوران در سلیون (صالحان) بیشتر انکشاف کرده بود.

بعد از نیمه اول قرن پنجم این سیستم اقتصادی زراعت در منطقه لطمه می بیند و یک قرن بعد از تاریخ فوق الذکر با یورش های پی در پی دو قرنه چنگیز یان (۶۱۹ - ۷۸۴ هـ) آن دیار چرخ های آسیا بهای بادی و چرخ های آبکشی و چاه های زراعتی طوری صدمه دید که دیگر رونق گذشته خود را باز نیافت و بمرور حتی چگونگی استفاده از چرخ های بادی و چاه های زراعتی از یاد مردم رفت.

چون اکثریت قشون کشی های فاتحان و کشور کشا یان دوره اسلامی بعد از صفاریان از سمت شمال بر سیستان صورت گرفته است، طبعاً جوین و اوق (قلعه کاه) در مسیر این همه حملات واقع بوده

و بدون تردید به نحوی از انحاء مورد صدمه قبایل مهاجم واقع گردیده است و اقتصاد مردم آن همواره پایمال تاخت و تاز لشکر های تازی، ترکی، مغولی، کورگانی، قزلباش، ترکمان و ازبک و افشار شده است. در دوره مغول اقلّ بیش از پنجاه بار مورد تهاجم قشون های دشمن واقع گشته و در دوره تیمور یان و بعد از آن نیز تقریباً به همان پیمانه در گذر گاه حملات متواتر لشکر های تیمور و شاهرخ و ملوک دست نشانده تیموریان که همگی کیانی الاصل بودند و سپس در تلاطم هرج و مرج حکام خودکام صفوی و تاخت و تاز ازبک های شیبانی و افشار و زردو خوردهای اربابان و متنفذین محلی واقع شده است. و باین ترتیب میتوان گفت بیش از هر ناحیه دیگر سیستان و خراسان در دوره بعد از صفاریان صدمه دیده است (۱).

در زمان امیر تاج الدین ابوالفضل سیستانی یاقوتی پسر امیر چغری و برادر زاده طغرل سلجوقی بر سیستان حمله کرد و در قلعه جوین محشری برپا کرد و در یک روز ۱۲۰۰ نفر مرد را از این قلعه کشت و در روستا های اطراف آن نیز مردان را به قتل رساند و زنان را اسیر نموده به خراسان فرستاد. صاحب تاریخ سیستان داستان حزن انگیز این تراژیدی عظیم تاریخی را این چنین روایت می کند :

موقعیت جوین : (یاقوتی به عزم کشودن زرنج از راه رون و جول، غالباً قلعه کاه امروزه) بسدرق آمد در اینجا چون قاصد وی جواب پادشاه سیستان امیر ابوالفضل را که : «مرا بر قول تو اعتماد نیست ترا نخواهم و ترا خطبه نکنم. سیستان را از دست من به شمشیر بیرون توان کردن» بدو باز رساند «از درق باز گشت. روز یکشنبه بیست و ششم شعبان به جوین نماز دیگر ناگاه خویشتن اندر انداخت و مردمان غافل بودند و به خانه های خویش باز آمده

۱- تاریخ سیستان ص ۳۰۰ بعد، احیاء الملوك تألیف ملك شاه حسین صفاری فصل دوم و سوم .

از آنچه برایشان گذشته بود و نیاز زده جنگ اندر گرفت و مردما-
نرا از احصار باز داشت .

و دیگر روز دوشنبه نماز بام (نماز صبح) حصار بستد و غارت
فرو گرفتند و چاشتگاه امیر شاهنشاه را اندر جوین بگرفتند و به
لشکر گاه بردند و قریب هزار و دویست مرد از آن شهر کشته شد
و بسیار اسیر گرفتند و بند کردند و ببرند و به خراسان فرستاد و آنجا
بنشست تا عید روزه بگذشت . بپرونج آمد و اندر جانب مغرب به
کلمه فرود آمد و مردمان قوقه چند بار باوی آویختن بردند و
بسیاری گوسفند و کالای از آنوی ببرند . و درق را باز فروخت قریب
سیصد هزار درم از ایشان بستد و ایشان را ایمن کرد .

بوالقسم ینال را که سپا سالار لشکر وی بود، باسواری دو-
یست بر سولی فرستاد و گفت همین حصار بستم و مرد کستم
و گرفتم، هیچ بهانه ماند؟ و امیر بوالفضل باز ابا کرد و سر در
نیآورد و گفت با چنین معاملت که تو میکنی ولایت خواستن نباشد!
بوالقسم ینال باز گشت و بـ نزدیک وی شد .

وامیر بوالمظفر و امیر ابوالحسن بر امیر بانصر به قلعه
برونج بودند و قریب ده هزار مرد با ایشان با سلاح تمام، آنجا یک
روز جنگ آغاز کرد و هیچ نیامدوی را چند کسی از آنوی بگرفتند و
خسته کردند، باز رسول فرستاد بوالقسم نیشا پوری را . و امیر ابو
الفضل گفت که اگر دست از کشتن و غارت کردن بداری فرمان برداری
کنم. هفت روز هیچکس را تیا زرد و بهره «پیش زره» حنبا شکی (۹)
فرستاد و مردمان را همه ایمن کرد. (۲)

« **وقعت پیش زره :** باز روز پنجشنبه بیستم شوال ناکاه به کمر
(یا کمر زهیر) آمد و اصرم یعقوب صابر پیش وی رفت با مرد کمر
(مردان کمر) و خدمت کرد و اورا مهمان داشت و دیگر روز از آنجا
ویرا به مار جویه آورد و جنگ آغاز کرد، با حصار مار جویه و دیگر
روز چاشتگاه حصار بستد و صد و هفتاد مرد را از آن حصار بکشت

وزنان را ایمن کرد، و پیش وی کسی فرستادند. و هم آن روز بر-
 ندن آمد ورود زرق و حصار های آن بستند و جمله مرد کشته
 وزنان اسیر گرفتند و بعضی ببرند و بعضی بیرون گذاشتند
 (آزاد کردند) و دیگر روز بحصار مهران و بر اون رفتند و بستند...
 و بسیاری مردم بیرون کشته شد... و هم آن روز بکده عمری حصار
 بستند و چهل مرد از آن بکشتند، و بیست و پنجم شوال باز گشت و به
 فرسغان برونج فرود آمد و دیگر روز بدرق شد و جنگ آغاز کرد و
 دوزخ جنگ کرد و فرود قلعه (۳) بستند و راه قاین گرفت .
 و این همه بیشتر به قوت مردان سیستان کرد که پانصد مرد پیش
 از آن که وی آمد از سیستان رفته بودند و محمود کندمک با ایشان که
 بطغرل خواستند شد، چون وی به سیستان آمد محمود کندمک باز
 گشت و پسر بوبکر شادی و بیامدند و از رون و جول و دیگر
 جایها نیز مردی سیصد دیگر همراه و این همه جنگ و فتنه از ایشان
 بود . «(۴)

از این روایت و روایت های دیگر تاریخ سیستان برمی آید که،
 حصار های برونج ، درق، قوقه، کلموه، کده عمری، فرسغان
 برونج ، دهمو لین و دستکرداز محلات نزدیک و مربوط جویین
 بوده اند. چنانکه هنوز هم در مصبرود خانه فرام، خرابه های زیادی
 به نام درک، کوکه و گوشه و غیره معروف اند و اما حصار های کمر ،
 مار جویه، رندان ، رود درق ، مهران براون چنین می نماید که
 از روستا های پیش زره بوده اند، موقعیت روستای پیش زره را در
 حوالی هامون سابوری میتوان سراغ داد .
 ظاهراً پیش زره از روستاهای بسیار آباد و شاداب سیستان بوده

۳- شهرها و قلعه های قدیم سیستان چنانکه امروز هم آثار آنها
 دیده میشود. همیشه دو قلعه داشته اند. یکی زبرین و دیگرش
 فروردین که هر گاه در یکی عاجز میشده اند به حصار بالایی میرفته
 اند و اینجا فرود قلعه مراد قلعه پائین است .

خراب کرد ظاهراً از مربوطات آن و شاید هم مرکز پیش زره بوده باشد.

واسم آن در وقایع غزنو یان وسلجو قیان بر سیستان در تاریخ زیاد برده میشود، حصار زره را که امیر تیمور قبل از یورش بر زرنج خراب کرد، ظاهراً از مربوطات آن و شاید هم مرکز پیش زره بوده باشد. در دوران پس از امارت ابوالفضل نصر سیستانی، مخالفت هایی که بر سر کرسی امارت میان پسران ابوالفضل نصر سیستانی در گرفت، بیشتر سبب تباهی و خسارات مالی و جانی مردمان رو ستائی میشد.

در سال ۴۶۵ هجری بهاء الدوله طاهر بجای پدرش ابوالفضل نصر قرار گرفت ولی پیش از همه برادرش بدرالدوله شمس الملوك ابوالعباس در ولایت اوق برضد او قیام کرد (شوال ۴۶۷ هـ) و حصار های سمور و درق را واقع در مصب فراه رود متصرف شد و بنام خود خطبه خواند. ز دو خورد های هشت ماهه این دو برادر در جوین بجز بدبختی برای مردم آن ناحیه چیز دیگری دربر نداشت. سپس هردو برای احقاق حق به خراسان نزد ملک شاه سلجوقی رجوع کردند و امیر طاهر بحکومت سیستان ابقاء گردید. (۵)

در سال ۴۷۹ هجری مجدداً امیر ابوالعباس بولایت اوق حمله کرد و امیر حرب و بعد امیر اسما عیل بن ابرم (یا اصرم) قوقهی را گشت و در گوشه برونج بنام خود خطبه خواند (روزآدینه دوم جمادی الاول ۴۸۰ هـ) و سپس بر زرنج حمله برد و برادر خود طاهر را تحت فشار گرفت. اما موفقیتی بدست نیاورد و بجوین به کوشک برونج باز گشت. چندی بعد نیروی گردآورد و مجدداً بر زرنج حمله برد و سر انجام قلعه ارگ را متصرف شد. (ذی الحجه ۴۸۰ هـ) اما حکومت او دیر دوام نکرد و دو سال بعد ۴۸۲ هجری از جهان در گذشت. (۶).

پس از در گذشت امیر ابوالعباس، برادرش بهاء الدوله امیر



حصار مستحکم و برجهای نیمه شکسته قلعه جویین هنوز هم نمودار
شکوه روز گاران گلشنه آن است



شکل (۵۵) مربوط فصل ۸

بالا- قلعه جویین

پائین- دژسپید معروف به قلعه لاش در غرب جویین

خلف بن ابوالفضل نصر بحکومت سیستان قرار گرفت (هشتم ذی-الحجه ۴۸۲هـ) اما دوران حکومت این شخص همه با کشمکش های خانوادگی و سپاهیان لاران وی سپری شد. همینکه امیر خلسف سیستان را بقصد دیدار ملك شاه سلجوقی ترك گفت وامیر بومنصور بن باجفر قوقهی را به نیابت از خود در سیستان گذاشت، بومنصور قوقهی از فرصت پرخند امیر خلف استفاده کرد و گروهی را به هوا داری از خود داداشت تا از ورود وی به سیستان جلوگیری گرفتند (۴۸۳هـ). (۷) امیر خلف به قلعه برونج از مربوطات جوین متحصن شد وامیر بومنصور بوجعفر سپاهسالار وی رادر محاصره گرفت (از ۱۲ ذی الحجه ۴۸۳ تا ۴ محرم ۴۸۴هـ) بالاخره امیر خلف مجبور شد که از حکومت سیستان منصرف شده به طبرستان برگردد و بومنصور قوقهی (جوینی) هم به زرنج باز گشت (۸).

چون وقت زیاد روستایان را ناامنی و جنگ های تباها کن محلی تلف کرده بودو به کشت و کار مردم ازاین رهگذر صد مه فراوان رسیده بود، بنابر آن بقول مؤلف تاریخ سیستان «دراین سال بود که من گندم بشد به بیست درم نقد و سه من گندم (۹) و منی جو به پانزده درم نقد، و منی خرما به دوازده درم نقد» (۱۰).

باری در همین سال (۴۸۴هـ) امیر بومنصور بن احمد قوقهی، قلعه درق (یادریک به تلفظ امروز) جوین را غارت کرد و اهل

۷- همان اثر ص ۳۸۵

۸- همانجا

۹- سه من گندم به نسیه به علاوه بیست درم قیمت یکمن گندم بوده است و این نمایانگر رسم مسلم است در ازمنه قدیم که در عوض يك من گندم در سر خرمن سه من گندم علاوه بر اخذ ۲۰ درم نقد میگرفته اند.

۱۰- تاریخ سیستان ص ۳۸۵

قلعه را مجبور کرد تا یکصد هزاردرم به وی بپردازند (۱۱).
درماه صفر همان سال امیرخلف دوباره بر سیستان حمله
آورد وبا همدستی بو منصور بن احمد قوقهی (یاکوه گهی به تلفظ
امروزی) وامیر ابوالعباس قوقه بر زرنج یورش برد. دیری نکند
شت که امیر بو منصور پسر بوجعفر سپاهسالار که حکومت
سیستان را ازچنگ امیر خلف غصب کرده بود، بدست هموطن خود
امیر ابوالعباس کشته شد وبازمیان بردن او، امیر خلف دو باره
به امارت سیستان قرار گرفت. (۲۵ صفر سال ۴۸۴هـ) (۱۲).

سپس امیر خلف به سرکوبی متمرّدین قلعه های جوین، چون:
قوقه، درق، کوشه برونج وغیره پرداخت وهمه را سرکوب ومنقاد
فرمان خویش ساخت. مگر درهمین آوان ملاحده قهستان ازقاین بر
سیستان حمله آورد و او بناچار بدفاع برخاست. بقول مؤلف تاریخ
سیستان ملاحده ۱۴۰۰ تن کشته برجای گذاشتند و شکست خوردند
(جمادی الاول ۴۸۹هـ) (۱۳).

هنوز ازاین جنگ هامردم سیستان نفسی براحث نکشیده
بودند که الب غازی یکی از امرای غوری از هرات به سیستان تاخت
آورد و روستا های مسیر حرکت خود را چون: درق، ده مولین،
دستکرده وغیره محلات جوین را غارت کردو تنها از مردم روستای
درق پانزده هزار دینار زر سرخ گرفت. (۱۴)

باری در ربیع الاول سال ۱۸۷هـ عبدالله بن عباس سپاهسالار
خراسان درخط حمله اش به سیستان به اوق آمد ومردم آنجا را به سبب
نهضت امیر حمزه آذرك شاری قتل عام کرد. (تاریخ سیستان ص ۱۵۹).
تاسال ۶۸۳ هـ برای چند مین بار قلاع و چرخ های بادی اوق و

۱۱- همان اثر، ص ۳۸۶

۱۲- همان اثر، ص ۳۸۸

۱۳- همان اثر، ص ۳۸۹

۱۴- تاریخ سیستان ص ۳۹۷-۴۰۴

جوین و قوقه و لاش و بروئچ و سمور بدست لشکر های مغولی ویران گردید و خسارات هنگفت جانی و مالی بمردم آن نواحی رسید. ملك نصیر الدین شهر یار نیمروز که نسبت باسلاف خود بعد از صفاریان و اخلاف خود در عمران مجدد سیستان خیلی کوشا بود، اوق و قلعه لاش را در سال ۶۷۵ هجری مجدداً آبادان و معمور گردانید (۱۵). و سایر قلاع مخروب بدست مغولان رانیز ترمیم کرد. اما او با وجود آن همه علاقه به آبادی و شادابی سیستان باری در حق جوین و قلاع معمور مربوطه آن ظالم شدومثل امرای مغول با آنها رفتار نمود. قضیه از اینجا شروع شد که مغولان در سال ۶۸۳ مانند سالهای قبل يك بار دیگر بعزم حمله به سیستان سرازیر شدند و به اوق آمدند، ملك نصیر الدین توسط قوایش به سر کرده کی پسرش ملك شمس الدین علی یا برادرش ملك علا الدین بدفاع برخاست جنگ مختصری در اوق بوقوع پیوست، در نتیجه مغولان شکست خورده به قلعه اوق پناه گرفتند. قوای ملك نصیر الدین توسط منجنیق برج و با روی حصار اوق را فرو ریخت و اندکی بعد قلعه را فتح نمود. مغولان از آنجا بسوی جوین سرازیر شدند و قلعه قوقه را برهنمائی تاج الدین ارسی شاه بن نیالتکین که خود را از جانب مغولان رئیس ولایت اوق میدانست محاصره کردند و توسط منجنیق برجی از قلعه را فرو ریختند. قوای ملك نصیر الدین به شکستن محاصره پرداخت و در جنگی که در کرانه های مصب فراه رود واقع شد لشکر مغول شکست خورده به قلعه بروئچ واقع در همان حوالی پناه گرفتند. چندی بعد قلعه بروئچ نیز توسط قوای ملك نصیر الدین فتح شد. اما دیری نگذشت که تاج الدین ارسی شاه با عده ئی از مردم بروئچ و قوقه و سمور به موضع برزره (پیش آب امروزی) حمله کرد، عده ئی مردم را کشت، محصول نارسیده را به آب داد و غله کدام هارا سوختانند، قضیه بگوش ملك نصیر الدین رسید و او هم قوای بسر کردگی پسرش به جوین فرستاد و امر کرد تا تمام قلاع

اوق و جوین را خراب سازند خرمن‌ها را آتش بزنند و چرخ های باد را بسوزانند و زمین ها را آب دهند تا مردم بکلی مستاصل و دیگر قدرت همراهی تاج الدین ارسلی شاه را برخلاف او نداشته باشند. (۱۶) گرچه بعد از این ضربه ملک نصیر الدین مجدداً به مرمت و تعمیر خرابی های وارده درین منطقه پرداخت ولی هنوز سوز و درد مردم اوق و جوین آرام نگرفته بود که یکی از امرای مغول بنام (کمشو) با پنج هزار سوارش در سال ۶۸۴ هـ بعزم یورش بر سیستان به قلعه کاه هجوم آورد و آنجا را غارت کرده بسوی لاش سرازیر شد، اما چون قوای ملک نصیر الدین را در قلعه لاش زیاد تراز سپاه خود دید تاب مقابل رادر خود ندیده دو باره به اوق (قلعه کاه) برگشت و از آنجا به هرات مراجعت کرد. (۱۷)

در سال ۶۹۴، چهار هزار سوارنکووری مغول بر اوق حمله آورد و پس از تاراج و غارت مال مردم به هرات مراجعت کردند. (۱۸) طی این حملات وزد و خورد های مردم با مهاجمین اوق و جوین و آبادی های دیگر واقع در مصب رودفراه ضربات کشنده را متحمل شدند و با لشکر کشی های بعدی عصر تیموری و پس از تیموری مدنیت چشم گیر منطقه که متکی بر سیستم منظم آبیاری با استفاده از چرخ های بادی بود طور صدمه دید که دیگر رونق گذشته را نیافت.

درست پس از دهه های ۶۰ و ۷۰ قرن حاضر است که مردم محل به کشف چاه های قدیمه و پخته در منطقه قلعه کاه و جوین موفق شده اند و بسیاری از این چاه ها امروز پس از پاک کاری در حدود ۲۰ - ۳۰ جریب زمین را بحد کافی مشروب مینماید. و طرز استفاده از این چاه ها دیگر نه بگونه پیشین است بلکه با استفاده از وسایل عصری و میکا لیزه یعنی با نصب واتر پمپ های دیزلی امروز می توانند حاصل بیشتر از حد نیاز خود را بدست آورند. امروز در آنجا هیچ روستائی نیست که از پنج تاده چاه از آنگونه که گفتم کشف

۱۷- تاریخ سیستان ص ۴۰۶

۱۸- احیاء الملوك ص ۷۸، تاریخ سیستان ص ۴۰۲ به بعد

نکرده باشند و از آب آن در امور کشتمندی استفاده اعظمی ننمایند. کثرت این چاه ها نه تنها حاکی از ذخایر مهم آب های زیر زمینی در منطقه است بلکه میزان بلدیت و مهارت مردم قدیم را در استفاده معقول از این چاه ها در امر زراعت نیز نشان میدهند.

طبق بعضی روایات محلی، نام جوین در قدیم (گوین) ملفوظ (گاوین) (به صیغه تشبیه گاو) بوده بدین مفهوم که زراعت منطقه در قدیم وابسته به دو گاو بود که هر دهقان و کشتگر آنجا در اختیار داشته و پس از آبیاری زمین را با همان دو گاو شیار و شخم میزدند. مسلم است که زراعت در سراسر آسیای میانه و در سراسر افغانستان و سیستان در گذشته توسط گاو آهن و یک جفت گاو یک که آله راری زمین میکشید صورت میگرفته و هم اکنون در کشور ماقسمت از همین سیستم زراعت استفاده میشود. ولی برخی از مردم محل را عقیده بر آنست که جوین در عصر پهلوا نی متعلق به کیو از نژاد فریدون شوهر بانو آذر گشسپ دختر رز- مجوی رستم بوده و چون زن و شوهر هر دو از پهلوا نان نام آور شاهنامه بوده اند جوین را (گوین) (منسوب بدو پهلوان) میگفتند و کلمه (گو) بمعنی پهلوان و رزمنده) در شاهنامه بکار رفته است.

در دوره اسلام این نام بر طبق زبان عرب (جوین) شده است. امروز برخی به غلط آنرا (به فتح اول و کسر دوم) تلفظ میکنند و گویا مراد شان از اینگونه تلفظ (که در محل به فتح اول و دوم تلفظ میشود) ربط دادن آن به کلمه (جو، حبوب معروف) است اگر چه این غله در اینجا حاصل فر اوان دارد ولی فراوانی حاصل آن دلیل برین شده نمیتواند که سایر غلات در اینجا حاصل کم دارد. چون زمین منطقه عموماً هموار و مخلوطی از گل رس و ریگ است بنابراین خاصیت اصلی زمین برای زرع و حاصل فراوان کشت های زمستانی که معمولاً به گندم وجو و کنجد و زیره محدود است خیلی مناسب و آماه میباشد. امروز در بسیاری قراء و روستاهای جوین مردم پس از پاك كاری چاه های قدیمه آب آنرا توسط واتر پمپ به سطح زمین بالا میکشند و از آن در آبیاری زمین و زراعت شان استفاده میکنند. چون

زراعت این منطقه آبی است و از به سبب عدم سر بند اساسی از آب دریای مذکور مردم چندان استفاده درست و به موقع نمیتوانند. و معمولاً ایام محدود جریان رودخانه که همراه با سیلاب است به ماه های حوت و حمل تصادف میکند که ساحات مزروعی دلتای خود را پاك می شويد و مردم را متضرر میسازد و بعد به هامون ساووری می ریزد .

درین منطقه ساحات وسیع زمین های حاصل خیز وجود دارد که در صورت تنظیم سیستم آبیاری و ساختمان های ذخیره میتوان چندین برابر حاصلات موجوده از آن محصول برداشت و در بلند بردن سطح حیات اجتماعی و اقتصادی مردم این منطقه نقش موثری بازی کرد. از قراء مشهور جوین که در اطراف هر کدام آنها خرابه های قدیمه شهرها و قصبات دیده میشود. قلعه جوین، قلعه لاش، خیرآباد، لفتان، سمور، سلیمان (یا صالحان در محل خرابه های پشا-وران و مقبره سید میر اقبال سیستانی که مورد ارادت مردم آن سامان است) کوشه، درگ، قوچ معرو فست .

مساء سفانه راجع به شهر جوین که از محلات معروف سیستان در قرن دهم میلادی (قرن سوم و چهارم هجری) است جغرافیایان گاران صدر اسلام و صاحبان مسالك و ممالك بحث نکرده اند. غیر از اینکه گفته اند یکی از منازل راه زرنج و خراسان است ولی تنها مقدسی جوین را به صورت (کوین) به جای (کوین) که در تاریخ سیستان بهر سه شکل آمده (۱۹) ذکر نموده گوید : دارای قلعه محکمی است و چون اهل آن خوارج اند، مسجد جامع ندارد. (۲۰) و باز جای دیگر مقدسی جوین را بشمول فراه از نواحی زرنج می شمارد (۲۱) و باز در شرح سیستان آنها از شهرهای این ایالت میداند (۲۲).

۱۹- تاریخ سیستان : کوین ص ۲۹۹ کوین ص ۳۲۵ جوین ص ۳۷۷ و غیره .

۲۰- جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی ص ۳۶۴

۲۱- مقدسی احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم ص ۵۹

۲۲- همانجا ص ۲۶۹

یعقوبی هم جوین را از کوره‌های سیستان می‌شمارد (۲۳) و ابن رسته گوید: که از وادی فراه به جوین و بعد به زرنج آیند (۲۴). گردیزی آنجا که پیکار حمزه پسر آذرک سیستانی را با علی بن عیسی بن ماهان شرح می‌دهد می‌نویسد: «و علی بن عیسی چند تن از سر هنگان خویش را به اوق (قلعه کاه) فرستاد و به کوین» (۲۵). ملفت باید بو که جوین سیستان غیر از جوین نیشاپور است که بگفته یاقوت و ابن اثیر (جوین بر شهره بسطام و نیشاپور واقع است که مردم خراسان آنرا گویان می‌گویند و معرب آن جوین است. بسوی قبله بیهق است و از شمال به حدود جاجرم پیوسته که قصبه آن آزاد وار باشد. کوین منسوبست بنام یکی از حکمرانان آن و یا اینکه نسبت آن به گوی است که ۱۹۸ قریه دارد و از نیشاپور ده فرسخ دور است و عده بزرگ علما بدان منسوبند» (۲۶).
نیه:

به فاصله کمی در غرب دریا چه زره و در نزدیکی سرحد قهستان و جوار دشت ناامید شهر (نیه) یا (نیه) واقع بود که جغرافیه نویسندگان قدیم آنرا از شهرهای بزرگ سیستان شمرده اند. مقدسی گوید - نیه قلعه یی دارد و ساختما نه‌ای آن جا از گل و آب، خوردنی شان بیشتر از قنات است و کمی هم از کوهستان بدان شهر فرو می‌آید (۲۷).

یاقوت حموی و حمدالله مستوفی نیز اسم (نیه) را ذکر کرده‌اند و تنها به ذکر این جمله اکتفاء کرده‌اند که از بناهای ارد شیر بابکان است (۲۸).

لسترنج می‌نویسد که - آنچه از خرابه‌های قلعه و ابنیه آنجا

۲۳- کتاب البلدان یعقوبی، ص ۲۴ - الاعلاق النفیسه، ص ۱۷۲

۲۵- تاریخ گردیزی طبع حبیبی ص ۱۳۱

۲۶- پوهاند حبیبی، پنجاه مقاله جغرافیای تاریخی افغانستان طبع ۱۳۶۲ کابل ص ۴۱

۲۷- احسن التقاسیم مقدسی ص ۳۰۶

امروز استنباط میشود این ست که شهر مذکور در قرون وسطی مد
پر اهمیتی بوده است (۲۹).

در تاریخ سیستان در ضمن وقایع مغولها به آن سر زمین
از شهر نیه بسیار نام گرفته میشود و چنان می نماید که واقعاً
مکان پر جمعیت و با اهمیتی بوده و باری توسط چنگیز یان خراب
گردیده است ولی به زودی ممکن توسط شاه رکن الدین محمود پسر
رشید ملک معظم نصیر الحق والدین شهر یار ترقی خواه نیمروز سر
سبزی و عمران گذشته را از سر گرفت .

صاحب تاریخ سیستان گوید : «شاه معظم رکن الدین محمود به
ولایت نیه آمد و آن ولایت را لشکر مغول خذلهم الله خراب و ویران
کرده بودند و مردم متفرق گشته در آنجا مقام ساخت و آن قصبه را
آبادان گردانید . و قلعه بساخت و کاریز های آنرا صالحه کرد .
و در شهر و مواضع باغها و درختان مثمر در رسانید و در قدیم در شهر
نیه درخت و باغها نبود ...» (۳۰)

فقیه بوبکر نیهی دانشمند مورد احترام همگانی در عهد امیر خلف
پادشاه سیستان منسوب به همین روستا است که امروز از محال
سیستان ایرانی میباشد. (۳۱) .

۲۸-۲۹. جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ، ص ۳۶۶ ببعد

۳۰. تاریخ سیستان ص ۴۱۱

۳۱. تاریخ سیستان ص ۳۴۷

بازتاب دوسهل تار یخی سیستان

(قلعه لاش وکوه خواجه)

در حماسه فردوسی

حماسه ترکیبی است از پندار و واقعیت و بنا بر آن ، تعیین مرزی مشخص میان واقعیت و پندار یا به سخن دیگر، میان تاریخ و اسطوره بسیار مشکل است و این نشانه یی از دو پارگی جان آدمی است که از دیر باز میان پندار و واقعیت آواره است. نیمی از روان آدمی آگاه و روشن و واقعگر است و به سامعیار های تجربه و منطق حقیقت میجوید و شیفته تاریخ است و نیم دیگر، نا آگاه و تاریک و وهمگر است و در پناه پندار و جادو و رویا فریفته اسطوره است. از این رو - ست که گذشتگان گاهی ازدها یی را از مغاک تاریخ اساطیر بیرون آورده با پالودش ازهر چیز و همناک ، از آن خدا و دیو آفریده اند و زمانی انسان ساده یی را از خاک برگرفته بر کاخ نشانده از او شاه جبار یا پهلوان نیرو مند و نامداری ساخته اند که این آخری به تنهایی لشکری رامیشکند و دشمنان شاه یا میهن را از مرزها به در میراند .

و نیز متوجه میشویم که در حماسه ابعاد زمان و مکان گاهی منتفی میشود و گاهی چنان درهم فشرده میگردد که انسان در اندک زمانی راه چندین ساله را می پیماید و دهه ها و صدها در مقیاس آن، لحظه هایی بیش نیستند و از اینجاست که هزار سال عمر برای پادشاه و یا پهلوان عمری عسادی شمرده میشود.

این مشکل در سراسر حماسه های بزرگ و قدیم بوده و هست و آنچه در ضمن پژوهش های مربوط به حماسه، مشکل را دو چندان میکند گرایش ذهن پژوهشگراست که گاه واقعگرا و تاریخ پرداز است و هر افسانه یی را روایتی مغشوش از تاریخ میپندارد و گاه و همگرا و اسطوره ساز است و هر گزارش حماسی تاریخی را، باز کویی منطقی شده افسانه تفسیر میکند. نشانه هایی از چنین گرایش دوگانه ذهنی در پژوهش های مربوط به سرگذشت زال و ورستم پهلوان حماسه بی نظر شاهنامه نیز، به چشم میخورد* به ویژه رستم در شاهنامه، برترین آفریده ایست که تنها نمودار نیرو و قوت نیست. او مجموعه ایست از اندیشه و خرد، دلاوری، وزور بازو، میهندو ستی و از خود گذشتگی، تدبیر و نامجویی و بلند همتی و بالا خره او دارنده والا ترین جوهر انسانی است. چون خرد پیران و قوت بیژن و پایمردی سهراب و نازک دلی سیاوش و در عین حال از عمری به دارازی عمر مجموعی این افراد بر خوردار است که تلیم رخ شخصیت او را در هاله ای از اسطوره پنهان میکند. در اینجا مقصود ما پالودن آثار شخصیت رستم که در تاریکی اسطوره فرو رفته نیست بلکه بازشناسی یکی دو محل تاریخی سیستان در حماسه فردوسی است که نام آنها بانام رستم و سهراب قهرمانان حماسه فنا ناپذیر فردوسی جان گرفته و کار نامه دوران کودکی رستم و تراژیدی مرگ سهراب نام آنانرا جاودانه ساخته است. هر چند خود آن مکانها هم از گزند اسطوره در امان نمانده، گرد پندار های وهم انگیز بر پرده ضخیم زمان چنان نشسته که اگر شواهد تاریخی و ساختارهای نامعيار های منطقی تقریباً قابل پذیرش چراغ راه پژوهش ما نمیبود، گاهی از مشکل باز نمیشد. این دو محل حماسه آفرین که من سراغ آنها را در پرتو فلکلور

* ر.ک: مجله ادبیات و علوم دانشگاه فردوسی، مشهد شماره ۲ سال ۱۳۵۵، مقاله پیرامون «شخصیت رستم» از بهمن سر کاراتی

محلی و شواهد تاریخی و معیارهای منطقی در سیستان یافته ام عبارت انداز : دژ سپید و کوه سپند که به ترتیب به تحلیل و تشریح آن دو میپردازیم :

دژ سپید یا قلعه لاش، آوردگاه سهراب و گرد آفرید :

حماسه پرداز توانای خراسان فردوسی طوسی ، در داستان رستم و سهراب از دژ سپید که در برابر یورش خرد کننده سهراب و سپاه توران، مدتی پایداری و مقاومت نموده ، باتذکر نه چندان زیاد، مثل این که نامش و جایش برای همگان آشنا بوده است، اینطور یاد میکند :

دژی بود کش خواند ندی سپید بدان دژ بد ایرانیان را امید (۱)
بزیر دژ اندر یکی راه بود کجا دژ بدان جای بر پای بود (۲)
روشنترین مشخصه این دژیکی سپیدی آن بود که گویا به دلیل داشتن رنگ سپید و نبودن همرنگش در سراسر ایران زمین بدین نام معروف شده بود و دیگر داشتن راه زیر زمینی آن بود که در مواقع خطر اهل دژ میتوانند خود را از آن راه نجات دهند. تمام استلال من متوجه پیدا کردن مصداق خارجی این دو مشخصه است در وجود يك واقعیت تاریخی در سیستان که ممکن است از لحاظ جغرافیای حماسی شاهنامه صد در صد تطابق نکند. ولی گپها و سخنانی در این زمینه گرد آورده ام که فکر میکنم به شنید نش میارزد و گفتنش بهتر است از نگفتنش .

دژ سپید یا کوه سپید در شاهنامه که در متون تاریخی عهد اسلام به نامهای سپید دژ و سپید کوه و کوه اسپهبد و قلعه اسپهبد ضبط شده امروز به نام «قلعه لاش» در میان مردم سیستان زبانزد است، نبرد گاه شورانگیز خانواده زال و مخصوصاً سهراب با شیر دخت سیستان گرد آفرید است که از جالبترین و دلائلیز ترین بخش های سوگنامه رستم و سهراب شمرده میشود. به توضیح بیشتر آن از زبان فردوسی گوش میدهیم :

۱- شاهنامه فردوسی، چاپ دبیرسیاقی، ج اول، ص ۴۹۹

۲- ایضاً ص ۴۰۴

رستم به هوای شکار بر رخس می شنید و آن را در پهناور
دشتی از زابلستان به جولان می آورد. اتفاقاً در مرز تورانزمین
گوری شکار میکند و لقمه یی چند از کباب آن می خورد و لختی
در سایه درختی به استراحت می پردازد. چون از خواب بیدار
میشود، رخس را در آن حوالی نمی بیند، در جستجوی رخس به راه
میافتد، گذارش به سمنگان که متعلق به توران زمین بود میافتد.
برخلاف انتظار شاه سمنگان با شنیدن نامش از او پذیرائی میکند
و به او وعده میدهد که رخس را پیدا کرده نزدش خواهند آورد.
رستم هم به مهمانی شاه سمنگان می نشیند و در نیمه های شب با
ماجرای بس دلکش آشنایی با تهینه (دخت شاه سمنگان) روبه
رو میشود. دختر که شیفته و پنهانی به بالین تهمن سیسا
نی می آید، پهلوان از نام و کام و می پرسد:

پرسید ازو گفت نام تو چیست چه جویی شب تیره کام تو چیست؟
چنین داد پاسخ که تهینه ام تو گویی که ازغم بدو نیمه ام (۳)
سپس رستم مطابق سنت معمول با او پیوند مهر و زنا شوی
می بندد و بامدادان، هنگام بازگشت بازو بندی به تهینه می سپارد و
تاکید میکند که اگر از پشت او فرزندی به دنیا آورد، آنرا به
بازوی او بندد تا بدان وسیله در آینده او را باز شناسد.
از این سوی تهینه از رستم صاحب پسری میشود که او را
سهراب مینامند، سهراب از همان کودکی دلیر و بی همتاست و از برزو
بالا و زور بازو و چیرگی به فنون نبرد از همه همسالان خود گوی
سبقت میبرد و در ده سالگی دلاوری و پهلوانی رستم را دارد.

توگفتی که او پیلتن رستم است و کرسام شیرست و کرنیرم است
چوده ساله شد در جهان کس نبود که یارست با او نبرد آژ مود (۴)
سهراب نو جوان پس از پی بردن به نسبت خویش بر آن

۳- همان اثر ص ۲۸۸

۴- همان اثر، ص ۳۹۲ به بعد

میشود که نخست به یاری سپاه افراسیاب پادشاه توران بر زمین ایران بتازد. پدر را بیاید و به یاری او شاه ایران کاووس را از میان بردارد و تاج بر سر پدرنهد و آنگاه خود با افراسیاب به نبرد پردازد و با شکست او، شاه توران زمین کرد تا بدین ترتیب وی و پدرش جهان را به فرمان خویش گیرند.

کنون من ز ترکان و جنگ آوران	فراز آورم لشکری بیک-ران
برانگیزم از گاه کاووس را	از ایران ببرم پی طوس را
برستم دهم کنج و تخت و کلاه	نشانمش بر گاه کاووس شاه
از ایران بتوران شوم جنگجوی	ابا شاه روی اندر آرم بروی
بگیرم سر تخت افراسیاب	سرنیزه بگذارم از آفتاب
چو رستم پدر باشد و من پسر	نباید بگیتی کسی تاجور (۵)

بی گمان اندیشه سهراب سخت جاه جویانه و خطر ناک است. اندیشه ایست که میتواند هر جوان دلاور ماجرا جو را بشور آورد. ولی متاء سفانه این اندیشه، هنگامه یی میافروزد که پیش از هر کس خودش در آتش آن میسوزد. در بر افروختن این آتش و برپا کردن هنگامه افراسیاب نقشه پیش کشیده دارد که :

پسر را نباید که داند پدر	ز پیوند جان و ز مهر و گهر
مکرکان دلاور، گوسال خورد	شود کشته بردست این شیرمرد
از آن پس بسازید سهراب را	ببندید یک شب براو خواب را (۶)

سهراب، جوان پر توان و نیرومند، با آرمانی آنچنان که گفته آمد، از فرسنگها فاصله از توران زمین در پیشا پیش لشکر گران، به سوی ایران میتازد تا مگر کاووس شاه را از تخت ایران به زیر آورد و پدر خود را شهر یار ایران گرداند.

سهراب در راه حمله برای ایران تاپای دژ سپید که نشیمنگاه اسپهبد سیستان بود باموانچندان چشمگیر بر نمیخورد؛ ولی وقتی به نزدیک دژ سپید میرسد :

دژی بود کش خواندندی سپید
 چو سهراب ژدک آن دژ رسید
 نگهبان دژ رزم دیده هژیور
 نشست از بر باد پایی چو کرد
 بدان لشکر ترك آواز داد
 که گردان کدامند و جنگ آوران
 هژیور فریاد میزند که این لشکر از کجا ست و سران شان چه
 کسانیست؟ ولی به زودی در دست سهراب چون گنجشکی در قفس
 میافتد. خبر به گژدهم پیر، اسپهبد سیستان میرسد و او تامیخواهد
 نامه یی به کاووس شاه بفرستد :

خروش آمد و ناله مرد و زن
 هنوز آنزمان گسته خرد بود
 یکی خواهرش بود گرد سوار
 کجا نام او بود گرد آفرید
 چنان لشکرش آمد از کارهژیور
 بپوشید درع سواران بجنگ
 نهان کرد کیسو بزیر زره
 فرود آمد ازدژ بکردار شیر
 که کم شد هژیور اندران انجمن
 بخردی گراینده و گرد بود
 عنان پیچ واسپ افکن و نامدار
 که چون او بجنگ اندرون کس ندید
 که شد لاله برکش بکردار خیر
 نبود اندران کار جای درنگ
 بزد بر سر ترك رومی گره
 کمر بر میان بادپایی بزیر (۸)

بدینگونه گرد آفرید، دختر شجاع اسپهبد سیستان مردانه
 وار به مقابله سهراب میشتابد. زره برتن میکند و خود بر سر
 میگذارد. رویش را در نقاب و مویش را بازره پنهان مینماید سلاح
 بر میگیرد و برباد پایی نشستته از دژ بیرون میتازد. گرد آفرید
 که تیر انداز ماهر است.

به سهراب بر تیر باران گرفت چپ و راست جنگ سواران گرفت
 سهراب که تا آن روز کسی را در زور آزمایی و مقابله همسان
 خود نمیدید، از مقاومت و ایستایی گرد آفرید بر آشت و پیگیری
 خونین به سر آورد و پس از تارومار کردن همراهان گرد آفرید

يك بار ديگر بر گردآفرید حمله برد و آنچنان كه فردوسی میگوید:
 بزد بر كمر بند كرد آفرید زره برتنش سربسر بر درید
 ز زین برگرفتش به كردار گوی كه چوگان زباداندر آمد بروی (۹)
 ولی كرد آفرید شجاعانه از خود دفاع كرد وبدون آن كه بهراسد،
 درپیچ وتاب مبارزه تیغ از میان کشید و :
 بسزد نیزه او بدو نیم كسرد

نشست از برزین وبرخواست كرد (۱۰)

چون دید بیشتر از آن نمیتواند با سهراب دست و پنجه نرم كند
 رو بر تافت تا خود را به دژ سپید برساند و از آنجا با سهراب برزمد.
 سهراب او را تعقیب كرد و میخواست كرد آفرید را دستگیر كند. كرد
 آفرید عرصه را بر خود تنگ دید و به ناچار خود از سر بر گرفت و به
 گفته فردوسی :

رها شد ز بند زره موی او

درخشان چو خورشید شد روی او (۱۱)

و آنگاه سهراب از شهامت وشجاعت همراه با زیبایی خیره
 كننده كرد آفرید به حیرت اندر شد و فریاد زد كه بایستد تابه او
 دست دوستی بدهد. كرد آفرید پاسخ داد كه :

كنون با كشاده چنین روی و موی سپاه از تو گردد پراز گفتگوی
 كه بادختری او بدشت نبرد

بدین سان به ابرائدر آورد كرد (۱۲)

وبنا بر این نبرد بادختری و سرانجام دستگیری او افتخاری برای
 وی شمرده نخواهد شد. اگر دوستی او را میخواهد در پای دژ بیاید
 تا جواب مهر خود بشنود. سهراب كه يك دل نه هزار دل بر كرد
 آفرید شیفته شده بود، از تصمیم خود مبنی بر دستگیری او دست
 كشید و آهسته آهسته از برابر كرد آفرید به سوی دژ سپید
 پیش آمد. در نزدیکی دژ، اسب كرد آفرید گام كشید و در به

۹- همانجا، ص ۳۹۹

۱۰- ۱۱ همانجا، ص ۴۰۰

۱۲- ۱۳- همانجا، ص ۴۰۱

رویش باز وبه زودی بسته شد. سهراب در پای دژ منتظر ماند و از آن برخورد نیک فرجام خود در اندیشه فرو رفت. ساعتی بعد کرد آفرید هم بنابر پیمان خود از کنگره دژ، سهراب را در پای حصار بنگرید، ولی به جای راه دادن به سهراب بآلبخندی گفت: «چرا رنجه گشتی چنین باز کرد!»

سهراب جوان که چنین پاسخی را منتظر نبود از شنیدن جواب کرد آفرید دلش پر درد شد و سوگند یاد کرد که: «بتاج وبه تخت وبه ماه وبه مهر.»

که این باره باخاک پست آورم ترا ای ستمگر بدست آورم (۱۳)
کرد آفرید در جواب سهراب باز هم خندید و بعد گفت: با همه شهامت و شجاعتی که ای جوان داری برخورد غره مباش که: «شما باتهمتن ندارید پای» و «ندانم چه آید زید بر سیرت»

جواب کرد آفرید که باغرورو نیشخند آمیخته بود، احساسات سهراب را بیشتر قمچین زد ولی چون آفتاب بر سر کوه بود به کرد آفرید حالی نمود که فردا پگاه بردژ سپید منتظر حمله او باشد و بعد جلو اسپش را به عقب زد و از پای دژ به سوی لشکر گاهش تاخت.

سهراب آن شب رادر اندیشه زیبایی و شجاعت و دلیری کرد آفرید و چگونگی دژ سپید به سپیدی آورد، و چون خورشید روی زمین را سپید کرد. سواران او بردژ یورش بردند، ولی کرد آفرید با پدر و کسان خود همان شب از راه زیر زمینی دژ که سر به بیابان در میآورد، سالم بدر رفته بودند.

بزیر دژ اندر یکی راه بود کجا کژدهم زان ره آگاه بود همان شب از آن راه دژ کژدهم برون شده به دوده با او بهم (۱۴)
چون سهراب به فتح دژ موفق شد، در جستجوی کرد آفرید بر آمد، ولی جز همان چند نفر خدمتگاران و سپاهیا نی که در اول به او تسلیم شده بودند، اثری از کرد آفرید و برادر و پدرش در

آنجا نیافت و بدین ترتیب شکاری که در صدد به دست آوردنش بود، ازدام پرید و فقط خاطره شهامت و شجاعت کرد آفرید شیر زن دریاد سهراب باقی ماند که سبب رنج و غم درونی او میگردد. (۱۵)

مقصود ما از باز گویی این داستان حماسی در اینجا نه تنها به خاطر ارتباط و پیوستگی آن با سپید دژ است. بلکه به خاطر بازیابی آن در ماورای حماسه و تطبیق آن با قلعه لاش واقع در سر زمین تارخساز و پهلوانپرور سیستان نیز هست.

۱۵- شاهنامه فردوسی، چاپ دبیرسیاقی، ج ۱، ص ۳۸۴ - ۴۰۸ (داستان رستم و سهراب رافتح دژسپید) مولف فرهنگ‌اند راج، جلد ۲، ص ۴۵ و فرهنگ انجمن‌ارای ناصری (در کلمه سمنگان) نیز دژسپید را در خراسان زمین سراغ داده اند، منتهی در سبزوار متصل ناحیه اوق (قلعه گاه) سیستان گفته اند. ولی دلایلی در اثبات قول خود نیاورده اند. فقط به مناسبت کلمه ا سمنگان از هم بستر شدن رستم با ته‌مین دختراش سمنگان وزادن و بزرگ شدن سهراب پسر رستم در دره (ارچنگان) واقع در دو فرسنگی دشت خاوران و رودخانه آنجا و ازل سهراب که گفته اند آنرا بابل خود ساخته است یاد آور شده اند و بعد متذکر گردیده اند که میدان جنگ رستم و سهراب در خراسان واقع بوده دژسپید که هجیر (هژیر) دران بوده سهراب او را در آنجا زندانی ساخته نه قلعه سفید فارس است بلکه در اراضی خراسان واقع بوده که در این ایام شهر سبزوار یا (اسفزار) نامیده میشود - (تعلیقات تاریخ بیهقی ج ۳، ۱۰۹۸ - ۱۰۹۹) معین‌الدین زمچی اسفزاری از قلعه مهمی که بر فراز کوه مشرف بر دریاست به نام (قلعه مظفرکوه) در سبزوار نام میبرد و بنای آنرا نیز به الب غازی از دست نشانده گان سلطان محمود غزنوی نسبت میدهد نه به عصر پهلوانان شاهنامه و غیره ركه روضات الجنات فی اوصاف مدینه - الهرات به کوشش کاظم امام، چاپ دانشگاه تهران، بخش یکم، روضه دوم راجع به اسفزار، هرگاه عوض اسفزار خراسان که مرکز آن بیهق بوده مدنظر باشد، باید گفت که در سبزوار غرب مشهد (نیشاپور) چنین قلعه و حصاری که دارای این چنین مشخصات باشد تاحال سراغ داده نشده است.

اگر برهر يك از داستا نه‌ای حما سی شاهنامه تا آنجا که به کشور م‌تعلق می‌گیرد، به درستی توجه شود قسماً بیانگر واقعیت‌های تاریخی درازمنه باستان است که با شواهد عینی م‌وجوه ما می‌تواند تطبیق گردد و اینک :

دلایل تطبیق قلعه لاش با سپید دژ :

در ۷۱-۸۰ کیلو متری شمال زرنج، در ولسوالی جوین برفراز ساحل شکسته فراه رود، در دست راست آن رود خانه و در غرب نزدیک قلعه جوین قلعه کوه پیکری نظر بیننده رابه خود جلب می‌کند که از هفتصد یا هشتصد سال پیش به این طرف و به سخن کلیتر پس از حمله مغولان چنگیزی بر آن سر زمین در میان مردمان آنجا به (لاش) معروف است.

لاش بنابر کتب تاریخی و آثار ادبی کشور اساساً نام يك قلعه متروکه سرحدی سیستان است نه نام يك منطقه جغرافیایی. برخی از نویسندگان متاءخر به سبب بی اطلاعی وعدم آگاهی لازم، این نام را در پهلوی اسم جوین (که نام منطقه وسیعی در دلتای رود خانه فراه است) قرار داده به صورت «لاش جوین» ضبط کرده‌اند، که اشتباه آمیز و همراه کننده است.

قلعه لاش که اسم آن در منابع کهن به صورتهای «قلعه اسپهبد» و «قلعه سفید دژ» و «کوه اسپهبد» و «قلعه سفید کوه» و «اسپهبد کوه» و «قلعه اصفهبد» و «سپید دژ» ضبط شده از آثار مهم تاریخی سیستان و از قلاع مستحکم و شگفتی انگیز و حیرت آور آن سامان است که هیچکسی تا اکنون از تاریخ-بخ بنای آن معلومات ندارد. ولی شواهد خاکی و عظمت پیرینه آن نشان می‌دهد که باید حداقل به ادوار قبل از اسلام ارتباط داشته باشد.

تعجب در اینجا است که چگونه از قلعه‌یی به این عظمت و بزرگی اسمی در کتب مسالك و ممالك برده نشده است مگر از قلعه جوین که ظاهراً نسبت به لاش جوانتر مینماید و بیش از چار پنج کیلو متری از آن فاصله ندارد به حیث یکی از منازل راه زرنج خراسان یاد آوری به عمل آمده است.

در حدود یک هزار سال پیش فرخی سیستانی در يك بیت قصیده
یی که به مدح سلطان محمود گفته از آن قلعه این طور نام
گرفته است :

خلاف تو کرده است یعقوب بیان را بارگ و بطاق و سپهبد مجاور (۱۶)
کمی بعد تر یکی از هم شهر یان فرخی (صاحب تاریخ سیستان) ضمن
وقایع سال ۲۵۹ هجری مینویسد که یعقوب لیث صفاری پس از بر
انداختن آخرین امیر طاهر یان (محمد بن طاهر) را در نیشاپور
دستگیر کرد و او را با خویشاوندانش به «کوه اسپهبد» فرستاد. (۱۷)
در وقایع سال ۲۸۷ هجری پس از آن که عمرو لیث بدست اسمعیل
سامانی اسیر شد و مردم سیستان به پسر او طاهر بیعت کردند. در
تاریخ سیستان گفته میشود: «آنروز که طاهر را بیعت کردند. اندر ارگ
«زرنج» جدا گانه به خزینه اندر سی و شش بار هزار هزار
(۳۶۰۰۰۰۰) درم بود، دون دینار و جواهر و خزانه پر بود و به
قلعه اسپهبد و دیگر قلعه ها همه گنج خانه و
خزینه بود و جامه و سلیح و ستوران را کسی عدو احصاء ندا-
شت که چند بود و ضیاع و عقار و مرکبان بزرگوار و ده هزار غلام
سرای دون بیرونی. «(۱۸)

باز هم همین مولف در وقایع سال (۳۹۰ هـ) آنجا که از مردی
و مردمی و مروت و خرد و سخاوت طاهر فرزند عیار منش امیر خلف
شهر یار معروف سیستان یادآوری کرده است. از این قلعه نام
برده مینویسد: «و امیر خلف بدوشاد بود و او به پدر شاد بود
تا روز کار سر آمد و چشم زده گی رسید و امیر خلف به کوه اسپهبد
شد با حرم و خدمتگاران به شغلی و سلطان محمود با سپاه انبوه
وفیلان بسیار (بر اثر اقدام طاهر در واقعه پوشنگ) (۱۹) به قصد

۱۶ - تاریخ سیستان ، به تصحیح و تحشیه ع مرحوم ملک الشعرا بهار ،
تهران ۱۳۱۴ صفحات ۲۲۳ - ۲۵۷ - ۳۹۷ - ۴۰۴ - ۴۰۶ .

۷۱ - به حواله لشکر گاه کهزاد ، ص ۴۶

۱۸ - تاریخ سیستان ، ص ۲۲۴

۱۹ - همان جا ص ۳۵۷

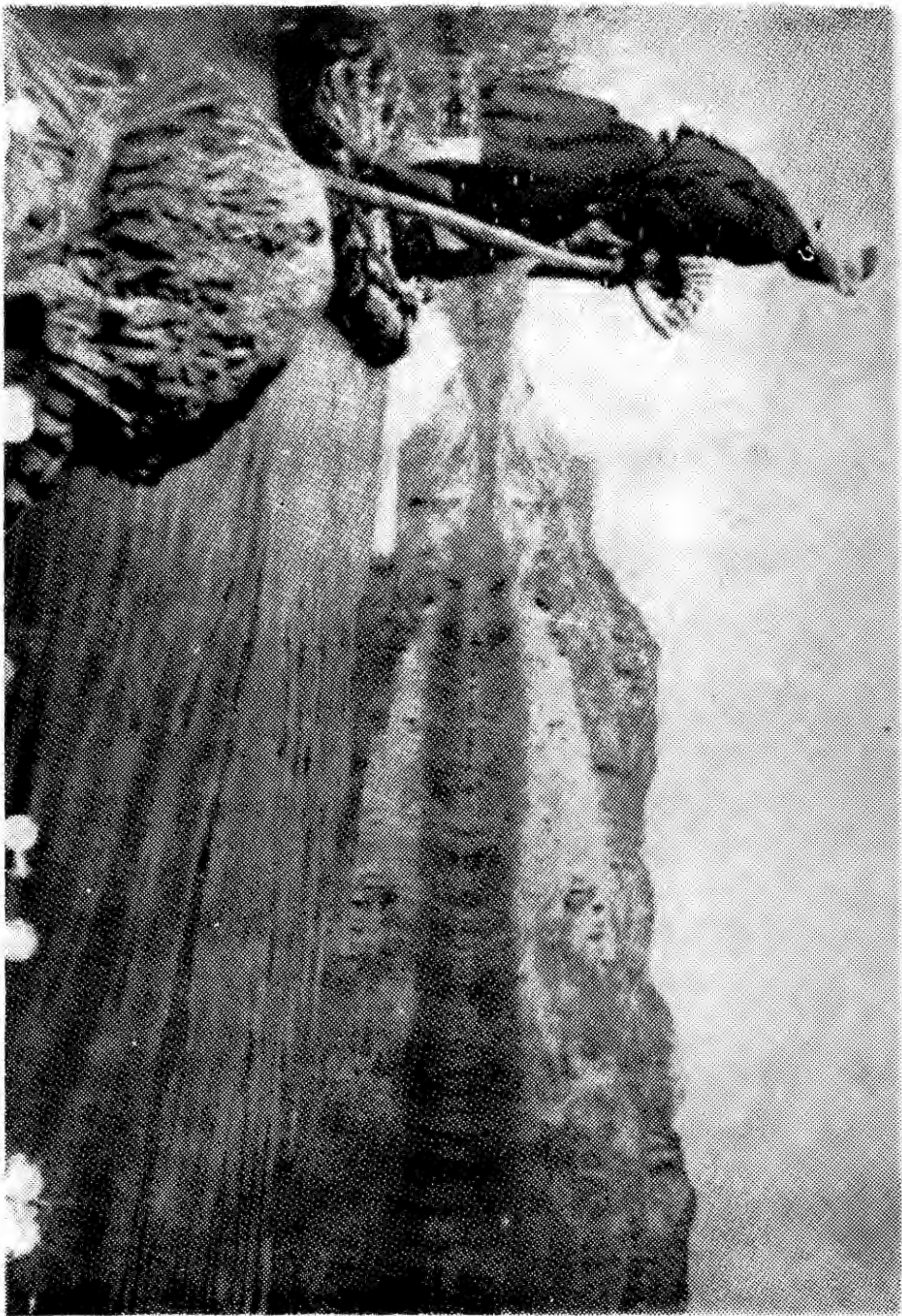
انتقام از امیر خلف متوجه سیستان شد و در راه خبر شنید که امیر خلف در اینجا با حرم و زنان به کوه (قلعه) هست و سپاه امیر طاهر به سیستان (زرنج) است. سلطان محمود به پای کوه (قلعه) شد (۱۸ جمادی الاخر ۳۹۰ هـ) و امیر خلف پس از مدتی محاصره «به صلح فرو ایستاد...» (۲۰)

باری در این قلعه ملک تاج الدین نیالتکین در اواخر سال ۶۲۶ هجری چهل روز از طرف لشکر یان مغول محصور گشت و در ۶۲۷ هـ رهایی یافت. (۲۱) به قول میرخواند این شهریار نیمروز قریب دو سال از جانب مغولان در قلعه ارگ زرنج محصور بود و بعد

۲۰ - صاحب تاریخ یمینی آورده که: امیر خلف در ایام فترت و حدوث واقعه ع مرگ سبکتگین (۳۸۷ هـ) پسر خود طاهر را به قهستان فرستاد و او قهستان و پوشنچ را به تصرف آورد. چون پوشنچ از مضافات هرات و در دسترس بغراجق عم سلطان محمود بود، لذا بغراجق برای استرداد ولایتش از چنگ طاهر دست به اسلحه برد. در این جنگ به قول عتبی اول طاهر شکست خورد، ولی عطفه کرده در حاکم لیکه بغرا جوق مستان مستان از پی وی همی تاخت، بر بغراجق حمله کرد، او را از اسب بیفکنند و سرش را برید و به قهستان بازگشت (به روایت تاریخ سیستان در این جنگ سپاه امیر طاهر یکصد سوار غلام و از بغراجق (بغرا جوق) دوازده هزار بود.) (ص ۳۴۵) بنا بر آن سلطان محمود به سال ۳۹۰ هجری بخونخواهی عمش، امیر خلف را در قلعه اسپهبد محصور ساخت.

۲۱ - تاریخ سیستان (ص ۳۴۶) قرار صلح را دوصد هزار درم و خطبه به نام محمود که نام محمود را بریک روی سکه نبشتند اشاره میکند، ولی عتبی این مال الصلح را صد هزار دینار نوشته است (ص ۲۴۱ به بعد) و کردیزی هم صد هزار ذکر کرده گوید:

(و خلف کسان در میان کرد که صد هزار دینار بدهد و خطبه به نام وی کند) (زین الاخبار، چاپ برلین، ص ۶۳)



شکل (۵۶) مربوط فصل ۸
دور نمای کوه خواجه و قایق لورخی که بوسیله یکنفر بسوی کوه پیش اندامیشود

توسط دشمن کور واسیر گردید و او را به قلعه اسپهبد برده کشتند، (۲۲)

در او آخر محرم سنه ۶۴۰ هجری قلعه اسپهبد بدست امیر تمغا و ملک مجد الدین کالیونی خراب شد. (۲۳) در سال ۶۷۵ هجری ملک نصیر الدین شهر یار نیمروز که به آبادی و عمران کشورش علاقمند بود، به سلسلهء مرمت خرابیهای وارده چنگیز یان بر پیکر سیستان قلعه اسپهبد یا «قلعه سفید دژ» که معروفست به لاش» (۲۴) معمور گردانید. چنان که در سال ۶۸۴ ه یکی از امرای مغولی به نام «کمشو» پس از آن که چرخهای بادی آسیا مارا در قلعه گاه و جوینبه آتش کشید. با پنج هزار سوار «به پای قلعه سفید کوه که معروفست به لاش» (۲۵) رفت، ولی چون مردم و سپاه این قلعه راست پایداری دید «مخوف باز گشت به جائب خراسان». (۲۶)

صاحب تاریخ عتبی نام این قلعه را به املای (اصفهد) ضبط کرده گوید: «آن قلعه حلیف سماک و الیف افلاک است. ابر در دامن حسیضش خیمه زندو ستاره پیرامن او جش طواف کند. هلال چون ماهیچه بر شرف برجش و زحل چون کوبی بر آستانه قصرش: از بلندیش فرق نتوان کرد آتش دیده بان زجرم زحل» (۲۷)

هرچند روایت عتبی در مورد بلندی قلعه لاش آکنده از اغراق و مبالغه است. اما راجع به ارتفاع این قلعه پس از مرور دهور و قرون متمادی و فرسایش قابل ملاحظه باد های معروف یکصد و بیست روزه سیستان کافی است گفته شود که امروز هم بیش از یکصد پا (فت) بلند است. به عبارت دیگر، وقتی از فراز کنگره های قلعه لاش سنگی رها شود، ممکن است بعد از ۳۰-۳۵ ثانیه به آب رودخانه فرارود که از پای دیوار قلعه میگذرد، برسد

۲۲- تاریخ سیستان ص ۳۹۵ روضه الصفا ج ۴ ص ۴۴۱

۲۳- همان جا ص ۳۹۷

۲۴- همان اثر ۴۰۴

۲۵-۲۶ همان صفحات ۳۹۷ ۴۰۶-۴۰۸

۲۷- ترجمه تاریخ یمینی، از صفحه ۲۴۰ به بعد

شتیان سیستان است که آنرا هنگام روشن نمودن آتشگاه های خود، به آواز بلند میخواندند تا مراسم دین مزد یسنان را هرچه پرشکوه تر انجام داده باشند.

بوسورت ضمن تحقیق جالب در مورد سیستان اوایل اسلام، در ارتباط به آتشکده های آنجا مینویسد که: بعد از ورود اسلام در سال ۵۱ هـ در زرنج «موبذ موبذان» و «مه هیر بذان» مسمی به «شاپور» وجود داشت و در آتشکده کرکویه آتش مقدس همچنان شعله ور بود مگر چنان مینماید که شاپور «موبذ موبذان» یعنی رئیس عالی موسسه مذهبی زردشتی، قبل از ورود عبیدالله بن زیاد بن ابیه به زرنج، بطرف شرق سیستان رخت اقامت کشیده و جای وی را يك موبذ پائین رتبه از زمره موبذان کیش زردشتی، یعنی از جنس «اهورا مزدا، موبذ» که تصدی امور مذهبی يك ولایت یا يك شهر را به عهده داشت، گرفته باشد.... داستان زیاد بن ابیه مبتنی بر اعدام «مه هیر بذان» زرنج و تخریب آتشکده های آنجا و همچنان عصیان و مقاومت کبرگان در برابرش بطور ضمنی احترام و علاقمندی برخی از مردم را نسبت به آتش مقدس میرساند. (۱۹)

جریان اوضاع در اواسط قرن هفتم میلادی در سیستان طوری صورت پذیرفت که هیر بذان تا اندازه یی اداره آتشکده و بعضی از صلاحیت های موبذان کیش زردشتی را بدست بگیرند. (۲۰) قرار توضیح شومون Choumont مقام و مرتبه هیر بذان که به مواظبت و حراست آتش ارتباط داشت، در دوره ساسا نیان متاخر انکشاف کرد و وظیفه تدریس، تکرار و تلقین متون مقدس را (که اعراب آنرا زمزمه مینامند) نیز در بر گرفت در حالیکه اختیار کیش زردشتی اساساً بدست موبذان بود. (۲۱)

۱۹- خورشید یا خورشید پرستی تانیمه قرن هفتم در نواحی جنوبی و شرقی سیستان معابد و پیروانی برای خود داشت.

۲۰- بوسورت Sistan Under the Arabs. طبع روم ۱۹۶۸،

ترجمه پوهاند قویم مجله ادب، دوره هیجدهم، شماره ۱-۲ (۱۳۴۹) ص ۷۶ - ۷۷

۲۱- همانجا

ختمان آن میباید دژ سپید حصاری ناگشودنی بوده باشد. تا هم نشیمنگاه مرز داران و اسپهبدان سیستان قرار یافته باشد و هم جای مناسبی برای نگهداری خزینه و گنج امیران و کشور گشا یانی چون یعقوب لیث و عمرو لیث و امیر خلف بانو تا انقراض خاندان صفاری سیستان و اضمحلال استقلال محلی آن سامان به دست سلطان محمود غزنوی.

علاوه بر آنچه گفته شد قلعه لاش از لحاظ رنگ گل خود مناسبت تامی با نام خود که در تاریخها و روایات ملی و ادبی به اسم «کوه سفید» و «دژ سپید» نامیده شده دارد. و چنانکه پیشتر بدان اشاره شد امروز مردم محل از گل آن برای سفید کردن منازل خود استفاده میکنند و با چنین مشخصاتی از آمو تا هیرمند و از نیمروز تا طاق کسری جایی به این اسم و رسم و شکوه و عظمت پارینه نمیتوان سراغ داد.

پس میتوان چنین نتیجه گرفت که به احتمال قرین به یقین مقصود از: دژ سپید در شاهنامه همانا قلعه لاش موجود در نیمروز است. در تاریخ سیستان مکرر به آن به اشکال گونه گون: «سفید دژ و قلعه سفید و کوه سفید یا کوه اسپهبد و قلعه اسپهبد» بر میخوریم و مؤلف کمنام آن تاریخ در هزار سال قبل با شناخت نزدیک محل و محیط جغرافیایی خود چندین بار آنرا همین قلعه لاش مربوطات حوزه اوق - قلعه کاه دانسته یاد آور شده است.

ه سپند یا کوه خواجه (۹):

سی شاعر پر توان و حماسه پرداز پرمایه خراسان از کوه فراز آن دژی ناگشودنی و پایگاه مردم بدکنش بوده و زال مایه درد سریشمار می شده اند یاد میکند و

ستم رابه خونخواهی جد خود نریمان برای فتح کوه
سویری جالب بدینگونه از آن به دست میدهد:

ان را ببند	برو تازیان تا بکوه سپند
ندر سحاب	که بروی نپرید پیران عقاب
الای او	همیدون چهار ست پهنای او
کوه	پراز سبزه و آب و دوراز گروه

در خجار یها و نقاشیهای دیواری بابر جسته کاریهای خود شان آنها را به ما روشناس کرده اند.

ظاهراً این نقاشیها به امر پادشاهان (ساکا) به معرض نمایش گذاشته شده اند. در هر حال اکتشافات مزبور که نمودار هنر بودایی است بی نهایت مهم و قابل توجه میباشد. (۴۴)

این کوه که پرسی سا یکس آهرا (تپه مقدس سیستان) نامیده و شرح مفصلی در باره آن در سفرنامه اش داده، امروز هم مورد احترام و ارادت خاص سیستانیان است. و در ادبیات مزدیسنا و کتب سنت پهلوی مقام مقدسی است از برای پیدایی موعود های زرتشتی و از آن در فصل سی و پنجم (صد در بندهش) به اسم (کوه خدا) یا (اهورن Ahurana) یاد شده و تذکر رفته است که: «دختران بهدینانی که در بالای (کوه خدا) به نزدیکی کانفسه (کیانسی معا دل دریاچه هامون) منزل دارند در هنگام جشن نوروز در آن آب خود را بشویند و هر يك به نوبت خود به یکی از موعود ها با رور گردند.» (۴۵)

بنابر روایات مذهبی زرتشتیان عالم از بدو خلقت روح تا پایان به دوازده هزاره تقسیم میشود که دهمین هزاره هزاره او شیر و سپس هزاره او شیر ماه و در آخر هزاره سوشیانس است که از پرتو این آخری جهان راستی و جاودانی برپا خواهد شد. اینان نبیره های زرتشت اند که از کنار آبهای هامون به فاصله هزار سال از همدیگر ظهور خواهند کرد. (۴۶)

از آنلایی که در دشتهای پهنور هموار اطراف ها مون تپه و پشته یی جز همین کوه خواجه وجود ندارد، میتوان گفت که مقصود از «کوه خدا» در فقره مذکور همین کوه خواجه است.

۴۴- مقاله مقدماتی تاریخ ایران از سرپرسی سایکس، جلد اول

چاپ ۱۳۲۳

۴۵- یشتها ج ۲ ص ۳۰۲ و نیز در فقره پنج زامیاد یشت، ص ۳۱۳ در جزو کوها از کوهی موسوم به (اهورن Ahurana) یاد شده که به معنی کوه خدا ترجمه شده و ریشه آن در کلمه «اهورا» است.

هنوز هم سیستا نیان در عید نوروز جشنی برای طغیان آب که موجب حاصلخیزی و سر سبزی خاکشان است دریای این کوه میآرایند و دسته های گندم سبز را آتش زده به یکی از مقبره های آنجا که به زیارت (پیر گندم بریان) معروف است اهدا میکنند و گندم بریان بر آن نذر میبرند و این خاطره یی از یاد بود های قبل از اسلام است که بسیاری از عادات و رسوم کهن آن سرزمین در این جشن به مشاهده میرسد.

از آنچه گفته آمد، میخواهیم نتیجه بگیریم که : کوه سپند به معنی (کوه مقدس) بنابر معتقدات زرتشتیان ، همان کوه «اوشیدم» یا «اوشیدرن» متذکره اوستا ست که در سیستان در دلتای هیر مند، نزدیک یا پیوست به دریا چه «کیانسی یا کاسوا» (هامون) نشان داده شده است. چون غیر از کوه خواجه واقع در وسط غربی دریایچه هامون هیچ تپه و یا پشته سنگی در سراسر سیستان نمیتوان سراغ داد، لذا کوه سپند در شاهنامه ، همین کوه خواجه موجوده در سیستان تواند بود.

علاوٓا فولکلور محلی که جوششی است از اعماق روح و همگرای آدمی و حافظه مردم آن راست وار نگهداری میکند ، بیشتر بر آنست تا اسطوره کوه سپند را بر مدار کوه خواجه قرار دهد . بنابر فولکلور محلی ، کوه سپند همان کوه رستم است که کک کهزاد در آن لانه کرده مایه درد سر مردم و خانواده زال شده بود و در فرجام به همت و زور بازوی رستم شرا و از سر مردم سیستان کم شد و مردم هم که همواره پاس حق و نمک را در چنین موارد به خوبی میشنا سندا، این کوه را به نام رستم باز شناخته به همان نام مسمی ساخته اند که اینك امروز به سبب وجود گور خواجه غلطان بر آن به نام کوه خواجه معروف است .

فراه یا فرا؟

نخست از همه این نکته را لایق تذکر میدانم که آیا کلمه «فرا»
 اصلاً بدون «ها» است یا «فراه» بنا اضافه «ها»؟
 از لحاظ تاریخی هر قدر به از منة قبل از اسلام نگاه کنیم
 ،اسمی بصورت «فراه» نمی بینیم.
 تقریباً سه هزار سال پیش، اوستا این کلمه را به صورت
 «فراداتا» برودخانه ای بخشیده که از میان سرزمین «فراه» میگذرد. (۱)
 دوهزار و دوصد سال دورتر بطلمیوس و استفانوس بیزانسی با
 تذکار اسم «پروفتازیا» که شهری در حوزه سفلی «فراه رود» بوده و
 محل آنرا در «پشاوران» (سلیان یا صالحان) نزدیک جوبین نشان داده
 اند، معنی باستانی و قدیم «فراداتا» را ادا کرده اند. (۲)
 پلینی از این رودخانه بنام «فرادوس» یاد آور شد است (۳)
 ایزید ورجرافیة نگار کلاسیک آسیای صغیر در بیست و یک قرن
 پیش از امروز از شهری در کنار این رود خانه متذکر شده که
 یادآور اسم تاریخی «فراداتا» می باشد. (۴)
 ضمناً این نکته از ملاحظه نماید که «فرا» نام شهر متذکره ایزیدورو
 «فرا» که قسمت اول نام رودخانه را تشکیل داده و صورت اصلی این
 اسم را نمایش میدهد، یکنوع تلفظ شده و ایزاد «ها» در آخر کلمه
 پسانها به میان آمده است. (۵)
 در نوشته های دوره اسلامی این کلمه به صورت «فراه» و «فره»
 ضبط شده و ظاهراً نویسندگان اسلامی آنرا با کلمات «فر-یا-فره»

۱- یشتها تالیف و تفسیر پور داود، ج ۲ ص ۳۴۴

۲- آریانا ص ۴۹

۳- کهزاد، آریانا ص ۱۲۸

۴- کهزاد تاریخ افغانستان ج ۱ ص ۲۹۲

۵- کهزاد، آریانا ص ۱۲۸

(=خره پهلوی = خورن اوستایی) هم ریشه دانسته اند که فروغ و شکوه معنی دارد. (۶)

بنابر عقیده دارمستتر «خره» شکل اوستایی «خورن» پدید آمده و معادل این کلمات در پارسی فروفرنه و فرخ است. (۷)

حال اگر اسم منطقه و اسم شهر آنرا **ماخوذاز** نام رود خانه «فراداتا» که در اوستا مکرر به معنی (ترقی و نمو) آمده (۸) بدانیم، چنانکه میدانند. (۹) آنگاه نباید در آخر کلمه حرف «ها» علاوه کرد، زیرا ایزاد «ها» در آخر کلمه نه تنها در معنی آن تاثیر سوء می نماید بلکه کلمه را از ریشه مسخ میکند.

و اما عکس مطلب چنان است که ریشه و سابقه کلمه رادر «فر» (فروغ) فارسی و معادل آن در «خورن» یا «خوارنگهنت» که در اوستا بسیار آمده و به معنی صاحب شکوه است (۱۰) جستجو کنیم، آن وقت ممکن است این کلمه را به صورت «فره» یا «فراه» بنویسیم و توجیه آنرا نیز بر طبق معنی کلمه «فر» بنماییم ولی به هیچ وجه نمیتوان از اسم اوستایی «فراداتا» که قاعدتاً هم نام رودخانه و هم اسم

۶- دکتر ذبیح الله صفا، حماسه سرای در ایران ص ۴۹۴

۷- همان کتاب ص ۴۹۴

۸- یشتهاج ۲ ص ۳۴۴

۹- آقای کهزاد می نویسند: «فراداتا» نام اوستایی فرا رود مرکب از دو حصه (فرا - و - داتا) است که اولی «فروشکوه» و دومی داد و عدل معنی دارد و بصورت ترکیب، معنی مجازی یا اصطلاحی آن اشاره به آبادی و سرسبزی است که در اثر این رود خانه نصیب این منطقه شده. (آریاناص ۱۲۸) و همچنان رجوع شود به حاشیه ۱۱ در صفحه بعد.

۱۰- یشتهاج ۲ ص ۳۴۴، توضیح فقره ۶۷ زامیاد یشت

قدیمی آن سرزمین است انکار نمود (۱۱).

بنابران از آنجا که در مدارک اوستایی که سند معتبر در این چنین موارد است هرگز کلمه یی ب شکل «فر» یا «خورن» و یا «خوارننگهنت» باین سرزمین و یارود خانه ای که از وسط آن میگذرد نسبت داده نشده است نگارنده امید و اراست که این کلمه نیز مانند سایر کلمات بررسی شده، بمنظور شناخت صورت اصیل آن مورد بحث و مذاقه دانشمندان قرار گیرد.

باین تذکر، فراه که بقول جغرافیه نویس کشور، معین الدین اسفزاری ولایت وسیعی بوده و توابع و مصافات بسیاری داشته است (۱۲) و همچنان از آن ولایت غله وافر حاصل میشده و نیز در

(۱۱) استاد پور داود شـارح دانشمند اوستا می نویسند : «فراداتا» اسم وادی که امروز به فراه رود معروف است و اسم شهر فراه نیز مأخوذ از نام این رودخانه است.

این کلمه به معنی افزایش و بالاش (یا ترقی و نمو) است و مکرر به این معنی در اوستا استعمال شده و از جمله در اشتاد یشت فقره ۶ و در ترجمه پهلوی اوستا (فراخ دهشنی) ترجمه شده است (رجوع شود به یشتهاج ۲ توضیح فقره ۶۷ زامیاد یشت)

۱۲- اسفزاری قریه «رزه» را از ضمایم فراه قلمداد نموده، حالانکه «رزه» به تقدیم راء مهمله بر زاء معجمه از دیه های «باخرز» در نزدیکی های هرات بوده و یا قوت هم بر این معنی روشنی افکنده مینویسد : رزه بکسر اول و فتح ثانی موضع است در نزدیکی هرات» (معجم البلدان ج ۴ ص ۲۴۸)

کاظم امام در حواشی و وضات می نویسد که این «رزه» در کتابچه اوضاع جغرافی و تعداد نفوس ولایات خراسان چنین آمده که «رزه» من فراء الباخرز قلعه قدیم النسق است. قدیم البناء مشروب از قنات است. هوایش معتدل است، و مواشی آن اقرب الحدود و از جمله سرحدات است» چنین می نماید که فراه در اواخر قرون وسطی خیلی وسعت داشته است.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

زمان گذشته شاهان فراه قومی بزرگ بوده و خاندان قدیم داشته اند و ایشانرا با ملوک سیستان نسبت قرابتی بوده. (۱۳) امروز در تشکیلات جدید ملکی کشور، جنوب آنرا ولایت نیمروز و شرق آنرا ولایت هیلمند و کوهستانهای غور و در شمال ولایت هرات و قسما غور و در غرب حدود آنرا سرحد ایران معین میکنند.

۱۳- روضات الجنات فی او صا فمدینه هرات بخش یکم ص ۳۳۶
ملک شاه حسین سیستانی از اعقاب صفاریان سیستان در کتاب احیاء الملوک خود از این قرابت و نسبت ملوک فراه با ملوک سیستان یاد کرده اینطور مینویسد :

«ملوک فراه نسبت ایشان به خوارزمشاه میرسد . چنانکه ملک عبدالله بن ملک پایزید بن ملک محمود بن ملک عزالدین بن (ملک) علاالدین ابواسحق بن ملک شهابالدین عمر بن ملک عزالدین بن (ملک) علاالدین بن ملک علی ولی فراهی بن ملک نیالتکین بن ملک تاجالدین ارسی شاه بن نیالتکین بن ملک محمود بن ملک جلال الدین بن علاالدین محمد بن تکش شاه ایل ارسلان بن شاه اتسز بن برهان الدین یمین امیر المومنین و ملوک فراه را نسبتی با ملوک عجم نیست و لیکن از زمان امیر تیمور تا حال چند وصلت و قومی فیما بین شده و سلسله و داد استحکام یافته، اول نسبتی که شد همشیره خود را ملک قطبالدین به شاه اسکندر نیالتکین داده و دیگر نسبت آنکه دختر شاه نصرت بن شاه محمود حاجی بی بی خانزاده نام داشت و وارث املاک شاه نصرت به تمام اوست، به شاه ابواسحق فراهی داده اند. شاه محمود فراهی و شاه علی و بی بی ارکان ملک مادر ملک غیاث الدین محمد و بی بی زینت خاتون مادر شاه محمود و شاه ابوسعید ابنان ملک علاالدین علی از بی بی خانزاده بهم رسیدند. و دیگر دختر شاه محمود فراهی بی بی دولت خاتون را، ملک حیدر بن ملک ابواسحق سیستانی بخواست و از او دختران بوجود آمد : یکی مادر ملک شاه سلطان فراهی و دیگر ی ما در ملک یحیی ولد ملک محمودی و دیگری مادر شاه عوض بن ملک شاه حسین شاه علی و دیگر دختر ملک حیدر، بی بی صالحه از بی بی دولت خاتون بود. (که) ملک عبدالله فراهی بخواست بقیه پاورقی در صفحه بعد

سطح آن از بحر ۷۵۷ متر تخمین شده (۱۴) و به صورت عموم يك منطقه گرم و کم باران ولی حاصلخیز است. قسمت های شرقی آن کو - هستانی و اقلیم آن معتدل و اندکی سرد است. مگر حصص مرکزی و جنوب غربی آن تابستان فوق العاده گرم دارد و میتوان گفت هوای آن مثل هوای نیمروز است .

یقیناً اگر از باد های یکصد و بیست روزه هرات بی نصیب می بود ، تابستان آن میتوانست بادوزخ برابری کند. برعکس زمستان آن خیلی مطبوع و خوشی آوراست، ولی اگر احياناً در این فصل بادی که اهالی آنرا «سیاه باد» می نامند ظاهر شود بدون شك سردی آن کشنده است خوشبختانه این باد ها در زمستان کمتر اتفاق می افتد .

در هر حال، هوای این منطقه در مزه و شیرینی میوه جات آنقدر موثر است که نظیر آنرا در جاهای دیگر کمتر میتوان سراغ داد و ظاهراً از همین جهت است که جغرافیة نگاران عرب این همه از فراوانی میوه و نخلستان آن تعریف کرده اند.

بقیه پاورقی صفحه ۳۴۲

و این نتایج از اوست. دیگر عصمت پناه، بی بی شهر بانو دختر ملك جلال الدین بن ملك محمود فراهی را ملك ابواسحق بن ملك حسین خواست و از او ملك علی و ملك محمد بی بی شاهم آغاز مادر میرزا محمد مومن (بن ملك شاه حسین) مولف کتاب احیاء الملوك) بوجود آمد. « (ص ۴۲۵ - ۴۲۶)

بی بی شاهم آغا در بیستم صفر سال ۱۰۲۵ پس از بیست و هشت سال زندگی با ملك شاه حسین (۹۹۸ - ۱۰۲۵) هنگامیکه شوهرش در داتقی شیروان بود، در قصبه فراه در گذشت و در مزار شاه علی فراهی مدفون شد. (ص ۳۴ مقدمه اوص ۴۰۳ و ۵۱۱ متل) دو سال بعد از این واقعه (اول شعبان ۱۰۲۷ هـ) میرزا محمد مومن بن ملك شاه حسین با بی بی دولت خاتون دختر ملك شاه سلطان بن ملك عبدالله فراهی از دواج کرد. (ص ۴۲۶ - ۴۲۷)

(۱۴) قاموس جغرافیائی افغانستان ج ۳ ص ۹۹

این حوقل جغرافیه نویس بزرگ عرب در اواسط قرن چهارم هجری مینویسد :

شهر «فره» در جلگه پهناوری واقع شده، خانه هایش از گل است و شصت دهکده دارد صاحب باغستان و کشتزارهای بسیار است و از آنجا میوه فراوان مخصوصاً خرما بدست آید. (۱۶)

اصطخری جغرافیه نگار معروف قرن چهارم هجری نیز از آبادی و فراوانی میوه های فراه یاد کرده مینگارد: «فره شهری بزرگ است و شصت پاره دیه و روستا دارد و کشاورزی و نخیل و میوه فراوان در آنجا بود. (۱۵)

مؤلف گمنام حدود العالم (تالیف در ۳۷۲ هـ) نیز عین مطالب اصطخری و این حوقل را در عبارت کور تا هتر اینطور بیان داشته است:

«فره شهر کیست گرمسیر و اندروی خرماست و میوه های بسیار» (۱۷).

همزمان این آخری جیهانی وزیر دانشور سامانی نوشته است: «فره، شهری بزرگ و معروفست چنانچه شصت دیه دارد و آنرا جوی است معروف بجوی فره و بناهای شان از گل است». (۱۸)

در حدود هشتصد سال پیش یاقوت حموی نیز در کتاب معروف خود معجم البلدان از فراه یاد کرده گوید: «فره، به فتح اول و دوم و های خالصه، شهری بزرگ است در نواحی زرنج و روستا هایش شامل بیشتر از شصت دهکده است نهرش به طرف دست راست کسیکه از سبجستان (مرادش زرنج است) بهرات میرود واقع است. (۱۹)

«فریه» سیاح قرن (۱۹) که در سال ۱۸۴۶ از فراه دیدن نموده خرابه

۱۵- این حوقل صورت الارض ترجمه دکتر جعفر شعار صفحه ۱۵۷ و همچنان رجوع شود به جغرافیای تاریخی خلافت شرقی سیستان.

۱۶- اصطخری مسالك و ممالك چاپ ایرج افشار ص ۱۹۸

۱۷- حدود العالم چاپ پوهنسو ن کابل ص ۴۳ (متن عکسی)

۱۸- اشکال العالم (نسخه خطی اطلاعات و کلتور ص ۶۶)

۱۹- یاقوت معجم البلدان ج ۶ ص ۳۷۶

ها جنوب رود خانه را به فاصله نیم ساعت راه از شهر در دره ای که از سه سمت در میان کوه واقع شده قدیمترین شهر فرا میدانند به عقیده وی این شهر مدت ها قبل از اسکندر بناء شده است. ولی «فریه» دلایلی در اثبات عقیده اش اقامه نمیکند. (۲۰)

بارتولد مستشرق دانشمند روس عقیده دارد که این شهر ابتداء بساحل چپ به سمت جنوب رودخانه واقع شده بود ولی در قرن دهم میلادی در هر دو ساحل رودخانه قرار گرفت. (۲۱)

بارتولد علاوه میکند: ایزیدور خارا کسی در یک قرن قبل از میلاد از «کوه فرا» اسم میبرد ولی راجع به محلی که شهر در آن واقع بوده، اطلاعات صریح نمیدهد. (۲۲)

مقدسی سیاح قرن چهارم شامی می نویسد:

شهر فره دو محله دارد، یکی مخصوص سنی هاست و دیگری مخصوص خوارج. در یک منزلی جنوب فرا، پل فره روی رودخانه فره بسته شده و راه زرنج از جانب راست به جانب چپ از روی این پل می گذرد، این پل که شهری (?) نزدیک آن است به مسافه چهار روز راه در شمال جویین واقع است.

تقریباً در نیمه راه بین دوشهر (چنانکه ابن رسته ذکر نموده) محلی است موسوم به کهن و نزدیک کهن، در یک فرسنگی مغرب آن تلریگی است که خاصیت عجیبی دارد باین معنی که هرگاه روی ریگهای آن تپه چیز کوچکی بیفتد، صدای هولناک و طنین عجیبی از آن حادث میگردد. (۲۳)

۲۰- جغرافیای تاریخی ایران بارتولد ص ۱۱۸

۲۱- ایضاً همان صفحه

۲۲- همان کتاب ص ۱۱۹

۲۳- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۶۵

ظاهراً این تلریگی همان است که امروز در میان مردم آنجا به اسم «ریک امام زید» معروف است و نسبت به آن حرمت بسیار بجای آورده میشود.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

چنانکه گذشت، هیچ سیاح و جغرافیه نگاری نیست که فراه را دیده باشد و ذکر از آن نداشته باشد.

به عقیده مردم آنجا قدیمترین شهر فراه همان است که کمی بالاتر از دریای فراه قرار گرفته و امروز از آن جزیک تپه و یک خندق گندیده چیزی بجا نمانده است. ولی بنابر عقیده محققین، قدیمترین شهر و مرکز ولایت همین شهر کهنه است که بقول بارتولد در جنوب رود

بقیه پاورقی صفحه ۳۴۵ :

گرچه این ریگ از نوع ریگ-ای روان است و کاملاً در مسیر بادهای ۱۲۰ روزه هرات واقع میباشد با آن هم ارتفاع آنرا تا صد متر در یک ساحه ۲۰۰ - ۴۰۰ متر میشود تخمین کرد.

صاحب روضات الجنات این ریگ را از عجایب آن دیار شمرده و از آن به نام (ریگ بانکی) اینطور یاد آور میشود :

«... و از عجایب آن دیار «ریگ بانکی» است نزدیک «اوق» و «قلعه کاه». و آن کوهی است قریب به نیم فرسنگ بلندی او روی او را ریگ گرفته و آنجا مزارات بزرگست مردم شب های جمعه به زیارت آن مقام میروند و چون به سر کوه میرسند خود را بروی ریگ رها کرده، میل پایان میکنند و چندانکه مردم روی ریگ سوی نشیب میخیزند، غلغله طبل و نقاره از میان کوه پیدا میشود ... آواز هست تا وقتی که آن شخص به پای کوه میرسد و عجبتر آنکه چون به پای کوه رسید نظر میکند، هر ریگی که همراه او پایان آمده باز میگردد (و به جانب بالای کوه به منزل خود که بوده میرسد قرار میگیرد) و البته این حالات هرگز تخیل نمیکند و حکمت آنرا کسی نمیدانند. (میگویند لشکری از صحابه در پای این کوه با کفار جنگ میکردند، چون کفار غالب شده اند، کوه شکافته شده و لشکر دروی پنهان گشته. و این سخن عوام الناس است و صحتی ندارد، و نیز میگویند که در میان این کوه غاریست که بکوه دماوند راه دارد و این از عجایب حالات است، و از مردم بسیار که بدانجا رسیده اند مؤلف به کرات تحقیق این احوال نموده.» ص ۳۳۴ - ۳۶)

(بقیه پاورقی در صفحه بعد)

خانه به شکل هرات ولی به مراتب کوچکتر از هرات بناء شده (۲۴) واز شهر موجوده به فاصله کمی به طرف شمال قرار دارد واز نگاه وسعت وعظمت خیلی بزرگتر از بقایای شهری است که مردم آنرا مرکز قدیمی ولایت میدانند .

این شهر هنوز هم رونقی دارد و ابنیه وقصور نیمه شکسته و برج وبا روی فرو ریخته اش میتواند انسان را برای ساعت ها محو فرو شکوه روز گاران گذشته خود بنماید.

در گوشه شمال شرق ساحه شهر ساختمانهای نسبتاً بزرگ با حصاری مستحکم مستطیل شکل که دارای برجهای بلند تراست به مشاهده میرسید و چنان می نماید که اینجا ارگ یا دارالاماره شهر بوده است .

بقیه پاورقی صفحه ۳۴۶

صاحب تاریخ سیستان (ص ۱۵ بحواله بوالموید بلخی) از این ریگ با شگفتی بیشتر یاد آور شده مینگارد: «بناحیت رون و جول یکی ریکست بزرگ اندر برا (بر) کوه ببالا بر شده، چون به نزدیک آن مردم شود اگر هیچ چیزی آلوده بر آن افکند آن ریگ بنالد، چنانکه رعد بنالد، و این از عجایب است و چنان میگویند که از آن ریگ به زیر زمین اندر کشادست تا کوه دماوند که افریدون ضحاک را آنجا بند کرد - و اندر خبر چنان آمده که دجال که به اخرلزمان بیرون آید هم ضحاک است و هنوز زنده است تا آنگاهی که بیرون آید و عیسی (ع) از آسمان به زمین آید و او را هلاک کند و حسین علی بابی طالب را پرسیدند از حدیث دجال، جواب داد، بدین دو بیت :

شعر:

وفی سجستان رمل نحو کورتها مسجن فی تحت های تسجین
اذالقیث علیها جیفقا نطقت سمعت منها اینا مثل تنین
خاطره: رون به فتح اول و کسر ثانی یکجا باجول در نواحی اوق و قلعه
گاه سراغ داده شده).

(۲۴) جغرافیایی تاریخی بار تولد ص ۱۱۸

درمتون عهدنیموری وصفوی، از شهر کهنه فرا بنام «قلقه داوری» یاد شده و حتی درمتون عهد نادرافشارنیز به اسم قلعه داوری تذکر رفته ولی بعدها این اسم بکلی فراموش شده و امروز از آن تنها بنام شهر کهنه یاد می شود.

ساختمانهای شهر کهنه عموماً از کل و بطرز مخصوصی بنام گنبدی و یک منزله ساخته شده ولی چیزیکه مهم است این است که دیوارها را خیلی ضخیم گرفته اند و از جانبی هم خاصیت محکمی کل آنجا براستحکام خانه ها افزوده، چنانکه قرن‌ها از تعمیر این خانه ها میگذرد ولی در برابر همه تاثیرات جوی آنقدر مقاومت نموده که اکثراً سالم و قسماً قابل استفاده اند.

همچنان در داخل شهر، بقایای سردآبه ها و حوضهای پخته ای دیده میشود که تاریخ آنرا تا عصر مدنیت اینجا میتوان پیش برد.

به عقیده مردم آنجا این شهر در عصر فریدون و بامر فریدون و با دست فریدون بنا شده و بدین ترتیب نام ایالت فراه و نام شهر که مرکز ایالت بوده نیز ما خود از نام فریدون است (؟)

در گوشه جنوب غربی این شهر عمارت جدید و نسبتاً عالی یک هتل دیده میشود که پارك مقابلش بر شکوه آن می افزاید ولی در این اواخر از آن استفاده نمیشود و دلیلش معلوم نیست که چرا گذاشته اند تا جزو ساختمانهای افسانوی آن سامان قرار گیرد.

شهر موجوده فراه، به فاصله کمی در جنوب شهر کهنه و در دامنه کوهی بنام «کوه تکه» موقعیت دارد. سرک خامه ای که هرات و قندهار را تا چندی پیش پیوند میزد، شهر را بدو قسمت عمده تقسیم میکند. قسمت شمالی این شهر بنام «یزدی» و قسمت جنوب آن به اسم «بشتو» معروف است.

شهر موجوده فراه از نظر عمرانات چندان وسعتی ندارد و ساختمانهای آن نیز از کل و خشت است که به شکل گنبدی و به طرز قدیمی ساخته شده اند. جمعیت این شهر را تا بیست هزار نفر تخمین میزنند.

در فراه آثار و بقایای تاریخی فراوان است که از دیدن برخی به انسان شگفتی دست میدهد. از آثار بس حیرت آورو

شگفتی انگیز فراه ساختمان عظیمی است از «کک کوهزاد» معروف به «کافر قلعه» که درده، دوازده کیلومتری جنوب شرق شهر موجوده بر فراز کوه بچه ای که در یک سطح تقریباً هموار زمین، از سنگ سیاه سخت تشکل کرده، آباد شده است.

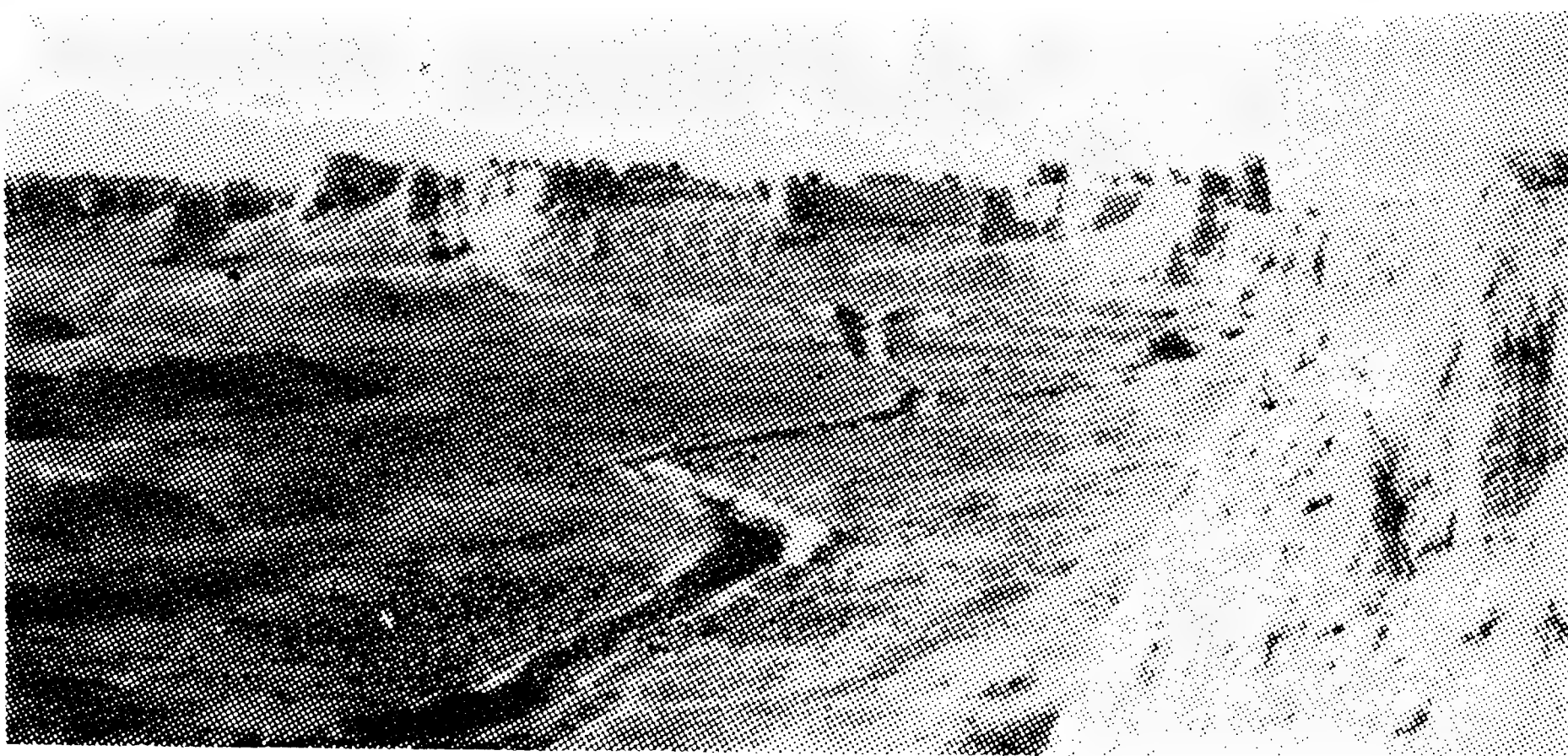
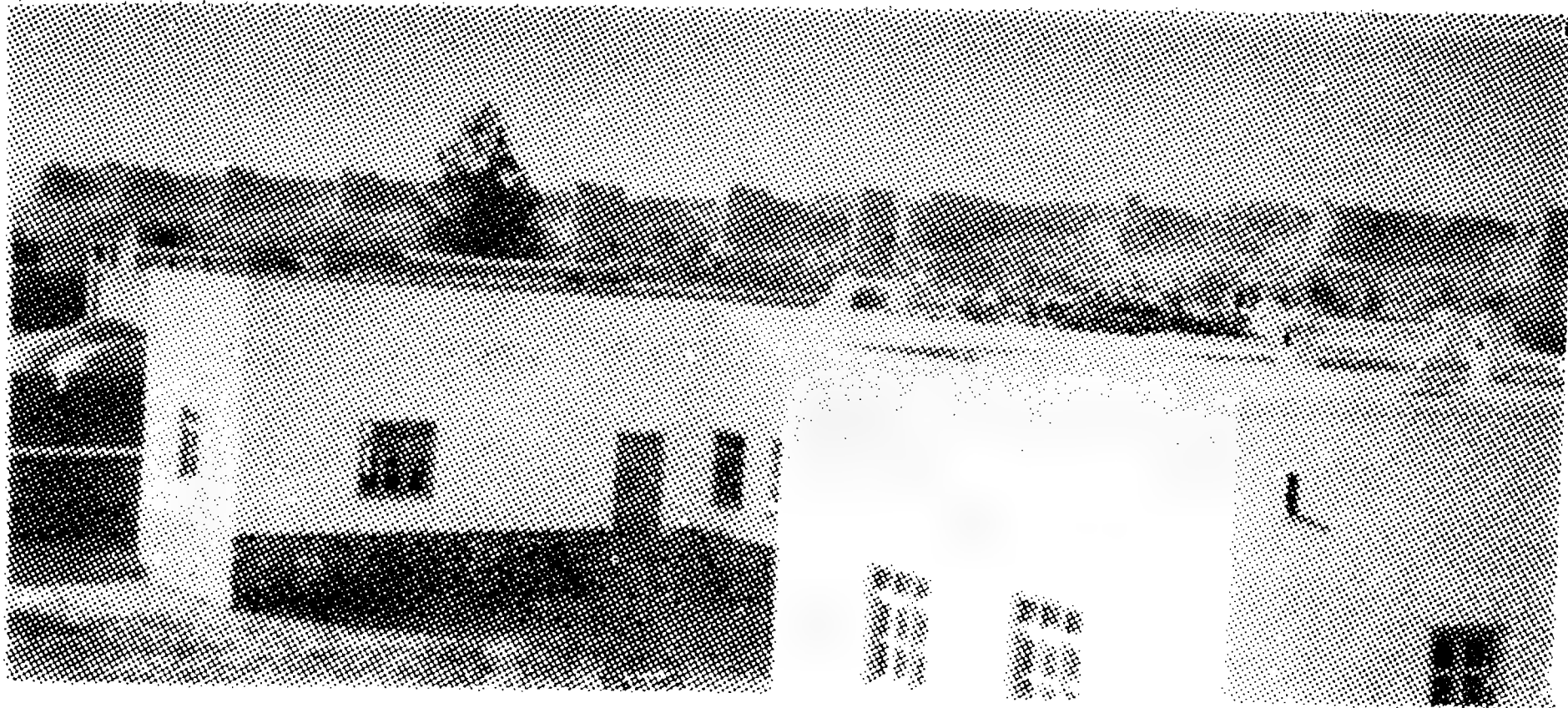
شکل ظاهری این کوه بچه طوری است که قطر آن از سطح زمین به استقامت قله آن خورد شده می رود و در آخرین مرحله ارتفاعش (که شکل یک سنگلاخ عظیم هرم مانند را نمایش میدهد) بدو تیغه خورد و بزرگ از هم جدا شده که بر هر یک از تیغه های مذکور، قلعه جداگانه اعمار گردیده است.

به عقیده مردم آنجا یکی از این دو قلعه منسوب به کک و دیگری منسوب بدختر کک بوده که توسط پل متحرکی بهم وصل میشده اند.

چنان مینماید که این دو ساختمان در داخل یک حصار واقع بوده اند زیرا بقایای حصاری نیز در پای این ساختمانها تا هنوز به مشاهده میرسد. صعود باین قلعه به سبب راه دشوار گذار آن برای همگی میسر نیست ولی برای آنهای که میسر شده میگویند، دیوارهای قلعه با گذشت زمان فرو ریخته و لای ساختمانهای داخل قلعه بدون رواق ها و کمانها که از اجرو چونه درست شده، بقیه تماماً از سنگ اصلی کوه که رنگ سیاه دارد ساخته شده اند. آنچه از همه عجیب تر و فوق العاده جالب توجه است همانا چاهی است که بر فراز کوه و در عرض راه قلعه در دل سنگهای حفر گردیده و مخصوصاً حفر این چاه به عمقیکه بایستی خیلی زیاد باشد، با آلات و ادوات روز گاران قدیم (که مطابق روایات ملی بدوره های اساطیری و افسانوی تاریخی تعلق می گیرد) کاری است که نباید آسان تصور شود.

در روایات ملی، اسم این قلعه «مرباد» و در یکی دو جای هم «کنگ دئ» آمده و نسبت آن نیز به «کک کوهزاد» داده شده است.

از آنجای که علاقه مندی مردم آنجا نسبت به دانستن نام اصلی این قلعه و مخصوصاً نسبت به شناختن «کک کوهزاد» فوق العاده زیاد است نکارنده روح مطلب را از داستان کک کوهزاد (که قریب هفت صد بیت است) بصورت بسیار فشرده در اینجا منعکس میسازد *



شکل (۵۷) مربوط فصل ۸

بالا- دورنمای شهر کهنه فراه از
پائین : منظره‌یی از قلعه سنگر در
نزدیک هوتل فراه
فراه (کلاوس فیشر - نیمروز)

به نزدیک زابل بسه روزه راه یکی کوه بدسر کشیده بمـاه
 یکی قلعه بالای آن کوه بود که آن حصن از مردم انبوه بود
 مرآن حصن را نام «مرباد» بود ازوجان نابخردار شاد :--
 بدژ دریکی «زورمند» جای داشت که در رزم باژدها پای داشت
 ورا نام بودی «کک کوهزاد» بکیتی بسی رزم بودش بیاد
 نریمان نتابید با او بجنگ که درجنگ رفتی همیشه بکنگ (۲۵)
 چنان بود که هر سال ده چرم کاو پراز زرگرفتی همی باژوساو
 همیداد این باژرا زال زر دگر مه بمه هدیها بی شمر
 که بر زابلستان نبندند راه زند تادر هندوان با سپاه (۲۶)
 ظاهراً کک مردجنگ آور ولی راهزنی بود، که زال پادشاه زابلستان،
 از دستش بستوه آمده بود و برای آنکه راههای تجارتی، مخصوصاً

۲۵- این کنگ، غیر از «کنک دژ» است که در آثار پهلوی از آن بسیار
 یاد شده و بانی آنرا «سیاوش فرزند کیکاوس» دانسته اند چنانکه
 فردوسی آنرا «سیاوش کرد» خوانده مثل .

برفتند سوی سیاوش کرد

چو آمد دوتن را دل وهوش کرد

دار مستتر بنابر بعضی قرائن محل کنگ دژ را بخارایا خوارزم دانسته
 است (رجوع شود به حماسه سرایی در ایران ص ۵۱۵ - ۵۱۴)

(۲۶) ملحقات شهنامه فر دوسیج ۶ ص ۴۳

راه زابلستان و هندوستان از دست او درامان بماند، زال با ژهنکفتی متقبل شده بود. تا آنکه رستم فرزند پرومند دنیا آمد و زال تا دوازده سالگی رستم را از داستان کک کوهزاد بیخبر گذاشت. اما رستم روزی در بازارهای نیمروز می گشت ناگهان اسم کک را از زبان مردم شنید و با اطلاع از موضوع، بیاری کشاورز و میلاد به عزم رزم با کک کمر بست و همان شب پنهانی از شهر بیرون رفت سرانجام کک را که مردی نیرومند و رزم آور بود بابرادرزاده اش بهزاد از پای درآورد.*
گذشته از «قلعه کک کوهزاد» که امروزه معروف به «کافر قلعه» است

* این داستان را مؤلف احیاء الملوک بشکل جالبتری زیر عنوان «قصه کک کوهزاد و رستم» از آثار پهلوی نقل کرده و گوید:
«این قصه در سیستان مشهور است و نسخه ای به زبان فرس و پهلوی در آن باب مطالعه شده که از نقل آن ناگزیر است. اما به صحت آن اعتقاد ندارد.

چنین گویند که روزی رستم بشار رفت و کرسنه شد، به گله ای رسید و کوسفندی گرفت، چویان با او معارضه کرد گفت: تو که دم از پهلوانی میزنی، جواب کک بگوی که پدرت هر ساله به او باج میدهد.

و او پتیاره ای بود به عظمت جثه مشهور و چهل دختر صاحب جمال از اکابر شهر بزور گرفته و بر فراز کوه «قلعوس» که الحال به کوه خواجه غلطان مشهور و معروف است، کوشکی در غایب رفعت ساخته بود و چهل حجره در آن بود در هر حجره دختری نشانده، به عیش و کامرانی مشغول بود و از زال هر ساله مبلغی میگرفت، و از اطراف و اکناف به او خراج میدادند. چون رستم این سخن از شبان شنید متوجه کوه شد و نیمروز به حوالی کوه رسید، نعره ای کشید. کک آواز مهیب شنید. کس فرستاد که ای بی ادب کیست. رستم هردو گوش نوکر او را کنده بدست او داد که نزد کک برو و دعای مابریان کوک سوار شده از کوه بزیر آمد و بایک دیگر او یختند.» و سرانجام رستم کک را سر برید و خزاین اموال او را به دختران بخشید تا به پدر و مادر خود ببرند (احیاء الملوک ص ۲۶)

از جاهای پرشکوه و جالب توجه که از زمانهای بسیار قدیم نسبت به آن احترام زیاد قایلند یکی هم «کوه بی بی چه باران» است که بر فراز یکی از ساغری‌های وسیع و مرتفع آن چکابی وجود دارد که آب باران های زمستان و بهار در آن جمع شده و در تمام مدت تابستان و خزان به صورت ترشحات بسیار لطیف باران از آن ساغری فرومی چکد اما از آنجای که صعود بر قله این کوه و ملاحظه دقیق این ساغری برای مردم آنجا کار آسانی نیست، لذا ریزش مداوم این قطرات باران برای اکثریت مردم شکل معمای مقدسی را بخود گرفته که روایات عجیب و غریبی راجع به آن گفته و شنیده می شود. در تاریخ سیستان، در گفتار عجایب آن سرزمین روایتی دیده میشود که ظاهراً باین کوه و همین چکاب ارتباط می گیرد :

مؤلف تاریخ مذکور می نویسد :

«هم به فراه به دهی که مسوگویند از کوه بلی (بضم با) آب چکا نست، اگر چه (کسی را) بزرگ علتی باشد، چون بدان آب خویشتن بشوید که از آن بالای کوه بروچکان گردد شفا یابد، و عجب آنست که چون مرد به صلاح و پاکیزه و نیکو سیرت باشد آب بر او برچکد، پس اگر مرد مفسد و بد کردار باشد بر او آب نیاید هر چند که آن مفسد آنجا باشد اگر چه دیر بماند آب فرو نیاید، چون برخیزد باز آب چکان شود». (۲۷)

در «روضات الجنات» نیز روایتی مشابه این روایت آمده و آنجا در حالیکه از این کوه با اسم «باراندک» یاد شده، مطلب اینطور دنبال میشود :

۲۷- تاریخ سیستان ص ۱۴

همچنان روایات دیگری به مناسبت عجایب فراه در تاریخ سیستان با نقل از کتب کمیاب قدیم دیده میشود که انعکاس این یکی دیگر از آنجمله دلچسپ خواهد بود : «بوالموید بلخی و بشر مقسم اندر کتاب عجایب بحرو بحر گویند که اندر سیستان عجایب ها بود دست که

«دریک فرسنگی فراه (شهر فراه) کوهی است که آنرا «باراندک» میگویند و در این کوه طاق سنگی است که دایم از آنجا آب میچکد و مردم آنجا به زیارت و طلب حاجت میروند (و در پای این طاق سنگی دست بر آورده دعا میکنند و حاجت میخواهند) اگر چکیدن آب زیاد میشود، برو اشدن حاجت امیدوار میشوند، و اگر نه محروم باز میگردند و در وقت دعا بعضی چکیدن آب چنان غالب میگردد که میریزد و بسیار کسی رادیده‌ام که این حاجت را معاینه و مشاهده کرده‌اند. و بدعای بعضی (که حاجت ایشان اصلاً روا نخواهد شد) آب از چکیدن میایستد (۲۸).

مستربیل ویلیم انگلیسی نیز این کوه را مشاهده کرده و در تاریخ کیچ و مکران از آن بنام «کوه بارندکی» یاد آور شده است. (۲۹)
ولی مردم آنجا به تائید این روایات این کوه را با اسم «بی بی چه باران» یا «بچه باران» می‌نامند، و این تسمیه شاید به مناسبت مقبره ایست که در پای آب چکان مذکور محل احترام و اعتقاد اهالی است و اما بنام «باراندک» محل دیگری را در نزدیک قریه «تخت» و کمی بالاتر از پل کهنه فراه رود در مسیر آبهای رود خانه فراه سراغ میدهند که آبشار قابل ملاحظه تشکیل میدهد.

بقیه پاورقی صفحه ۳۵۲:

به هیچ جای چنان نیست، یکی آنست که یکی چشمه از فراه از کوه همی بر آمد و به هوا اندر دوازده فرسنگ همی بشد و آنجا بیکه‌ی شارس‌ستان همی فرود آمد و باز از شارس‌ستان همی بیرون شد و چهار فرسنگ کشت زاران بود و اکنون هر دو جایگاه پدیدار است. آنجا که چشمه همی آمد و شارس‌ستان و کشت زار، آن چشمه را افراسیاب پس از آنکه بسیار جهد کرد و نیارست بست تادو کودک خرد تدبیر آن بساختند چون تمام شد، هر دورا بکشت و دخمه ایشان اکنون بر سران چشمه بسته پیدا است. (تاریخ سیستان ص ۱۳ - ۱۴)

۲۸- اسفزای، روضه الجنات بخش یکم زیر کلمه فراه دیده شود

۲۹- قاموس جغرافیای افغانستان، زیر نام کلمه فراه

در هر حال، رودخانه فراه که از آن در صدر مقال بنام های مختلفی یادآور شدیم از عمده ترین آبریزه های است که آبش به هامون ساپور-ی خالی میشود.

طولش از سرچشمه آن که سلسله سیاه کوه است تا مصبش (هامون سیستان) ۳۲۰ کیلو متر تخمین گردیده که از شمال شرق به جنوب غرب جریان دارد.

فصل آبخیزی این دریا را ماه های اخیر زمستان و اوایل بهار تشکیل میدهد و بعضا چنان طغیان میکند که راه عبور و مرور را تامدتها بر مردم مسدود مینماید اما پس از گذشت موسم آبخیزی که غالبا از ماه حمل و ثور آغاز میشود، در اکثر اوقات سال خشک و بی آب است.

در منطقه بالا بلوک رود خانه های کوچک دیگری نیز مانند «مالوند» و «زرمردان» پس از مشروب ساختن علاقه «کلستان» و روستای زرمردان به رود خانه فرامی پیوندند. همچنان رود دیگری بنام «سنگ فسان» در موارات فراه رود سراغ داده میشود که از کوه های «ناراهوک» سرچشمه گرفته و پس از مشروب نمودن علاقه ناراهوک و انشعاب نهر های کوچک از آن بعضاء آبهایش را تا هامون «پوزک» نیز میرساند.

دریای دیگری که از گوشه غربی این ولایت از میان ولسوالی «قلعه گاه» گذشته و بعد از مشروب نمودن قسمتی از اراضی آن محل، آبش را تا هامون ساپوری میرساند، همانا «هاروت رود» است. این رود که از سلسله سیاه کوه منبع میگیرد، طول آن تا هامون ۳۵۰ کیلو متر حساب شده، و به سببیکه از وسط منطقه جیجه از مربوطات شیندند (سبز وار) میگذرد، با اسم «دریای جیجه» و پس از عبور از منطقه مذکور در ناحیه «نار دره» بنام «دریای هاروت» یاد میگردد، و این همان رود خانه یی است که در فقره ۶۷ زامیادیش در جمله هشت رود خانه ای که آب خود را بدریاچه هامون میریزند، با اسم «خوار ننگهیتی زیبا» یاد شده (۳۰) و پلینی (مورخ رومی ۲۳ - ۷۹ م)

از آن بنام «فرنکو تیس» یادآور شده است (۳۱) فراه اگر چه منطقه کرمسیر و کم باران است ولی مناطق گلستان و بالا بلوک آن دارای آب و هوای معتدل میباشد که زمستان آن بی برف نمیباشد.

خاک فراه خیلی حاصل خیز و مخصوصاً برای احداث باغستانهای میوه بسیار مناسب است در میان میوه جات فراه از قبیل انار، انجیر و زردالو، سیب انگور و غیره انگور آن از نوع لعل بی نهایت شیرین و خوشگوار است که نظیر آنرا در سایر مناطق کشور نمیتوان یافت. در میان انواع حیوانات اهلی و وحشی فراه، تازی فراه از همه مشهور تر است که مردم با آن به شکار خرگوش و آهوی وحشی می پردازند ولی چنان مینماید که نسل این حیوان امروز روبه نابودی نهاده و دیگر قدر و قیمت پارینه را از دست داده است.

صنعت گلیم بافی و قالین بافی در تمام خانواده های روستایی فراه رواج دارد و جزو کار های عادی و روز مره زندگانی دهاتی آنان بشمار میرود. قرای بزرگ و مشهور فراه عبارت اند از :

شمالگاه، شاتوت، کرجی، مروارید، قلعه زمان، ریگی ها، کنسک، چاربرجک، خیر آباد، خرمالیق، کاه دانک، اشپل کوه (اسفل کوه)، قلعه محمد، ننک آباد، کاریزک، نوده توپسک، تخت، (قریه تخت) منسوب است به تخت رستم) چاه کرته، کوک شیب، کوک بالا، دورجو، دزک (دژک) الیاس آباد، تجک، دارآباد، کیناکان، (ظ: کهنگان) برنک توت مزار، خطیبان، چهار ماس چپک، نوبهار، کوشه، قلعه ملاامان، چهارده، مسو، چین، کبابی، نعل دشت، غورچی، دیوار سرخ، خنجک، خاک سفید، خشک آبه، اسلام آباد، جیجه، رج، نرمکی، برنک، تنک، سچ، کجکین، بلندده، دیشک، کنج آباد، قنات اکبرشاه، شاه مبارک، کندر، هفت سوراخ، شیوان، گرانی ناحق، کاسکین، سنگلک، قنات، محمد سعید، سو، شور آب، تجرک، پیهو، پساب، دیزک، کنیسک، (کنشک) روهکن، شهر کهنه، یزدی، (یا به روایت بعضی یازده ده) بشتو.

مرکز فعلی فراه متشکل از دو قسمت بنام یزدی و بشتو است که

در شمال و جنوب بازار واقع شده ظاهراً یزدی و بشتو منسوب به دو شخص معروف و متنفذ زمان های پیشین فراه که نباید تاریخ آن از زمان صفویان ایران پیشتر رود بوده باشد و پس از آن که شهر کهنه فراه در اثر خرابکاری های نادر افشار متروک شده یکی از این دو شخصیت معروف محلی متخلص به یزدی (منسوب به یزد ایران) درین جا قلعہ بر ای سکونت خود بنا کرده باشد که بنام او بعدها معروف گشته است و با لمقابل شخصیت دیگری از رجال فراه متخلص به (پنبتون) منسوب طایفه پنبتون ها) در شمال قلعہ یزدی برای خود و اقوام خویش قلعہ بنا کرده باشد که بعدها به نام او مشهور گشته و امروز عوام صرف از آن بنام (بشتو- پشتو- پنبتون) یاد میکنند که همه از يك ریشه اند و این حدس به صحت اقرب است. در اینجا لازم است از آبدات و مزارات مشهور فراه چون: مزارسید محمد جنوری هندی واقع در نزدیکی قریه کرجی، مزار شاه مبارک در قریه شاه مبارک و مزار ابو نصر فراهی در قریه رج و مزارات شهدای کنیسک که تعداد آنها را ده هزار حساب میکنند یادآوری کرد. ملا عثمان نیکه از علمای متصوف و جید و صاحب ولایت از همین قریه کنیسک بود و روایت هم از او تساحال به سرزبان ها است که از او در باره (سوره اذاجاء) در میان طبقه طالب العلوم و ملا پیشه و غیره مردم عوام آنجا مشهور و معروف است.

در نوبهار نزدیک قریه رج که مزار ابو نصر فراهی واقع است خرابه های شهری موجود است که مردم آنرا به اسفند یار نسبت میدهند و از فروعات این خرابه ها قلعه های مشهور به پنج جفت گاو، چار ماس، هفت سوراخ، برنگک، و مسو، موجود است از آبدات دیگر فراه میتوان شهر کهنه فراه واقع در ساحل راست رود خانه که بانی آنرا فریدون میدانند و در عهد تیموری بنام قلعہ داوری یاد میشد و کافر قلعہ که منسوب به کک کوهرزاد است نام گرفت.

فصل نهم

ده فی از ابدیه تاریخی غرب زرنج

در سفرنامه پرسی سایکس *

پرسی سایکس در سفر نامه اش معروف به «ده هزار میل در ایران» سه فصل آنرا وقف اوضاع تاریخی و جغرافیای طبیعی سیستان نموده که فشرده آن اینست :

«بالا دست چپ رود سر شیله که بغلط آنرا شلاق بنامند خرابه های متعددی است که طاق و گنبد بعضی هنوز پابر جاست و روی تپه های مصنوعی ساخته شده و معلوم میشود همان ناحیه ایست که سابق (حوض دار) از هیرمند مشروب می شده است . در حوالی

* ژنرال سرپرسی سایکس «۱۸۶۷ - (۱۹۴۵ میلادی) در تاریخ سیاسی دوره اخیر ایران و انگلیس شخصیت مهمی است و مقامات برطانوی گذشته از خدمات نظامی نامبرده را بواسطه تالیفات عدیده و مفیده راجع به ایران و افغانستان و سایر ممالک شرقی از برجسته ترین محققین و دانشمندان عصر اخیر میدانند. تاریخ مفصل ایران (دو جلد) و سفر نامه اش که بنام «ده هزار میل در ایران» نیز معروف است و آنرا برای لارد کرزن نایب سلطنه هند اهدا نموده و همچنان تاریخ افغانستان او دارای ارزش بزرگ علمی و منبع مهم تحقیقات تاریخی و جغرافیایی برای علاقه مندان این گونه مسایل است .

کرد چاه (یا گله چاه) از خرابه های بیشمار (را مرود) که هنوز پس از سالها باز خانه های مخروب آن قابل سکونت است بازدید بعمل آمد با مراجعه به نقشه بخوبی معلوم خواهد شد که گرد چاه (گله چاه) هم از لحاظ موقعیت طبیعی و جغرافیائی و هم بملاحظه اینکه آب آن با وجود آلودگی تنها آب شیرین است که پس از طی مسافت زیادی نصیب مسافرین میشود و اجد اهمیت است.

از اینجا به بعد مسافر از کنار شهرها و دهات متروک خرابی میگذرد که در گذشته آباد و معمور بوده و اگرچه هنوز هم قابل سکونت است ولی بواسطه فقد آن آب کسی در آنجا زندگی نمیکند، پس از طی هفت میل راه مسافر بکنار تپه مصنوعی و محقری میرسد که کنبی روی آن بنا شده و موسوم به (خاک محمد درویش) است بعد از قطع مسافتی راه از میان جلگه مسطح بزرگ و عبور از سمت غربی «حوض دار» که سابق شهر معظمی بوده برای توقف روانه اسك چاه شدیم. در اینجا دو سه حلقه چاه آب است که اکثر اوقات چند گله گوسفند حوالی آن به چرا مشغول میباشند. حوض دار قلعه ائیست که دیوارهای غیر منظمی

بقیه پاورقی صفحه ۳۵۷

پرسی سایکس در سال ۸۹۲ بحیث صاحب منصب در اردوی هند -وستان خدمت کرده و ظاهراً به تشویق لارد کرزن به آموختن زبان فارسی مبادرت ورزید و در سال ۱۸۹۳ هنگامیکه به ایران ماموریت یافت میتواندست بخوبی فارسی تکلم کند.

سایکس در سال ۱۸۹۸ قنصلگری انگلیس را در سیستان افتتاح کرد و در سال ۱۹۰۱ بنابر تقاضای خود در جنگ های ترانسوال بافریقای جنوبی رفت و در نتیجه مجروح گردید و نامبرده از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳ سر قنصل انگلیس در خراسان است. در ۱۹۱۵ سر قنصل ترکستان چین است. در شروع سال ۱۹۱۶ دو باره از چین بدهلی خواسته میشود و از آنجا برای اداره امنیت و نظم جنوب ایران وارد خلیج فارس میگردد. در سال ۱۹۱۸ از ایران برای گذراندن دوره تقاعد با انگلستان میروود و سر انجام بتاريخ یازدهم جون ۱۹۴۵ در سن ۷۸ سالگی در لندن بدرود حیات میگوید.

دارد و در حدود یکصد خانه داخل آن ساخته شده و بزرگترین خانه های آن دو طبقه است. این قلعه سابق متعلق به ایل رئیس بوده ولی بعدها رئیس ایل سر بندی آنرا متصرف شده و اکثر قلعه نشینان را بقتل رسانده است. خلاصه بتدریج به نقاط پر آب و علف و به اولین ترعه ای که چهارده فـت وسعت و هجده فـت عمق آنست رسیده سپس بسوی قریه ورمال روانه شدیم که در حدود یک هزار نفر جمعیت دارد.

در اینجا باید تذکر داد که (مصر و سیستان) مشابهت تامی با یک دیگر دارند و همان قسمی که زندگانی مصریها بسته برود خانه نیل است حیات و زندگی مردم سیستان نیز منوط برودخانه هیرمند است از ورمال بسمت نصرت آباد کرسی نشین سیستان حرکت کردیم. اگر سیستان را چنانکه میگویند مرکز عملیات قهرمانی دلاوران قدیم بدانیم، کوه خواجه نیز که تنها کوه قابل توجه این ناحیه است اهمیت بسزا خواهد داشت. ارتفاع این کوه نسبت بسطح جلگه چهارصد فـت میباشد و فقط از طرف جنوب و جنوب شرقی کوه ممکن است به قله آن رسید. کوه خواجه با اینکه در نقشه های جغرافیائی مستطیل شکل ترسیم گردیده شبیه سیبی است که یک میل قطر آن است و از شمال به جنوب امتداد دارد. حوالی خرابه های شهر «کک کهزاد» که در دامنه کوه بنا شده و دارای استحکامات و قلاع معتبره بوده اندکی استراحت کرده بتمام شای اطراف کوه پرداختم در زاویه شمالی کوه مقبره (خواجه غلطان) نامی مشاهده میشود. ساختمان مزبور از خشت و گل بنا شده و گنبد کوچکی دارد در پای این کوه در ایام نوروز اهالی محل جشن میگیرند برای اینکه سال بعد محصول فراوان شود مقداری گندم آتش زده بیکی از مقبره های آنجا که (زیارت پیرو گندم بریان) نامیده میشود اهدا میکنند و این رسم از قبل از اسلام متداول بوده است.

از کوه خواجه تصمیم گرفته شد بطرف بند سیستان که در مقابل هیرمند کشیده اند حرکت کنیم حوالی دولت آباد که مرکز ایل سر بندی است سیل زیادی آمده و دهات اطراف را بشکل جزیره در آورده بود، در این ناحیه مقداری درختان توت و انار مشاهده گردید ولی

درخت های کهن سالی نبودند و سمت غربی هیرمند هنوز مثل زمانی که کونلی (۱) بسیاحت این محل رفته تقریباً خشک و بدون درخت بنظر میامد. از دولت آباد به سه کوهه که تا آنجا شش میل است حرکت کردیم و در بین راه از «قلعه سام» نیز باز دید بعمل آمد. این قلعه بنام جد رستم پهلوان معروف سیستان بنا شده و پس از اینکه مجرای هیرمند تغیر یافته قلعه مزبور در اثر تصادم با سیل و فشار آب ویران گردیده است.

در نقشه های جغرافیائی سه کوهه را بمنزله یکی از شهر های بزرگ سیستان ضبط کرده اند ولی در این ایام بمشکل شاید هزار نفر جمعیت داشته باشد و پنجاه نفر سرباز نیز در آنجا مستقر گردیده اند.

علی خان برای همسر خود که از خاندان سلطنتی بود در یک گوشه سه کوهه قلعه ئی ساخته که هنوز هم محل معتبری بشمار میرود و برای جلوگیری از تهاجمات بلوچها مورد استفاده واقع میشود. از

۱- کوئولی Konolly صاحب منصب انگلیسی برای اجرای ماموریتی که بوی سپرده شده بود در سال ۱۸۳۹ میلادی سیستان را گردش کرده و در ضمن یادداشت هایش از محلاتی نام می برد که امروز بدان نام ها جایی را نمیتوان سراغ داد. مثلاً عوی از شهر های بنام کالی پت (شا ید قلعه فتح) کاکو بار واقع در پنج میلی شهر رویدار (شاید رود بار) و (ایلوم دار) (ازبنا های خانجهان خان بلوچ) واقع در چهار میلی شهر دوشک یا جلال آباد که این آخری مرکز سیستان بوده و دارای دوهزار خانه و یک بازار قشنگ بوده است یادآور می شود. (رک. مجله آریانا، سال اول شمار هشتم مقاله (سیستان در صد سال پیش) بقلم نبی کهزاد،

جلال آباد آخرین مرکز نشو و نمای خاندان کیانی در میان کنگی است که هنگام مسافرت پرسی سایکس (۱۸۹۸ م) خراب بوده و از اهمیتی چندان برخوردار نبوده است و بجای آن نصرت آباد واقع در نزدیکی حسین آباد بحیث مرکز سیستان دارای اهمیت بیشتر بوده است و اما (ایلوم دار) که از ساخته های خانجهان خان سنجرائی پسر سردار ابراهیم خان بلوچ در میان کنگی است باید همین (جهان آباد) معروف واقع در میان کنگی سیستان باشد.

سه کوهه عازم ده سوخته شدیم مقارن ورود ما پردل خان نیز بسا
چهل سوار که از سر کوبی و خروج متمردين سيستان بر میگشت وارد
آنجا شد. نامبرده در طفولیت از الاغ افتاده و در نتیجه دستش معیوب
شده است و فعلاً يك دست دارد و با این وصف فوق العاده رشید و
در عین حال صریح اللهجه و بزرگ منش است و با وجود اینکه مخالفین
وی طبعاً نسبت باو نظر خوبی ندارند اما سطح اطلاعات و معلومات
او از تمام اهالی این ناحیه بالا تر است، میان ده سوخته و خواجه احمد
که چهار میلی «بند» واقع شده رودخانه ئی است که در بعضی نقاط
چهل متر عرض و متجاوز از شش فـت آب دارد. در این حول وحوش شنیده
شد که سر دار سعید خان دیمددتاراج دهات این حدود است و رعای
از این بابت خیلی متوحش و نگران میباشند. بهر حال چندین مرتبه از
هیرمند که متجاوز از دوهزار سال قبل ا تیمندر نامیده میشد باز دید
بعمل آمد. هیرمند رودخانه زیبا و جالب توجهی میباشد که وسعت
آن بقدر رودخانه تایمز مقابل برج لندن است و منظره آن در مسافری
که مدت ها در بیابان بی آب و علف بسر برده اند تا ثیر عجیبی میبخشد
. یکی از فوائد مسافرت همان تنوع و اختلاف مناظر و لذت چیز های
است که شاید در حقیقت امر اهمیت زیادی ندارند. مسافر پس از آنکه
مسافت بعیدی در بیابانهای خشك و زیر آفتاب سوزان طی طریق میکند
وقتی به یکی دو درخت و نهـرکو چکی میرسد تصور
مینماید که با چشمه تنسیم و درخت طوبی رسیده است و از يك دانه
پیاز و یا ساقه گندنه زیاد تر از ضیافت و مهانیهای مجلل و پر شکوه
لذت میبرد .

در زمان انعقاد کمیسیون حکمیت که بریاست گولد سمید تشکیل
گردیده بود طول دریاچه بندسیستان ۷۲۰ فـت و بزرگترین عرض آن ۱۱۰ فـت و به عمق ۱۸ فـت بوده است . ولی در زمان مسافرت
نگارنده عرض و عمق آن خیلی تقلیل یافته و آب از لای شکافهای
بند جریان پیدا کرده بود . بند مزبور را معمولاً بوسیله کز و کون
مستحکم میکنند ولی هر سال احتیاج به تعمیر پیدا مینماید و وقتی کوه
های منبع ذوب و سیستان دچار بی آبی میشود هزار ها مرد ناگزیر به
تعمیر و اصلاح بند میپردازند .

خرابه محل معروف به «شهرستان» در سمت غربی خواجه احمد (نزدیک بند کوهك) واقع شده و در بین آنها نیز در حدود ده مجرای باریك آب احداث گردیده و بعضی از آنها خیلی عمیق است و عبور مسافر بدون رهنما از این راه خالی از اشکال نمیباشد. خرابه های «شهرستان» فوق العاده جالب توجه است ولی تعداد عمارات و ساختمانهای آن باندازه خرابه های شهرزاهدان نیست. اصطخری میگوید «رام شهر ستان» کرسی نشین قدیم سیستان بوده که اهالی آن بعد ها شهر زرنج را اعمار نموده اند.

از شهرستان به «ده نواب» و از آنجا به «اسکل رهسپار شدیم و در چند میلی اسکل خبر رسید که سیل آمده و ضمناً موجبات صید و شکار طیور فراهم گردیده است تمام این نواحی که فعلاً پر از گزو نهالهای امثال آن است. در سابق کشت و زرع میشده و از هر جهت قابل استفاده بوده است. قلعه متروك «غوری» نیز در همین حوالی دیده می شود. شهر زاهدان که در دست چپ رود نصر و (۲) بوده در

۲- ظاهراً در ترجمه نام رود خانه قدیم (سنا رود) اشتباهی رخ داده است، زیرا در هیچیک از متون کلاسیك جغرافیائی اسلام نامی از (رود نصر) نیست ولی از (سنارود) به عنوان یکی از شاخه های مهم هیرمند که از بند رستم جدا میشده و بسوی شهر زرنج جریان می یافته است حتی ظرفیت کشتی رانی را داشته است، تذکر ائی دیسده میشود.

ابن حوقل پس از تعریف هلمند بعنوان بزرگترین رود خانه سیستان از پنج شاخه مهم آن که در يك منزلی جنوب زرنج از محل (بند رستم) از آن جدا میشده اند و هر يك از آنها دهکده ها و شهر های متعددی را آبیاری مینموده، نیز یاد آور شده است. مانند رود طعام (منسوب به باب طعام شهر زرنج) که تا مرز نیشك واقع در شرق زرنج (حدود پنجاه کیلو متر دور تر) میرسیده و دیگر ناشی رود (باشترود، بیسرود بنابر فتوح البلدان) که از میان روستای ناش رود میگذشت.

نزدیکی اسکل است و محوطه داخلی قلعه خرابه آن در حدود ششصد متر مربع میباشد. ابنیه خرابه زاهدان که بعضی ازخشت و بعضی از آجر ساخته شده مسافر را بیادایام قدیم میاند از دوانسان از گردش روزگار دچار شگفتی و حیرت میشود. برج فوق العاده چال لب توجه این محل که قریباً یکلی منهدم و ویران خواهد شد در حدود شصت فت (بقول تیت ۷۵ فت ارتفاع دارد. و تمام آن از آجر ساخته شده و محیط قاعده آن پنجاه و پنج فت میباشد. دو کتیبه کوفی در مناره مزبور دیده میشود که بعضی از حروف آنها پخش شده و تصور

بقیه پاورقی صفحه ۳۶۲

سومین شاخه که ازدو شاخه اولی بزرگتر و مهم تر بود، نامیست. میشد که در هنگام زیادتیی آب کشنی هادر آن میر میکردند. محمولات و مردم را از زرنج تا هامون راز هامون تابست حمل میداد. مجرای خشکیده سنارود امروز هم در حوالی قلعه فتح در دست چپ مجرای فعلی هیرمند نزد مردم معروف است. سنارود پس از آبیاری باغات و تاکستانها و نخلستان های زرنج بسمت شمال بگریان خود ادا مه میداد و اضافه آب خود را تا دریاچه هامون میرساند. از این رودخانه نهری جدا میشد که رود «شعبه» نام داشت و سی دهکده راسیر آب میکرد و شاخه دیگر آن بنام رود میله یا میلی نواحی میله را که امروز در میان مردم آنجا بنام (میلک) معروف است آبیاری میکرد. اضافه آب این دونهر نیز بدریاچه هامون (زره) خالی میشد، بقیه آب هیرمند به نهر دیگری موسوم به (گزک) جاری میشد که جلوس آب اضافی را گرفته، نمیکذاشت بیهوده بدریاچه زره بریزد، البته در فصل طغیان آب فاضل آب رود خانه بسمت دریاچه جاری میگردد.

اصطخری وابن حوقل گفته اند که، طول دریاچه زره از گوین (جوین) بر راه قهستان تا پل کرمان بر راه فارس سی فرسخ (معادل یکصد میل) و پهنائی آن یک منزل (معادل سی میل) است. آبش شیرین و از آن ماهی فراوان و نی بسیار بدست می آید پیرامون آن را بجز طرف بیابان، دهها وروستاها فرا گرفته است. (رک. ابن حوقل، صورت الارض، ص ۱۵۴ - ۱۵۵ اصطخری، المسالك والمالك، ص ۱۹۶ بعد لسترنج جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی ص ۳۶۴).

میرود در اصل کلمات این کتیبه هالاله الاالله و محمد رسول الله بوده است. مناره مورد بحث ظاهراً مربوط به مسجد بزرگی بوده که فعلاً اثری از آن باقی نیست و باید تذکره داده شود که از هر حیث نظیر مناره خارج شهر سبزوار است که در راه خراسان واقع شده بعضی از اهالی محل مناره مزبور را بمناسبت قریه قاسم آباد واقع در همان نزدیکی «میل قاسم آباد» و برخی (میل کوسنگ) و خود خرابه هارا نیز که سابق (اروا کن) خوانده میشد «قلعه تپه» مینامند. کدخدای اسکل میرعباس نامی بوده که باهفت برادر وعده کثیری از فرزندان ونواده های خود نزد نگارنده آمد و مقداری سکه قدیمی که میگفت در خاک افغانستان کشف کرده باینجا نثارائه داد. در بین آنها سکه یونانی ها و پارتیها و ساسانیان و سکه های مربوطه بدوره خلفای اسلام و سکه های و نیس دیده میشد.

يك روز بعد از ظهر نیز یکی از پسرهای میرعباس مقداری از جواهرات و اشیاء قیمتی خود را برای تماشا نزد این جانب آورد که از همه آنها نفیس ترین عدد شمع دانی بود که به نظر او خیلی گران بها میامد. من هم برای اینک که او رنجیده خاطر نشود از قیمت اشیاء عتیقه اظهار بی اطلاعی کردم. به قراریکه تحقیق شد اکثر این سنگ های قیمتی رامشار الیه در اطراف (نیه) که میگویند از این قسم اشیاء فروان دارد کشف کرده است. (۳)

سایکس در مورد میان کنگی و خرابه های واقع در آن ناحیه مینویسد: روز دوم مارچ ۱۸۹۸ از برج گل محمد که محل اقامت طایفه سارونی است بطرف هلمند حرکت کردیم از ملاحظه مجرای خشک رود خانه معلوم شد، رود خانه هیرمند قبل از اتصال به هامون از بین گز و گون فراوانی میگذشته که در این ایام از میان رفته است و مجرای کم عمق رود خانه نامبرده این روز ها رود (اشوکان) (ظاهراً رود اشکین باشد) نامیده میشود، پشته معروف به (تپه طلایی) در همین نقطه واقع شده و مشرف به بیابان خشک و بی آب و علف است (طایفه بزی)

۳- بررسی سایکس، ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نور

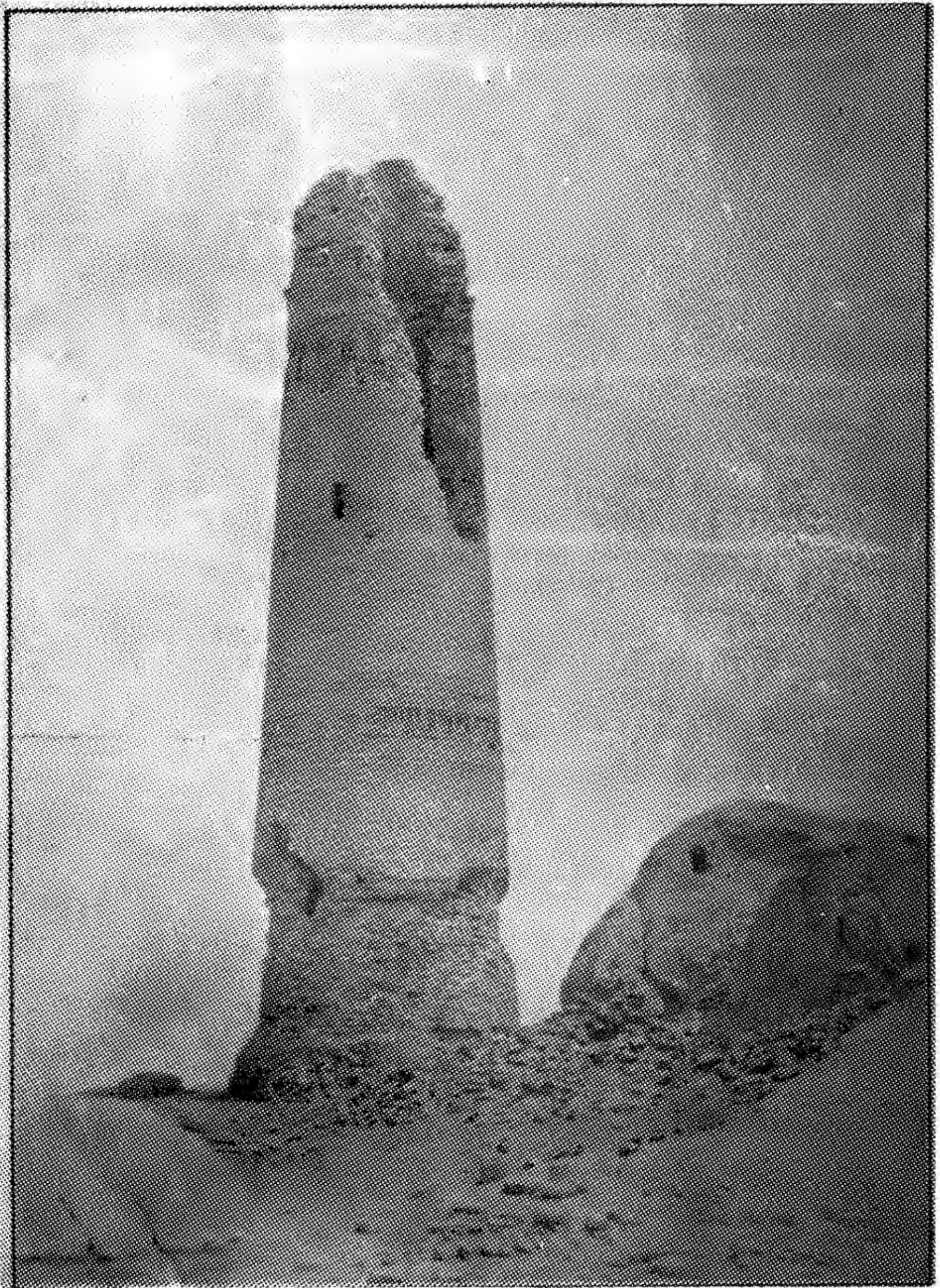
ی، طبع ۱۳۳۶ ج ۲ فصل ۳۱ و ۳۲

۴- همان اثر، فصل ۳۳

که اصلاً آریائی نژاد میباشند در همین بیابان که تا (چخانسور) امتداد دارد زندگانی میکنند و آب مشروب آنها از چاه‌های است که در اطراف حفر مینمایند چون آب رود خانه بتدریج رو به افزایش بود و مانا کزیر عنان توجه را به سوی (میلک) معطوف ساختیم مسافرینی که از این راه میروند پس از طی مسافتی راه به (تخته پل) میرسند که سابق یکی از پل‌های رود هیرمند بوده و فعلاً فقط سه چشمه آن باقی مانده و بقیه آنها خراب شده است خشت واجر های بزرگ و متعددی که در این حوالی مشاهده میشود حاکی از این است که آبادی بزرگی سابقاً در اینجا بوده است. در اکثر خرابه های واقع در محاذات سنارود خشت های ضخیمی دیده میشود و اسلوب ساختمان آن ها که حاکی از مزیت عمارات قدیم بر خانه های خشت و گلی امروزه است بخوبی ثابت میکند که تیمور و شاه رخ لطمه بزرگی به مدنیت این سر زمین وارد کرده اند .

بین راه (تخته پل) و (سیاه دك) آب بقدری زیاد بود که در بعضی جاها تا گردن راهنمای مارامیگرفت . این آبادی متعلق به (خان جهان سنجرانی) است. سنجرانی ها بلوچ خالص میباشند و رئیس آنها خانجان نامبرده پسر ابراهیم خان است که چندین سال قبل (۱۸۳۹م) دکتر فوربس را بقتل رسانیده بود. اگرچه زندگانی چادر نشینی بتدریج در سیستان متروک میشود ولی سنجرانی ها باز در حدود دوهزار خانوار هستند و با طایفه سهرونی که در بالا ذکر آنها رفت فعلاً در تحت اطاعت خانجان میباشند .

در نزدیکی سیاه دك آثار و خرابه های شهر (کرکوشاه) که میگویند یکی از کرسی نشین های سلاطین کیانی بوده به چشم میخورد. در بعضی خرابه های آنجا اجرهای دید میشود که ۲۴ انج طول و ۱۷ انج عرض آنهاست. بین کرکوشاه و میلک (قلعه نادعلی) واقع شده که سابق براین آنرا (نوکی) مینامیدند و دور تا دور آنرا دیوار کشیده اند و زاویه های شمالی آن برجهای دارد و یکصد نفر سرباز از کابل برای حفاظت در آنجا مستقر اند. دویشته نسبتاً بزرگ و مرتفع واقع در مشرق نادعلی سفیددك و سرخ دك نامیده میشود که چون احدی برای حراست آنجا تعیین نگردیده اهمیتی نمیتوان برای آنها



شکل (۵۹) مربوط فصل نهم
میل قاسم آباد در محل ویرانه های زاهدان کهنه مربوط قرن ۵ هجری،
(تیت - ۱۹۱۲)

قابل شد. حاکم این ناحیه آخذ زاده است که در قلعه کنک واقع در شمال نادر علی و غرب چخانسور اقامت دارد. طبق اطلاع در (امیران) واقع در چند میلی جنوب نادر علی سکه های قدیمی زیاد پیدا میشود و مؤلف امیدوار است که در اتیة نزدیکی این شهر ها که قدمت هر یکی محرز و مسلم است وای اطلاعات جامعی هنوز راجع بانها بدست نیامده مورد مطالعه باستان شناسان واقع شده و با حفاری و کاوشهای علمی روشنی بیشتری بتاریکی های تاریخ این گوشه آسیا انداخته شود.

سیستان بموجب یاد داشت های اینجانب مرکب از دو بخش است که يك بخش آن عاری از هر گونه درخت و يك بخش دیگر جنگل و نیزار است ولی خاک هردو ناحیه از رس و ماسه تشکیل گردیده و در بعضی قطعات سیستان چندین میل مربع پشته های ریزار است که ممکن است در آنها زراعت و مورد استفاده واقع شود، حوالی نصرت آباد که روی يك قسمت از مقر قدیمی شهر (زره) واقع شده نمک زار است و فرو رفتگی های متعددی دارد. در قسمت اخیر استخرهای زیادی است که آب را که آنها وسیله تولید پشه و کثافات و جرثومه های گوناگون میباشد و اگر بگفته شود سیستانی ها (باد صدوبیست روز) نمی وزید، سیستان غیر قابل سکونت به نظر میرسد. از اپریل تا اخیر جون باد زیادی میوزد و اگر چه گرم و نامطبرع است ولی میکروب ملاریا و نوبه را از میان میبرد. لاردر کرزن در کتاب معروف و سودمند خود موقعیت سیاسی سیستان را به تفصیل مورد بحث قرار داده ، لذا به موقعیت جغرافیائی آن اشارت مختصری کرده میگردد. به قراریکه در بالا گفته شد سیستان مصر کوچک و به منزله انبار غله عشایر و ایلات مجاور است و در میان مستملکات روس و خلیج فارس واقع گردیده که بخش های سرحدی آن جمعیت زیادی ندارد و در حقیقت تنها ناحیه مزروعی میان کویت و کرمان همین ناحیه سیستان است . سایکس در روز های خروج خود از سیستان از دست حشرات و مگس های موزی به فغان آمده گفته يك شاعر عرب را مثال زده و با او یکجا این دعا را در حق سیستان خوانده است :

«ای سیستان! در زمستان باعث بدبختی و عذاب و در تابستان کانون مار و حشرات موزی هستی خدا ترا برای عقاب و شکنجه مردم گناه کار و به منزله دوزخ اهل دنیا آفریده است».

سایکس میگوید : منزل اول عزیمت ماقریه «افضل آباد» واقع در مغرب سیستان خیلی کوتاه بود و بامداد هنگامیکه بموازات کوه خواجه رسیدیم (میل نادری) ازدورپدیدار شد. میل نادری در حاشیه غربی هامون واقع شده و از اجراساخته شده است و محیط قاعده آن درست یکصد فت میباشد. مردم محل ساختمان این میل را به نادر شاه که اردوی اودر نصرت آباد واقع در شمال افضل آباد بوده است نسبت میدهند (۳)

منزل بعد بیرنگ (ظاهراً برینگ باشد) این کلمه به زبان سیستانی به معنی تپه است و احتمال میرود پارسی خالص باشد) نامیده میشود . در حدود ده میل در شمال بیرنگ خرابه های شهر صابر شاه واقع شده که با زاهدان در يك عصر و بخرابی نهاده است و دریاچه (آنجارا دریای) سابری مینامند. (۴)

۳- بررسی سایکسن، ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت ثوری،
طبع ۱۳۳۶ ج ۲ فصل ۳۱ ز ۳۲
۴- همان اثر، فصل ۳۳

فصل دهم

سیستان شرقی *

بست :

بست قدیمترین و مهمترین انبارگاه مال التجاره سیستان است که جغرافی نویسان قدیم آنرا جای بازرگانان و دروازه هندوستان نامیده‌اند جغرافی نگار دانشمند ولی گمنام کشور (مؤلف حدود العالم ۳۷۲هـ) مینویسد :

«بست شهری بزرگ است باباره محکم بر لب رود «هیزمند» (هیرمند) نهاده با ناحیتی بسیار و در هندوستان است، و جای بازرگانان است و مردمانی اند جنگی و دلاور .

* جغرافی نگاران قرن دهم (قرن چهارم هجری) حدود سیستان را در شرق تاغور و غزنه و هند نیز می‌شمارند.

* - منجله ابن حوقل جغرافیه نگار قرن چهارم هجری مینویسد : «سیستان با منضمت آن چنانکه در نقشه درج کرده‌ام (رجوع شود به نقشه) محدود است از مشرق به بیابان واقع در میان کرمان و سرزمین سند و سیستان و قسمتی از اعمال ملتان، و از مغرب به خراسان بخشی از اعمال هند، و از شمال به سرزمین هند و از جنوب به بیابان واقع در میان سیستان و کرمان، و در قسمت مجاور خراسان غور و هند انحنای است.» «صورة الارض چاپ داکتر جعفر شعار ص ۱۵۰».

وازاو میوه‌ها خیزد که خشک کنند و بجای هابرنند و کرباس و صابون خیزد». (۱)

این شهر بازرنج تقریباً در يك عرض جغرافیایی واقع بود (۲) و هیچ شهری در نواحی سیستان و مضافات آن بعد از زرنج بزرگتر از بست نبود. (۳)

تقریباً دو هزار سال پیش از امروز، ایزید و رازاین شهر بنام «بیوت» یاد کرده و پلینی مورخ رومی در همان قرن اول میلادی آنرا «بست» (بکسر اول) خوانده و موقعیت آن را در کنار رود خانه «اری مان نتوس» (هیرمند) سراغ داده است. (۴)

خرابه های این شهر باستانی امروز در سواحل چپ رود خانه هیرمند، بالاتر از محل التصاق ارغنداب و هیرمند وقوع دارد.

لسترنج مینویسد: بست (بضم و فتح - ب) در ساحل التقای آن با رودی که از قندهار جریان دارد، واقع و پیوسته جای مهمی بوده است.

این شهر در قرن چهارم هجری دومین شهر مهم سیستان و بزرگترین شهر کوهستانی مشرق که شامل زمین داور و رخج بود بشمار میآمد. (۵)

جغرافیا نگاران اقدم عربی از بست بتفصیل سخن نمیرانند، مثلاً

احمد بن ابویعقوب بن واضح معروف به الیعقوبی که کتاب البلدان خود را بسال ۲۷۸ هجری نوشت، در ذکر سیستان بست را از شهرهای بزرگ آن میشمارد و گوید: در عصر خلافت ابوجعفر المنصور (عباسی) معن بن زایده شیبانی سر آن تصرف جست و مردم آن قومیت از عجم و اطراف آن نواحی ببلاد سند و هند پیوسته اند. (۶)

همچنان احمد بن عمر مشهور با بن رسته در الاعلاق النفیسه بسال

۱- حدود العالم چاپ دکتر منوچهر ستوده ص ۱۰۳

۲- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۶۸

۳- اشکال العالم ص ۶۶، صوره الارض ص ۱۵۶

۴- کهزاد، آریانا ص ۳۶۹

۵- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۶۹

۶- کتاب البلدان طبع دخیوه ۱۸۹۲ لیدن ص ۲۸۰ (حبیبی)

۲۹۰ هجری ذکری از بست در کورسیستان (زرنج، بست، الرخد) دارد (۷) و قدامه بن جعفر بغدادی در کتاب الخراج لحدود (حدود ۲۹۰ هجری) بست ورخج و کابل و زابلستان را در کور خراسان میآورد. (۸)

در تاریخ سیستان (ص ۲۸۰) میخوانیم که در سال ۲۹۴ هجری قمری (۹۰۵ میلادی) طاهر بن محمد بن عمرو سومین شاه صفاری در بست کاخی و باغی اعمار نمود و چمن وسیع در نزدیک دروازه دیوان ساخت و کوشک دیگری هم بر لب آب هیرمند نزدیک پل بست اعمار نمود. کاخ طاهر شامل نه گنبد درون بدورن (تودرتو) بود و آن همه را در بدل پول نقد یعنی بدون کارحشر یا بیکار اعمار نمود. از همان کتاب (ص ۲۹۲) برمی آید که در سال ۲۹۴ هجری قمری (۹۱۰ م) محمد بن لیث فرمانده صفاری در بست پل هلمند را خراب کرد تا فاتح سامانی احمد بن اسماعیل، نتواند بر آن بگذرد. مگر باز هم بست همان سال بدست سامانیان افتاد. ابواسحق ابراهیم اصطخری سیاح و جغرافیه نویس معروف اسلام در نیمه اول قرن چهارم هجری در کتاب المسالك والممالك خود گوید: جلو دروازه بست بالای دریاچنانکه در عراق معمول است، پلی وجود دارد که روی یکده زورق های خورد و بزرگ تعبیه شده و جاده بزرگی که از زرنج به بست میاید از روی این پل میگذرد، (۹) اهالی آن مانند مردم عراق (ایران) لباس میپوشند و بیشتر آنها باهندوستان داد و ستد دارد، اراضی این شهر خیلی خرم و سرسبز است و در آن خرما و انگور فراوان بعمل میآید. (۱۰)

ابن حوقل نیز در سال ۳۶۵ هجری در کتاب صورة الارض خود از بست بنیکوئی یاد آور شده گوید: شهر بست، پس از زرنج، بزرگترین شهر سیستان است و مردم آن مثل اهل عراق (ایران کنونی) زندگانی میکنند و جوانمرد و توانگر اند و باهندوستان تجارت دارند و در آنجا

۷- الاعلاق طبع بریل لیدن ۱۸۹۱ ص ۱۰۵ (حبیبی)

۸- کتاب الخراج طبع لیدن ص ۲۴۳ (حبیبی)

۹- باری این پل توسط اهالی دهکده بولان بست در سال ۲۹۸ هجری باب داده شد (تاریخ سیستان صفحه ۲۹۲)

۱۰- مسالك وممالك اصطخری متن فارسی ۱۹۶-۱۹۷

خرما و انگور فراوان بدست می آید . (۱۱)
 ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی وزیر دانشمند سامانی نیز از این
 شهر و مردم و پیداوار آن یاد کرده گوید: بست، بعد از زرنج، بزرگتر
 این شهر سیستان است و شکل لباس مردم آن مانند لباس مردم عراق
 است و مردمانی اند توانگر و باثروت جای بازرگانی اهل هندوستان است
 به آنجا خرما و انگور و دیگر میوه ها بسیار است و شهر است آباد
 آن و با نعمت تمام . (۱۲)

اما در میان جغرافیون عربی آنکه شرحی قابل توجهی نسبت به بست و
 لشکرگاه آن و سایر شهرهای آن نواحی میدهد ابو عبدالله محمد بن
 احمد المقدسی شامی معروف به البشاری است که در سال ۳۷۵ هجری
 فی در کتاب احسن التقاسیم خود مینویسد :

بست باقلعه بزرگ و حومه پهناوری در یک فرسخی بالای ملتقای
 رود خانه خردروی (ارغنداب) و هیرمند قرار دارد. بازار هایش معمور
 اند و دارای مسجدی نیکو است .

اهل آن بادین و مروت و صاحب نعمت اند که بآئین و درایت و خوی
 نرم خویش مشهور اند. این شهرچه پاکیزه و سرسبز با موقعیت مهم
 اش خرما و انگور فراوان و کل ریحان بسیار دارد. از ابو منصور دانشمند
 سیستانی شنیدم که گفتی: در دنیا شهری باین کوچکی ولی سرسبز و
 دارای میوه ها و نعم فراوان ندیده ام، اما و باد دارد. و شهر آن خیلی آباد است
 و مسجد جامع و ربض (حصار بیرونی) نیز دارد که بازار هادر آن اند. مردم
 آن آب هیرمند، (هرمید، هرمید= هیرمند) نوشند و دریای دیگری
 هم دارد که خردروی (ارغنداب) گویند. این دودریا بفاصله یک فرسخ
 از بست باهم میامیزند و درجای آمیزش آنها پلی از کشتی ها است .
 تقریباً بفاصله نیم فرسخ. کنار جاده ای که بغزنین روند، شهرچه
 العسکر (شبهه مدینه) قرار دارد که مسکن سلطان و لشکریان است.
 (۱۳)

۱۱- صورة الارض چاپ دکتر شعار صفحه ۱۵۶

۱۲- اشکال العالم خطی ص ۶۶

۱۳- رجوع شود به احسن التقاسیم طبع دوم لیدن ۱۹۰۶ ص ۳۰۴
 همچنان مقدسی در جای دیگر از کتاب خود (ص ۲۹۷) گوید: بست
 بقیه پاورقی در صفحه ۳۷۲

چنین مینماید که مقصود مقدسی از شهر چه «العسکر» یا «معسکر» همین «لشکری بازار» یا لشکر گاه تاریخ بیهقی است که خرابه های آن در پنج شش کیلو متری شمال ویرانه های بست شاهد عظمت و جلال پارینه آن است.

از لحاظ موقعیت و ساختمان عمومی، بست و لشکری بازار، در حقیقت دو حصه يك شهر اند، که اولی محل بود و باش مردم و دومی محل سکونت سپاه و ادارات دولتی بود. به عبارت دیگر در یکی قاطبه مردم و اهالی بست زندگانی داشتند و کانون تجارت و سرای ها و کاروان سراها بشمار میامد و در دیگرش، سپاه و نظامیان و صاحب منصبان و گاهگاه سلاطین غزنوی محمود و مسعود رهائیش داشتند. (۱۴)

جناب پوهاند حبیبی در یکی از مقالات جامع و مفید شان نسبت به لشکرگاه بست نوشته اند:

«این نکته را باید ملحوظ داشت که در شهرهای بزرگ اوایل عهد اسلامی مانند شهرهای کنونی يك حصه جدا گانه دور از شهر برای سکونت لشکریان و اهل اداره معین میشد و این مقر عسکری را «لشکر» یا «لشکر گاه» یا بزبان عرب بسی «العسکر» و به پشتو «لشکری بازار» میگفتند. چنانچه عسکر مصر و عسکر مکرّم و عسکر رمله و عسکر نیشاپور نزد جغرافیون عرب مشهور اند. (۱۵) و نیز قبل از سال ۲۰۰ هجری

بقیه پاورقی صفحه ۳۷۱

قصبه مرکزی آن سر زمین است و یک هزار و یکصد روستا دارد. و شهر های مربوطان عبارت اند از، جها لکان (ضبط های دیگر این کلمه بیایند) بان، قرمه، پوزاد (نوزاد کنونی زمینداور)، ارض داور، صروستان (سدوسان قریه الجوز (حور، حوز، الجور)، رخود (رخد، رخج = قندهار) بکر آواذ (بکر آباد، تکر آواذ، بکیرا، ظاهراً مصحف تکین آباد شد) (بنجوی (پنجوئی غرب قندهار)، کش (ظ: کشکنخود حالیه)، رودان، سفنجاوی (غالباً مصحف سفنجاری است که اکنون سنجاری یا سنجری در غرب قندهار کنار دریای ارغنداب واقع است)، طلقان (تلکان کنونی بیست میلی جنوب غرب قندهار - پرورشگاه شاعر و عارف معروف ملاحسن سکزی.

۱۴- لشکر گاه - کهزاد ص ۱۰، ۴۰ و غیره.

۱۵- معجم البلدان یا قوت ج ۶ ص ۱۷۷ بعد.

در سیستان بیرون از شهر زرنج جایی بنام «لشکر» موجود بود (۱۶). این لشکر گاه بقول البشاری (مقدسی) مقر سلطان (در آن وقت بمعنی عمومی اهل اداره و حکومت) و بقول صاحب تاریخ سیستان جایگاه عمال بود. پس تمام این روایات میرساند که، اصطلاح لشکر والعسکر در مورد مقر اهل اداره ولشکر لا اقل به حدود قبل از (۲۰۰هـ) میرسد ولشکری با زار کنونی نیز از این مقوله است» (۱۷)

این تذکرات هر کدام بجای خود میرساند که لشکر گاه بست در همان اوایل فتوحات اسلامی یا کم از کم قبل از غزنویان که دوره های سامانی و صفاری و طاهری باشد در مجاورت بست موجود و محل استفاده اهل اداره و حکومت بوده است.

در هر حال، بست ولشکر گاه قرنهای و مخصوصاً در دوره عروج غزنویان (عصر محمود و پسرش سعود) دوره های مشعشع تاریخ خود راسپری کردند و تا یک قرن بعد از آن نیز هردو رونقی داشتند ولی در سال ۵۴۵ هجری در اثر اشتباه کوچک یک شهزاده غزنوی «بست ولشکر گاه مانند غزنه در فاصله چند هفته به آتش قهر و غضب علاالدین جهانسوز سوختند، سپس مرمت کاری شدند و باز سوختند. باز اشغال گردیدند تا مغولان چنگیزی بدان ها ضربتی حواله کردند و تیمور لنک در نیمه دوم قرن هشتم هجری با تخریب بندها های آب نه تنها به حیات بست و لشکرگاه خاتمه داد بلکه زندگانی را به مفهوم عام کلمه در آن دیار خاموش گردانید.» (۱۹)

طبعاً در این آتش سوزی طاق زیبای بست که یکی از شاهکار های هنری دوره اسلامی کشور است نیز خساره دیده این طاق که تاهنوز باشکوه و عظمتی خاص در پای بالاحصار بست پابرجا مانده گواه زنده بر مدنیت و عمران این شهر باستانی است.

محقق دانشمند کشور، جناب پوهاند حبیبی مینویسند، که معلوم نیست این طاق در چه عصری ساخته شده است ولی گمان میرود که تاریخ آن از عصر غزنویان قدیمتر باشد. در فتوح البلدان بلادزی

۱۶- تاریخ سیستان ص ۱۵۹

۱۷- مجله سروش شماره ۲۸ قوس ۱۳۳۵ مقاله «لشکرگاه بست» ص ۷۰

۱۹- کهزاده، لشکرگاه ص ۱۳۵

(متوفی ۲۷۹هـ) که کتاب اقدم باقیمانده فتوح اسلامی است، در شرح فتوح سیستان و کابل اشارتی موجود است که میتوان تاریخ این رواق را تا قرن نخستین اسلام پیشبرد.

بلاذری میگوید: «عبدالملك بن مروان خلیفه اموی، امیه بن عبدالله بن خالد را بر خراسان والی گردانید، و او، عبدالله پسر خود را به پیکار «رتبیل» فرستاد چون عبدالله به بست رسید، رتبیل هزار هزار (یک میلیون) درهم را با هدایا و غلامان بطلب صلح فرستاد، ولی عبدالله از قبول آن ابا ورزید و گفت، تا وقتی که این رواق را از زیر نسا زد، بارتبیل صلح نخواهد شد.» (۲۰) چون عبدالله بن امیه قوماندان لشکر عرب این سخنان را در بست گفته پس میتوان حدس زد که مطلب آن، رواق بست بوده، و این واقعه در سنه ۷۴ هجری روی داده بود که شاهی زابلستان به دودمان رتابله تعلق داشت. (۲۱)

در هر حال، حصار بزرگ ولی فروریخته و استحکامات دامنه دار باطاق جالب و باشکوه بست نمودار آنست که اینجا روز گاری یکی از مراکز عمده تمدن قدیم سیستان بوده است.

آقای کهزاد، تاریخ بنای این شهر مدنیت پرور را تا عصر حماسه های ملی پیشبرده گوید، طوریکه در شاتروئی ها (فقره ۳۶) نسخه اوستا بزبان پهلوی که از سمرقند پیدا شده و تاریخ آن به ۸۰۰ میلادی میرسد، تحریر است: «بستوار پسر وزیر، شهر بست را آباد کرد.» (۲۲) درین وقت ویشتا سب (کی گشتاسب، پادشاه باختر) که اصل او و دیگر نجبا از سیستان بود، روبروی آب «فرزدان» (دریاچه هامون) از برای «اهوارمزد» قربانی میداد (۲۳)

در هر صورت، بنای بست راهر که گذاشته و در هر تاریخ و دوره ای که بوده، بوده. ولی قدر مسلم این است که، موقعیت بست بین سه شهر عمده شرق (هرات، زرنج و غزنه) مخصوصاً در زاویه بین دو

۲۰- فتوح البلدان بلاذری چاپ قاهره ۱۹۵۷ ص ۴۹۱

۲۱- مجله آریانا سال ۲۲ شماره میزان و عقرب ۴۳ (زیر عنوان رواق بست مراجعه شود.)

۲۲- تاریخ افغانستان تألیف کهزاد ج ۱ ص ۲۵۵ .

۲۳- در فقره ۱۰۸ آبان یشت چنین آمده: «از برای او (اهورا مزد) کی بقیه پاورقی در صفحه ۳۷۵

دریای بزرگ هیرمند وارغنداب که جاده های کاروانرواز سوی مغرب یعنی هرات وزرنج در سراسر قرون وسطی بطرف آن سرازیر میشد و باز از آنجا بسمت بلوچستان و غزنه و هند امتداد مییافت خیلی مساعد و مهم بوده است و به همین مناسبت نیز توانسته است قرنهای حیثیت خود را بصفت دروازه هندوستان و کانن تجارت و بازرگانی در این گوشه آسیا حفظ نماید.

یاقوت در قرن هفتم هجری گوید: روی هم رفته بست خرابست و از جمله بلاد گرم سیراست و آب فراوان و باغستان بسیار دارد. (۲۴) لسترنج علاوه میکند که در پایان قرن هشتم، هنگام لشکر کشی امیر تیمور از بست بزرنج (ظاهراً از زرنج به بست صحیح است) این شهر و حول و حوش آن ویران گردید و در ضمن همین لشکر کشی بند عظیم هیرمند نیز که بنام بندرستم شهرت داشت خراب شد. این بند تمام روستاهای باختر سیستان را مشروب میکرد. (۲۵)

امروز ساحه میان بست و لشکری بازار، بخصوص، ساحل رود خانه هیرمند مملو از خرابه ها و بقایای بقعات و زیارت هاست که از آن میان مزار «شهزادگان کنبد سرواز» (۲۶) و «شهزاده حسینی» معروف است.

بقیه پاورقی صفحه ۳۷۴

گشتاسب بلند همت روبروی آب «فرزدان» صدا اسپ، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد، تا بر تورانیان چیره شود» رجوع شود به مقاله سیستان در ادبیات مزدیسنا- آریانا شماره دوم سال ۱۳۴۷.

۲۴- معجم البلدان ج ۲ ص ۱۷۰- ۱۷۱

۲۵- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۶۹

۲۶- صاحب روضات الجنات، معین الدین اسفراری از این شهزادها ذکر شگفتی آمیز دارد و گوید: «در دیار (سجستان) شهر بست بس بعظمت بوده و در آن ناحیه جنبی (کنبدی) است و عو قبر در آنجا که آنجا ایشان را «شهزاده های سرباز» میگویند. باعتبار آنکه چنان مشهور است که بسیاری از ملوک و سلاطین سقف آن کنبد را پوشیده اند، چون درآمده اند، سقف را شکافته یافته اند، چنانکه یکم از خاک و گل و خشت در درون کنبد نیفتاده و یکنوبت شخصی که کنبد را پوشیده و باز شکافته شده در خواب دیده که شهزاده ها با او گفته بقیه پاورقی در صفحه بعد

بست و لشکری بازار هردو کنار مجرای هیرمند، در دامان دشت پهنآوری افتاده که در متون ادبی و تاریخی اسم آن به ضبط های مختلف آمده و استاد فرخی سیستانی و ملک الشعرا عنصری آنرا در قالب وزن و قافیه بنام «دشتلکان» (۲۷) یاد کرده اند که بر همه ضبط ها مرجع و تا امروز بهمن نام زبانزد مردم آنجا است. درشش هفت کیلومتری شمال غرب بست در سمت راست هیرمند مقابل لشکرگاه دهکده شاداب و سر سبز «بولان» قرار دارد که متأسفانه در هیچیک از کتب مسالك ذکرى از آن نیامیده در حالیکه در همان دوره های عروج بست و لشکرگاه و از آن هم پیشتر در روزگاران اولیه اسلام که هنوز از لشکرگاه کسی نام نمیرد، این دهکده بحیث گهواره رادمردان بست در نزدیکترین نقطه مقابل لشکرگاه در آن طرف هیرمند از خو دنام و نشانی داشت، و عیاران پیشتاز آن چون (عشان بن نصر) و برادرش «صالح بن نصر» بار ها اعمال ستمگر عرب را از شهر و مرز خود بیرون رانده اند، و ——— دم

بقیه پاورقی صفحه ۳۷۵

اند که مادر عالم نمی گنجیم، تو می خواهی که ما را در این کنبد بکنجانی ؟ بعد از آن دیگرش نبوشیده اند و به کنبد سرباز مشهور گشته . (ص ۳۴۲ بخش یکم)

در این زیارت لوایحی موجود است که تاریخ آنها ربیع الاول سال ۵۹۵ هجری و شوال ۶۱۱ هجری حک شده که لوحه اولی منسوب به امام محمد بن ابوالمعالی بن محمد الحسن و لوحه دومى منسوب به امام جلال الدین اسمعیل بن محمد است (ر ک - لشکرگاه - ص ۱۴۹)

۲۷- استاد فرخی سیستانی در قصیده غرا و شیوای خود که با مطلع :
چون بسیج راه کردم سوی بست از سیستان، شب همی تحویل کرد از
باختر بر آسمان آغاز می شود، و در آن شرح یکی از مسافرت های خود
را از سیستان بطرف بست بیان میکند، از این دشت که کاخ سلطنتی
لشکرگاه در آن واقع بود اینطور نام میبرد :

«کاخ سلطانی پدیدار آمد از دشت لکان» و ملک الشعرا عنصری بلخی
در قصیده ای که از کاخ سلطنتی لشکرگاه توصیف مینماید نیز از این
دشت بهمن نام آخری یاد میکند آنجا که گوید:

بفر قصر تو شد خوب همچو عقد بدر هوای بست و لب هیرمند و دشتلکان
زمحکمى پی بنیاد او به بیخ زمین ز برتری خم ایوان آن خم کیوان
گراز بلند و اقص نظر کنی سوی شیب ستاره بینی رو بزمین کران بکران

دانش دوست و بامروت بست را از چنگ آنان نجات بخشیده‌اند (۲۸).
متون ادبیات ما از صدها قصیده در وصف بخشش های فراوان سلاطین غزنوی مخصوصاً محمود و مسعود است ولی آنچنانکه بیهقی می‌آورد علوهت دانشمندان بولانی بست بمراتب بالا تراز این بخشش ها است و بسیار بجاست که مراتب همت یکنفر قاضی بسنی را با پسرش از زبان ابوالفضل بیهقی در برابر بخشش سلطان مسعود در اینجا نقل کنیم :

«و آغاجی خادم را گفت، کیسه های پیاور و مرا گفت: بستان، در هر کیسه هزار مثقال زر پاره کرده است بونصر را بگوی که زرها یست که پدر ماضی الله عنه از غزو هندوستان آورده است ... و می شنوم که قاضی بست بوالحسن بن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگ دستند و از کس چیزی نستانند و اندک مایه ضیعتی دارند یک کیسه بپدر باید داد و یک کیسه به پسر تا خویشان را ضیعتی حلال خرند و فراخ تر بتوانند زیست و ما حق این نعمت تندرستی که باز یافتیم لختی گذارده باشیم.» (۲۹) بیهقی گوید: «من کیسه ها بستدم و بنزدیک بونصر آوردم و حال باز گفتم، دعا کرد و گفت «خداوند این سخن نیکو کرد و شنوده ام که، بوالحسن و پسرش وقت باشد که بده درم درماند اند» و بخانه بازگشت و کیسه ها باوی بردند و پس از نماز کس فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را بخواند و بیامدند، بونصر پیغام سلطان بقاضی رسانید، بسیار دعا کرد و گفت: این صلت فخر است، پذیرفتم و باز دادم که مرا بکار نیست و قیامت سخت نزدیکست، حساب این نتوانم داد ... بونصر گفت: ای سبحان الله زری که سلطان محمود بغزو از بتخانه ها بشمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آنرا امیر المومنین می‌روا دارد ستدن آن قاضی همی نستاند؟ گفت زندگانی خداوند دراز باد ... و بزم پوشیده است که آن غزو ها بر طریق سنت مصطفی هست علیه السلام یانه؟ به هیچ حال من این

۲۸- تاریخ سیستان ص ۱۹۰-۱۹۲

۲۹- این مطلب مربوط واقع غرق شدن گشتی سلطان مسعود در آب

های هیرمند و زخم برداشتن پائی مسعود از آن است که بشکرانه صحت

مندی خود سلطان خیرات میده (تاریخ بیهقی ص ۵۰۷، ۵۱۲)

نپذیرم و در عهده این نشوم. گفت: اگر نپذیری بشاگردان خویش و مستحقان و درویشان ده گفت **من** هیچ مستحق رانشناسم در بست که زربدیشان توان داد، و مراچه افتاده است که، زرکسی دیگر دهد و کسی دیگر بردوشمار آن مرا بقیامت باید داد، به هیچ حال این عهده قبول نکنم. بونصر پسرش را گفت تو از آن خویش بستان گفت: زندگانی خواجه عمید دراز باد! علی ای حال، من نیز فرزند این پدرم که آن سخن گفت و علم از وی آموخته ام و اگر وی را یک روز دیده بود می و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدت عمر پیروی او کردم، پس چه جای آنکه سالها دیده ام من از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی میترسد. و آنچه دارم از اندک مایه حطام دنیا حلاست و کفایت است و به هیچ زیاده حاجت من نیستم. بونصر گفت: «الله در کما (بزرگا) که شما دو تن اید» و بگریست و ایشان را باز گردانید و باقی روز اندیشمند بود و از این یاد میکرد و دیگر روز رقعته بنبشت با میرو حال باز نمود و زرباز فرستاد، امیر بتعجب بماند و چند وقت شنودم که ... (امیر) بونصر را گفتی چشم بد دور از بولانیان،» (۳۰)

همچنان در دو منزلی شمال بست پرا راه زمین داور، شهر معمور «سروان» (ظاهرآ ساربان قلعه امروزی) موقعیت داشت که کمی از ساحل هیرمند بدور افتاده بود.

ابن حوقل از فراوانی میوه های آن یاد کرده گوید، شهر چه یسی باندازه قرنین ولی آبادتر و پر جمعیت تر از آن است، میوه فراوان و خرما و انگور بسیار دارد که بجایهای دیگر میبرند، (۳۱) از فیروز قند (ظ: کشکنخود حالیه) واقع در جنوب سروان مشرق بست میوه فراوان بخارج صادر میکرد. (۳۲)

مؤلف حدود العالم از این محل و خرما ی آن توصیف میکند، «سروان شهر کیست، و او را ناحیتی خورد است کی «الین» خوانند و گرم سیر

۳۰- تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۵۱۲ - ۵۱۳
۳۱- صورة الارض ابن حوقل ص ۱۵۸، جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۱۷۱

۳۲- جغرافیای تاریخی شرقی ص ۳۷۱

است و اندروی خرما خیزد و جایی استوار است. (۳۳).
 در این نواحی محل دیگری نیز بوده موسوم به «جالکان» که آنرا
 بصورت جالقان، و جهلکان و زالقان و مالقان و صالقان هم نوشته اند. (۳۴)
 ابن حوقل در وصف آن گوید، در یک منزلی بست واقع است (۳۵) ولی
 معین نمیکنند که در کدام سمت آن است این اسم در کتب مسالك هم
 کمتر وارد گردیده و شهری بوده که اکثریت اهالی آن راجولاهان تشکیل
 میداده اند و میوه و غله و خرما و چشمه های آبروان داشته و در قرن
 چارم وسعت آن با اندازه قرنین بوده است. (۳۶)
 ابن حوقل در نزدیکی فیروز قند، در دست راست کسیکه از بست به
 رخج (قندهار) میرفت محل دیگر را بنام «روذان» سراغ میدهد که از

- ۳۳- حدود العالم ص ۱۰۳ چاپ دکتر منوچهر ستوده .
- ۳۴- حدود العالم ص ۱۰۳. جالکان، شهر کیست با آب روان و بیشتر وی
 جولاهه اند، پوهاند حبیبی و پوهاند میر حسین شاه استادان پوهنتون
 کابل این اسم را مطابق ضبط حدود العالم (جالکان بکسر سوم) با
 (زله خان) یا (ذلیخا حالیه) واقع در ده میلی جنوب غرب قندهار تطبیق
 میکنند که مشروب از آب رود خانه است (مجله آریانا- شماره پنجم
 سال هجدهم صفحه ۲) ابن حوقل این نام را بصورت «زالقان» و اصطخری
 آن را بشکل «صالقان» ضبط کرده اند (صورة الارض ص ۱۵۷، اصطخری
 ص ۱۹۸) و مقدسی آنرا «جهلکان» نوشته (احسن التقاسیم ص ۲۹۷) که
 ظاهراً «جالقان» و «زالقان» معرب «جالکان» و صالقان هم تصحیف
 «جالقان» میتواند باشد و نباید این زالقان را (که صورت ضبط جالکان
 بر آن مرجح است) با «زالقان» (زاهدان؟) نزدیک زرنج یکی دانست.
 ۳۵- ابن حوقل، صورة الارض ص ۱۵۷ و اصطخری، فاصله این محل
 را از بست دو منزل شمرده و بجای سروان اسم داور را با «صالقان»
 یکجا ذکر نموده گوید: داور، و صالقان، بردو منزلی بست، دوشهر است
 پر نعمت و با کشاورزی و میوه بسیار، مردم جولاهه باشند» (ص ۱۹۸)
- ۳۶- جغرافیای تاریخی لسترنج ص ۳۶۹، صورة الارض ۱۵۷

قرنین کوچکتر، ودارای کشنزار و آب روان بود و محصول عمده آن را منج (۳۷) تشکیل میداد.

صاحب تاریخ سیستان با آنکه این محل را یکجا با سروان، وابسته بکوره بست و از جمله خالصجات دیوانی (که عواید آنها فقط بسلطان تعلق می گرفت) میداند. (۳۹) ولی ظاهراً چنان مینماید که این شهر به قندهار (یا الرخج قرو ن وسطی) نزدیک و از بلاد مهم آن ناحیه بوده است.

در اینجا باید بگویم که بین بست و قندهار، شهر مرد پرور دیگری موسوم به «میمند» موقعیت داشت که در تاریخ دوره غزنویان بیش از هر دوره دیگرشایان توجه و جالب دقت است. زیرا این شهر مردان بزرگی در دنیای سیاست و کیاست پرورش داده که برآستی تاریخ این دوره را تکمیل نموده اند.

خاندان دانشور میمندی در راس آنها خواجه حسن میمندی دوست و همکار سبکتگین و شمس الکفات احمد بن حسن میمندی وزیر مدبر و معروف سلطان محمود و وزیر زاده ابوالفتح عبدالرزاق بن احمد میمندی وزیر کار فهم سلطان مودود، در تاریخ و تکمیل تاریخ این دوره آنقدر مهم و موثر اند که بدون نام بریدن کار و ایی آنها، شکاف عمیقی در مطالعه تاریخ دوره غزنویان بملاحظه میرسد. چون بحث در اطراف اهمیت این خانواده عجالتاً از توان این مختصر بدر است صرف همیمنقدر میگوئیم:

برای آنکه ازدانش و کفایت و کارروائی این خانواده در دوره غزنویان و نقش آنها در بوجود آوردن تاریخ این دوره خوبتر آگاه شویم بهتر است به تاریخ بیهقی و متون ادبی این دوره مخصوصاً دو اوین شعراء مراجعه شود.

از آنجائیکه این شهر بجز پرورش شخصیت های بزرگ کدام شهرتی

۳۷- منج (معرب منک) بفتح اول بمعنی خرما ی بهم چسپیده و نیز بمعنی دانه مسکری آمده است و بضم اول بمعنی «ماش سبز» است و ظاهراً مراد مصنف معنی اخیر باشد (رك: تعلیقات صورة الارض ص ۲۹۹)

۳۸- صورة الارض ص ۱۵۸

۳۹- تاریخ سیستان ص ۳۰

دیگر ندارد، بنا بر آن اسم آنهم با از بین رفتن رجال آن، از صفحات کتب مسالك افتاده است و حتی نویسندگان متأخر اسم آنرا (نظر به نزدیکی و شباهت لفظی) با کلمه «میمنه» که از نقاط معروف و تاریخی کشور است اشتباه کرده اند.

مثلاً : بارتولد مستشرق روسی ضمن تعریف میمنه گوید: در نگارشات مولفین قرن سیزدهم، «میمنه بشکل «میمند» دیده می شود و قبل از آن زمان هم وجود داشته و خواجه حسن میمندی (۹۹۸ - ۱۰۳۰) وزیر سلطان محمود از این دهکده برون آمده است. (۴۰)

یا قوت نسبت باین محل مینویسد: «میمند» ناحیتی است از مضافات غزنه که ابوالحسن علی بن احمد میمندی رزیر سلطان محمود بدان منسوب میباشد. (۴۱)

یک قرن بعد از یا قوت، حمدالله مستوفی آنرا چنین تعریف مینماید: «از اقلیم سیم است، شهری وسط است و گرم سیرو آبشار از رودخانه، حاصلش غله و اندک خرما و میوه باشد». (۴۲)

تقریباً هزار سال پیش فرخی سیستانی اسم «میمند» را در قصیده «چون بسیج راه کردم سوی بست از سیستان» اینطور یاد میکند، آنجا که گوید:

من بدین راه طلسم آکین همی کردم نگاه

از تفکر خیره مانده همچو شخص بی روان

باد میمند آمدونا که برویم بروزید

خال وزلف از بوی او هم شکل شد بامشک و بان

مطابق توصیف فرخی، میمند بین بست و رنج واقع بوده و ظاهراً همین

«میوند» بین گرشک و کشکنخود است که از او آخر قرن ۱۹ شهرت

۴۰- جغرافیای تاریخی بار تولد ص ۸۲ - ۸۳

۴۱- یا قوت، معجم البلدان ج ۸ ص ۲۲۸

۴۲- نزه القلوب حمدالله مستوفی ص ۱۸۵، چاپ بمبئی.

بسزای درتاریخ افغانستان (بمناسبت جنگ دوم افغان و انگلیس که «بجنگ میوند» نیز شهرت دارد) کسب کرده است. و یقیناً این شهرت را بازیکی ازدوشیزگان مردمنش او (ملالی) باو بخشید که با ترانه های حماسی اش محشری بر سردشمنان کشور برپا کرد و از خود نام جاودانی در تاریخ این مرز و بوم گذاشت.

تخریب بست :

بقول مارکوارت بست در ملتقای هلمند و ارغنداب در زمان قدیم یکی از مراکز تمدن این سرزمین بوده و در آغاز قرن ششم میلادی در دست هفتالیان افتاد که انوشیروان خسرو اول ساسانی از ایشان بگرفت. (۴۳)

چنین بنظر می آید که در ایام ضعف و فترت دولت ساسانی پارس در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی سرزمین های سیستان و رخی و زابل و داوریعی وادیهای هیرمند و ارغنداب و ترنگ بدست ملوک رتبیل که از بقایای خاندانهای کوشانی و هفتالی و ترکان شمال هندو کش بوده اند افتاده باشد، زیرا ما در حین فتوح عرب بعد از سنه ۳۰ ق هجری (۶۵۰ م) می بینیم که در زرنج سیستان مرزبانی بنام رستم یا پرویز = پرویز حکمرانی دارد و بعد از آن بنام کابلشاه و غیره با اعراب فاتح می جنگند (۴۴).

بلاذری آمدن افسر عربی عبدالرحمن بن سمره را از سیستان بعد از قطع وادی خواش و قوزان بست می نویسد: که این فاتح عربی بست را بزور گرفت و پس از آن مردم روزان را مغلوب ساخت و به خشک آمد و هم در رخی جنگ کرد، و بر مردم آن چیره شد. (۴۵)

به عقیده مسور، پوهاند حبیبی. این وقایع بعد از سنه ۳۶ هـ (۶۵۶ م) روی داده ولی از جمله سرزمین های مذکور، در کتب فتوح، خواش همین خواش و خاشرود و خشک هم خشک نخود و رخی وادی ارغندا باست، اما کلمه قوزان را تاکنون

۴۳- ایران شهر - ص ۳۶، طبری ۱/ ۸۹۴ (حبیبی)

۴۴- بالا ذری فتوح البلدان ص ۴۸۵ تاریخ سیستان ص ۸۲ بعد

۴۵- فتوح البلدان ص ۴۸۸

نهمیده‌ام که چیست؟ اگر کسی درین باره رایى داشته باشد لطفاً به انجمن تاریخ بنویسد. (۴۶)

در این مورد حدسی دارم و آن این است که «قوزان» متذکره بلاذری با کلمه «بولان» قدیمترین و معروفترین روستای آن سامان در هشت کیلو متری شمال بست واقع در دست راست رودخانه هیرمند چه از لحاظ تعداد حروف و شکل املاء خود چه از لحاظ توتیبیبیان مورخ (قوزان بست) قرابت نزدیک دارد.

بموجب شرحی که العتبی داده بای توزدر (۳۶۰هـ) حکمران بست بود که سبکتگین آنرا از او گرفت و ابوالفتح علی بن محمد بستی کاتب صاحب تجنیس و شاعر زبان عربی که منشی بایتوز بود به دربار سبکتگین پیوست و بعد از آن حکمرانی بست به طغان سپرده شد، ولی وی از ادای باج و خراج سرباززدوبه شمشیری دست سبکتگین را مجروح ساخت ولی شکست خورد و بست بدست سبکتگین آمد، (۳۶۶هـ). (۴۷)

بعد ازین همواره بست شهرردوم دولت غزنوی (یعنی پایتخت شتوی) بوده. از فجایعی که در وسط قرن پنجم هجری در اثر برخورد دو خاندان غزنوی در مملکت روی داد، غزنه آن پایتخت زیبای سلطان محمود و مسعود و هم شهر بست ویران و سوخته شد و غالباً بعد از آن بهمان رونق و شکوه نخستین خود نرید. تصویر این صحنه های غم آور را مورخ همان دوره منهاج سراج جوزجانی خوبتر بیان میکند، وی گوید، «... بهرامشاه کرت سوم حشم غزنین و خلق شهر و پیاده بسیار جمع کرد و سوم کرت مصاف شد، طاقت مقاومت نیاورد و شکسته شد و علاو لدین به قهر شهر غزنین را بگرفت هفت شبانه روز غزنین در آتش و دود بسوخت و مکابره فرمود.

راوی چنین میگوید: که درین هفت شبانه روز از کثرت سواد دود، چنان هوا مظلم گردید که شب را مانستی، و شب باز شعله های آتش

۴۶- مجله آریانا، سال ۱۳۵۱، مقاله بست و لشکرگاه، بقلم پوهاند حبیبی

۴۷- تاریخ یمینی ص ۱۸ این نام در تاریخ یمینی و بیهقی بایتوز و در کردیزی بایتور است در کتب دیگر هر دو املا آمده.

که در شهر غزنین میسخت هواچنان می نمود که بر روز مانستی ... چون هفت روز گذشت شب هشتم شد، شهر تمام خراب بکشت و سوخته شد... از غزنین رخت بر بست و به بلاد داووروبست، کوچ کرد و چون به شهر بست رسید، قصور و عمارات محمودی را که در آفاق مثل آن نبود تمام خراب کرد، و کل ولایت که به محمودیان مضاف بود، جمله را خراب کرد و ویران گردانید و بغور باز آمد ...» (۴۸) دایرة المعارف اسلامی تخریت بست را در حدود (۵۵۰هـ) بر دست سلطان علاوالدین جهانسوز غوری می نویسد (۴۹). ولی سال تخریب و فتح غزنی بر دست جهانسوز (۵۴۵هـ) است و در این صورت باید قصور و عمارات بست که در آفاق مثل آن نبوده، هم در این سال یا (۵۴۶هـ) ویران شده باشند. ولی این تخریب شاید بتمام شهر متوجه نبوده، زیرا منهاج سراج هم گوید که قصور و عمارات محمودی را ویران کرد.

یا قوت حموی در حدود (۶۱۶هـ) از آبادانی بست حرف میزند ولی گوید ویرانی در آن آشکار است (۵۰).

پوهاند حبیبی مینویسد: که سکه شاهرخ بن تیمور (۸۰۷ - ۸۵۰هـ) رادیده‌ام که در بست ضرب شده بود، و ازین هم ثابت می آید که بست شهر مسکون و معتبر و دارالضرب بود، و بکلی از بین نرفته بود و حتی در سنه (۱۱۵۰هـ) هنگامیکه در مقابل نادر افشار مقاومت کرد، از طرف او تخریب گردید و شاید این شهر باستانی باشد که بعد از آن مرکز قوای حکومتی در عصر سدو زائیان به گرش (گرشک؟) انتقال و تا حدود (۱۳۳۰ش) که لشکرگاه بواسطه بند هلمند احیای مجدد یافت هم تمرکز داشت. از بست اکنون بقایای خرابه های بالاحصار و رواق معروف آن و بقایای لشکری بازار که در امتداد کرانه های هیرمند به طرف شمال برجای مانده است. بالاحصار بست چون در زاویه بین دو رودخانه

۴۸- طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۵۴ طبع دوم حبیبی کابل ۱۳۴۵ ش

۴۹- دایرة المعارف اسلامی ص ۸۰۵

۵۰- معجم البلدان ج ۲ ص ۱۷۱



شکل (۶۱) مربوط فصل دهم
طاق بست پنجاه سال قبل (۱۳۱۷)

بلغ بود، درباره بست نزاع داشتند. حاکم بست به محمود پیوست. در بهاران ۹۹۸ (ماه مارچ) سلطان محمود بر غزنه تسلط یافت و بزرگتر یمن شهنشاه سلاله خود شد. از این تاریخ تا ۱۱۵۰ میلادی، بست زیر حکم غزنویان بود.

شلم برژه در اخیر کتاب خود در یک لوحه، جریان احوال را اینطور خلاصه میکنند:

قرن ۶ میلادی بست بدست هفتالیان و سپس بدست خسرو اول افتاد. (طبری)

وسط قرن ۷ میلادی بست را ربیع بن زیاد حارثی تصرف کرد. (بلا ذری تاریخ سیستان)

اخیر قرن ۷م پیکارهای بین فرماندهان عرب و رتبیلان کابل. (طبری و ابن اثیر) ۸۶۵ - ۸۶۹ - ۰ اعمار بناها بحکم طاهر بن لیت (تاریخ سیستان) ۹۶۲ بست بدست الپ تگین افتاد. (حدود العالم)

۹۷۷م - بست بدست سبک تگین افتاد. (تاریخ یمینی)

اخیر قرن دهم - جغرافیه نگاران عرب احوال بست را بیان میکنند.

(اصطخری و مقدسی و ابن حوقل)

آغاز قرن یازدهم. دوران عظمت و رونق کاح هادرکنار هلمند (فرخی سیستانی) در زمان مسعود، بر بناهای بست، بناهای دیگر افزوده میشود (تاریخ بیهقی)

۱۰۳۶ - ۱۰۳۷م مسعود در بست و لشکرگاه سفیر سلجوقیان را بار داد. (تاریخ بیهقی)

۱۰۴۴م غلبه سلجوقیان بر بست. (طبقات ناصری)

۱۰۴۹م - شکست سلجوقیان در بست. (طبقات ناصری)

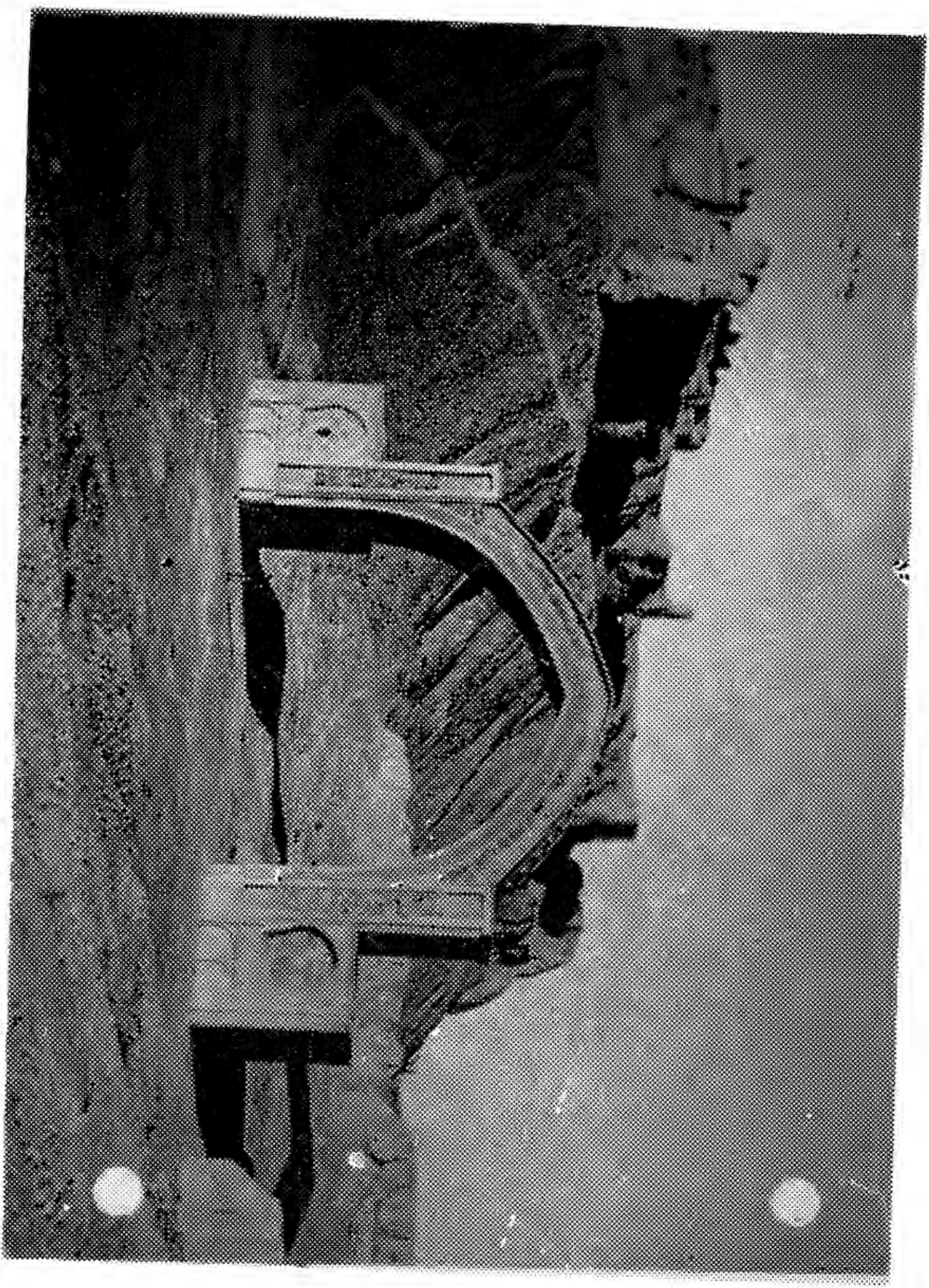
۱۱۰۶م - ارسال سلطنت را گرفت و بر گرمسیر و زمینداور غلبه کرد. (طبقات ناصری)

۱۱۵۰م - سپاه علاءالدین بها نسوز بست را سوخت. (طبقات ناصری)

۱۲۰۵م - بست زیر سلطه غیاث الدین محمد غوری رونق یافت.

(طبقات ناصری)

۱۲۰۶م - غیاث الدین غوری سپاه بست فراهم و اسفزار را بسوی مرو سوق داد. (طبقات ناصری)



شکل (۶۲) مربوط فصل دهم

طاق بست بعد از ترمیم در پای ویرانه های قلعه بست

چاه قلعه بست:

در وسط تپه بالا حصار بست چای عمیقی بشکل دایره‌وی به نظر می‌خورد که بنا بر گفته مردم آنجا زندان پادشاه‌هان وقت بوده و تاهفت طبقه دو را دور آن اطاق‌های بزرگی ساخته شده بوده است.

فعلاً دوسه طبقه فوقانی اطاق‌های دورا دورچاه مذکور که رنگ خشت‌های آن سوخته و دودالود گردیده است و حاکی از آتش سوزی‌های دوران گذشته است، بدرستی قابل تشخیص است.

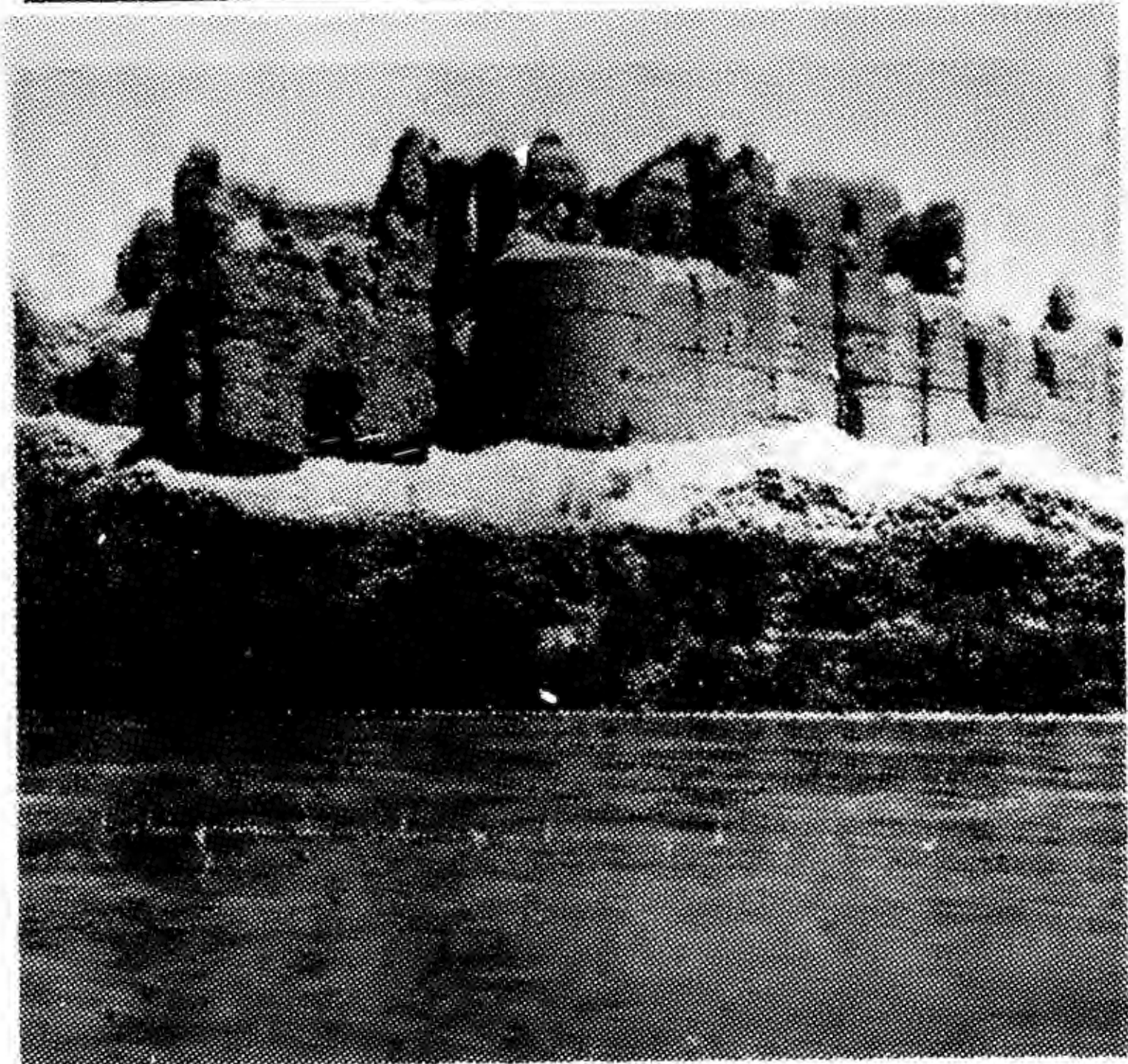
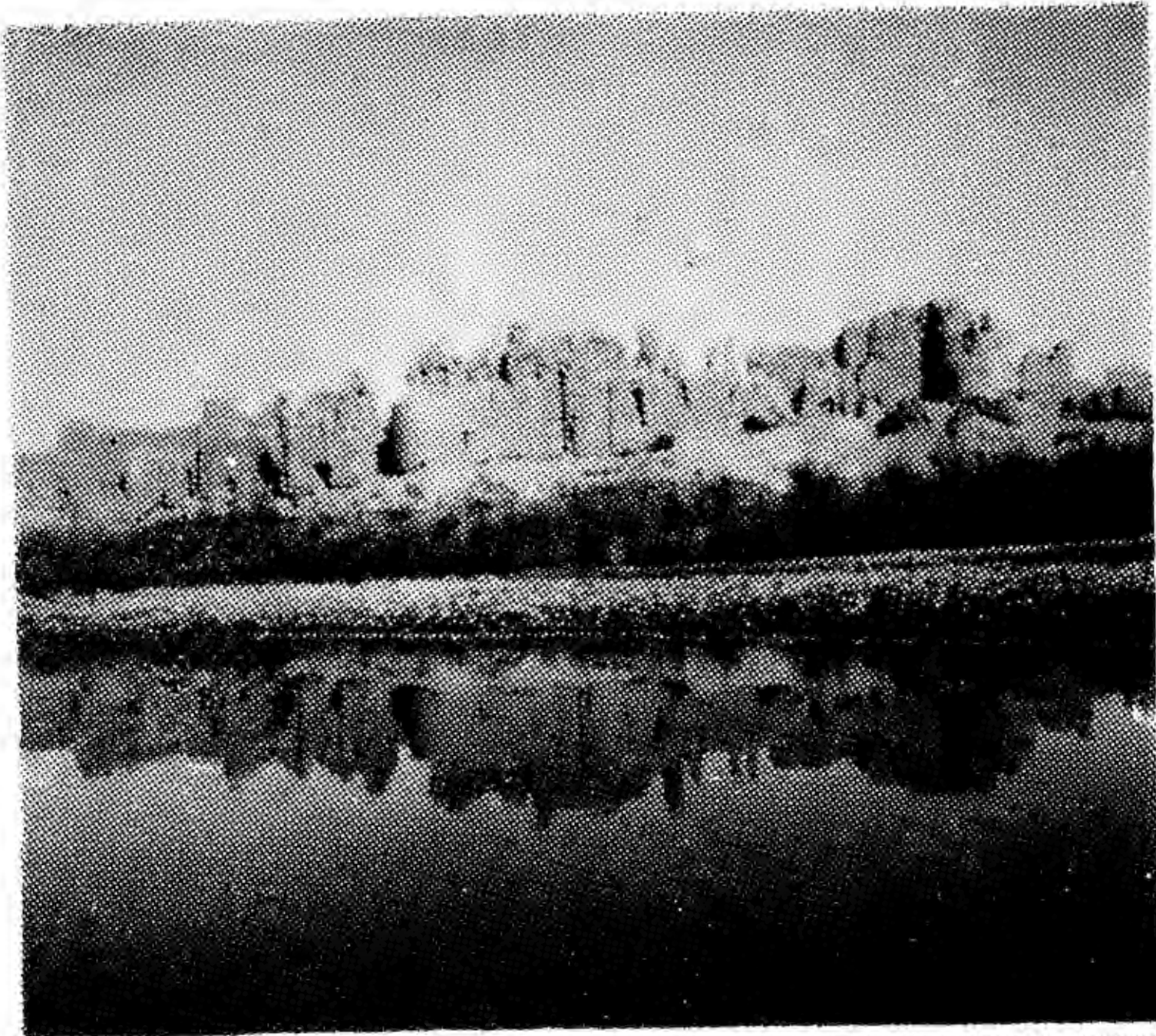
گفته می‌شود که طبقات زیرین آن به مرور زمان از خاک و گرد پر گردیده و ممکن است با حفريات دقیق باستان‌شناسی چهره حقیقی و منظور واقعی از ساختمان این چاه با ساختمان‌های دیگر اطراف آن خوبتر روشن شود راه دخول به ساختمان‌هایی زیرزمینی بالا حصار که توسط دهلیز‌های تنگ و تاریک دورتر از مرکز چاه صورت می‌گیرد برای هر کس آسان نیست ولی بعد از دخول به ساختمان‌های مرکزی بالا حصار امکانات خروج آن خیلی مشکل به نظر می‌خورد. در مورد ساختمان چاه قلعه بست اخیراً در شماره دوم سال اول باستان‌شناسی افغانستان راپوری به نشر رسیده که قسمتی از آن اینست:

چاه قلعه بست به عمق تقریباً (چهل و دو) و قطر زیرین (ده) متر و قطر بالای (بیست و دو) متر در بین تپه طبیعی کنده کاری و (حفر) گردیده بعداً (تراش) ساختمان و اعمار ابتدایی آن از قسمت زیرین شروع گردیده که قسمت زیرین چاه به قطر سه متر مواد سیاه چونه یعنی (خاکستر، چونه میده خشت پخته) که به مقابل آب فوق‌العاده مقاومت دارد، اعمار گردیده است.

قسمت خشک چاه به قطر (پنج) متر و عمق (هفده) متر و دور بیرون آن با (شش) دریچه روشنی اند از قسم سوپ (موری) و راه روزینه پته زینه الی سطح آب) اعمار گردیده است.

پلان زینه:

با لای را هر وزینه چار منزل مجزا موقعیت دارد که هریک از منازل مذکور دارای اطاق‌های متعدد هست یعنی منزل چارم دارای چار فیل پایه چار رواق، برای گرفتن روشنایی است که اطراف آن ها



شکل (۶۴) مربوط فصل دهم
 دو منظره از کوشک سلطان مسعود در لشکرگاه بست



شکل (۶۵) مربوط فصل دهم
 دو تصویر از غلامان سلطان مسعود در کوشک لشکر گاه

زورق‌ها تعبیه شده بود و واقع بود و از آن به سوی زرنج می‌رفتند. دروازه دیگر شهر بست به طرف شرق برجاده که از آن به طرف پنج وائی و هند می‌رفتند باز میشد و ممکن است شهر بست دروازه های دیگری هم بر طبق سنت قدیم بر شمال و جنوب داشته بوده باشد که معلومات کتبی در باره آنها بدست نیست ولی در باره دو دروازه غرب و شرق آن که از آنها بسوی سیستان و هندوستان می‌رفتند روایات کتبی و شفائی که تا هنوز در سینه های مردم محفوظ است موجود میباشد.

چنانکه در میان پشتو زبانان وادی های هیرمند و ارغنداب داستان عشقی از زمان های قدیم به طور عنعنوی روایت میشود که شنیدن بخش های منثور و منظوم آن برای شنونده لذت خاص میبخشد و تا هنوز این افسانه باناره (نعره ها) های آن از طرف افسانه گوینان مقامی سروده میشود، آهنگ زیر نمونه یی ازین افسانه و روایت شفاهی مردم در مورد دروازه های شهر بست است :

که دوی دی دوی دی د کلا بست دروازی دوی دی

پریوه نی پتی وزی په دابله نی د مورسوی ناری دی. (۵۲)

یعنی قلعه بست دودروازه، دارد، از یک پتی خان بیرون میرود (به سفر هند میرود) بر دروازه دیگر آن فریادهای سوزان مادرش بلند است.

در زمانی که تشخیص آن میسر نیست، در شهر بست حکمرانی بنام اسلم خان از قبيله، بریخ قندهار حکم میراند، که شهزاده جوانش بنام پتی خان (فتح خان؟) به دلاوری و شمشیرزنی نامی داشت و پهلوان این داستان هم اوست که با معشوقه دلربای خود (رابیا) و چهل نفر جوانان دلیر بریخ به فتح هند رفته بود.

این افسانه یکی از داستان های عشقی قدیمی بست و آمیخته با حماسه و رزم است که جنبه رزمی آن به آن شرینی و حلاوت خاص بخشیده و بیان آن در این جا که منسوب به شهر تاریخی بست و شهزاده دلیر آن است خیلی مناسب و دلچسپ مینماید:

حماسه بست :

در روزگار قدیم، شهر بست بشادی معمور و به سرور آبادان بود ،
 باغهای آراسته و کاخهای پیراسته داشت، کرانش چون کاشغر و میانش
 چون فرخار بود. امیری شادروان در آن پادشاهی میکرد که کهتر و مهتر بدو
 شاد بودند، مردم جز هوای دل اورانمی جستند و او جز دل مردم کشوری
 نمی شناخت که شایسته پادشاهی باشد . کینه از دلها پیرون و
 کشور رابه مهر افسون کرده بود و باغبانان بنام او گل می کاشتند و
 دهکانات بدو نیایش میکردند. شادی مردم و خرمی کشور از او بود. کاخی
 بر افراشته و بهشتی بر آورده بود که جای آرام و گام بود. دشمنی
 نداشت که از دیدن آن حسد می برد. هیچ دلی آنرا برای دیگری نمیخوا
 ست. هرگز فقیری را بر آستان او ندیده بودند. گنج مردم را نگرفته
 بود. از دارندگان نمیخواست و بدرویشان فراوان بخشیده بود .
 بدانسانکه خدای پیروز گریب و فرهی داده بود او در پیروزی بخت
 مردمان می کوشید. زیر دستان او بکوه و بیابان و دریا و شهر بهره
 خود را دریافته بودند. بدین داد وائین بسر برد تا آنکه بهارزند گانی
 او در گذشت و پیری بر سرش سایه افکند. دوستان دانا بر او کرد آمدند
 و بدو گفتند :

(اگر پادشاه راعمر بسر آید (بلاد گرمسیر) را سایه یی نباشد
 که در آن آرام کنند. اکنون که کارهای کشور بکام است دل مردم را آر
 زوی آنست که پادشاه زن بخواهد تا بفرزند او اطاعت کنند و در سایه او
 از ستم بیاسایند.)

پادشاه زن خواست اما چندین سال دیگر مژده فرزند باو نرسید .
 همگان نومید بودند. امیر وزیر ی داشت نیک اندیش و فرزانه ، که
 اندیشه اش یاور و یارمند پادشاه بود. آن وزیر نیز از فرزند محروم
 بود. روز گاری بدین حال سر آمد تا آنکه روزی مردی ژنده پوش با
 کلاه نمدی از سوی بیابان پدیدار گردید و با عصای درازی که در دست
 داشت در بکاخ شاهی راست بکوفت. کنیزکان شتافتند تا ببینند کیست
 چه میخواهد . درویش را با غرور در و یشانه
 گفت: خواستن در کاخ شاهان بیشتر از دل درویشان است. شنیده ام که
 شاه مردیست داد گراما دلش با ندوه اندراست .

آمد تا آنچه را می‌خواهد باز گوید و در یابد. کنیز گان را حرف‌ها و شگفت آمد. رفتند و سخنان او را باز گفتند. ملکه شادمانی کرد و آرزوی فرزند را با او در میان گذاشت. در بستان شاه درختی برومند بود درویش عصای خود را بر آن افکند، دو سیب سرخ پائین افتاد. یکی را به ملکه داد و دیگری را فرستاد تا بانوی وزیر بخورد. تا می‌خواستند بر او در هم دینار نثار کنند بگامهای تنید از ایشان دور شده بود، هیچکس نتوانست او را باز دارد. پادشاه و وزیر ظهور درویش را نیک گرفتند، چون روز بیایان رسید به طرب و شادی پرداختند درویش بر سر زبانها افتید مردم دست بد عا برداشتند. انداران شب همدم شاه و بانوی وزیر آبستن شدند. چون روزها و شبهای مقدر سر رفت شهزاده‌یی به زیبایی پسر بامداد و وزیر زاده‌یی به جمال دختر آسماز به دنیا آمد. پادشاه جشن بیاراست. مردم به طرب پرداختند. چندان شادی کردند که دنیا جای سرور است. آنگاه روشن دلان را باز خواست تا بر پرچهرگان نوزاد نام گذارند. شهزاده را پتی و دختر وزیر را بیبا خواندند. روزها و شبها می‌گذشت تا آنکه این دو کودک بزرگ شدند و بسان خورشید و ماه می درخشیدند. محبتی که از کودکی ایشان را دریافته بود به عشقی بدل شد که جوانی آنها را در یافت. چندان به مهر همدیگر سرگرم شدند که در شهر بست همه کس از آن آگاه شد جوانی چون خنک سرکش است. گاهی قوی تر یق دستهای می‌تواند لگام آنها نگاه دارد روزگار مخفیانه بر پهلوی آن تازیانه می‌زند و او را مستانه و ارمی جهانند. پتی را خون جوانی چندان گرم بود که با هر که روبرو میشد زور می آزمود و هر که را نیرومند می‌پنداشت بر زمین می‌زد چون در کودکی مردم ناز او را می‌پرداختند در جوانی غرور او مایه آزارشان گردید. دانایانی که امیدوار روزگار پادشاهی او بودند بهراس‌اندر شدند. وقتی از کاخ شاهی برون می‌آمد مردم بخانه‌های خود می‌رفتند. گروهی از جوانان بیباک را گرد آورده بود در کوی و برز نچنان میتاخت که در شکارگاه مستی میکرد.

آن پادشاه دادگر را چه افتاده بود که فرزندش بر مردم ستم میکرد و او باز نمیداشت؟ آیا او نیز مانند همه پادشاهان دیگر خاطر فرزندش را بر آرامش مردم گرامی میداشت؟ یا عدالت روز کار او را در پایان عمر

به پاداش آن‌همه داد و آئین بدبخت میساخت، چنانکه نتواند آزار و ستم را از سر مردمان بردارد؟ روزی پیر زنی در کلبه خویش شکایت ستم‌دیده ای را شنید و گفت: «من در سایه پادشاهی این مرد داد گریپیر شده ام من به مرگ خود وزندگان پادشاه که درازتر باد سوگند میخورم که او از جور شهزاده آگاه نیست.» انکو شکایت میکرد گفت: چگونه آگاه نیست. هنوز شهزاده کودک بود که با همبازیهای خود کوزه سفالین زنان دهکده را شکست به پادشاه خبر بردند پادشاه بزنان ده کوزه‌های نقرئین

داد و فرزندان را به رنگی پند گفت که او را مغرور ساخت چرا او را سرزنش نکرد؟ پیرزن پاسخ داد. بک—ودکی بیشتر از این نشاید گفت. پادشاه بداد خواهان داد کرده است و به فرزندش ستم ننموده ست.

آنکودلش درد کرده بود گفت: «همینکه آگاه نیست ستم است.» پیرزن که دلش از محبت پادشاه پر بود برخاست و بسوی کاخ شاهی براه افتاد پاسبانی نبود که او را بازدارد پادشاه را دریافت و از جور فرزندش بدو باز گفت. چون شهزاده از شکار باز گشت و به حضرت پدر شتافت او را درهم یافت و چندان سر زنش شد که غرور او نتوانست آن همه نگوهرش را بر دارد. آنگاه به پدر گفت که از دیار او خواهد رفت. پادشاه جواب داد: خدا همه ستمگران را از دیار من دور کند پتی یاران خود را گرد آورد و به ایشان گفت: مسا فرشوئند. قلعه بست. دو دروازه داشت از یکی پتی برون آمد و از دیگری فریادی های مادرش بلند بود.

رابیای زیبارا مردمان گرمسیر بلبل زرد میگفتند. این نام در نزد شان محبوب بود چون فریاد های ملکه را شنید از هوش برفت. دردی که مادر ان را به فریاد می آورد محبوبگان را به مرگ می سپارد. رابیای رفت و در پای پادشاه افتید که پتی را باز گرداند پادشاه بسکوت قاهری از او رو گردانید. را بیازار گریست و به پای وزیر افتاد پدر برو بگریست و نزدیک شاه شد، پوزش طلبید تا اگر به فرزند رحمت آرد پادشاه گفت: من يك فرزندان را از خود دور کرده ام تا مردمان من که فرزندان من اند آرام باشند اگر ترا بر فرزند خودت دل می سوزد به او بگوی که جایی که خواهد برود. من آرزو نداشتم وزیر پیر من ستمگری جوان مغزور را در دیار من بخواهد و حق پیر و جوان کشور را فراموش کند.

وزیر شرمنده شد آنگاه پادشاه بروی او دست کشید و او را بنواخت چنانکه شاد شد، و رفت تادخترش را بیاموزد که حق نزدیکتر از فرزند است. رابیا دیوانه وار برخاست و پرستندگان خویش را گفت آماده سفر باشند پادشاه و وزیر در بستان شاه در سایه آن درخت سیب نشسته بودند که خبر دادند شباهنگام پتی از بست برون رفته و بامداد آن را بیا در پی او شتافته است.

بدرخت سیب نگریستند. شاه گفت «آن درویش مستمند سیب های خود را باز گرفت». وزیر گفت: (آری اما سخت شیرین بودند). پتی چون از بست برون آمد بدهکده پی رسید که دید باغ خرمی در آن است آنجا فرود آمد تا با همراهان بسنجد که کدام سوسنفر کنند. کرم و پردل از پهلوانان بیباک او بودند اما در حرف نیز بر دیگران پیشی میکردند گفتند شب رادرین منزل بگذاریم و پگاه براه افیم. چون هردورا آرزوی رفتن به هندوستان بود به شهزاده گفتند. شاخه ئی سبزی را در زمین بخلانیم سحرگاه میل آن شاخه را بنگریم و بدانسو برویم. شهزاده پذیرفت در دل شب (کرم) شاخه را بسوی هند مایل ساخت. بامداد ن آهنگ هندوستان کردند. نماز دیگر در منزل دیگری فرود آمدند. خیمه هارا افراشتند و اسب هارا رها کردند چهل خیمه در آن ریگ زار بلند شد که در هر یکی پهلوانی حفته بود چون دوپهره از شب بگذشت مردی که پاسبانی میکرد جوانان را بیدار کرد دیدند خیلی از سواران بسوی شان می شتابد. آماده پیکار شدند چون سواران فرار سیدند (پتی) دریافت که (رابیا) بادوشیزه گان پرستنده خویش خود را به اورسانیده است فراوان آتش افروختند و شادی کردند.

پگاه هنوز بامداد رنگین بود که جانب هندوستان شدند. روزی دیگر در شهر بست در چندین خانه مادران می گریستند و دختران خود را یاد میکردند، این واقعه پدران را سخت ناگوار آمد. گرد آمدند و نزد پادشاه رفتند و داد خواستند که (پتی) و یارانش دو شیزه گان بست را روده و آب مردم را ریخته اند. پادشاه اندیشناک شد و فرمان داد وزیر را بیاورند. چون وزیر بیامد با ایشان گفت (ای مردم من یکی از شما هستم (رابیا)ی زیبا که او را (بلبل زرد) میخواندید پیشتر از

دختران شما رفته است اما من به پادشاه نگفتم که فرزندش دختر مرا ربوده است. دختر من دل داشت بدلیکه دیوانه محبت بود.

این دیوانه راهبر گرفت من از رفتن او آگاه شدم ولی نتوانستم او را بازدارم هرانکو در پی دل میروند توان او را باز داشت. اویگانه فرز ند من بود و شما فراوان فرزندان دارید. این دختران عاقبت با جوانی میرفتند و از شما دور می شدند. بیشتر ازین کاری نکرده اند که این همه ملامت را بر ایشان و یا دیگران گذارید. دختر گنجیست که برای بخشودن بماداده شده اما مانند هر بخششی باید بجا باشد. نکوترین جای آن همانست که خود می خواهد، من آنچه میدانستم گفتم دیگر اختیار در کف نیرومند پادشاه داد گراست چنانکه بفر مايند چنان کنیم.)

پادشاه وزیر را بفرستاد آفرین بنواخت و آنگاه گفت: ای مردم من در میان شما پیر شده ام. آیا پیر ترین شما میتواند به من بگوید که داد نکرده و راه ستم پوئیده باشم؟ آرزوی فرزند نمی کردم برای آنکه مباداد اگر نباشد و آنگاه بیداد اورا ستم من شمیرید زیرا هر پدری را از فرزندش اگر نیکو باشد یا زشت میتواند

پرسید و اگر زشت بار آید باید پرسید درختیکه میوه آن پرورده نباشد از علت عاری نیست. برای من اگر این آرزو را برای جستن دل مردم پروردم همین شرمندگی بسنده است که نتوانستم پدر فرزندی باشم که مردم مرا به آن بستایند. اورا مانند هر ستمگر دیگری از دیار خود دور کردم و اندوهگین نیستم دختران شما در پی آرزوی خود شتافتند. این آرزو از آرزوی فرزند من که بر دیگران میخواست ستم کند فرق دارد اینجا سخن از دل است نه از کشور و دل نیز کشوریست که باید آنرا نگهداشت من از فرزند گذشتم تا کشورم را داشته باشم. دختران شما از پدر گذشتند تا کشور دل را نگهدارند. بروید و پادشاه دیگری را پرسید. آن پادشاه عشق و جوانی است من باشما گروه پیر نمیتوانم با این پادشاه که نیروی آن جوانیست بجنگم. می ترسم باین که داد شما را بدهم به دیگران ستم روا دارم. اگر بیش ازین از من بخواهید بر من جفا میکنید و چنانکه شاهان نباید بر مردم خود ستم کنند، مردم را نیز نشاید بر پادشاه خود ستم روا دارند. من آنچه میدانستم بگفتم دیگر آنچه بخواهید چنان کنید.»

مردم همه خاموش شدند و بازگشتند (پتی) و همراهانش تاختند تا آنکه در کشور هند پاگذارند، و جابیا بند؟ هنوز نمیدانستند بدهکده رسیدند (پتی) به همراهانش گفت اسپهای خود را در کشت مردم رها کنند اطاعت کردند دیری نگذشته بود که دیدند مردمان اسپهرا را آوردند و به ایشان سپرده گفتند چون فصل را میخورند آنها را ببندید، (پتی) بیاران گفت: (مردمان این دهکده با هم یکی هستند بیکانگان نمیتوانند با چنین یگانگی در بین ایشان زندگی کنند بروید تا بجائی رسیدیم که مردم آن جای با هم دشمن باشند).

فردای آن روز بدهی دیگر رسیدند آنرا نیز چنان یافتند روز دیگر در روستای (گواریان) فرود آمدند و اسپهای شان را رها کردند هر کسی اسپ را از کشت خود بکشت دیگری میفرستاد مردم آن دیار سخت بیمهر بودند. کسی را با کسی دوست نبود (پتی) با (کرم و پردل) گفت «اینست سرزمینی که میتوان در آن پائید».

در قریه گواریان قلعه محکمی بود قراردادند که در آن قلعه جای گیرند. گواریان نمیخواستند اما چون شب روز شد (پتی) با ایشان گفت که قلعه را ترک کنند. (گواریان) ناگزیر برون آمدند و عذر آوردند که چون بیرون روند قبیله دشمن بر ایشان بتازد و ایشان راهمه گان بکشد (پتی) نشان آن قبیله باز جست و نزد ایشان شد چون با (گواریان) از راه صلح نیامدند با ایشان جنگید و چندین سر را از تن جدا کرد. این قبایل را پادشاهی بود داد خواه نزد او رفتند پادشاه به (پتی) پیغام فرستاد درین پیغام پرسیده بود که (پتی) کیست و چه میخواهد و قلعه مردمان دیار او را چرا کشته است؟ پتی یاران خویشان را طلبید و آن حرف را با ایشان در میان گذاشت آنگاه پاسخ داد:

«فرزند پادشاه بست هستم پدر بمن خشونت کرد دیار او را ترک کردم. نسیم شاخه مرا بجانب هند مایل ساخت. بخت مرا به این سامان آورد. آمدم تا مهمان مردم شما باشم در رب خود را بروی ما بستند در بیکه بروی دوستان بسته شود بدشمنی کشوده خواهد شد. میخواهم اینجا زندگی کنم دختران بست و فرزندان هیرمند این منزل را گزیده اند برای شهزاده یی که پدر او را از دیار خویش براند دنیا تنگ است اگر پادشاه بخواهد از قلعه بیرون میشوم اما بمیدانی برون خواهم رفت که در آن

پا پادشاه بجنگم، من خواستم قبایل را آشتی بدهم اما جنگیدند با ایشان بگوئید بجنگند و اگر جنگیدند مغلوب نشوند.) چون این پیام را به پادشاه بردند اندیشید و باو نبشت بیاس آنکه مهمان نرنجداز آنچه گذشته است درگذشتیم و آن قلعه را گذاشتیم، تادیگری داد نخواسته است شاد زندگانی کنید ما را بجای پدر شمارید و تا خود باعث نشوید شمارا نخواهیم راند. شهزاده بداند که، نمیخواهیم بامهمان بجنگیم اما مهمان را نیز نشاید بامیزبان خوشونتکند.» (پتی) چون نامه ای پادشاه را دریافت یاران را بخواست و جواب نیکو فرستاد آنگاه به همراهان خویش گفت: «بهتر آنست با پادشاه و مردم این دیار به نیکوئی زندگانی کنیم نامه او پیغام مردی دانا و دلیر است چنان مینماید که هر چند بودن مادر دیار او برای وی بسیار گوارا نیست اما میتواند با آنچه نمیخواهد بسازد و این جز برای مردان دانا و دلیر میسر نیست.»

(کرم) از میان برخاست چهره او افروخته بود سیمایش چون لاجو-رد می نمود همه را طغیان و طعنه زد و گفت: (نمیدانم چه آبی بر آتش شهزاده بست ریخته اند که خون گرم جوانی را در پیکر او سرد ساخته است. پادشاه ما را برنگی جواب داده است که ما را بترساند و اگر پیغام او را بپذیریم بار خود را بر ما میگذارد. او میخواهد دلیری ما را بیازماید. باید با او جنگید تا بداند که پندار او درست نیست و اگر مردمش همه داد بخواهند او نمیتواند ما را براند و ایشان را دریابد.) شهزاده بست را این گفتار پسندیده نیامد دست بر قبضه شمشیر برد تا بفهماند که نباید در حضرت او گستاخی کند، اما (پردل) برخاست و آنچه را (کرم) گفته بود تصدیق کرد، دیگران نیز با او همناو شدند. شهزاده چون دید همگان را رای یکیست از خوشنیت باز ماند و به نرمی لب کشوده گفت: «من دلیری و شهامت شما را قدر میکنم اما کسی در میان شما هست که دلیر ترو جنگجو تر از من باشد. همگان خاموش بودند شهزاده باواز بلندتر گفت «این بار اول است که همراهان من به من پاسخ نمیدهند و صدای مرا نمیشنوند نمیدانم روزگار در حلق من سرمه فرو ریخته و یا در گوش ایشان پنبه گذارده است؟ همگان خاموش بودند. شهزاده نعره زد: «ما از وطن خود رانده شده ایم اما بهر زمین که برسیم باید خوب زندگانی

کنیم. آیا فراموش کرده‌اید که صدراعظم دیرین شما است من سوال خود را بار سوم تکرار میکنم» همگان خاموش بودند (پردل بپایستاده و گفت: «من از جانب خود و دیگر همراهان پوزش میطلبم» آنگاه به حرمت بر خاستند و هر یک به حجره خویش رفتند. مدتی بدینگونه سرآمد تا آنکه روزی (کرم) از باره به بیرون نگاه کرد و دید کاروان عظیم میگذرد فرود آمد بر اسب خویش نشست و تاخت چون به کاروان رسید دیدشترها آهسته گام میبردند از آن بارهای گران پرسید: قافله سالار بدو گفت (خزانه پادشاهیست که بر ما و شما حکومت میکند.) (کرم) گفت: (میخواهم این قافله به قلعه من برود.) قافله سالار مردی پهلوان و نیرومند بود. با او درآویخت و خویشتن را مغلوب ساخت. کرم او را بکشت و قافله را برد. در آن روز شهزاده بست و همراهانش به شکار رفته بودند. (کرم) خزینه را درجائی نهان کرد و شترها را رها نمود.

چون به پادشاه خبر رسید سخت بر آشفت و فرمان داد تا جنگجویان او کمر بندند. شهزاده بست از شکار باز گشت. آنقدر خسته بود که اگر میگذاشتند با آفتاب یکجا بلند میشد. بامداد روز دیگر (رابیا) از باره فرو نگریست و دید اطراف را خیمه سپاهیان پر کرده است (پتی) را از خواب بیدار کرد. چون برخاست (پردل) را فرمان داد که بلند نعره کند و از عزم ایشان پرسد پهلوانی از بیرون پاسخ داد که جنگجویان شاه برای پیکار آمده‌اند. چون سبب را پرسید معلوم شد که غصب خزینه پادشاه را برانگیخته است شهزاده (کرم) را خواست (کرم) حقیقت را با او در میان گذاشت. شهزاده سخت اندوهگین شد. همراهان وی گفتند چون ما تشنه پیکاریم چرا اندوهگین هستید؟ شهزاده گفت: جنگ مرگ می آورد. مرگ نجات از مسئولیت است اما نقض قول مرگ نیست که مسئولیت دارد. آنچه مرا اندوهگین میسازد جنگ نیست. کاش کرم طوری که برای جنگ آماده است ما را پیش از جنگ مغلوب نمیساخت. آنگاه شهزاده بست نامه‌ای نوشت و حقیقت امر را به پادشاه رسانید پادشاه که بهانه می جست حاضر نشد خزینه را دریا بدو باز گردد پس مقرر داشتند تا بامداد دیگر به میدان برآیند. در آن روز کار پهلوانان تن به تن می‌جنگیدند. سی روز باهم جنگیدند و سی پهلوان از همراهان (پتی) را کشتند. شمار کشتگان پادشاه به سه صد میرسیده روز دیگر نبرد کردند نه پهلوان

(بست) ازدنیارفت. شصت مرد ازجا نب شاه بخون غلطیده بود روز یازدهم شهزاده بست بمیدان رفت و سی روز نبرد جست بیشمار پهلوانان را بکشت. چون ماه نوشد و کمر بست، رابیا باو گفت مرو، شهزاده بست گفت: «نمیدام چگونه مرا باز میداری؟» رابیا گفت: خوابی دیده‌ام سخت پریشان. دیدم که پیر مردی نورانی چادرم رامیگیرد و بر پشت اسپ میگسترد.

من زاری میکنم نمیشنود بمن میگوید من سیب خود را از پادشاه بست میخواهم مبادا گزندى بتورسد.» شهزاده او را بوسید و آهنگ میدان کرد.

در آن روز دوشیزگان پهلوانان کشته را بر تخت‌های خواب گذاشته و شالهای رنگین خود را بر آنها گسترده بودند و بر باره قلعه بر آمده میدان را تماشا میکردند.

رابیا فریاد کرد: ای اسپ (پتی) اگر امروز او را فاتح باز آوردی از زیور خویش نعلهای ترامزین خواهم کرد و مروارید های خود را بگردن تو خواهم آویخت.

ناگهان دیدند که اسپ پتی بسوی قلعه می‌آید گمان کردند پتی میگریزد فریاد دوشیزگان از باره به آسمان شد. دویدند تا در ب را بر وی او بکشایند (رابیا) فریاد زد: درب را بروی پهلوانی که می‌گریزد نباید گشود.

پتی بدرب قلعه رسید از اسپ بیفتاد «رابیا در را گشود دید (پتی) آمده است تا در میدان نیفتد و در آغوش او جان سپارد. تیر دشمن دلش را شکافته بود شهزاده بست جان داد و به همراهان پیوست. درویش سیب خود را از پادشاه بست باز گرفته بود. (۵۳)

زمین داور:

باین نام هنوز هم در آن طرف کوهستان‌های مرکزی کشور، سر زمین پهناوری وجود دارد که وقتی رود خانه بزرگ هیرمند ورود موسی قلعه به طرف بست فروز می‌آیند، رویش را می‌شوید.

این سر زمین را مورخین و جغرافی نویسان اسلام بنام های «بلا د داور»، «ارض داور»، «داور»، «زمین داور» نامبرده‌اند که مراد از همه (یعنی تلفظ عربی و فارسی آن) یکی است و بمعنی (معرهای کوهستان) میباشد. (۵۴)

از مورخین اسلامی، قدیمترین مورخیکه از این سرزمین یاد آور شده، احمد بن یحیی بغدادی معروف به بلاذری است که در یازده صد سال واندی پیش (۲۵۵ هـ) در جمله فتوحات مسلمین در سیستان نام «داور» را ذکر کرده است (۵۵).

بعد از بلاذری، ابن خرداد به و ابن فقیه و اصطخری آنجا که بتر صیف و تعریف شهرهای عهده سیستان پرداخته‌اند، از این سرزمین بنام «بلاد الداور» نام برده‌اند (۶). در کتب مسالك ظاهر آنها مقدسی است که از این منطقه با اسم «ارض داور» یاد کرده است (۵۷).

و اما مؤلف گمنام حدود العالم و تاریخ سیستان و ابو الفضل بیهقی و منهاج السراج جوز جانی و دیگران همه از این ولایت بنام «زمین داور» یاد آورده شده‌اند مگر بعضی هم آنجا تنها با اسم «داور» یاد کرده‌اند. مؤلف حدود العالم از آبادی این منطقه یا اور شده و از دوشهر آن این طور نام می‌برد: «زمین داور ناحیتی است آبادان و بر سر حدست میان غور و بست و اورا د و شهرست، تك (تل و درغش و این هر دو ثغراند بر روی غور. و اندر درغش زعفران روید بسیار و پیوسته است بنا حیت در مشان (شاید درویشان بست؟) (۸۵).

ابو القاسم ابن احمد جیهانی نیز از این ولایت و کوه‌های بلندش تعریف کرده مینویسد: کوه های داور نیک محکم است و در آنجا درختان بسیار

۵۴- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۷۰

۵۵- فتوح البلدان بلاذری ص ۴۰۰ ببعد.

۵۶- مسالك و ممالك ابن خرداد به ص ۵۰، کتاب البلدان ابن فقیه چاپ لیدن ص ۲۰۸

۵۷- احسن التقاسیم مقدسی ص ۲۹۷

۵۸- حدود العالم چاپ دکتر منوچهر ستوده ص ۱۰۳

باشد و سرد سیر است و برف افتد و اهل آن در ایام بنی‌امیه بر ملت مجوس بود ند و هیچیک از لشکرهای ایشان را مقهور نتوانست کرد. پس در ایام خلافت بنی عباس مسلمان شدند، کوه‌های داور با نعمت و در آنجاکان آهن است.» (۵۹).

یاقوت حموی مینویسد که: «زمینداور» (بکسراول و ثانی و نون و فتح و او) ولایت وسیعی است واقع در بین سجستان و غور، و شهرها و روستا هایش بین بست و بکرا بادق قرار گرفته که دارای جو ی‌های آب و نخاستان بسیار است (۶۰) و ی در جای دیگری ز یسر عنوان (داور) مینویسد اهل آن آنجا را «زمینداور» مینامند و معنی آن ارض داور است. (۶۱)

ابولفضل بیهقی گوید: در سال ۴۰۱ که محمود بغز و غور رفت بر او زمین داور از بست (پسران خود) محمد و مسعود و برادرش یوسف را فرمود تا آنجا مقام کردند و بنهای گرانتر آنجا ماند و ایشان را آنجا بدان سبب ماند که زمین داور را مبارک داشتی، که نخست ولایتی که امیر عادل سبکتگین وی را داد آن ناحیه است بود» (۶۲) ■

این وادی در قرون وسطی، یکی از پر جمعیت ترین ولایات سیستان بود که نسبت به دیگر نواحی سیستان بنا بر سر سبزی و حاصلخیزی زمین‌هایش چربی میکرد.

لسترنج از قول ابن حوقل، اصطخری می‌آورد که این ولایت چهار شهر بزرگ بناهای «در تل» در غش، بغنین و سسروان داشت که مهمترین آنها شهر «درتل» یا چنانکه اصطخری (۶۳) نقل نموده «تل» بود و ظاهراً این شهر با شهر داور که مقدسی یاد کرده مطابقت دارد. (۶۴) بنا بر توصیف مقدسی، تل شهر ی

۵۹- اشکال العالم جیهانی ص ۶۳

۶۰- یاقوت معجم البلدان ج ۴ ص ۴۰۵

۶۱- ایضا معجم البلدان ج ۴ ص ۲۸

۶۲- تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۱۱۱ - ۱۱۳

۶۳- اصطخری گوید: داور، ناحیتی است و قصبه آن «تل» و شهر دیگرش در غش است و هر دو بر کنار هیرمند. (ص ۱۹۶) (عیناً مانند تذکر ابن حوقل)

۶۴- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی، ص ۳۷۰

بزرگ وصاحب قلعه یی بود که يك بلوك سوار از آن نگهبانی میکرد. (۶۵)
 زیرا این قلعه در قرن دهم بمنزله یکی از استحکامات سرحدی بود که
 مقابل کوهستان غور، و در ساحل رودخانه هیرمند، در يك منزلی بست
 قرار داشت. (۶۶)

در اخبار فتوحات اولیه مسلمین این نکته ذکر شده که در زمینداور،
 در حوالی شهر «تل» کوهی است موسوم به «جبل الزور» بمناسبت آنکه
 در آن کوه بتی بزرگ بنام «زور» یا «زون» وجود داشته که به غنیمت
 بدست اعراب افتاده است. (۶۷)

یاقوت گوید: در عصر خلافت حضرت عثمان، عبدالرحمن بن سمره
 پس از فتح سیستان بسوی زمینداور شتافت و در آنجا بر «کوه زون» دست
 یافت و در آن کوه بتی بزرگ از طلای خالص یافت که چشمانش از یاقوت
 بود. پس عبدالرحمن دست های بت را برید و چشمانش را کشیده، بمجاور
 آن گفت: این است طلا و جواهر فقط میخواستم بشما بفهمانم که این بت
 نه ضرر میتواند بررساند و نه نفع. (۶۸)

در کنار هیرمند، در همان ساحلی که شهر تل واقع بود، بفاصله يك
 منزل (تقریباً ۳۰ میل) بالاتر از تل شهر «درغش» (۶۹) قرار داشت.
 ولی «بغنین» (۷۰) در يك منزلی غرب تل، در منطقه «پشلنگ» (۷۱) واقع

۶۵- مقدسی، معرفة الاقالیم، ص ۲۹۷-۳۲۸

۶۶- ظاهراً «تل» در محل کـرشك کنونی قرار داشته است ؟

۶۷- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۷۰

۶۸- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴ ص ۲۸

۶۹- مرحوم بینوا در یکی از مقالات خویش نگاشته است: این نام امروز
 بصورت «درغنی» میان مردم محل معروف است (مجله آریانا، سال
 اول شماره چهارم)

۷۰- در حدود العالم این نام بشکل «بغنی» (مثل تلفظ امروزی آن) ضبط
 و گفته شده که: «شهریست بنزدیک غور و اندروی مسلمانان اند»

(ص ۱۰۳)

۷۱- پشلنگ (یا مغرب آن فشنج) بکسر اول و فتح لام - حصاری مستحکم

بقیه پاورقی در صفحه ۴۰۳

بود (۷۲) در میان قبایل اینجا قبیله خلج (بفتح اول و ثانی) که بگفته ابن حوقل «در روزگاران قدیم، به سر زمین میان هندو نواحی سیستان در پشت غور در آمده‌اند و مردمی صاحب نعمت اند و سر و وضع و خلق آنها مثل ترك‌هاست (۷۳) نیز ساکن بودند، ولی چندی بعد، خلج ها بسمت غرب مهاجرت کردند. (۷۴)

ابن حوقل آنجا که از این سر زمین بصفت «اقلیم» فراخ نعمت در مرز (غور) نامبرده گوید: (بلدی داور- نام اقلیمی است و شهر مهم آن «درتل» است و دیگرش درغش میباشد که هر دو درکناره رودخانه هیر مند قرار دارند. و بغنین و خلج و بشلنگ ناحیه های جداگانه هستند و حاکم هریک بنام خود ناحیه است. (۷۵)

در سر زمین «داور» شهر دیگری نیز وجود داشت موسوم به «خواش» که اسم آن بانام محلی که در ساحل رود خانه خاش واقع است یکی میباشد. اصطخری درباره خواش گوید، شهری بی بار و است ولی قلعه یی دارد و ابن حوقل هم باین جمله اکتفا کرده که، خاش، شهر یست بی حصار

بقیه پاورقی صفحه ۴۰۲

بوده است در تخوم سیستان و ولایت غور که بدست سلطان محمود فتح شده فرخی گوید:

آنکه زیر سم اسپان سپه خورد بساخت

و در حدود العالم (ص ۱۰۳)، بشلنگ

بزمانی در و دیوار حصار پشلنگ جای باکشت و برز بسیار در غور سراغ داده شده است.

۷۲- جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی ص ۳۷۰

۷۳- ابن حوقل، صورت الارض، ص ۱۵۵ - ۱۵۶، خلج اکنون هم به همین نام در ولایت هلمند در جنوب غرب بست در دست راست رود خاش هیرمند مرکز ولسوالی ناوه بارکزائی است.

۷۴- جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی، ص ۳۷۰

۷۵- صورت الارض ص ۱۵۵، سر زمین های خلافت شرقی، ص ۳۷۰

(۷۶) متأسفانه در کتب مسالك این شهر را ذکر نکرده‌اند.

در اینجا برای تکمیل موضوع لازم میدانم تا از «باغ ارم» زمینداور که زمانی بوی گل و صدای بلبلش پادشاهان را از درون قصرها و یاز فراز تختگاه های شان فرو میکشید تا زمستانی را بتماشای سرو و صنوبرش سپری نمایند، نیز ذکر بمیان آورم .

تایمنی، شاعر زبردست پشتو و معاصر سلطان غیاث الدین (۵۶۰ هـ) ادعا دارد که خودش این باغ را دیده که همچون فیروزکوه خرم و آباد بوده است. وی این مطلب را در شعری آبدار بزبان پشتو با این مطلع:

مادداورپه مخکه ولید «ارم» دادجنت په خیروبن شه خرم (۷۷)
منعکس ساخته که ترجمه یکی دوبیت آن بر سبیل نمونه در اینجا آورده میشود، «من در سر زمین داور باغ ارم را دیدم که بمثل بهشت خرم و شاداب بود.

چون فیروزکوه آباد و هر گل آن خندان است. در اینجا آبشارها می سرایند و آبها زمزمه مینمایند.»

قاضی منهاج السراج جوزجانی مینویسد: «ثقات چنین روایت کرده اند که سلطان غیاث الدین در اول جوانی معاشر عظیم بود و شکار دوست، و از حضرت فیروز کوه که دارالملک او بود تا شهر داور که دارالملک زمستان او بود هیچ آفریده را مجال نبود که شکار کرده و میان آن دو شهر چهل فرسنگ بود، هر فرسنگ رامیلی فرموده بود تا بر آورده بودند. و در زمین داور باغی ساخته بود. آن را «باغ ارم» نام نهاده و الحق در (میان) دنیا مثل نزهت و طراوت آن باغ هیچ پادشاهی را نبود و طول او بقدر دو میدان و از زیادت بود و جمله چمنهای آن باغ بدرختان صنوبر و ابله و انواع ریاحین آراسته و سلطان فرموده تا در حوالی آن باغ میدانی ساخته بودند، طول و عرض آن میدان مثل طول و عرض آن باغ بود.» (۷۸)

۷۶- همان مأخذ همانجا

۷۷- پشتانه شعراج ۱، احوال تایمنی ملاحظه شود.

۷۸- طبقات ناصری چاپ پوهاند حبیبی جلد اول طبقه ۱۷ ص ۳۶۴

گرچه امروز در زمینداور باغی باین اسم وجود ندارد و هم از درختان صنوبرش اثری بجای نمانده است ولی کمی دورتر بر سرحد غور علاقه کوهستان و شادابی بنام «باغران» وجود دارد که واقعاً هر دره سرسبز و پر درخت آن يك باغ ارم را تشکیل میدهد. ممکن است در همین علاقه باغی بنام «ارم» وجود داشته که رفته رفته اسم آن صورت «باغران» حاليه را بخود گرفته است.

شهر بغنین که آنرا «بغنی» نیز گویند، در همین علاقه قرار میگیرد و امروز جز خاک توده های از آن بیادگار نیست.

رخج (قندهار) :

این ناحیه را که مورخین و جغرافی نویسان اسلامی باملای مختلف چون، الرخند (بضم سوم و چارم) والرخج (بضم سوم و فتح چارم) ورخند (بضم اول و فتح ثانی) ورخود نوشته اند در منابع یونانی آن را بشکل «اراکو زیا» و در متون پهلوی بصورت «رخوت» (۷۹) می بینیم، همان «هرا خواتی» اوستا (۸۰) و «هرا او واتی» سنگ نبشته های داریوش یکم (۸۱) و «اراخو ذیای» دوره هخامنشی است (۸۲) که ایزیدور خار کسی در تعریف ولایات پارتی آنرا «هندوستان سفید» (۸۳) نامیده و مخصوصاً در قرون وسطی یکی از ولایات ثروتمند و غنی افغانستان آنروزه بحساب میرفت.

لسترنج مینویسد: کرسی رخج در قرون وسطی «پنج وایی» بود که معرب آن پنج وای (بمعنی پنج رودخانه) است و هنوز این اسم بر ناحیه باختری قندهار نزد يك ملتقای ورود خانه ترنك و ارغنداب باقی مانده است. بلاد رخج در قرون وسطی غایت آبادی و حاصلخیزی را داشت

۷۹- تاریخ سیستان ص ۱۵

۸۰- یشتهاج ۲ ص ۲۹۸ - باید علاوه کرد که املای اوستایی این نام با ضبط سنسکریت آن بصورت «سرا سواتی» قابل تطبیق است
(دک: مجله آریانا - سال ۲۰ شماره ۳ ص ۲)

۸۱- همان کتاب، همانجا

۸۲- بهار، حواشی تاریخ سیستان ص ۱۵

۸۳- جغرافیای تاریخی بارتولد ص ۶۰

و مردم آنجا پشم باف بودند و از دسترنج آنها مال وافر بخزانة دولت تحویل میگردد. (۸۴)

مؤلف حدود العالم اسم این ایالت را بصورت «رخذ» ضبط نموده و از آبادی آن اینطور تعریف میکند: «رخذ» ناحیتیست آبادان و با نعمت بسیار و او را ناحیتیست جدا، و فنجوائی قصبه رخذ است» (۸۵).

با آنکه راجع به شهر پنجوائی در آثار تاریخی و جغرافیایی قرون وسطی اسلامی اشاراتی دیده میشود ولی در هیچیک از ماخذی که بدسترس ماست شرح کامل شهر و اسواق و بناهای آن موجود نیست. از آنجمله مثلاً حدود العالم (چنانکه دیدیم) پس از آنکه «رخذ» را معرفی میکند میگوید:

وقصبه آن پنجوائی است و لسترنج این قدر میافزاید که، خود پنج وای شهری بسیار مستحکم بود و مسجدی نیکو داشت و اهالی آن از رودخانه آب برمیداشتند. (۸۶) و اما نسبت به تعیین موقعیت شهر میگوید:

امروز مشکل است محل صحیح پنجوائی را معین کرد. (۸۷) فقط همین قدر میدانیم که بر سر راه بست و در چارمنزلی این آخری واقعی بود و در آنجا راه دوشاخه میشد: راهی بطرف شمال (شمال شرق) میرفت و پس از طی دوازده منزل به غزنه میرسید و راهی دیگر بطرف شرق (جنوب شرق) متوجه میشد و پس از گذشتن از شش منزل به سیبی میرسید. (۸۸) ظاهراً پنجوائی باشهرقندهار مسافت زیادی نداشته است.

پوهاند میرحسین شاه استاد پوهنتون کابل مینویسند که، شهر پنجوائی و ذکر آبادانی این شهر از اوایل ظهور اسلام تا دوره غوری

۸۴- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۷۱

۸۵- حدود العالم چاب منوچهر ستوده ص ۱۰۳

۸۶- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۷۱

۸۷- خرابه های این شهر امروز در طرف چپ کسپکه از قندهار به پنجوائی میرود بفاصله چند صد قدم از مرکز فعلی و بازار آنجا بصورت تپه محاط بخندق آب، بمشاهده میرسد.

۸۸- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۷۱

هاست. قبل از اسلام ذکری از پنجوایی بحیث جای مهمی در ایالت اراکوزیا یا ساتراپی درنگیانا بعمل نیامده و بعد از غوری هانیز از اهمیت پنجوایی کاسته میشود و قندهار بیشتر شهرت پیدا میکند دلیلی هم برای اثبات این ادعا موجود است و آن اینکه پنجوایی بر سر راه بست و غزنه واقع بوده و کاروان های تجارت را از غرب به غزنه و از آنجا به هند میرسانیده علاءالدین جهانسوز، بسال ۵۴۵ هجری به بست حمله میکند و آنرا ویران میسازد. باویرانی بست خط ارتباط تجارت بین آن شهر و پنجوا-یی برهم میخورد و از آن تاریخ به بعد شهر اخیرالذکر اهمیت خود را میبازد و قندهار در مجاورت آن معروف تر میگردد. بنابراین عصر ترقی و عظمت پنجوایی را نمیتوانیم بی-ان اویل ظهور اسلام و دوره علاءالدین جهانسوز محدود کنیم. (۸۹)

در هر حال، تاجائیکه از نوشته های جغرافیه نویسان اسلامی بر-میاید شهر پنجوایی مدتها و بلکه قرن ها مرکز مهم ارتباطی بین-سیستان و بلوچستان و غزنه و شاید هم مرکز تجارت و تبادل امتعه این سه نقطه بوده است.

جیهانی واصطخری گویند: رخچ نام اقلیمی است و قصبه آنرا پنجوا-یی گویند و یکی از شهر های رخچ کهک است (که در یک منزلی غرب پنجوایی قرار داشت.) (۹۰) عامه مردم آن پشم فروش اندواز آن برای بیت المان، مان زیادی میرسد. مردم این نواحی از لحاظ غله خیلی در وسعت اند و رخچ در غایت حاصلخیزی است. (۹۱) صاحب حدود العالم در توصیف همین شهر گوید: شهری بانهت و کشت است و از وی نم-ک خیزد. (۹۲)

در یک منزلی پنجوایی بر سر راه سببی شهر «بکراواذ = بکراپاد» که

۸۹- مجله آریانا سال هجدهم شماره پنجم ص ۳

۹۰- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۷۱

۹۱- اصطخری، ص ۱۹۶ و اشکال العالم ص ۶۶

۹۲- حدود العالم ص ۱۰۴

اصطخری وابن حوقل آنرا بصورت تگین آباد ضبط نموده اند (۹۳) قرار داشت بکرآباد شهری بزرگ دارای مسجدی در بازار بود (۹۴) بارتولد مینویسد: جغرافیه نویسان قرن دهم در يك منزلی شمال پنجوایی شهر دیگری را بنام «تگین آباد» بر سر راه غزنه سراغ میدهند (۹۵) که ظاهراً همان تگین آباد اصطخری وابن حوقل تواند بود زیرا در نقشه های قدیم جای آنرا در شمال شرق پنجوایی بر سر راه غزنه معین کرده اند. (۹۶)

پوهاند حبیبی حدس میزنند که تگین آباد بایستی در محل کشکنخود حالیه واقع بوده باشد.

شهرت تگین آباد (یا تکناباد) ظاهراً از عصر سلطان محمود آغاز میگردد و پس از آنکه سلطان در (۴۲۱هـ) در غزنه از جهان دیده میپوشد، فرزندش امیر محمد بجای وی می نشیند و بالشکر پدر به تگین آباد میآید. در این جاست که بزرگان بهواداری مسعود، امیر محمد را در قلعه «کوهتیز» «یا کوهژ» که جایی در حوالی تگین آباد و غالباً مشرف بر شارستان بود توقیف کردند. (۹۷)

قلعه اخیرالد کریشی از عصر غزنویان نیز صاحب نام و نشان بوده، چنانکه مؤلف نا معلوم تاریخ سیستان در وقایع سال (۲۵۲هـ) از این قلعه به اسم «کوهژ» نامبرده، گوید: صالح بن جرعاصی شد بر - خذ، یعقوب بحرب صالح رفت ... صالح بقلعه کوهژ بود هیچ خبر نداشت تا یعقوب پیرامن قلعه فروگرفت، پس چند روز حرب صعب

۹۳- اصطخری ص ۱۹۸ بعد ابن حوقل (ص ۱۵۸) در يك منزلی شمال پنجوایی بجای «تگین آباد» نام (بکر آباد) را که اصلادر يك منزلی جنوب پنجوایی واقع بودمی برد.

۹۴- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ۳۷۱

۹۵- بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران ص ۱۲۶

۹۶- رجوع شوده به افغانستان بعد از اسلام چا (نقشه خراسان)

۹۷- پوهاند حبیبی (مقاله تگین آباد کجا بود - مجله آریانا سال پنجم شماره ششم دیده شود).

کردند چون صالح (متیقن) شد که قلعه بخواهد ستد. خویشتن را بکشت ...» (۹۸)

مرحوم بهار در حواشی تاریخ سیستان تذکر می‌دهند که «کوهژ، در اصل (کوهیژک) است یعنی (کهک) و در فارسی ازدو املای دیگر آن بصحت نزدیکتر است.» (۹۹) بنام کهک امروز در غرب قندهار بر کرانه های رود ارغنداب در ولسوالی پنجوایی جایی مشهور است. متأسفانه هیچکدام از نویسندگان کتب مسالك مارابه قندهار نمی‌برند و در ضمن کلام اصطخری و ابن حوقل از این سرزمین نیز نامی از شهر قندهار (واقع در ملتقای دورود خانه ترنگ و ارغنداب) برده نشده است.

در اخبار فتوحات اولیه مسلمین فقط بلاذری تذکر می‌دهد که مسلمین از سیستان پس از گذشتن از کویر به قندهار رسیدند و سوار بر قایقها از راه رود با آنجا حمله کردند و آنرا تسخیر نموده بت بزرگ آنرا، که بدون شك تمثال بودا بوده است خرد کردند. (۱۰۰)

پس از این دوره دیگر از قندهار بحثی به میان نیآمده مگر بطور اتفاقی در کتب مقدسی و ابن رسته و یعقوبی که گفته‌اند در هند یادر حدود هند واقع است، و ممکن است پنجوایی در اوایل قرون وسطی جای قندهار را گرفته باشد زیرا یاقوت از آن شهر وصفی نکرده است. (۱۰۱)

در هر حال این شهر نیز در پیش آمد سیل خانه برانداز چنگیز سلامتی خود را حفظ کرده نتوانست و در پایان قرن هشتم هجری بدست تیمور خراب گشت. (۱۰۲)

بالسی :

جغرافیه نویسان قدیم، ناحیه بالسی را (که با املای بالسی و والشتان هم آمده و در جنوب کویته موقعیت دارد و بیهقی آنرا در

۹۸- تاریخ سیستان ص ۲۰۷- ۲۰۸

۹۹- تاریخ سیستان ص ۲۰۸ (ح)

۱۰۰- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۷۳

۱۰۱ همان کتاب ص ۳۷۳

۱۰۲- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۷۳

ردیف مکران و قصدار طوران ضبط کرده (*). نیز جزو ایالت سیستان اوایل اسلام و قرون وسطی قلمداد نموده اند. این مطلب راحتی در نقشه های قدیم کتب مسالك نیز میتوان مشاهده کرد. (۱۰۳)

مؤلف حدود العالم مینویسد: «بالس، ناحیتی است اندر میان بیابان، جای بسیار کشت و برزو کم نعمت است. و اندروی شهر هاست، چون، سفنجاوی، گوشك (قصر)، سیوی. و مستقر امیر شهر گوشك است.» (۱۰۴)

ابن حو قل اسم این محل را با شین ضبط نموده گوید: بالش، نام ناحیه ای است، و حاکم نشین آن «سیوی» است. لیکن والی آنجا در قصر می نشیند، اسفنجای بزرگتر از (قصر) است.

روایت اصطخری نیز با روایات بالا مطابقت دارد (۱۰۶) و چنان مینماید که کرسی این ناحیه شهر «سیبی» بود که آنرا «سیوی» و «سیوه» نیز نوشته اند و فرمانروای آن ناحیه عادتاً در «قصر» اقامت داشت. قصر شهرچه ئی بود در يك فرسخی (مقابل) اسفنجای یا «سفنجوی»

* تاریخ بیهقی چاپ تهران ص ۲۹۴ ملفت باید بود که این بالس (= والس = والشان = والستان) غیر از بالشان یا والشان تاریخی غور است چنانکه ابوالحسن علی بن مزید بیهقی معروف بابن فندق نیز در نواحی بست از محلی بنام والشان نام میبرد که مرکز آن دیهی بنام سیوا ر بوده است. (تعلیقات پته خزانه ص ۲۲۱). همچنان منهاج السراج جوز جانی هم والشان اراز جمله غور شمرده و پس از آنکه آنرا بدو قسمت سفلی و علیا جدا مینماید گوید: اهالی آنجا در عصر امیر سور ی مسلمان نبودند. (طبقات ناصری ج ۱ ص ۱۸۱) بحواله پته خزانه ص ۲۲۱.

۱۰۳- رجوع شود به صورة الارض ابن حوقل (نقشه ۶) و جغرافیای تاریخی خلافت شرقی (نقشه ۷) و اشکال العالم جیهانی نقشه سیستان.

۱۰۴- حدود العالم چاپ دکتر ستود ص ۱۰۴

۱۰۵- صورة الارض ابن حوقل ص ۵۵

۱۰۶- اصطخری، مسالك وممالك ص ۱۹۶ ببعد.

که دومین شهر آن ناحیه بشمار می‌آید. امام‌جل صحیح آن معلوم نیست و فقط میدانیم که در دو منزلی شمال سیدی بر سر راه پنجوایی قرار داشته است. (۱۰۷)

لسترنج مینویسد: شهر مستنگ یا مستنج را اصطخری و مقدسی هر دو اسم برده‌اند، و مقدسی در باره آن گوید: دوهزار دوصد دهکده دارد. ولی هیچ‌گونه تفصیلی بیش از این بدست نرسید. (۱۰۸) برویم سر موضوع مالی و راه‌های مواصلاتی و تجارتی شهر های که در این گفتار از آنها ذکر کرده‌ایم.

خوشبختانه سند معتبر و قدیمی‌ای که در اینکار راهنمای ما است همانا «صورة الارض» ابن حوقل سیاح و جغرافی نگار معروف بغدادی است که در نیمه دهه هفتم قرن چهارم هجری نوشته شده است.

اینک مادر روشنائی این سند مهم جغرافی راه خود را از مرکز بست بطرف شمال در امتداد رود خانه هیرمند به بلاد داور و پس از آن بسمت شرق بسوی سرزمین رخج و بالس باز می‌کنیم: ابن حوقل مینویسد:

«از بست تاسروان بر طریق بلاد داور دو منزل است. سپس در يك منزلی سروان از رود هیرمند باید گذشت و به در قل رسید، از در قل تا درغش برکناره هیرمند بیش از يك منزل است و هر دو در يك سمت اند، و از در قل تا بغنین يك روز است و در جنوب بغنین قبایل بشلنگ هستند. پنجوایی بر پشت غزنه است... و از بست چار منزل فاصله دارد. كهك در يك فرسخی پنجوایی است (واز پنجوایی تا اسفنجای سه منزل است و «قصر» روبروی آن قرار دارد و فاصله میان قصر و اسفنجای يك فرسخ است و اسفنجای حصنی زیباست و از آن تا سیوی دو منزل است. (۱۰۹):

۱۰۷- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۷۳

۱۰۸- جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۷۳

۱۰۹- صورة الارض ص ۱۵۹ - ۱۶۰ (و همچنان به افغانستان بعد از اسلام ج ۱ تألیف پوهاند حبیبی مراجعه شود.)

در قسمت مالیات و خراج این مناطق نیز ابن حول کوی سبقت از دیگران ر بوده و آنرا بادقت کامل شرح میدهد که از لحاظ ارتباط و تکمیل این موضوع سخت مهم و مغتنم است. عین ترجمه عبارات ابن حوقل از این قرار است :

«اما این نواحی که در نقشه مندرج است و من آنها را از اعمال مجاور سیستان شمرده‌ام و به ناچار آنها را بهم چسپانده‌ام، لیکن ارتفاع و خراج آنها یکسان نیست. این نواحی را عمالی مختلف است و هر ناحیه قاضی و صاحب خبر و برید و صاحب معونت و نویسنده سله معروف به بندار که مامور اخذ خراج است دارد، وجوه اموال واجب از آن سلطان و بیشتر آن متعلق به صاحب خراسان است، و باقی اموال و جبایات از آن امیر آنجا است که از جانب صاحب خراسان باشد و برخی چیزها و هدیه ها به وی فرستد همچون صاحب بست. چه امیر راسپاه و مردان و لشکریانی انبوه است و در بعضی از نواحی خراسان امیر چون حکمرانی مستقل است و همه اموال را به دست دارد، ولی به صاحب خراسان منسوب است. از جمله آنان محمد بن الیاس در روزگار سابق و الپتگین صاحب در زمان ماست که در کابل و سر زمین هند است و بر غزنه و اعمال آن تسلط دارد. و نیز بعضی از نواحی آن خود حسابهای قایم (دیوان) و خراجها و عبرتها (۱۰۱) دارد مانند: هرات که ناحیه مهمی است. که خراج آنها يك بارو جاهایی نیز بی خراج است.

اما عبرت این نواحی و وجوه اموالی که گرفته می‌شود از جوجان صد هزار دینار و چهار صد هزار درهم (باتوابع آن) و سیستان و رنج بجز بست باتمام اعمال و جبایات و قوانین پرداخت خراج، صد هزار دینار و سیصد هزار درهم، و بست از حیث جبایات اموال و مقاسمات و خراج و جز آن صد هزار دینار و هشت صد هزار درهم، و خراج غزنه و کابل و اعمالی که بدان متصل است از قبیل اعمال هند که جبايت آن از آن الپتگین حاجب بود صد هزار دینا و شش صد هزار درهم است.

۱۱۰- عبرت بکسر اول - محصولات بوده که از کشتی نشینان یاچا در نشینان به سبب راهداری میگرفتند (تعلیات صورة الارض ص ۳۰۰)

و در روزگاران گذشته خراج سیستان از این اندازه بیشتر و زمینش پر برکت بود و عایدی فراوان داشت، این بود همه آگاهیهای من درباره این سر زمین و گمان نمی کنم که در این باب کوتاهی کرده و از آنچه دانستنش مورد نیاز است غفلت نموده باشیم.» (۱۱۱)

از این فهرست ابن حوقل برمیاید که سرزمین های خراسان مخصوصاً سیستان بانواحی شرقی اش در قرن چارم هجری خیلی آباد و ثروت مند بوده و محصول فراوان از آنجا بخزانة دولت وارد میشد.

۱۱۱- صورة الارض ص ۱۶۰ - ۱۶۱ (و نیز برای معلومات بیشتر رجوع شود به مقاله اوضاع اقتصادی سیستان در صدر اسلام در مجله آریانا نا سال ۱۳۴۶ شماره ۲ حمل و ثور ۰)

فصل یازدهم استنتاج کلی از جغرافیای تاریخی سیستان

نظر جغرافیدانان کلاسیک در باره سیستان :

در داستانهای کهن حماسی و روایات ملی و کتب مقدسه زردشتی، سیستان و زابلستان از این جهت شهرت و اهمیت دارند که زادگاه شاهان کیانی و وطن پهلوانان ناموری چون گرشاسپ و سام و زال و رستم است و رستم فرمانروای سیستان به معنی وسیع کلمه یعنی از هامون تا کابلستان بوده است.

بقول پرسی سایکس در ایام سابق (قرون وسطی) اراضی مغرب قندهار و اسکستان یا سیستان و نواحی مرتفع مقابل آنرا زابلستان مینامیدند.

۱- پرسی سایکس، ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، طبع ۱۳۳۶، ج ۲ فصل ۳۱ - ص ۳۹۵ ببعنوان نیز رک: به شهنه - مه فردوسی، داستان منوچهر. داستان نودر، داستان کیکاوس، داستان گشتاسپ و داستان بهمن پسر اسفندیار، همچنان رجوع شود به: یشتها، تالیف و تفسیر ابراهیم پور داود، طبع ۱۳۴۲ تهران، جلد اول و دوم ص ۲۹۲، ۳۴۵ و غیره صفحات

سیستان در روزگارانی قبل از اسلام و قرون نخستین اسلامی مثل امروز اینقدر خوار و خاره و کوچک و محدود نبود. بگفته مورخ مشهور انگلیسی (ویلسن) سیستان در عهد هخامنشیان، سرحد شمالی آن بکوه های «اریا» (هرات) میرسیده و سرحد غربی آن را «کرمانیا» (کرمان) تشکیل میداده، بطرف شرق آن «اراکوزیا» (قندهار) بوده و از جانب جنوب هم به «گدروزیا» (بلوچستان) منتهی میشده است. (۲) بدون شك سیستان در دوران اقتدار سلسله هخامنشی یکی از ساتراپی های غنی و معمور منوط بحکومت آن سلسله بحساب میرفت که ساتراپ (والی) آن از جانب دربار هخامنشی تعیین میشده است.

بعد از کوروش، داریوش یکم و داریوش های بعدی در پرسیه پولیس در تخت جمشید هدایای سیستانی را می پذیرفتند و در سنگ نبشته های بهستون در نقش رستم از مردم سیستان و نحوه پیشکش هدایا و طرز لباس مردمان زرنگ به شاهان هخامنشی نگاره های باقیمانده است. (۳) در یک قرن پیش از میلاد مسیح، استرابون یکی از جغرافیه نگاران کلاسیک یونان نسبت بحدود سیستان اینطور نوشته است:

«بمغرب اراخوت ها (قندهاری ها) و کد روزی ها (بلوچ ها)، «درانگی ها» (سیستانی ها) وقوع دارند. اری ها (هراتی ها) با قوم اخیر الذکر یعنی درانگی ها در شمال و مغرب به تماس بوده بنوعی آنها را احاطه مینمایند.» (۴)

چنانکه دیده میشود، استرابون درانگی ها (سیستانی ها) را به غرب اراخوت ها و گدروزیا قرار میدهد. زیرا درانگی ها (سیستانی ها) درکناره های هیرمند سفلی (نیمروز) میزیستند و اراخوت ها در حوزه

۲- اچ ۱۰ ج ۱. ویلسن، آریانا انتیکوا، طبع ۱۸۴۱، ص ۱۵۰ (متن انگلیسی) و نیز رجوع شود به: مجله آریانا سال ۱۸ شماره ۲ مقاله هیرمند بقلم پوهاند میرحسین شاه

۳- کتاب مصور تخت جمشید چاپ تهران. ۱۳۴۲

۴- آریانا، استرابون، نجیب الله تور، آریانا ص ۷۵، طبع مطبعه دولتی کابل ۱۳۲۵

ارغنداب و هیرمند علیا. به عبارت دیگر، درانگی ها از اهل درانگیانا (سیستان) بودند و اراخوت ها اهل اراکوزیا و زابلستان. چون ایالت در نگیانا (سیستان) بسوی جنوب بهم تا اندازه یی امتداد یافته بود، بنا بر آن استرابون تاحدی قسمت آنرا به غرب گدروزیا نیز میداد. در شمال درنگیانا، ایالت هرات قرار داشت. چنانکه امروز هم موقعیت هرات در شمال سیستان است. ولی چون يك قسمت توابع هرات در حصص شمالی درانگیانا به غرب آن نیز امتداد یافته بود، بنا بر آن استرابون ایالت هرات را در مغرب درنگیانا نیز میخواند و میگوید:

«آنرا تا اندازه یی احاطه کرده است» ولی آنجا که از نقطه نظر مالیات استرابون ایالت درنگیانا (سیستان) را به اریا (هرات) بسته میداند، نسبت به جنوبی درنگیانا مینویسد که تا کرمان امتداد دارد. علاوه بر استرابون بصورت عمومی در مورد درانگی ها اظهار میدارد که آنها مانند پارسی ها زندگان داریودر دیارشان شراب و معدن قلعی موجود است. (۵)

با ^{۵۲} ترقیب دیده میشود که سیستان امروز بسیار کوچکتر از ساحه سیستان دو هزار سال پیش است و حتی سیستان قرون وسطی ساحه بسیار وسیع تری نسبت به سیستان قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ داشته است.

بگفته هرودت، سر نگیان (زرنگیان) که در شهربانی چهاردهم اقامت داشته اند در زمان داریوش بزرگ سیستان را اشغال کرده اند و مودخ یونانی (ظاهرآ، آریان) که شرح وقایع اسکندر را برشته تحریر کشیده، جنوب غربی افغانستان کنونی را (درنگیانا) مینامد. وزرنگ یا زرنج همان «سرنکیا» میباشد که مشتمل بر ناحیه سیستان (دلتای هیرمند) است. و اسم شهر «زره» از قرار ظاهر همان نامی است که به هامون (در یاچه زره) اطلاق میگردد (۶).

۵- رك: نجيب الله توراiana، آريانا ص ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۰

۶- پرسى سايكس، ده هزار ميل در ايران (سفرنامه پرسى سايكس) ص ۳۹۵ بعد

از معروف ترین جغرافیا نگاران کلاسیک یکی هم بطليموس است که در دو هزار و دویست سال پیش از امروز، در حالیکه عین حدود و ثغور متذکره ویلسن را برای سیستان تعیین میکند، از یازده شهر معروف و مهم آن روزی سیستان اینگونه نام می برد :

۱- پروفتازیا Prophtasia . که قرار نظریه اراستوستن به مقدار ۱۵۰۰ - ۱۶۰۰ استاد یا از اسکندریه اریون (هرات) فاصله داشت . (۷)

ویلس موقعیت این شهر را دو ۱۸۳ میلی جنوب هرات در محل پیشا - وران (پیشه وران) واقع در جنوب به جوین نزدیک «سالیان» یا «صالحان» (۹) قرار میدهد. (۸)

بطليموس و استفانوس نیز محل این شهر را در همین جای سراغ میدهد . (۹)

جمهور مورخان و محققین اروپایی بنای این شهر را در هر محلی از سیستان میخواهد باشد به اسکندر مقدونی نسبت داده اند. خرابه های وسیع و برج و باروی فرو ریخته این شهر که امروز نزد مردم محل بنام پیشه وران به تلفظ «پیشاوران» معروف است و در کتب عهد اسلامی ذکری از آن نیست، نشان میدهد که بایستی بدوره های قبل از اسلام تعلق داشته باشد، ولی تاکنون تحقیقات باستان شناسی در آن صورت نگرفته است تا چهره واقعی آن به علاقمندان و پژوهشگران روشن میشد .

۲- فآرا زار Pharazara ۳- رهودا Rahuda

۴- اینا Inna ۵- اریکاد Arikada

۶- گزار زیار Xarsiar ۷- نوستانا Nostana

۸- فارازانا Pharazana ۹- بیگس یا بیجس Biges

۷- احمد علی کهزاد، آریانا ص ۸۴ - ۱۲۴ - ۱۲۸

۸- هیان اثر ص ۱۲۹

۹- ایضاء ص ۱۳۰

۱۰- ارانا Arana ۱۱- اریاسپ یا اگریاسپ Ariasp-Agriasps
قدیمترین سیاحی که پس از اسکندر، سیستان را عبور کرده و در
اطراف وی قلمفرسایی شده «ایزید ورخارا کسی» (از آسیای صغیر
معاصر اوگست کنت قیصر روم) بوده از نوشته های «ایزیدور» استنباط
می شود که «فراه» و «نیه» در آن ایام از بلاد معتبر و معمور بشمار میرفته
اند . (۱۱)

همچنان ایزیدور در خود درنگیانا Dranyiana فقط دوشهر پارین
و کوروک Kurok را ذکر میکند ولی در ساکستاناکه محققاً نام سیستان
و تازه ساکه هادر قسمتی از درنگیانا فرود آمده بودند، شهرهای : بارد
Barda و مین Min و پالاگنتی Palakonti و سایگل Sigle
که مرکز مملکت بوده، نام برده است . (۱۲)

طبری مورخ مشهور نیز خبر میدهد که در عهد ساسانیان و اوایل ظهور
اسلام مرزهای سیستان محکم تر و جمعیت آن بیشتر و شهرهای آن
معمور تر از خراسان بود . (۱۳)

بلاذری در حوادث سال ۳۰ هجری از شهرهای سیستان بدینگونه نام
میبرد : جالق، کرکویه زرنج، نوق، زوشت، باشتروود، قریتین (قرنین)،
خواش، هیسونج . (۱۴)

در قرون اولیه اسلامی یعنی در دوران حکومت اموی ها و عباسیان ،
سیستان از این جهت نیز شهرت پیدا کرد که ، مرکز جنبش های ضد
سلطه عربی به رهبری عقیدتی خوارج (مبارزان ملی) سیستان و
پشتیبانی عیاران آنجا که طبقه پر قدرت دوران خود بحساب می آمدند
بود. چنانکه آن همه کوشش های گونه گون خلفای اموی و عباسی برای

۱۰- کهزاد، آریانا، ص ۱۳۰

۱۱- پرسی سایکس، ده هزار میل در ایران (سفر نامه سایکس) فصل
۳۱ ص ۳۹۵ بعد

۱۲- آریانا از کهزاد، ص ۸۵ - ۸۶

۱۳- تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۱۱۵

۱۴- بلاذری، فتوح البلدان، طبع مصر ص ۴۰۱، طبع تهران ترجمه
آذرنوش ص ۲۷۰ بعد

خاموش ساختن این طغیان ها که چشم گیر تراز همه، عصیان حمزه پسر آذرک (از ناحیه رون و جلول سیستان) بود، بجای نرسید و سر انجام با ظهور یعقوب لیث صفاری سرهنگ عیاران سیستان، نه تنها سیستان، بلکه خراسان و ایران نیز کاملاً از زیر سلطه عباسی بیرون کشیده شد.

در این دوره که دوره اعتلا و ترقی و سر سبزی و عمران سیستان بشمار میرود، شهرهای سیستان معمور تر و ساحه آن وسیع تر و مرز آن سخت تر از عهد ساسانی گردیده بود. اصطخری سیاح و جغرافیه نگار اواخر عهد صفاری و نیمه اول قرن چهارم هجری که بگمان غالب سیستان را گردش کرده، ضمن شرح مفصلی راجع به سیستان و شهرها و ولایات آن، نقشه‌ی سیستان قرن چهارم را نیز ترسیم کرده و در آن شهرها و نواحی متعلق به سیستان را که از آن بخوبی میشود موقعیت شهرهای مذکور را فهمید و تاحدی هم محل آنها را با خرابه های مرموز و حیرت آور کنونی نیمروز تطبیق کرد اینطور نام گرفته است: «زرنج، کش، نه، طاق، قرنین، خواش، فره، جیزه (گیزه)، بست، روذان، سروان، صالقان (زالقان)، بغنین، تل، درغش، بشلنگ، پنجوایی، سیوی (سیبی)، اسفنجای، قصر، غزنه جا مان (جاسان). (۱۵)

سیاح و جغرافیه نویس دیگر اسلامی ابن حوقل معاصر و دوست اصطخری همچنان پس از بیان حدود چهار گانه سیستان و ترسیم نقشه آن، از شهرهای متذکره اصطخری در سیستان یاد آور شده فقط با این تفاوت که «جاسان» را «ماهکان» و «صالقان» را «زالقان» ضبط کرده است. (۱۶) و در اخیر هر دو آن سیاح این مطلب را متذکر شده اند که، سیستان سر زمین خرم است پراز خوردنی‌ها و انگور و خرما و انگوزه (انگوزه در اصطلاح مردم محل) بمقدار زیاد از آنجا بدست آید و اهالی آنجا آنرا در خوراک های خود داخل کنند و به مقدار فراوان نیز از آنجا صادر میگردد.

۱۵- اصطخری، مساک و ممالک، چاپ ایرج افشار ص ۱۹۵

۱۶- ابن حوقل، صورة الارض ص ۱۵۲

همچنان مردم آنجا توانگر و کشاده دست اند و از بیانانیکه میان سیستان و مکران است غله بسیار خیزد . (۱۷)

جغرافیه نویس اقدم ولی نامعلوم کشور مؤلف حدود العالم (تالیف در ۳۷۲ هـ) نیز از شهر های سیستان به آبادی و نیکویی یاد کرده میگوید : سیستان سرزمین خرمی است پراز نعمت های گوناگون و کرسی آن زرنگ نامیده میشود که پنج دروازه داخلی شهر همه آهنین بودند و ربض (حومه) ۱۳ دروازه داشت . همچنان بقول اوبست انبار گاه تجارت هندوستان و خراسان بوده ، درفراه درختان خرما میروید و «طاق» قلعه محکمی بوده و میوه فراوان داشته و درزمینداور زعفران بعمل میآمده است . (۱۸)

شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی معروف به البشاری ، سیاح و جغرافیه نویس اواخر قرن چهارم (۳۷۵) و معاصر مؤلف نامعلوم حدود العالم و ابن حوقل نیز از توانگری مردم سیستان و دانش دوستی اهل آن جا و اینکه زرنج کرسی سیستان از عجایب بلاد عجم بوده و در آن قصور و عمارات مجلل و تاریخی نزدیک هم واقع شده بودند ، یادآور شده و علاوه نموده که زرنج معدن «نخیل و الحیات» و سیستان بصره خراسان است . (۱۹)

تاریخ سیستان (تالیف در ۴۴۵ هـ) که آئینه تمام نمای سرزمین پر نعمت و حاصلخیز نیمروز و شهر های با عظمت و پرشکوه روز گاران باستانی سیستان است آنجا که گوید :

«اما طول سیستان از نواحی خراسان تا حد سند است و عرض آن از کرمان تا حد هند» (۲۹) در عبارت ذیل از شانزده ولایت آن اینطور نام می برد: اما کور (ولایات) سیستان:

۱۷- اصطخری ، مسالك و ممالك چاپ ایرج افشار ص ۱۶۹ ، ابن حوقل ، صورت الارض چاپ دکتر جعفر شعار ص ۱۵۵

۱۸- حدود العالم ترجمه پوهاندمیر حسین شاه چاپ پوهنتون کابل ۱۳۴۲ ص ۳۸۶

۱۹- مقدسی ، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم طبع ۱۹۰۶ ص ۲۹۷ ، ۳۰۵ ،

۲۰- تاریخ سیستان ، به تصحیح مرحوم بهار چاپ ۱۳۱۴ ص ۲۸

اسفزار و جبل نیه، و سر دره (اناردره) هند قانان و فراه و اوق (قلعه گاه) و خواش (خاش) و فولاد(?) و فشلنج (پشلنگ) نوزاد و بست و زمینداور و رخج (قندهار) و کشی ورود باروزابل و کابل سته عشره. (۲۱)

چنان مینماید که این حدود و وسعت سیستان منوط و مربوط بدوره صفاریان بوده و پس از انقراض آن سلسله دیگر هرگز بآن شکوه و وسعت نرسیده است. هرچند افرادی از همان خانواده، گاه گاهی سر بر آورده اند تا بکشور خود رونق و شکوه از دست رفته را باز یابند و بر قلمرو سیستان بیفزایند، ولی خود آنها نیز مثل سرزمین شان روبه خرابی و انهدام نهاده اند. منجله سلسله ملوک نیمروز که خود را از اعیان صفاریان و کیانیان سی قرن قبل انجامیشمرده اند چنین خیال های در سر می پروراندند. (۲۲)

مؤلف تاریخ سیستان، پس از تعریف حدود چار گانه و شانزده ولایت سیستان، از محلات و روستاهای بزرگ آن اینطور نام میگیرد:

«قوس» و طاق و سوکن، و پال، و جوی گهن، ناشیرو، و بهیژن، و زوشت، و بر، و جوسم و بکرو، و ژالق، و میسون (یاهیسوم) و نوجرد، و نوق، و نیشک و امام الصراة و سپه. (۲۳).

در تاریخ سیستان عباراتی مبنی بر عمران و حاصلخیزی و برکت زمین سیستان و فضیلت آن بر سایر جایها، بالنقل از کتب و مآخذ کمیاب دیگران دیده میشود. (۲۴)

۲۱- تاریخ سیستان ص ۲۸

۲۲- احیاء الملوك، از ملك شاه حسین صفاری سیستانی طبع منوچهر ستوده ۱۳۴۴

۲۳- تاریخ سیستان ص ۲۸ - ۲۹

۲۴- درین مورد رساله شگفتی های سیستان و کتاب عجایب البلدان و کتاب بلدان و منافع (هرردو) از ابولمؤید بلخی و عجایب بر و بحر از بشر مقسم، و کتاب فضایل سیستان از هلال یوسف اوقی (سجزی) و کتاب بندهشن (یکی از کتب مقدس زردشتیان) و کتاب اfdیه و سهیگه (بخط وزبان پهلوی)، هر کدام یادداشت های مهم و مطالب دلچسپی راجع به سیستان دارند که اشارات جسته و گریخته یی از آن کتب در تاریخ سیستان دیده میشود.

(رك : تاریخ سیستان صفحات ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۲۵ و مقدمه آن کتاب)

که انعکاس برخی از آن عبارات و روایات در اینجا بموضوع تحت مطالعه ماسخت کمک میکند.

از فضایل سیستان شمرده شده که در کتاب بلدان و منافع آن یاد کرده اند:

«ازهر شهری چه خیزد؟ گفته اند از سیستان زرا پریز خیزد....» (۲۵) ابوالفرج بغدادی در کتاب خراج خود آورده که: «خراسان و ایران و سیستان سره زمین است.» (۲۶) و روایت دیگری است که «زمین نیست بهتر از زمین سیستان و به هیچ جای گوشت حیوان خوشتر از گوشت حیوان سیستان نباشد بطعم ولذت، و به هیچ جای مردم نباشد بنان و نمک و فراخ معیشت چون مردم سیستان. از آنچه عرصه شهر و سواط ایشان فراخ است و نعمت ازهر لونی (از هر گونه) دارد و تاب بودند آن دیدند و بخوردند و عادت کریم ایشان خود این بود و این بوده است.» (۲۷)

۲۵- این گفته را مؤلف تاریخ سیستان بحواله بوالموید بلخی و بندهشن چنین توضیح میکند: «از دو چشمه ای که یکی در شارستان (زرنج) و دیگری در هیرمند مقابل بست واقع بودند، طلای امیخته باریک و آب بالامی آمد، چنانکه آن روز که حاصل شدی کم از هزار دینار زرسا و نبود، افراسیاب آن چشمه هارابست و چنین گفته اند که هم بسه هزار (یعنی سه هزار سال بعد زردشت) باز شود و منفعت آن فرادید اید به مشیت الله» (تاریخ سیستان ص ۱۶ - ۱۷) در تاریخ نگارستان (از احمد بن محمد غفاری صفحه ۱۱۱) ضبط است که در سال ۳۹۴ هجری که سلطان محمود قلعه طاق را فتح و خلف بن احمد را دستگیر کرد، «در یکی از جبال سیستان معدن طلا بشکل درختی از زمین پدید آمد، چندانکه میکنند وزیر میرفتند دوره اش بیشتر میشد و زر خالص بیرون می آمد تا حدیکه دوره اش سه گز شد و در زمان سلطان مسعود از اثر زلزله آن کوه ناپدید شد.»

۲۶- تاریخ سیستان ص ۲۵

۲۷- ایضاً ص ۱۳

ابوالفدا مؤلف تقویم البلدان بادسترسی به منابع مهم جغرافیایی قرنهای سوم و چهارم هجری، مینگارده که : سجستان دیاری پر نعمت است و در آن خوردنی ها و میوه و خرما و انگور فراوان باشد، مردمش در آسایش اند و از بیابان آنجا انقوزه (= انگ) بمقدار زیاد بدست آید که در غذای خود مردم از آن کار گیرند. (۲۸) شهرهای سیستان چنین است: زالق، کرکویه، هیسوم، وزرنگ و این شهر مرکز سیستان است و بست و باستر و دو قرنین و در این شهر (قرنین) آثار آخور اسپ رستم بر جای هست، شهر قدیم سجستان را شهرستان بود که بعد از خرابی آن زرنج آباد گردید. (۲۹)

رود خانه سیستان «هندمند» (هیرمند) است و مردم سیستان گویند: هزار نهر در آن ریزد و قرونی نماید و هزار نهر از آن خیزد و گاهشی نیاید... وقتی هیرمند از بست بگذرد چند رود از آن منشعب شود و از آن جمله است : رود طعام و با سیسرود (باشترود) و سنارود. سنارود در یک فرسخی زرنج بر قصبه سیستان میگذرد. در این رود هنگام سیلابی میتوان باکشتی از بست به سیستان آمد، همه رودهای سجستان از سنارود جدا میشوند. بر در بست بررود هیرمند پلی از کشتی ها بسته اند، همانند پل های که بررود های عراق می بندند. بست برکنار هیرمند شهری است از سجستان، شهری بزرگ و پر نعمت ولی بیماری خیز، نخلستان و تاکستان فراوان دارد، از بست تا غزنه ۱۴ مرحله است.

بگفته ابن حوقل اراضی سیستان ریگزار است و در آن نخلستان فراوان باشد و کوه دیده نمیشود. چون زمین آنجا نرم است بادمدم ریگ و توده های خاک را از جایی بجای می برد و مزارع و شبکه های آبیاری و ساختمانها را متضرر میسازد. وقتی بخواهند ریگ را از جای بجای نقل دهند در مقابل باد و پیشروی ریگ دیوار های چوبی تعبیه میکنند. و در زیر آن سور - اخای قرار میدهند. باد در آن دریچه ها داخل میشود و ریگ را به هوا پرتاب میکند. همچنان مردم آسیاب های بادی تعبیه کرده اند که گندم را آرد کنند. در سیستان افعی و خار پشت بسیار است. (۳۰)

سیاح و جغرافیه نویس برجسته شامی یاقوت حموی که ظاهراً طی سالهای ۶۱۴ - ۶۱۶ هجری از خراسان و سیستان دیدن کرده، در کتاب معروف خود معجم البلدان، شرح مفصلی راجع به سیستان و شهرهای آن نوشته که ذکر آن همه در این جا بطول می انجامد و فقط بر سبیل اشاره چند جمله آن در اینجا منعکس میشود: «سجستان (بکسر اول و ثانی) ناحیه بزرگ و ولایت وسیعی است قصبه آن زرنج نام دارد و در هشتاد فرسنگی جنوب هرات واقع میباشد. طول آن ۶۴ درجه و عرض آن ۶۱ - ۳۲ درجه است. نخلستان بسیار دارد و شهرهایش معمور و نهر آن هندمند نامیده می شود، هوایش گرم است و برف در آنجا نمی بارد. زمین آن شن زار و هموار است و کوهی در آن دیده نمی شود و نزدیکترین کوه های آن در ناحیه فراه است. باد دائماً میوزد و مردم را متضرر میکند و شهرهای آن که بر سر راه واقع اند: زالق، کرکویه، هیسوم، زرنج و بست است. آنجا آخور رخس، اسپ معروف رستم پهلوان مشهور سیستان بیادگار مانده و همچنین الرخج و بلد الداوراز شهرهای آن ناحیه است...» (۳۱) در کتاب البلدان ابن فقیه و دیگر کتب مسالك آخور رخس رستم در قریه قرنین، زادگاه یعقوب لیث صفاری سراغ داده شده است. (۳۲) حمد الله مستوفی قزوینی جغرافیه نگار نیمه اول قرن هشتم هجری، از باغستانهای زرنج و خوبی و فراوانی میوه های آن یاد کرده گوید: این باغها از نهری آبیاری میشد که از هیرمند کشیده شده بود و آنرا سیاه رود (= سنارود) میگفتند. (۳۳)

گرچه سیستان در دوره مؤرخ و جغرافیه نویس ما، معین الدین اسفزاری، آبادی و سرسبزی خود را به سبب خرابکاری تیمور و قتل عام مسکنه آنجا و ویران ساختن بند های آب بدست او و جانشینانش از دست داده بود، ولی باز هم آوازه حاصل خیزی آن باقی بود. این مطلب را در روضات الجنات (تالیف ۸۹۸ هـ) این طور میخوانیم:

«سجستان که او را ملك نیمروز گویند (گرچه حالا به سبب فترات

۳۱- یاقوت حموی، معجم البلدان کتاب پنجم ص ۳۷ زیر نام سجستان

۳۲- کتاب البلدان ص ۲۰۸ متن عربی

۳۳- نزهت القلوب چاپ هند ص ۱۸۳

خراب و ویران است) اما در سابق بغایت معمور بوده، چنانچه شنیده ایم يك جریب زمین (که در عرف شصت گذر شصت گز است) با وجود قلت آب به هزار دینار کبکی قیمت داشت.» (۳۴).

بهر حال آنچه مسلم است این است که سیستان از قدیمترین ایام تا اواخر قرون وسطی خیلی معمور بوده است.

کرسی سیستان در قرون وسطی :

ابن حوقل واصطخری دو جغرافیه نگار و دوسیاح معروف نیمه اول قرن چهارم هجری که باهم مکاتبه داشته اند هر يك متذکر شده اند که، شهر قدیم سیستان در روزگاران عجم «رام شهرستان» بود که میان کرمان و سیستان نزدیک دارک مقابل راشک (یاراشکک بقول مولف احیا الملوك) و در سه منزلی کسی که از سیستان (زرنج) بکرمان میرود، قرار داشت. و بناهای برخی از ساختمان های آن تا این زمان (قرن چهارم ه) برپاست و گویند رود سیستان (هیرمند) به آنجا جریان داشته است اما به سبب شکافی در رودخانه هیرمند جریان رود خانه تغییر یافت و آب از شهر بریده شد و مردم آنجا را ترك گفتند و «زرنج» را ساختند. (۳۵) امروز خرابه های «رام شهرستان» معروف به «شهرستان» در ۳۰ - ۴۰ کیلو متری جنوب غرب زرنج، در دست چپ جریان فعلی هیرمند، در حوالی بسند سیستان یا (بند کوهک) معروف است.

لسترنج معتقد است که کرسی قدیم سیستان (رام شهرستان) را که بدان «ابر شهریار» نیز میگفتند ریک های روان ویران ساخته و مردم مجبور به ترك آن گردیده بعداً زرنج را ساختند. (۳۶) ظاهراً این نظر لسترنج مستشرق انگلیسی منطقی به نظر می آید. زیرا بلیه واقعی

۳۴- بخش یکم ص ۳۲۹ طبع ۱۳۳۶، ص ۱۹۵،

۳۵- اصطخری، مسالك وممالك، ص ۱۵۳.

۳۶- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی ص ۳۶۴

سیستان بادهای معروف ۱۲۰ روزه است که پیوسته ریک‌های روان را به خانه ها و نهرها و کشتزار ها و شهرها بیدریغ فرو میریزد و هرگاه مردم در صدد چاره ریک روان بر نیایند، بزودی ریک همه جارافرا گرفته و خساره کلی به آبادی ها و مزارع میرساند تا آنجا که مردم مجبور به ترك دهات و روستاهای خود میگردند. حتی میتوان گفت که بادهای ۱۲۰ روزه سیستان درسر نوشت رودخانه هیرمند و تغییر مکانهای مردم نیز تا حدی مؤثر بوده و هست .

چون زرنج در قرون وسطی، کرسی و مرکز سیستان بود، بنا بر اهمیت مهم اداری و اقتصادی آن در اینجا قدری بیشتر راجع به آن صحبت میکنیم : یعقوبی در قرن سوم هجری گوید : محیط شهر زرنج چهار فرسخ (حدود سی کیلومتر) است. (۳۷) ابن حوقل در يك قرن بعد تفصیلی در باره آن شهر ذکر نموده گوید : زرنج بزرگترین شهر سیستان است، دارای حصن و ربضی بابنای بزرگ و پر جمعیت و دارالاماره های صفاریان و جاهای دیگر و قهوه خانه ها، شهر حومه ای پهناور دارد و این حومه نیز دارای قلعه و باروی است و پیرامون حومه خندق است که آب آن از داخل خود خندق برمی خیزد و بعلاوه فاضل آب نهر های دیگری هم به خندق وارد میشود.

حومه شهر سیزده دروازه دارد (۳۸) پنج دروازه شهر داخلی آهنین است از این پنج دروازه دو دروازه مجاور يك دیگر است که هر دو بسمت جنوب غرب بازمی شوئند و چون راه فارس از آنجا آغاز میشود موسوم اند به «دو در فارس» یکی رادروازه نو و دیگری رادروازه کهنه مینامند . يك دروازه دیگر بطرف شمال بازمیشود و از آن بسمت خراسان میروند و بمناسبت شهر کرکویه که نزدیک آنست دروازه کرکویه نامیده میشود. دروازه نیشك سر راه شرقی است که از آن بطرف بست میروند. پر آمد و رفت ترین دروازه ها ، دروازه پنجم موسوم به دروازه طعام است

۳۷- یعقوبی، البلدان ص ۴۶ بعد

۳۸- ابن حوقل اسامی دروازه های حومه را اینطور نام برد. دروازه مینا، دروازه دخان، شیرك، شاراو، شعیب، نوجویك، اكان (=اكار)، نیشك، کرکویه، اسپرس، غنچره بارستان و رود گران (ص ۱۵۲)

که براه جنوبی باز میشود و از میان بازارها و باغستانهای که بیرون زرنج است میگذرد .

مسجد جامع شهر در حومه ، نزدیک دو دروازه جنوب غربی بر سر راه فارس واقع است. زندان نزدیک مسجد و دارالاماره (مقر حاکم) نیز در همان حوالی است. بین دروازه نیشک و دروازه کرکویه در شمال شرقی شهر ساختمان بزرگی است که بآن، ارگ (قلعه) میگویند و خزانه در آنجاست و از بناهای عمرو لیث دومین پادشاه صفاری است . یعقوب برادر عمرو و موسس سلسله صفاریان در یک قسمت از شهر داخلی بین دو دروازه جنوب غربی و دروازه خوار بار (باب طعام) قصری ساخته که مقر جدید حاکم شهر گردیده و حوالی قصر عمرو لیث است. این ساختمان هائیز مثل ساختمان های دیگر آن شهر همه از خشت ساخته شده و طاقدار (گنبدی) است. زیرا تیز و چوب در آن شهر از کثرت رطوبت میپوسد و موریانه در آن رخنه میکند. ساختمان های دولتی در حومه و بازار شهر حوالی مسجد جامع است .

بازارهای حومه نیز معمور است و از جمله آنها بازار است موسوم به بازار عمرو که بامر عمرو لیث ساخته شده و اجاره بهای آن روزی هزار درم است و وقف مسجد جامع و بیمارستان شهر و مسجد مکه است .

بازارهای حومه تا نیم فرسخ بهم اتصال دارد و از دروازه فارس در باروی داخلی شهر تا دروازه فارس در حومه شهر کشیده شده و همه جا آب فراوان در جویهای کوچک و بزرگی که از دروازه نوواز دروازه طعام وارد میشود روان است. این آبها مجموعاً بقدریست که یک آسیاب را میگرداند. جلومسجد جامع دو حوض بزرگ ساخته شده که آب بآنها وارد میگردد و بازار آنها خارج شده بخانه های شهر میرود. خانه های حومه شهر نیز از جویهای متعدد آب میگیرند و بجهت شدت گرما مردم را از این آبها چاره و گزیری نیست. هر خانه ای سردابی دارد که اهل خانه در فصل شدت گرما بآن پناه میبرند. زمین شهر ریگستان و شن زار و دارای نخلستان است. مدام بادهای سخت میوزد و توده های شن را از این سو بدان سوی بردو گاهی ساختمان ها و کشتزارها را از طوفان شن نابود میسازد، زیرا آن سر زمین شن زار است و چون باده همیشه درویش است، آسیابهای بادی تعبیه کرده اند که گندم را آرد میکنند و این نوع آسیابها

مخصوص آن بلاد است. (۳۹)

اصطخری سیاح برجسته و معروف که سالها قبل از ابن حوقل، سیستان را دیده و معلومات خود را در اختیار ابن حوقل گذاشته بود، نیز این تفصیل را در کتاب خویش آورده. (۴۰)

مقدسی نیز از زرنج بس گرامی یاد کرده و بر علاوه به قلعه مستحکم و دو مناره مشهور شهر که یکی از آنها بامر یعقوب لیث از مس ساخته شده بود نیز اشاره کرده است. (۴۱)

مؤلف تاریخ سیستان که خود اهل آنجا بوده است، در مورد زرنج که در عهد او معروف به شهر سیستان بوده مینویسد :

«اول آنست که شارستان (۴۲) بزرگ حصین دارد که خود چند (باندازه) شهری باشد از دیگر شهرها، و آنگاه آنرا «مدینه العذرا» (شهر دوشیزه) گویند که هر کز هیچکسی نتوانست آنرا ستدن الا تابدادند، و نتوانند تا ابد الدهر و مردان مرد حربی باشند و حرب و شوریدن سلاح عادت کرده باشند که آن ایشان را از خریدی تا بزرگی پیشه باشد. و به تعلیم جنگ و مقاتله آموخته باشند. . . و دیگر شهر یست که بادشمال دایم آید آنجا و باد صبا، تا فهم و ذهن مردمان آن بدان اعتدال و خوشی هوا بهتر از مردمان جایگاه دیگر باشد و کارهای دیگر دارند که دوان ایشان رانیست. چون راندن ریگ روان از جای بجای و جمع کردن آن و بداشتن برجای که بخواهند و آن ریگ ایشان را خزینه بزرگوار است که هر چیزیکه بخواهند اندر ریگ اندر کنند و دیگر شهر یست که آسیا چرخ کنند تا باد بگرداند و آرد کندوبه دیگر شهرهاستور باید یا آسیای آب یابدست آرد کنند و هم ازین چرخ ها بساخته اند تا آب کشد از چاه بیابان ها و بزمین که از آن کشت کنند (هرگاه که) آب تنگ باشد و همچنین

۳۹- ابن حوقل: صورت الارض ص ۱۵۲ - ۱۵۳ مقایسه شود با سر زمین های خلافت شرقی ص ۳۶۰ - ۳۶۱

۴۰- اصطخری. مسالك و ممالك چاپ ایرج افشار ص ۱۹۲ - ۱۹۶

۴۱- مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۲۹۷ - ۳۵۰

۴۲- شارستان، خود شهر است که غالباً برگرد کهندژی واقع میشد و سوری برگرد اوست و آنچه بیرون از این سور باشد آنرا ربض (بفتحین) خوانند. (بهار، حواشی تاریخ سیستان ص ۱۱)

بسیار منفعت از باد پر گیرند و دیگر شهر است بذات خویش قایم که بهیچ شهری محتاج نیست که اگر کاروان گسسته گردد همه چیزی از نعمت های الوان و جامه‌ها بزرگوار و آنچه ملوک را واهل مروت را باید همه اندر آن شهریافته شود که بجای دیگر حاجت نیاید و زیادت (باشد) و زمستان میوه تر باشد همچنانکه بتابستان سال تاسال، واسپر غمهای نیکو، و همه ساله پره شیر مست یافته شود، و ماهی تازه به همه اوقات که ایزد تعالی آنرا اندر کتاب خود بستوده است و دیگر که از شهر های دور بار بکشتی بیارند تا اندر قصبه و دیگر جای ها برستور حمل باید کرد مگر بغداد که همین یافته شود ... و دیگر که عامه سیستان علم دوست باشند، و بساز علما و فقها و محدثین بر خاستند از سیستان که بشام و حرمین کتب ایشان هم خوانند که اگر نام هر يك آنها بر گیریم کتاب تطویل گیرد ... و اندر نهادش آن شهر است که هیچ دشمنی قصد آن نکرد و نکند که نه مغدول و مذموم باز گردد، اگر خود باز نگردد، هلاک شود و دیگر که اندر همه عالم چندان بناء بزرگوار نیست که به سیستان است ...» (۴۳)

زرنج از لحاظ موقعیت مهم اداری و تجارتی خود در قرون وسطی، بر سر چهار راهی قرار داشت که یکطرف نیشاپور و هرات را از طریق ست و پنجوایی و سیوی و دره بولان به حوزه هند و هند مرتبط میساخت و از جانبی هم فارس را در شمال خود با خراسان و در شرق خود با سند و هند و غزنه و کابل وصل میکرد. همچنان را هی که به مرکز سیستان (زرنج) میرسید. کاروان هارا یا بسوی شیراز و بغداد از طریق بیابان لوت و کرمان ره می برد و یا بسوی بلوچستان از طریق مکران و طوران مستقیماً بطرف جنوب ره میگشاد. (۴۴)

بدینگونه شرح عمرانات و آبادی ها و کانال های آبیاری و ثروت و غنای چشم گیر سیستان را که انسان در کتب جغرافیایی و سیاحت نامه های سیاحین در دوران قرون وسطی مطالعه میکند. بسیار متاسف می

۴۳- تاریخ سیستان به تصحیح مرحوم بهار ص ۱۲ - ۱۳

۴۴- افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص ۴۳۶ بعد (بحث راه های تجارتی افغانستان)

شود که چرا این قسمت هادر حال حاضر برای مردم سیستان مجهول و مکتوم می باشد .

ظاهراً اسم زرنج، چنانکه از روایت تاریخ سیستان برمی آید و از کتب دیگر جغرافیا یی استنباط می گردد، از اواخر قرون وسطی (و یا شاید هم از عهد سلجوقیان بعد) از استعمال افتاده و جغرافیه نویسان اسلامی در قرون بعد از عهد سلجوقیان فقط آنرا به عنوان «شهر سیستان» یا «مدینه سبستان» می شناختند، و هنگامی که این شهر بدست امیر تیمور در اواخر قرن هشتم هجری با خاک یکسان شد، همین اسم (شهر سیستان) را داشت .

شهر زرنج مدت چندین قرن در کمال آبادیه و رونق و آبادی زیست و ظاهراً در فتنه مغول در سال ۶۱۹ هجری که چنگیز خان اردویی را برای فتح سیستان مامور کرد، از صدمات آن قوم محفوظ ماند.

در نیمه دوم قرن هشتم هجری (۷۸۵ هـ - ۱۳۸۳ م) تیمور بالشکریان خود برای تسخیر مجدد سیستان که ۲۱ سال قبل از آن تاریخ در آنجا بدست مردم آن سر زمین لنگ و معیوب شده بود، یورش برد. لشکر یان تیمور، محلات میان هرات و سیستان را غارت کردند و در سبزوار انسان ها را زنده در دیوار برجی جا کردند (۴۵) تیمور بالشکریان در سیستان، حصار زره را که در شمال زرنج در محل دریاچه هامون سا بوری موقعیت داشت بتصرف در آورد و با خاک یکسان نمود. طولی نکشید که سپاه تیمور در جلو شهر زرنج (که در آن زمان شهر سیستان نامیده میشد) ظاهر شد. ابتدا شهر دروازه هایش را بروی لشکریان تیمور بست و در مقابل مهاجمین بارشادت تقریباً یک ماه مقاومت و پایداری کرد ولی سر انجام قوای تیمور بر آن دست یافتند و شهر بسر نوشت شومی گرفتار گردید. تیمور سکنه شهر را تا سه روز قتل عام کرد و تعداد دوهزار مرد را زنده در لای دیواری جای داد و با چونه و سا روج روی آنها را (مثلیکه در سبزوار کرده بود) اندود. و از جمجمه

۴۵- تاریخ اجتماعی ایران جلد دوم ص ۲۳۰ بعد (فصل مربوط به تیمور) و نیز رک: تاریخ ادبی ایران از ادوارد براون انگلیس ج ۲ ص ۱۷۸ - ۱۷۶

انسانها کله مناری برپا نمود. حصار و ابنیه شهر را منهدم کرد و ثروت و گنجینه های آنرا بسمرقند انتقال داد تا پایتخت خود را با آن بیشتتر غنی و رونق دهد. سپس برای آنکه خونخواری و انتقام جویی خود را بحد اعلی نشان داده باشد، بند سیستان را که بنام «بندرستم» معروف بود به آب داد. و از قسمت جنوبی هیرمند متوجه بست و قندهار شد. (۴۶)

۲۶ سال پس از خرابی های تیمورادر سیستان، شاهرخ پسر رشید تیمور با آن همه عشقی که به اعتلا و عمران کشور خود داشت، در اثر شکایت دشمنان، در حق سیستان ظلم روا داشت. و در ۸۱۱ هجری برابر سیستان حمله کرد و برای شکست قطعی سیستان، بندهای آب را در سیستان طوری خراب ساخت که از آن پس بویرانه موحشی تبدیل گشت (۴۷) و نام زرنج نیز از صفحه روزگار محو شد و امروز از آن شهر که دوشیزه شهرها (مدینه العذرا) نام گرفته بود، خاک توده یی بیش بر جای نمانده است.

خرابه های این شهر مهم تاریخی، در ساحه وسیعی در محل نادعلی، نزدیک تپه های مشهور سر خدک و سفیدک نیمروز، در دست راست رود خانه هیرمند قرار دارد که دیدن آن خرابه ها، هنوز هم بازبان خموشی حکایتگر دوران مجد و شکوه روزگاران گذشته آن است. دیدن ویرانه های زرنج بدون شك قلوب حساس را تکان میدهد و انسان را بیدریغ در یاد دوران جلال و عظمت پارینه زرنج می اندازد.

آری زرنج، همان شهریکه روزی از پر نفوس ترین شهر های آسیا در شرق و بقول البشاری (از عجایب بلاد عجم) بشمار میرفت، در اثر خرابکاری و خونخواری دو کس از فاتحین آسیایی (چنگیز و تیمور) و در اثر هجوم ریک های روان و برهم خوردن سیستم آبیاری، منظره رفت آوری بخود گرفته که دیدن آن بیدریغ اشک تا سف از چشمان آدمی جاری میکند.

امیر تیمور و فرزند او شاهرخ، با شکستاندن بندهای هیرمند، گویا، شرائین سیستان را قطع و «مدینه العذرا» (شهر دوشیزه) کشور نیمروز را در خون های سپید مادرش (هیرمند) غرق کردند و کشتند.

۴۶- ظفرنامه، شرف الدین علی یزدی، ج ۱ ص ۳۶۸

۴۷- احیاء الملوك، ص ۱۳۰، بیعد

بامرگ زرنج، نیمروز نیز مرد، و در پیرامون کنکره های کوه پیکر قلعه ارگ زندگانی آهسته آهسته خاموش شد. در دهکده های کوچک و کلبه های محقر اطراف شهر مخروبه زرنج امروز هم خانواده های زندگان نی دارند، ولی از گذشته پر شکوه شهر بخواب رفته و درهم ریخته زرنج چیزی نمیدانند و از شهر و شهرنشینی خبری ندارند.

شهر جدید زرنج در ده کیلومتری جنوب ویرانه های زرنج قدیم بعنوان مرکز ولایت نیمروز در ۱۳۴۴ ش در منطقه یی بنام «جروکی» (اصطلاح بلوچی است) طرح شد و در آن عمارات دولتی، کاروانسرا و بازار، و جای مکاتب و پارک و میدان هوایی در شمال آن مد نظر گرفته شده و فعلاً بنا بر احصائیه های ۱۳۵۸ دولت تقریباً هفت هزار نفر نفوس دارد. مشکل بزرگی که مردم آنجا بآن روبرو اند، این است که آب زیر زمینی شهر جلدید زرنج غیر قابل شرب است و به سبب شوری حتی برای نموی نباتات و درختان هم قابل استفاده نیست اخیراً با کشیدن نهر لشکری از هیرمند مشکلات آب مشروب در زرنج رفع شده ولی خطرریگ روان از سمت جنوب شرق آنرا تهدید میکند.

سیمای اجتماعی شهر در آثار جغرافیه نویسان :

آثار جغرافیه نگاران قرن چهارم هجری چون: مؤلف حدود العالم، اصطخری و ابن حوقل و مقدسی و غیره تصویر گویایی از جغرافیای اقتصادی بشری و اجتماعی شهرهای شرقی و منجمله شهرهای سیستان است. این آثار بیانگر این حقیقت اند که طی قرنهای سوم و چهارم و پنجم هجری (نهم تا یازدهم میلادی) شهرهای شرقی بسرعت رونق یافت و تولیدات صنعتی در شهرهای خراسان و سیستان فراوان بوده است و راه های تجارتی کاروان روبدقت نگهداری میشد. صنایع پارچه بافی، گلیم و قالین بافی، شکرریزی، صابون پزی، کفش و کلاه دوزی، فلز کاری و غیره رواج داشت.

در شهرها، بازارهای بزرگ پدید آمد و توسعه یافت که در آن بازرگانان و تجار و پیشه وران و کسبه کاران بشدت فعالیت داشتند. ابن حوقل بحواله دوست خود اصطخری راجع به رونق بازارهای سیستان و منجمله زرنج مینویسد: «بزرگترین شهر سیستان زرنج است که شارستانی دارای حصنی (ارگ یا کهندژ) و ربضی پهناور دارد. با

بنا های بزرگ و پر جمعیت و دارالاماره های دوره صفاریان و جایهای دیگر و قهوه خانه ها. ربض شهر نیز دارای قلعه و باروی (حصار) است که پیرامن آن خندقی کنده شده که افزودی آب نهر های دیگر به آن میریزد بازارهای شارستان (شهر) در پیرامون مسجد جامع بسیار آباد و پر رونق است و تانیم فرسنگ (تخمیناً سه و نیم کیلومتر) بهم اتصال دارد. چنانکه از دروازه پارس در باروی داخلی شهر، تادروازه مینا در ربض شهر کشیده شده و بازار های ربض نیز معمور اند. از آنجمله بازاری است منسوب به عمرو لیث که بر مسجد جامع و بیمارستان و مسجد حرام (خانه کعبه) وقف کرده است و عاید روزانه اش هزار درهم است. (۴۸)

مؤلف حدود العالم معاصر ابن حوقل درباره زرنج گوید: «زرنج شهری با حصار است و پیرامن او خندقی است... و شهر (شارستان) او را پنج در است از آهن و ربض او باره دارد او را سیزده در است و ایشانرا آسیا ها است بر باد ساخته و از آنجا جامهای فرش افتد بر کردار طبری و زیلوها بر کردار جهرمی، و خرما ی خشک و انگرد» (۴۹).

تصویری که ابن حوقل و اصطخری و مؤلف حدود العالم از زرنج بدست میدهند هم از لحاظ شناسایی ریخت و پلان شهرها در آن زمانه هاوهم از جهت بوم شناسی محلی آن دوره بسیار کمک میکند. چنانچه از این تصویر ها دانسته می شود، شهرهای سیستان مانند شهرهای خراسان و ایران و آسیای میانه متشکل از «کهندژ یا ارگ» و شارستان (خود شهر) و ربض (یا حومه شهر) بوده است.

کهندژ که در سیستان به آن «ارگ» میگفتند، محل بود و باش فرمانروایان و وابستگان ایشان بوده است. شارستان جای اقامت اشراف زمیندار، ماموران بلند رتبه لشکری و کشوری، روحانیان بزرگ و مشایخ و سادات بانفوذ و وابستگاه اینهای که بر شمردیم بود.

ربض (یا حومه) که بعد از حصار شارستان آغاز میشد، محل فعالیت

۴۸- ابن حوقل، صورت الاض، ترجمه جعفر شعار، طبع تهران، ص ۱۵۳ بعد

۴۹- حدود العالم من المشرق الى المغرب، چاپ دكتور منوچهر ستوده ص ۹۶ - ۱۰۱ چاپ پوهنتون کابل ص ۲۸۴ بعد

های بازرگانان و کسبه کاران و کشاورزان صیفی کار و باغداران تهی دست و فقیران و گدایان شهر بود. به عقیده بارتولد، بهر اندازه که طبقه اشراف زمیندار روبه انحطاط رفته و طبقه تجار و صنعتگران ترقی کرده، به همان اندازه نیز زندگانی از شارستان به رُبض منتقل شده است (۵۰).

بدیهی است که کهندژ (ارگ) با همراهی شارستان بر رُبض حکومت میکرد. حکمرایان غالباً اشخاصی را از میان اهل دربار یا خواجه سرایان و یا سادات متنفذ که خورد و بزرگ شهر از آن چشم ترس داشتند، به عنوان محتسب برمیگزیدند و اداره امور رُبض هارا، یعنی زندگانی کسبه کاران و پیشه وران را بدانان می سپردند. (۵۱) بدینگونه اصناف و پیشه وران همچون روستا ثیان تحت تسلط حکومت استبدادی که سلطه آن از کهندژ با کمک شارستان اعمال میشد، قرار داشتند و مجبور بودند فرمایشات یا امر و نهی ارباب قدرت را (علاوه بر پرداخت مالیات و عوارض گونه گون) در زمینه تولید صنایع دستی بکار بندند و از آزادی عمل خویش محروم گردند.

برتلس بحق میگوید: «تفکیک نشدن کامل صنعت از اقتصاد روستایی، قدرت و نفوذ اشراف در شهرها، فقدان اختیارات محلی در ولایات، این همه سرنوشت ارباب صنایع رادر عصری که مورد مطالعه ماست (قرنهای نهم تا یازدهم) تعیین میکردند. مردم پیشه ورو بازرگانان شهری قادر نبودند از زیر قیومت کامل اشراف صاحب زمین بیرون بروند.» (۵۲)

به عقیده برتلس در این عصر جامعه دهاتی یا روستایی در رابطه با اشراف فیودال و همچنان اهل دیه نقش دوجانبه داشت. از یکسو سکنه یک دیه را با هم متحد نموده و آنان را برای مقاومت در برابر سودجویان

۵۰- و. و. بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ص ۵۶ - ۵۷

۵۱- مجله جهان نو، شمار ۱-۳ سال ۱۳۴۷ مقاله (نظام های اجتماعی ایران در دوره اسلامی) بقلم احمد اشرف، ص ۱۶ - ۱۷

۵۲- برتلس، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه آرتین پور ص ۵۰

یاری میکرد و ازسوی دیگر رسم و عادات قدیمی روستایی که خود بر روی اقسام گوناگون استعمار پرده کشیده بود، فشار اشراف راسنکین تر و غیر قابل تحمل کرده میرفت. چنانکه منابع شهادت میدهند، قسمتی از دهقانان و روستائیان این نواحی در قرن یازدهم میلادی هنوز اسیر صرف خان و فیودال نشده بودند و اگر چه بار گران مالیات و عوارض گوناگون بردوش آنها افتاده بود ولی آزادی شخصی خود را از دست نداده بودند. (۵۳)

اشارات متعدد مآخذ قرن های دهم و یازدهم میلادی (چهارم تا پنجم هجری) این مطلب را میرسانند که روستائیان و دهقانان این نواحی اسلحه با خود داشتند. مؤلف تاریخ سیستان (اواسط قرن یازدهم میلادی) در مورد مردم زرنج گوید: «ومردان مرد حربی باشند و شوریدن سلاح عادت کرده باشند که آن ایشان را از خردی تا بزرگی پیشه باشد، و به تعلیم جنگ و مقاتله آموخته باشند.» (۵۴) همان مؤلف در جای دیگری ملاقات رسمی رسول چغری بیک سلجوقی را در پای تخت سیستان (زرنج) چنین شرح میدهد: «براه سه هزار مردنشسته بودند با خود جوشن وزره و ساقه و سپر و ناخ و نیزه قنه (قمه؟) و چند انگ کنگره قلعه ارگ بود از هر کنگره جوشن سواری و خودی و سپری گرگ (از پوست کرگدن) و سازسوا ری تمام، نهاده بودند از سر تا پای آراسته، و هنوز هیچ در سلاح خانه با زنکرده بودند و این آن بود که اندر دست مردان بود» (۵۵)

پس از آن مؤلف از غلامان سلاحدار و خاصگان امیر سیستان (تاج الدین ابوالفضل نصر) و از دیگر حاضران مجلس جداگانه یاد میکند، مجموع این اطلاعات حاکی است که این سه هزار مرد که مؤلف تاریخ سیستان یاد میکند، افراد چریک اشراف فیودالی بوده و از دهقانان خرده پائو میانه حال تشکیل یافته بوده است.

۵۳- همان اثر قبل الذکر، ص ۴۳

۵۴- تاریخ سیستان ص ۱۱-۱۲

۵۵- تاریخ سیستان ص ۳۷۹

طبقات اجتماعی :

جامعه سیستان سده های نخستین اسلامی مانند سایر مردم ایالات خلافت شرقی، قبل از همه به دو گروه مسلمان و غیر مسلمان تقسیم میشد و بدون تردید گروه مسلمان بطور کلی طبقه بالایی و گروه غیر مسلمان طبقه فرودست جامعه را تشکیل میداد.

البته گروه مسلمان نیز به نوبه خود به طبقات غنی و فقیر و متوسط تقسیم می یافت.

در صدر طبقه غنی و ممتاز همانا اعراب بنی بکرو بنی تمیم قرار داشتند که با لشکرهای فاتح اسلام به سیستان آمده بودند و از برکت اسلام صاحب مال و مکنّت و املاک وسیع و امتیازات چشم گیر شده بودند. به این گروه روحانیان عمده، علمای فقه و کلام و قرائت، سادات، شیوخ و پیروان آنها که در سایه مال اوقاف و نذورو صدقات، ثروت و سامانی بهم زده بودند، اضافه میشدند.

همچنان متنفذین محلی که هنوز موقف خود را از طریق بهره کشی کشاورزان بنفع دستگاه دیوان به عنوان دهگان (فیودال محلی) حفظ کرده بودند اضافه میشدند.

در اوایل اسلام، البته دهقانان (فیودالان محلی) در خراسان و سیستان بعد از عمال کرسی نشین و ماموران باج بگیر، از امتیازات و ثروت فراوان برخوردار بودند. چنانکه در وقایع سال سیام هجری دهقان زالق (یکی از روستاهای سیستان در جنوب زرنج) در بدل پرداخت (بزرگی آکنده از سیم وزر) به ربیع بن زیاد سر لشکر عربی به جان امان گرفت. (۵۶)

باری در تاریخ سیستان به مطلبی بر میخوریم که در سال ۲۲۰ هجری تمام مزارع و باغستان مردم سیستان در اثر خشکسالی کاملاً بسوخت رفت و قحط غله سبب بروز مرگ و میر همه جاگیر شد. چنانکه نه تنها فقرا و مستمندان، بلکه «تجار و بزرگان و خداوندان نعمت نیز بسیار بمردند.» (۵۷)

۵۶- بلاذری، فتوح البلدان، چاپ نگاه ترجمه و نشر کتاب، ترجمه آذرتاش ص ۳۷۰ بعد

۵۷- تاریخ سیستان، ص ۱۸۶

این اشارات موجز تاریخ سیستان در واقع توصیفی از وضع طبقاتی جامعه سیستان قرن سوم هجری (نهم میلادی) است.

«تجار و بزرگان و خداوندان نعمت» همان طبقه ممتاز است که در مقابل آن بیچارگان و مستمندان و تهی‌دستان شهری و روستایی قرار داشتند.

از ظهور صفاریان به بعد طبقه ممتاز و اربابان قدرت و ثروت را علی‌الاکثر ملوک‌کیانی نسب تشکیل می‌دادند؛ اینان نه تنها اشراف زمامدار شهری بودند بلکه از ملکیت‌های وسیع و دهات و باغات متعدد و اراضی حاصل‌خیز نیز برخوردار بودند که عده کثیری از کشاورزان را استثمار می‌کردند.

يك گروه اجتماعی دیگر :

از عهد خلافت بنی‌امیه تا پایان دوره سلجوقیان قشر مهمی از جامعه شهری را «عیاران» تشکیل می‌دادند، دنباله این سلسله در عهد مغول به شکل سازمان نیرومندی بنام «فتوت» که اعضای آنها را به تازی «فتیان» و به فارسی «جوان‌مردان» می‌گفتند انجامید که در راس شان در دوره‌های مغول بزرگان تصوف قرار داشتند و اعضای آنرا بیشتر پیشه‌وران و صنعتگران و اقشار مختلف عوام الناس تشکیل می‌دادند.

در دوره‌های حکومت اسلامی و طاهریان، سامانیان و صفاریان و غزنویان و سلجوقیان کشاورزانی که زمین خود را از دست داده بودند و یا پیشه‌ورانی که در دهات پیشه‌آنها رونقی نداشت، بشهرها رومی‌آورند و در جزو عوام الناس شهری در می‌آمدند. در آغاز از این گروه دسته‌های مسلح برای جهاد با کفار (یا مقابله با ظلم و اجحاف عمال حکومت) بوجود می‌آمد که آنانرا «المطوعه» می‌گفتند بعد هادهدف و تشکیلات این گروه تحولی رونما شد که آنانرا خراسانیان «عیار» (جوانمردان) نامیدند.

عیاران از همان آغاز حکومت اسلامی در سرزمین‌های خراسان مانند، بلخ، مرو، هرات، قهستان و سیستان و روستاهای اطراف آن نفوذ و قدرت زیاد داشتند که همواره در برابر ظلم و زورگویی عمال خلافت بمبارزه برخاسته‌اند و در نتیجه اقدامات قاطعانه این گروه بود که سرانجام تحت قیادت یعقوب لیث صفار که خود سرهنگ عیاران سیستان و از ته طبقه پیشه‌وران کم‌درآمد بر خاسته بود و کوره رویگری او را

چون سندنانی استوار و پابرجا و پیراراده و مصمم بار آورده بود، بیرق استقلال ملی خراسان و ایران زمین در برابر سلطه جابرانه خلافت بغداد با هتزاز درآمد، تاریخ سیستان و خراسان زمین دردوره های قبل و بعد از یعقوب لیث، پراز مبار زات و فداکاری عیاران و جونمردان این مرز و بوم است. (۵۸)

عیاران در نهضت های ملی آزادی خواهی خراسان زمین نقش فعال داشته و بخصوص در سیستان این گروه توانستند قدرت سیاسی را بدست گرفته برای نجات و رهایی سراسر خراسان و ایران از سلطه بیدادگرانه خلافت عباسی تلاش و پیکار کنند. نظری به جنبش عیاران در سیستان در جلد سوم همین کتاب نقش چشم گیر این گروه را در اوضاع سیاسی و اجتماعی خراسان زمین بخوبی ثابت میکند.

بر داشتی از تاریخ :

یکی از خصوصیات عمده عهد فیودالیت، جنگ های پی در پی و غارت و چپاول همسایگان است. در موقع بروز جنگ، معمولاً اطاعت فیودالها، از حکومت مرکزی کمتر میشد، سلاطین و حکومتها برای تضعیف فیودالها، گاه و بیگاه، موضوعی را بهانه کرده بر سر آنها میتاختند و مقداری از دارایی آنها را به غنیمت یا چپاول میبردند، گاه برای حفظ موقف خود، بین آنها و عشایر و اقوام، کینه های محلی ایجاد میکردند و آنها را بجان همدیگر می انداختند، چنانکه دستگاه خلافت يك چنین کینه یی را میان صفاریان و سامانیان ایجاد کرد.

فیودال های محلی شرق (اکثرآمانند واسال های اروپا) از سلاطین وقت تبعیت میکردند ولی هر وقت منافع خود را در خطر میدیدند، علیه سلطان یا شاه کار شکنی میکردند و از اطاعت مرکز سرباز میزدند. امراء و سلاطین گاه برای حفظ موقعیت خود با فیودال ها و اشراف محلی از در دوستی پیش می آمدند و بحکمرانان و نمایندگان خود دستور میدادند که از منافع خصوصی آنها حمایت کنند.

۵۸- محمد اعظم سیستانی، مالکیت ارضی و جنبش های دهقانی در خراسان قرون وسطی، طبع ۱۳۶۲ کابل، ص ۴۶۸ - ۴۶۹ .

بیهقی مینویسد: سلطان مسعود، حسن سلیمان را گفت: «ما فردا بخوابیم رفت و این ولایت شهنکی بتوسپردیم و سخن «اعیان» را بشنوی و هشیار و بیدار باشی تا خلی نیفتد به غیبت ما». (۵۹)

از قرن نهم تا یازدهم میلادی هر قدر نفوذ دولت مرکزی کمتر میشد، قدرت فیودال ها افزایش مییافت و فکر خودمختاری و توسعه طلبی و زمین گیری در آن ها قوت میگرفت، چنانکه یکی از عوامل ازهم پاشیدگی امپراتوری اسلامی و حکومت های صفاری و سامانی و غزنوی و سلجوقی و غیره، غیر از تضاد های طبقاتی درون هر یک از این جوامع، همانا اختلاف و مبارزه بین فیودال ها با حکومت مرکزی بوده است.

حتی بیشتر فجایی که در دربارها و شهرها و مراکز حکومت ها رخ میداد، ناشی از رقابت ها و اختلافات فیودال ها و اشراف بایک دیگر برای بدست آوردن مشاغل و مناصب مهم بود.

جنگ های پی در پی فیودال ها و سلاطین و اخذ مالیات های گونا گون، غالباً دهات و شهرها را با وضع اقتصادی اسفناک روبرو میکرد. بیهقی در تاریخ خویش پس از شرح اشتباهات سلطان مسعود مینویسد: «نیشا پور این بار چنان دیدم که همه خراب گشته و اندک مایه آبادانی مانده و منی نان (که قبل از سال ۴۳۱ هـ به سه درم بود (۶۰) به ۱۳ درم شده بود و کدخدایان سقف های خانه بشکافته و بفروخته و از گرسنگی بیشی باعیال و اطفال بمرده و قیمت ضیاع شده و درم بدانگی باز آمده... حال این محمدآباد چنان شد که جفت واری زمین بیک من گندم میفروختند و کسی نمی خرید.» (۶۱)

در حالیکه مردم بینوا و طبقات محروم در کمال عسرت بسر می بردند، اشراف و اربابان زمین های وسیع در نهایت تنعم زندگی میکردند. دارای اشراف بنابر منابع تاریخی، عبارت بود از: جواهر، املاک اقطاعی، ضیاع و عقار، زرینه و سیمینه، دهات و آسیاها، کله های گوسفند و گااو و اسب و قاطر و اشتر و مرکب (۶۲) و غلامان و ثاقلی و سرای باجامه های

۵۹- تاریخ بیهقی، چاپ دکتور فیاض ص ۲۵، بعد، طبع مشهد، ۱۳۵۰ ش.

۶۰- تاریخ بیهقی، چاپ دکتور فیاض ۸۱۲

۶۱- همان اثر ص ۸۱۲ - ۸۱۳

۶۲- مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران ج ۲ ص ۲۳۳ بعد

از سقلاطون و دیبای رومی و کمرزروسیم هزار گانی و هفتصد گانی و ساقیان و جنباشیان و مطربان و ندیمان و کنیزکان زیبا روی و غیره. (۶۳).
 مؤلف احیاء الملوك گذشته از شرح وقایع و اوضاع ناگوار تاریخی عصر تیموری و صفوی از طبقات، بگروه هایی چون: شاهان، امیران، میرزایان، منشیان، یاران (عیاران)، نقیبان، سادات، خواجه ها، شیخان، گدخدايان، کلان تران، هنرمندان (خوشنویسان، موسیقی نوازان، شاعران) تیغ بازان طاس بازان، حقه بازان، کشتی کیران، پهلوانان، لولیان، منجمان و معرکه آرایان و از همه جالبتر ملكها و ملك الملوك ها و زنان این ملوك، همراه با وضع رفت آور رعایای بلا کشیده سیستان ذکر میکند (۶۴).

مؤلف مزبور ضمن شرح مالکیت فیودالی ملوك هم نسبش گاهی ازستم فیودالی این ملوك نیز مثال های میاورد و نشان میدهد که توده مردم که شغل عمده شان کشاورزی و دامداری بود، چگونه در منتهای تنگدستی فعالیت های مختلف تولیدی را در مزرعه و روستا انجام میدادند. اینان علاوه بر کار تولیدی مکلف بودند در کاریکاری و حشر شرکت جویند و در هنگام جنگ در رکاب ارباب خود نیز حرکت کنند.

از لحاظ رعایای روستایی، سنگین تر از همه بیکارها، بیکار ساختمانی بود، زیرا رعایای اراضی و قریه و خانمان شان بدور میشدند و غالباً در اثر ظلم و بیبناکی ملوك و حکام از گرسنگی و ناتوانی در هنگام کار جان میدادند و یا سلامت جسمی خود را از دست میدادند.

ملك شاه حسین نمونه یی از اینگونه بیکاری را که به نفع یکی از ملوك کیانی سیستان بنام ملك ظریف در اواخر قرن دهم هجری (ظاهراً سال ۹۹۰ هـ) صورت گرفته بود بدست میدهد. او میگوید که ملك ظریف در منطقه جارونك سیستان قلعه یی در ساحه شصت جریب زمینی طرح کرد. «و آن قلعه را مردم برزره به تعدی ساختند و از سرکار ملوك

۶۳- احسان طبری، برخی بررسی هادر باره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران ص ۳۶۴

۶۴- احیاء الملوك، ص ۲۵۹ - ۲۶۰

وسر کار خاصه ملك الملوك (مسلک نجم الدین محمود پدر ملك جلال الدین کیانی) همه وقت مرد طلب میکرد و رختا میدادند و دو سال دارو غکی بر زره راهلک الملوك به او داده بود. مردم بر زره به شب کار میکردند و مردم حوض دارو کندر را به روز کار میفرمود و مردم بر زره را که يك روز می آوردند، سه روز چهار روز نگاه میداشتند، و گرسنه کار میفرمودند، تا مدت يك سال اتمام قلعه داد... و در غزای مظفر حسین میرزا در میان جنگ کار میکردند.» (۶۵)

حفر نهرها و کاریزها واحداً ثبندهای خاکی و گزی و کشیدن راهها و باغها گرچه کاری دشوار است ولی مع هذا اگر رابطه یی با معیشت رعا و دهقانان داشته باشد گران تمام نمیشود. گاهی روستائیانیکه در جنگ با دشمن مغلوب میگشتند، بسبب بیگاری توانفرسا کشانده میشدند. چنانکه در سال ۷۱۹ هـ (۱۳۱۹/۲۰ م) غیاث الدین کرت ملك هرات پنج هزار خروار غله بر فراه حواله کرد، ملك ینال تکین والی فراه و تابع هرات که نمیتوانست آن مقدار غله را از مردم وصول و به هرات بفرستد. بسبب مشوره بزرگان واعیان فراه، نامه ای به ملك غیاث الدین نوشت و اجرای آن حواله را به سال بعد مهلت خواست. ملك غیاث الدین بدون توجه به توان مالی مردم فراه، بر فراه لشکر کشید و پس از جنگی که با مردم فراه نمود، جماعتی را که از حصار «فراه» برون آمده بودند زنجیر کشید و به کار عمارت خندق و باره حصار (هرات) مامور گردانید. (۶۶). «... و فراهیان هر روز تا نماز دیگر دریای حصار و حمام و گوشك و حوض و خانقاه ملك اسلام، گل میگشیدند و خشت میزدند و بعد از نماز دیگر چون فراش میثوت فوج فوج و گروه گروه، دهگان و پنجان در بازار ها و کویها و سرای ها میگشتند و بسبب کدایی و اظهار بی نوایی خورش و پوشش حاصل میکردند.» (۶۷).

بدینگونه رعایا در زیر پا شنه ملاکان فیودال که مصروف بر افراشتن کاخ های مجلل و باغ های وسیع بودند، نیروی خود را از دست میدادند و با

۶۵- سیفی هروی، تاریخ نامه هرات ص ۴۴۴ - ۳۷۹ - ۳۷۲ - ۷۴۲

۶۶- سیفی هروی ص ۷۴۲ - ۳۷۲

۶۷- احیاء الملوك ص ۳۴۰



شکل (۷۲) مربوط فصل ۱۲

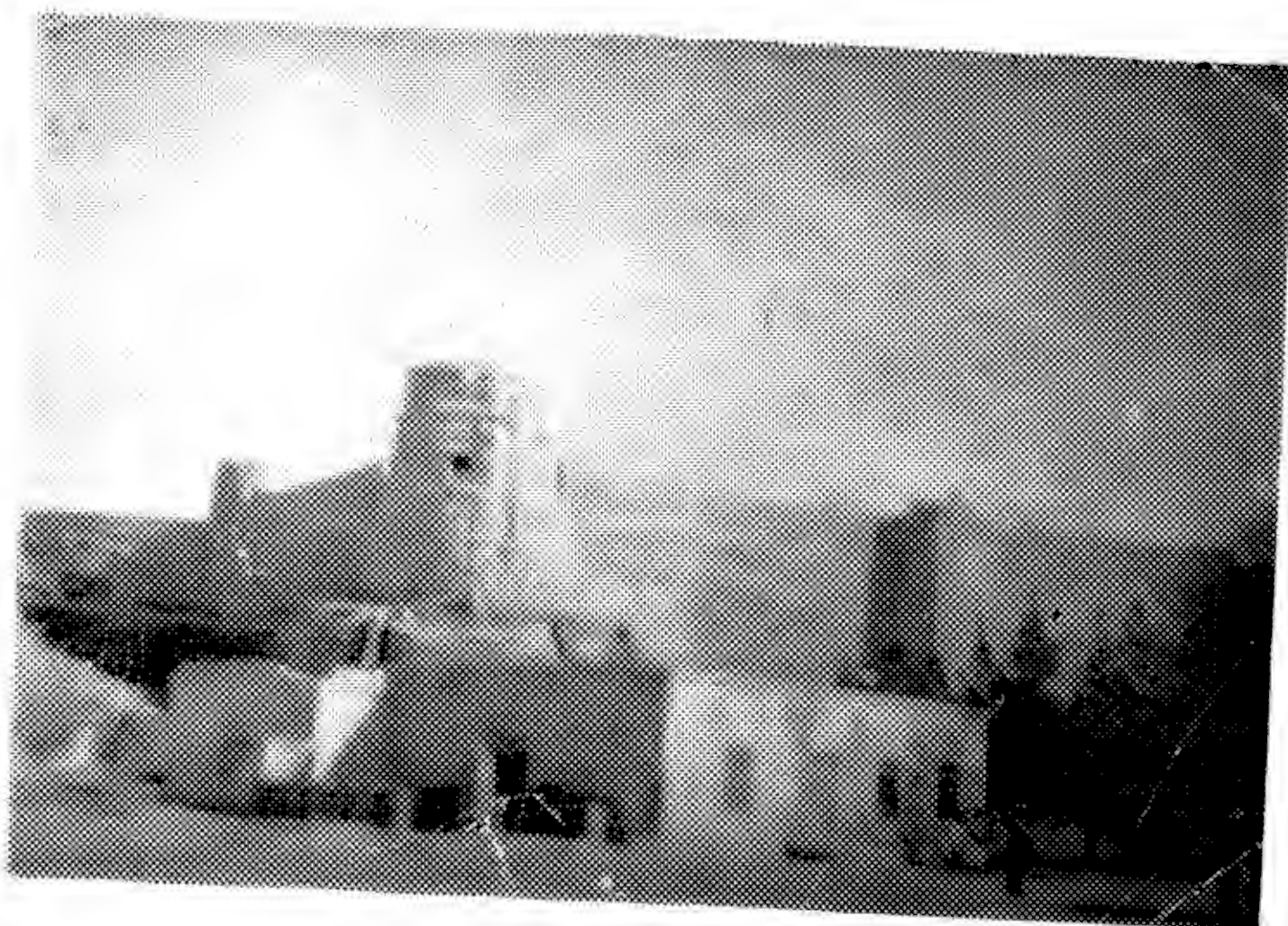
يك خانه روستایی از چوب گز که بعداً رویش چپر انداخته میشود
و بصورت شکل ۷۳ در می آید . (کلاوس فیشر - ۱۹۷۱)



شکل (۷۳) مربوط فصل ۱۲
خانه یکی از بومیان سیستان در میان هامون که بی شباهت به خانه های کمون اولیه نیست .



شکل (۷۴) مربوط فطل ۱۲
ساختمان شماره ۳، مکشوفه دهان غلامان در ۱۹۶۲ مربوط قرن ۲۰ ق



شکل (۷۱) مربوط فصل ۱۲

بالا قلعه گرشك از سمت غرب (مربوط صدهای چهارم و پنجم هجری)

پائین شيله چرخ در محل پدهای غوث ۱۹۰۳ (تیت)

فقر و تنگدستی دست و گریبان میشدند و احياناً اگر در جنگی شرکت جسته مغلوب میگرددیدند، کار بیگاری مجانی صد بار سخت تر از مرگ و نا بودی تدریجی برای شان بود.

گاهی که دهقانان مورد حمله و تجاوز و غارت دشمن واقع میشد مجبور بودند کاریک ماهه و یا یک ساله را در یک شب یا یک هفته انجام دهند. چنانکه، هنگام حمله شیپانی‌ها بر سیستان در اخیر قرن دهم هجری «ناچار در طرف شرقی خندق (قلعه سبز جلال آباد) قریب پنجاه جریب خندقی دیگر حفر کردند و در یک شب تا صبح آن خندق اتمام یافت ...» (۶۸). و باز وقتی آب دریا کم شد، «بی‌علاج از طرف جنوبی دشت چپ راست که سه طرف دریای عمیق بود، میان دشت که سنگ قاقم بود و ارتفاع بسیار داشت خندقی طرح شد، چنانچه صد ذرع عمق آن خندق شد و هنوز بزمین دو طرف که بر لب آب بود مساوی نشد و چهار باره براو کشیدند و در میان حقیقی دروازه و پلی نصب کردند.» (۶۹).

با مطالعه این مطالب از یک سو میتوان حد گرفتاری و سختی و پریشانی مردم سیستان را بطور کلی بخوبی جس کرد و از جانب دیگر جنبش ساکنان آن دیار را برای بقا و ادامه حیات میتوان در تعمیر و مرمت قلعه ها و احداث خندق های عمیق که بهترین وسایل دفاعی آن زمان بشمار میرفت، احساس نمود. خلاصه در طی یکصد سال اول تاخت و تاز مغول، تنها ملك نصیرالدین کیانی است که تلاش میورزد، بدستیاری مردم زحمتکش نیمروز خرابی های وارده را مرمت کند و با احداث نهرا و بند های آب و غیره کارهای عام المنفعه سر سبزی گذشته سیستان را احیا نماید، و مردم را از تنگنای فقر و تنگدستی رهایی بخشد. (۶۵۹ - ۷۱۸ هـ).

بعد از مرگ این ملك نیمروز، تقریباً تا پایان قرن هشتم هجری (۷۸۴ هـ - ۱۳۸۵ م) سیستان بازیچه دست جنگ های خانوادگی ملوک نیمروز است. درین مدت کمترین توجهی بحال مردم و محل شان نمی شود. اندك رمقی که بعد از حملات پیهم مغولها در شهرها و محلات باقی بود، در طی

سی سال حکومت ملک عزالدین سیستانی که از یگطرف با برادران و
عموزادگان خود میزد و از جانبی هم با پسر خورد ملک قطب الدین دست
و پنجه نرم میکرد مردم را بستوه آورد و بالنتیجه زمینه را برای فتح
سیستان بدست تیمور لنگ طوری آماده کرد که دیگر این «کدام آسیا»
روی خوشبختی رانید. در دوره زمامداری این ملک، ولایت قلعه گاه،
نیه و پشت زره و شهر جوین و قلعه لاش با سیستم منظم آبیاری و چرخ
های آبکشی و آسیاهای بادی بشدت تخریب شد. صرف در دوران حکومت
ملک قطب الدین بن رکن الدین محمود (۷۳۱ - ۷۴۷ هـ) است که مردم نفسی
براحت میکشند و بحال مردمی که اکثراً فقیر و اندکی خرده مالک بودند،
توجه ناچیز در حق شان و در حق اهل فضل و دانش میشود.

دستگیری از فقر، آنهم بخاطر اندوختن ثواب و زهد و تقوی و گوشه
گیری و تلقین به صبر و قناعت و دل از دنیا بردن و چشم بسوی آخرت
دوختن، خصوصیت عمده عصر و جزء فضیلت پنداشته میشد، و از این لحاظ
بود که ملک قطب الدین کیانی، با زهاد و عباد و مساکین کرم میگرفت و از
آنها دلجویی میکرد و مراعات خاطر ایشان را مینمود.

بازی بوساطت میراقبال سیستانی (از مریدان شیخ علاالدوله
سمنانی) صاحب رساله اقبالیه، که مردی عارف و زاهد و مورد احترام
همگانی بود* از یک برخورد تباه کن سپاه هشتاد هزار نفری سیستان
باملك حسین غوری که بر سیستان حمله کرده بود، صرف نظر گردید.
همچنان این ملك دل از دنیا بریده، مهمال خانه کرم و دسترخوان گسترده
ای داشت. چنانکه مصرف روزانه کارخانه او «سی خروار نان ده
خروار گوشت» (۷۰) بود که بخورد مساکین و اهل تقوی و زهاد و عباد و
نزدیکان و لشکریان ملک میشد.

خصوصیات عمده فیودالی سیستان را هنگامی که می بینیم شاه
محمود عم شاه شمس الدین علی (در نیمه اول قرن نهم هجری) «چهارده
هزار خروار تخم ریز سرکار خاصه او بود» (۷۱) و فقط خود او میدانست

* مقبره این عارف سیستانی امروز در محل صالحان جوین مشهور به
زیارت سید میر اقبال آغامورد ارادت مردم منظر و ساکنان ایران است.

۷۰- احیاء الملوك ص ۱۲۴ - ۱۲۵

۷۱- احیاء الملوك ص ۲۲۰

و میتوانست هر طوریکه بخواهد از آن استفاده کند در حالیکه مستقیماً در تولید سهم نداشت، یا اینکه نوه ملک سلطان محمود میتواند قافله ده هزار شتری را برای يك ماه با تمام بود و نبودش مهمانی بدهد، خود میبینی روابطی است که فقط و فقط در شرایط تسلط نظام ارباب رعیتی و ملوک الطوائفی و باصطلاح در چوکات مناسبات فیودالی میتواند صورت بگیرد و بس.

در هر حال سیستان با آنکه از آغاز قرن هفتم هجری (قرن ۱۳ میلادی) با سر از یر شدن سیل مرگ آلود و هستی سوز مغول مورد ضربات کشنده قرار گرفت، و متعاقباً در اواخر قرن هشتم هجری (قرن ۱۴ میلادی) تیمور لنگ آتشی بر هستی آن افکند و با خراب کردن بندهای آب که زیر بنای اقتصاد روستایی و زراعتی سیستان را تشکیل میداد، آخرین حد خرابکاری و ظلم را در حق مردم سیستان روا داشت، با آنهم می بینیم که در آغاز قرن نهم هجری پس از خرابی های تیمور و شاه هرخ در سیستان خراج آن به هفت میلیون و پنجصد و دوازده هزار درم میرسیده است.

روش مردم دای و حکومت بعضی از ملوک سیستان در عهد صفوی وقون دهم هجری واقعاً نمونه بوده است، چنانکه در عهد ملک سلطان محمود بن ملک یحی کیانی (معاصر شاه اسمعیل صفوی) اکثریت مردم (ظاهراً، طبقه اشراف) از يك نوع بیمه اجتماعی برخوردار بودند و اکثر ملوک و امیران و پاداران (دمقانان) و سادات و مشایخ و قضات و تقییان و سپه سالاران و غیره از حکومت نان راتبه داشتند؛ «اعلی سه نان، اوسط دونان و تا يك نان هر کس وظیفه (استحقاق) داشت، هنگام عروسی برای عروسی زر و زیور از بیت المال فراخور احوال هر کس داده میشد، و همچنان مصرف عروسی و یا ماتم داری مردم از سرکار خاصه (دارایی شخصی) ملک داده میشد و حقوق آنهایی را که تا پنج سال از سیستان بجای دیگر رفته و باز آمده بودند، از آرد و روغن گرفته تا لباس سنجش میکردید و برای شان داده میشد» (۷۲).

یکی دیگر از این ملوک سیستان چنانکه قبلاً اشاره شد، ملک قطب الدین کیانی معاصر ملک حسین غوری بود که دسترخوان حاتم گونه یی

داشت، چنانکه مصرف روزانه کارخانه او «سی خروار نان و ده خروار گوشت بود.» (۷۳)

نمونه دیگر از این طبقه، ملک نجم‌الدین بن ملک سلطان محمود کیانی است که در اوایل قرن هفد هم (اواخر قرن دهم هجری) قافله که هزار شتری امیر محمد امین مشهدی را با اهل قافله که به عزم عراق از هند حرکت کرده بود از سیستان می‌گذشت برای مدت یک ماه در سیستان نزد خود طور مهمانی نگهداشت. (۷۴)

این مثال‌ها در دورانی که فیودالیزم شیره جان مردم رامی‌مکند، انسان را به حیرت می‌اندازد که در سیستان در تحت شرایط کاملاً (ارباب رعیتی) و ملوک الطوائقی، در عوض زراوندوزی، به زرافشانی و بذل و عدل نسبی) دست یازی می‌شده است این روش مردم داری به سویه محلی که واقعاً نمونه بوده است. نتیجه و ثمره چه عواملی می‌توانست باشد؟ هر علت دیگری می‌خواهد باشد ولی مسلماً رقابت‌های خان‌خانی و خانوادگی ملوک و شهزادگان سیستان بخاطر کسب شهرت و تبارز شخصیت در میان خود ملوک از یک طرف و در میان مردم و اقشار مختلفه سیستان که رعیت ملوک بشمار می‌آمده، از جانب دیگر سبب می‌شده تا با ایجاد روش تازه‌تر، طوری با مردم و اقشار مختلف کنار بیایند که دیگران به شایستگی و لیاقت شان بر تخت و مقام ملوک گواهی بدهند. بدون شک داستانها و روایات مروج میان مردم نسبت بخانواده کیانی که از بیست و پنج قرن پیش باین طرف آنها را وارث تاج و تخت سیستان قلمداد می‌کرده‌اند، از توجه عمیق ملوک سیستان که بیش از دیگران پای بند اصل و نسب خانوادگی (منسوب به کیانی الاصل بودن) خود بودند، بدور نبوده است. این‌ها یک سلسله عواملی می‌تواند باشد که دست در دست هم داده در ایجاد شرایطی استثنایی در بحبوحه روابط فیودالی موقتاً عرض اندام کند.

۷۳- همان‌اثر ص ۱۲۴

۷۴- اخیال‌الملوک در تاریخ سیستانی، ص ۲۲۰ - ۲۲۴

سیمای مسکن و دهات سیستان :

مسکن از آغاز زندگی انسان از غار های طبیعی شروع و طی ده ها هزار سال رفته رفته به خانه های اشکیل مهندسی منجر میگردد. این خانه ها از همان دوران ماقبل تاریخی در هر منطقه جهان به مقتضای مقتضای آب و هوا و وضع طبیعی به شلکی بوده است.

روستائیان در هر جا در به کار بردن مصالح برای خانه سازی دو مورد را در نظر میگرفتند. یکی اقتضای وضع آب و هوا و دیگری موادی که طبیعت در محیط زندگی در اختیار شان میگذاشت. اصلاً به نظر میرسد موقعی که انسان جای خود را از میان غار ها و شکاف صخره ها و سنگ ها به سطح هموار دشت ها و یا بالای تپه ها منتقل کرد، در سیر زندگی خود مرحله جدیدی را در امر مسکن کشود زیرا مساکن طبیعی یعنی حفره های زیرزمینی و غار ها و شکاف کوه ها به دست او به مساکن مصنوعی یعنی خانه مبدل شد. چه انسان وقتی در دشت بی حفاظ یا بالای تپه خانه میسازد. اولاً زندگی اجتماعی خود را شکل داده و ثانیاً به تکنیک ابتدایی زندگی مجهز شده است و با این مقدمات مسکن او از برکت اجتماع و همپشتی ها و اتحاد جای امنی در برابر خطر جانوران درنده و یادشمنان احتمالی دیگر است.

میترو پولسکی درباره مساکن ماقبل تاریخی انسانها مینویسد :
 « در او لین منرا حلال خانه سازی در سیستم مالکیت دسته جمعی بروسایل تولید خانه های عمومی ساخته میشد بالا خره پیشرفت ابزار کار کشاورزی به مردمان آن دوره امکان داد که مدت طولانی تری در یک نقطه اقامت کنند و رفته رفته شروع به ساختن خانه های چوبی دایمی کرده از زندگی کوچ نشینی دست بردارند و در یک محل سکنی گزینند. » (۷۵)

با توسعه روستاها و پیداشدن مراکز روستایی و تجمع ثروت در آنها و نزدیک شدن ارتباطات و تکامل ابزار کار و سلاح های دفاعی و تعرضی، تضاد ها و جنگ ها برای فراچنگ آوردن ثروت های بدون زحمت شروع میگردد. از این روی دهات و مراکز روستایی (شهرک ها) به داخل حصار ها کشیده میشوند.

تغییر و تکامل ساختمان مساکن و دهات در فلات آسیای جنوب غربی، از دوران ماقبل تاریخی تا دوران باستانی و تاریخی چندان چشمگیر نبوده است. چه عامل اصلی این تغییر و تکامل ابزار کار است که طی هزاران سال تقریباً به همان صورت اولی خود و شاید فقط کمی کارآمد تر باقی مانده است و علت دیگر این عدم پیشرفت ها و در مجموع خانه های روستایی عامل موقعیت آب و هوا و مواضع طبیعی و تهاجمات دشمن و بالا خره پس از پیدایش طبقات، فقر ناشی از استثمار شدید ملاکین و مالیات های گزاف و خانه خراب کن بوده است.

در سیستان چون سنگ نیست، خانه ها را یاز گل میساختند و یا از خاده های بلند و نرم جنگل که هر دو کار برد خانه سازی تا امروز هم در سیستان معمول است.

حفاری های که توسط پروفسر توجی دانشمند ایتالیایی در سال ۱۹۶۲ در سیستان نزدیک بنه کوهک بعمل آمد، میتواند ما را از وضع مسکن و خانه های روستاییان و شکل بنیاد روستاها (شهرکها) در سیستان عهد هخامنشی و حتی سیستان هزاره سوم قبل از میلاد آگاه سازد. در اینجا در میان نقاط باستانی متعددی مانند نادعلی، کرکویه، قلعه تپه، تپه بی بی دوست، تپه شهرستان، قلعه کهنه، سه کوه، شهر سوخته و غیره در نزدیک قلعه نو، تپه بی بنام دهان غلامان وجود داشت که برای حفاری تعیین شد و بالنتیجه در امتداد کانال خشکیده یی از زیر ریک های روان، شهری بمساحت یک و نیم کیلو متر از شرق بغرب بیرون آورده شد که پرده از روی ساختمان مساکن مردم سه هزار سال پیش دلتای هیرمند بر داشته شد.

دهان غلامان اصلاً شهرکی بوده متشکل از یک حیاط مرکزی که اتاق های عریض و طویل (مثلاً ۵ متر در ۴۱ متر) از چهار طرف آنرا احاطه میکرد است. تمام بنا های دهان غلامان از گل خام که امروز چینه (یاچیم) میگوئیم ساخته شده است.

خاک سیستان بقدری نرم و چسپناک است که وقتی با آب تر و خوب مخلوط شود، مثل آجر سخت میگردد و به همین دلیل است که باستان شناسان

توانسته اند، تقریباً تمام آنرا از زیر پر یک های سیار و روان بیا بیا بیرون بیاورند.

دیرین شناسان عقیده منداند که ناحیه درانجیاننا به علت وجود رود هیرمند در ایام سابق بسیار آباد بوده و جنگل های انبوهی در این ناحیه وجود داشته است.

ساختمان دهان غلامان نمونه یی از مراکز روستایی و شکل عمومی روستاهای فلات از چند هزار سال پیش تا قرن اخیر است. (۷۶)

دهات امروزی سیستان :

از بررسی اجتماعی و اقتصادی دی ایتال کنسولت (۷۷) در بلوچستان و سیستان پرمی آید که گذشته از شهرهای بزرگ و کوچک در آن ایالات، چهار نوع سکونت گاه، بچشم میخورد:

نوع اول/ دهات کشاورزی پایدار است که قرارگاه اساسی انسانها در سراسر خراسان و ایران و نقاط مجاور است و بیشتر ساکنان آنها به کشت و زرع اشتغال دارند و فعالیت های غیر زراعتی تقریباً ناچیز است و خود بخود کار کشاورزی که هر یک قطعه کوچکی از زمین را اختیار دارند. و در آن با ادوات کهن به کشتن سطحی قناعت میکنند مستلزم سکونت بصورت متراکم است. در «دهات مجتمع» میتوان آسان تربه کار و کشت پرداخت و از مزارع مراقبت نمود و از خدمات اجتماعی چون کمک میرابی که آب از رود خانه دور دست میاورد و یا پیله وری و پارچه بافی و قند و چای فروشی بهره مند شد. علاوه بر آن، بستگی حیات و زراعت به آب چاه یا قناتی که در مبدای مرکز ده قرار دارد، سبب تجمع ده نشینان میگردد. بدون شبهه در گذشته نا ایمی سیاسی و نظامی عامل مهمی در فراهم شدن و بصورت انبوه زیستن بوده است و نشانه آن دما و صدها قلعه یی است که گذشته از دیوارهای بلند، برجهایی نیز برای دیده بانی دارد و غالباً بر بالای دروازه ده اطلسا قکی هست که در آن سابقاً مالك یا مابشر او یا ماموری از آنان مراقب بوده اند.

۷۶- مجله هنر و مردم، شماره مسلسل ۸۱

۷۷- مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، طبع ۱۳۴۴ تهران، ص

وقتی هم که ضرورت دفاع از بین رفت صورت مجتمع دهات باقی ماند و حتی در بسیاری نقاط برج و باروی دهات پایداری نمود و این بار خشکی محیط طبیعی و شرایط خاص آن و نیاز مردم به چاه یا قناتی که هم آب مشروب و هم مایه کشت و زرع ایشان را در دسترس می گذاشت، تراکم دیه را حفظ میکرد.

چهره درونی این دهات را بدین ترتیب میتوان دریافت: در مرکز ده مسجد و خانه قریه دار یا کدخدای دیه یا مالک دیه قرار دارد، از این مرکز اشعه شکسته ای چون ریشه های پریشان درخت بر اطراف جسته است و خود کوچه های کچ و پیچ دار محافظی در برابر باد های تند صحرایی است، خانه های خشتی و کلی دهاتیان در این کوچه ها واقع است. هرچه از مرکز ده دورتر می شویم، خانه ها محقرتر میشوند و از مصالحی ناپیدارتر ساخته شده است و گویی مرحله ای انتقالی و واسطه ای بین چادر کوچ نشین و خانه کلی مرکز ده را نشان میدهد. برگرد ده که محل سکونت مردمان است، مزارع و باغ ها و سپس زمین های بائر و احياناً جنگل قرار دارد. چون زمین ها بصورت نوبتی کشت میشود و هر سال قطعه تازه تحت زراعت می آید. سکونت پراکنده (چنانکه در مزارع خرده مالکان اروپایی و آمریکایی به چشم می خورد) در آنجا میسر نیست. نوع دوم سکونت گاه، آنهایی است که شکل «واحه» دارد و خود بدو صورت متراکم و متفرق دیده میشود.

نوع سوم دهات، آبادی هایی مرکب از خانه هایی است که تاحدی باهم فاصله دارد و محل کشت مربوط است.

محققان ایتال کنسولت از نوع چهارم هم یاد کرده اند که اقامتگاه موقت عشایر نیمه کوچ نشین یعنی اردو گاه باشد، برخی از گروه های خا نه بدوش جزبه گله داری نمی پردازند و از پی اغنام و احشام خود در مسیر معین حرکت میکنند و با قرضای فصل از جایی بجای دیگر در طلب آب و مرتع میروند.

اما پاره یی دیگر، معیشتی مختلط از پرورش حیوانات و کشت و زرع دارند و حتی بعضی از آنها در حوالی دهات یا واحه ها و مزارع منفرد مجزی سکنی گزیده اند و افرادی از خود را به راهنمایی گله های خویش بسوی چراگاه های بهتری گمارند، قبایل و عشایر غالب اوقات را در چادر ها

به سِرمی برند، چادرهای آنان به اشکال مختلف است. بعضی مدور و باسقف گنبدی و بعضی به شکل هرم و پاره‌یی شبیه اطاقی باسقف مسطح یا نوک تیز است و پرشش آن در نقاط مختلف و نزد طوایف مختلف فرق میکند. اثاث و توشه کوچ نشینان در چند بسته حمل و نقل می‌شود که چندان پرارزش نیستند. (۷۸)

از آنچه گفتیم این مطلب دستگیر می‌شود که عوامل طبیعی (آب و خاک) و اقتصادی (نوع مالکیت) و سیاسی «امنیت» تأثیر اساسی در تعیین نحوه سکونت داشته است.

درباره دهات قلعه‌یی «روزنقلد» (در ۱۹۵۱) مطالعات جالب توجهی کرده است: دیوارهای کلی بلند، بابرهای استوانه‌یی شکل در زوایا، مدخل ده را تشکیل میدهد. خانه‌های کلی، یک یا دو طبقه برگرد فضای باز در وسط ده قرار دارد و حیوانات را در این حیاط مرکزی یا در طبقات اول ساختمان جامیدهند. ابعاد قلعه از نقطه‌یی تا نقطه دیگری فرق میکند ولی معمولاً از دو تا دو صد خانواده را ممکن است یک قلعه در بر بگیرد، دهات قلعه‌ای در سراسر افغانستان و فلات ایران مخصوصاً خراسان، سیستان، اصفهان و فارس و آسیای میانه رایج است. (۷۹)

فصل دوازدهم

اقتصاد زراعتی سیستان

نگاهی به پیشینه زراعت در فلات آسیای جنوب غربی :

انسان ها برای ادامه حیات خود که در نواحی مختلف و در مسیر های متفاوتی میزیستند، در آنجا هایی که شکار کمتر میسر بود، گیاهای خوراکی بخش عمده غذائی شانرا تشکیل میداد. بتدریج رشد باز دهی کار به انسان امکان داد تا به نوع جدیدی از تولید یعنی کشاورزی و گله داری به پردازد که بوقت و مراقبت بیشتری نیازمند است تا به ثمر برسد: این گذر تدریجی بشر، از انسان گرد آورنده گیاهان خوراکی به انسان شخم زن ابتدایی از طریق ابزار های مخصوص شخم، به انضمام مهارت ها و تجاربی میسر گشت که در اثر نسل ها زندگی از راه گرد آوردن گیاهان خوراکی بدست آمده بود، این ابزار شخم عبارت بود از تکه چوبی که نوک آن بوسیله چاقوی سنگ چقماق تیز روی آتش زغال سوخته شده بود و یک کج بیل (۱).

برای درواز داس استفاده میکردید، این داس از چار چوبی تشکیل میشد که در سر آن تکه های سنگ چقماق نصب شده بود.

۱- رضا انصافیپور: زندگی اقتصادی روستاییان و طبقات اجتماعی ایران از زمان ماقبل تاریخی تا پایان عهد ساسانی ص ۵۵ - ۵۶

وجود داس‌های چقماقی صیقلی در میان بقایای متعلق به عهد «نوسنگی» نشان می‌دهد که اقوام نخستین در فلات آسیای جنوب غربی (افغانستان، ایران، بین النهرین) و فلسطین بودند که به آسانی اهلی می‌شدند و در اقلیم‌های گونا گونا گون رشد و نمو می‌کردند (۲).

گیاه شناسان شوروی در ناحیه جنوب غربی آسیا دو مرکز پیدایش کشت گیاهان را تشخیص داده اند که یکی در شمال شرق ایران (حوزه آمودریا) قرار داشته و دیگری در آسیای صغیر، معهذا وجود این غلات و گیاهان این دو مرکز به اندازه‌ی شبیه یک دیگر بوده‌اند که احتیاجی به تفکیک و تقسیم بندی آنها دیده نشده است (۳).

به نظر می‌آید که محصول مطلوب ساکنان آسیای جنوب غربی درازمنه نخست جو بوده است ولی به تجربه دریافتند که جو به خوبی گندم به بار نمی‌آید، در نتیجه گندم را محصول اصلی خود ساختند.

دانشمندان شوروی، ن، ای، و اویلوف و د، د، بوکینیچ، در اثری زیر عنوان «افغانستان زراعتی - طبع ۱۹۲۹ لنینگراد» اعلام داشته اند که افغانستان نخستین و کهن‌ترین مرکز زرع گندم است، این دانشمندان انواع زیاد گندم و نباتات دیگر را در افغانستان کشف و مشخص ساخته اند که نظیر آنها در سایر مکانهای آسیا یا دستیاب نمی‌شود و یا اصلاً نمی‌روید. (۴)

دانشمندان دیرین شناس شوروی در نتیجه پژوهش‌های دسته جمعی خود معلوم داشته‌اند که نواحی باختر یکی از کهن‌ترین کانون‌های زراعت جهان است. حفاری‌های باستان‌شناسی گواهی می‌دهد که مناطق مختلف فلات در چهارمین هزاره قبل از میلاد واجد سطح عالی زراعت بوده است. ضمن حفاریات سی سال اخیر (در افغانستان و ایران) دانه‌های گندم و جو که پنج شش هزار سال از عمر شان می‌گذشت یافت شده است.

۲-۳- همان اثر ص ۵۷، سیرتمدن، رالف لینسون ص ۲۱۶

۴- این نکته رادکتور کبیر رنجبر به من خاطر نشان ساختند که از ایشان ممنونم.

بیشتر گیاه‌ها و میوه‌های حوضه دریای مدیترانه و آسیا مقدم و میانه که اکنون می‌شناسیم در هزاره اول پیش از میلاد در نواحی مختلف فلات بعمل آمده و کشت می‌شده است. از آنجمله میتوان از آلو، انجیر، زردآلو، انگور، خرما و غیره نام برد. (۵)

همچنان دیرین شناسان شوروی طی کاوش‌های خود در شمال شهر آقچه در ولایت شبرغان در سال ۱۹۶۹، سرزمینی را کشف کردند که شهری محصور و دهات متعدد داشته و در ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد مردم آنجا از رودخانه باسواحل سبز و آب فراوان آن که برای کشت‌گندم وجو در صحاری آنجا کفایت می‌کرده، بهره‌ور می‌شده‌اند. (۶)

همچنان باستان‌شناسان ایتالوی طی سال‌های ۱۹۵۹ - ۱۹۶۳ در دهانه رود هیرمند پس از کشف شهر سوخته از زیرماسه‌های روان، ضمن دستیابی به آثار و شواهد مختلف زندگی نسبتاً مرفه مردم آن سامان در ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد، دانه‌های گندم، انگور و شاه‌دانه را از آنجا بدست آوردند که نشان‌میدهد مردمان سیستان در پنج هزار سال پیش مراحل ابتدایی کشاورزی را پشت سر گذاشته و در مرحله شهرنشینی موفق به پیشرفت‌های شده بودند.

همچنان به نظر میرسد که مردم دلتای هیرمند در پنج هزار سال پیش با تنظیم شبکه آبیاری توانسته بودند از آب رودخانه هیرمند و اراضی حاصلخیز دلتای آن به نحو شایسته‌ی بهره‌برداری نمایند. (۷)

همچنان گروهی از دانشمندان دیرین‌شناس آمریکایی در سال ۱۹۶۸ در منطقه کردن ریک ولایت نیمروز نزدیک گودزره به کشف آسیای دستی متعلق به عهد ماقبل تاریخی (۳۵۰۰ قبل از میلاد) موفق شدند، که روزنه جدیدی در باز شناسی پیشینه کشاورزی در سیستان و

۵- زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران از رضا انصاف - فیور ص ۶۰

۶- بولتن اخبار سفارت شوروی، ۱۳۵۱، نوشته سریانی‌دی (بحواله رضا انصافیور)

۷- مجله هنرو مردم شماره ۱۲۶، مقاله (شهر سوخته سیستان) بقلم دکتر عیسی بهنام.

بطور کلی در فلات است. (۸) آسیای دُستی، جهت آرد کردن کُندم و سپس خمیر نمودن و پختن آن در تنور، بیانگر انکشاف و تکامل نیرو های تولیدی در ایجاد و اختراع ابزار های کشاورزی است و طرفه مژده یی است برای پژوهش گران مسایل اقتصاد زراعتی در آسیای جنوب غربی.

ویلیام تروزدل رئیس هیئات باستان شناسی امریکایی در ۱۹۷۱ ضمن تحقیقات باستان شناسی خویش در ناحیه ساروتار نیمروز به این رازی برد که طی هزاره دوم قبل از میلاد سیستان دارای شبکه منظم آبیاری مصنوعی از هیرمند بوده است (۹).

بدینگونه تحقیقات دیرین شناسی بیانگر این امر است که جلگه های فرو افتاده و با آب در مسیر رودخانه های آمو، هیرمند، ارغنداب، سند، دجله و فرات و غیره سر زمین هایی که از قدیم چشمه های آب و رودخانه های جاری داشته اند به آسانی از امکانات وسیع کشاورزی و دام پروری برخوردار بوده و باشندگان این مناطق با گذشت زمان و تجارب اندوخته دریافته اند که چگونه با ایجاد سدها و حفرنهر ها، سطح آب را بالا ببرند و بعد آنرا پرزمینی های مزروعی و کشتزار های خویش سوار کنند.

با این پیشگفتار، برای آنکه بتوانیم تصویر روشن تری از اقتصاد زراعتی سیستان در قرون وسطی ترسیم کنیم لازم است از سیستم منظم آبیاری و چگونگی استفاده از رودخانه هیرمند قدری بنویسیم. زیرا سیستان مولود هیرمند است، و اقتصاد آن نیز وابسته بوجود این رودخانه است، به سخن دیگر اقتصاد سیستان يك اقتصاد زراعتی است و بر محور فرآورده های کشاورزی می چرخد و آنچه باین اقتصاد جان می بخشد رودخانه عظیم هیرمند است که تنها و یگانه منبع آبیاری اراضی در منطقه دلتاست و از همین جهت است که برخی از

۸- مجله باستان شناسی، ۱۳۶۱، شماره اول، مقاله په سیستان کی

دلرغون پیژندنې خیر نی به قلم زمري محقق

۹- همان مجله، شماره اول ۱۳۶۰

محققین سیستان رامصر كوچك و هيرمند را گویا «نیل سیستان» دانسته اند.

سیستم آبیاری در سیستان قرون وسطی :

سیستان در قرون وسطی، سیستم بسیار منظم آبیاری مصنوعی از طریق ایجاد شبکه وسیع و پهناور بندها، نهرها و جویبار های منشعب از رود خانه هیرمند داشت که اگرچه تاریخ دقیق ایجاد این سیستم را با منابعی که فعلاً در دست داریم نمیتوانیم به درستی تعیین کنیم. ولی تاجائیکه ممکن است ومدارك گواهی میدهند، از آن بحث میکنیم. پروفیسر باتولد، بر آنست که فن آبیاری و بهره گیری از رود خانه ها، از زمانهای بسیار قدیم (قبل از اسلام) در سیستان و خراسان بحد کمال رسیده بود و تاسیسات آبیاری مرغاب آنچنان تاثیری در اعراب فاتح کرد که یکی از نهرهای حفر شده در بصره را در قرن هشتم میلادی بنام «مرغاب» خواندند.

همچنان آب شناسانیکه فاتحان عرب در قرن هفتم میلادی از سیستان به مکه برده بودند در اطراف آن شهر بکارهای آبیاری پرداختند که در ازای آن تمام افراد اسیر سیستانی که در کار استحصال آب پرداخته بودند، آزاد شدند. (۱۰)

بنابر گردیزی (مورخ قرن پنجم هجری) «چون فتح سیستان بود، ربیع بن زیاد به بصره باز رفت. اندر آن وقت آبشناسان او را گفتند: اگر ما از بحر ترا شاخ آب بیرون آوریم، ما را و فرزندان ما را آزاد کنی؟ شرط کر که آزاد کنم، پس ایشان اندر ایستادند و آب بیرون آوردند و سقایای بنی عامر ایشان کردند و اثر آن تا بدین غایت (قرن پنجم هجری) هنوز مانده است» (۱۱)

پرسی سایکس در سفر نامه اش (ده هزار میل در ایران) که سیستان

۱۰- و-و باتولد، آبیاری در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز طبع ۱۳۵۰ ص ۱۲

۱۱- زین الاخبار گردیزی، تصحیح، ص ۱۰۳



يك چشمه آب در سر کانال قدیمه در زرنج

شکل (۶۸) مربوط فصل ۱۲
آثار دیواری در مجرای کانالی در ویرانه های زرنج



شکل (۶۹) مربوط فصل ۱۲

نمایی از کار حشر دهقانان برای بند گزی بر رود سیستان (پریان)
(تیت - ۱۹۱۲)

را «مصر كوچك و گدام غله ایالات و عشا یسر مجا ور» (۱۲) خوانده، مینکارد که: «مصر و سیستان بایک دیگر شباهت تام دارند و همچنانکه زندگانی مصری ها بسته برود خانه نیل است، حیات و زندگانی مردم سیستان نیز مربوط و منوط بر رودخانه هیرمند است. وی علاوه میکند که «هیرمند رودخانه زیبا و پرشکوهی است که وسعت آن در منطقه دلتا نزدیک کوهك بقدر رودخانه تایمز مقابل برج لندن است.» (۱۳). جغرافیه نگاران اقدم عربی زبان چون یعقوبی و ابن فقیه همدانی راجع به هیرمند نوشته اند: «هزارنهر به این رودخانه می ریزد و هزار نهر از آن آب میگیرد، بی آنکه نقصان پذیرد.» (۱۴)

چون زراعت منطقه دلتا بسته بوجود رودخانه هیرمند و طرز استفاده از آب آنست بدین جهت ازدوره های قدیم برای تنظیم آبیاری و تولید انواع محصولات کشاورزی بندها و سدهای متعددی بر این رودخانه بسته بودند که اینک به شناخت بیشتر آن می آغازیم :

بند آب، بند ریگ، بند مفسدان :

مردم سیستان در قدیم ضرب المثلی داشتند که میگفتند: شرایط آبادانی سیستان بسته به سه بند است: بند آب، بند ریگ و بند مفسدان. شاید هیچیک از ضرب المثل های عامیانه سیستان باندازه این ضرب المثل، بیانگر حیات روستایی و متکی به اقتصاد زراعتی نباشد و از لحاظ اثرات مثبت روانی خود در جهت کارهای بنیادی و سازنده به خاطر تولید نعمات مادی سابق و آموزنده نباشد. توجه به تاسیس شبکه های آبیاری واحداث سد و بند های آب و جلوگیری از فساد و دودستگی مردم و حوادث و مخاطرات طبیعی که در اثر وزش بادهای تند و حرکت ریگ های

۱۲- پرسی سایکس، ده هزار میل در ایران (سفرنامه)، ترجمه حسین سعادت نوری طبع ۱۳۳۶، تهران ج ۲ فصل ۳۳ ص ۳۹۵ پیعد

۱۲- همان اثر، همانجا

۱۴- البلدان یعقوبی، متن عربی ص ۵۶، متن فارسی ص ۴۷، البلدان ابن فقیه همدانی متن عربی ص ۲۰۸، متن در ص ۲۲- تقویم البلدان ابوالفدا، ترجمه عبدالمحمد آیتی ص ۱۸۱

روان، ممکن است به اقتصاد روستایی مردم آنجا لطمه زند مهمترین عوامل درجهت بدست آوردن محصولات بهتر و بیشتر کشاورزی و رفع نیازمندی های زنده گی روستایی مردم آن سامان است.

بنابر همین اهمیت و پرمایه گی خاص اجتماعی و اقتصادی این ضرب المثل است که مؤلف گمنام تاریخ سیستان هزار سال قبل آنرا در قالب عبارات نغز و پرمغز زبان دری ضبط کرده مینویسد:

«شرایط آبادانی سیستان بر سه بند بستن نهاده آمده: بستن بند، آب، بستن بند ریگ و بستن بند مفسدان هرگاه که این سه بند اندر سیستان بسته باشد، اندر همه عالم هیچ شهری بـ... نعمت و خوشی سیستان (زرنج) نباشد تا همی بستند چنین بود و چون ببندند، چنین باشد و روز کار آن راقوام باشد.» (۱۵)

بدون شك این ضرب المثل از ژرفای يك ضرورت و يك واقعیت عینی مردم نشاءت کرده و در گذشته بکار بستن آن بطور حتم در قوام یابی اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم آنجا موثر و سازنده بوده است. برخی از جلوه های عینی موثرات این ضرب المثل را در سیستان در پرتو مدارك و اسناد تاریخی و ادبی به بررسی می گیریم.

۱- بند آب :

مردم سیستان از روز گاران خیلی دور باین سودریافته اند که برای استفاده درست از آب هیرمند بایستی آنرا مهمار بزنند و جلو آثرا بند کنند تا از آب سرکش رود خانه بدلخواه استفاده شود.

از قرنهای پیش، برای بستن بندهای آب بر رود خانه هیرمند و رد کردن آن بـ... شاه نهرهای طویل و عمیق و پر عرض که هر کدام بشاخه های متعدد کوچک تقسیم میشد مردم سیستان را رسم چنین بوده و هست که «حشر» کنند و از دوتا سه ماه در سال را عموماً به بیگاری در این کار بسر ببرند. کار حشر (کار دسته جمعی) بدون هیچگونه اختلافی صرف نظر از مشرب و مسلك و اختلاف های قومی

انجام میگرفت و شاید همین کار های دسته جمعی هر ساله سیستان نیان یکی از علل قیام ها و عصیای های مردم این سرزمین بر ضد اعراب بوده باشد.

سیستان از لحاظ نداشتن سنگ و کوه ضرب المثل است و چون بند های آن اکثراً از گز و خاک احداث میشده و آنهم در هنگام کمی آب، لهذا با اولین فشار سیلاب های بهاری این بند ها از میان میرفتند و کار ترمیم و تعمیر مجدد بند باز مدت ها وقت لازم داشت و عرق ریزی و کار دسته جمعی (حشر) را ایجاب میکرد. از اینجاست که سیستانی ها بستن بند آب را با سایر بند های آنجا ضرب المثل ساخته بودند.

بند رستم و بندهای دیگر:

محکمترین و قدیمترین بندی که جغرافیا نگاران عرب و جهان گردان اسلامی بر روی رودخانه هیرمند سراغ داده اند «بند رستم» منسوب به پهلوان نامدار سیستان است. این بند که ظاهراً پخته و از سنگ ریزه و چونه اعمار شده بود، موقعیت آن رادر نزدیکی های بند کمالخان تا محل رود بار سراغ میدهند. اصطخری گوید: ۳۰ میل دورتر از پایتخت سیستان سدی برای جدا کردن آب از رودخانه و آبیاری کشت زار ها و باغستان ها ساخته بودند. این نکته رانیز باید بخاطر داشت که قبل از این سد، سدهای کوچک و بزرگ دیگری برای استفاده از آب هیرمند در حوالی بست موجود بوده است. زیرا لسترنج باستناد قول اصطخری و ابن حوقل و مقدسی و یا قوت صریحاً مینویسد که بست اولین شهری است که از این رودخانه آب میگيرد. (۱۶) علاوه بر این منطق نیز حکم میکند که استفاده از آب يك رودخانه بزرگ آنهم رودخانه یی مانند هیرمند بدون داشتن يك ویا چندین سد، عملی است مشکل و بلکه هم غیر ممکن. اما چون محل این سد و چگونگی کار گرفتن از آب مذکور

۱۶- لسترنج، جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان طبع ۱۳۳۶، ص ۳۶۳، اصطخری، مسالك و ممالك (متن فارسی) طبع ایرج افشار ۱۳۴۷، ص ۱۹۵ بعد

درست معلوم نیست ماهم بیشتر از این يك تذکره در این مورد بحث نمی کنیم و بر میگردیم به سد نزدیک شهر زرنج و دیگر سدهای آن محل، به قول بارتولد در يك منزلی جنوب زرنج سدی بزرگی برای جدا کردن آب و آبیاری کشتزارها ساخته شده بود که غالباً در قرون وسطی بنام بند رستم شهرت داشت (۱۷) و آن همان سدی بوده است که بنای آنرا به پهلوانان حماسیایکه اصولاً از سیستان بوده اند نسبت میدهند موقعیت آن سدر را با فاصله ای که از شهر زرنج برای آن تخمین زده اند میتوان در رود بارسراغ داد.

طبق اطلاعاتی که در این زمینه از مردم آن دیار گرد آورده ام، تا هنوز هم آثار بندی در آن حوالی مشاهده میشود و هم شواهد تاریخی دیگری از قبیل آثار خرابه های نهر معروف سنارود واقع در ساحل چپ مجرای فعلی هیرمند که تا حال به همین نام موسوم است با آثار دونهر بزرگ دیگر واقع در ساحل راست رود خانه مذکور که اهالی نیمروز آنها را بنام «زرکن» و «زورکن» یاد میکنند در آنجا دیده میشود که از حوالی رود بار منبع گرفته و این دو آخری از جنوب نزدیک زرنج گذشته در اصل چخان سور بسوی نیشک (کده) پر جمعیت ترین ولایت قرون وسطایی سیستان پیش میرود و نهر اولی از میان خرابه های شهر رستم گذشته در زمین های «تراخون» کمی بالاتر از آن ناپدید میشود، گذشته از آنچه گفته آمد اصلاً اسم «رود بار» نیز در تائید و تثبیت این مدعا بمایاری میکند، بدین معنی که رود بار اساساً متشکل از دو کلمه (رود + بار) است و چون جز دوم آن پسوند اسم مکان است لذا به صورت ترکیب معنی این اسم (جایگاه رود خانه ها) میشود و از طرفی هم قرار تذکر جغرافیه نگاران آب هیرمند از همین سده پنج نهر بزرگ تقسیم و بعد بسمت زرنج و هامون جاری میشد. پس هیچ جای برای شك و تردید باقی نمی ماند که سد واقع در سی میلی جنوب زرنج در همین رود بار واقع بوده است.

سد مذکور هر گز از سیلاب های مدحش هیرمند صدمه ندید و نشکست

۱۷- بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور طبع

ولی در اواخر قرن چهاردهم میلادی (۱۳۸۳ م = ۷۸۵ هـ) امیر تیمور آنرا خراب کرد. (۱۸) ولی مجدداً ترمیم گشت. در سال ۸۱۱ هـ شاهرخ با همه ذوق و علاقه ای که به مرمت خرابی های پدرش داشت در حق سیستان ظالم شد و به شکایت بدخواهان که از مفسدان سیستان بودند طوری آنرا ویران ساخت که هرگز دیگر تعمیر یا ترمیم نشد و بالنتیجه سیستان نیز خراب و بویرانه موحشی تبدیل گشت. مؤلف کتاب *احیاء الملوك* که از شهزاده گان صفاری و بخانه دان کیانی سیستان خود را نسبت میدهد. این بند را به جد اعلی رستم یعنی گرشاسب نسبت داده شرح خرابی آنرا بدست میرزا شاهرخ در ۸۱۱ هجری (۱۴۰۹ م) اینطور بازگو میکند: جمال الدین سیستانی مشهور به میرساقی که جمعی از اقوام او را *ملك قطب الدین کیانی* تیولدار سیستان گشته بود و او مدتها قبل از سیستان به هرات گریخته بود و در خدمت میرزا شاهرخ میزیست. هنگام محاصره شهر سیستان (زرنج) از جانب شاهرخ به شاهرخ عرض کرد که: «این هم قسمی از فتح است که کل مملکت را خراب سازیم و بند ها را از هیرمند برداریم، آنوقت خود اهل قلعه و شهر به پایه سریر اعلی خواهند آمد.» (۱۹) جمعی دیگری هم نظر او را تأیید کردند و باین صورت اردوی شاهرخ را بر سر «بندها و نك» (مقصود همان بند رستم است) آوردند و آن بندی بود که در زمان گرشاسب بسته بودند به سنگ و آهك و از آن تاریخ هر پادشاه بدان افزوده بود. و آبادی سیستان از او بود. این بند را به این صفت خراب کردند که سرکه کهنه بر سنگ میریختند و به میتین فولاد آبدار میشکستند، چهل فرسخ در هشت فرسخ و بعضی محال دوازده فرسخ از آن بند و سایر بندها مثل بند حمزه بلواخان (معروف به بند بلباخان) و بند یکاب (امروز از آن بنام بندیکه یا یگاویاد میکنند) که سرابان و بیابان زره و رامرو و

۱۸- شرف الدین علی یزدی، *ظفرنامه تیموری* طبع تهران ۱۳۳۶، ج

ص ۲۷۰

۱۹- *ملك شاه حسین صفاری سیستانی، احیاء الملوك* در تاریخ سیستان

چاپ دكتور منوچهر ستوده، ۱۳۴۴، ص ۱۱۳ - ۱۱۴

حوض دارو کندرازا آنجا آب میبردند و آبادی طرف شرقی هیرمند بنوعی بود که قلعه زرنج و حصار طاق و مواضع آن در شهر و پشت شهر و چهار کمر شهر و بلکه تا اوق (قلعه گاه) همه عمارات بسود کوچه بکوچه. این بند را که اشرف بندها بود خراب ساخت و تا بلواخان برفت و همه را خراب کرد و از آنجا بخشک رود (خاشرود) مراجعت نمود و به هرات رفت. (۲۰) بر طبق اطلاعات جغرافیون عربی از این بنده بعد آب هیرمند به پنج نهر بزرگ تقسیم میشد که بزرگترین آنها یکی نهر «سنارود» و دیگری «نهر طعام» بود که بسوی زرنج جریان مییافتند و پس از شادا بسوی روستاهای متعدد دو طرفه خود اولی از سمت غرب و دومی از جانب جنوب شهر زرنج داخل میشد. بعد از آبیاری بوستانهای شهر و منازل مردم نهر طعام از جانب شرق شهر بسوی ولایت نیشک به جریان خود ادامه میداد و سنارود از گوشه شمال شرق از پای ارگ زرنج از نزدیک دروازه کرکویه به سمت شمال و هامون هیرمند جریان مییافت. (۲۱) ظاهراً نهر موجوده قلعه فتح در نیمروز هنوز از دهانه قدیم نهر طعام منبع میگرفت و بسمت شمال جریان مییابد. نهر سوم «بیسرود» نامیده میشد که از یک منزلی جنوب زرنج از هیرمند جدا میشد. چهارمین نهر که سی دهکده را آب میداد بنام «نهر شعبه» یاد میشد. پنجمین نهر عبارت از «نهر میله» بود که بروایت اصطخری باغستانهای زیادی از این نهر آبیاری میشد و پس از این پنج نهر بقیه آب هیرمند در نهر دیگری بنام نهر «گزک» خالی می شد که از آجا بطرف هامون میرفت.

طبق روایت اصطخری و ابن حوقل و جیهانی و مؤلف مجهول حدود العالم (۲۲) از این سیستم آبیاری جویهای کوچک دیگری نیز کشیده

۲۰- همان اثر همانجا

۲۱- محمد اعظم سیستانی، دورنمای یک رودخانه بزرگ، مجله آریانا شماره ۷-۹۸-۱۰ سال ۱۳۴۵

۲۲- حدود العالم من المشرق الی المغرب، طبع جلال الدین تهرانی ۱۷ ص ۱۳ طبع دکتور ستوده ص ۱۰۲- اصطخری، مسالك و ممالك، ص ۱۹۳، ابن حوقل، صورت الارض ترجمه دکتور جعفر شعار ص ۱۵۲ بعد. اشکال العالم ابوالقاسم جیهانی (نسخه خطی آرشیف ملی) ص ۶۵، لسترنج، سرزمین های خلافت شرقی ص ۳۶۴.

بودند که آب را بداخل شهر در سرای مآو خانه ها و سرد آب های مردم رهنمایی میکردند. ابتدا این آبها ذریعه سه جوی بزرگ «جوی در کهنه» جوی در نو، جوی در طعام» در دو حوض وسیعی که به نزدیک مسجد آدینه کنده شده بود جمع و از آنجا توسط آب بخش ها بخانه های مردم شهر جاری میشد و ضمناً بوستانها و بازارهای شهر که از در پارس تا در مینا بطول یک فرسنگ (۶ - ۷ کیلومتر) امتداد داشت هم از همین آبها مشروب میکردید.

بند دیگری را در نزدیکی زرنج بر رود خانه هیرمند سراغ داریم که آنرا بند «گزک» میگفتند این بند را روی بقیه آب هیرمند که در نهر گزک میریخت بسته بودند. بند مذکور از رفتن آب به هامون جلوگیری میکرد. مگر در فصل طغیان رود خانه زیادی آب بسمت جهیل جاری میگردد. (۲۳)

گذشته از این بندها بند دیگری را مقابل آب هیرمندی شناسیم که آنرا «بند کندک» می نامیدند.

بند کندک اراضی طرف دروازه شما لی شهر زرنج را که بنام «در کرکوی» معروف بود آبیاری میکرد، ولی متأسفانه که این بند در سال ۴۲۹ هجری بشکست و در کرکوی را آب برد. (۲۴)

در کتاب احياء الملوك علاوه بر ذکر قلاع متعدد و منفرد سیستان از يك عده رود خانه ها و بندها و باغات سیستان که مثال زنده سرسبزی و عمران آن دیار است نیز ذکری بمیان آمده است از قبیل: بندها و نك و بند بلباخان (بند حمزه بلباخان) و بند یکاب (امروز مردم گاهگاهی از بندی بنام «بندیکه یا یک او = يك آب» نیز یادآور می شوند) و بند مودود و بند راشک و بند ملک محمود و بند برزره (۲۵) که هر کدام روی یکی از شاخه های هیرمند بسته شده بود مزارع و باغاتی مثل باغ مومن آبشار

۲۳- لسترنج، همان اثر ص ۳۶۹، اططخری، ص ۱۹۶

۲۴- تاریخ سیستان ص ۳۶۵

۲۵- احياء الملوك، ص ۱۱۰، ۲۳۰، ۲۸۲، ۳۳۴، ۴۸۲ و غیره

در زیارتگاه، و باغ فیض آباد و باغ سکری (۲۶) را سیر آب و سر سبز میکرده اند.

۲- بند ریگ :

بستن بند ریگ هم در سیستان به سبب وزش باد های شدید معروف ۱۲۰ روزه سیستان که نه تنها مزارع و کشتزار ها و شبکه های آبیاری را متدرجاً زیر می گرفت، بلکه بعضاً شهرها را نیز زیر ریگ مدفون می ساخت. از جمله کار های دایمی کشاورزان و دهقانان سیستان بود و بایستی از توجه روزمره مردم بدور نباشد. جغرافیه نگاران قدیم اسلامی اکثریت شان از این بند ها یاد کرده اند که از آن جمله اصطخری و ابن حوقل و ابوالموید بلخی را میتوان نام برد. ابوالموید بلخی در کتاب عجایب البلدان خود از پشته ها و تپه های ریگی و آسیا های بادی سیستان که مخصوص آن دیار بوده اینطور یادآوری مینماید: «گرد اگر د سیستان ریگست بسیار و آنجا باد باشد و آسیا های شان به باد گردد و مردم از بیم آن باد سدها و بندها کرده اند تاریک را باد در شهر هاودیه دعانی آورد و با همه احتیاط بسیار مواضع را و دیه ها را ریگ فرو گرفته است» (۲۷).

اما اصطخری مطلب را از این هم بیشتر روشن ساخته میگوید: وقتی مردم سیستان بخواهند ریگ را از یکجا بجای دیگر بدون آنکه بزمین های نزدیک بیفتد نقل دهند اطراف آنرا از چوب و خاشاک مانند دیوار بقدر یک از ریگ بلند تر قرار گیرند بالا میکنند و در ته آن دری میکشایند، باد در آن داخل میشود و ریگ ها را مانند گرد باد به فضا پرواز در می آورد و بقدر چشم انداز بلند میکنند و به این ترتیب به آنها ضرر نمیرسد. (۲۸)

ابن حوقل نیز در کتاب خود (صورت الارض) به موضوع باد های ۱۲۰ روزه سیستان تماس گرفته مینگارد:

۲۶- همان اثر ص ۱۹۱، ۴۸۴، ۲۴۰ و غیره.

۲۷- تاریخ سیستان، ص ۱۲.

۲۸- اصطخری، ص ۱۱۴.

«در سیستان بادهای سخت مدام میوزد و به همین سبب در آنجا آسیا های بادی برای آرد کردن گندم ساخته اند. بادریک هارا از جایی بجایی دیگری می برد و مردم آنجا با استفاده از تجارب گذشتگان که بر پایه دانش هندسه استوار است، سر زمین خود را از خطر ریک روان نگاه میدارند و اگر این مراقبت نمی بود ریک شهرودیه هارا نابود میکرد. و من شنیدم که مردم آنجا وقتی بخواهند ریک را از جایی بجایی دیگر بدون آنکه زمین مجاور را فرا گیرد منتقل کنند در نزدیک ریک دیوار های از چوب و خار و نظایر آن تعبیه میکنند و در پایین آن در برابر باد دری قرار میدهند باد از آنجا داخل شده و ریک را می پراند و در بالای آن چون گرد بادی میسازد و شش هارا بجایی که منظور ایشان است منتقل میکنند.» (۲۹) ابن حوقل گزارش طولانی در سال ۳۶۰ هجری از گردباد یکه یک سال قبل از آن در شهر زرنج حادث شده بود و مسجد جامع را زیر شن فرو برده بود در کتاب خود نقل میکند و متذکر میگردد که مردم از این طوفان ریک سراسیمه شدند و در جستجوی راه نجات بر آمدند. سر انجام یکتن از اهل فن در بدل مبلغی هنگفت شهر را از صدمه ریک های روان نجات داد.

بدینسان ریک های سیار گاهی ساختمان ها و دهات و کشتزار ها را نابود میسازد و شبکه های آبیاری را مختل کرده به محصولات و مزارع و جویبار ها صدمه میزند. ابن حوقل از آسیا های بادی که مردم آنرا برای آرد کردن گندم تعبیه کرده بودند نیز یاد آور شده علاوه میکند که این نوع آسیاها مخصوص بلاد سیستان است. (۳۰) مؤلف تاریخ سیستان نیز به رواج آسیا های بادی در سیستان اشاره کرده مینویسد: «... و دیگر شهر است که آسیاها چرخ کنند تا باد بگرداند و آرد کند و به دیگر شهرها ستور بایدا آسیای آب یا بدست آرد کنند و هم از این چرخ ها بساخته اند تا آب کشند از چاه بباغ ها و بزمین که از آن کشت کنند»

۲۹- ابن حوقل، صورت الارض، ص ۱۵۳ بعد

۳۰- ابن حوقل صورت الارض، ص ۱۵۴

(هر گاه که) آب تنگ باشد و همچنین بسیار منفعت از باد برگیرند.» (۳۱)

مؤلف تاریخ مذکور در ارتباط به آب و هوا و ریک سیستان گوید : «وباد شمال دایم آید آنجاو باد صباتافهم و ذهن مردمان آن بدان اعتدال و خوشی هوا بهتر از مردمان جایگاهی دیگر باشد. و کار های دیگر دارند که دون ایشان رانیست، چون راندن ریک روان از جایی بجایی و جمع کردن آن و بداشتن بر جایی که بخواهند و آن ریک ایشان را خزینه بزرگوار است که همه چیزیکه بخواهند بریک اندر کنند، هر چند که سالیان براید نگهدارد. و بدان اندر هیچ نقصان نیاید و این علم کسی دیگر را نیست و فایده آن ریک نیز دون این آنست که به جایی که از آن اندک بدارند نبات بهتر روید و آب که بر آنجا برود بی علت گردد و مردم که بر آنجا نشینند و خسپدتن درست باشد. و از فضل ریک است که فرزند آدم را چون خرد باشد بر آنجا بدارند تا قوی گردد و اعضای وی درست باشد.» (۳۲)

چنانکه دیده شد در عصر مؤلف تاریخ سیستان مردم محل از باد، این نیروی طبیعی و مجانی با ساختن و اختراع آسیاهای بادی برای رفع نیازمندی روزانه مردم بهترین و معقول ترین استفاده را می بردند و با ایجاد دستگاه های آردکن غله، موجبات آسایش خود را فراهم می آوردند.

اعراب فاتح وقتی به سیستان و خراسان (بخصوص هرات) آمدند «طواحین الریاح» را از عجایب بلاد سیستان و خراسان خواندند.

وزش مداوم بادهای بهاری در سیستان که بنام «باد های ۱۲۰ روزه هرات» معروف است و مبالغه نیست اگر آنرا (بادهای ۲۲۰ روزه سیستان) بنامیم در پهلوی این فایده که آسیاهای آردکن و چرخ های آب را برای امور آبیاری مزارع و باغات به حرکت می آورد و تاحدی از گرمی طاقت فرسای سیستان میکاهد و برخی از میکروب ها و امراض را

خنثی مینماید. البته سرسری گرفتن آن بعضاً ضررهای جبران ناپذیر همراه دارد. منجمله بزرگترین بلیه سیستان میتوان بادهای را دانست که مدت وزش آن در آنجا اغلباً بیشتر از شش ماه است و گاهی شدت وزش این بادهای تا درجه یی میکشد که درخت های تنومند را از ریشه به هوا پرتاب میکند و یا کمر شکن مینماید و مانع رشد نهال و درخت می گردد. بگفته هولدیج (عضو کمیسیون سرحدی انگلیسی در ۱۸۸۵ م) باد شمال غربی در ماه آبان چنان بشدت میوزد که باد - ان ، او - انگستان را در بر او بر سرش میتوان نسیم ناچیزی دانست. (۳۳). این باد ها با وزش مداوم خود سطح زمین رامی لیسد و آهسته آهسته گوشت آن رامیخورد. بدین معنی که از یک سو باده هوا پرتاب کردن ذرات خاکی قیافه اصلی زمین را با ایجاد پستی ها و بلندی ها تغییر داده برای آبیاری و زراعت نامساعد میسازد و از جانب دیگر در مسیر وزش خود با تراکم ذرات خاکی تپه ها و پشته های کوچک بزرگی تشکیل میدهد که آن هم با حرکت ملایم و آرامش هر ساله مزارع و شبکه های آبیاری و دهکده های بسیاری رامی بلعد. برخی از مجراهای متروکه نهر ها و جویها و یا دهکده ها و قلعه ها را که قبلاً زیر ریگ های سیار فرو رفته اند و یا تا کمر در میان ماسه ها غرق اند امروز در منطقه قلعه فتح و خرابه های سارتار (معروف به شهر غلغله) در نیمروز میتوان مشا هده کرد.

گاهی در فصل سرما نیز باد بشدت شروع بوزیدن میکند و وزش آن هفته یی رادر بر میگردد. بادهای سرمای رادر سیستان «سیاه باد» میگویند و این نام بخاطر آنست که شدت تاثیر آن در سردی و یخبندان هوای سیستان بحدی است که نه تنها رنگ و رخسار مردم را سیاه مینماید بلکه سبب یخبندان رود خانه های جاری و دریاچه هامون نیز میگردد تا حدی که انسان و حیوان و گله های گاو و گوسفند میتوانند از روی یخ رود خانه و دریاچه ها بدون آنکه بیم شکستن یخ متصور باشد بگذرند

در چنین حالاتی است که مواشی و دام های مردم از سردی «سیاه باد» یا سوز برف می میرند.

حتی این سیاه باد اگر تادهه اول ماه حمل هم شروع بوزیدن کند حتماً تلفاتی بدنبال دارد و از همین جاست که مردم آنجا مثلی دارند که میگویند: «بعد از نو روز تانه و نیم روز چهل کنده بسوزچه شب باشد چه روز». مخصوصاً باد پنجم و ششم هفته اول نو روز که در سیستان بنام «پنجک گاو کش» معروف است و معمولاً در تاریخ های پنجم و ششم بعد از نو روز مصادف می شود خیلی خطر ناک است.

از این گذشته وزش بادهای ۱۲۰ روزه مانع رشد و نموی درخت شده نه تنها سبب خشک شدن رطوبت سطح زمین و بیخ نهال میگردد بلکه ریشه نبات را سست کرده مانع نمو و رشد آن نیز میگردد. شاید یکی از علل قلت درخت و اشجار و باغات در سیستان همین وزش باد باشد.

معهد اسیستانیان برای جلوگیری از حرکت بیشتر ریگ بسوی آبادی ها و کشتزارها دست بدرخت کاری میزدند و درختان را با فاصله کوتاه از هم می نشانند که عمل باد شکن را انجام میداد و بخوبی میشد از ورود ریگ در مزارع و شهر و دیه ها جلوگیری بعمل آید. این بزرگترین و طاقت فرساترین بندی حتی نسبت به بندهای آب در سیستان بحساب میرفت زیرا بی توجهی باین بند گاهی سبب میشد که ریگ چون کفنی مزارع را در خود پنهان کند و خسارات جبران ناپذیری به اقتصاد روستایی وارد آورد.

۳- بند مفسدان :

در ضرب الثمل سیستانی چنانکه در آغاز کلام بدان اشاره شده سومین بند که استحکام آن در اعتلای سیستان تاثیر فوق العاده و اهمیت بسزایی داشته است «بند مفسدان» بوده که گویا بعد از یعقوب لیث صفاری و برادرش عمر و دیگر کس قادر به بستن قطعی آن نشده است.

ضمناً «بند مفسدان» خطر ناگترین بندی بود که گاه گاهی میشکست و سیستان را در آتش جنگ و دودستگی و نفاق خانه خراب میکرد.

اختلاف آرای گروه های مهاجر عرب در سیستان چون قبایل بنی بکرو بنی تمیم و جابجا شدن گروه خوارج در سیستان وزد و خورد های مکرر دسته های سمکی و صدقی در آن دیار همواره برای مردم دهقان منش و روستانشین آنجا مایه دردسر فراوان می گردید. با ظهور صفاریان و تأمین استقلال ملی این بند هم در سیستان در جمله سایر بندهای یاد شده بسته شد و سیستان در اوج آبادانی و شکوه خود میزیست اما پس از زوال خاندان عیار منش صفاری در سیستان این بند هم از استحکام برافتاد و خرابی آن سیستان را خراب کرد. ظاهراً در عهد غزنوی یا در پایان آن عهد از نیمه قرن پنجم هجری است که مؤلف تاریخ سیستان ضرب المثل قدیمی سیستان را بپاد میدهد و آنرا ضبط میکند و مردم سیستان هوشدار میدهد که نباید آنرا فراموش کنند.

چگونگی بند و آنهار و کشت مندی در حال حاضر:

رودخانه هیرمند تنها و یگانه منبع آبیاری اراضی دلتا است و بدون این رود خانه هیچ منبع دیگری برای کشت و شرب انسان و حیوان وجود ندارد. مشکل عمده در منطقه دلتا عدم امکان حفر چاه های عمیق است. زیرا خاک منطقه متشکل از رسوبات رودخانه ها و ریگ و مقدار زیاد گل رس است که مانع نفوذ آب در طبقات پائین میگردد و مقدار کم آب زیرزمینی هم که در سطح نزدیک زمین قرار دارد تلخ و غیر قابل استفاده برای شرب و زراعت است. اراضی سیستان چون مسطح و تنها توسط آب رودخانه هیرمند مشروب میگردد، هنگام طغیان رودخانه این خطر پیش می آید که آب همه جا را فرا گرفته و خسارات هنگفتی بوجود آورد. برای جلوگیری از این مشکل در طول ساحل رودخانه اهالی با کمک حکومت بند های بسیاری از گل و لای و چوب ساخته اند که به «گوره» معروف اند.

مراقبت و نگهداری این بندها در طول سواحل رودخانه و غیره آنها را

مصالح مشترك عامه مردم است زیرا گاهی فقط يك شكاف كوچك باعث میشود آب همه جارا فرا گرفته خسارات جبران ناپذیر وارد آورد . چنانکه طغیان آب در سال ۱۳۴۸ با ایجاد يك شكاف در گوره پنج ده نیمروز باعث از میان رفتن و ویران شدن تمامی گوره و مزارع به ثمر رسیده و قراء و قصبات متعدد گردید. هنوز هم در نیمروز برای بالا آور دن آب ورد کردن آن به نهر سیخسراز بند گزی استفاده میشود و هر سال طبق سنت قدیم زارعین و لسوالی کنگ «حشر» کرده بعد از پاك کردن بستر نهرهای سیخسرو ابراهیم آباد از ریگ های روان با قطع بته های گزونی و حمل آنها در سربند برج اس به بستن بند گزی اقدام میکنند . (قبل از ساختن بند مدرن کوهك اهالی نیمروز) افغانی و سیستان ایرانی مشترکاً در ساختن بندهای گزی در محل کوهك ورود لخشك اقدام می-ورزیدند اما از سال ۱۳۳۰ ش به بعد کوهك ایران در محل کوهك بررود سیستان به احداث بندهای اساسی و بند ضحك مبادرت ورزید این اشتراك مساعی تنها بر مردم نیمروز تکیه زد.) اما این بندهای خاکی با اولین طغیان رود خانه هیرمند دستخوش سیلاب میگردد و باز زارعین خستگی ناپذیر الزاماً ساختن بند دیگری را آغاز می نمایند تا زراعت شان بسوخت نرود.

زمین های مزروعی منطقه دلتا ناماً بوسیله انهاریکه مقدار آب آنها در دست کنترل نیست و از رودخانه هاجدا میشوند آبیاری میگردد. این انهار بدون کدام پلان و نقشه بابل و تیشه حفر شده و در نتیجه دیده میشود که چندین نهر بيك استقامت و حتی دوسه نهر پهلوی هم ساخته شده اند که دارای پیچ و خم بسیار اند، ظاهراً چنین فکر میشود که انحنای انهار نتیجه ترك بعضی قسمت های انهار است که از ریگ پر میشوند و مردم در عوض آن مجرای جدیدی احداث میکنند. اما در پهلوی این امر تجربه به مردم آموخته است که جریان آب در انهار مستقیم بسیار بطی تر است نسبت به انهار انحنایی، زیرا مقدار ریگیکه در انهار مستقیم بصورت یکنواخت مینشیند از سرعت جریان آب کاسته و بالاخره آب قدرت آنرا ندارد که ریگ بستر مجرا را با خود نقل بدهد. اما اینکار از قدرت

انهار انحنایی ساخته است. چه در اینچنین انهار اولاً قسمت های زیادی از شر ریگ درامان است و ثانیاً قسمت های که در مسیر ریگ واقع شود مقدار آن متفاوت است و آب به آسانی میتواند آنرا باخود انتقال دهد. عمق انهار عموماً نسبت به عرض آنها زیاد است و خاصیت کل منطقه همطوری است که باوجود نم و رطوبت دیوار های انهار مقاوم تر میباشند. معذاکاه گاهی کل آن میغلطد و بر مشکلات مردم میافزاید. نگهداری انهار کار دشواری است و ایجاب مجادلات خستگی ناپذیر را در برابر قوای طبیعت مینماید. زیرا در اوقات کم آبی تابستان «باد های یکصد و بیست روزه» قسمت های زیاد این انهار را از ریگ پر میکند اکثراً این وضعیت سبب ترك انهار قدیم و حفر انهار جدید میگردد. در فصل خزان که باد (۱۲۰ روزه) غالباً آرام میشود مردم انهار خود را بامشقت از ریگ پاك میکنند و از خس و خاشاك و چوپ بندهای مؤقتی میسازند تا آب کم رود خانه به انهار جریان یابد، این بندها در موسم زیادت آب خساره کلی میبینند و یا کاملاً از بین میروند. چنان مینماید که وضعیت بند و انهار در منطقه دلتا نسبت به سابق خیلی بد تر شده است ما کماهون مطالبی را جمع به انهار قدیم و انهار زمان تحقیقات خود (۱۹۰۳ - ۱۹۰۵) در سیستان شرح میدهد که فرقی زیاد بین آنها موجود بود.

وی گوید: «در امتداد انهار زورکن و زرکن از مبدأ آنها در بستر موجود رود خانه بفاصله چهار پنج میل بطرف شمال قلعه گاوك تا خاتمه آنها در منطقه خاش بیک سلسله انهار مواجه شدیم که در میان تمام آنها این انهار را شاهکار ساختن یا فتم.

انهار مذکور بفاصله های زیاد بخط مستقیم ساخته شده و معلوم میشود که در تعمیر و حفر آنها از فکر و سنجش سلیم کار گرفته شده است، اما وضع فعلی (۱۹۰۳ - ۱۹۰۵) انهار طوری است که هر قریه در صورت امکان از خود نهری دارد مگر دهاتی که بفاصله بعید از رود خانه واقع اند یک نهر آب متحد و مشترک دارند. معذایک عده زیاد آنها موازی هم اند که خم و پیچهای زیاد دارند. این انهار نزدیک خرابه های

زهدان وایکل و در منطقه پلنگی قلعه فتح واقع اند.» (۳۴).
 از گفتار ماکماهون و مطالعه نقشه های هیئت وی معلوم میشود که در طی هشتاد سال گذشته تغییرات زیادی در اوضاع محلی انهار صورت نه گرفته است. روی هم رفته آنها امروزه منطقه دلتا را که هر کدام بشاخه های کوچک دیگر تقسیم میشوند، میتوان این طور نام گرفت:
 ازبند كوهك به امتداد رود سیستان : نهر خواجه احمد، نهر آذر، نهر نمك، شاه نهر حسنگی، نهر ملك حیدری، شاه نهر ضحك، شاه نهر طاهری، رود خدنگ و جوی شیب آباد.
 از رود پریون، نهر میلک، نهر لخشك، نو بردوست محمد، نهر گل میر و انهار كوچك دیگر که مستقیماً از رود نیاتك جدا شده اند.
 در نیمروز انهار یکه از رود هیرمند ورود عام بعد از بند کمال خان جدا میشود: نهر دك دیله، نهر قلعه فتح، نهر خوابگاه، نهر شاهی، انهار مارو-نگی (۳ نهر) شیله چرخ و سیم (ابراهیم آباد و سیخ سر) که از محل برج آس از شیله چرخ جدا گرفته و بعد بدو شعبه تقسیم میشوند. از این جمله انهار اول الذکر بر کنار چپ و مابقی بکنار راست رودخانه واقع اند.

چگونگی کشت مندی :

حاصلخیزی اراضی سیستان (دلتای هیرمند) ضرب المثل و در انواع محصولات زراعتی میتوان آنرا بدره نیل تشبیه کرد. در یک چنین منطقه دنیا که علی العموم قلت آب محسوس است، دهاقین و برزگران در اثر تجارب قرون متمادی بهترین اقتصاد زراعتی را که برای این چنین يك منطقه مانند دلتای هیرمند متصور است، روی کار آورده اند. این اقتصاد زراعتی متضمن زرع در فصل زمستان است که به علت کم بودن حرارت، قلت تبخیر، کمی باد، درختان کشت پیش از آنکه گرمی تموز به نقطه شدت برسد درو میشوند، از این عوامل جوی و آب و هوا استفاده کامل مینمایند. دوره کم آبی رودخانه به اواخر تابستان مصادف است و ندرتاً دریا بکلی می خشکد. حاصلات تابستان بغیر از پنبه محدود است بخربوزه، باقلی، ماش، جوار، ذرت، سبزیجات و باغ های میوه که قلت حبوبات را تا حدی جبران نموده و به تغذیه اهالی کومك مینماید،

اما این حاصلات در تحت شرایط جوی و اقلیمی گرما و بادهای شدید زرع میگردند. ممیزات خاص صحار ی بشمول درجه بلند حرارت و باد های شدید و مداوم و ذخیره غیر مکفی آب که بایشرفت تابستان تقلیل می یابد در این جا حکمفر ماست. اکثر اواقع میشود که حاصلاتیکه در اوائل تابستان وقتیکه هنوز آب مکفی در دریاها و انهار موجود است زرع میگردند و لسی بنا بر کمی و قلت ذخایر آب در اواخر تموز بشمر نرسیده و پخته نمیشوند، اینکه چند مرتبه بایستی به اراضی آب داده شود تا حاصلات پخته شوند و بشمر برسند مربوط است به شرایط متغیر آب و هوا، در دوره نمویی حاصلات تغییر میپذیرد، از قبیل : درجه حرارت، باد و مقدار بار آنها. برای کندم و جوا که حاصلات عمده زمستانی میباشد، بطور اوسط باید از ۴ تا ۶ مرتبه بشمول آبیاری ایکه جهت آماده ساختن زمین برای زرع تطبیق میگردد آب داده شود. و حاصلات تابستانی بنا بر ماهیت و نوع خود حاصلات و همچنان بنا بر اینکه زرع آنها مصادف با گرمی شدید و مقارن باد های (یکصد و بیست روزه) میباشد معمولاً به تطبیقات بیشتر آب که از هشت تا دوازده مرتبه میباشد احتیاج دارند ولی متأسفانه نه تنها آب مکفی به حاصلات تابستانی نمیرسد بلکه قسماً حاصلات زمستانی نیز در اثر قلت آب میسوزد.

طوریکه در تمام منطقه دلتا رواج دارد، فقط ممکن است يك ثلث زمین های زراعتی سالانه کشت شوند و باقی را بوره میگذارند تا تقویه یافته و حاصل خیزی آنها از دست نرود. زیرا پارو کاری اساساً هیچ نمیشود و حتی بعد از درو که از ماه جوزا آغاز میشود از ریشه و ساقه باقیمانده حبوبات بحیث علفچر و محروقات کار میگیرند و باین صورت هیچ چیزی برای تقویه زمین نمیگذارند، مع هذا زمین دلتای هیرمند استعداد آنرا دارد که فقط با همان آب آماده ساختن زمین برای زرع، حاصل قناعت بخش بدهد. طرز آبیاری زمین نیز چنان است که کرد هارا غرق در آب میسازند و هر کرد میبایست اقلاده سائتی آب بگیرد. این آبیست که قبل از بذر بزمین میدهند. طرز زراعت و اصول بذر کاری در دلتای هیرمند نیز طوری است که در سابق و در طی قرن ها معمول بوده. شدیار و شخمکاری امروز هم بوسیله قله های چوبی که بدو گاو بسته میشوند صورت میگیرد، و یادهاقین بقوه دست خود بایک نوع بیلچه که آنها «تیشه» مینامند

زمین را شخم میکنند، بذرتخم نیز به وسیله پاش دادن بادست صورت میگیرد و دروگری هم باداس های دستی است، کوبیدن خرمن بدین ترتیب صورت میگیرد که اول گاوهارا بالای خرمن میگردانند تا دانه از گاه جدا شود، بعداً آنرا باد میکنند.*

مقدار محصولات در این منطقه اصحرا پی که باران سالانه از ۱۲ اینچ تا ۳۰ اینچ و زمینکند کاملاً متکی به آبیاری است. زراعت تابستانی در منطقه دلتا وجود ندارد. زیرا آب هیرمند در ماه های جوزا و ثور بسیار کم است و در ماه های سرطان و اسد احتمال خشک شدن آن میرود. بادهای معروف ۱۲۰ روزه در این منطقه نیز مانع حاصلات تابستانه نیست با تمدید آبیاری در ماه های زمستان که باد ساکت است حاصلات نیز محدود به غله جاتیست که در آن فصل میرویند.

تجربه به مردم نشان داده است که جو و گندم در این فصل خوب میروید و از این رو تقریباً در تمام زمین های که سالانه آبیاری میشوند همین دو چیز کاشته میشود، حاصلات دیگر که گاه گاهی در زمستان کاشته می شود آنقدر اندک و بی اهمیت است که قابل یادآوری نیست.

واحد کشتمندی :

واحد اندزه گیری زمین برای کشت مندی در افغانستان و ایران و آسیای میانه و بطور کلی شرق میانه در سراسر قرون وسطی «جفت» است که مترداف آن در عربی «زوج» و «فدان» و در فارسی «پاگاو» و در ترکی عثمانی «چفت لیق» و در ازبکی «قش» می باشد. (۳۵)

همچنان «جفت» واحد اخذ مالیات از روستائیان و نیز واحد میزان در آمد و عواید بوده است. چنانکه املاک غازان خان از قرار هر «جفت» (فدان) سالانه به ۶۱ دینار و چهار دانگ به مقاطعه داده میشده. (۳۶)

به همین گونه، وقتی کارهای اجباری بیگار و حشر از قبیل : (تنقیه انهار، کاریز و کندن نهر، بستن بندهای محلی و تعمیر ویا

* برای اطلاع بیشتر ترك: «تصویر مناسبات ارضی در افغانستان دهه هفتاد قرن بیستم» از نگارنده (فصل دوم)

۳۵- برهان قاطع ص ۱۴۸ (به حواله کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران ص ۵۴۸)

۳۶- تاریخ و صاف، ص ۳۱۹

ترمیم سرک‌ها و غیره) رامیان دهقانان و روستائیان سرشکن میکردند، اصطلاح «جفت» واحد مآخذ قراردادده میشد و از قرار هر «جفت» یک یا چند نفر در اجرای آن اشتراک میکردند.

محققین اصطلاح «جفت» را بدو معنی ذیل دریافته‌اند:

۱- جفت - خیش سبک یا سنگین با گاوهای که آنرا بکشد همراه با نیروی کار انسانی برای مراقبت آن.

۲- جفت، به قطعه زمینی که در یک فصل به یاری یک خیش (گاو آهن) و گاوان نر شخم و کشت شود، (در نیمروز - جفت معادل پاگاو به معنی قطعه زمینی است که در یک فصل به یاری یک خیش و یک جفت گاو نر کشت شود).

مساحت یک «جفت گاو» زمین (یک پاگاو زمین) و یا (فدان) در کشورهای مختلف آسیای مقدم و آسیای میانه و حتی نواحی مختلف افغانستان و ایران متفاوت بوده و بر حسب ملایمت و یاسختی خاک و شرایط کشت و زرع و آب و هوا و شیوه آبیاری و عده گاوان نر و کارکنان مراقبت و غیره تغییر میکرده است. مساحت متوسط یک «جفت» (پاگاو) یا (یک زوج) زمین تخمین ۳۰ - ۴۰ جریب (معر ب گریب فارسی است و به قول حمدالله مستوفی ۶۰ کزدر ۶۰ گز) یا معادل ۶ - ۷ هکتار امروزه میباشد و با احتمال قوی در قرون وسطی نیز چنین بوده است.

به موجب یادداشت‌های که در سال ۱۲۷۳ هجری (۱۸۵۵ م) میرا- بولحسن شاه در باره سیستان تهیه و تنظیم کرده، مساحت کشتمندی یک «جفت گاو» را «پنج خروار بذر افشان» زمین دانسته (۳۷) و همچنان اصطلاح «زوج» را به جای «جفت گاو» بکار برده و در مقابل هر روستای متعلق به تیولداران سیستان تعداد «زوج» (جفت گاو) و تعداد خانوار وابسته به مالک بزرگ را قید کرده است. مثلاً در ۱۸ روستای ایالست مذکور متعلق به علی خان سربندی «۷۱۰ زوج» (جفت) در برابر ۵۶۰۰ خانوار روستایی وجود داشته است.

باتوجه به ارقام سند، معلوم می‌گردد که از ۳ تا ۲۰ خانوار يك زوج و بطور متوسط ۶-۷ خانوار يك زوج (جفت) داشتند. در یاد داشت مذکور این رقم متوسط در مورد دیگر روستاهای متعلق به سایر مالکان سیستان تکرار شده است. (۳۸)

بهر حال اصطلاح «جفت گاو» یا «جفت عوامل» در متون قرن هشتم هجری در امور کشاورزی در دوزان قرون وسطی واحدی بوده که برای تعیین مساحت زمینی که شخم زده می‌شده، استعمال می‌گردیده (مساحت زمینی که در ظرف مدت يك فصل توسط يك جفت گاو و شخم زده می‌شده و در نقاط مختلف مقدار آن متفاوت بود). همچنان اصطلاح جفت گاو، واحدی بوده برای تعیین قطعه زمین به خاطر پرداخت مالیات. (۳۹)

نویسنده قابوسنامه (کیکاووس عنصر المعالی قابوس بن وشمگیر) درباره مراقبت از کارهای کشاورزی چنین اندرز میدهد: «بدان ای پسر که اگر دهقان باشی شناسنده وقت باش و هر چیزی که خواهی کشت، مگذار که از وقت خویش بگذرد. اگر ده روز پیش از وقت کاری بهتر که یکروز پس از وقت کاری، و آلت و جفت و گاو ساخته دار و گاوان نیک خرو علف نیکو دار، و باید که جفتی گاو خوب همیشه زیادی در کله تو باشد تا اگر گاو را علفی نرسد، تو در وقت از کار فرو نمانی و کشت تو از وقت نگذرد. چون وقت درویدن و کشتن باشد پیوسته از زمین شکافتن غافل مباش و تدبیر کشت سال دیگر امسال میکن.» (۴۰)

در پهلوی گاوان نر، در امور کشاورزی، خران نیز بکار گرفته می‌شده اند، بخصوص که زمین لاغر و کم پشت می بود و ضرورت به دادن مقداری خاک کهنه میداشت. (در برخی نواحی کشور مانند غزنی، زابل، و سایر حصص شرقی از خران در قلبه کشی و شخم زدن تاهنوز استفاده میکنند.) خاک کهنه را از خاکریز شهر یا جوی کهنه و از محل

۳۸- همان مجله همان جا.

۳۹- مکاتبات رشیدی مکتوب ۳۳. تاریخ و صاف ۳۴۹، جامع التواریخ رشیدی ص ۱۰۴۰ بعد نزعت القلوب، ص ۱۱۰-۱۱۱

۴۰- قابوس نامه، ص ۴۳

باشگاه مواشی بز و گوسفند و گاوا به وسیله خاک کش بر پشت خر انتقال میدادند و بدین ترتیب درازد یاد محصول کشاورزی افزایش بعمل می‌آوردند. این روش هنوز هم در بسیاری نقاط دور دست کشور، برای تقویه زمین مروج است.

برخی از اصطلاحات و ابزار کشاورزی :

بامراجعه و توجه به فرهنگ هاومتون کلاسیک، میتوان اصطلاحات فراوانی در زمینه افزار کشاورزی ونحوه و شیوه های آماده کردن زمین جهت کشتمندی دریافت، که در عین حال بیانگر رونق کشاورزی در سر زمین های شرق میانه نیز است، قسمتی از این اصطلاحات عبارت اند از: «شخم» (۴۱) (شدیار) (۴۲). «شیار» (۴۳). که هر سه آن به معنی قلبه کردن و شکافتن زمین است و همچنین «مزرعه شخم زده» و کشت (زمین بذر شده) و کشتزار، (به معنی مزرعه و محل کاشته شده) و یا (پاسره) (۴۴) «خیشاوه» به معنی زمینی که برای قلبه ازخس و خاشاک پاک شده باشد و همچنین زمین شیار شده رانیز گویند. (برهان قاطع). و «غله بوم» (غله زار) (۴۵) و (درود) (درو کردن) (۴۶) و غیره که

- ۴۱- مکاتبات رشیدی مکتوب ۳۶ و ارشاد الزراعة در اکثر موارد آن .
 ۴۲- ارشاد الزراعة قاسم ابونصری هروی تالیف در ۹۲۱ هجری، چاپ محمد مشیری تهران ۱۳۳۷ برهان قاطع: «شدیار بروزن و معنی شدکار است که تخم کردن و شکافتن باشد جهت زراعت کردن ... و به معنی زمینی که آن را کاورانده باشند تا تخم بیفشانند».
 ۴۳- شیار همواره مترادف کلمه شدیار آمده و به همین معنی بکار گرفته شده است.

۴۴- پاسره- به معنی زمین شخم زده شده (برهان قاطع)

۴۵- نزهت القلوب، ص ۱۲۴

- ۴۶- فردوسی راجع به بنیان کشاورزی توسط هوشنگ پیشدادی گوید:
 چو این کرده شد چاره آب ساخت ز دریا بر آورد و هامون نواخت
 به جوی و برود آب را راه کرد بفرکی رنج کوتاه کـــرد
 چو آگاه مردم بر آن بر فزود پراکندن تخم و کشت و درود

میتوان گفت این اصطلاحات از دوران قرون وسطی تا حال به همان معنی و مفهوم معین بکار رفته و میروند.

همین متون، اطلاعاتی که درباره آلات شخم بدست میدهند که روی هم رفته با وضع آلات کنونی در کشور ماچندان فرقی ندارند، مثلاً: «خیش» (بخش چوبی گاو آهن) (۴۷)

اصطلاحات «گاو آهن» و «اسپار» (۴۸) همواره مترادف هم استعمال شده و به معنی تیغه آهنی است که سیفی آنرا «معیاد» (۴۹) گفته و امروز هم در سیستان «معیاد» و «تیش» معروف است. «معیاد» تخته مثلث شکل آهنی است که در نوک چنگ خیش (قلبه - رخت) نصب میگردد. و «تیش» معمولاً از فلز چودنی بصورت قالبی ساخته می شود. خیش (قلبه و یارخت) در سیستان همواره از چوب بوده و در افغانستان بصورت عموم خیش سبک که فقط یک جفت گاو و ندرتاً یک اسب یا یک اشتر آنرا میکشیده، معمول بوده و هست.

یکی دیگر از ابزار کشاورزی، (یوغ) و به اصطلاح هراتیان و سیستانیان، «جوغ» است که برای بستن گاو و قلبه به خیش (رخت یا قلبه) بکار رفته و میروند. شمس فخری بر سبیل مثال، رباعی دارد که در آن بسیاری از اصطلاحات کشاورزی بکار گرفته شده است.

برند اهل دل از کشتزار نعمت تو هزار خرمن بی تخم و گاو و یوغ و سپار
به یمین نام تو غله نهند بر خرمن مزار عان امانی زمین نکرده شیار (۵۰)

۴۷- در فرهنگ قاطع، کلمه خیش به معنی قلبه آمده و قلبه اینطور تعریف شده است: «قلبه، چوبی باشد که گاو آهن را بدان نصب سازند و زمین را شیار کنند» و در همین فرهنگ زیر کلمه «گاو آهن» اینطور میخوانیم: «گاو آهن، آهنی باشد که بر سر قلبه نصب کنند و زمین را بدان شیار نمایند.»

۴۸- فرهنگ شمس فخری یا معیار جمالی (ص ۱۱۸): «اسپار، آهنی باشد که بدان زمین را شکافند»

۴۹- تاریخنامه هرات، ص ۱۱۰-۱۱۱

۵۰- فرهنگ شمس فخری یا معیار جمالی - ص ۱۲۳

خیش یا قلبه که در سیستان به نام «رخت» معروف است معمولاً از سه قسمت مرکب است. هرچند شکل آن در نواحی مختلف، از هم متفاوت است:

- ۱- خیش (رخت).
 - ۲- بنک (بضم اول و سکون دوم) کنده ایکه در یک انجامش گاو آهن نصب می شود و در انجام دیگرش که پهن تراست چوبی بلند تعبیه شده و به نام «رخت» یاد می گردد.
 - ۳- گاو آهن (اسپاریا معیاد) یاتیغه ایکه به انتهای میله میخی شکل آن، برای شکافتن زمین نصب می شود.
- این دستگاه با عوامل (گاو کاری) و یوغ (جوغ) و گاوران «جفت گاو» نامیده می شود. بدیهی است که این خیش در سابق و اکنون بسیار ناقص بوده و هست و نقص بزرگ آن این است که عمق شیار آن بسیار کم است و در واقع زمین را فقط می خراشد.
- دانشمندان و محققین اذعان کرده اند که آلات و ادوات شخم در کشورهای شرق میانه (منجمله ایران افغانستان، آسیای میانه و بین النهرین) فوق العاده به کندی تکامل یافته و در طی چندین قرن تقریباً تغییری حاصل نکرده است و در عین حال بحدی بدوی است که بیننده را متعجب می سازد.
- تضاد و اختلاف شدیدی که در میان بدوی بودن و عدم پیشرفت ابزار شخم و قلبه از یک سو و شیوه های تکامل فلاح و کشاورزی در سر زمین های ایران، آسیای میانه و افغانستان و انواع پیچ در پیچ دستگاه ها و موسسات آبیاری (بخصوص مجاری زیر زمینی) از دیگر سو وجود دارد. ربدو نظر هر بیننده را در شکفتن می افکند و چون شخص فقدان پیشرفت آلات قلبه را با سطح عالی و موفقیت های فنی صنعتگران و پیشه ها ی هنری این سر زمین ها در قرون وسطی مقایسه کند، بیشتر مایه تعجب می گردد. (۵۱)

۵۱- پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول،

ترجمه کریم کشاورز، ج ۱، ص ۸۴-۸۵

اصطلاحات کشاورزی نیمروز :

جوی- نهر نسبتاً بزرگی است که از يك و نیم تا دو متر عرض و از سه تا ده کیلو متر طول دارد.

جويك- آبرو باریکی است، که در آبیاری سبزرزیدتر از آن کار گرفته میشود.

نوداس- جوی میانه وجدیدالاحداث را گویند که بموازات جوی کشیده میشود و یا از مادر جوی جدا گردیده است.

دستك: (بضمت) جویچه ایست که از جوی بزرگتر و از «نوداس» خوردتر است و معمولاً زمین کشت مندی بوسیله آن آبیاری میگردد.

پنگ- (بضم اول و سکون دوم) بند خاکی است که از جریان آب در جوی جلوگیری میکند و امکان آبیاری را بزمین که سطح بلند تر داشته باشد میسر میسازد.

نیشك- (بسکون شین) نیمه بلند کردن جریان آب بمنظور بالا آمدن سطح آب و جریان دادن آن به نهری که بستر آن بلند باشد.

پالنگ- (بفتح لام) آبرو سطحی است که از نزدیک «پنگ» کشیده میشود و دوباره بجوی اصلی فرو میریزد.

پل- (بفتح اول) یعنی پلوان که برای کرد بندی و تسهیل آبیاری زمین بکار میرود.

کوره پل- پلوان بزرگ خاکی است که معمولاً از تمام پلوان ها بزرگتر، طویل تر و قابل تشخیص تراست و سطح آب را تا يك متر ارتفاع هم نگاه داشته میتواند.

کوره- بند خاکی ای که در مقابل سیلاب جهت جلوگیری از تخریب سیلاب توسط کار دسته جمعی (حشر بیکار) احداث میگردد. بعضاً طول کوره به ده ها کیلومتر میرسد.

خوراب: سیراب کردن زمین برای کشت و زرع غلات و حبوبات و غیره را گویند.

وتر- زمینی که برای قلبه کردن پس از آبیاری آماده باشد.
شوم- (به ضم شین) زمینی که رطوبت زیاد داشته و برای قلبه و کشت هنوز آماده نباشد.

هالون- مرتبه ها یا طاقچه های جاگیر خاک است که به کمرگاه نهر یا

جوی بزرگ‌کنده میشود تا عمل بالا نمودن خاک را از بستر نهر و جوی به خاکریز آسان سازد.

سالار- سرکرده گروه دهقانانی که معمولاً یک پاگاه را تشکیل میدهد. دیک- شخصی است که امور قلبه و شخم زمین مزرعی را بدوش دارد. دسته: عبارت از چند «غوده» (قبضه) گندم یا جو و غیره نباتاتی است که پس از درو کردن با نظم و سلیقه خاص روی هم قرار داده میشود. ایشتن- (بکسر اول و ت) ابزار مخصوص خرمن‌پاکی و باد دادن گاه خرمن است که در انتهایش چهار یا پنج کلک چوبی نوک‌تیز قرار دارد و در اصطلاح کابل به آن شاخی‌گویند. روگیز- غله بیز، غربال بزرگی که دانه‌های غله از سوراخ‌های آن گذشته بتواند.

میادیامی‌عاد- آهن مثلث شکلی است که بر نوک «بنک» نصب شده و زمین توسط آن قلبه میشود.

رخت: چوب ضخیم و بلندی است که درکنده اش «میاد، معیاد» یعنی گاو آهن تعبیه شده و سر آن به یوغ وصل میشود و ذریعه آن عمل قلبه صورت میگیرد.

در محلات دیگر آنرا «قلبه» و «خیش» میگویند.

مردک: چوب کوتاهی است که در سوراخ سر «رخت، خیش» داخل میگردد و توسط «چرمینه» با جوغ (یوغ) وصل میشود. دست‌نیکه: چوب دسته داریکه هنگام قلبه کردن شخص گاوان آنرا به دست گرفته و به وسیله آن «معیاد، میاد» را بر زمین فرو میکشد و هم فاصله و خطوط آن را کنترل میکند.

چرمینه: ریسمان کوتاهی است که از الیاف گیاه و چرم گاو ساخته میشود و یوغ و مردک رخت را بهم وصل میکند.

ماله: یکی از وسایل مهم کشت‌مندی است که از چوب صاف و راست و ضخیم و طولی ساخته میشود و توسط ریسمان‌هایی و یازنجیر به یوغ وصل میگردد و از عقب جفت گاو بر روی زمین شدیار (شیار شده) کش میشود. معمولاً دهقان ماله کش روی چوب ماله قرار میگیرد و بر ریسمان دیگری که آنرا «سراوی» میگویند و همراه با ریسمان ماله یکجا بر وسط یوغ جاگیر شده توازن خود را بر ماله استوار مینماید.

باینترتیب فشارماله کلوخ هسای مرطوب زمین را میده کرده ودانه های غله را زیر خاک واز خوردن مورچه ها و گنجشک ها محافظه میکند و کار آبیاری زمین کشت شده را سهل میسازد.

شمشیرك - چوبیکه رخت و «بنك» زا بهم متصل میسازد. كوهك: مال بند عمودی است كه در وسط یوغ برای وصل نمودن آن با رخت توسط چرمینه ایجاد شده است.

سمك: (بكسر اول و تشدید میم مفتوح) چوبیکه در دو جناح یوغ تعبیه شده و مانع لغزیدن یوغ از گردن گاوان قلبه میگردد.

تیشه: یکی از ابزار مهم آبیاری و بخصوص جوی کنی ولای روبی در سیستان است شبیه کتمن. باین تفاوت كه كتمن دسته یی بلند دارد و ظرفیت برداشت خاک آن كم است ولی تیشه دسته کوتاه دارد و دوسه برابر كتمن ظرفیت دارد و هر گاه «گرمه» (جدید) باشد در هر باریك سیرخاك را از زمین میکند و بجای كه دهقان خواسته باشد پرتاب میکند.

تیشه از لحاظ نوعیت خود بنام های «سوركند» (مستعمل خورد) و تیشه گرم (جدید) و دو بنده (مركب از دو تیشه سوركند) كه ظرفیت آن خیلی زیاد است یاد میگردد.

منگال - داس - آله ایكه بوسیله آن مزارع گندم وجوو غیره را درو میکنند.

منكاشه - ابزار مخصوص دسته برداری و جمع آوری محصول است كه از بهم پیوستن دو چوب سخت یكی کوتاه بقدر نیم مترو دیگری بقدر يك متر ساخته میشود و شبیه چنگك است.

سروك: كه برخی آنرا «جولی هم میگویند» پارچه ضخیم مربع شكل است كه از پشم یا موی گوسفند و بز تهیه میشود و در چهار زاویه آن چهار ریسمان کوتاه يك متره نصب و وصل می باشد. و بوسیله آن عمل انتقال «كلاك» صورت میگیرد.

كلاك - متشكل از چند دسته است كه بصورت يك پشتاره در بین «سروك» بسته میشود و بالای سر گذاشته انتقال میدهند و ظاهراً وجه تسمیه آن هم این باشد كه چون روی سر و كله منتقل میگردد «كلاك» گفته میشود.

پلونك - (بضم اول و دوم) خرمن کوچکی است که برای میده کردن آن معمولاً دوسه گاو کفایت میکند.  خرمن: توده عظیم دسته های گندم، جو، جوار و سایر غلات است که در يك جا روی هم انباشته شده باشد.

رشته - اصطلاح مخصوص خرمن کوچی کشاورزان است که به مجموع گاوان خرمن کوب که تعداد آن بین ۱۵ تا ۲۰ و ۳۰ گاو باشد اصطلاح میگردد وجه تسمیه آن هم ظاهراً این است که چون يك تعداد زیاد گاودر حلقه های يك رشته مستحکم درآورده میشوند بنابراین اصطلاح «رشته» بجای (مجموعه گاوان خرمنکوب) در بین کشاورزان نیمروز و سیستان عام و قابل درك است.

تنك: (بکسر اول و سکون دوم) که در لهجه بلوچی نیمروز بنام «وار» نیز یاد میشود دیوار چوبی است که از چپرویا خارو خاشاک توسط خاده های چوبی بروی زمین برپا میشود و کار ذخیره گاه از آن بوسیله عمل بادشکن صورت میگیرد.

خورده: عبارت از دوسه واحد پخل است که در زیر پای رشته میده شده و سپس آنها در يك طرف جمع توده میکنند و بجای آن مقداری دیگر از دسته های گندم یا جو هموار میشود و رشته بروی آن بگردد. سرکز: گاویکه در اخیر رشته گاوان خرمنکوب قرار دارد. و دایره گردش آن خیلی وسیع است.

کل گز: گاویکه در مرکز رشته خرمن کوچی قرار میداشته باشد و خود بخود بر محور خود می چرخد. کل: (بفتح اول) مزرعه.

کل گیر - زمین مزرعی کوچکی است که دهقان یا یکی از روستائیان آنها با صد هردم شهیدی از مالك برای کشت خصوصی میگیرد و غالباً ساحه بسیار كوچك يك ياد و جریب زمین را احتوا میکند و معمولاً از مالیه مالك معاف نیست ولی اگر مالك بخواهد میتواند از گرفتن بهره مالکانه خود صرف نظر کند. گاهی مالك فیودال نیز (کل گیری) توسط خدمات مجانی، دهقان (بیگار) برای خود میکار و کشت و جمع آوری آن توسط دهقان

صورت میگیرد بدون آنکه از محصول آن دانه و جبه‌ای به دهقان داده شود.

راش- خرمن‌گندم یا جو و سایر حبوبات پاك شده است که هنوز در صحرا قرار داشته باشد و بطرز مخصوص آرایش یافته باشد.

ته‌راش- مقدار ناچیز غله که در زیر خرمن باقیمانده باشد و معمولاً به فقرا داده میشود.

زونگ- (بضم اول و سکون دوم) خوشه‌های نیمه شکسته دانه داریکه از «روکیز» غله بیز باقی مانده باشد.

زونگنی- به مقدار غله‌یی گفته میشود که از زونگ بدست آمده باشد.

روکیزی- عمل عبور دادن گندم و سایر غلات از سوراخ «روکیز» که

در بعضی نواحی دیگر به آن چغل گویند.

گردنی- مزد کردن گاوان قلبه که معمولاً از هر صد سیر تخم ریز چهل

تا چهل و پنج سیر تادیه میشود.

ته‌پایی- مزدپای گاوان که در امر میده کردن خرمن سهم داشته‌اند.

پلگی یا خاکی: آن مقدار ناچیز غله خاك آلود که از زیر خرمن با جارو ب کردن جمع‌آوری میشود و غالباً پس از دهقانان به فقرا تعلق دارد.

می، میه: (بکسر اول) واحد نوبت توزیع آبی است که معمولاً ۱۲ ساعت یا نیم شبانه روز را دربر میگیرد.

بیل: واحد نوبتی بیکار و حشر در کارهای عمومی یا دولتی است که

معمولاً نیم شبانه روز را يك بیل میگویند.

حشر: معمولاً در مورد کارهای دسته جمعی بدون مزد مثلاً نهر کشی،

احداث سرك و تعمیرات و ساختن‌های عمومی و دولتی بکار میرود.

پشك: (به سکون شین) و به معنی قرعه و در اصطلاح دهقانان

نیمروز عملی است که برای تعیین سهم و یا زمین هر پا گاو صورت میگیرد و

هر پا گاو هنگام قلبه چند عدد پشقل کوسفند را گرفته نشانی میکنند و

سپس آن را به معرض قرعه کشی قرار میدهند که این عمل را «پشك» گویند.

نسخ (نسق)- در اصطلاح کشاورزی نیمروز معمولاً به فصل کشت

گفته میشود و وقتی فصل کشت تمام شود میگویند (نسخ) تمام شد. گاهی

اصطلاح «نسخ» به زمین انحصاری و قروغی مالك نیز اطلاق میگردد. مثلاً: هرگاه مالك علف چری را «نسخ» کند دیگر هیچکس حق ندارد اغنام و احشام خود را بدان سو ببرد و یا اگر گفته میشود «فالیز» به امر مالك «نسخ» شده معنی آن این است که کسی حق ندارد بسوی فالیز پا بگذارد که در این صورت لفظ «نسخ» بمعنی قرنطین و قدغن بکار میرود. وجه: (بفتح اول و تشدید جیم) اصطلاح شخم زنی و گاورانی است که در اخیر خط قلبه برای باز گشت گاوان قلبه گفته می شود. پرایشت: اصطلاحی است که دهقانان هنگام مالیه کردن زوا یا و کنا ره های پلوان زمین مزروعی خود بکار میبرند.

خاك او: اولین آبی که بعد از زرع حبوبات به مزرعه داده میشود. دجک او: بفتح اول و سکوم دوم (دومین آبی که به مزارعه بعد از کشت داده میشود).

یرتك او: (بسکون اول و فتح دوم و سوم) آبی است که هنگام خوشه بستن ساقه های گندم و جو به مزرعه داده میشود و پس از آن بسرعت خوشه ها از شکم ساقه هائی برآید.

پلوی: حالتی است که خوشه های جو و گندم مایل به زردی شده ولی دانه هنوز در داخل خوشه ها سبز است و میتوان آنرا در خوشه ها «پلو» یا دامل کرد. خوشه های که به شیوه خاص بهم بسته و برای بریان کردن آماده میگردد در محل چلگی (بسکون اول و سکون دوم) گفته میشود.

تیشه یی- مزدکار تیشه زنی دهقانان را گویند که بعد از رفع خرمن بایستی از طرف مالك ارباب به آنها پیر داخته شود.

لیسكك گاو- طناب شخم کاری گاوان قلبه است که معمولاً از صد قدم تجاوز نمیکند و پس از این فاصله دوباره گاوان قلبه بر میگرددند و موازی بخط اول قلبه به شخم کاری ادامه میدهند.

پوش- بخطوط موازی دور از هم قلبه گفته میشود که دهقانان آنرا جهت بدرپاشی میکشند.

بورگ و بخش- اصطلاح دیگر کشاورزان نیمروز است که معمولاً دهقانان دویاگا و کشتمندی برای تشخیص قسمت های کشت خویش آنرا بکار میبرند و بوسیله علایم مخصوص که آنرا «خرمنك» و



«شتر کردن» گویند مشخص میسازند.

تمك- (بکسراول ومیم مشدد) انبار غله که بصورت چهار دیواری در فضای آزاد ساخته شده باشد.

جلت- «بروزن ذلت» ذخیره گاه غله است که در فضای آزاد از چپو خاده های بلند چوب برپا میگردد و از بیرون گاه گل و سپس در آن غله نگاهداری می شود.

سرکو- (بضم یافتح اول) هاون بزرگ چوبی است که برای کوبیدن و پاک کاری کندم وجواز کلوخ وخاشاک بکار گرفته میشود. ظرفیت این ابزار در هر بار دوالی سه کیلو غله میباشد.

کرغ (بروزن مرغ) گودال، انبار زیر زمینی غله است که در زیر آن مقداری گاه انداخته میشود و سپس بعد از ذخیره کندم وسایر حبوبات آنرا با گاه گل می پوشند.

پاوبکار: شخصی است که از طرف مالک بزرگ موظف به بررسی و کنترل جوی کشی ولای رویی انها مشترک باشد.

چوك- (بفتح اول و دوم) مامود زیر دست میراب است که در مدنظر گرفتن نوبت آب هر نهر و زمین کشت مندی بین «میر آب» و مالک مزرعه واسطه است.

کدامیک از ابزار کشاورزی کهن تر است ؟ :

چنانکه کاوش های باستان شناسی معلوم کرده، نیای اولیه انسان، حیوانات كوچك را بوسیله اشیاء سنگی شکار میکرده و از سنگ برای شکستن سنگ پشت و کشتن خرچنگ استفاده می جسته است.

استفاده منظم و به جاز ابزارهای طبیعی سرانجام سبب شد که انسان اولیه سعی کند تا اشیای در دسترس خود را با احتیاجاتش انطباق دهد و سپس برای انجام کارهای مختلف ابزار بسازد تا بدین طریق به کار آگاهانه برسد. در جریان فعالیت های خود این انسان سنگ افزاری،

توانست اشیاء موجود در طبیعت را به وسایلی در خدمت نیازمندی های خود تبدیل سازد. (۵۲)

گوردون چایلد مینویسد: میتوان حدس زد که نخستین ابزار را انسان از تکه های چوپ و استخوان که کمی تیز شده و یا با شکسته شدن و یا تراشیده شدن میتوانسته قالب دست باشد ساخت شده است (۵۳)

ابزارهای چوبی و استخوانی و یاسنگی به انسان اولیه امکان داد که استفاد از ارزش های مادی خود را به میزان قابل توجهی افزایش دهد. بشر با این ابزارها شروع به کشتن حیوانات بزرگ و قوی کرد و بدین ترتیب مقادیری مواد گوشتی مقوی به رژیم غذایی خود افزود. او یاد گرفت روی پوست حیوانات کار کند و از آنها برای بدنش از سرما استفاده کند. انسان ابزار هایش را برای ساختن پناهگاه به کار برد و بدین سان رفته رفته تولید ارزش مادی اساس زندگی جامعه بشری گردید. انسان با پیشرفت تولید و تاثير فعالانه اش بر طبیعت پی برد که از طریق ارزش های مادی ساخت خودش خیلی بهتر میتواند احتیاجات خویش را برطرف کند.

ابزار های انسان در جریان کار پیوسته تکمیل میگردد. از این طریق وابستگی بشر به نیروهای طبیعی کمتر و کمتر و تفوق قدرتش بر طبیعت استوار تر میگشت. سطح تکامل ابزار کار انسان تعیین کننده میزان تسلط او بر نیرو های طبیعی است. (۵۴)

دانشمندان معتقداند که انسان ابزار ساز، نخست در شرق نزدیک پیدا شده است. زیرا پیش از نخستین دوره باران و یخبندان سخت، او به خورد کردن و تراشیدن سنگ چخماق دست زده بود، با این ابزار های چخماقی میتوانیم جای پای پیشرفت او را از میان دومین و سومین و آخرین دگرگونی های آب و هوا دنبال کنیم در پایان دوران این دگرگونی ها، او هنوز در سطح فرهنگ دوره کهن سنگی یا حجر قدیم بود. در این

۵۲- د، ک، میترو پولسکی: سیر تحولات اجتماعی از عهد باستان تا سده هژدهم، ترجمه م، پ کاشانی، ص ۸

۵۳- رضا انصافیور، همان اثر قبل الذکر ص ۳۱

۵۴- سیر تحولات اجتماعی، صفحات ۱۴ - ۲۳

سالهانه تنهادر فن ساختن ابزارهای سنگی واستخوانی پیشرفت کرده ، بلکه خانواده رانیز پدید آورده بود که از راه شکار نگهداری میکرد. در این وقت باکندن غارخانه میساخت. نیرو های خطرناك طبیعت را با جاد و رام میکرد و یا از خود میراند و به زندگی آن سوی قبر امیدوار شده میرفت . (۵۵)

در شرق نزدیک بخصوص بینالنهرین تمدن «تیغه سنگی» با تحولات تدریجی روبه تکامل گذاشت. ظاهراً این نواحی از لحاظ شکار و جانور - ان فقیر بوده ولی در عوض انواع بسیاری از گیاهان دانه دار (در فلات مدیترانه) میروئیده است. اقوام متعلق به تمدن «تیغه سنگی» که ساکن این نواحی شدند، به تدریج توجه خود را از شکار جانوران به جمع آوری گیاهان معطوف ساختند و کم کم اساس تغذیه خود را بر پایه بر داشت خرمن های سالیانه استوار کردند چرا که هر جا غذاهای گیاهی به مقدار فراوان و بطور دایم موجود باشد طبعاً اقوام آذوقه گرد آورنده میتوانند در آن اقامت گاه های برای خود ترتیب دهند و برای همیشه مستقر شوند، و در شرق نزدیک نیز اوضاع به همین قرار بود. با گذشت زمان تمدن «تیغه سنگی» این منطقه به شعبه های ملی بسیار منشعب شد که هر کدام از پاره یی جهات بادیگر آن اختلاف داشت ولی در عین حال همه پیرو و پرورده همان تمدن «تیغه سنگی» بودند.

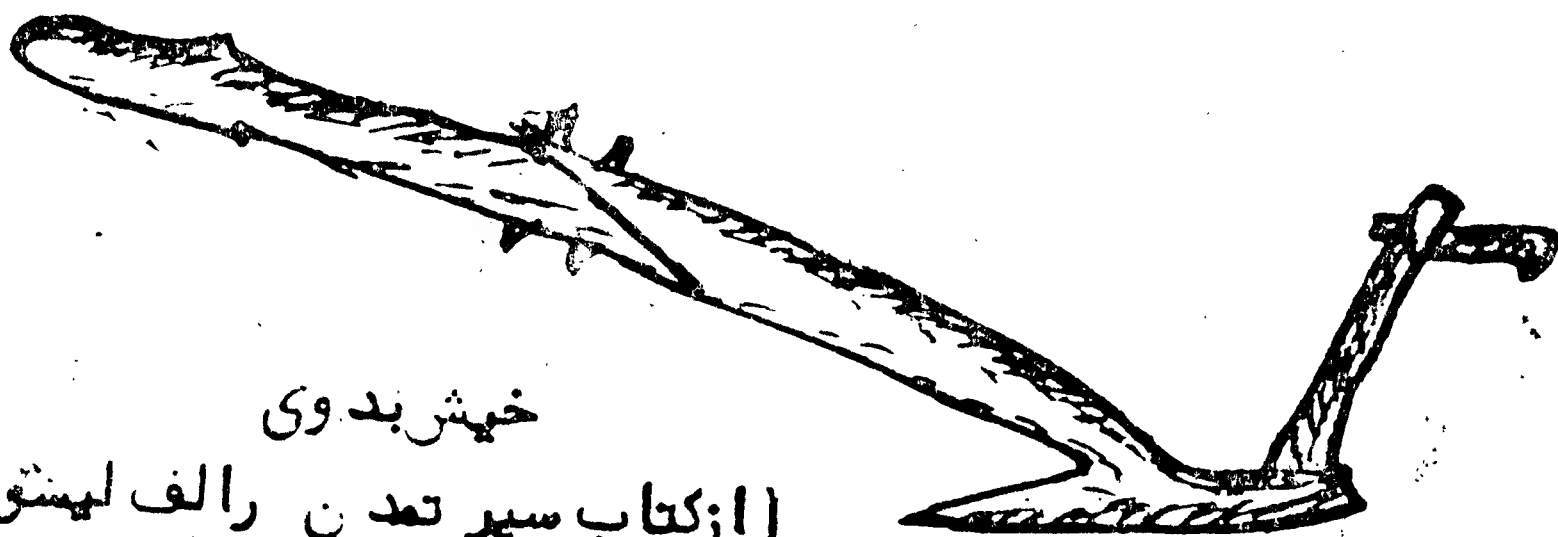
در کلیه این نقاط اشیاء و ادوات بسیار از استخوان و شاخ گوزن ساخته میشد .

مهمترین اختراع فنی که در شرق نزدیک بعمل آمد، ساختن داس بود که یکی از ابزارهای اساسی دنیای قدیم بشمار می آید. نخستین داس ها از قطعه منحنی چوبی ساخته میشد که در طول لبه داخلی آن یک ردیف خرده های سنگ چخماق لب تیز پهلوی یک دیگر نصب میکردند تا تیغه برنده یی برای آن تشکیل شود و این در منطقه شرق نزدیک (بینالنهرین و فلات ایران) بود که به تبعیت از روش جمع آوری غلات وحشی برای اولین بار فن کشاورزی پدیدار گشت.

آخرین داس و مقدار منصوبات دیگر روستایی مربوط به ما قبل تاریخی در ۳۵۰۰ سال پیش طی حفاری های سال ۱۹۶۹ تو سسط باستانشناسان شوروی در حوالی شهر باستانی آقچه نزدیک بلخ پیدا شده که از برونز است (۵۶).

درباره چگونگی پیدایش خیش و اینکه خیش از آلتی ساده بوده است. مثل تنه نهالی که در فاصله دوسوم از انتهای بالایی آن یک شاخه فرعی جدا شده باشد. سرشاخه بالایی را قطع کرده، آنرا نوك تیز میساختند تا در زمین فرو برود و آنرا بشکافد و طرف نهال را به مالبنند یا یوغ یک جفت دام بارکش می بستند و کشا و رزانت های دیگر چوب را برای هدایت خیش در دست میگرفت. از آنجایی که شاخه فرعی خیلی زود در اثر سایش و اصطکاک با زمین از بین میرفت، بعدها یک شاخه محکم از چوب با دوام تر ساخته آنرا به بدنه خیش افزودند و سپس از آنکه فلزکاری متداول شد آنرا از فلز ساختند.

هنوز در بیشتر نقاط آسیا و بخصوص آسیای جنوب غربی، از همین نوع ابتدایی خیش چوبی کار گرفته میشود منتها باین تفاوت که بر نوك چنگك خیش عوض چوب اکنون فلز مثلث گونه نصب میکنند و زمین را بوسیله آن میخراشند. البته چنی خیش نمیتواند شیار عمیقی در زمین حفر کند و یا کلوخ های سخت را زهم بشکافد. ولی باین وصف در آن اراضی نیمه خشك آسیای جنوب غربی که مهد پیدایش خیش بوده،



خیش بدوی
(از کتاب سیر تمدن رالف لیهتون)

استعمال همان آلت ابتدایی در بار آوردن غلات اثری بسزا داشته است. (۵۷)

گوردون چایلد مینویسد: «در روز گاری که در بعضی روستاها از گاوبه عنوان وسیله حمل و نقل و یا حیوان بارکش استفاده میکردند، عده یی به فکر افتادند که برای کشیدن کج بیل و تسطیح زمین از گاو استفاده کنند. از این روی از یک جفت گاو و گاو آهن استفاده کردند. برای بهره برداری بیشتر از نیروی کشش حیوانات، یوغ و مالبند اختراع شد، شانه های پهن حیوان نقطه اتکای مناسبی جهت تحمل سازو برگ جدید بود و مانع تنفس و حرکت او نمیگردید» (۵۸).

برای جمع آوری غله و جدا کردن آن از خوشه، آنقدر خوشه ها را بزمین میکوبیدند تا دانه هایش جدا میشد و یا آنها را به شکل دایره بر زمین پخش میکردند و چهار پایان را به چرخیدن روی آنها و لگد کوب کردن خوشه ها و امید داشتند. سپس با باد دادن خرمن کوبیده شده، پوسته به مصرف حیوان و یا سوخت و یا گاه گل کاری بکار میرفت. این روش حتی امروز هم در اکثر نقاط کشور ما و بخصوص در سیستان معمول است. با تکامل کشت و درو و جدا کردن دانه های گندم و جو از پوست، خرمن کوبی و برای تبدیل دانه ها به آرد «آسیا» معمول گشت. در اثر کاوش های دانشمندان دیرین شناس در ۱۹۶۸ در ولایت نیمروز در محل (گردن ریگ) نزدیک کود زره، نمونه آسیای آردکن سنگی کشف شده که به عهد ماقبل تاریخی یعنی پیش از ۳۵۰۰ ق، م تعلق دارد. (۵۹) کاربرد این نوع آسیاها در سراسر سیستان تا دو سه دهه قبل معمول بود که بانیروی بادمی چرخید و غلات را آرد میکرد.

۵۷- تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران از آغاز تا پایان عهد ساسانیان ص ۳۷-۳۸

۵۸- سیر تاریخ، ترجمه احمد بهمنش، ص ۷۴

۵۹- مجله باستان شناسی، ۱۳۶۰، شماره اول مقاله (په سیستان کی زمري محقق).

پیش از کشف آسیا، گندم را دوهاون های سنگی می کوبیدند و گاهی بعد از آن هم چنان می کردند. ولی بیشتر اوقات برای تهیه آرد، غلات را روی سنگی به شکل نعلبکی ریخته به کمک سنگ دیگری آنرا آرد می کردند، بالاخره همین وسیله بود که به تجربه رفته رفته منجر به اختراع آسیا شد.

مردمان آن زمان که آرد کردن گندم و جو را آموخته بودند به تهیه خمیر دست یافتند بعدها این خمیر را روی سنگ داغی قرار میدادند و از آن چیزی مانند نان به دست می آوردند سپس تنور هم ایجاد شد. (۶۰)

فصل سیزدهم

اوضاع مالی سیستان در قرون وسطی

قبل از تهاجم مغول :

زرنکای عهده‌خامنشی، سگستان دور ساسانی یا سیستان و نیمروز عصر اسلامی، باداشتن خاک‌های منبت و حاصلخیز و دریاچه‌ها و رودخانه‌های سرشار و غریب‌ونده، در طی روزگار آن، یکی از آبادترین و ثروتمندترین نقاط آریانای کهن بوده است.

زرخیزی و سرسبزی زمین سیستان در طول تاریخ تاحدی هم شهرت حاصل کرده که آنرا دره نیل، مصر ثانی، گدام آسیا، و سرزمین توانگران و بصره خراسان بنامند.

ولی متأسفانه، مثل اینکه این ثروت و دارایی بلای جانش باشد، همواره وسایل بدبختی و نیستی اش را فراهم آورده، مورد تجاوز و تهاجم فاتحان و کشورکشایان جهان قرارش داده است.

گذشته از گذشته‌های پیش از اسلام سیستان، در سال سیام هجرت درست برای سومین مرتبه اشتر سواران عرب که از مدتها چشم باین

«گدام آسیا» دوخته بودند، بسرکردگی مردلب کلفت و دندان بزرگی با سم ربیع بن زیاد الحارثی بسرزمین سیستان فروریختند و پس از نبرد ی سخت خونین، این بار موفق شدند، هزار جام زرین بایک هزار برده بیگناه از سیستان به عربستان ببرند .

بلاذری میگوید که ربیع در سال ۳۰ هجری قبل از گشودن زرنج ، دهقان زالـیق ، یکی از روستا های جنوب زرنج را، در بدل بزرگی آگنده از زروسیم بجان امان داد و سپس نیزه خود را بزمین فرو برد و به اهل روستا امر کرد که آنقدر نقدینه در پای نیزه بر یزند تا نیزه در آن نقدینه پنهان شود در غیر آن همه را قتل عام خواهد کرد. روستائیان مظلوم از ترس جان خود هرطوری بود دستور ربیع را تعمیل کردند. (فتوح البلدان متن فارسی ص ۲۷۰ بعد متن عربی ص ۴۰۰ بعد.)

از سال ۳۰-۳۳ هجرت ربیع و ابن سمره متجاوز از چهل هزار برده نابالغ و ملیون ها پول نقد را با مقدار زیادی ازامتعه و پیداوار خاص سیستان ، از سیستان بیرون کشیدند . (۲) .

از این تاریخ به بعد هر سال مبالغ هنگفتی به عنوان جزیه و خراج به علاوه تحف و هدایا، از مردم سیستان ن اخذ و بدستگاه خلافت گسیل میشد. این وضع تا خروج حمزه پسر آذرک سیستانی و بعد هم تاقیام یعقوب اللیث صفار، برای دو صد سال (بوقفه ها) دوام داشت .

۱- تاریخ سیستان (ص ۸۲) می نویسد: «ربیع مردی دراز بالا و گندم گون بود بادنندگان های بزرگ و لب های قوی چون ایران بن رستم (مرزبان سیستان) او را بر آن حال بدید و صدراو از کشتگان، بازنگرید و یاران را گفت: میگویند اهرمن [] بروز فرادید نیاید، اینک اهرمن فرادید آمد که اندرین هیچ شک نیست.»

۲- پوهاند حبیبی، افغانستان بعد از اسلام ج ۱ (ص ۱۵۷) می نویسد که ربیع در مدت دو نیم سال چهل هزار برده از سیستان به عربستان فرستاد و بعد از وی عبدالرحمن بن سمره به سیستان آمد و مرزبان آنجا را دریکی از ایام جشن درمقرش محاصره کرد و با وی بقول بلاذری (ص ۴۰۱) به دو هزار هزار درم (دو ملیون) و دو هزار غلام و بگفته ابن اثیر کامل ج ۳ ص ۵۰ به دو هزار هزار درم و دو هزار غلام نابالغ) صلح نمود .

طی این مدت، نیروهای آزادی بخش ملی برهبری عیاران و سرهنگام سیستان و بایستیانی دهقا نان جنگ آور آن سرزمین، بمنظور نجات کشور شان و برای رهایی طبقات مردم آن سامان، بامبارزات پیگیر خود، همواره وسایل نگرانی و نیستی دستگاه خلافت و عمال عرب را فراهم میاوردند و بسا که بایک عصیان عمومی، عمال ظالم و مستبد عرب را باقشون محافظ (۳) هرچه مفتضحتر تا آنطرف مرز های کشور خود میراندند. و اما خلفای اسلامی از بنی امیه گرفته تا امین و مامون عباسی از کسانی نبودند که این «گدام آسیا» را فقط به بهای خون چند هزار انسان (فرقی نمیکرد عرب می بود یا عجم) از دست بدهند.

اهمیت سیستان در دستگاه خلافت بقدری بود که روزی لیث بن ترسل در ازای خدمتی از زبان هارون خلیفه شنید: «فعلاً حکومت کشور مصر را بتو میدهم اگر در آنجا درست خدمت اکردی بازت به سیستان میفرستم تا کار تو بالا گیرد.» (۴) چنان مینماید که این اهمیت و منزلت سیستان در نظر بغداد بیشتر از جهت مفادی بود که بجیب آن خالی میشد. و آن شاید کمتر از عایداتی نبود که از مصر به بغداد میرسیده است.

بهر حال، تاریخ گواهی میدهد که در عهد عبدالملک اموی (۶۵ هـ) حجاج عامل سرزمین های شرقی خلافت در خراسان و سیستان از هر نفر سه دینار اخذ میکرد که بعدها فقرا از این امر مستثنی شدند.

مقریزی می نویسد که در عصر اموی از هر یک جریب زمین تاکستان ده درهم و از نخلستان هشت درهم و از نیشکر زارشش درهم از میوه زار پنج درهم و از کدوم زار چهار درهم و از جوزار دو درهم مالیه اخذ میشد. (۵) ابن خرداد به در حدود (۲۳۲ هـ) از روی اسناد معتبر رسمی معلومات

۳- چون بارها عمال عرب از جانب سیستانیان قهراً محکوم باخراج از شهر و دیار آنها شده بودند لذا بر مردم سیستان اعتماد نداشتند و برای حفظ جان و مال دولت قشون خاص عربی بقدر کافی در سیستان نگاه میکردند. طبعاً اعاشه این قشون نیز بدوش مردم سیستان بود «رجوع شود بتاریخ سیستان».

۴- تاریخ سیستان ص ۱۵۳

۵- مجله آریانا سال بیستم شماره هفتم ص ۸

مهمی راجع به عواید دولتی عهداموی و دوره عروج عباسی فراهم آورده که درجمله سرزمین های شرقی خلافت سیستان می بایست سالانه (۶۰۰ ر ۷۷۶) درهم بد ستگاه خلافت بپردازد. بقول ابن خرداد به پول طلایی دینار بود که هر دینار (۴۲۵ ر) طلا داشت و پول نقره درهم بود که هر درهم (۲۹۷) نقره داشت و در مالیات جنسی کیلی معمول بود معروف به کر (بضم اول) معادل شش خروار و این سیستم تعامل در زمان های قبل از اسلام نیز در سیستان و خراسان و بلخ بود. (۶)

سیاح مشهور شامی المقدسی معروف به البشاری در حالیکه خودش مالیات سیستان را (۹۴۷ ر ۱۰۰۰) درهم حساب میدهد، این مبلغ را از قول قدامه بن جعفر کاتب دربار بغداد (۳۰۰ ر ۸۱۱) قلمداد نموده (۷) و هم او گوید: «اقالیم خراسان در دست آل سامان اند و بایشان خراج دهند. مگر امیر سیستان و خوارزم و غرج و جوزجان و بست و غزنین و ختل هدایا فرستند. سیستان در دست آل لیث (۸) غرج در دست شار و جوزجان در دست آل فریغون و غزنین و بست در دست اترک است». (۹).

اما خود کاتب بغدادی قدامه بن جعفر که اکثر مواد کتاب الخراج خود را از روی اسناد معتبر رسمی دربار عباسی بدست آورده، خراج سیستان

۶- ابن خرداد داد به الیدن ص ۳۵ و مجله آریانا سال بیستم شماره هفتم.

۷- مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم چاپ لیدن ۱۹۰۶ ص ۳۴۰

۸- مسعودی در مروج الذهب گوید در سال ۲۸۳ هجری عمر و اللیث صفاری

پادشاه خراسان برای المتوکل خلیفه بغداد صدستور و بساز خرهای خراسان را با صندوق های فراوان و انباشته از خواسته های خراسانی و

چهار هزار هزار درهم (چهار ملیون) هدیه فرستاد و در آن میان مجسمه زنی بود دارای چهار دست و دودسته برنج طلایی مرصع بجواهر

سرخ و سپید، همراه این مجسمه بت های کوچک دیگری نیز بود که روی

آنها با جواهر کار شده بود. این بت ها را پولیس قسمت شرقی بغداد برای

سه روز به نمایش گذاشت و بعد بدارالمعتضد بردند (افغانستان بعد از

اسلام ج ۱ ص ۴۷۱)

۹- افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص ۴۴۰

را درست (یک میلیون درهم) قلمداد کرده (۱۰) و معلوم نیست مقدسی از روی چه مآخذی این عدد را به کاتب بغدادی نسبت داده است. ولی یعقوبی خیلی پیشتر از این آخری مالیات سیستان را در قرن سوم هجری (ده میلیون درهم) گفته است. (۱۱) مکر بزعم ابن حوقل عمل خراج سیستان صد هزار دینار و سیصد هزار درهم بود (۱۲).

بقول جهشیاری (در حدود ۳۳۱ هـ) خراج سیستان به (۶۰۰۰۰ ر ۶۰۰۰) درهم (۳۰۰) دست لباس ۲۰۰۰۰ رطل فانیذ (معرب پانیذ بمعنی قندسپید) میرسید که این مقدار را ابن خلدون نیز در مقدمه معروف خود نقل کرده است (۱۳).

و اما بروایت مؤلف گمنام تاریخ سیستان، عمل سیستان پس از اسلام بقرار صلح در قدیم چنین بود :

از کورتهای سیستان : بست ، رخد ، کابل ، زابلستان ، نوزاد ، زمینداور ، اسفزار و خجستان الفالف درهم (یک میلیون) و از تمام سیستان (۳۹۷۰۰۰ ر ۵) درهم است که از این جمله (۸۵۰۰۰) درهم آن عایدات خالصه و جزیه (و بقول مؤلف تاریخ سیستان مال جوالی و صوافی و آذروی*) و بقیه (۳۱۲۰۰۰ ر ۵) درهم انواع مالیات بود (۱۴).

۱۰- کتاب الخراج ص ۲۵۰، افغانستان بعد از اسلام ص ۴۳۶

۱۱- کتاب البلدان یعقوبی چاپ نجف ص ۵۵

۱۲-۱۳- افغانستان بعد از اسلام* جوالی جمع جالیه است و در عهد عمر خلیفه دوم بان قسمت از اهل ذمه که از جزیره العرب جلای وطن شدند (جالیه) میگفتند و رفته رفته این لفظ به جزیتی که از آن قوم گرفته میشد اطلاق گردید و بالاخره هر جزیتی که گرفته میشد هر چند صاحبان آن جلای وطن نکرده بودند آنرا جالیه و جمع آنرا جوالی گفتند و درین صورت جوالی مال جزیه یی بود که مبنای ثابتی نداشت و هر سال تفاوت میکرد، ولی (صوافی) جمع صفی و صفی در اصطلاح فقهی بمعنی آن غنیمتی است که سلطان آنرا بخویشتن اختصاص دهد. و اما «آذروی» اغلباً بمعنی مال الاجار یا حق الارض اتشکاه مجوس بوده است (بهار- حواشی تاریخ سیستان).

۱۴- تاریخ سیستان ص ۲۶-۳۰

مؤلف تاریخ مذکور، آنجای که کل مالیات سیستان را (۳۹۷۰۰۰ ر.ه) درهم قلمداد میکند (۱۵) فهرست دقیقی از صورت مصرف آنرا نیز بدست میدهد که انعکاس آن در اینجاست مهم و جالب توجه است :

برای سلطان (مصارف دربار شاهی) دوصد هزار درهم
 برای راست کردن تیموق ؟ (۱۶) دوصد هزار درهم
 برای راست کردن گورها (بندها و سدهای خاکی) چهار هزار درهم
 برای راست کردن قلاع پراکنده پنجاه هزار درهم
 برای محبوسان تمام سیستان بیست هزار درهم
 برای موذنان تمام سیستان بیست هزار درهم
 برای مصارف ماه رمضان در مسجد جامع (۱۷) سی هزار درهم
 برای خریداری صد بنده زن و مرد برای آزاد کردن هر سال فی نفر
 چهار صد تا پنج صد درهم (بعلاوه جامه و نفقه شان)

۱۵- این عمل بقول شهزاده صفاری شاه حسین بن ملک غیاث الدین مؤلف احیاء الملوك در زمان ملک اعظم ملک قطب الدین معاصر شاهرخ میرزا تیموری به هشت ملیون و پنجصد و دوازده هزار درم يك مثقالی (۲۰۰۰ ر.ه) میرسید (بهار حواشی تاریخ سیستان ص ۳۱)

۱۶- بجای این کلمه مؤلف احیاء الملوك گوید : ودو هزار هزار و پانصد هزار درم و دوازده هزار درم (۲۰۰۰ ر.ه) به سپاهیان دادی (بهار حواشی تاریخ سیستان ص ۳۱، احیاء ص ۱۸)

۱۷- بهرقاری و خادم و نگهبان مساجد سیستان در ماه رمضان فی نفر بیست درهم پول نقد و روزی دو من نان داده میشد و بقول مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان درین ماه حتی خادمان دیوانرا (خدام دیوانخانه عدلیه) و عوانان (مامورین عدلیه و مجریان اوامر مربوط بشهرها) را و حرسیان را و عریفان (روء ساي شهری) را و پاسبانان را و معرفان (مطلعین با احوال طبقات مردم) را و هر چشم بینشی (هر مفتشی) را هر چند که بودند، بهر شهر که بودند نیز هریکی را بیست درهم و روزی دو من نان میدادند (ص ۳۲) و صاحب احیاء الملوك می نویسد که درین ماه سه هزار خراج کور این کردی (حواشی تاریخ سیستان ص ۳۲).

۱۸- تاریخ سیستان ص ۳۰-۳۳

وسوم هجری باشد خیلی غنی و آبادان بوده است. همچنان مدارك و اسناد نشان میدهد که سیستان در دوره عروج صفاریان (یعقوب لیث و عمرو) در اوج عزت و نعمت و ثروت خود پیر میزد چنانکه بعد از مرگ یعقوب، یسا وجود لشکر کشی های سالهای اخیر (حملات بر بغداد) مبلغ (۴۰۰۰۰ ر ۴۰۰۰۰) دینار و (۵۰۰۰۰ ر ۵۰۰۰۰) درهم در خزانه سیستان وجود داشت. (۱۹) به عقیده مؤلف تاریخ خیرات (نسخه خطی موزه بریتانیا) پنج هزار استرود و ده هزار خرنیز برای این مبلغ افزوده میشود (۲۰).

بروایت تاریخ سیستان «تا آن روز که (سپاه عمرو لیث) به طاهر (بن محمد بن عمرو لیث) بیعت کردند اندر خزینه ارگ جداگانه سی و شش بار هزار هزار درهم (۳۶۰۰۰۰ ر ۳۶۰۰۰۰) بود دون دینار و جواهر و خزانه ها پر بود و به قلعه اسپهبد (لاش) و دیگر قلعه ها همه گنج خانه و خزینه بود و جامه و سلیح و ستوران را کسی عدو احصاء نداشت که چند بود و ضیاع و عقار و مرکبان بزرگوار و ده هزار غلام سرا بود دون بیرونی (طاهر روز ۱۷ جمادی اول سال ۲۸۹ هـ) به سیستان اندر آمد.» (۲۱)

مسلماً یعقوب و برادرش عمرو این پول را یک طرف از راه ضبط اموال مردم متمول تهیه میدیدند و از جانب دیگر از طریق سیستم بسیار منظم اقتصادی و اداری خزانه های سیستان را انباشته نگه میداشتند.

چنانکه معلوم است هیچ کدام از این دوشهر یار سیستان پولی به عنوان مالیات به بغداد نمی فرستادند مگر عمرو گاهگاهی تحفه های به دربار خلافت میفرستاد. (۲۲)

در زمان یعقوب لیث کشاورزان و کسانیکه از پانصد درهم کمتر دارایی داشتند از مالیه معاف بودند (۲۳).

۱۹- بارتولد، تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن ۱۲ میلادی ترجمه علی محمد زهما طبع پوهنتون کابل ۱۳۴۴، ص ۷۵

۲۰- همان اثر ص ۷۶

۲۱- تاریخ سیستان، ص ۳۷

۲۲- تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن ۱۲ ص ۷۵-۷۷

۲۳- عنایت الله شاپور ریان، ۲۵ سده مالیات، ص ۷۸

درصد راسلام سیستان از نگاه صنعت و تجارت نیز صاحب نام و آوازه بود. در این دوره بست (شهر بازرگانان سیستان) بحیث دروازه هند اکثر قوافل تجارتی خراسان را بسوی سیستان سرازیر میساخت و تجار هندی رانیز از آن طرف های سند بخود میکشید تا در آنجا به مبادله کالاها و ادویه جات و مصنوعات و منسوجات دیگر پردازند.

در این جا بود که از شهر های معظم سیستان چون زرنج، طاق، خواش، فراه، بست و زمینداور (درغنی) و غیره نیز پیداواری از قبیل، فرش های خاص سیستانی که بنام جامه های طبری و فرش های زیلوی معروف بود با تعداد زیادی زنبیل و طنابهای که ازالیاف نخل هاساخته میشد، همراه بامقدار بسیاری غله و خرما و انگور و انگوزه (انگژد) و زعفران و میوه خشک و ماهی پخته و صابون و کرباس (و غالباً پوستین های نمدی که در پنبستوبان کوخی میگویند) در معرض فروش قرار می میگرفت. (۲۴) و هم اشیاء مورد ضرورت شهر های مذکور، در اینجا از بست خریداری و بعد توسط کشتی ها از راه هیرمند و ترعه سنارود بزرنج کرسی سیستان حمل میگردد.

از لف نوشته های مؤرخین و جغرافیه نویسان اسلامی برمیاید که در قرون نخستین اسلامی صنعت شکر سازی و نساجی در اراضی جنوب خراسان یعنی سیستان، مکران و طوران (بلوچستان کنونی) رواج تمام داشته است. زیرا آب و هوای گرم این مناطق برای پرورش پنبه و نیشکر خیلی مساعد بوده است و از اینجا گفته می توانیم که پارچه های رنگارنگ عتابی خارا یی موجودار و همچنان فانید (شکر سپید) نیز به مقدار زیادی در سیستان تولید و هم بخارج صادر میشده است. (۲۵) چنین مینماید که قرنجهین (مواد قندی ای که از بیخ خارهای شتری بدست میاید) نیز از جمله محصولات عمده در سیستان بشمار میرفت. (۲۶)

۲۴- حدود العالم ص ۶۳، جغرافیا ی تاریخی خلافت شرقی ص ۳۵۸، بعد، مسالك و ممالك اصطخری چاپ ایرج افشار ص ۱۹۵- افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص ۴۴۰ بعد

۲۵- افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص ۵۵۹، ۴۸۱، ۲۸۲، ۴۳۶

۲۶- تاریخ سیستان ص ۳۴۷

حتی تا چند سال قبل، مقدار زیاد این محصول طبیعی از نیمروز که مردم به آن «تیرمی» گویند بخارج صادر میشد.

از صنایع خاص خراسان و سیستان در این دوره یکی هم آسیا های بادی است که هر يك از جغرافیه نگار ان عرب ذکرى از آن دارند.

آسیاهای بادی که تا این اواخر در هرات و سیستان معمول بود و اکنون متروک شده از مصنوعات خاص خراسان و سیستان بوده است. چون در این نواحی حد اقل چهار ماه از سال را باد های مداوم و نسبتاً شدید معروف به (۱۲۰ روزه) در بر میگيرد که بخوبی میتواند چرخ های متوسط را بحرکت آورد. بنابراین مردم با استفاده از این نیروی طبیعی بساختن و اختراع آسیاهای بادی و چرخ های آبکشی مبادرت کرده بودند.

هنگامیکه اعراب فاتح به سرزمین سیستان رسیدند، یگانها چیزیکه مایه تعجب ایشان گردید، همین آسیاهای بادی و بقول خود شان «طواحين الرياح» بود که هر یکی از جغرافیه نویسان ذکرى از آن دارند.

مقدسى، طواحين الرياح (آسیاهای بادی) سیستان را یکی از عجایب آن دیار شمرده (۲۷) و اصطخرى و به پیروى از او ابن حوقل نیز از باد های مداوم سیستان و آسیا های بادی که گندم را آرد میکرد یاد آوری کرده اند. (۲۸)

این آسیاها که بعضی از آن ها هشت پره افقى داشت و وزش منظم باد میتواندست سنگ های بزرگ آنرا بحرکت در آورد، توربینى داشت که سرعت باد را تنظیم میکرد. برای استفاده منظم از دستگاه لازم بود که نیروی وزش باد را به وسایلى تنظیم کنند، زیرا در صورت فقدان چنین وسیله ای بیم آن میرفت که در اثر وزش بادهای سخت سنگ آسیا بسرعت بگردش در آید و در این صورت احتمال شکستن سنگ یاسوخت آرد میرفت.

از این آسیاها بعدها کشور های شمال افریقا و سیسیل که زیر نفوذ مسلمانان قرار گرفته بودند استفاده کردند و بعضی از این آسیاها برای

۲۷- مقدسى، احسن التقاسیم ص ۳۰۵-۳۳۳

۲۸- اصطخرى ص ۲۹۷ ببعده، ابن حوقل ص ۴۱۵

کشیدن روغن زیتون یا خارج کردن شکر ازنی مورد استفاده قرار میگرفت (۲۹).

اصطخری آنجا که به آسیا های بادی سیستان اشاره کرده مینویسد: «سیستان سرزمین خرمی است پراز خوردنی هاوانگور و خرما و انگوزه به مقدار زیاد از آنجا بدست آید و اهالی آنجا آنرا درخوراك های خود داخل میکنند و به مقدار فراوان نیز از آنجا صادر میگردد. مردم سیستان توانگر اند و از بیابانیکه میان سیستان و کرمان (ظ: مکران) غله بسیار خیزد.» (۳۰).

بدون شك توانگری مردم سیستان، محصول توانگری زمین سیستان و محصول زحمات و پشت کار انسانهای نیرومندی و زحمتکش آن سامان و سر انجام محصول سیستم بسیار منظم آبیاری و استفاده اعظمی از آب رود خانه عظیم هیرمند در قدیم بوده است.

اوضاع مالی سیستان بعد از تهاجم مغول :

تهاجم مغول در سراسر کشور های آسیای میانه، از آن سوی سیر دریا تا بین النهرین چون صاعقه یی، تمام هستی مردم را به آتش کشید و مدنیت چندین قرنه و بلکه هم چندین هزار ساله واقع در مسیر این هجوم صاعقه آسیا قسماً بکلی نابود گردید. اثرات سوء این طوفان که تقریباً دو قرن را در بر گرفت هستی مردم و شهرها را بباد فنا داد.

یکی از نتایج سوء تسخیر سرزمین های مفتوحه از جمله سیستان، خراسان و نقاط مجاور آن توسط لشکریان چنگیز خان، همانا انحطاط اقتصاد زراعتی بر اثر سقوط شبکه آبیاری بوده است.

سیستان قرون وسطی، سرزمین وسیعی بود دارای زراعت انکشاف یافته و آبیاری مصنوعی و شبکه پهناور آبیاری روی زمین و جویها و نهرها و جویبارهای منشعب از رودخانه های بزرگ هیرمند، فراه رود، ارغنداب، خاشرود و غیره همراه با استفاده از آبهای زیر زمینی (کارین، چاه).

۲۹- راوندی، تاریخ اجتماعی ایران ج ۳ ص ۲۰۵

۳۰- اصطخری ص ۱۹۵، سرزمین های خلافت شرقی ص ۳۶۰ بعد

حاصل بخشی مزارع و باغ های سیستان، مثل سایر نقاط کشور مربوط به نگهداری و تنقیه و لایروبی کاریزها، نهرها و جویبارها بوده است. در سیستان تقریباً سه ماه از وقت روستائیان در سال مصروف کارپر زحمت تنقیه و لایروبی و احیاء و کشیدن جوی ها و کانال ها و کاریز ها میگشته است. بدین سبب تنها تخریب مستقیم سدها و دیگر تاسیسات آبیاری در امر آبیاری و وضع عمومی کشاورزی کشور تاثیر مرگباری نداشته، بلکه ویرانی کشور و خالی شدن از سکنه برخی از نواحی آن و تقلیل جمعیت و عدم تکافوی دهقانان از این رهگذر مؤثر بوده است.

این دو عامل یعنی تقلیل شدید جمعیت و بالنتیجه عدم کفایت عده کشاورزان در روستاها و همچنین خرابی و ویرانی تاسیسات آبیاری به خودی خود موجب سقوط شدید زراعت میگشته است. باین دو عامل باید عدم تکافوی حیوان کاری را برای امور زراعت اضافه کنیم. زیرا پس از احیاء هرات (۶۳۶ هـ) معلوم شد که در آن ولایت حیوان کاری به هیچ وجه یافت نمیشود بنا بر آن اهالی مجبوراً خود را به گاواهن می بستند و به کار کشاورزی می پرداختند. خلاصه رکود اقتصادی و فرهنگی در تمام خط تهاجم به چشم میخورد.

در سیستان طی یکصد سال قرن هفتم هجری مطابق قرن ۱۳ میلادی، تمام نیروی مردم برای مقابله تهاجم و حملات مکرر حکمرایان مغولی به مصرف رسیده هنوز کاخ و باره یی مرمت نیافته بود که شهری ویران میشد و یا کار حفر جوی بسر نرسیده بود که نهر های عمده و مهمی بویرانی میگرائید. و یا هنوز سلاح شان را بر زمین نمی گذاشتند که بلا دیگر مغولی بر مردم بـ لـا کـشـیـده سیستان نازل میشد و الزاماً بکار جنگ و بکار دفاع از میهن و ناموس و شرف خود با دشمن کشانده میشدند. این جنگ فرساینده و تباه کن در سیستان درست دوصد سال پی هم ادامه پیدا میکند، یکصد سال اول این جنگ هارا امرای مغولی بر مردم سیستان و پیکر نیم جان سیستان ایجاد میکردند. چون طبیعتاً جنگ تباه کن است و اقتصاد ملت را کمر شکن میکند کار اعمار کشور، بکار ویران گر مبدل می شود. امنیت و اطمینان بجان و مال خود و دیگران کمتر مسیر می گردد در این دوران گاه رود خانه فیاض میرمند هم دست در دست دشمن داده، داروندار و هست و نیست سیستان را با خاک برابر میکند. سیلاب

مدهش ۶۴۱ هجری رودخانه هیرمند نمونه اینگونه دشمنی اوبا مردم سیستان است .

مؤلف تاریخ سیستان از قیمتی مواد خوراکه در دوران جنگ های حصاری (۶۲۷هـ) درزمان امارات تاج الدین ینالتکین شکایت میکند وضمیمه آنکه ازمرگ ومیر یکصد هزار نفر در دوسال محاصره زرنج یاد آوری مینماید ،لستی ازمواد اولیه را باقیمت های آن دراختیار ما میگذازد تاملک قضاوت ماشده بتواند :

فانیذ (قندسفید)	یک من	ده دینار
شکر	یک من	پانزده دینار
عسل	یک من	دوازده دینار
روغن ستور	یک من	پنج دینار
گوشت کوسفند	یک من	چهار دینار
گوشت گاو	یک من	دو دینار
پیه (چربو)	یک من	چهار دینار
سیرخشک	یک من	بیست و پنج دینار
حنا (برای درد دهان و پامفید بود)	یک سیر (یک خورد)	هفت دینار
آمله (ادویه ایی بود)	یک سیر (یک خورد)	هفت دینار
آرد (کذا)	دو سیست من	یک دینار (۳۱)

مؤلف دانشمند احياء الملوك شاه حسين سیستانی با استفاده ازمدارك دست داشته صورت حساب دقیقی از خراج ومصرف بودیجه سیستان رابدست میدهد که در تکمیل موضوع مورد بحث ما سخت غنیمت است .
آنجا که گوید :

«اماخراج سیستان درزمان ملك اعظم ملك قطب الدین ثالث که در عهد اومیرزا شاه رخ باقی بند هاراخراب نمود وسیستان راخراب ساخت مبلغ هفت هزار هزار وپانصد هزار و دوازده هزار (۷۰۰۰۰۰۰۰) درهم بود، دوهزارهزار (۲۰۰۰۰۰۰۰) درهم حصه بیوتات حاکم بودوهزار

هزار (۱۰۰۰ ر ۱۰۰۰) درم به بیت المال فرستادی و دو هزار هزار و پانصد هزار درم و دوازده هزار درم (۲۰۰۰ ر ۵۱۲) به سپاهیان دادی و تتمه (بقیه) بدین نوع خرج شدی که هفت هزار درم خرج عمال شدی و بیست هزار درم خرج تعمیر قلاع شدی و چهار هزار درم خرج گورستانها نمودی و چهار هزار درم خرج ماه رمضان و حافظان کلام الله شدی و سه هزار دینار خرج زندانیان کردی و سه هزار درم خرج کوران کردی و هفت هزار درم خرج پاسبانان و عسسان و حارسان ملک نمودی و اخراجات پرن و بست بندوبند ریگ همه از مال دیوان شدی و هر سال صد غلام و صد کنیزك خریدی و هر يك را به مقدار دیگر که بهای ایشان (بودی) دادی که در آن سال خدمت بیماران و غریبان کردی آخر سال آزاد کردی و ده هزار درم خرج بیمارستان شدی و به والی شرط (پولیس) سی هزار درم دادی و به صاحب نظار (رئیس عدلیه) بیست هزار درم دادی و بیست هزار درم خرج کشتی ها نمودی و به دبیران پنجاه هزار درم دادی و خرج بخور و غالیه هیجده هزار درم شدی (۳۲) که هر درم يك مثقال نقره است تخمیناً هفتاد و پنج هزار و صد و بیست تومان می شود بحساب مثقال شش دانگ و از زر رایج حال که سال ۱۰۲۷ هجری است تخمیناً (۸۰۰۰ ر ۸۰۰) تومان می شود. (۳۳) مالیات سیستان در دوره صفوی که مصادف با عصر آل با برهند باشد (در قرن ۱۰-۱۲) هجری که مربوط اداره بیگلربیگی هرات بود بر اساس ضبط مؤلف تذکرة الملوك (تالیف در حدود ۱۱۳۷-۱۱۴۲ هـ) عبارت بود از :

حکومت فراهم - ۴۷۸۹ تومان و ۶۸۷۳ دینار و ۶۰۳ نفر ملازم ، سیستان ۱۲۹۱ تومان و ۴۹۸ دینار و ۱۰۰۰ نفر ملازم .

ارزش هر تومان ده هزار دینار بود که مؤلف کتاب تذکرة الملوك هر مسكوك نقره يي يك مثقال را مساوی ده دینار حساب کرده است. (۳۴)

۳۲- قسمت خراج کتاب احياء الملوك در بعضی موارد شباهت به مطالب تاریخ سیستان دارد .

۳۳- احياء الملوك ص ۱۸-۱۹

۳۴- محمد دبیرسیاقی، تذکرة الملوك، طبع ایران ص ۹۷-۸۲ و همچنان رجوع شود به تاریخ افغانستان در عصر کورگانی هند، تالیف پوهاند حبیبی طبع کابل، ص ۳۹۶

پس اگر مالیات رایج وقت را که به تومان حساب شده به دینار محاسبه کنیم مالیات کل فراه و سیستان عبارت میشود از (۸۵۳ ر ۸۱۱ ر ۶۰ دینار) که هرگاه هرده دینار را بقول مؤلف تذکرة الملوك مساوی يك مسكوك نقره یی يك مثقاله فرض کنیم رقم فوق عبارت از ۸۵۳ ر ۸۱۱ و ۶۰ مسكوك نقره یی يك مثقاله میگردد .

ملتفت باید بود که این صورت خراج در دوره ایست که سیستان حملات مغول و تیمور و شاه رخ راهمراه باهرج و مرج های ملوك وشهزاده گان محلی پشت سر گذاشته است . در این میان فرصت های هم دست داده است که امور سیستان بدست کفایت بعضی از ملوك وشهزاد گان کیانی افتاده که به عمران و سرسبزی سیستان علاقمند بوده اند و ضمن مرمت قلعه ها و شهرها توفیق یافته اند، نهرهای جدیدی از هیرمند بکشند و بندهای تازه بر هیرمند و شاخه های آن بسته کنند، تاسر زمین شان رونق پارینه را از سر گیرد .

اما هرج و مرج عمال و حکام صفوی از آغاز قرن دهم هجری تا پایان این قرن که تاخت و تاز و غارت و خرابی اقوام شیبانی رانیز در دنبال خود داشت، باید بعنوان دوره فتور و انتهای بدبختی سیستان شمار گردد. چه در این دوره حتی خشتی به منظور عمران روی خشت دیگر گذاشته نشد، و چه بسا که در قبال عصیان و طغیان توده های رنجبر در مقابل ظلم و استبداد آنها، قسمت دیگری از عمرانات و نهرهای آب و بند هارا انتقام جویانه خراب میساختند. گذشته از آن در مدت ده سال تاخت و تاز و غارت شیبانی هادر سیستان (۹۹۸-۱۰۰۷ هـ) که نان مردم از ارباب گرفته تارعت بخون تر بود و سبب فرار و کوچ مردم از سر زمین اصلی شان به نقاط دور دست گردید، اقتصاد مردم سیستان را بیش تر کمر شکن کرد زیرا در چنین حالاتی که امنیت برای حفظ مال و جان مردم سراغ نشود، هیچکسی دلچسپی نمیگیرد تا بکارهای تولیدی و عمرانی دراز مدت مشغول گردد، و بنا بر آن میتوان حکم کرد که از نیمه دوم قرن نهم تا دهه اول قرن دهم هجری گامی برای عمران سیستان گذاشته نشده است .

در نیمه اول قرن یازدهم هجری (نیمه اول قرن هژدهم میلادی) بلای نادر افشار بر سیستان نازل شد و او هم با قتل و خونریزی های هفت

ساله اش برای تسلیمی بلاشط مردم و قلع و قمع کردن ملوک سیستان که تقریباً سبب زوال خاندان کیانی در سیستان شد، زمینه را بیشتر برای زد و خورد های بعدی قبایل تازه وارد بلوچ بر سر تقسیم املاک و دارایی های ملوک کیانی سیستان در اواخر قرن ۱۸ و سراسر قرن ۱۹ میلادی مهیا ساخت.

نکته مهم دیگری که در صعود یا سقوط اقتصاد سیستان نقش تعیین کننده داشته و دارد وضع جریان رود خانه هیرمند است. از مطالعه جریان تاریخی رود خانه هیرمند در طول قرون و اعصار چنین معلوم می شود که سیستان از سیلاب های هیرمند بیشتر متضرر شده است تا از خشک سالی های آن.

مثلاً در سال ۱۰۲۸ هجری: «هیرمند سیل کرد و چنان شد که در عرض سه روز يك قطره آب بطرف شمال هیرمند، بجانب برزره و راشک نرفت و قریه آتشگاه و شیخ لنگ و جارونک و شیخ لنگ که مشهور به (هزار برج) است هامون شد بعد از چند روز جهت بستن بند مردم جمع شده، مدت هشت ماه کار نمودند، موازی یکصد و پنجاه هزار مرد کار شد، نتوانستند بست... مردم دست از کار بر داشتند در خلال این حال بند بلباخان (بند حمزه بلواخان) را که آبادی سرابان از آنجاست آب بردو محصول رسیده سرابان خشک شد.» (۳۵)

این روایتی است از مؤلف دانشمند احیاء الملوك که خود شاهد - و ث سیلاب هیرمند در سیستان بوده است. و بدین ترتیب دیده میشود که هیرمند نیز گاه گاهی بر اقتصاد مردم سیستان لطمه جبران ناپذیر وارد کرده است و در چنین حالات طبعاً مدت ها وقت لازم است تا خساراتی که مردم از ناحیه سیلاب دیده اند، جبره گردد. و بنابراین نقش رود خانه هیرمند همواره در سیر ارتقائی یا قهقرای وضع اقتصادی سیستان منحیث نقطه عطفی باید مدنظر باشد.

مع الوصف در دوره صفوی سیستان باز هم بحیث یکی از بزرگترین انبارهای غله بشمار میرفت، چنانچه در زمان شاه عباس دوم صفوی (از

دیوان اعلی، هزار تومان زر (معادل ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰) دینار نزد و کلای
ملك الملوك (ملك جلال الدين محمود کیانی) و کلانتران سیستان آمد که
نواب کامیاب از کل ممالك خراسان غله ابتیاع مینمایند، و هشت هزار
خروار غله از سیستان ابتیاع مینمایند. (۳۶)

در حالیکه درین هنگام بند های آب راسیلاب های هیرمند خراب کرده
بود و ریگ روان و بادهای (۱۲۰ روز) با وزش همیشگی خود پیوسته انهار
و مزارع را متضرر و محدودتر کرده میرفت.

در عباس نامه آمده که «از خزانه عامره مبلغ پنج هزار تومان (زر)
تحویل محمدقلی خان چغتایی حاکم سابق ایروان شد که از محال مشهد
مقدس و توابع دار السلطنه هرات و فراه و سیستان غله
ابتیاع نمایند». (۳۷)

بغیر از غله، بگفته شاردن «تخمودانه حنا بردر ختکی بارمی آید و
بدانند فلفل و عرعر انبوه و پر پشت میباشد در سر زمین کرمان و سیستان
فراوان است». (۳۸)

همچنان سیستان در دوره صفوی مرکز بهترین کارخانه های حصیر
باقی بود. بقول شاردن «حصیرهای ساخت ایران بسهولت تامی شود
ولوله میگردد و در ظرافت و زیبایی عدیم النظیر میباشد. بهترین کار
خانه های این کالادر سیستان است». (۳۹).

چیز جالبی که در طول تاریخ این سرزمین فراوان موجود بوده و نقاط
دیگر در افغانستان و ایران کمتر از آن بهره دارند، مرغابی و شکار آن
است. دریاچه های سیستان که پرورشگاه و شکارگاه مهم انواع مرغابی
ها میباشد، یکی از منابع مهم غذایی و تفریح و تعلیف احشام نیز میباشد.
میتوان گفت در بسیاری اوقات مقداری از گوشت شکار مرغابی را که از
مصرف سکنه آنجا بیشتر است بولایات دیگر همجوار برده می
فروشنند، طایفه صادرات که زندگانی شان برصید و شکار مرغ و ماهی

۳۶- همان اثر، همانجا

۳۷- مجله بررسی های تاریخی، دوره دوازدهم، سال چهارم ص ۲۰-۲۱

۳۸- همان مجله، ص ۲۱

۳۹- همان مجله همانجا



شکل (۷۰) مربوط فصل ۱۲

دو دهقان در حال کوبیدن و پاک کردن مواد شهدی (ترنجبین) از بته های خار در سیستان

استوار است و معمولاً در میان دریاچه‌های سیستان بسر می‌برند. در شکار مرغابی دارای اختراعات جالب محلی‌اند که یکنفر بتنهایی میتواند با استفاده از تکنیک منحصر به طایفه صادرات سیستان در یک شب بیش از هزار دانسته مرغابی خورد و بزرگ را شکار کند. این مردم در اواخر قرن ۱۹ میلادی که سایکس از سیستان دیدن میکرد، سالانه یک تن پرمغ صادرات داشتند. (۴۰) و بنا بر روایات مردم محل، مالیانی که طایفه صادرات سیستان بحکومت میدادند همانا پرمغ بود که فسی خانوار سالانه اقلاً می‌باید یکم پرمغ تحویل میکردند. میتوان گفت بیش از نود فیصد مردم سیستان بالش پرمغ زیر سر میگذازند که خیلی راحت و بی ضرر است.

علاوه برین، مردم نیمروز در بیست سال پیش (یعنی تا قبل از ۱۳۴۰ ش) از بته های خارشتری که بصورت خودروی فراوان در سیستان میرویند، در فصل خزان مخصوصاً اواخر ماه میزان و عقرب نوعی مواد قندی ای که در محل به آن «تیرمی» (شاید از ریشه ترنجبین مأخوذ باشد) گویند بمقدار صد هاتن در مجموع استخراج کرده بخارج (مخصوصاً به هند و پاکستان) صادر میکردند.

میتوان گفت این طریقه در گذشته نیز در میان مردم سیستان رایج بوده و اگر بخارج صادر نمیکرده اند، احتیاج داخلی راتا حدودی بوسیله آن رفع مینموده اند. بومیان سیستان از این ماده در تهیه حلوا استفاده میکردند، ولی تا آغاز انقلاب ثور چون از بته های خاربه شکل هیزم استفاد میکردید به استثنای اوایل بهار، در دیگر اوقات سال بته های خار در سیستان مخصوصاً در نیمروز کمتر بچشم می خورد.

فصل چهاردهم

نظام فیودالی و روابط تولیدی آن

فیودالیزم یعنی چه ؟

فیودالیزم (۱) نظام اجتماعی است که مبتنی بر تولید دستی (تولید کار مستقیم انسان و حیوان) کشاورزی و مالداری و نیز مختصری صنایع کوچک دستی میباشد .

در این نظام (نظام فیودالی) طبقات اصلی آن یکی طبقه دهقان سرف (وابسته بزمین است) که تولیدکننده مستقیم جامعه میباشد و بر ابزار تولید (مانند: بیل، داس، خیش و تاحدودی حیوان کاری) مالکیت دارد. و دیگری طبقه فیودال (زمیندار بزرگ) است که بزمین و آب بندر مالکیت کامل و بر زندگی و دارایی دهقان سرف (رعیت) مالکیت ناقص دارد و از طریق دریافت بهره مالکانه به اشکال بهره کاری (بیکار) بهره جنسی (سهمی از محصول) و بهره پولی، رعیت (یادهقان وابسته

۱- کلمه فیودال از ریشه (فیود) Feod به معنی (فیف) (زمین اهدایی مشروط) مأخوذ است و در قرون وسطی به دارنده (فیود) فیودال میگفتند. (فیود یا فیف) در اروپای غربی تقریباً معادل و مطابق «اقطاع» در شرق بوده و در عهد فیودالیت عبارت بود از زمینی که از طرف فیودال یا امیر (سنیور) به «واسال» (تابع) به شرط انجام خدمات نظامی و بعضی تعهدات دیگر تفویض میشد. (رك: تاریخ ایران از زمان باستان تا قرن ۱۸، نوشته گروهی از مورخین شوروی ترجمه کریم کشا و رزی . صفحه ۶۳۶).

به زمین یا مالک) را مورد بهره کشی قرار میدهد. (۲)
در نظام فئودالی، اساس اقتصاد بر تولید کشاورزی (ومالدار ی وابسته به کشاورزی) و روستائیان وابسته به فئودال استوار است. البته صنایع دستی و پیشه‌وری و تجارت محدود هم در نظام فئودالی وجود دارد. منتها نقش شان در اقتصاد جامعه کم است. (۳)

در شیوه تولید فئودالی، زمین به عنوان عامل اصلی تولید، پایه اساسی اقتصاد فئودالی را تشکیل میدهد و چون از نظر فنی، تولید با استفاده از ابزار ابتدایی همراه با کار مستقیم انسان و حیوان (روش دستی تولید) انجام میگردد. لذا بازده محصولات کشاورزی به سبب سطح نازل فن کشاورزی بسیار پائین است. (۴)

در نظام فئودالی هدف عینی تولید، عبارت از دریافت بهره مالکانه یا مال الاجاره زمین است دریافت بهره مالکانه، شکل تحقق مالکیت انحصاری ارباب بر زمین است که از طریق کار اضافی، بصورت محصول اضافی به فئودال (ارباب) تعلق میگیرد. نرخ بهره مالکانه (میزان استثمار) به اوضاع و احوال تاریخی معین و در درجه اول به رابطه میان مالک فئودال و طبقه تولید کننده گان مستقیم (دهقانان) بستگی داشته و دارد.

در دوران قرون وسطی، هر آنچه در املاک فئودالی تولید میشد، به جز در موارد نادر همه ذر راه ارضای نیازهای فئودال و خانواده و خدم و حشم او مصرف میشد. بنابراین اقتصاد فئودالی، اقتصاد طبیعی است. زیرا تولید در آن به منظور مصرف صورت میگیرد نه برای مبادله و از همین جاست که چنین اقتصادی را اقتصاد طبیعی گویند. (۵)

مناسبات اقتصادی دهقانان در قبال فئودال (زمیندار بزرگ) به

۳-۲ دولت نادر شاه افشار - تالیف: ك.ر. اشرافیان-م. ر. ارونووا. ترجمه حمید امین چاپ دوم سال ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) ص دهم مقدمه.

۴- کاسمنیسکی - تاریخ قرون وسطی - ترجمه صادق انصاری و باقر مومنی چاپ دوم، ۱۳۴۸ ص ۱۹-۲۰ (مقدمه).

۵- زمینه تکامل اجتماعی، ترجمه پرویز بابایی، ص ۱۴۶، تاریخ قرون وسطی ص ۲۶

ترتیب که نظام فیودالی تکامل می‌یابد به سه صورت زیر مشخص می‌شود :

۱- بیکار: یعنی کشت بلاعوض و بدون مزد زمین مالک، اعمار ساختمان ها و احداث باغستان و حمل محصول برای ارباب و تهیه مایحتاج مالک از طریق خدمات مجانی .

۲- پرداخت بهره فیودالی (یا سهم مالکانه) بصورت جنسی که قسمت عمده محصول را دربر میگیرد. این شکل پرداخت صورت متکامل و سود مند تر بهره فیودالی شمرده می‌شود و بنام خراج (مالیات زمین) هم خوانده می‌شود .

۳- پرداخت بهره مالکانه بصورت پولی (نقدی) مربوط بدوره شکوفایی شهرهاست. هر یک از این اشکال متعاقباً جانشین دیگری شده و زمانی نیز یکی از آن ها با شکل دیگری توأم برقرار بوده است. (۶)

اریستو کراتیزم و اشرافیت و مباحثات کردن به اصالت قومی و خونی و خانوادگی و نسب فامیلی و از این قبیل چیزهای دیگر از مشخصات مهم ایدئولوژی سیاسی و اجتماعی دو ران فیودالیزم است. معتقدات مذهبی، ایدئولوژی مسلط دوران فیودالیزم است و انواع دیگر شعور اجتماعی مانند: هنر، فلسفه و حقوق و اخلاق را تابع خود می‌شمارد. (۷)

در نظام فیودالی مبارزه طبقاتی میان استثمارگران (فیودال ها) و استثمار شونده گان (رعیت) خصلت اساسی حیات اجتماعی را تشکیل میدهد و به همین جهت جنبش های دهقانی و تهیدستان شهری علیه طبقه حاکم (زمینداران فیودال) در طی دوران قرون وسطی، یکی از مشخصات بسیار بارز این دوران است .

خلاصه فیودالیزم به عنوان یک نظام مسلط جهانی - متجاوز از هزار سال تاریخ بشر را دربر گرفت و در برخی کشورهای افریقایی و آسیایی و منجمله کشورما (کمابیش) یک هزار و پنجاه سال را دربر میگیرد .

۶- کاسمنیسکی قرون وسطی ص ۲۰ مقدمه، کشاورزی و مناسبات

ارضی در ایران ترجمه کریم کشاورز ج ۲ ص ۶۱۹ - ۶۲۲

۷- احسان طبری بنیاد آموزش انقلابی، چاپ ۱۳۵۰ حزب توده

ایران، ص ۷۹ - ۸۰

چون مضمون عام و مشترك فيوداليزم چه در غرب و چه در شرق هما نا مالکیت انحصاری زمین در دست ارباب فيودال و دریافت بهره مالکانه از دهقان وابسته به زمین و مطیع مالک است از اینجا میتوان گفت که سرشت اقتصادی و اجتماعی فيوداليزم در غرب و در شرق تقریباً يك سان بوده است .

بنابرین يك بار دیگر میتوان گفت که نظام ار باب رعیتی و حاکمیت فيو دا لسی در کشور مائا انقلاب ثور ۱۳۵۷- ۱۹۷۸ نیز وجود داشته است البته کاملاً نه بگونه کلاسیک آن که در فرانسه و آلمان و انگلستان و روسیه و غیره گذشته است. زیرا در شرق هر کشور یا گروهی از کشور ها دارای خصوصیات و ویژه گی فيودالی مختص بخود است .

چند مشخصه عمده فيوداليزم شرق در مقایسه با غرب :

مورخان و شرق شناسان بر اساس بررسی هایی که بعمل آورده اند ، مخصوصاً روشن ساخته اند که در شرق فيوداليزم بسیار زودتر از غرب بوجود آمده. در این مورد بخصوص کشوری مانند چین که در آن مناسبات فيودالی در چارچوب نظام برده داری، حتی قبل از قرن سوم میلادی آغاز شده بود مورد توجه قرار میگیرد . (۸)

از طرف دیگر فيوداليزم در شرق حتی تا اواخر قرن نوزدهم (و در برخی کشور های کم رشد چون کشور ما تا قبل از استقلال ۱۹۱۹م تقریباً با همان خشونت مراحل اولیه قرون وسطی به موجودیت خود ادامه داد. خود فيوداليزم در شرق نیز دارای يك سلسله خصوصياتی است که آن را از اروپای قرون وسطی متمایز میسازد. از جمله این خصوصیات چند مشخصه اصلی فيوداليزم شرقی را قبل از هر چیز باید خاطر نشان ساخت.

۱- مشخصه مهم فيوداليزم شرق خصوصیت مالکیت ارضی فيودالی آن است. برخلاف اروپا که در آن مالکیت خصوصی فيودالی حتی در سده های نخستین قرون وسطی شکل گرفت، در شرق تأمدت مدیدی و بلکه تا اواخر قرون وسطی در يك عده کشور ها، زمین به حکومت فيودال و

به شخص رئیس آن یعنی این یا آن سلطان تعلق داشت که در چنین شرایطی البته دهقانان در موقعیت رعا یا دیوانی (یا سرف های دولتی) قرار داشتند و بهره مالکانه یا اجاره بهای زمین و محصولات جنسی فیودالی را مستقیماً به دولت می پرداختند و نیز مستقیماً بوسیله مامورین دولتی اداره میشدند. مع هذا در کنار مالکیت دولتی مشرق زمین و به حساب املاک دیوانی، مالکیت خصوصی فیودالی نیز بوجود آمد و تکامل یافت. (۹)

۲- مشخصه دیگر خصوصیت اقتصاد فیودالی شرق است و آن عبارت از فقدان زراعت های کلان (اربابی) که به بیگار متکی باشد و تقسیم مالکیت ارضی فیودالی به قطعات کوچک کشتمندی به روستائیان است. به همین سبب بهره ایکه بصورت (کار-بیگار) عرضه گردد یعنی دهقانان بجای پرداخت نقدی و جنسی در مقابل بهره فیودالی برای او کار کنند، حایز اهمیت نگشته بود و فقط به صورت فرعی در ردیف بهره جنسی و نقدی وجود داشته است. (۱۰)

۳- از آنجایی که فیودال شرقی (بخصوص در کشور های ایران و افغانستان و بین النهرین و آسیای میانه) دارای زراعت کلان (مزارع اربابی به گونه فیودال اروپا) نبوده و اگر بوده خیلی مهم نبوده و فقط از سطح باغ و تاکستان تجاوز نمیکرده، لذا نقش سازماندهنده کارهای زراعتی را بعهده نداشته و بنا برین در طول قرنهای دهم تا پانزدهم میلادی فیودال های شرق میانه و بین النهرین، ایران، آسیای میانه و افغانستان (بر خلاف فیودال های اروپای غربی که در کاخ های منفرد و متفرق از هم زندگی میکردند) (۱۱) غالباً در روستاها زنده گی نمی کردند و در بیشتر موارد با خیم و حشم خود در شهر ها میزیستند و سران زمامدار بلاد را تشکیل میدادند (۱۲).

۹- کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ج ۱، ص ۴۳۹-۴۴۱

۱۰- همان اثر، ج ۲، ص ۵۳۸-۵۳۹

۱۱- پروفیسر لمتون، مالک و زارع در ایران ترجمه منوچهر امیری، ص ۱۲۲ بعد

۱۲- پطروشفسکی کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ج ۲ ص ۵۴۰

۴- برخلاف نظام سرواژ در اروپا که توده دهقانان سرف به زمین و سنیور وابسته بودند و به هیچوجه حق مهاجرت از زمینی که در آن تولد یافته بودند، نداشتند. (۱۳) دهقانان شرق و مخصوصاً در کشورهای اسلامی شرق خلافت یعنی بین النهرین، ایران، افغانستان و آسیای میانه بویژه در مراحل اولیه فیودالیزم (از قرن هفتم تا بازدهم میلادی) به زمین وابسته نیست. رعیت انسان آزادی است و هیچ قانون و سنتی او را از نقل مکان باز نمیدارد. (۱۴)

شاید فقدان مزارع اربابی (و بالنتیجه فقدان بیکاری به مفهوم غربی کلمه) و تقسیم اراضی به قطعات کوچک کشتمندی و سرانجام، فراوانی نسبی جمعیت مانع تقید رعیت بر زرگر و کشت و رزبه زمین بوده باشد. تنهایس از ایلغار مغول که آگاهش شدید نفوس و سطح زمین زیر کشت را از یک طرف و افزایش شدید بهره کشی فیودالی مغولی را از جانب دیگر همراه داشت و پس از فرار د سسته جمعی روستائیان برزگر بود که دولت فیودالی، دهقانان را به زمین وابسته شناخت و حق نقل مکان را از آنان قانوناً سلب کرد.

این وابستگی و تقید از آغاز قرن چهاردهم میلادی (۱۳۰۳ م = ۷۰۳ هـ) باوج خود رسید. (۱۵) و برنگ و صبغه خاص، که خصوصیات محلی به آن میداد تا عصر ما ادامه پیدا کرد.

۵- مشخصه مهم دیگر وجود بقایای نظام برده داری در شرایط فیودالیزم شرق است. در جامعه شرق میانه بین النهرین، ایران - افغانستان و آسیای میانه) تامت های مدید عده قابل ملاحظه از بردگان که بخشی از توده زحمتکش کشورهای شرقی را تشکیل میدادند بصورت معینی حفظ میشده است. (۱۶)

منابع موجود بیانگر این واقعیت است که در جامعه کشورهای افغانستان، ایران و آسیای میانه، دوران قرون وسطی هنوز بردگان فراوان در اختیار فیودالان قرار داشت که به وسیله لشکرهای

۱۳- تاریخ کار، نوشته فرانسو باره، چاپ جیبی ص ۱۷-۱۸

۱۴- کاسمینسکی، تاریخ قرون وسطی، ص ۲۳

۱۵- پطروشفسکی، همان اثر، ص ۶۱۸ - ۶۲۳ ج ۲

۱۶- همان اثر، ج ۲، ص ۵۹۸

مغول هنگام جنگ اسیر گرفته شده بودند .
از کاربردگان درپیشه ها و کشاورزی استفاده میشد. درشخم زنی و
باغبانی و امور آبیاری و نهرکشی و غیره خدمات فیودالی- نیروی برده ،
نیروی رایگان بود. بقایای برده داری در کشور مازا ۱۹۱۹ میلادی
مشاهده میشود فقط امیرامان الله خان پس از بقدرت رسیدن شیوه برده
داری را در کشور لغو ساخت. (۱۷)

روابط فیودالی:

روابط فیودالی درپروسه بلاوقفه تولید رابطه های است که برای بکار
گرفتن وسایل تولید و کار و عمل انسان بر طبیعت برقرار میشود. چون
تولید از بهم پیوستن وسایل تولید و نیروی کار انسانی در دون نظم
معین اجتماعی- اقتصادی از قبیل نظام برده داری، نظام فیودالی، نظام سر
مایه داری و غیره بعمل می آید بنابراین در نظام فیودالی که وسایل
تولید یعنی زمین، آب، بندر و گاوان قلبه، بطور عمده در مالکیت فیودال
(زمیندار بزرگ) قرار دارد، دهقان باید شرایط معینی را بپذیرد تا بتواند
بسوسایل تولید دسترسی پیدا کند. زیرا اگر
تولید کننده مستقیم (دهقان) شرایطی را که معلوم دار به نفع مالک فیودال
است، نپذیرد و از انجام وظایف ناشی از آن سرباززند نخواهد توانست
تولید کند. (۱۸)

به عبارت دیگر دهقان باید قبولدار شود که علاوه بر انجام يك سلسه
کار های مجانی به نفع مالک فیودال باید موافق اصول مزارعه یا مواکره
محصول کار خود را میان عوا مل پنجگانه: زمین، آب، بندر، گاوان
قلبه و نیروی کار انسانی تقسیم کند و هر سهم را به صاحب آن تحویل دهد.
در نظام فیودالی (یا ارباب رعیتی) که شالوده اصلی آن مالکیت اربابی
بر زمین مزروعی است در روابط تولیدی، مهمترین بخش آنرا، اصول

۱۷- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۵۰ - ۷۵۲

۱۸- م. ن. جوانشیر، اقتصاد سیاسی، از نشرات حزب توده ایران، ص



(مزارعه) و (مواکره) تشکیل میدهد.

خصوصیت های اصول مزارعه و مواکره البته در مناطق مختلف قدری از هم فرق میکند ولی در هر حال عوامل پنجگانه (زمین، آب، تخم، کار انسانی و گاو) در شیوه مزارعه سهم مهمی دارند. و از نظر فقه اسلامی شرکت زارع بامالك در زراعت حتی بایك عامل (کار) میتواند صورت بگیرد. ولی در موارد بروز اختلاف حق با صاحب بذرو زمین است. مگر چون اغلب مالکان صاحبان بذرهیم بوده اند، برنده محسوب میشدند. در فقه شافعی اگر بذر زارع بدهد مزارعه را «مخابره» گویند.

بهر حال مزارعه معامله ایست بر زمین در مقابل حصه معین از حاصل آن که هیچیک از طرفین نمیتوانند تمام حاصل را به تنها یکی تصاحب نمایند. زیرا حاصل میان مالك و زارع مشاع است. اما «مواکره» نوعی مزارعه ایست که سهم طرفین در آن معلوم باشد و از آغاز دوره اسلامی در ایران و خراسان و سیستان رایج بوده است. در شیوه مواکره علی الرسم، سهم زارع بیش از يك ششم و در نهایت بیش از يك پنجم نبوده است.

در دوره های قرون وسطی مزارعه از لحاظ حقوقی خود صورت اجاره را داشته است که مستلزم وجود موافقتی میان صاحب زمین و زارع روستایی بوده است. ولی در واقع مزارعه شکلی بوده از تابعیت روستایی نسلاً بعد نسل در برابر مالك فیودال. (۱۹)

در کشور ما (تاقبل از انقلاب ثور) در طی کمابیش يك هزار و پنجاه سال تسلط نظام فیودالی روابط تولیدی به همان شیوه بدوی و خشن و غیره عادلانه خود برقرار بوده و دهقان کشتگر بایستی قبول دار میشده که علاوه بر انجام يك سلسله کار های بیکاری به نفع مالك باید مطابق اصول «مزارعه» یا «مواکره» محصول کار خود را میان عوامل پنجگانه زمین - آب - بذر - گاو و نیروی کار انسانی (یعنی دهقان) تقسیم کند و هر سهم

۱۹- محمد اعظم سیستانی، نظام بهره برداری از زمین در افغان-
نستان قرون وسطی، طبع کمیته دولتی طبع و نشر ۱۳۶۲ ص ۵۸-۶۰

را به مالك آن تحویل بدهد تا بدینگونه در حدود سهمی که به او میرسیده ، زندگی بخور نمیری داشته باشد .

شیوه مزارعه همچنانکه در قرون وسطی یکی از مهمترین خصوصیت های فیودالیزم شرق شماره میگردد، در عین حال یکی از علل اصلی رکود و عقب مانده گی اقتصادی در کشورهای اسلامی شرق نیز شمرده می شود. به سخن دیگر تا پایان قرن یازدهم، میزان بهره کشی فیودالی از دهقان و زمین دایماً و بتدریج رو به افزایش بوده و امکان توسعه تولیدات را به دهقان روستایی نمیداده است. مع هذا مالك زمین در فقر زارع و دهقان خود را ذینفع میدیده است. باین معنی که هر قدر دهقان کشتگر بینواتر می بوده مالك خوبتر میتواند شرايط سخت تر و اسارت آمیز تری را بر وی تحمیل کند. زیرا سهم مالك از محصول در صورتیکه وی نه تنها زمین و آب بلکه عوامل (گاوان قلبه) و تخم و آلات کار در اختیار زارع میگذاشت افزوده میگشته است و از آنجایی که شیوه پرداخت مساعدت از طرف مالك به زارع برای تهیه اسباب و وسایل زراعت با ربا خو ری توأم بوده - اسارت و انقیاد دهقان را شدید تر میساخته است . (۲۰)

بموجب یادداشت های که سید ابوالحسن شاه در سال ۱۲۷۳ هجری قمری (۱۸۵۵ م) از شکل زمینداری و نحوه بهره برداری از آن در سیستان تهیه کرده جالبترین نکته آن همانا موضوع فقدان مالکیت خصوصی (اعم از مالکیت اربابی و مالکیت دهقانی) و رواج سیستم مالیات جنسی در سیستان قرن ۱۹ میلادی است .

سید ابوالحسن شاه حکیم باشی مینویسد:

«وروسای طوایف (مسکون در سیستان) هر يك بشخصه رئیس قومی میباشند و اطاعت بيك ديگر نمیکنند و مالیات بهم دیگر نمیدهند. مگر به قاعده ایلی باهم سازگار اند. در دعاوی باخضم بیگانه باهم متفق

اندو گاهی در میان خود نزاع و خونریزی میکنند و در کل سیستان پول نیست. معامله ایشان با کرباس و گندم و جواست مثلاً: این یا بو بفلان مقدار گندم و این گوسفند یا گاو بفلان قدر جویا کرباس خرید و فروش میشود.

ملك آنجا مال حاکم (دولت) است رعیت ابداً املاك ندارند. آب و زمین از حاکم، تخم و گاو و زحمت از زارع است و هنگام حاصل یک حصه از حاکم (دولت) فیودال) و دو حصه از زارع میباشد.

ملك موروثی و زر خرید هیچکس ندارد. حتی در قلعه اگر کسی خانه بسازد و بعد بخواهد از آنجا سفر کند اختیار فروش ندارد حاکم بهر کس میخواهد میدهد.

در ولایت سیستان قرار مالیات باین تفصیل است: از زارع يك ثلث حاصل زراعت را حاکم میگیرد و از گاو و گوسفند چهل و يك و از صیادان چهل و يك پرمرغان شکاری. تاجر و اصناف و دیگر دكاكين نیست. محصول سر دار علی خان (فارسی) بعد از وضع تیول نو کر که بهر سواره پنج خروار بذر افشان که به اصطلاح آنجا يك جفت گاو زمین است میدهند که حاصل آن زمین را خواه خود بکار و خواه به کشتگر دهد بخورد و بهر پیاده نصفه آن را که عبارت از يك داس کا و زمین است میدهند. و از غیر تیول سه هزار خروار غله، دو خروار پر، چهار صد گاو، هزار و دو بیست گوسفند عاید سردار علی خان میشود و يك من سیستان يك من و سه چارک تبریز (من تبریز ۲۹۵۰ کیلوگرام) است. اما آب و اراضی سیستان حد معینی ندارد. هر قدر جمعیت باشد و بتواند زراعت کنند. باز ملك و آب زیاد می آید. اما محصول ابراهیم خان (بلوچ) اگر چه مفصل است حضار بهم نرسیده گویا قریب به حاصل سردار علی خان باشد و حاصل دوست محمد خان (نارویی) و محمد علی خان گویا هر دو کمتر از حاصل ابراهیم خان باشد. و همچنان حاصل کمال خان و امام خان (بلوچ) کمتر از ابراهیم خان است.» (۲۱)

چنینگونه از سند ابوالحسن شاه حکیم باشی سیستان برمی آید که

در قرن ۱۹ میلادی در عهد امیر دوست محمد خان مالکیت خصوصی زمین و مخصوصاً مالکیت دهقانی در سیستان وجود نداشت و هر چه زمین بوده در مالکیت دولت فیودالی قرار داشته که بوسیله تیولداران محلی از آن بهره برداری میشده است.

معینا چنان مینماید که پس از عهد امیر دوست محمد خان و زنده مالکیت خصوصی بر زمین در سیستان روبه افزایش گذاشته و تیولداران و متنفذین محلی از ضعف دولت مرکزی به نفع خود فراوان سود برده اند. بویژه هنگامی که هنوز امیر شیرعلی خان بر تخت کابل استقرار نیافته بود و میدید که از یک جانب ایران در سیستان اعمال نفوذ میکند و از جانب دیگر با مخالفت شدید برادران بر سر تاج و تخت کابل روبرو است و دولت انگلیس نیز حکومت او را بر افغانستان برسمیت نمی شناسد، چاره جز این نبود که برای خوانین و تیولداران محلی امتیازات مهمی واگذار گردد تا آنها در برابر نفوذ بیگانه مقاومت و ایستایی نمایند. ایران نیز پس از سال ۱۸۵۷ در سیستان دست بکار شد و عده‌یی از فیودالان محلی منجمله علی خان سربندی را خواه از راه تحفه و خواه از راه هبه زمین و حتی بخشش یک دختر خانم منسوب بخاندان شاهی ایران میل آنها را بسوی دولت ایران جلب کرد. (۲۲)

بدینوسیله طی ده سال (۱۸۵۷-۱۸۶۷ م) وسیعاً زمینه تاخت و تاز قدرت های محلی برای تصاحب و غصب اراضی دولتی به سود املاک خصوصی و شخصی آماده شد و به آسانی قدرت های مزبور توانستند اراضی دولتی را به اراضی ملکی و شخصی خود و خانواده خود در آورند. پس از آن نیز این پروسه تقویت و تکامل یافت و در زمان حکومت امانی - مالکیت خصوصی بر زمین قانوناً تسجیل گردید و تا انقلاب شور همچنان به قوت و نیروی خود باقی ماند.

بهر حال توجه داشت که در روابط تولیدی فیودالی یا اقتصاد

۲۲- پرسی سایکس، ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، طبع ۱۳۳۶ تهران ج ۲ فصل های ۳۱-۳۲، همچنان جلد دوم تاریخ ایران از همین مولف ص ۳۵۶ پیوسته.

فیودالی، دوجنبه تولید کشاورزی (نیروی های تولیدی و روابط تولیدی) عبارت اند از :

- ۱- نیروهای تولیدی شامل: زمین، آب و بندر، گاو و انسان .
 - ۲- روابط تولیدی یا روابطی که بین مالک و زارع برای استفاده از وسایل تولید و کشت و کار کشاورزی و نحوه تقسیم محصول بر اساس اصول مزارعه یا عرف و عادات و نظم و نسق فیودالی (ارباب رعیتی) برقرار میگردد .
- در میکانیسم روابط تولیدی، هر طرف رابطه تولیدی یک طبقه را بوجود می آورد که باین ترتیب دو طرف روابط فیودالی، دو طبقه «فیودال و دهقان» (ارباب و رعیت یا مالک و زارع) را تشکیل میدهند . و همینطور در اقتصاد سرمایه داری، طبقه سرمایه دار و کارگر دو طرف روابط تولیدی را بوجود میاورند . مثلاً: در روابط تولیدی فیودالی (اقتصاد فیودالی) فیو دال (ارباب) اولاً یک طرف رابطه تولیدی است . و ثانیاً فیودال مالک و سایل تولید است و ثالثاً ارباب فیودال در تولید شرکت ندارد و اکثر آرد خارج از منطقه تولید زندگی میکند و رابعاً سهم فیودال تقریباً ۴ بره محصول است و سر انجام، فیودال رعایا را استثمار میکند . و اما طرف دیگر رابطه تولیدی، رعیت (یاد دهقان) قرار دارد که اولاً بی رحمانه مورد بهره کشی ارباب فیودال قرار میگیرد، در حالیکه مالک نیروی کار خود است و گاهی مالک یکی از عوامل تولید هم است . ثانیاً، رعیت (دهقان) در تولید شرکت مستقیم و همه جانبه دارد و تمام کارهای تولیدی اعم از شخم زدن زمین، بندر افشانی، آبیاری و مراقبت و نگهداری، درو و جمع آوری و خرمن کوبی تا تقسیم و آوردن آن در انبار ها و ذخیره گاه های مالک فیودال توسط او انجام میگیرد و مع هذا سهم دهقان تقریباً یک پنجم یا یک چهارم محصول است و علاوه بر آن با انجام یک سلسله کارهای مجانی بیکار به نفع مالک فیودال، مورد استثمار قرار میگیرد .
- و باز پسین سخن اینکه، طبقات ملاک بزرگ و رعیت (مالک و زارع) محصول وضع اقتصادی و بطور اخص محصول روابط تولیدی است و بر همین اساس و طبق همین عوامل و مشخصات

در جریان تولید، سایر گروه های جامعه نیز شکل میگیرند .
 مثلاً خرده مالکان کسانی هستند که با مالکیت كوچك خود بروسایل
 تولید بکار تولیدی می پردازند. اینان طبقه فرعی هستند که بین
 دو طبقه اصل ارباب ورعیت قرار گرفته اند و بنام طبقه متوسط
 معروفند، خرده مالکان نه مانند اربابان فئودال دارای مالکیت های
 بزرگ اند و نه مانند رعایا تقریباً فاقد مالکیت میباشند، نه مانند
 فئودالان استثمار میکنند و نه مانند رعایا مورد استثمار قرار میگیرند. (۲۳)
 در چهارچوب همین عوامل و مشخصات است که گروه ها و طبقات اجتماعی
 سیستان قرون وسطی شکل گرفته و بر اساس روابط فئودالی، اقتصاد
 آن بایست مورد ارزیابی قرار گیرد.

انواع بهره فئودالی:

در روابطه مالك و زارع در شرق واز جمله در کشورما، درست مانند
 غرب، شیوه مزارعه و پرداخت بهره مالکانه، در سراسر قرون وسطی
 تسلط داشت .

پرداخت بهره فئودالی (سهم مالکانه) بصورت جنسی در حالیکه
 بر سایر اقسام پرداخت (با کار یا پول) تفوق داشته، ولی شیوه منحصر بفرد
 نبوده، بلکه به موازات آن شیوه پرداخت نقدی و از قدیم بصورت فرعی،
 در برخی نواحی و در مجاور شهر های بزرگ و
 يانزدیک ملتقای جاده های کاروان روم تمدن اول بوده است (۲۴) .
 بعبارت دیگر، بهره فئودالی بر حسب شرائط زمان و
 مکان، گاهی به جنس و گاهی به نقد و زمانی بصورت مختلط
 پرداخته می شد .

در قرنهای نهم و دهم میلادی که روابط کالایی و پولی وسعت داشت ،

- ۲۳- م. جوانشیر، اقتصاد سیاسی، نشرات حزب توده ایران ص ۳
 ۲۴- مجله جهان نو، سال ۲۴ شماره ۳ ص ۲۰۲-۲۰۳ مقاله: پیرامون
 طبقات

پرداخت سهم مالکانه بصورت نقدی بیشتر متداول بود ولی پس از غلبه مغول، بر اثر انحطاط عمومی اقتصاد سر زمین های متصرفه و مخصوصاً تنزل فاحش تولیدات کالایی - پولی (تولید برای مبادله) و خرابی شهر ها و افزایش گرایش بسوی اقتصاد طبیعی (تولید برای مصرف نه برای مبادله) وصول سهم مالکانه بصورت نقدی سخت کاهش یافت ولی بلکه از بین نرفت. (۲۵)

از منابع مختلف موجود چنین استنباط میگردد که خراج (مالیات ارضی) در عهد مغول به جنس دریافت میشده است. البته باید توجه داشت که پرداخت بهره (مالیه) به وسیله کار (بیگار) نیز همچون شیوه فرعی سهم مالکانه به موازات حقوق دیوانی (بهره جنسی و نقدی) ظاهراً در همه جا متداول بوده است. (۲۶)

حقوق دیوانی که بر مبنای بهره فیودالیزم متمرکز متکی بوده و در بسیاری موارد، بخصوص در اراضی اقطاعی (و بعدها، سیورغال، مقاصه، وقف، ملک حر) از طرف دولت ضمن معافیت مالیاتی به مالکان اراضی مذکور تفویض گردیده بود، از نظر گاه فقهای اسلامی بدو قسم حقوق تقسیم میشد:

اول/ حقوق شرعی: یعنی مالیات هاییکه بر طبق شریعت و مبتنی بر فقه اسلام بوده و در یکی از متون مقدسه اسلام (قرآن عظیم، احادیث) از آن های یاد شده باشد، مانند:

۱- زکات که از تجار و توانگران به نفع محتاجان و مستمندان گرفته می شد.

۲- جزیه که از اهل ذمی یعنی از افراد غیر مسلمان مسکون در کشور های اسلامی اخذ میشد.

۳- خراج: از املاک دولتی (یاد دیوانی) و دهقانی اخذ میشد.

۲۵- پطروشفسکی - کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران ص ۶۵۰ به بعد.

۲۶- تاریخ قرون وسطی - زیر نظر کاسمینسکی ص ۲۳ (مقدمه).

۴- خمس غنائیم - (يك پنجم غنائیم جنگی) به نفع پیغمبر (ص) و جانشینان -
نش اخذ میکردید .
۵- عشر: (ده يك) مالیاتی که از اراضی مالکان عمده و اشراف قدیمی گرفته میشد. (۲۷)

از جمله حقوق شرعی، دو نوع مالیات اراضی بود که عبارت از عشر و خراج باشد. عشر (ده يك) صورت سبکتری داشت و در ابتدا بر زمین های تعلق می گرفت که فاتحان آن را تصرف کرده و اهالی بومی را از آنجا رانده بودند، بعد ها (عشر) جزو امتیازات مالکان عمده شد. (۲۸)
اما خراج (خراک پهلوی) که از روزگار ان قبل از اسلام یعنی از عهد ساسانیان معمول شده بود. قرو ن متمادی طرز عمده سود جویی و بهره کشی در سراسر قلمرو خلافت و سرزمین های که بعدها از آن مجزاشدند، بود، عیب عمده خراج عبارت از عدم تساوی خراج بندی بر املاک کوچک و اراضی مالکان عمده بود (۲۹) .

منابع عهد اسلامی بیانگر این امر است که ۶۰ فیصد محصول زمین را در اراضی دولتی همراه با عوارض دیگری از دسترنج کشاورز را مالک فیودال (دیوان) می گرفت . (۳۰) ولی میزان خراج در اراضی ملکی (ملکیت های خصوصی) که مبنای آن غالباً سنن محلی بود، با کاهش و افزایش ستم استبدادی و محصول تغییر میکرد . (۳۱)

دوم/رسوم عرفی یا مالیات هاییکه مبنای فقهی نداشته، معهذ به نفع دولت فیودالی معمول گشته بود و به منظور مشروع جلوه دادن این گونه مالیات هارا تحت عنوان (عرف و عادات) یعنی رسوم و سنن محلی که مراعات آن مغایرتی با شریعت نداشته، متداول می ساختند. مانند: مالیات از

۲۷- درینمورد نزهه القلوب حمد الله مستوفی و مکاتبات رشیدی و جامع التواریخ رشیدی دیده شود .

۲۸- ۲۵ سده مالیات از عنایت الله شاپوریان، ص ۵۰ به بعد، کتاب - الخراج ابو یوسف ص ۹۷ به بعد .

۲۹- ۱، ی، برتلس، ناصر خسرو و اسمعیلیان، ص ۲۲ ترجمه آرین پور.
۳۰- همان اثر، ص ۲۱

۳۱- مکاتبات رشیدی ص ۱۲۱-۱۲۳

معادن، مالیات از کشتی رانی، مالیات از ضرابخانه ها، مالیات از تجارت، بازرگمرکی، مالیات بر چراگاه ها و آب ها و غیره .

این دو نوع مالیات «مشروع» (حکمی یا قانونی) شمرده میشدند، ولی مالیات های «غیر مشروع» (غیر قانونی) نیز وجود داشته که با جبر و ستم دهقانان و کشاورزان مایه ذمیگشت. این ها عوارضی بودند که حکومت مرکزی آنرا وضع نکرده بود. ولی عملاً از طرف مقامات محلی و یا ملوک فیودال از مردم و صول می گشته اند. (۳۲)

منابع عهد مغول نشان دهنده این امر است که علاوه بر مالیات های حکمی (شرعی و عرفی) تقریباً بیش از چهل نوع مالیات غیر حکمی بنام عوارض از رعایا میگرفته اند .

ابن هندو شاه نخجوانی در نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) از یک عده اصطلاحات مالیاتی و آخر عهد مغولان بدینگونه یادآوری نموده: بهره، تغار، تمغا، قبقور، علفه، علوفه، مال و جهات، نزل، طرح، تابغور، شوسون، نماری، آش، خانه شمار، سر شمار، باج، خراج، جزیه، زکاة، صدقه فطرو مال تجارت، عوارض، جریمه، کرکیارق، رسوم شحنگی، رسوم، حق داروغه، حق التحریر، حق التقرير، حق السعی، عمال، حق التحصیل، حق القانون، شورپا، شلتاق معهود و غیر معهود، متوجهات دیوانی (یا حقوق دیوانی) متوجهات سلطانی، متوجهات دیه ها و مزارع، حوالات دیوانی، توقعات، اخراجات، تکالیف مخاطبات، تخصیصات، قسمت، توزیعات و غیره (۳۳)

تشریح و تعریف تمام این اصطلاحات که معنی بعضی از آنها تا هنوز هم روشن نشده، از حوصله این مختصر بیرون است، علاقمندان میتوانند به کتب عهد مغول مانند: تاریخ و صاف، جامع التواریخ رشیدی،

۳۲- کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول ج ۲ ص ۶۸۹-۶۹۰

۳۳- ابن هندو شاه نخجوانی، دستورالکاتب، چاپ ۱۹۷۶ مسکو

کوشش ع. علیزاده ج ۲ ص ۳۸۶-۵۰۵ (فهرست اعلام) .

نزہۃ القوب حمدالہ مستوفی، دستورالکاتب نخجوانی، ذیل جامع التواریخ
حافظ ابرو و غیرہ آثار آن عہد رجوع کنند .
برخی از این مالیاتہانہ تحت همان عنوان عہد مغول، بلکہ باسم و رسم
دیگری کہ ماہیتاً انعکاس دہندہ روش عہد مغول است تا قرن بیستم در کشور
ماو نواحی مجاور آن معمول بودہ اند . (۳۴)

۳۴- نگارندہ این سطور اخیراً اصطلاحات مالیاتی عہد اسلام و مغول را
در اثری تحت عنوان «ما لکیت ارضی و جنبش های دہقانی در
خراسان قرون وسطی» توضیح و تشریح کردہ ام . کہ در سال ۱۳۶۲
از طرف اکادمی علوم ج، د، ا بچاپ رسیدہ است .

فصل پانزدهم

نظری به پروژه وادی هیرمند به مثابه بزرگترین پروژه اقتصادی کشور

پس منظر اقدامات دولت در جهت احیاء مجدد وادی هیرمند :

در دوران سلطنت امیر حبیب الله خان به آبادی و عمران بعضی از قسمت های کشور توجه به عمل آمد که یکی هم از آنجمله وادی هیرمند ؛ (امروز ولایت هلمند) بود او در سفری که به کندهار انجام داد به نائب الحکومه کندهار سردار محمد عثمان هدایت داد تا نهری جهت سر سبزی دشت های سواحل شرقی هیرمند علیا حفر کند. در اثر این هدایت حفر نهر مذکور که بعداً به نهر سراج مسما گردید از محل سنگین شروع شد ولی متأسفانه که جنگ عمومی اول دنیا اثر سوء خود را بر این گوشه آسیا نیز انداخت و مدتی کار حفر نهر به علت نرسیدن ماشین الات و وسایل ضروریه معطل ماند. در ماه های اخیر جنگ بین المللی مردم افغانستان مدتی برای حصول استقلال کشور و زمانی در اثر اغتشاشات داخلی از انجام کارهای عمرانی بازماندند. بالاخره در سال ۱۳۱۱ عده از مردم گرشک به رئیس تنظیمه کندهار عرایضی تقدیم کردند و از حکومت خواستند تا در جوی کشی منطقه به آنها کمک کند. در دوران همان سال رئیس تنظیمه غلام فاروق عثمان از منطقه گرشک تا نزدیکی های نادعلی خط مخروبه نهر بغرای سابقه را ملاحظه نمود و راپور مفصلی از مشاهدات خود به حکومت تقدیم کرد در این مشاهدات يك نفر متخصص

ایطالوی بنام (الوازی) بارئیس تنظیمه همراه بود، در سال ۱۳۱۲ در باره برای نائب الحکومه کند هارجهت مطالعات منطقه هدایت داده شد. غلام فاروق عثمان این بار راپوردوم راترتیب داده بکابل فرستاد که در اثر آن برای تکمیل کار باقیمانده نهر سراج هدایت رسید. کار نهر مذکور که در وقت امیر حبیب الله خان آغاز شده بود در سال ۱۳۱۴ خاتمه یافت و بروز ۲۶ جوزای همان سال رسماً افتتاح شد.

در حفر مجدد نهر سراج علاوه بر مهندسین داخلی یک نفر مهندس المانی بنام مستر سیمه و یک نفر متخصص جاپانی بنام (فیوجوش) نیز سمت رهنمایی داشتند (نقشه دیده شود) این را باید به حیث اولین قدم انکشافی یا مقدمه طرح پلانهای انکشافی دولت به منظور بهره برداری از ذخایر و منابع سرشار طبیعی وادی هیرمند قبول کرد.

در سال ۱۳۱۶ از طرف حکومت یکنفر مهندس جاپانی بنام (کیتو) به گرشک اعزام گردید تا در قسمت حفر نهر بغرا مطالعه کرده طرح آن را روی کاغذ بریزد مهندس مذکور مطالعات خود را در قسمت خط سیر نهر و سربند آن انجام داد و در نتیجه در اوایل سال ۱۳۱۸ به تعمیر بند آبگردان و همچنان به حفر نهر اقدام شد. کمی تو سربند نهر را دو کیلو متر پایان ترازیل آهنی در قریه چرخ انداز تعیین نموده بود ولی در همین سال مهندس دیگر جاپانی بنام (سویا باشی) بر نقشه مهندس اول در قسمت سربند نهر اعتراض کرده محل آن را در شش و نیم کیلومتری شمال دریا در قسمت (زنبولی) تعیین نمود و نظریات و دلایل خود را به وزارت فواید عامه تقدیم کرد که در اثر آن وزیر فواید عامه مرحوم رحیم الله خان بادسته‌یی از متخصصین المانی و هالیندی و خود سویا باشی به گرشک آمده و از نزدیک نظر سویا باشی را تأیید کردند و همچنان عرض نهر رانیز از (۵-۱۳) به (۳۱) متر هدایت داد. کار نهر از ۱۳۲۰ بشدت جریان داشت و در سال ۱۳۲۳ نظریه بوجود آمد که در پهلوی کار نهر مطالعه خاک نیز صورت گیرد - برای این کار از طرف ریاست مستقل زراعت آن وقت شاغلی محمد زمان خان با چند نفر دیگر مؤظف گردیدند که مطالعه آنها دو سال را دربر گرفت.

در سال ۱۳۲۵ صدر اعظم افغانستان با چند تن از اعضای کابینه و

مامورین عالی رتبه بعضی از وزارتخانه ها و سر مهندس وزارت فواید عامه (الکزاندر) به گرشک مسافرت نمود و در جریان اقامتشان در گرشک سه موضوع ذیل مطرح شد .

۱- کیفیت و استعداد زراعتی زمین و تهیه آب آن .
۲- ظرفیت فینانس مان پروژه به شمول استرداد پول دولت از ساحه بغرا .

۳- ارزش اقتصادی و اجتماعی پروژه.

مطالعات در تهیه این سه سوال به يك کمپنی معروف امریکایی بنام «موريسن کنودسن» حواله گردید که از طرف کمپنی به «فرانک ینگ» متخصص آبیاری هدایت داده شد تا موضوع به و سیله متخصصین (انترنشینل انجنیر ینگ کمپنی) مقیم سان فرانسیسکو تحت مطالعات علمی قرار گیرد. بالاخره کمپنی موریسن از روی مطالعات معروف به راپور (مسترینگ) سروی های متخصصین کمپنی انجنیری بین المللی را در سال ۱۳۲۹ به حکومت افغانستان داد . مسترینگ طی راپور ماه می ۱۹۴۷ خود

در مورد پروژه وادی هیرمند به نکات زیر اشاره کرده می نویسد :

۱- پروژه آبیاری گرشک و حفر نهر بغرا و تکمیل آن تاجائیکه برای آبیاری سمت راست دریا لازم باشد و حفر شاخه از نهر اصلی بغرا برای آبیاری ساحه مارجه ادامه یابد .

۲- ساختمان سربند بغرا و بکار انداختن برق گرشک .

۳- اصلاح و توسعه نهر مالگیر و اصلاح آبیاری حصه اول ساحه بین سربند و شمالان .

۴- حفر نهر شمالان تا نزدیک درویشان .

۵- هموار کاری زمین های سواحل دریا که تحت آبیاری نبوده اعظم از شخصی و دولتی و همچنان کشیدن زابرها در آنها .

۶- حل پرابلم های زمین های ساحل دریا و اداره جدی کشت مندی بصورت سائینتفیک .

۷- تعمیر بند کجکی

۸- بند ارغنداب

مسترینگ در این راپور مصارف پروژه را به قرار ذیل سنجیده بود :

مصرف بند کجکی	۹۰۰۰۰۰۰۰ دالر
مصرف بند ارغنداب	۲۰۰۰۰۰۰۰ دالر
مصارف پروژه آبیاری	۴۴۰۰۰۰۰۰ دالر
مصارف سرکهای داخل پروژه	۵۰۰۰۰۰۰۰ دالر
جمله مصارف	۷۰۰۰۰۰۰۰ دالر

درمقابل واردات مجموعی سالانه رامسترینگ به سی و هفت ملیون دالر تخمین کرده مینویسد : دولت اعاده پول مصرف را از راه های زیر جستجو کرده می تواند .

۲- از راه محصولات گمرکی

۱- از طریق فروش برق .

۳- محصول آب

۴- فروش زمین (بهبود حالت زارع، و تر بیه یکعه افغانی در امور تخنیک بحیث حاصلات نامریی باید شمرده شود).
مسترینگ در ماه دسمبر ۱۹۴۹ را پور مفصل دیگری ترتیب و در مقدمه آن چنین نوشت :

از سپتمبر ۱۹۴۶ بعد کمپنی موری سن کنودسن به اثر تقاضای مامورین وزارت فواید عامه و ریاست مستقل زراعت و کا بینه دولت افغانستان یک سلسله تتبعات زراعتی را براه انداخته که با اساس پروگرام کار شامل فعالیت های زیر بوده است :

- ۱- سروی خاک و تصنیف زمین های زراعتی .
 - ۲- تجربه ها و زراعت تجربوی علا و تاسروی آبهای زیرزمینی نیز مطالعه شد .
- از ساحه نیمروز، دشت بکوا، یک ساحه تقریباً (۲۵۰۰۰۰) هزار ایکر در کندهار بشمول وادی ارغندا ب، ترنگ و ارغستان تحقیق و تدقیق شد .
مسترینگ میگوید : سه سال سروی خاک، تحقیقات و مطالعات و زراعت تجربوی در افغانستان نویسنده را اجازه میدهد تا نظریات زیر را ارائه کند :

۱- جنوب غرب افغانستان ساحه عظیم زراعتی آب و خاک انکشاف ناشده را در افغانستان داراست .

۲- رقبات قبا بل کشت با لقوه در جنوب غرب

افغانستان بسیار وسیع است ولی رقبه که امروز کشت میشود يك كسر خود آن مجموعه است (سبب های آن : نارسایی آب و مشکلات زرع است).

۳- دریای هیرمند و معاونین آن در صورتیکه کنترل شوند و تنظیم گردند رقبه چندین برابر رقبه موجوده را آبیاری کرده میتواند .
۴- ساحه مذکور منابع آب های زیرزمینی دست نخورده دارد و اگر دست زده شود ساحه عظیم را آب میدهد .

۵- انواع مختلف زراعت درین ساحه به حاصل رسیده می تواند - چنانچه تنباکو، لبلبو، پنبه، کچالو، بادام، بادام زمینی، انواع سبزیجات و علوفه موقتاً تجربه شده .

۶- حاصلات زراعتی جنوب غرب افغانستان چند برابر حاصل موجود شده میتواند، اگر ساحه کشت توسعه یابد و مقدار آب آنها تنظیم و اصلاح شود و اراضی از خطر سیل حفظ شود و طرز زراعت اصلاح گردد.
۷- این ساحه برای بازار های خارجی نزدیک تر است .

حصه اعظم راپور مسترینگ در مورد تجربه های اودرفارم های زنبولی و نادعلی است. اما در حصه انکشاف عمرانی بعضی حصص راپور ۱۹۴۷ را تا نیمه و بعضی قسمت هارا تجدید میکند . در صفحه ۳۵ راپور قدم های انکشافی را ذکر کرده میگوید :

- ۱- سروی و تجربه ادامه داده شود.
- ۲- پروژه بغرا چون يك حصه بغرا، سربند، دوسایفون و در حدود (۳۰) کیلو متر نهر ساخته شده است انهار فرعی ساختمان ها و رساندن آب به مزارع تکمیل شود. ساحه زراعتی در حدود (۱۰۰۰ ر۰۰۰) ایکرا در بردارد.
- ۳- بند کجکی، بند ارغنداب :

بند کجکی برای ذخیره کردن آب کافی ساحه پایانتز از بند لازمی است.
۴- ساحه قندهار که در منطقه میوه زار ارغنداب واقع است و در سالهای ۱۹۴۶ و ۴۷ به بی آبی شدید مواجه شد ایجاد تعمیر بند ارغنداب محدود است برای تقویه آن چاه ها حفر و بمبه های برقی نصب شود این بمبه ها از برق ارغنداب استفاده خواهند کرد، بند ارغنداب در حدود (۲۰۰۰ ر۰۰۰) ایکر زمین را مستفید خواهد ساخت.

۵- ساحه بین گرشك و شمالان این ساحه از نهر بغرا استفاده کرده

میتواند بلکه ادامه طبیعی منطقه نهر بغرا است، خاک این ساحه عمیق تر و از سایر حصص نهر بغرا بر ترمیم باشد. بعضی حصص بخطر سیلاب مواجه و بعضی باطلاقی است که حصص زیاد آنرا جنگل گزاشغال کرده و باید پاک شود. زمین هموار و زابره های لازمه کشیده و سیلاب ها دفع گردد. در حدود ۶۵۰۰۰ ایکر در این ساحه موجود است.

۶- ساحه گرشك و كجکی. این ساحه مانند ساحه ارغنداب برای نموی تاك و میوه مساعد است و در بعضی حصص زابركشی و در بعضی حصص تسطیح و هموار کاری بکار دارد. در حدود (۳۰۰۰۰) ایکر زمین قابل زرع در این ساحه دیده میشود.

۷- نهر سراج - ساحه نهر سراج به ۳۰۰۰۰ - ایکر تخمین میشود نیمه این رقبه نسبتاً خوب و نیمه دیگر آن ادنی است.

۸- گرمسیر: ساحه بین شمالان الی چاربرك گرمسیر یاد میشود، این ساحه در حدود ۱۰۰۰۰۰ - ایکر زمین که شامل اراضی مثبت زراعتی است کمتر از نیم آن کشت میشود. حصه اعظم آن مورد خطر سیلابهای دریایی است که طبعاً باید چاره شود و آب دریا تحت کنترل آورده شود.

۹- چخان سور: ساحه بسیار وسیع است، سطح آن هموار، خاک آن عمیق است ساختن آبگردانهای مناسب و اصلاح زمین و توسعه آنها و حفیر انهار حاصل اهالی را چندین برابر خواهد کرد.

۱۰- فراه: ساحه قابل زرع در حدود ۱۰۰۰۰۰ - ایکر است ولی تاپیدا کردن ذخایر آب کشت آن محدود به آب جاری دریا و کاریز است، شاید تعمیر بند و یابندهای آب ذخیره برای کشت مندی تمام ساحه مناسب دیده شود.

۱۱- دشت بکوا: دشت وسیع است که آب ندارد و شاید بعد از مطالعه جریان آب و ریکارد چند ساله جریان ممکن شود. روی دریای خاشرود بندی تعمیر شود تا یک رقبه در حدود (۱۰۰۰۰۰) ایکر تحت انواع کشت بیاید.

این راپور در زمانی بدست میاید که قرار داد ۱۹۴۶ ختم و بناست قرار داد دیگری سردست گرفته شود.

چون بنا بود از بانک انکشاف بین المللی امریکا برای فینانس

کردن پروژه ها قرضه گرفته شود. راپورهای از طرف کمپنی تهیه و توسط وزارت فواید عامه به «اکزم بانک» امریکا داده شد و این راپورها اقتصادی بودن پروژه های تحت قرار داد ۱۹۵۰ را صریحاً تأیید میکرد. اکزم بانک چند نفر متخصصین خود را به افغانستان فرستاد از قبیل (مستر کمبل) و فرنچ و انجنیر اکزم بانک (کهکر) به کندهار آمدند. آنها بعد از ملاحظه و معاینه ساحه و اماکن اکران اقتصادی و مطالعات تخنیکی مفید بودن پروژه ها را تأیید کردند. منجمله متخصصین مستر کهکر بعداً بحیث مشاور وادی هیرمند تحت قرار داد ۱۹۵۴ استخدام شد.

قرارداد دوم از طرف وزارت فواید عامه و کمپنی موریسن در سال ۱۹۵۰ به امضاء رسید. بعضی از سفارشات مستر ینگ تحت قرار داد ۱۹۵۰ عملی گردید از قبیل: تعمیر بند کجکی، بند ارغنداب، حفر نهر شمالان و بند سیل گردان نادعلی، ادامه نهر بغرا تا مارجه از جمله کارهای عمده قرار داد ۱۹۵۰ بود. (۱)

پس از راپور مستر ینگ دو نفر متخصص دیگر امریکایی موسوم به دکتر فلای و مستر سوت مؤظف گردیدند تا مطالعات خاک و زرع را در وادی ترنگ کندهار، هیرمند و نیمروز بشکل نهایی آن تکمیل نمایند. این دو متخصص راپور کار خود را طی دو جلد کتاب ضخیم در سال ۱۹۵۸ بریاست عمومی انکشاف وادی هیرمند تقدیم نمودند. (۲)

پروژه های بزرگ ساختمانی در وادی هیرمند و ارغنداب :

پروژه های انکشافی وادی هیرمند برای اولین مرتبه با حفر نهر بغرا در سال ۱۳۱۶ آغاز شد و چنانکه اشاره شد در سال ۱۳۲۵ قرار دادهای ساختمانی آن با کمپنی (موریسن) عقد گردید و پس از تکمیل ساختمان های بزرگ بند کجکی، بند ارغنداب، سر بند کانال بغرا و حفر انهار بغرا، شمالان، مارجه، درویشان و کانال جنوبی ارغنداب دستگاه برق کرشک، سرك های داخل پروژه و سروی های انجنیری که در ذیل هر کدام آنها معرفی

۱- تار یخچه مختص وادی هیرمند سال های ۱۳۱۵-۱۳۴۰ ص ۱۱ ببعد

۲- راپور اجراءات یکساله هیرمند و ارغنداب بمناسبت سالگر ۵۲ جشن استقلال کشور ص ۷۰

میگردد استفاده از آنها از شروع پلانهای انکشافی دولت میسر گردیده است .

بند کجکی :

بند کجکی : در تابستان ۱۹۴۶ میلادی به متخصصین و انجیران کمپنی (موری سن) وظیفه داده شد تا امکانات ساختن بندی را بر دریای هیرمند مطالعه کرده به حکومت راپور مفصل آنرا تقدیم کنند . متخصصین و انجیران کمپنی مذکور بعد از مطالعات دقیق جریان رودخانه هیرمند بالاخره در نزدیکی قریه کجکی در یکصد کیلومتری شمال شرق گریشک يك موضع بسیار مناسب طبیعی را برای اعمار بند ذخیره کجکی کشف و به حکومت اطلاع دادند و متعاقباً بکار ساختمان بند شروع کردند . بند کجکی در ماه می ۱۹۵۰ شروع و در نوامبر ۱۹۵۲ تکمیل شد، ارقام ذیل مبین عظمت و خصوصیات ساختمانی بند است :

- ۱- ارتفاع بند ۱۰۰ متر
- ۲- طول بند ۲۷۵ متر
- ۳- عرض در حه قاعده ۴۲۰ متر
- ۴- حجم پرکاری از سنگ و ریگ و خاک ۳ میلیون ۲۲۵ هزار متر مکعب
- ۵- امکانات تولید قوه ۱۲۰ هزار کیلووات
- ۶- طول جهیل (کاسه بند) ۸۵ کیلومتر و عرض ۲ کیلومتر
همچنان تونل آبیاری آن دارای ۷۱۷ متر طول و ۱۰/۶۰ متر ارتفاع و ۱۰/۴۰ متر عرض میباشد، تونل برق آن به طول ۵۷۵ متر و ارتفاع ۱۰/۶۰ متر و عرض ۱۰/۳ متر میباشد که در هر دو تونل يك هزار و دو صد متر مکعب کانکریت به مصرف رسیده است. ظرفیت والوهای تونل آبیاری هنگامی که آب به سطح پرچاوه باشد (۷۸۰۰) مکعب ف ت در ثانیه حساب شده است. غرض عمده و اساسی از احداث این بند آنست که آبهای سیلابی را به منظور استفاده در موقع کم آبی ذخیره نماید و ازین جهت کنترل سیلاب غایه ضمنی این بنا دانسته میشود، قدرت فعلی ذخیره آب در بند (۰۰۰ ر ۰۰۰ ۱۵) يك مليون و پنجصد هزار ایکرفت) بوده که با نصب دروازه های پرچاوه بند که در اصل پلان ابتدایی پیش بینی شده ظرفیت ذخیره بند به دو میلیون سه صد

هزار (۲۳۰۰۰۰۰) ایکرفت بالا برده شده میتواند و درین صورت امکانان کنترول سیلاب بوسیله بند ذخیره بیشتر میسر میگردد، استفاده از قدرت تولید انرژی برق که بوسیله ساختمان بند ممکن گردیده هدف سوم اعمار آنها تشکیل میدهد مقدار نهایی انرژی برق که در صورت نصب توربین جنریتورها از بند کجکی بدست آمده میتواند یکصد و بیست هزار کیلووات سنجش شده است با اعمار این بند امکانات آبیاری بیش از هفتصد هزار ایکر زمین میسر شده که این رقم بر علاوه اراضی صالح زراعت سیستان ایرانی که اقل رقم آن به (پنج صد هزار ایکر) میرسد میباشد. مصارف این بند عظیم بالغ بر (۸۸۹۳۵۴۳۰۰۰) دالر گردیده است.

بند ارغنداب :

ساختمان بزرگ دیگری که توسط کمپنی موری سن امریکایی بر یکی از بزرگترین معاونین دریای هیرمند ساخته شده بند ارغنداب است. عامل اصلی اعمار این بند همانا کم آبی و خشک سالی ۲۶-۱۳۲۵ است که به اثر آن اکثر باغداران آن سر زمین به قطع اشجار و تاکستان های خویش شروع کردند و نزدیک بود که وادی سرسبز و شاداب ارغنداب با همه باغستان هایش از بین رفته و خساره بزرگی بر پیکر اقتصادی کشور وارد آید، همان بود که به اراده دولت کمیونی برای چاره جویی این آفت بزرگ کم آبی تعیین و به کندهار اعزام گردید. در نتیجه کمیسیون مذکور احداث یک بند ذخیره را بر دریای ارغنداب به حکومت پیشنهاد نمود و به این ترتیب دومین قدم مفید انکشافی برای حفظ باغستان های وادی ارغنداب و سرسبزی و شادابی حوزه کندهار گذاشته شد. کار ساختمان ارغنداب در ماه جون ۱۹۵۰ آغاز گردید و در جنوری ۱۹۵۲ خاتمه پذیرفت این بند پائینتر از قریه دهله به فاصله ۲۵ کیلو متری شمال شهر کندهار واقع است ارقام ذیل بیان گر خصوصیات ساختمانی بند و قوه بزرگ برق آن است.

الف- بند ارغنداب :

- ۱- ارتفاع بند ۵۰ متر
- ۲- طول بند در قسمت فوقانی ۵۳۰ متر
- ۳- طول بند در قسمت تحتانی ۲۲۰ متر
- ۴- ضخامت بند در حصه قاعده ۲۲۶ متر

- ۵- حجم پرکاری دیوارهای بند دوملیون پنجمصد هزارمتر مکعب
- ۶- طول جھیل (کاسه) بند ۱۸ کیلومتر
- ۷- عرض اوسط ۲ کیلو متر

ب- تونل بند بظرفیت ۱۸۵۰ مکعب فـی ثانیه .

- ۱- طول تونل ۲۶۴ متر
- ۲- شعاع تونل ۴۰ متر
- ۳- مجموع کانکریت که در هر دو تونل به مصرف رسیده

۲۲۰۰ متر مکعب

- ۴- قوت تولید برق ۹۵۰۰ کیلووات
- بند ارغنداب دارای دو پرچاوه هر کدام بعرض ۲۴۰ مترو ۱۰۰ متر می باشد .

بندهای کجکی وارغنداب که باوسایل عصری کنترل وتنظیم جریان آب مجهز میباشد منافع بزرگ در تضمین آب اساسی برای زراعت و تامین انرژی برق به بار آورده است خصوصاً با ساختمان و تکمیل بند ارغنداب خطر خشک سالی های متواتر ساحه کندهار که محصول زراعت ومیوه جات را متضرر میساخت به صورت صحیح رفع گردیده است ظرفیت کاسه این بند (سه صد و هشتاد و هشت هزار) (۳۸۸۰۰۰) ایکرفت حساب شده وساحه زمین که توسط این بند آبیاری شده میتواند، یکصدوسی هزار ایکر زمین تخمین شده است. این بند به مصرف ۶۲۵۰۷۶۰۷ دالر تکمیل گردیده است .

بند آبگردان ارغنداب :

در ۲۵ کیلومتری شمال شهر کند هار ساختمان بند انحرافی به طول ۴۰۰ مترو عرض ۱۵ متر در عرض دریا در ۱۹۵۷ ساخته شده که جریان آب را به طرف بنای کانکریتی بند سـوق مید هـد : بنای کانکریتی بند بطوری دیزاین وتعمیر شده که درعین حال از آن بحیث پل اساسی جهت عبور ومرور عراده جات کار گرفته شده . میتواند، این بند دارای ۱۳ اتاق کانکریتی است که از آن جمله ۳ اتاق دارای دروازه، های آهنی برای کنترل جریان آب میباشد و ۱۰ اتاق دیگر آن به حیث پرچاوه جهت عبور آب دریا کار میدهد طول مجموعی ساختمانی بند ۹۱ متر است .

نهر جنوبی ارغنداب که ازین نقطه آب میگیرد دارای مدخل کانکریتی و دروازه آهنی برای کنترل جریان آب میباشد که با بازوبسته شدن دروازه های بند و مدخل نهر مقدار آب طرف ضرورت به سهولت در نهر جریان می یابد بند مذکور در ۱۹۷۵ بعد از مصرف (۰۵۹ ر ۰۵۷) دالر تکمیل گردید .

نهر جنوبی ارغنداب :

از نقطه سربند ارغنداب به ظرفیت (۱۵۰۰) مکعب فوت در ثانیه آغاز یافته و برای ۲۵۰ هزار جریب زمین آب کافی تهیه مینماید. در فاصله هفده کیلومتری این نهر از نقطه سربند شاخه دیگری به ظرفیت (۹۵۰) مکعب فوت در ثانیه که امکان آبیاری (۱۳۰) هزار جریب زمین را مساعد میسازد به سوی پروژه ترنك امتداد یافته و بقیه آب نهر جنوبی ارغنداب به انهار موجوده ارغنداب شمالی توزیع میگردد در نزدیکی فابریکه موجوده برق کندهار نهر مذکور يك آبشار بزرگ برای تولید انرژی برق نیز تشکیل داده است شاخه نهر ترنك چنانکه قبلاً ذکر شد تا (۴۷) کیلو متری پروژه ترنك امتداد دارد این نهر چون از کوه بابای ولی (ع) عبور مینماید لذا به طول ۲۹۰ متر در عرض کوه مذکور تونل بزرگی حفر گردیده است. این نهر در ۱۹۵۷ با مصرف اسعاری (۱۰۴ ر ۱۰۲۴) دالر به پایه تکمیل رسید .

سربند بغرا :

بنای کانکریتی است که برای انحراف آب در نهر بغرا در پنج کیلومتری شرق گرشك به طول (۱۸۰) متر و عرض (۱۲) متر و ارتفاع ۳۷۰ متر در عرض دریای هیر مندا اعمار گردیده دارای دروازه های برای کنترل جریان آب در نهر بغرا میباشد (ر ك - عكس)

نهر بغرا :

این نهر که در سال ۱۳۱۶ کار آن شروع شده در سال ۱۳۲۸ تکمیل گردیده طول آن (۷۵) کیلومتر و دارای (۲۱۰۰-۲۳۰۰) مکعب فوت فی ثانیه ظرفیت نهایی میباشد. نهر بغرا از لحاظ طول و ظرفیت و اهمیت آن در آبیاری سه پروژه بزرگ زراعتی نادعلی، مارجه و شمالان بعد از بند

های ذخیره از جمله بزرگتر یساختمان های آبیاری وادی هیرمند محسوب میشود در طول نهر ساختمان های متعدد برای کنترل وانتظام جریان آب وتوزیع آن به انهار فرعی وجود دارد. در مواضعی که نهر از شیله های سیلابی عبور میکند سیفون های بزرگ در محل تقاطع آن ساخته شده است که آب های سیلابی از روی آن عبور مینماید، پرچاوه های نهر آب اضافه از حاجت رابه دریاهی اندازد در نزدیکی گرشك از نشیب کافی نهر برای تولید قوه برق استفاده شده وفابریکه برق به قوت (۴۵۰۰) کیلووات برق روی نهر اعمار گردیده است. بوسیله نهر بغرا پروژه های نادعلی ومارجه که عبارت از دو پروژه جدید دشتی است تحت آبیاری قرار گرفته وپروژه شمالان که ذریعه این نهر آبیاری میشود قبلاً بعضی حصص آن تحت زرع بوده است ولی آب اساسی وکافی برای زراعت این پروژه بوسیله این نهر تهیه شده است. در حفر این نهر (۴۶۴۵۳۰۶ ر۶۴ دالر) و برای اعمار فابریکه برق گرشك (۲۳ ر۷۰۰ دالر ۴۷۰۰ ر۲۰۷ دالر) به مصرف رسیده است.

نهر شمالان :

شاخه یی از نهر بغرا است که (۶۶) کیلو متر طول دارد واز نقطه مانده آغاز یافته وظرفیت نهایی آن (۷۵) مکعب فوت در ثانیه حساب شده این نهر برای آبیاری پروژه شمالان آب کافی تهیه میکند ودر طول مسیر آن آبشار های خورد و بزرگ متعدد موجود است که به منابع تولید انرژی برق برای آسیاب ها وغیره در نظر گرفته شده وقابل استفاده است . مبلغ (۳۵ ر۵۰۰ دالر ۴۳۴ ر۱ دالر) برای حفر این نهر مصرف شده است .

نهر درویشان :

این نهر از ده کیلو متری شمال درویشان شروع شده (۵۱) کیلو متر طول دارد ظرفیت نهایی آن (۱۰۰۰) مکعب فوت در ثانیه حساب شده و برای (۱۱۰) هزار جریب زمین پروژه درویشان آب تهیه میکند . سربند این نهر که از کانکریت در عرض دریا ساخته شده (۳۶۳) متر طول دارد که آب طرف ضرورت رابه نهر درویشان رد میکند ساختمان این بند در سال ۱۳۳۵ تکمیل گردید که مجهز با وسایل کنترل جریان آب برای نهر درویشان میباشد .

پروژه های زراعتی در وادی هیرمند :

اراضی زراعتی ساحه هیرمند از بند کجکی به طرف جنوب الی آخرین نقطه سرحد بفاصله (۴۰۰) کیلومتر عموماً در سواحل دریای هیرمند و معاونین آن وقوع داشته ورقبه (۱۸۰۰) مربع میل را احتوا میکند . اکثر این اراضی زمینهای سنگزاروریگی بوده و انکشاف آن برای زراعت مستلزم مصارف گزاف ساختمانی و آبیاری میباشد زمینهای قابل آبیاری وادی هیرمند به استثنای حوزه ارغنداب ، بغرا و نیمروز اکثراً بصورت قطعات باریک در طول سواحل دریای هیرمند واقع شده است از مجموع این اراضی بر اساس احصائیه قبل از سال ۴۰ در حدود ۸۸۰ هزار ایکر تخمین گردیده که از آن جمله ۲۵ فیصد آن به حیث زمین درجه ۴ شناخته میشود که تنها برای احداث چراگاه هاموزون است چه معمولاً زمین درجه چهارم که آماده ساختن آن برای زراعت مصارف زیاد دارد و عواید آن به تناسب مصرف ناچیز است در ممالك بزرگ حتی در امریکا از آبادی آن صرف نظر میشود و تقریباً (۶۰۰) هزار ایکر زمین وادی هیرمند برای زرع غله مساعد دانسته میشود . طبق احصائیه های که در دست است اندازه زمین قابل آبیاری و اراضیکه تحت زرع قرار دارد در جدول آتی توضیح میشود .

تحت زرع	بدون زرع	مجموع	
از کجکی الی گر شک	۱۲۰۰۰۰ ایکر	۱۴۵۰۰۰ ایکر	۲۴۵۰۰۰ ایکر
بغرا و زمین خارجه پروژه	۳۱۰۰۰ ایکر	۷۴۵۰ رر	۳۸۴۵۰ ایکر
مارجه	۳۰۰۰ ایکر	۲۵۶۰۰ ایکر	۱۲۸۶۰۰ ایکر
از گر شک الی شمالان	۱۸۰۰۰ ایکر	۵۵۰۰ ایکر	۱۳۵۰۰ ایکر
شمالان	۱۲۴۰۰۰ ایکر	۱۲۰۴۰۰ ایکر	۴۴۴۰۰ ایکر
سراج	۱۵۳۷۰۰ ایکر	۱۰۷۰۰ ایکر	۱۶۴۴۰۰ ایکر
درویشان	۱۹۰۰۰۰ ایکر	۴۵۲۰۰ ایکر	۱۵۵۲۰۰ ایکر
گرمسیر	۱۱۷۵۰۰ ایکر	۳۱۳۰۰ ایکر	۱۴۸۸۰۰ ایکر
نیمروز از چار بر جک ببعد	۴۰۰۰۰ ایکر	۱۶۳۰۰۰ ایکر	۱۱۰۳۰۰۰ ایکر
ترنگ	۱۱۵۰۰۰ ایکر	۵۳۰۰۰ ایکر	۱۶۸۰۰۰ ایکر
ارغنداب شمالی	۳۵۰۰۰ ایکر	.	۳۵۰۰۰ ایکر
ارغنداب مرکزی	۴۸۰۰۰ ایکر	.	۴۸۰۰۰ ایکر

باید متذکر شد که امکانات توسعه زراعتی چه در حوزه هیرمند و چه در حوزه ارغنداب بیشتر از آنچه تذکر رفت میسر شده میتواند اما عدم تمرکز ساحه قابل آبیاری در موقعیت واحد مشکلات آبادی و انکشاف این اراضی را با وجود وافر بودن آب کار مشکل و پر مصرف ساخته است. بدین معنی که چون موقعیت اراضی در طول سواحل دریا بصورت متفرق واقع شده ایجاب آنرا مینماید که در هر نقطه بند و نهر جداگانه برای آبیاری و مقدار معین زمین که در آن ساحه موجود است اعمار گردند و به همین دلیل پروژه های زراعتی وادی هیرمند مجزا از یک دیگر به فواصل مختلف در هیرمند علیا و هیرمند سفلی واقع شده است. بزرگترین قطعه قابل آبیاری دریای هیرمند در قسمت علیا ساحه ایست که بوسیله نهر بغرا آبیاری میشود. این اراضی عبارت از زمین هایست که در کنار دشت های غربی دریای هیرمند موازی شهر لشکر گاه قرار دارد. نهر بغرا که این ساحه را آبیاری مینماید تحت قرار داد های ۱۹۴۶ و ۱۹۵۰ تکمیل شده است مجموع اراضی تحت نهر بغرا به حدود ۲۰۰۰۰۰ ایکر میرسد.

پروژه نادعلی :

پروژه ایست در چهار کیلو متری غرب کرشک به ساحه (۴۰۰۰۰) جریب زمین زراعتی که از نهر بغرا آبیاری میشود ، ساختمان انهار فرعی به طول ۳۱۴ کیلو متر و جوی های فرعی به طول ۲۹۴ کیلو متر و زابره های سطحی به طول ۷۱ کیلو متر ، زابره های پوشیده و عمیق به طول ۱۵۲ کیلو متر و تسطیح اراضی به طول ۲۴۰۰۰ کیلو متر قبل از سال ۱۳۳۰ و بعد از آن انجام گردیده و در ۵۰۰ تعمیر دو فامیله و چهار فامیله برای رهایش ناقلین در پنج قریه اعمار و ۱۳۰۰ خانه ناقل درین پروژه از سال ۱۳۲۹ به بعد مسکون شده اند .

برای هر خانوار ناقل در نادعلی ۳۰ جریب زمین داده شده که ۲۸ جریب آن برای زرع گندم و دو جریب دیگران جهت احداث باغ میوه اختصاصا - ص دارد چون یگانه طریقه ممکنه برای اصلاح اراضی نادعلی توسعه شبکه زاه کشی آن بود تحت قرارداد ۱۹۵۴ و همچنین بوسیله دستگاه ساختمانی هیرمند و ارغنداب يك اندازه شبکه زاکشی که حجم کار آن

در فوق ذکر شد بوسایل ماشینی انجام گردیده و حقرا برهای مزروعه وی را که مجموعاً ۵۰ کیلو متر طول دارد بدوش خود ساکنین منطقه گذاشته توسط دست وقوه انسانی انجام گرفت. همچنان به منظور بهبود وضع حیاتی و اجتماعی منطقه به اعمار مکاتب و شفاخانه و مراکز توسعه زراعتی مبادرت شده است چنانکه در هر یک یک مسجد جامع بصورت اساسی و پخته کاری تعمیر گردیده کار تعمیر شفاخانه عصری ۳۰ بستر در نادعلی در سال ۱۳۳۹ خاتمه یافت و تعمیر بزرگ توسعه زراعتی در سال ۱۳۳۴ به صورت عصری تکمیل گردید از جمله اراضی زراعتی آن ساحه ۱۰۰۰ جریب زمین بحیث فارم تجربی و زراعتی اختصاص داده شده که در آن انواع تخمیانجات زراعتی از داخل و خارج مملکت مورد تجربه قرار گرفته و از نتایج آن زارعین و ناقلین تمام ساحه استفاده مینمایند. همچنان احداث جنگلات مصنوعی در ساحه ۳۵۰۰ جریب در قریه خوشحال نادعلی در اصلاح آب و هوا - ی منطقه بی تاثیر نیست. روی هم رفته وضع زراعت حوزه نادعلی در اثر مساعدت ها و رهنمایی های متخصصین زراعت وادی هیرمند تا اندازه بهبودی حاصل کرده به نوعیکه هر بیننده تفاوت وضع زراعتی آنجا را نظربه سالهای سابق اکنون مشاهده و تصدیق کرده اند.

پروژه مارجه :

پروژه جدید دشتی است که در جنوب شرق نادعلی واقع بوده و بوسیله انهار بغرا آبیاری میشود ساحه زمین زراعتی آن (۶۰۰۰۰) جریب زمین حساب شده و کار حفر کانال آبیاری آن که شاخه از نهر بغرا است قبلاً تکمیل و ساختمان انهار عمومی به طول ۱۷ کیلو متر و انهار فرعی به طول ۱۹۲ کیلومتر و جو یهای فرعی به طول ۷۰۱ کیلو متر و تسطیح اراضی در حدود ۶۰۰ کیلو متر صورت گرفته است. برای اولین بار در سال ۱۳۳۵ یک قسمت اراضی پروژه مارجه تکمیل و برای زراعت آماده گردید شعبه زراعت وادی هیرمند قبل از توزیع زمین به ناقلین این پروژه به منظور معلوم نمودن استعداد زراعتی خاک این پروژه اولتر به احداث فارم تجربی و مبادرت و رسید و ۲۰۰ جریب زمین برای زرع حاصلات تجربی تخصیص داد که قسمت

اعظم آن تحت نظارت مامورین فنی انواع مختلف حبوبات و سبزیجات
 زرع گردیده غرس اشجار در اطراف سرك هاو پارك های عمومی و غرس
 بته های تزئینی در سال ۱۳۳۵ آغاز و ادامه داده شد نوعیت خاک پروژه
 نیز اکثراً از زمین درجه ۲، ۳ و ۴ بوده زمین درجه اول ندارد.
 تصنیف زمین از نقطه نظر نوعیت خاک درین پروژه حسب آتی تعیین
 گردیده است :

درجه دوم	۷۹۲۵ ایکر
درجه سوم	۷۴۴۳ ایکر
درجه چهارم	۱۱۳۴۴ ار

اسکان ناقلین درین پروژه از سال ۱۳۳۶ آغاز یافته و در حدود
 ۸۰۰ خانوار ناقل درین پروژه مسکون گردیده اند برای ساکنین این منطقه
 دهقان خانه هادر ۳۵ قریه جداگانه اعمار گردیده است مرکز اداری این
 پروژه در کمپ ساختمانی که در آغاز جریان کار توسط کمپنی موری سر
 ساخته شده قرار دارد. کمپ مذکور متشکل از یک سلسله عمارات بخته
 کاری است که برای رهایش فامیل های مستخدمین خارجی دفاتر شفاخانه
 شاپ های ترمیم عراده جات تحویل خانه ها و غیره اعمار گردیده است
 این ساختمان ها فعلاً مورد استفاده مامورین و دوایر زراعت وادی هیرمند
 قرار دارد علاوه بر عمارات متذکره تعمیرات مکاتب ابتدایی و لیسه درین
 پروژه به شکل عصری تاسیس گردیده که محل استفاده معارف وادی هیرمند
 است . از جمله اراضی این پروژه ۲۰۰۰۰ جریب زمین برای احداث
 فارم ماشینی زراعتی اختصاص داده شده است همچنان در ساحه ۱۵۰۰۰
 جریب زمین های دشتی آن جنگل احداث شده که در تصفیه آب و هوای
 منطقه تاثیر مهم داشته ضمناً عمل بادشکن را انجام میدهد . درین پروژه
 (۳۸۴۶۶۵۴ دالر) مصرف شده است .

پروژه شمالان :

به اندازه هشتاد و هشت هزار جریب زمین زراعتی بصورت قطعه
 طویلی در امتداد ساحل غربی دریای هیرمند واقع و دارای زمین درجه اول
 ، دوم و سوم میباشد ، نهر شمالان که شعبه یی از نهر بغرا است در نزدیکی

قریه بشران از بغرا جدا شده و به طرف جنوب موازی به دریای هیرمند تاسرخ دزقریه شمالان امتداد می‌یابد کار ساختمان این نهر در ۱۹۵۳ به پایه تکمیل رسیده و آب کافی برای زراعت پروژه شمالان تضمین نموده است فعلاً قسمت عمده این پروژه که از سابق تحت زراعت قرار داشته به وسیله ساکنین محلی زرع می‌گردد و معرف است به ناوه بار - کزایی، شاخه دومی نهر شمالان نیز در این اواخر تکمیل گردیده و کار ساختمانی آن توسط دستگاه ساختمانی چاه انجنر صورت گرفته است این نهر برای اضافه تر از ده هزار جریب زمین بلند آبه ناوه بار کزایی آب تهیه میکند.

پروژه درویشان :

اراضی پروژه درویشان در ساحل جنوب دریای هیرمند در منطقه گرم سیر واقع است وساحه آن یکصد و ده هزار جریب زمین را احتوا میکنند آبیاری این پروژه از قریه درویشان تا قریه لکی و صفار بصورت قطعات باریک و طویل در امتداد ساحل شرقی و جنوب شرقی دریای هیرمند واقع است یک قسمت از اراضی این پروژه قبل از انکشافات اخیر تحت زراعت بوده بوسیله انهار فرعی از دریای هیرمند آب می‌گیرد ، انهار مذکور که تمام آنها فاقد بند های اساسی است آب گیری آن از دریای هیرمند همیشه با مشکلات مواجه بوده جز در مواقع سیلاب های بهاری که سطح آب دریا بلند می‌رود در سایر فصول سال جریان آب در این انهار به ندرت به مشاهده رسیده است . عمق بستر دریای هیرمند در این نقطه و شدت جریان آب امکان ساختمان بند های محلی را در عرض دریا از طاقت مردم بوسیله دست بکلی از میان برده و جز بوسیله ساختمان بندهای اساسی مشروب ساختن این ساحه مشکل بزرگی است . جوی آبیاری این منطقه مربوط به ماه های اول سال است لهذا غیر از کشت های بهاری گندم و جو زراعت فصول تابستانی و سبز برگ در این مناطق رواج ندارد اما استعداد زراعتی خاک های این منطقه بهتر از سایر پروژه های قسمت علیا دریای هیرمند است مجموع اراضی قابل زراعت این پروژه به حدود ۵۵ هزار ایکر میرسد و نوعیت خاک آن به چهار درجه اتی تثبیت شده است :

درجه اول درجه دوم درجه سوم درجه چهارم

۹ هزار ایکر ۱۲۲۵۰۰ ایکر ۱۱۴۳۰ ایکر ۶۷۶۶ ایکر

برای آبیاری ساحه درویشان نظریه تفصیلیکه در فوق تذکر داده شد اولاً حفر کانال عمومی از دریای هیرمند و ثانیاً ساختمان بند کانکریتی در عرض دریا که آبگیری این نهر رامیسر گرداند در قرار داد ۱۹۵۴ کمپنی موريسن پیشبینی شد ساختمان این بند در سال ۱۳۳۵ در ده میلی شمال درویشان در عرض دریای هیرمند بطول ۳۶۳ متر بصورت فنی تکمیل گردید. اساساً امتداد نهر مذکور تا فاصله هفتاد کیلو متری جزء پروگرام وادی هیرمند بود اما کار آن تا اخیر سال ۳۶ بیش از ۵۱ کیلو متر تمدید داده نشده حفر يك تعداد انهار فرعی و زابره های عمیق قسماً در این پروژه عملی گردیده است که میتوان گفت حفر کانال عمومی به طول ۵۱ کیلو متر و انهار فرعی به طول ۱۴ کیلو متر و زابره های عمیق به طول هفتاد دو کیلو متر در این پروژه انجام گرفته است. برای انجام مامول فوق الذکر در این پروژه (۷۸،۵۳۰ ر ۳۹۳ ر ۵ دالر) مصرف گردیده است. علاوه بر انجام ساختمانی فوق در ساحه درویشان يك سلسله تعمیرات اساسی بنام کمپ درویشان مجهز با وسایل لازمه رهايش، شفاخانه، لیسه زراعت، و دیگر مکاتب ابتدایی و دهاتی تاسیس گردیده است. کمپ مذکور با صرف (۶۴۱۵۰۰ دالر) اعمار گردیده. تذکر باید داد که مرکز درویشان بنام هزار جفت یاد میگردد و سرک درجه دوم هیرمند گرم سیراز روی پلیکه بر دریای هیرمند زده شده از اینجا میگذرد.

پروژه سراج :

بالا تر از محل تقاطع دریای هیرمند و ارغنداب در منطقه بین این دو رود خانه پروژه نهر سراج واقع است که ساحه ۱۳۰ هزار جریب زمین زراعتی را احتوا میکند تقریباً یکصد هزار جریب زمین آن فعلاً زراعت میشود و بیش از ۵۰۰۰ هزار خانه وار در آن مسکون اند. روزمان امیر حبیب الله خان نهری از حصه سنگین برای آبیاری این ساحه که

از شمال به جنوب در مجاورت شرقی ساحل دریای هیرمند قرار دارد حفر گردید این نهر که سرک کندهار هرات را در نزدیکی جنوب گرشک قطع کرده تا نزدیکی های خرابه های بست امتداد دارد. نهر مذکور که باقوه انسانی و وسایل ابتدایی احداث گردیده فاقد سربند اساسی است هر چند قسمت زیاد این ساحه توسط نهر مذکور آبیاری میشود اما بسا وسایل توزیع آب بصورت اساسی مجهز نبوده فقدان شبکه زاء کشی وعدم اصلاحات اراضی قسمت بیشتر زمین های ساحه را به جبه زار و باطلاق تبدیل کرده است، کارهایی که در این پروژه انجام شده فقط عبارت است از سروی خاکهای زراعتی و مطالعات ابتدایی وضع کنونی نهر سراج که مطابق به این مطالعات در حدود یکصدوسی هزار جریب زمین در این ساحه انکشاف پذیر است. تقریباً ۴۱ هزار دالر در این پروژه به مصرف رسیده است.

پروژه ترنگ :

بزرگترین اقدام اصلا حسی و انکشافی دروادی ارغنداب ساختمان بند ذخیره ارغنداب است که قبلاً به آن اشاره شد وادی ارغنداب بر خلاف ساحه وادی هیرمند از نقطه نظر تکثر نفوس و آشنایی مردم به فن زراعت امتیاز بارز دارد. ساحه ترنگ در ۵۰ کیلومتری جنوب قندهار واقع است و آبیاری اراضی زراعتی آن به وسیله نهر جدید ارغنداب صورت میگیرد در این پروژه نیز ۱۳۶ هزار جریب زمین مستعد زراعتی وجود دارد که تقریباً ۳۰ هزار جریب زمین آن با استفاده از آب های بهاری و کاریز زراعت میگردد و بقیه آن از نهر جنوبی ارغنداب که به نهر ظاهر شاهی معروف است و شاخه های منشعب آن آبیاری میشود. نهر ظاهر شاهی که از نهر جنوبی ارغنداب جدا میشود بعد از طی ۱۷ کیلو متر فاصله در نزدیک کوه بابا ولی بدو شاخه تقسیم میشود: یکی به جانب راست از روی آبشار کانکریتی پخته بعد از عبور از دستگاه مولد برق شهر موجوده کندهار، جوی شاه پاتاب و میان جوی راسیر آب می کند و بالا خره به دریا منتهی میگردد. شاخه دیگر به سمت جنوب جاری بوده بعد از طی مسافتی بدامنه سلسله فیل کوه می رسد و برای عبور از فیل کوه تونلی به طول ۳۵۰ متر و قطر ۲۰ متر ساخته شده است نهر بعد از خروج از تونل آبشاری را برای

۱-	سرروی های آبیاری ارغنداب	۴۰۰۰	۸۷ر۸۹۰۱۲۱۹ دالر
۲-	سربندر غنّداب شمالی	۵۰۰۰۰۰	۷۲ر۹۷۳۴۹ دالر
۳-	کانال جنوبی ارغنداب	۴۰۰۰۰۰۰	۱۴ر۱۰۵۷۰۵۹ دالر
۴-	حصه دوم ترنگ از تونل تا سایفون	۶۰۰۰۰۰۰	۹۰ر۹۴۰۳۷۶ در
۵-	کاناله های آبیاری وزاه کشی ترنگ	۱۰۰۰۰۰۰	۶۲ر۱۰۱۹۴۳ ر ر
۶-	ترنگ ورك اردر (۶۱)	۴۰۰۰۰۰۰۰	۴۴ر۱۰۸۸۱۴۷ در
۷-	در در (۶۲)	۶۰۰۰۰۰۰۰	۴۰ر۲۶۴۸۳۹ در
۸-	برق دیزلی کندهار وشبکه لین دورنی آن	۱۰۰۰۰۰۰	۹۶ر۸۹۰۱۴۹ در
۹-	برق ارغنداب	۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۷۲ر۱۷۳۷۵ در
۱۰-	سربند آبگردان ارغنداب	۴۰۰۰۰۰۰۰	۱۴ر۲۰۲۴۱۰۴ در
۱۱-	بند ارغنداب	۶۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۹۱ر۶۶۰۷۶۲ در
مجموع مصارف - ۸۲ر۸۸۰۸۸۰۱۵۲۶ دالر			

ارقام زیر آخرین احصائیه زمین‌های مستعد زراعتی ساحه هیرمند و ارغنداب را از آغاز کار پروژه های انکشافی در هیرمند تا سال ۱۳۴۹ نمایش میدهد .

۱- ارغنداب مرکزی	۲۱۸۷۶۰۰	جریب زمین
۲- ارغنداب شمالی	۹۷۳۲۰	جریب زمین
۳- تر نك	۱۷۰۳۳۰	جریب زمین
۴- كجكسى	۱۷۵۴۰	جریب زمین
۵- نهر سراج	۱۳۷۲۱۰	جریب زمین
۶- نهر بغرا	۴۲۴۷۰	جریب زمین
۷- مارجسه	۵۹۳۴۰	جریب زمین
۸- شما لان	۹۵۵۸۰	جریب زمین
۹- درویشسان	۱۱۲۳۶۰	جریب زمین
۱۰- گرم سیر	۱۱۱۰۵۰	جریب زمین
۱۱- نیمروز	۷۶۰۰۰۰	جریب زمین
۱۲- مجموع ساحات	۱۸۲۱۹۶۰	جریب زمین

ارقام فوق نمایش گر آن قسمت اراضی است که همین اکنون مستعد و آماده زراعت است و قابلیت انکشاف مزید را نیز دارد ولی مجموع اراضی ساحه رودخانه های هیرمند و ارغنداب بالغ بر (۲۷۰۹۸۱۰) جریب زمین است که متجاوز از پنج میلیون ایکر فت آب برای سیر آب کردن آنها در این دو وادی جاری است . (۳)

فعالیت های عمرانی در وادی هیرمند:

در اواخر سال ۱۳۳۱ مرکز ریاست وادی هیرمند از کندهار به گرشك نقل داده شد و برای تعیین مرکز دایمی پروژه وادی هیرمند در همان

۳- تا این جا مطالب یکه راجع به پروژه وادی هیرمند بیان شد از نشریه های هیرمند سنبله ۱۳۳۲ سنبله ۱۳۳۶ و سنبله ۱۳۴۲ و نشریه هیرمند و ارغنداب در ۴۸- ۱۳۴۹ و نشریه هیرمند ۴۷- ۱۳۴۶ و استفاده به عمل آمده است .

موقع مطالعات مقدماتی به كمك متخصصین شهر سازی آغاز شد در نتیجه مطالعات در مواضع مختلف كركشك، لشكر گاه یخچال، نادعلی قلعه بست، وغیره بالاخره مركز كنونی در جوار خرابه های قصر سلطان غزنوی به حیث نقطه مساعد انتخاب گردید در مطالعات مربوط به انتخاب مركز وادی هیرمند حقایق مختلفه از قبیل وسعت منطقه برای كنجایش نفوس زیاد در آینده. نزدیکی اراضی برای تامین احتیاجاتی اولیه، امکانات آب رسانی مساعدت خاک برای ساختمان تعمیر و بالاخره موقعیت آن به فاصله متناسب از پروژه های زراعتی از نگاه علمی دقیقانه مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته و منطقه لشكرگاه که نسبت به نقاط دیگر واجد اکثر شرایط فوق بود به حیث مركز وادی هیرمند انتخاب گردید.

از سال ۱۳۳۲ فعالیت های عمرانی در لشكرگاه آغاز و يك سلسله عمارات منازل، تعمیرات دفاتر، شفاخانه، مكتب، كلوپ، مسجد جامع، فابریكه سنگ رخام و فابریكه روغن نباتی هیرمند وغیره در آن ساخته شده است بطوریکه اکنون لشكرگاه یکی از شهر های نسبتاً خیلی عصری و مجهز با وسایل نل آب و سیستم کانالیزاسیون میباشد.

لیسه لشكرگاه یکی از مدرن ترین و مجهز ترین کانون های تربیتی و فرهنگی وادی و شفاخانه عصری و مجهز لشكرگاه مركز مهم وقایسه صحت اهالی منطقه و ولایات همجوار شمرده میشود.

فابریكه سنگ رخام لشكرگاه محصولات نفیس حجاری را به داخل کشور و قسمتی به خارج عرضه میدارد. همچنان فابریكه روغن نباتی منحیث بزرگترین دستگاه تولیدی روغن نباتی، صابون مجهز با وسایل حلاجی پخته وغیره بهترین وسیله کشور است. با تاسیس این دستگاه توسعه دهقانان هیرمند به زرع پنبه بیشتر کار برای يك عمده جوانان و کارگران جلب گردیده و سالانه ازین رهگذر عاید عمده به دست میاورند چنانکه این امر به طور بی سابقه درازدیاد مقدار تولید پنبه در وادی هیرمند و ولایات مجاور آن تاثیر انداخته و سالانه هزاران تن پنبه دانه دارد رین فابریكه جذب و پس از محلوج عدل های آن بخارج صادر میگردد که رقم عمده در صادرات کشور بحساب میرود.

در این جا لازم است از دستگاه بزرگ و مجهز ساختمانی چاه انجنیر که در کمپ چاه انجنیر موقعیت دارد یاد آوری کرد این دستگاه از سال ۱۳۳۲ به بعد به عنوان دستگاه ساختمانی افغانی به فعالیت آغاز نمود است و بعداً با عقد قرار داد همکاری بین دستگاه افغانی و کمپنی عمرانی دستگاه يك سلسله عمارات و ورکشاپ های ترمیم و ساینقلیه و ساختمانی را تکمیل نموده است از ساختمان های بزرگ این دستگاه میتوان پل دلارام دارای ۲۹ طاق و طول ۲۷۲ متر و پل فراه دارای ۴۲ طاق و به طول ۳۹۳ متر و پل جیجه دارای ۳۱ طاق و به طول ۴۷۹ متر و پل شیندند دارای ۸ طاق و به طول ۴۲۵ متر و پل هاشمی دارای ۴۰ طاق و به طول ۲۷۹ متر و پل لشکرگاه دارای ۱۶ طاق و به طول ۲۹۲ متر پل جدید کانال شمالان دارای ۲ طاق و به طول ۲۲۰ متر و پل درویشان بالای دریای هیرمند به طول ۳۰۰ متر و حفر کانال شمالی شمالان و ساختمان سرك های داخل پروژه که به صد ها کیلومتر میرسد. علاوه بر تر میمات دستگاه های تخنیک و امور ترمیمات ثقیله و حفظ و مراقبت سرك های داخل و خارج پروژه انجام داده است علاوه بر ساختمان نهر لشکری نیمروز به طول تخمین ۶۰ کیلومتر نیز در جمله فعالیت های ساختمانی این دستگاه قرار دارد و بصورت کلی میتوان گفت دستگاه ساختمانی چاه انجنیر یکی از مجهز ترین و بزرگترین دستگاه های ساختمانی وادی هیرمند و ارغنداب در جنوب غرب کشور بحساب میرود.

خلاصه باید گفت که در پروژه وادی هیرمند متجاوز از دو صد ملیون دالر و تقریباً سی سال کار به مصرف رسیده ولی هنوز به پایه تکمیل نرسیده است مع الوصف طی سال های اخیر این پروژه وسیع زراعتی اهمیت خود را در امر ارتقای سطح محصولات زراعتی برای همه مردم کشور ثابت ساخت و امروز رقم درشتی فیصدی احتیاجات غله کشور را تهیه میدارد و امید است با تکمیل پروژه آبیاری هیرمند سفلی و نیمروز يك بار دیگر مقام خود را منحیث «انبار غله» کشور در دل تاریخ و مردم این سر زمین نقش بزنند.

امکانان گسترش سیستم آبیاری در وادی هیرمند و حوزه نیمروز :
استفاده مطلوب و مؤثر اقتصادی از آب رودخانه های کنترل شده و کنترل نشده و استفاده از سایر منابع آب، عامل اساسی تزئید محصولات

زراعتی و انکشاف صنایع و تولید انرژی محسوس میگردد، دولت با درك کامل این موضوع در توسعه سكتور آبیاری و تامین شرایط رشد دوامدار آن در آینده اهمیت و قدامت خاصی قایل است .

در وادی هیرمند و نیمروز (۲۰۰۰ تا ۲۵۹۰) جریب زمین مساعد به صورت بالقوه موجود بوده و از آن جمله (۱۰۰۰ تا ۱۵۵۰) جریب زمین قابل انکشاف و آبیاری میباشد .

فعلاً در قسمت هیرمند علیا (۳۸۵۰۰۰) جریب زمین تحت آبیاری بوده اما گفته میشود که از این جمله یکصد و پنجاه هزار جریب زمین از تسهیلات آب رسانی و سیستم زابری قسماً بهره مند نمیشد . همچنان از جمله (۲۷۵۰۰۰) جریب اراضی تحت آبیاری در هیرمند سفلی ، سالانه صرف برای يك فیصدی كم آن از پنجاه الی شصت هزار جریب آن آب کافی میسر است. در وادی هیرمند بین ظرفیت های آبیاری و سیستم زابری، عدم توازن موجود بوده و قسمت اعظم اراضی تحت آبیاری نسبت نداشتن شبکه منظم زابر های اصلی و فرعی همانطوریکه انتظار میرود بهره برداری نمیکرد.

همچنان در نیمروز و هیرمند سفلی طغیان های مدهش دریا ی هیرمند هر ساله وضع زراعت را متاثر میسازد و سبب ایجاد نابسامانی های اجتماعی و اقتصادی میگردد .

سطح تولیدات زراعتی در وادی هیرمند و نیمروز قناعت بخش نبوده و تکاثف زراعتی پایان است. تقریباً ۶۰ فیصد اراضی در هیرمند علیا و ۸۳ فیصد در هیرمند سفلی به زرع حبوبات مخصوصاً کندم اختصاص داده شده و سهم نباتات صنعتی خیلی كوچك است با احداث زیر بنا های اساسی آبیاری امکان دارد، میزان تکاثف زراعت افزایش یابد و سطح حاصل خیزی تزئید گردیده تنوع زراعتی ایجاد شود .

پروگرام انکشاف ده ساله وادی هیرمند اخیراً طرح گردیده و در این پروگرام در مرحله اول به اندازه ۱۹۴ هزار هکتار زمین جدید انکشاف یافته و وضع آبیاری در ساحه ۱۰۵ هزار هکتار زمین بهبود

خواهند یافت و اینک قسمتی از این پروگرام انکشافی ذیلأ ارائه میگردد (۴).

اصلاح اراضی و تسهیلات آبیاری :

۱- انکشاف اراضی شمالان، تاسیسات آبیاری و زابری شمالان برای آبیاری منظم $18/2$ هزار هکتار ر ساحه این پروژه (معادل ۹۱۰۰۰ جریب زمین) کفایت نکرده ایجاب میکند سیستم زابر های اصلی و فرعی و کانال های آبیاری توسعه یابد. کانال عمومی شمالان ظرفیت کافی بمقصد آبیاری ۲۲۲۰ هکتار (معادل ۱۱۱۰۰ جریب) زمین مساعد که در حوضه سفلی آن واقع است ندارد. بمقصد توسعه اراضی تحت زرع و بهبود وضع آبیاری در نظر است اهداف مشخص فیزیکی ذیل مورد تطبیق قرار میگیرد .

اصلاح سیستم آبیاری و ساختمان تاء سیستمات هایدرو تخنیکی

احداث ۲۲ کیلو متر کانال و اصلاح ۱۳۷ کیلومتر زابر های سابقه و تحکیم بازو های زابر و کانال ها و استرکاری آن .

احداث ۵۰ کیلومتر زابر عمومی و ۵۲۲ کیلو متر زابر فرعی .

انتظار میرود با اكمال این پروژه ۱۵ هزار هکتار (معادل ۷۷۰۰۰ جریب) زمین جدید انکشاف یافته و وضع آبیاری در ساحه ۲۸ هزار هکتار (۱۴۰۰۰) جریب زمین عمیقاً بهبود یابد در ساحه مجموعی فوق الذکر شمالان جهت آبیاری مکمل به اندازه ۲۷۷ متر مکعب آب فی ثانیه ضرورت میباشد که ظرفیت موجوده کانال شمالان آب طرف نیاز اراضی را تکافو کرده نمیتواند، غرض رفع این مشکل و تامین آب کافی در نظر است تا از جواریل لشکرگاه کانالی بسطه ظرفیت ۱۲ متر مکعب فی ثانیه بطول ۸ کیلومتر بشمول اعمار سربند آن احداث گردد .

۲- انکشاف اراضی درویشان :

پروژه درویشان که اساساً یک ساحه ۱۶ هزار هکتار زمین (۸۰۰۰۰ جریب) را احتوا میکند فاقد سیستم مکمل زابری و شبکه های آبیاری میباشد. بمنظور تزئید سطح حاصلخیزی اراضی درویشان قرار است

۴- مطالبیکه در این زمینه ارائه میگردد مبنی بر پلان هفت ساله کشور طبع ۱۳۵۵ وزارت امور پلان گذاری است (جلد اول صفحات

در ۴ روزه هزار هکتار (۲۷۰۰۰ جریب) زمین تسهیلات زابری و آبیاری اصلاح و انکشاف باید اجزای عمده پروژه قرار ذیل میباشد :

حفر زابر جدید اصلی بطول ۱۰۰ کیلو مترو ساختمان زابرهای مزروعی بطول ۵۵۶ کیلومتر و همچنان اصلاح زابر های موجوده بطول ۱۳۳ کیلومتر. اصلاح سیستم آبیاری و هموارکاری بازو های کانال ها و زابر ها .
۳- انکشاف اراضی مارجہ :

ساحه پروژه ها مارجہ شامل ۱۷ هزار هکتار زمین (۸۵۰۰۰ جریب) بوده و بمقصد تکمیل شبکه زابری و آبیاری این ساحه و تزئید میزان حاصل خیزی اراضی تحت آبیاری اقدامات ذیل عملی خواهد شد :

حفر زابر عمومی بطول ۶۴ کیلومتر - حفر زابر های فرعی بطول ۹۰۲ کیلو متر و اصلاح زابر های موجوده بطول ۲۰۶ کیلومتر .
ساختمان تاء سیسات کو چك هايدرو تخنيك در سیستم زابری و آبیاری .

تسطیح و پخته کاری بازو های کانال و ترمیم سرك و حفظ و مراقبت . با اكمال آن شرایط آبیاری در ۱۲۶ هزار هکتار (۶۳۰۰۰ جریب) بصورت قابل ملاحظه بهبود خواهد یافت .

۴- انکشاف اراضی نادعلی :

پروژه نادعلی ساحه ۱۴ هزار هکتار (۷۰۰۰۰ جریب) زمین را احتوا میکند که ساختمان های اساسی آبیاری مربوطه آن قبلاً تکمیل شده است. چون سیستم زابر های اصلی و فرعی بمقصد بهره برداری اعظمی از این ساحه کافی نمیشد بنا بر آن در پروژه مذکور اقدامات ذیل مرعی میگردد .

احداث زابر اصلی بطول ۱۴۲ کیلو متر زابر مزروعی بطول ۲۰۱۲ کیلومتر و اصلاح زابر های سابقه بطول ۸۵ کیلومتر .
احداث ساختمان های کو چك هايدرو تخنيك در سیستم زابری و آبیاری .

هموار کاری و پخته کاری بازوهای کانال و زابر های اصلی .
در نتیجه انتظار میرود وضع آبیاری در ساحه ۱۲۶ هزار هکتار زمین پروژه به صورت اساسی بهبود یابد .

۵- احداث سیستم زابری باباجی :

ساحه پروژه باباجی ۳۲۰۰ هکتار (۱۶۰۰۰) جریب زمین را احتوا میکند اصلاح ۲۰۰ هکتار زمین و همچنان کردن کاری سیلبر عمومی و ساختمان کنترل آب در ساحه پروژه تکمیل خواهد شد و مبلغ ۱۰ ملیون افغانی برای انجام این مامول بمصرف میرسد.

ترمیم کانال سراج :

کانال سراج ۸۰ کیلومتر طول داشته نسبت عدم مراقبت لازم از ظرفیت نهایی کانال که قدرت آبیاری ۲۱ هزار هکتار (۵۶۰۰۰ جریب) زمین را حایز است استفاده مؤثر صورت نمیگیرد و صرف برای ۷ هزار هکتار = ۳۵۰۰۰ جریب زمین آب کافی تهیه میشود. اصلاح و ترمیم هایدروتخنیک در مسیر این کانال سبب استفاده اعظمی و مؤثر از ظرفیت کانال مذکور خواهد شد.

ساختمان بند سراج و کانال های مربوطه :

با احداث سربند سراج بندهای متعدد خامه که بعضاً در اثر طغیان سیلاب های هیرمند متضرر میگردد توحید شده و امکان انکشاف بهبود شرایط آب رسانی در ساحه ۳۵ هزار هکتار (۱۲۶۵۰۰ جریب) میسر میشود. قسمت اعظم این ساحه در نواحی یخچال، سنگین و حواشی دریای ارغنداب واقع بوده و بهبود وضع آبیاری ۱۵ هزار هکتار (۷۷۵۰۰ جریب) زمین موجود حصه سراج مرکزی متصور است.

پروگرام ساختمان این پروژه شامل عناصر ذیل میباشد :

احداث سربند آب گردان در قریه حیدر آباد بشمول تمام تسهیلات هایدروتخنیک ساختمان کانال عمومی جناح چپ بطول ۱۶۶ کیلو متر و ظرفیت ۳۰۹۰ متر مکعب آب فی ثانیه. ساختمان کانال شرقی که از کانال عمومی نشات میکند بطول ۳۹ کیلومتر و ظرفیت ۴۵ متر مکعب فی ثانیه.

ساختمان کانال سراج غربی که از حصه نهایی کانال اصلی جناح چپ آغاز میگردد بطول ۵۲۵ کیلو متر و ظرفیت ۲۲ متر مکعب آب فی ثانیه. از کانال غربی سه کانال فرعی ذیل منشأ میگیرد که خصوصیات آن قرار آتی است. کانال فرعی اول بطول ۸۲ کیلو متر و ظرفیت ۲۰ متر مکعب آب فی ثانیه.

کانال فرعی دوم بطول ۱۰۲ کیلو متر و ظرفیت ۱۱۳ متر مکعب آب فی ثانیه.

کانال فرعی سوم بطول ۲۰ متر مکعب فی ثانیه .
 احداث سرك های حفظو مراقبت وسرك های زراعتی وساختمان های
 هایدر و تخنیکى بعداً در موقع پروژه سازی تثبیت وتعیین خواهد شد .
دروازه های پرچابه کجکی :

به منظور افزایش ذخیره آب احداث ظرفیت های بزرگتر برق و
 کاهش خساره سیلابها در مسیر رودخانه هیرمند در پرچابه کجکی هشت
 عدد دروازه فولادی اعمار خواهد شد. پروژه مذکور ظرفیت بند ذخیره
 کجکی را از ۱۷ میلیارد متر مکعب به ۲۷ میلیارد متر مکعب زیاد ساخته
 زمینه آبیاری منظم ۲۶ هزار هکتار (۱۰۵۰۰۰ جریب) اراضی کم آب را
 در هیرمند علیا مساعد میسازد . بر علاوه وضع آب رسانی در سایر حصص
 نیز بهبود یافته وامکان احداث دستگاه دوم برق کجکی به ظرفیت ۱۰۰ هزار
 کیلو وات ممکن میشود .

کجکی غربی :

ساحه خالص آبیاری این پروژه که در قسمت شمال غربی بند کجکی
 موقعیت دارد ۱۷۵ هزار هکتار (۸۷۵۰۰ جریب زمین) بوده و قسماً
 توسط کارین ها آبیاری میگردد. در نظر است تا با پمپ نمودن مستقیم آب
 از کاسه بند کجکی ۲۹۰۰ هکتار (۱۴۵۰۰ جریب این ساحه تحت آبیاری
 منظم در آورده شود، بدین منظور يك دستگاه پمپ به ظرفیت ۳۴۵
 متر مکعب آب فی ثانیه اعمار خواهد گردید. طول کانال کجکی غربی
 ۲۱۶ کیلومتر بوده و دارای ۹ عدد ساختمان های کنترولی خواهد بود.
 خاک این ساحه خیلی خوب بوده و به سیستم های زابری ضروت نخواهد
 داشت .

مطالعات مقدماتی این پروژه انجام گردیده ومطابق پلان دولت بایست
 دیزاین های مفصل انجیری آن طی سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ تهیه شده
 باشد .

بند ذخیره الوم باغ :

بند ذخیره مذکور ۸۰ کیلو متر بالاتراز بند موجوده کجکی در قریه الوم
 باغ که ۱۵ کیلو متر بلند تراز مرکز علاقه داری دهر اود واقع است اعمار
 خواهد شد. مقصد اساسی ساختمان الوم باغ افزایش ظرفیت ذخیره ،

تنظیم آب، تولید برق و جلو گیری از سیلاب های در یای هیرمند میباشد . اجزای عمده پروژه قرار آتی است .
 ساختمان بند به ظرفیت ۱۱۸ الی ۳۰۰ میلیارد مترمکعب و ارتفاع ۱۰۰ .
 احداث دستگاه برق به ظرفیت ناصبه ۱۰۰ الی ۲۰۰ هزار کیلووات .
 ساختمان سرك به فاصله ۸۴۰ متر .

در موقع مطالعات مفصل تخنیکي و اقتصادی این پروژه که در سال ۱۳۵۶ آغاز شده سعی گردیده تا امکان احداث بند کنترل آب بالای دریای موسی قلعه نیز تحقیق و ارزیابی گردد .

انکشاف اراضی و تمديد کانال درویشان سفلی :

در ساحه درویشان سفلی در حدود ۱۰۰۰۰ هکتار اراضی اضافی موجود است که از این جمله در حدود ۵۴۰۰ هکتار (۲۷۰۰۰ جریب) آن دارای خاک خوب بوده و برای آبیاری کاملاً مساعد میباشد . ظرفیت کانال درویشان در ختم کانال موجوده ۱۱۳ متر مکعب فی ثانیه میباشد که از این آب اضافی تا کنون استفاده صورت نگرفته است . بنابر آن در نظر است تا کانال موجوده درویشان بطول ۳۳۵ کیلومتر دیگر امتداد داده شده و به این وسیله ۵۴۰۰ هکتار اراضی درویشان سفلی آبیاری گردد . همچنین ۷۹ عدد ساختمان های کنترولی و ساختمان سیستم زابری و انکشاف مکمل اراضی این ساحه شامل پروگرام پروژه میباشد .

ساختمان بند کنترل سیلاب کمال خان:

مقصد واقعی این پروژه جلوگیری از سیلاب های مدهشی است که همه ساله ساحه نیم روز را شدیداً متاثر میسازد مشاهدات نشان میدهد که در سال های سیلابی متجاوز از ۱۰۰ هزار هکتار (۵۰۰۰۰۰ جریب) زمین در جوار زرنج و پایان تراز آن صدمه می بیند . چون ساحه هیرمند سفلی برای ساختن بنای بزرگ ذخیره و کنترل سیلاب مساعد نیست و ساختن بند های متعدد ذخیره و ایجاد تسهیلات بیشمار هایدرو تخنیکي ایجاب مصارف قابل ملاحظه را مینماید لذا تجویز گرفته شد تا به مقصد رفع خطر سیلاب های رود خانه هیرمند بند کنترل سیلاب در ناحیه کمال خان تاسیس و آب سیلاب به گودزره رهنمایی گردد . بند کمال خان برای تحریف آب از چینل های طبیعی رود بیابان و رود خشک (رامرود) استفاده میکند و به این علت نسبت به سایر امکانات رجحان دارد . علاوهً با احداث کانال های چپ و راست بند کمال خان امکان انکشاف و اصلاح ۷۵ هزار هکتار

(۳۷۵۰۰۰ جریب) زمین در مرحله اول میسر میگردد. به مقصد رفع سیلاب و رهنمایی آن به گودرزه قرار است یک بند خاکی در حصه قلعه افضل اعمار و ساحه اطراف این ناحیه از طریق ساختمان بند تحفظی بین بند کمال خان و قلعه افضل حفاظه گردد. احداث پرچابه آب و آخذنه کانال های راست و چپ توام با ساختمان دروازه های کنترل آب و سرکهای حفظ و مراقبت واحداث زابرها در این پروژه پیشبینی شده است.

بند آبگردان خوابگاه :

اعمار بند آبگردان مذکور بالای دریای هیرمند در ناحیه خوابگاه پیش بینی گردیده است که زمینه آبیاری ۴۸ هزار هکتار (۲۴۰۰۰۰ جریب) زمین واقع این قسمت را فراهم میسازد. ساحه مذکور شامل ۱۳ هزار هکتار زمین سابقه و ۳۵ هزار هکتار زمین جدید میباشد. مشخصات بند آبگردان و کانال اساسی که به طول ۱۱۵ کیلومتر به مقصد آبیاری نواحی زیارت امیرمعن و نهرشاهی (یا نهر لشکری) و شیرآباد احداث میگردد در پروژه مفصل تخیکی تعیین خواهد شد.

بند آبگردان سیخ سر :

این پروژه در جوار شهر زرنج در محل سر بند های عنعنوی «برج اس» و مارونگی ها بالای رود خانه هیرمند در مواضع نادر علی اعمار خواهد شد. هدف پروژه، تنظیم آب در ساحه ۲۵۶۰۰ هکتار (۱۲۸۰۰۰ جریب) زمین موجوده واقع در شمال شیله چرخ و قلعه کنک میباشد.

اعمار بند آبگردان و ساختمان های آخذنه آب در کانال اساسی. انکشاف و اصلاح کانال سابقه سیخ سر و احداث زابرها و ساختمان های هایدر و تخنیک.

ساختمان نهر لشکری نیمروز :

پروژه مذکور قبلاً در سال ۱۳۵۱ آغاز گردیده و از جمله ۴۴ کیلو متر طول کانال به اندازه ۲۰ کیلو متر تکمیل گردیده است. هدف پروژه در مرحله نهایی بهبود وضع آبیاری در ساحه ۱۸۴ هزار هکتار (۹۲۰۰۰ جریب) زمین منطقه مرکز نیمروز میباشد اجزای پروژه قرار آتی است. ساختمان سر بند و تکمیل کانال آبیاری به طول ۲۴ کیلو متر.

دو نای و دوازده



بند آبگروان از غناب



پل دوروستان بالایی دریاکی همینه



احداث کانال فرعی جناح چپ به طول ۱۵ کیلومتر جهت آبیاری خوابگاه و ساختمان کانال راست به طول ۲۰ کیلو متر به منظور آبیاری ساحه زرنج و دشت امیران. (امیرمعن)

احداث زابر، ساختمان سرك های حفظ و مراقبت و تاسیسات هایدرو تخنیکي در مسیر کانال و تسطیح اراضی.

انکشاف برق در حوزه های کندهار و هلمند:

انرژی برق به حیث زیر بنای مهم اقتصادی حایز نقش بسیار عمده در انکشاف اوضاع اقتصادی و اجتماعی بوده و عامل اساسی در تولیدات صنعتی تلقی میگردد.

انکشاف صنایع اساسی چون ذوب فلز، کود کمیای، صنایع پتروشیمی و صنایع زراعتی و هم چنان بهبود سویه زندگانی مردم عمیقاً وابسته به منبع ارزان و مطمئن انرژی میباشد. در شرایط امروزی که بحران انرژی انکشاف اقتصادی و رشد صنایع کشور های فاقد منابع انرژی را تهدید میکند، استفاده از جریان دریاها به مقصد تولید انرژی ارزش به خصوص دارد.

در کشور ما فعلاً به اندازه ۷۱۶٫۲۹ ملیون کیلووات ساعت برق سالانه تولید میگردد که ۷۴ فیصد آنرا تولید دستگاه های آبی تشکیل میدهد از ذخیره گاز نیز به مقصد تولید انرژی برق استفاده شده و به ظرفیت ۳۶ هزار کیلووات دستگاه برق حرارتی در بلخ بحیث عامل مهم در تولید کود کمیای طرف استفاده قرار دارد.

در افغانستان ذخایر گاز به اندازه ۱۲۰ ملیارد متر مکعب و ذخایر ذغال سنگ به اندازه ۳۰۰ ملیون تن تثبیت شده است و علاوه بر آن منابع سر شار آب جهت تولید انرژی برق موجود است که با انکشاف منابع گاز، ذغال و انکشاف دریا های کشور میتوان زیر بنای مطمئن غرض رشد دوام دار اقتصادی و صنعتی ایجاد و با تنویر شهر ها و دهات تحولات عمده اجتماعی را تسریع نمود (۵).

شبکه کندهار: در حال حاضر (۱۳۵۵) ظرفیت شبکه برق کندهار

نسبت به احتیاجات تنویر و صنایع خیلی محدود است و هم شبکه مذکور از نظر تخنیکی مطمئن نیست .

در نظر است شبکه کندهار به قدرت ۳۰ هزار کیلو وات به نورم و استاندارد قابل قبول جدید احداث گردد .

توسعه شبکه گرشك لشكرگاه با وجودیکه طی سال های اخیر احتیاجات مصرف برق زیاد شده اما نسبت محدود بودن منبع تولید برق درین حوزه شبکه شهری لشكرگاه و گرشك تا کنون توسعه داده نشده است یگانه منبع انرژی در منطقه همانا فابریکه برق آبی بغرا به قدرت ۲۴۰۰ کیلووات میباشد که درایام زمستان نسبت مصرف زیاد برق يك قسمت شبکه مذکور از فعالیت باز می ماند. بافعال شدن فابریکه برق کجکی وتمدید لین انتقالی آن الی لشكرگاه توسعه شبکه درگرشك کاملاً میسر گردیده وقرار است ظرفیت شبکه های موجود، به ۹۰۰۰ کیلووات بلند برده شود .

برق آبی کجکی ولین انتقالی آن الی کندهار و لشكرگاه : در حال حاضر شهر کندهار توسط دیزل جنریتور ها تنویر میگردد که دیزل جنریتور های مذکور نیز استهلاك گردیده است باتمدید لین انتقال برق از کجکی به کندهار و اتصال آن به شبکه کندهار از يك طرف احتیاجات مردم تا اندازه مرفوع گردیده و از طرف دیگر امکانات استفاده از برق برای مردمی که فعلاً از برق محروم اند میسر شده و زمینه انکشاف صنایع در منطقه مهیا میگردد .

فابریکه برق آبی کجکی فعلاً با دو پایه توربین آبی هر کدام به ظرفیت ۱۶۵۰۰ کیلو وات آماده بهره برداری است. توقع می رود تا اخیر سال ۱۳۵۵ لین انتقال برق به ولتاج ۱۱۰ کیلووات به طول مجموعی ۲۲۱ کیلومتر و سب ستیشن های کندهار و لشكرگاه تکمیل و آماده بهره برداری گردد چنانکه لین انتقال کجکی کندهار در اخیر ماه آینده تکمیل و برق در آن جاری شد .

استفاده از ظرفیت باقیما نده کجکی: زمانیکه بند کجکی بالای دریای میرمند اعمار میگردد در نظر گرفته شده بانصب دروازه های پرچابه میتوان ظرفیت تولید برق را به ۱۵۰۰۰ کیلووات برق بلند برد،

بدر نظر داشت ضرورت و احتیاجات وقت فابریکه موجوده که در سال ۱۳۵۴ تکمیل گردیده به ظرفیت ۳۳ هزار کیلووات احداث گردید گرچه دروازه های بند و تونل قبلاً برای ظرفیت ۱۵۰ هزار کیلووات پیشبینی گردیده بود در پلان احداث ظرفیت با قیمانده ۱۱۶ هزار کیلووات پیشبینی شده و با تکمیل دستگاه مذکور در ظرف یکسال نور مال اضافه تر از ۵۰۰ میلیون کیلووات ساعت برق حاصل شده میتواند. بعد از تکمیل دستگاه مذکور قسمت اعظم برق تولید شده به ساحه کابل انتقال خواهد یافت تا کمبود برق را درین ناحیه تلافی و همچنان گام اساسی در راه دستگاه های برق به سویه ملی برداشته شود.

طوریکه در بخش آبیاری تذکر داده شد در چوکات پروژه آبیاری فراه امکان احداث دستگاه برق به ظرفیت ۱۹ هزار کیلووات موجود میباشد. هماهنگ با تطبیق پرو گرام ساختمان بند ذخیره و سایر تاسیسات آبیاری در احداث دستگاه برق نیز اقدام خواهد شد. مصارف تاسیسات برق در مصرف مجموعی پروژه آبیاری فراه رود شامل میباشد که درجایش از آن یادآوری شده است.

فهرست ۵

فهرست. آخذ و منابع

- ۱- آبیاری در ترکستان ، و . و . بار تولد ، ترجمهء کریم کشاورز ، طبع تهران ، ۱۳۵۰
- ۲- آثار الباقیه ، البیرونی ، ترجمه اکبر دانا سرشت ، طبع ۱۳۲۲ ، تهران
- ۳- آثار البلاد و اخبار العباد ، زکریا محمد بن محمود قزوینی ، طبع ۱۸۸۴ ، گوتن گن آلمان .
- ۴- آریانا و استرابو ، نجیب الله تور و ایانا ، طبع کابل ، ۱۳۲۴
- ۵- آریانا دایرة المعارف (افغانستان) ، طبع انجمن تاریخ افغانستان ۱۳۳۸ ش
- ۶- آریانا ، احمد علی کهزاد ، طبع مطبعه دولتی کابل ۱۳۲۱ ش
- ۷- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ، ابو عبدالله محمد مقدسی بشاری ، طبع لیدن ۱۹۰۶
- ۸- احياء الملوك در تاریخ سیستان ، ملک شاه حسین کیانی ، بکوشش دکتور منوچهر ستوده ، تهران ۱۳۴۴
- ۹- ادبیات مزدیسنا ، ابراهیم پورداود ، (دو جلد) طبع تهران ، ۱۳۳۱
- ۱۰- اشکال العالم نسخه خطی مربوط (آرشیف ملی) از ابوالقاسم جیهانی ، ترجمه علی بن عبدالسلام ، تحت شماره ۴/۸۵ آرشیف ملی
- ۱۱- افغانستان بعد از اسلام ، پوهاند حبیبی طبع ۱۳۴۷ ، کابل
- ۱۲- افغانستان در مسیر تاریخ ، میر غلام محمد غبار ، طبع ۱۳۴۷ ، کابل

- * افسانه های مردم ، پژواك ، ۱۳۳۶ ، كابل
- ۱۳- اقتصاد سياسي، م . ن . جوانشیر، طبع حزب توده ایران، ۱۳۵۸
- ۱۴- البلدان، احمد بن واضح یعقوبی (تالیف در ۲۷۸-۲۷۹ هـ) طبع ۱۳۰۲ قمری لیدن (عربی) .
- ۱۵- البلدان یعقوبی، ترجمه دكتور محمد ابراهيم آیتی، طبع ۱۳۴۳ ، تهران
- ۱۶- الاعلاق النفیسه ، ابن رسته ، طبع بریل، لیدن، ۱۸۹۱
- ۱۷- امپراطوری صحرا نوردان ، رنه گروسه ، ترجمه میكده طبع تهران، ۱۳۵۳
- ۱۸- اناهیتا (پنجاه گفتار پورداود) بكوشش مرتضی كرجی، طبع ۱۳۴۳
- ۱۹- اوستا، نگارش جلیل دو ستخواه، طبع تهران .
- ۲۰- ایراننامه (یا کار نامه ایرانیان) پروفیسر عباس شوشتری ، طبع ایران
- ۲۱- ایرانشهر ، مار کوارت ، ترجمه بهروز (نسخه غیر مطبوع انجمن تاریخ) .
- ۲۲- برخی بررسی ها در باره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی ایران ، احسان طبری ، طبع ۱۳۵۸ حزب توده ایران .
- ۲۳- برهان قاطع ، طبع دکتر معین،
- ۲۴- بهار عجم (فرهنگ) طبع هند
- ۲۵- بیست و پنج سده مالیات، عنایت الله شاپوریان، طبع دانشگاه تهران،
- ۲۶- پته خزانه از محمد بن داودخان، تحشیه و تعلیق عبدالحی ، حبیبی ، طبع ۱۳۳۹ ، كابل
- ۲۷- پشتانه شعرا، جلد اول ، حبیبی، طبع ۱۳۲۰ كابل
- ۲۸- پنجاه مقاله حبیبی، طبع مركز علوم اجتماعی اكادمی علوم افغانستان ۱۳۶۲
- ۲۹- تاریخ اجتماعی ایران ، مرتضی راوندی (۳ جلد) چاپ موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۴۴
- ۳۰- تاریخ ادبی ایران، ادوارد براون، ترجمه علی پاشا صالح، جلد اول طبع ۱۳۵۰ ، تهران

- ۳۱- تاریخ افغانستان ، احمد علی کهزاد، (جلد اول) طبع کابل ۱۳۲۵
- ۳۲- تاریخ افغانستان در عصر کورنیان هند، پوهاند حبیبی، طبع کابل.
- ۳۳- تاریخ ایران، نوشته گروهی از مورخین شوروی، ترجمه کریم کشاورز، طبع تهران ۱۳۵۴
- ۳۴- تاریخ ایران (دوجلد)، پرسى سايکس، ترجمه فخرداعی کیلانی ، طبع ۱۳۲۳ ، تهران
- ۳۵- تاریخ ایران، سرجان ملکم، طبع هند ۱۲۹۸ (۱۸۷۲) ترجمه میرزا اسمعیل حیرت
- ۳۶- تاریخ بخارا، از ابوبکر محمد بن جعفر نرشی (۲۸۶-۳۴۸) تصحیح مدرس رضوی بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۱، تهران
- دکتر جعفر شعار، طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران .
- ۳۷- تاریخ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، طبع دکتر فیاض ۱۳۵۰
- ، مشهد .
- ۳۸- تاریخ بیهقی طبع دکتر فیاض و دکتر غنی، ۱۳۲۴ تهران
- ۳۹- تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران از عهد ماقبل تاریخی تا پایان عهد ساسانی، تالیف رضانصا فیور، طبع ۲۵۳۶ تهران
- ۴۰- تاریخ پیامبران و شاهان ، حمزه بن حسن اصفهانی، ترجمه دکتر جعفر شعار، طبع بنیاد فرهنگ ایران .
- ۴۱- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام، (پنج جلد) طبع ۱۳۳۶
- ۴۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی ، محمود محمود (۸ جلد) طبع تهران
- ۴۳- تاریخ طبری یا (تاریخ الرسل والملوک)، محمد جریر طبری ، ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد های سوم، پنجم، نهم، دهم، یازدهم ، سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم طبع بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳

- ۴۴- تاریخ سیاسی واجتماعی آسیای مرکزی، و . و . بار تولد، ترجمه پوهاند علی محمد زهما طبع پوهنتون کابل ۱۳۴۴
- ۴۵- تاریخ سیستان (از مؤلف نامعلوم) تصحیح و تحشیه مرحوم بهار، طبع ۱۳۱۴، تهران
- ۴۶- تاریخ سیفی (تاریخنامه هرات) از سیفی هروی، تصحیح پروفیسر محمدزبیر صدیقی، طبع کلکته. ونیز طبع آفسیت ایران ۱۳۵۲
- ۴۷- تاریخ شاهنشاهی ایزان، . ت. اومستد، ترجمه دکتور محمدمقدم، طبع تهران
- ۴۸- تاریخ هرودت (کتاب سوم، چارم وهفتم) ترجمه، طبع تهران
- ۴۹- تاریخ کامل، عزالدین علی ابن الاثیر، جلد دوازدهم و سیزدهم، ترجمه عباس خلیلی جلد پانزدهم ترجمه علی هاشمی حایری، جلد بیستم ترجمه ابوالقاسم حالت، طبع تهران.
- ۵۰- تاریخ یمینی، ترجمه ابوشرف ناصح جرفادقانی، باهتمام دکتر جعفر شعار، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵، تهران
- ۵۱- تاریخ نگارستان، احمد بن محمد غفاری، طبع مرتضی مدرس کیلانی، تهران
- ۵۲- تاریخ کزیده، حمدالله مستوفی، طبع لیدن (۱۹۱۰-۱۳۲۸ق) و طبع تهران ۱۳۳۹
- ۵۳- تحدید النهایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن، البیرونی، طبع دانشگاه تهران ۱۳۵۲
- ۵۴- تخت جمشید (کتاب مصور) طبع ۱۳۴۲، تهران
- ۵۵- تذکرۃ الملوک، طبع محمد دبیرسیاقی، تهران
- ۵۶- تذکره نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی، ۱۳۱۷، چاپخانه ارمغان، تهران

- ۵۷- تحریر تاریخ و صاف ، بقلم عبدالمحمد آیتی، طبع بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ تهران
- ۵۸- تقویم البلدان ابوالفدا، ترجمه عبدالمحمد آیتی، طبع ۱۳۴۹، تهران
- ۵۹- تعلیقات تاریخ بیهقی، سعیدنفسی (جلد سوم) طبع تهران
- ۶۰- جغرافیای افغانستان ، طبع ۱۳۰۶ لاهور
- ۶۱- جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی، لسترنج، ترجمه محمود عرفان، طبع ۱۳۳۷، تهران
- ۶۲- جغرافیای تاریخی ایران ، و . و . بارتولد، ترجمه حمزه سر دادور، طبع ۱۳۰۸، تهران
- ۶۳- جغرافیای مفصل ایران ، مسعودکیهان، طبع تهران، ۱۳۱۱ شمسی از انتشارات کتابخانه ابن سینا
- ۶۴- جغرافیای سیاسی ایران ، مسعودکیهان، طبع تهران، ۱۳۱۱ شمسی از انتشارات کتابخانه ابن سینا
- ۶۵- جغرافیای طبیعی ایران، مسعودکیهانی، طبع تهران، ۱۳۱۱ شمسی، از انتشارات کتابخانه ابن سینا
- ۶۶- جغرافیای طبیعی افغانستان ، پوهاند جیلانی عارض، طبع پوهنتون کابل ، ۱۳۶۰
- ۶۷- جهاننامه ، محمد بن نجیب بکران، طبع مسکو ، نیز طبع دکتر محمد امین ریاضی ۱۳۴۲ ش
- ۶۸- چهل مقاله احمد کسروی ، گردآورده یحی ذکاء ، طبع تهران ۱۳۲۵
- ۶۹- حدودالعالم من المشرق الی المغرب، چاپ دکتور منوچهر ستوده و چاپ جلال الدین تهرانی ۱۳۱۷ و چاپ پوهنتون کابل، ترجمه میرحسین شاه ۱۳۴۲
- ۷۰- دایرةالمعارف اسلامی ، تهران
- ۷۱- دیوان فرخی سیستانی ، بکوشش محمد دبیر سیاقی، طبع اول ۱۳۳۳، طبع دوم ۱۳۴۷ تهران
- ۷۲- دیوان عنصری بلخی، چاپ دکتریحیی قریب، تهران
- ۷۳- دیوان مسعود سعد سلمان ، چاپ رشید یاسمی، تهران، کتابفروشی ادب

- ۷۴- راپور کمیسیون بیطرف مصب‌هیرمند طبع کابل، فبروری ۱۹۵۱-
۱۳۲۹ ش
- ۷۵- روضات الجنات فی اوصاف مدینة الہرات ، معین‌الدین اسفزاری،
بکوشش محمد کاظم امام ، دانشگاه تهران ۱۳۳۸ (دو جلد)
- ۷۶- زین‌الاخبار کردیزی، عبدالحی بن ضحاک کردیزی، تصحیح و تحشیه
و تعلیقات حبیبی ۱۳۴۷ تهران و طبع برلین .
- ۷۷- سفرنامه کلاویخو (سفیر اسپانیایی) ترجمه مسعود رحب‌نیا، چاپ
تهران
- ۷۸- سفرنامه ابن فضلان، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، طبع بنیاد فر-
هنگ ایران ۱۳۴۵، تهران
- ۷۹- سفرنامه پرسی سایکس (ده‌هزار میل در ایران) ترجمه حسین
سعادت نوری (۲ جلد) طبع تهران ۱۳۳۶
- ۸۰- سومین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد اول طبع بنیاد فرهنگ ایران
۱۳۵۱، تهران
- ۸۱- سوابق و اسناد موضوع آب‌از رود هیلمند طبع ۱۳۵۲، کابل
- ۸۲- سیر تحولات اجتماعی از عهد باستان تا سده هژدهم، تالیف د.
ک، متیرو پولسکی. ترجمه کاشانی، طبع تهران،
- ۸۳- شاهنامه فردوسی چاپ محمدبیر سیاقی (۶ جلد) چاپ ژول مول
فرانسوی و چاپ آفسیت کابل ۱۳۶۱
- ۸۴- شهرهای آریانا، عثمان صدقی، طبع کابل ۱۳۵۴
- ۸۵- صورت‌الاض، ابن حوقل، ترجمه دکتور جعفر شعار، بنگاه ترجمه
و نشر کتاب، تهران
- ۸۶- طبقات ناصری (دو جلد) منهاج السراج جوزجانی، تصحیح و تحشیه
پوهاند حبیبی، طبع ۱۳۴۲، ۱۳۴۷ کابل
- ۸۷- ظفرنامه، شرف‌الدین علی‌یزدی (۲ جلد) طبع ۱۳۳۶، تهران
- ۸۸- عجایب المقدور (زندگی شگفت‌آور تیمور)، ابن عرب‌شاه، ترجمه
محمدعلی نجاتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹ ش، تهران
- ۸۹- غیاث‌الغات، طبع هند .
- ۹۰- فتوح البلدان، بلاذری، طبع مصر ۱۹۰۶ طبع تهران ۱۳۵۳، ترجمه
آذرتاش آذرنوش

- ۹۱- فرهنگ معین (جلد اول) طبع تهران
 ۹۲- فرهنگ رشیدی، چاپ کلکته، هند
 ۹۳- فرهنگ جهانگیری، چاپ لکنهو، هند
 ۹۴- فرهنگ انندراج، جلد دوم، سوم، بکوشش محمد دبیر سیاقی
 ۹۵- فرهنگ انجمن ارای ناصری، طبع تهران
 ۹۶- فرهنگ (دهخدا) شماره ۱۰۸ طبع تهران
 ۹۷- قاموس جغرافیایی افغانستان جلد سوم، طبع کابل
 ۹۸- قابوسنامه، امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن وشمگیر، چاپ جلالالدین
 تهرانی، ۱۳۱۷
 ۹۹- کابل سلطنت بیان، الفنستون، ترجمه نصرالله سوبمن و حسن کاکر
 ، طبع اکادمی علوم افغانستان ۱۳۶۱-۱۳۶۲ مطبعه دولتی کابل
 (دو جلد) .
 ۱۰۰- کتاب البلدان، ابن فقیه همدانی، طبع لیدن ۱۳۰۲ هجری قمری .
 ۱۰۱- کتاب الخراج، امام ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم قاضی در بار
 هارون الرشید خلیفه، ترجمه عنی اصغر شعاع، طبع ۱۳۳۵ کابل.
 ۱۰۲- کتاب الخراج، ابی الفرج قدامه بن جعفر کاتب بغدادی (ذیل مسالك
 و ممالك ابن خر دادبه) طبع مصر، نیز همان کتاب طبع حسین خدیوچ،
 ۱۳۵۳، تهران
 ۱۰۳- کشاورزی و مناسبات ارضی، پتروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز،
 طبع دوم تهران
 ۱۰۴- کتاب الوزراء والکتاب، تالیف ابو عبدالله محمد بن عبدوس الجیشیا
 ری (قرن چهارم هجری) ترجمه ابو الفضل طباطبایی، طبع تهران ،
 ۱۳۴۸ ش
 ۱۰۶- کاتها (سرود های زردشت) ابراهیم پور داود، طبع تهران
 ۱۰۷- کرشاسب نامه، اسدی طوسی، چاپ حبیب یغمایی، ۱۳۵۴، تهران
 ۱۰۸- لشکرگاه، احمد علی کهزاد، طبع انجمن تاریخ، کابل ۱۳۳۶
 ۱۰۹- مالک وزارع در ایران، پروفیسر لمتون، ترجمه منوچهر امیری،
 طبع ۱۳۴۴

- ۱۱۰- مالکیت ارضی و جنبش های دهقانی در خراسان قرون وسطی ، محمد اعظم سیستانی ، طبع اکادمی علوم افغانستان ۱۳۶۲ ، کابل
- ۱۱۱- مجمع الفرس (فرهنگ) طبع هند .
- ۱۱۲- مجمل فصیحی، فصیح احمدخوافی، تصحیح محمودفرخ خراسانی، طبع ۱۳۴۱ تهران .
- ۱۱۳- مردم شناسی ایران، هنر ی فیلد، ترجمه دکتر عبدالله فریار ، طبع ۱۳۴۳ تهران
- ۱۱۴- مرزهای ایران، مهندس محمدعلی مخبر، طبع تهران ۱۳۳۰
- ۱۱۵- مروج الذهب مسعودی از ابوالحسن علی بن حسین مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۷
- ۱۱۶- مزارات هرات، اصیل الدین واعظ ، طبع مطبعه دانش هرات
- ۱۱۷- مسالك و ممالك اصطخری ، چاپ ایرج افشار ، تهران
- ۱۱۸- مسالك و ممالك ابن خردادبه چاپ مصر (تالیف در حدود ۳۰۰۰ هجری)
- ۱۱۹- معجم البلدان، یاقوت حموی ، طبع بیروت (۱۹۵۵م) جلد های اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم .
- ۱۲۰- معجم شاهنامه، تصحیح و تالیف و ترجمه حسین خدیوچم، طبع تهران
- ۱۲۱- مقدمه ابن خلدون ، ترجمه محمد پروین گنابادی، طبع تهران ۱۳۳۶ (دوجلد)
- ۱۲۲- مکاتبات رشیدی، رشیدالدین فضل الله ، وزیرغازان خان، طبع هند.
- ۱۷۲- نظام بهره برداری از زمین در افغانستان قرون وسطی ، محمد اعظم سیستان، کمیته دولتی طبع و نشر ۱۳۶۲
- ۱۷۳- نزهت القلوب، حمدالله مستوفی، باهتمام محمد دبیر سیاقی ، ۱۳۳۶ ، تهران
- ۱۷۴- ناصر خسرو و اسماعیلیان ، برتلس، ترجمه حسین آرین پور ، طبع تهران
- ۱۷۵- نفحات الانس جامی ، طبع کلکته، هند
- ۱۷۶- هفت کتیبه قدیم، پوهاند حبیبی، طبع کابل ۱۳۴۸ ، انجمن تاریخ افغانستان
- ۱۷۷- هیرمند، نشریه ریاست عمومی انکشاف وادی هیرمند بمناسب، جشن استقلال ۱۳۴۲

- ۱۲۳- مجله باستان شناسی، سال اول، مقالات شهر غلغله در سارو
تار نیمروز بقلم عبدالرحمن امیری
- ۱۲۴- مجله باستان شناسی، سال ۱۳۶۰، مقاله «زادگاه رستم» بقلم
ویلیام تروزدل.
- ۱۲۵- مجله باستان شناسی، سال ۱۳۶۱، مقاله «به سیستان کی
دلرغون پیرندنی خیرنی» بقلم زمیری محقق
- ۱۲۶- مجله آریانا، شماره هفتم و هشتم، نهم و دهم ۱۳۴۵، مقاله
(دورنمای یک رودخانه بزرگ) محمد اعظم سیستانی
- ۱۲۷- مجله آریانا، شماره ۳-۴ حمل و ثور ۱۳۴۴ مقاله «دریاچه زره»،
محمد اعظم سیستانی
- ۱۲۸- مجله آریانا، شماره ۱۱-۱۲، ۱۳۴۴، مقاله «نیمروز به نیمنگاه»
محمد اعظم سیستانی.
- ۱۲۹- مجله آریانا، شماره ۳-۴-۵-۶-۷-۱۳۴۶، مقاله «جغرافیای تاریخی
زرنج» محمد اعظم سیستانی.
- ۱۳۰- مجله آریانا، شماره ۱۱-۱۲ سال ۱۳۴۵، مقاله «سرور اتشکده
کرکویه» محمد اعظم سیستانی.
- ۱۳۱- مجله آریانا، شماره اول (دلو و حوت) سال ۱۳۴۶، مقاله «جغرا-
فیای طبیعی سیستان» محمد اعظم سیستانی.
- ۱۳۲- مجله آریانا، شماره دوم، حمل و ثور سال ۱۳۴۷، مقاله «سیستان
در ادبیات مزدیسنا» محمد اعظم سیستانی.
- ۱۳۳- مجله آریانا، شماره سوم، سال ۱۳۴۷، مقاله «فراه یا فرا؟»
محمد اعظم سیستانی
- ۱۳۴- مجله آریانا، شماره پنجم، سال ۱۳۴۷، مقاله «سیستان شرقی»
محمد اعظم سیستانی
- ۱۳۵- مجله آریانا، شماره دوم سال ۱۳۶۲، مقاله «تذکرات مختصر جغرا-
فیایی درباره سیستان و زابلستان» محمد اعظم سیستانی.
- ۱۳۶- مجله آریانا، شماره اول سال ۱۳۶۳، مقاله «سیستان قدیم» محمد
اعظم سیستانی.

- ۱۳۷- مجله آریانا، شماره نهم و دهم سال ۱۳۲۳، مقاله «عیاران و جوانمردان» عبدالحی حبیبی.
- ۱۳۸- مجله آریانا، شماره ۱-۲ سال ۱۳۴۱، مقاله «لشکران صفاری» بوسورت، ترجمه سر، همایون.
- ۱۳۹- مجله آریانا، شماره دوم دوره هجدهم، مقاله «هیرمند» بقلم میر - شاه.
- ۱۴۰- مجله آریانا، شماره چهارم سال ۱۳۲۲، مقاله «حفریات در سار تار» هاکن، ترجمه نبی کهزاد.
- ۱۴۱- مجله آریانا شماره هشتم، سال اول، مقاله «سیستان صد سال قبل» ترجمه نبی کهزاد.
- ۱۴۲- مجله آریانا، شماره ۴ سال ۱۳۵۰، مقاله «بدیع الدین ترکوی سجزی» پروفیسر نذیر احمد، ترجمه افکرت.
- ۱۴۳- مجله آریانا، شماره اسد و سنبله، سال ۱۳۵۱، مقاله «بست و لشکرگاه» پوهاند حبیبی.
- ۱۴۴- مجله آریانا، شماره دوم سال ۱۳۴۶، «اوضاع اقتصادی سیستان در صدر اسلام» محمد اعظم سیستانی.
- ۱۴۵- مجله آریانا، شماره چهارم سال ۵۰، مقاله «اوضاع سیستان و زوال خاندان کیانی در قرن ۱۹»، «محمد اعظم سیستانی».
- ۱۴۶- مجله آریانا، شماره قوس و جدی ۱۳۴۵، مقاله «کشف یک گمشده در سیستان» ترجمه یعقوب حسن قریشی.
- ۱۴۷- مجله آریانا، شماره میزان و عقرب ۱۳۴۳، مقاله «آیارواق بست در قرن نخستین اسلامی موجود بود؟» عبدالحی حبیبی.
- ۱۴۸- مجله آریانا، شماره سوم، سال ۱۳۵۲، مقاله «دنیروز لرغون پیژندنی» بقلم کلاوس فیشر (ترجمه محرابی) *
- ۱۴۹- مجله آریانا شماره اول، ۱۳۴۵ (دلو و حوت) مقاله «سارتار یا حصار طاق» محمد اعظم سیستانی.
- ۱۵۰- مجله ادب، دوره نوزدهم (۱۳۵۰) شماره ۳-۴، مقاله «یک تحقیق مختصر. منابع برای دودمان صفاری سیستان» بوسورت ترجمه پوهاند قیوم قویم.

- ۱۵۱- مجله ادب، سال ۱۳۵۳، شماره اول مقاله «قدرت خلفای عباسی در سیستان» بوسورت ترجمه پوهاند قیوم قویم .
- ۱۵۲- مجله دانشکده و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره چهارم، ۱۳۵۵ مقاله «جغرافیای محله ای مشهد» تقی بینش .
- ۱۵۳- مجله سروش، شماره ۱۹ جلد سوم حوت ۱۳۳۷، مقاله «پرورشگاه فرهنگ باستانی» عبدالحی حبیبی .
- ۱۵۴- مجله سروش، شماره ۸ قوس ۱۳۳۵ مقاله «لشکرگاه بست» بقلم عبدالحی حبیبی .
- ۱۵۴- مجله جهان نو، شماره ۱-۳، ۱۳۴۷، مقاله «نظام های اجتماعی ایران در دوره اسلامی» احمد اشرف .
- ۱۵۵- مجله جهان نو، شماره ۳ دوره ۲۴ (۱۳۴۸) مقاله «پیرامون طبقات» علی اکبر اکبری
- ۱۵۶- بررسی های تاریخی شماره چهارم، سال دوازدهم، مقاله «سیستان در عهد صفوی»
- ۱۵۷- مجله عرفان، شماره اول سال ۱۳۶۱، مقاله «بازتاب یکی دو واقعیت تاریخی در شاهنامه فردوسی» محمد اعظم سیستانی .
- ۱۵۸- مجله فرهنگ مردم، کمیته دولتی کلتور، شماره دلو، حوت ۱۳۶۲، مقاله «بررسی جلوه های مادی يك واقعیت در فرهنگ مردم سیستان» محمد اعظم سیستانی .
- ۱۵۹- مجله سخن، دوره ۱۳ شماره ۱۱-۱۲ (اسفند ۱۳۴۱) فروردین ۱۳۴۲ مقاله «ابومسلم نامه» .
- ۱۶۰- مجله سخن دوره چهاردهم شماره ششم (۱۳۴۲) مقاله «باستا - شناسی در سیستان» پروفسر سراتو
- ۱۶۱- مجله سخن، آذرماه ۱۳۴۳، مقاله «يك سند تاریخی در باره سیستان» سید محمد علی جمالزاده .
- ۱۶۲- مجله تلاش، شماره پانزدهم، اسفند ۱۳۴۷ فروردین ۱۳۴۸ مقاله «سیستان» بقلم مهرین .
- ۱۶۳- مجله دانش، شماره دهم و یازدهم سال ۱۳۳۰، مقاله «یاد داشتهای درباره سیستان و بلوچستان» ریچارد فرای .
- ۱۶۴- مجله مهر شماره سوم، سال پنجم

۱۶۵- مجله باستانشناسی ، سال چهارم ، شماره اول ۱۳۶۱ ، مقاله «په سیستان کی دلرغون پیژندونکوخیرنی» زمری محقق .

۱۶۶- مجله باستانشناسی ، سال اول شماره دوم مقاله «حفرچاه سست» اداره باستانشناسی .

۱۶۷- مجله هنر طبع ریاست هنر اطلاعات و کلتور ۱۳۵۹ ، شماره دوم و سوم مقاله «هنر هزار ساله در کنار هلمند» روان فرهادی .

۱۶۸- مجله هنر و مردم (طبع ایران) شماره ۸۱ ، سال ۱۳۴۸ مقاله «ایران مهد فرهنگ و تمدن باستانی و سیستان یکی از افتخارات کشور» دکتر فرخ ملک زاده .

۱۶۹- مجله هنر و مردم ، شماره ۶۹ مقاله «سیستان در عهد هخامنشی‌ها» دکتر عیسی بهنام

۱۷۰- مجله هنر و مردم ، شماره ۱۲۶ ، مقاله «آثار هنری آسیای میانه و افغانستان» بقلم فرانسیس تایسو ترجمه مسعود رجب نیا .

۱۷۱- مجله یغما ، سال ۱۳۵۵ ، شماره نهم مقاله «گاهشماری در ایران» از دکتر علی اکبر جعفری

۱۷۲- میراث خوار استعمار ، دکتر مهدی بهار ، ۱۳۴۴ طبع تهران .

۱۷۳- یشت‌ها (دو جلد) ابراهیم پور داود ، طبع ۱۳۴۲ ، تهران

۱۷۴- یعقوب لیث ، دکتر ابراهیم باستانی پاریزی ، ۱۳۵۳ تهران

bibliography

1- Ali, Mohammad. "A Short History of the Helmand Valley." *Afghanistan Magazine*, No. 1, 1955, p. 35-43.

2- Annandale, N., and H.G. Carter. "Notes on the Vegetation of Seistan." *Journal and Proc. Asiatic Soc. Bengal*, new series, vol. 15, p. 267-297. 1920.

3- Annandale, N., and others. "Report on the Aquatic Fauna of Seistan" (and other subsidiary studies). *Rec. Indian Museum*, vol. 18, 1921.

4- Baker, E.C. Stuart. "Notes on Two Collections of Birds from Seistan." *Rec. Indian Museum*, vol. 18, p. 121-134, 1921.

5- Bedghe, L. Vanden. *Archeologie de L'Iran Ancien*. Leiden, 1959.

6- Conolly, Edward. "Sketch of the Physical Geography of Seistan."

Journal of the Asiatic Society, no. 130, vol. 9, pt. 2, p. 710-726. 1940.

7- De Cardi, Beatrice. "On the Borders of Pakistan: Recent Exploration."

Jour. Roy. India, Pakistan and Ceylon Soc., London, Vol. 24, no. 2, 52-57. 1950.

8- Dupree, Louis. *Shamshir Ghar: Historic Cave Site in Kandahar Province, Afghanistan*. *Anthropological Papers of the American Museum of Natural History*, vol. 46, pt. 2, p. 141-311. 1958.

9- Fairservis, Walter A., Jr. *Preliminary Report on the Prehistoric Archaeology of the Afghan-Beluchi Areas* *American Museum Novitates*, no. 1587. 1952.

10- *Future Archaeological Research in Afghanistan*. *Southwestern Jour. Anthrop.*, vol. 9, no. 2, p. 139-146.

11- *Archeological Studies in the Seistan Basin of Southwestern Afghanistan and Eastern Iran*. *Anthropological Papers of the American Museum of Natural History*, vol. 48, pt. I. New York: 1961.

This latter report was the basis for most of the historical notes in this paper, as well as descriptions of sites beyond the general vicinity of Zaranj that we visited in February March, 1971; Fairservis, in turn, relied heavily on 19th and early 20th century visitors' accounts and descriptions in carrying out his research. This volume has extensive, well-illustrated shered diagrams. The Iranian as well as the Afghan Seistan is discussed, although most of the sites in Iranian Seistan are described from information provided by Sir Aurel Stein and others.

12- Ferrier, M. Caravan Journeys and Wanderings in Persia, Afghanistan, Turkistan and Belouchistan. John Murray, Albermarle Street, London: 1856.

This account is mostly anecdotal, with only a small section devoted to the Seistan itself.

13- Fischer, Klaus. "Recent Researches in Ancient Seistan." Afghanistan Magazine, vol. xvi, no.2, 1961, p. 30-39.

Emphasis on the possibility of a thriving culture having existed in the area after the Mongol/Timurid devastations of the 13-14th centuries.

14- "Archaeological Studies in Seistan and Adjacent Areas."

Afghanistan Magazine, vol. xxii, no. 3 and 4, 1969-1970, p. 91-108.

Discussion of bricks, decoration, and other artistic aspects of a number of sites, but does not include a map, or otherwise indicate their location. Some sites mentioned: Sohren Kalat, Ziarat Amiran Saheb, Khwaja Siah Posh, Qala Wabu.

15- Ghirshman, R. Fouilles de Paris, Musee du Louvre, 2 vols. 1938-1939.

16- Fouilles de Nadi-Ali dans le Seistan Afghan. Rev. Arts Asiatiques, vol. 13, no. 1, p. 10-22. 1939. L'Iran. Paris, 1951.

17- Goldsmid, F. J. Eastern Persia, 2 vols. London: 1876

Goldsmid was the Director of the British arbitration mission that considered the Seistan boun-

dary dispute; the mission, according to Fairservis, "initiated the most extensive 19th century exploration of Seistan."

18- Hackin, J., J. Carl, and J. Meunie. *Diverses Recherches Archeologiques en Afghanistan* (1933-40). Paris: 1959.

19- Hedin, Sven. *Overland in India*, 2 vols. London: 1910.

20- Heine-Geldern, Robert. "The Coming of the Aryans and the End of the Harappam Civilization." *Man*, vol. 56, art. 151, p. 136-140. 1956.

21- Hersfeld, E., D. Reiner, and E. Vobsen. *Paikuli*. 2 vols. Berlin: 1924.

22- Hughes-Buller, R., and Rai Sahib Diwan Jamiat Rai. "Bolan Pass and Chagai." In *Baluchistan Distric Gazetteer*, vol.4. Karachi: 1907.

23- "Makran and Kharan." In *Beluchistan District Gazateer*, vol. 7. Ajmeer: 1907.

24- Huntington, G. "The Basin of Eastern Persia and Seistan." *PUBLI*.

Cavnegie Inst. Washington, no. 26, p. 219-317. 1905.

Huntington was a member of the Pumpelly expeditions of the Carnegiet Institute of Washington in 1903-1904 and was also a guest of the Seistan Arbitration Commission during those years.

He produced, according to Fairservis, one of the most important geographical studies of the Seistan.

25- Le Strange, Guy. *The Lands of the Eastern Caliphate*. Second Edition. Cambridge, Cambridge University Press: 1930.

26- MacGregor, L. M. *Wanderings in Baluchistan*. London: 1882.

27- McMahon, Henry. "Recent Survey and Exploration in Seistan."

Geograp Journal vol. 28, nos. 3-4, p. 209-228, 333-352.

28- Olmstead, A. T. *History of the Persian Empire*. New York: 1948.

29- History of the Persian Empire. Chicago, Phoenix Books, 1959.

30- Piggott, Stuart. Prehistoric India to 1000 B.C. Penguin Books, Middlesex, England: 1950.

31- Pottinger, H., and Charles Christie. "Voyages Modernes. Paris, vol. 14, p. 154-166.

32- Rawlinson, H.C. "Notes on Seistan." Jour. Roy. Geogr. Soc., vol. 43, p. 272-294. London 1873.

Fairservis says: This is the most important 19th century work on the historical and Islamic records for all kinds of information on the area.

33- Savage-Landor, A.H. Across Coveted Lands. 2 vols. New York: 1903.

34- Schmidit, E.P. Excavation at Tepe Hissar, Damghan. Publ.

Iranian Sect. Univ. Mus., Philadelphia: 1937.

35- Stein, Aurel. Innermost Asia. Detailed Report of Explorations in Central Asia, Kan-Su and Eastern Iran. 4 vols. Oxford: 1928.

Archaeological Reconnaissances in Northwestern India and Southeastern Iran. London: 1937.

36- Sykes, p. Molesworth. "A Fourth Journey in Persia, 1897-1901." Geogr. Jour., vol. 19, no. 2, p. 121-173. 1902.

37- Ten Thousand Miles in Persia. New York: 1902

38- Sykes, A History of Persia. 2 vols. London: 1940.

39- Sykes, A History of Afghanistan. 2, vols. London: 1940.

40- Tarn, W.W. Alexander the Great. 2 vols. Cambridge, England: 1948.

41- The Greeks in Bactria and India. Second Edition. Cambridge, England: 1951.

42- Tate, G. P. The Frontiers of Baluchistan. London: 1909.

43- Seistan. A Memoir on the History, Topography, Ruins and People. Calcutta, Government Printing Office: 1912. 2 vols.

Tate was a survey officer under Major P. Sykes, later a member of the Seistan Arbitration

Commission which established the present boundaries between Iran and Afghanistan in 1903-1905.

44- H.H. Willson, *Ariana Antiqua*, London, 1841 p. 150-153

45- East and West New Series Vol. 22, No. 3-4 September-December 1972.

46- East and west New Series Vol. 16, No. 1-2, 1966

47- Seistan (Tourist Brochure on Southwestern Afghanistan) United States of America Agency for International Development. Lashkar Gah, April, 1972

48- Gh. Frado Gnoli: *Ricerche Storiche Sul Sistan Antico* IS. M.E.O. Roma 1967.

49- East and weast, New Series, Vol. 21-Nos: 1-2, 1971:

50- Historical, Geographical and philological studies on Siestan by, Bosworth, Daffina and Gnoli, in the Light of Recent Archaeological field Surveys.

51- East and weast New series, Vol. 20 No: 4, 1970:

An Archaeological Reconnaissance, in the Helmand Valley, south Afghanistan, by: Norman Hammond.

52- East and weast New series, Vol 18, No: 1-2, 1968:

Maurizio Tosi: *Excavation at shanrisokhta, achalcelitnic in the Iranian sistan. Preliminary Report on the first campaing, October December 1967: P: 9-76 Vol 19, No: 3-4, p: 283-386.*

53- The Archeology of Afghanistan, (from earliest times to the tinurid Period) by: F.R. Allchin and Hammund, 1987

فهرست نام جایها

آ

آسیای جنوب غربی، ۴۵۴، ۴۸۸.

آسیای صغیر، ۴۱۸، ۴۵۲.

آسل، ۳.

آسودریا، ۸۰، ۴۵۴.

۱

ابو اهیم آباد (قلعه، ناحیه)، ۷۴.

ابوشهر یار (رام شهرستان)، ۱۶۵.

۲۲۸، ۴۲۵.

اپا رسن، ۵۵.

اپاییری سن، ۵۵.

اتیمندر (هیرمند)، ۵۳۴.

اتیمندروس (هیرمند)، ۴۲۷، ۵۰۳.

اجرستان، ۵۸.

ادیر سکن، ۹۶.

اراخوزیا، ۹۸.

ارض داور، ۳۷۲، ۴۰۰.

ارغنداب، ۳۷۵، ۳۸۵، ۴۱۶، ۴۵۴.

۵۰۱.

ارغنداب سرکزی، ۵۳۸، ۵۴۶.

ارغنداب شمالی، ۵۴۶، ۵۳۸.

آب بزیان (پریان)، ۱۹۶.

آب زره، ۱۰۶، ۱۱۸.

آب وزدان (دریاچه های هامون)،

۳۷۴.

آب کیانسیه، ۵، ۳۳۴.

آبد لاور، ۵۶.

آتشکده کرگویه، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶.

آتشکده محبوبیان، ۲۹۴.

آخور رخش رستم، ۹۳، ۹۴، ۲۹۰، ۴۲۶.

آذر بادگان، ۲۹۴.

آراک، ۱۶۴.

آرا کوتی، ۹۸.

آریانانا، ۷۹، ۱۲۵، ۱۴۸، ۳۳۲، ۴۱۸.

آریا (هرت)، ۴۱۵، ۴۱۶.

آسیا، ۷۹، ۴۳۰.

آسیای میانه، ۲۵، ۴۲، ۱۱۲، ۱۵۰.

۱۷۱، ۱۷۸، ۲۵۴، ۳۱۵، ۳۳۶، ۴۷۳.

۴۷۴، ۵۱۳، ۵۱۴.

اسکند ریه اریون (هرات) ۴۱۷،
اسکل (محل) ۳۶۳، ۳۶۲، ۲۲۲،
۴۷۱.

اسلام آباد، ۳۵۵.

اشپل کوه (اسفل کوه) ۳۵۵.

اشکین، ۶۰، ۷۴.

اصفهان، ۲۷.

اصل چخانسور، ۷۳، ۱۲۰، ۲۷۳-

۴۵۹

اغوجان، ۱۰۰.

افغانستان، ۱، ۲، ۱۳، ۲۵، ۲۶،

۳۷، ۱۱۲، ۵۶، ۲۷، ۲۸۴،

۳۰۱، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۷۴، ۴۷۳، ۵۱۳

۵۵۶، ۵۲۸، ۵۲۶، ۵۱۴

ا فریقای شمالی، ۲۰.

اکزام بانک، ۵۳۲.

اگریا سپ، ۶۴، ۴۱۸.

الخروج، ۱۶۶

العسکر (شبهه مدینه) ۳۷۱، ۳۷۲.

الیاس آباد، ۳۵۵.

الین (نزدیک سار بان قلعه) ۳۷۹،

اسام سراه، ۲۲۸، ۴۲۱

ارغستان، ۵۲۹.

ارا کو زیا (قندهار) ۹۸،

۴۱۵، ۴۱۶، ۴۰۵.

ارزی (رود)، ۹۷، ۳۳۴.

ارگ زرننگ، ۱۲۶، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۸،

۱۷۹، ۲۰۵، ۳۲۴، ۳۳۷، ۴۲۷، ۴۶۱

ارگ (قلعه) ۳۲۴، ۴۳۳، ۴۳۴.

ارگ قلعه فتح، ۲۳۰، ۲۳۱

ارنج، ۲۲۶.

الرخج (قندهار) ۴۲۴، ۴۰۵.

الرخذ (قندهار) ۱۲۵، ۴۰۵.

ارواذا، ۹۷.

اروپای غربی، ۵۱۳، ۵۱۴.

ارواح کین (محل) ۲۲۳.

اریکادا، ۴۱۷

اسپهد کوه، ۳۲۳.

اسپهد (قلعه لاش) ۱۷۱، ۲۱۱.

اسپند کوه (کوه خواجه) ۳۲۹.

اسفزار، ۹۶، ۱۴۲، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۷،

۳۲۲، ۳۸۶، ۴۲۱، ۴۹۵.

اسفنجای، ۱۹۷، ۲۰۱، ۴۱۱، ۴۱۹.

اسک چاه، ۳۵۸.

- | | |
|------------------------|----------------------------------|
| ایران شرقی، ۲۸۶. | امریکا، ۱۱۰. |
| ایران شهر، ۵۴. | امیران (امیر معن)، ۳۶۶، ۳۲. |
| ایری مانتوس، ۵۳. | اناردیره، ۹۷، ۳۵۴. |
| اینا (شهر)، ۳۱۷. | انبار غله آسیا (سیستان)، ۲۰۸. |
| ب | انجمن تاریخ افغانستان، ۲۰۸. |
| باباجی (منطقه)، ۵۵۲. | انگلستان، ۲۵۴. |
| باب الکان - آکار، ۱۸۳. | انها ردک دهله، ۶۹. |
| باب استریس، ۱۸۳. | انهار زرکن و زورکن، ۴۷۰، ۴۷۱. |
| باب بارستان، ۱۸۴. | اوشتاو ایتی (رود)، ۹۷، ۳۳۴. |
| باب غنجره، ۱۸۶. | ۳۳۵. |
| باب کرکویه، ۱۸۳. | اوق (قلعه کاه)، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۲۳ - |
| باب نیشک، ۱۸۳. | ۳۰۱، ۳۴۶، ۴۶۱. |
| باب طعام، ۳۶۲. | اهواز، ۲۰۱. |
| باب مینا، ۱۸۴، ۱۸۳. | ایالت اراکوزیا، ۴۰۷. |
| باب شیرک، ۱۸۳. | ایالت زمینداور، ۱۹۷. |
| باب نوخیزک، ۱۸۳. | ایالت سیستان، ۸۱. |
| باب ستاراوق، ۳۸۳. | ایالت هرات، ۴۱۶. |
| باب شعیب، ۱۸۳. | ایران، ۱، ۴، ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۲۵، ۲۷، |
| باب جرجان، ۱۸۳. | ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۹۴، ۲۲۲، ۳۳۸ |
| باب رودگران، ۶. | ۳۷۳، ۴۷۴، ۵۱۳، ۵۱۴. |
| باب رویگران، ۱۸۶. | ایران قدیم (آریانا)، ۳۰۷. |
| باختر، ۱۳۵. | |

فهرست نام جایها

آ

آسیای جنوب غربی، ۴۵۴، ۴۸۸.

آسیای صغیر، ۴۱۸، ۴۵۲.

آسل، ۳.

آسودریا، ۸۰، ۴۵۴.

۱

ابو اهیم آباد (قلعه، ناحیه)، ۷۴.

ابوشهر یار (رام شهرستان)، ۱۶۵-.

۲۲۸، ۴۲۵.

اپا رسن، ۵۵.

اپاییری سن، ۵۵.

اتیمندر (هیرمند)، ۵۳۰.

اتیمندروس (هیرمند)، ۱۲۷، ۵۳۰.

اجرستان، ۵۸.

اذر سکن، ۹۶.

اراخوزیا، ۹۸.

ارض داور، ۳۷۲، ۴۰۰.

ارغنداب، ۳۷۵، ۳۸۵، ۴۱۶، ۴۵۴.

۵۰۱.

ارغنداب مرکزی، ۵۳۸، ۵۴۶.

ارغنداب شمالی، ۵۴۶، ۵۳۸.

آب بزیان (پریان)، ۱۹۶.

آب زره، ۱۰۶، ۱۱۸.

آب فرزdan (دریاچه های هامون)،

۳۷۴.

آب کیانسیه، ۵، ۳۳۴.

آبد لاور، ۵۶.

آتشکده کرکویه، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶.

آتشکده محبوبسیان، ۲۹۴.

آخور رخس رستم، ۹۳، ۹۴، ۲۹۰، ۴۲۶.

آذر بادگان، ۲۹۴.

آراک، ۱۶۴.

آرا کوتی، ۹۸.

آریانا، ۷۹، ۱۲۵، ۱۳۸، ۳۳۲، ۴۱۸.

آریا (هرت)، ۴۱۵، ۴۱۶.

آسیا، ۷۹، ۴۳۰.

آسیای میانه، ۲۵، ۴۲، ۱۱۲، ۱۵۰-.

۱۷۱، ۱۷۸، ۲۵۴، ۳۱۵، ۳۳۶، ۴۷۳.

۴۷۴، ۵۱۳، ۵۱۴.

بغرا اه ۵۳۹.	برزرا ۲۸۰، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۰۸، ۳۳۱.
بغین ۲۰۲، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۰۱، ۳۰۲.	برنگک، ۳۵۶، ۳۵۵.
۳۰۳.	برنگتوت، ۳۵۵.
بکر آباد (تکر اواد = تگین آباد)، ۳۷۲.	برونج، ۳۰۸.
۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۱.	بست، ۵۸، ۵۵، ۸۸، ۱۳۹، ۱۳۲، ۱۳۳.
بکرو د، ۳۲۱.	۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷.
بلاد او رو بست، ۳۰۰، ۳۲۴، ۳۱۱.	۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۰.
۳۸۴.	۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۸۱، ۲۸۳.
بلاد رنج، ۳۰۵.	۲۸۲، ۲۸۹، ۳۷۷، ۳۸۷، ۳۷۱، ۳۷۲.
بلاد زابستان، ۱۴۵.	۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۶.
بلاد شرق، ۱۵۰.	۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳.
بلاد گر مسیر، ۳۹۱، ۳۷۵.	۳۵۸، ۳۹۴، ۳۹۹، ۵۶۰.
بلخ، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۲۵، ۲۴.	بسکو (بسکر، لشکر)، ۱۲۹.
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۷۹، ۲۰۳.	بگت، ۲۵۹.
۳۳۷، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۴.	بشتر، ۱۷۰، ۱۸۹.
بلده عذرا، ۱۷۶.	بشتو، ۳۳۸.
بلواخان، ۳۶۱.	بشلنگک، ۳۱۹، ۳۰۳.
بلندده، ۳۵۵.	بصره بحر اسان (سیستان)، ۳۹۱.
بلوچستان، ۸۰، ۸۵، ۱۱۶، ۱۹۶، ۱۹۷.	بصره، ۳۵۵.
۲۲۵، ۲۶۵، ۳۷۵، ۳۰۷، ۳۲۹، ۳۳۸.	بغداد، ۱۶، ۲۰، ۱۵۲، ۱۷۲، ۱۹۶، ۲۰۱.
بلوک سرابان، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷.	۲۰۳، ۳۳۸، ۳۹۳.
بم، ۲۰۰، ۲۵۹.	

بند حمزه بلو خان، ۷۶، ۲۵۶، ۲۳۸، ۲۶۲، ۴۶۰.

بند بابا خان (حمزه بلو خان)، ۶۵، ۴۶۲.

بند کجکی، ۵۸، ۲۵۹، ۵۲۹، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۵۷.

بندر ستم، ۹، ۶۵، ۲۱۷، ۲۵۶، ۲۶۷، ۴۵۹، ۴۵۸، ۳۶۲.

بند بخش آباد، ۹۵، ۹۴.

بند کمال خان، ۳۱، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۵.

۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۸۲، ۴۵۴، ۴۷۱، ۵۵۵، ۵۵۴.

بند سیستان، ۱۶۷، ۲۲۶، ۳۵۹، ۳۶۱، ۴۳۱.

بند کوهک، ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۶۹، ۱۷۰، ۳۴۲، ۴۶۹، ۴۷۱.

بند هاو نک، ۳۸، ۲۵۶، ۲۳۸، ۴۶۲، ۴۶۰.

بند هیرمند، ۱۶۵، ۳۷۵، ۳۸۴.

بند ذخیره لشکر گاه فراه، ۹۶.

بند ذخیره ارغنداب، ۹۹، ۱۰۰.

بند ارغنداب، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۵.

بمبستان، ۵۷.

بنادر، ۲۵۹.

بنجار، ۲۲۵.

بنجونی (پنجوائی کندهار)، ۳۷۲.

بند آب، ۴۵۷.

بند آبگردان خوا بگه، ۵۵۵.

بند آبگردان سیخسر، ۵۵۵.

بند آبگردان ارغنداب، ۵۳۵.

بند سیل گردان ناد علی، ۵۳۲.

بند بر زره، ۲۵۶، ۴۶۲، ۲۳۸.

بندر اشکک، ۲۵۶، ۴۶۲، ۲۶۰.

بند نک محمود، ۴۶۲، ۲۳۸، ۲۵۶.

بند هودود، ۴۶۲، ۲۵۶.

بند کهنه رود فر، ۹۴، ۵.

بندر یگ، ۴۶۳.

بند گزک، ۴۶۲.

بند فسدان، ۴۶۷.

بند ضحک، ۴۶۹.

بند سراج، ۵۵۲.

بند کندک، ۴۶۲.

بند یکاب، ۲۵۶، ۴۶۲، ۴۶۰.

- | | |
|----------------------------|--|
| پارین ، ۳۱۸ . | بنیادفر هنگ ایران ، ۲۴ . |
| پال ، ۲۲۸ ، ۳۲۱ . | بوستانهای زرنج ، ۱۸۵ . |
| پالا کنتی ، ۳۱۸ . | بهسود ، ۵۸ . |
| پای تخت زابلستان ، ۱۴۴ . | بهستون ، ۳۱۵ . |
| پای تخت سیستان ، ۳۳۵ . | بهشت باستان شناسان ، ۷۹ . |
| پای کوشک طاهری ، ۲۷۹ . | بهیجن ، ۳۲۱ ، ۲۷۹ . |
| پده های غوث ، ۷۴ . | بیا بان سر کنده کرمان ، ۷۵ ، ۱۰۷ ، |
| پرسه پولیس ، ۳۱۵ . | ۱۹۶ . |
| پریان (رود) ، ۶۶ . | بیابان لوت ، ۳۲۹ . |
| پروفتیازیا ، ۳۳۹ ، ۳۱۷ . | بیابان زره ، ۳۶۰ . |
| پروژه سارجه ، ۵۳۷ ، ۵۴۰ . | بیگس ، بیجس ، ۳۱۷ . |
| پروژه ترنک ، ۵۳۶ ، ۵۴۴ . | بی برگ ، ۲۵۷ . |
| پروژه نادعلی ، ۵۳۹ ، ۵۳۷ . | بی بی چه باران ، ۳۵۳ . |
| پروژه شمالان ، ۵۳۷ ، ۵۴۱ . | بیسرود ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ . |
| پروژه آبیاری فراه ، ۵۵۸ . | بیمارستان زرنج ، ۱۸۰ ، ۱۸۷ ، ۳۲۷ . |
| پساب ، ۳۵۵ . | بین النهرین ، ۸۰ ، ۳۸۷ ، ۵۱۳ ، ۵۱۴ . |
| پشت زره ، ۲۶۷ ، ۳۴۳ . | بییق ، ۳ ، ۳۱۲ ، ۳۲۲ . |
| پشت غور ، ۴۰۳ . | پ |
| پشته سلطانی ، ۲۷۹ . | پاتاب ، ۵۴۲ . |
| پشته زاوه ، ۲۳۷ . | پارثوه (خراسان) ، ۱۲۵ . |
| پشلنگ ، ۴۰۲ . | پارس ، ۹۰ ، ۳۸۲ . |
| پشین ، ۱۴۷ ، ۲۲۶ . | پارگین (خندق زرنج) ، ۱۶۱ ، ۱۷۸ ، ۱۹۲ . |

پو هنتون علیگر هند ، ۲۳۵	پغمان ، ۵۵
پو هنتون کابل ، ۳۷۹ ، ۴۰۶	پل افغان ، ۵۶
پو هنتون شیکاگو ، ۱۲۷	پل بست ، ۲۶۱ ، ۳۷۰
پنجاب ، ۱۲ ، ۱۳۰ ، ۱۳۸	پل جنگلی ، ۹۹
پنج جفت گاو ، ۳۵۶	پل جیجه ، ۵۴۸
پنج ده ها ، ۷۳	پل درویشان ، ۵۴۸
پنجوائی ، ۱۹۶ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۳۹۰	پل دلارام ، ۵۴۸
۴۰۵ ، ۴۰۷ ، ۴۱۱ ، ۴۱۹ ، ۴۰۹ ، ۴۲۹ ، ۰	پل فراه رود ، ۹۴ ، ۱۹۸ ، ۲۰۲ ، ۳۴۵
پهره (ایران شهر کنونی) ، ۱۶۸	پل کهنه فراه رود ، ۳۵۳ ، ۵۴۸
پیشاوران ، ۱۷۰ ، ۲۱۱ ، ۲۴۳ ، ۲۸۴	پل کرمان ، ۱۰۷ ، ۳۶۳
۴۱۷ ، ۰	پل غرغری ، ۲۷۸
پیش زره ، ۱۷۰ ، ۱۷۴ ، ۲۲۱ ، ۳۰۳	پل لشکرگاه ، ۵۵۰ ، ۵۴۸
۳۰۴ ، ۳۰۵	پل هاشمی ، ۵۴۸
پیهوه ، ۳۵۵ ، ۰	پل هلمند ، ۳۷۰
ت	پلنگی ، ۲۷۴
تاغز ، ۲۵۹ ، ۰	پوده‌یی (رود) ، ۱۰۸ ، ۱۰۲ ، ۷۴
تبریز ، ۲۶۸	پوزک (هامون) ، ۱۰۹
تپه طلایی ، ۲۴۵ ، ۳۶۴	پوست گاو (دشت) ، ۹۰ ، ۱۱۰ ، ۲۷۴
تپه کرکوشاه ، ۲۹۳	۲۷۹ ، ۲۹۰ ، ۰
تپه خران (خاران) ، ۷۳	پوشنگ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۰
تپه (سر خدک) ، ۴۳۱	پو هنتون سوزیم پسلوانیا ، ۸۰
	پو هنتون بن آلمان غرب ، ۲۷۴

تیہ سفیدک ، ۳۳۱

تیہ بی بی دوست ، ۳۳۷

تیہ قلعه نو ، ۳۳۶

تیہ شهرستان ، ۳۳۷

تجرک ، ۳۵۵

تجک ، ۳۵۵

تخت (قوبه) ، ۳۵۵ (۷۴)

تخت افراسیاب ، ۳۱۸

تخت جمشید ، ۳۱۵ (۱۲۶ ، ۱۲۵ ، ۹۰)

تخت رستم ، ۲۹۰ (۲۳۵ ، ۱۱۰ ، ۹۴ ، ۹۳)

۳۵۵ ، ۳۳۱

تخت شاه ، ۲۹۲ (۱۱۶)

تخته پل ، ۲۹۲ (۲۳۵ ، ۲۳۶)

تراخون ، تراکو ، تراقون ، ۶۳

۱۱۳ ، ۱۶۷ ، ۱۷۰ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶

۳۵۹ ، ۲۳۲ ، ۲۳۱

ترکستان ، ۳۹۵ (۱۲)

ترکستان چین ، ۳۵۸ (۳۳۶)

ترعه سنارود ، ۳۹۹ (۸۵)

ترنک (رود ، پروژہ) ، ۱۴۹ (۱۰۱)

۳۰۹ ، ۳۸۰ ، ۳۳۲ ، ۵۲۹ ، ۵۴۶

تگین آباد ، ۳۰۸ (۱۹۹)

تل ، ۳۱۹ (۳۰۲ ، ۳۰۱ ، ۲۰۲)

تل سهراب ، ۳۲۲

تلوکان پنجوایی ، ۱۳۲

اتمین ، ۲۳۸

تنگه سرشیلہ ، ۱۱۲

تیوسک ، ۳۵۵

تهران ، ۲۷۲ (۲۰۱ ، ۱۳۴ ، ۹۰ ، ۹۵)

تیرین کوت ، ۵۸ (۵۷)

تیسفون ، ۱۶۴

ج

جاجرم ، ۳۱۲

جاده تجارتی نوشکی ، ۳۷

جارونک ، ۲۷۳ (۲۳۸ ، ۲۰۲)

جارونک شیخ لنک ، ۲۷۲ (۲۷۱ ، ۷۶)

۲۷۳

جارونک ملک ظریف ، ۲۷۳ (۲۳۷)

جارونک علیا ، ۲۷۳

جارونک سفلی ، ۲۷۳

جارونک میر غیاث الدین ، ۲۷۳

جاسان ، ۳۱۹ (۲۰۲)

جاشن ، ۱۹۹

جوی درنو ، ۴۶۲ .
 جوی درطعام ، ۴۶۲ .
 جوی سیستان ، ۱۳۶ .
 جوی شاه ، ۵۴۴ .
 جوی شیب آباد ، ۴۷۱ .
 جوی کهن ، ۲۷۳ ، ۴۲۱ ، ۴۲۸ .
 جهان آباد ، ۳۶۰ ، ۱۳۶ ، ۷۲ .
 جهیل کاسو ، ۱۰۵ ، ۱۰۴ .
 جیزه ، ۴۱۹ ، ۲۰۱ ، ۱۷۰ .
 جیجه ، ۳۵۵ ، ۹۶ .
 ج
 چار صدخانه ، ۵۶ .
 چاه انجیر ، ۵۴۲ .
 چاه قلعه بست ، ۳۸۸ .
 چاه شند ، ۹۷ .
 چاه شور ، ۹۷ .
 چاه شبی ، ۹۷ .
 چاه کرته ، ۳۵۵ .
 چهر است ، ۲۳۹ .
 چرک ، ۳۵۵ .
 چخانسور ، ۲۷۸ ، ۹۲۳ ، ۸۹ ، ۶۵ ، ۶۶ .

جالق ، جالقان ، ۲۷۳ ، ۲۲۵ ، ۲۲۱ ، ۱۶۸ .
 ۴۱۸ ،
 جالکان ، ذا لغان ، ۳۷۲ ،
 جبال غور ، ۹۳ ،
 جبال هزاره و خراسان ، ۴۵ ،
 جبل الزور ، ۴۰۲ ،
 جبل نیه ، ۴۲۱ ،
 جروا تکن ، ۲۲۸ ،
 جروکی ، ۴۳۲ ، ۲۲۰ ،
 جزیره خالدا ، ۱۳۸ ، ۱۲۵ ،
 جزیره پشت زره ، ۲۳۸ ،
 جلال آباد ، ۳۶۰ ، ۴۳۰ ، ۷۲ ،
 جلگه سند ، ۱۳۶ ،
 جنگل پشت زره ، ۲۳۸ ، ۲۳۵ ،
 جنوب هندو کش ، ۱۴۸ ،
 جوسمه ، ۴۲۱ ، ۴۲۸ ،
 جوزجان ، ۴۹۴ ، ۴۱۲ ، ۲۱ ،
 جویین ، ۲۰۲ ، ۱۹۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۹۴ ،
 ۲۸۱ ، ۳۰۳ ، ۱۴۲ ، ۷۶ ، ۲۱ ، ۱۴۲ ، ۹۲ ،
 ۳۴۵ ، ۳۱۱ ، ۳۱۰ ، ۳۰۹ ، ۳۰۸ ، ۳۰۵ ،
 جوی در کهنه ، ۴۶۲ .

حصار نیشک ، ۲۸۲ ،
 حصار فراه ، ۳۳۱ ،
 حصار مهریان ، ۳۰۴ ،
 حصار مار جویه ، ۳۰۳ ،
 حصار سمور ، ۳۰۵ ،
 حصار زره ، ۳۰۵ ،
 حسین آباد ، ۲۶۰ ،
 حلب (سوریه) ، ۲۱۶ ،
 حلقاباد ، ۱۹۱ ،
 خیات ،
 حور (به فتح تین) ، ۲۸۱ ،
 حور بندان ، ۱۹۱ ،
 حوزة اوق ، ۳۲۸ ،
 حوزة هیرمند ، ۸۰۵۹ ،
 حوزة رود غزنین و آب ایستاده ، ۱۴۹ ،
 حوزة ارغنداب ، ۵۳۸ ،
 حوزة اگز یارتش (سیردریا) ، ۱۳۱ ،
 حوزة کندهار ، ۵۵۶ ،
 حومه شرقی زرنج ، ۱۶۴ ،
 حوض (قلعه فتح) ، ۲۷۴ ، ۲۳۰ ،
 حوض دارا ، ۲۷۴ ، ۲۳۷ ، ۲۳۲ ، ۲۵۹ ،

۰ ۵۳۱ ، ۳۶۶ ، ۳۶۵
 چهار برجک ، ۶۵ ، ۴۴ ، ۶۸ ، ۷۷ ، ۶۹ ، ۶۸ ،
 ۰ ۵۳۸ ، ۳۵۵ ، ۲۵۳ ، ۲۵۷ ، ۲۵۶ ، ۱۶۸
 چهارده ، ۳۵۵ ،
 چهل برج ، ۲۷۰ ، ۲۴۴ ، ۲۳۱ ، ۳۲ ،
 ۰ ۲۷۲ ، ۲۷۱
 چهل گاو ، ۶۰ ، ۱۱۰ ،
 چهارماس ، ۳۵۶ ، ۳۵۵ ،
 چشت ، ۲۵۵ ،
 چنارتو ، ۵۷ ،
 چین (فراه) ، ۳۵۵ ، ۲۲۰ ،
 چگینی ، ۲۸۵ ، ۲۷۳ ،
 ح
 حاجی آباد ، ۷۳ ،
 حدیمی ، ۱۲۲ ،
 حوری ، ۴۳۰ ، ۱۹۹ ، ۱۹۷ ،
 حرسین ، ۱۷۲ ،
 حصار زره ، ۲۳۶ ، ۲۱۴ ، ۲۱۲ ،
 حصار طاق ، ۱۶۹ ، ۱۷۴ ، ۱۶۴ ، ۳۲ ،
 ۰ ۴۱۹۲ ، ۲۴۶ ، ۲۴۴ ، ۲۴۳ ، ۲۴۲ ،
 ۰ ۴۶۱ ، ۲۷۳ ، ۲۵۰ ، ۲۴۸

خرابه زار غلغله ، ۲۶۲
 خرابه زار سار و تار ، ۶۳ ، ۲۴۱ ، ۲۶۶
 خرابه های راسرود ، ۳۵۸
 خرسانه ، ۱۹۹
 خرماباد ، ۲۳۷
 خرمالیک ، ۳۵۵
 خراسان ، ۳ ، ۸۵ ، ۱۱ ، ۱۷ ، ۲۳ ، ۲۴
 ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۳ ، ۱۴۴ ، ۱۵۹ ، ۱۷۲
 ۱۸۳ ، ۱۸۷ ، ۱۸۹ ، ۲۷۶ ، ۲۸۷ ، ۲۴۶
 ۲۶۷ ، ۲۹۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۵ ، ۳۱۲
 ۳۲۲ ، ۳۲۶ ، ۳۲۸ ، ۳۸۵ ، ۳۸۷ ، ۴۱۲
 ۴۱۳ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰ ، ۴۲۴ ، ۴۲۲ ، ۴۲۶
 ۴۲۹ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ، ۴۵۵ ، ۴۹۴ ، ۴۹۸
 ۴۹۹ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱
 خزر ، ۸۰
 خسپاس (خوسپاس) ، ۷۴ ، ۹۰ ، ۱۰۸
 ۱۰۹ ، ۱۲۹ ، ۲۹۰
 خشک رود ، ۸۹ ، ۱۰۲ ، ۲۷۹ ، ۲۸۸
 ۴۶۱
 خشک آبه ، ۳۵۵
 خضراء قصر یعقوب لیث ، ۱۹۰
 خطیبان ، ۳۵۵

۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۴۶۱ ، ۴۴۱
 خ
 خاش ، ۸۹ ، ۲۸۶ ، ۲۸۹
 خاشرود ۵۹ ، ۷۴ ، ۹۰ ، ۸۸ ، ۸۹
 خاشرود علیا ، ۹۷ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰
 ۱۲۹ ، ۱۶۸ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۸ ، ۳۸۳
 ۵۰۱
 خابسار ، ۱۹۹
 خاستان ، ۱۹۸
 خاکچد درویش ، ۳۵۸
 خاک سفید ، ۳۵۵
 خاوران ، ۲۰۰
 خان نشین ، ۲۵۷ ، ۲۵۹
 خجستان ، ۴۹۵ ، ۴۴۲
 خرابه های تخت شاه ، ۲۴۵
 | خرابه های چهل برج ، ۲۷۴
 خرابه های زرنج ، ۲۴۵
 خرابه های بست ، ۵۴۴
 خرابه های نیمروز ، ۴۷۶
 خرابه های زاهدان ، ۳۶۲
 خرابه های کندرک ، ۲۷۴
 خرابه زار دشت اسیر معن ، ۲۷۳ ، ۲۴۰

داشن، ۱۹۱.
 داغستان، ۱۱.
 داغ نمد، ۹۷.
 داغ، بند، ۹۷.
 داکو، ۲۶۲.
 داور، ۳۸۲، ۳۰۰.
 داوران، ۵۷.
 دانشگاه تهران، ۱۳، ۳۲۲، ۲۵.
 دای چوپان، ۹۹.
 درانجیان، درنگیان، ۳۲، ۱۲۳، ۶۳.
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۱۸، ۳۳۸.
 درتل، ۳۱۱.
 دربارستان، ۱۸۳.
 دربتان، ۱۸۳.
 درپارس، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۳.
 ۳۶۲.
 درخلوگران، ۱۷۳، ۱۸۳.
 درطعام، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۳.
 ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۵.
 درکزکوی، ۱۸۳، ۳۶۲.
 درکهنه، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۹۵.

خوابگاه، ۶۰، ۵۵۶.
 خواجه احمد (ده)، ۲۲۲، ۳۶۱، ۳۶۲.
 خواجه علی سفلی، ۲۵۹، ۲۵۹.
 خواجه علی علیا، ۲۵۹.
 خواجه سورجوی، ۲۸۸.
 خواجه سیاه پوش، ۲۸۶.
 خوارنگهیتی (هاروت رود)، ۸۸.
 ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۱، ۳۵۴.
 خوارزم، ۱۲۵، ۳۵۰، ۳۹۴.
 خواسترا (خاشرود)، ۳۳۴، ۸۸.
 خواش، ۸۸، ۱۷۰، ۱، ۲۸۹، ۳۰۳.
 ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۹۹.
 خوراندیز، ۲۲۸.
 خلیج فارس، ۸۰، ۳۵۸، ۳۶۶.
 خندق، ۱۶۱.
 خنجک، ۳۵۵.
 خوخیاج، ۱۹۲.
 خیرآباد.
 د
 دارآباد، ۳۵۵.
 دارلاماره ارگ، ۱۸۰، ۱۸۸، ۳۲۷.
 دارک، ۱۶۶، ۳۲۵.

دروازه غنجره، ۳۲۶.
 دروازه شتاراو، ۳۲۶.
 دروازه شیرک، ۳۲۶.
 دروازه شعیب، ۳۲۶.
 دروازه بست، ۳۷۰.
 دروازه های شهر بست، ۳۹۰.
 دروازه هند، ۳۹۹.
 دروازه هندوستان (بست)، ۳۷۵.
 دروازه های کجکی، ۵۵۳.
 دروازه خوش هرات، ۲۵۲.
 درغش، ۲۰۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۱۹.
 درغنی، ۳۹۹.
 درق، ۳۷، ۲۱۱، ۲۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵.
 درک (درق)، ۳۰۴، ۳۱۱.
 درویشان کرمسیر، ۲۶۱، ۳۸۵، ۳۸۶.
 ۵۵۴، ۵۵۲.
 دره (اناردره)، ۱۹۸.
 دره ارچنگان، ۳۴۲.
 دره بولان، ۱۹۶، ۴۲۹.
 دره حاجی خاک، ۵۶.
 دره جهنم، ۲۶۳.

درنو، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۹۳، ۱۹۵.
 درنو ایست، ۱۸۳.
 درنیشک، ۲۷۸.
 درسینا، ۱۸۵، ۱۹۳، ۳۶۲.
 دروازه فارس، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۳.
 ۳۳۳، ۳۲۷.
 دروازه طبق گران، ۱۸۳.
 دروازه طعام، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۸۹.
 ۱۹۷، ۲۸۰، ۳۲۶، ۳۲۷.
 دروازه کرکویه، ۱۹۱، ۱۹۷، ۳۲۶.
 ۳۶۱، ۳۲۷.
 دروازه نو، ۳۲۶.
 دروازه نوجویک، ۳۲۶.
 دروازه سینا، ۱۷۹، ۳۲۶، ۳۳۳.
 دروازه نیشک، ۱۵۲، ۱۸۳، ۱۹۷.
 ۳۲۶، ۳۲۷.
 دروازه الکان (= اکار)، ۳۲۶.
 دروازه اسپرس، ۳۲۶.
 دروازه بارستان، ۳۲۶.
 دروازه دخان، ۳۲۶.
 دروازه رودگران، ۳۲۶.
 دروازه کهنه، ۳۲۶.

دزداب، ۱۶۹، ۲۲۵.
 دزك، ۳۵۵.
 دزفول، ۲۵۹.
 دژ سپید، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۱۶، ۳۲۰.
 ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۰.
 دستگرد، ۳۰۳.
 دستگاه برق گر شك، ۵۳۲.
 دشت ارتوم، ۲۹۰.
 دشت امیران، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۱،
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷.
 دشت بکوا، ۵۲۹، ۵۳۱.
 دشت بطی (دشت قازها)، ۲۶۲، ۲۶۵،
 ۲۷۲.
 دشت پوست کاو، ۲۷۷، ۲۸۲.
 دشت تراکو، ۲۳۷.
 دشت ترنك، ۵۴۵.
 دشت توخی مقر، ۱۰۱.
 دشت جهنم، ۶۱.
 دشت خاوران، ۳۲۲.
 دشت خوابگاه، ۲۲۹، ۲۶۲.
 دشت ریگستان، ۶۱.
 دشت ناامید، ۱۰۳.

دره رسنه، ۱۰۱.
 دره لومان، ۹۹.
 دره نیل، ۴۷۱.
 دریاچه زره، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،
 ۱۲۸، ۲۱۱، ۲۵۰، ۳۱۲، ۳۱۶.
 دریاچه هامون (زره)، ۳۴۴، ۳۵۰.
 ۳۷، ۵۵۰، ۸۰، ۱۲۴، ۳۳۵، ۴۳۰.
 دریاچه های سیستان، ۲۳، ۷۳.
 دریاچه فرزدان، ۱۰۶.
 دریاچه کیانسی (هامون)، ۵۰۲، ۵۵۰.
 ۸۸، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۸.
 دریای ترنك، ۱۰۰، ۵۴۵.
 دریای هاروت، ۹۷.
 دریای هیرمند، ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۳۸۹.
 ۵۳، ۵۴۳، ۵۵۷.
 دریای خاشرو د، ۵۳۱.
 دریای جیجه، ۳۵۴.
 دریای فراه، ۹۴، ۹۵، ۳۴۶.
 دریای ارغنداب، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۵۴۳.
 دریای سند، ۱۴۵.
 دریای نیشك (خاشرو د)، ۲۸۶.
 دجله، ۳۰، ۱۲۶، ۴۵۴.

ده آذان، ۱۰۲.	دشت مار گو، ۱۱۰، ۱۰۲، ۶۱، ۴۴.
ده دوازده امام، ۲۸۸.	۲۶۳، ۲۶۲، ۲۵۰.
ده زور، ۱۰۲.	دشت مرگ، ۲۶۲.
ده سوخته، ۳۶۱.	دشت مهمند، ۱۰۱.
ده راود، ۵۵۳، ۵۸، ۵۷.	دشت لکان، ۱۹۷، ۳۷۶، ۸۴، ۸۳.
ده نواب، ۳۶۲.	دشت قلعه فتح، ۲۷۴.
ده دوست محمد، ۲۲۲، ۲۹۳.	دلارام، ۲۸۸، ۲۶۵، ۲۴۵، ۸۹.
ده سولین، ۳۰۴.	دلتای تراکو، ۶۴، ۳۲.
ده حسنکی، ۲۲۵.	دلتای راسرود، ۶۳، ۳۱.
ده مرده، ۲۵۷.	دلتای هیرمند، ۶۲، ۴۶، ۳۳، ۳۱.
ده مسو، ۳۵۲.	۳۳۴، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۰۱، ۸۰، ۷۷، ۶۸.
ده جوبه، ۱۹۹.	۳۷۱.
دیه خشباجی، ۹۹.	دلتای نیل، ۳۱.
دیه غرم، ۱۹۹.	دک دیله، ۲۵۷.
دهلی، ۲۱۶.	دمشق (سوریه)، ۲۰۱، ۶، ۳۲.
دهات رئیس جمعه خان.	دم، ۸۰.
دهکده اسکل، ۲۷۵.	دورجو، ۳۵۵.
دهکده بتو، ۲۸۰.	دوشابگه، ۲۲۸.
دهکده حروری، ۲۸۱.	دولت آباد، ۳۶۰، ۲۸۳.
دهکده سروزان، ۲۸۱.	دهان غلامان، ۴۴۷، ۲۹۹، ۷۹، ۳۹.
دهکده لوخی، ۲۸۸.	۴۴۸.
دیار سجستان، ۳۷۵.	دهانه رود هیرمند، ۴۴۵، ۳۴۲، ۹۸.

- | | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| راه پارس، ۱۵۲، ۳۶۳، ۴۲۷. | دبیل، ۱۳۷. |
| راه کش، ۲۶۰. | دیزک، ۳۵۵. |
| راه کرمان، ۱۶۵. | دیوار خدایداد، ۲۸۴. |
| راه سند، ۸۵. | دیوار سرخ، ۳۵۵. |
| راه ترماشیر، ۱۰۷. | دیشو، ۲۵۹. |
| راه قهستان، ۳۶۳. | ذ |
| راه زابلستان، ۳۵۱. | ذریه کیانسیه، ۱۰۵، ۱۰۶. |
| راه هیرمند، ۴۹۹. | ر |
| راه غزنه، ۴۰۸. | راشاک، ۲۰۱. |
| راه خراسان، ۲۲۳، ۳۶۳. | راشدی، ۱۶۶. |
| راه مصر، ۱۸۰. | راشکک، ۱۶۶، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۷۳. |
| رباط آبشور، ۲۹۹. | راشکک، ۴۲۵. |
| رباط ببر، ۲۰۱. | رامرود، ۳۲، ۶۴، ۸۲، ۱۶۷، ۲۳۲. |
| رباط برین، ۲۰۰. | ۴۶، ۲۷۴. |
| رباط دارک، ۲۰۰. | رام شهرستان، ۳۲، ۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶. |
| رباط سراب، ۱۹۹. | ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۹۷، ۲۲۲، ۲۹۸، ۳۶۲. |
| رباط دهک، ۱۹۹. | ۴۲۵، ۴۲۳. |
| رباط مغون، ۱۹۹. | راه زرنج، ۳۴۵. |
| رباط ناسی، ۲۰۰. | راه زرنج - کندهار، ۲۶۲. |
| رباط (بین کویته و سیستان)، ۳۷. | راه زرنج - خراسان، ۳۱۱. |
| رباط جنگی، ۲۰۱. | راه بست زرنج، ۲۸۱. |
| رباط قاضی، ۲۰۰. | راه بست - غزنه، ۴۰۷. |

روستای زرسردان، ۳۵۴	رباط کرام خان، ۲۰۰
روستای سیخسر، ۶۲۰	رباط عزار، ۲۰۰
روستای لوخی، ۸۹	رباط سنگین، ۲۰۱
رستاق طاق، ۲۸۶	رباط اوقل، ۱۹۹
رستاق نیشک، ۲۸۶	رباط جنگل آباد، ۱۹۹
روم، ۱۳۲	رباط کبیر، ۱۹۹
رون و جول، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹	رباط کرو دین، ۱۹۹
رندان، رتدن، ۱۷۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵	رباط عبدالله، ۱۹۹
روهکن، ۳۵۵	رباط قهستان، ۱۹۹
رهودا، ۳۱۷	ربض زرنج، ۱۷۷
ریو، ۱۸، ۱۹	رخیج، ۲، ۹۸، ۱۲۶، ۱۳۳، ۳۷۰، ۳۸۱
ریگ بانکی، ۳۳۶	۳۷۹، ۳۸۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲
ریگ گنجان، ۱۷، ۱۸۵	۳۲۱
ریگی ها، ۳۵۵	رخد، رخود، ۹۸، ۱۳۲، ۳۳۵، ۳۰۵
رودار غنداب، ۶۱، ۸۵، ۹۸، ۱۰۲	۳۰۶، ۳۹۵، ۹۸، ۳۷۲
۳۰۹، ۵۴۶	رزی، ۹۷، ۲۸۸
رودخرد روی (ارغنداب)، ۳۷۱	رواق بست، ۳۷۴
رود تمیزان، ۵۷	روزگان، ۵۷، ۵۸
رودتایمز، ۳۶۱، ۴۵۶	روزان، ۳۸۲، ۳۱۹
رودسلطانی، ۲۳۸، ۲۵۷، ۲۶۷	روستای بولان، ۲۶۱، ۲۵۹
رودسروستان، ۲۳۸، ۲۶۷	روستای سنگین، ۲۰۲

رود ارغستان، ۹۹	رود سنگ فسان، ۹۳
رود غور، ۹۲	رود سیستان، ۶۲، ۱۱۲، ۴۲۵، ۴۷۱
رود کشکنخود، ۱۰۲	رود سیخسر، ۶۰، ۶۲، ۲۴۵
رود سیوند، ۱۰۲	رود بار، ۴۵، ۶۴، ۱۹۶، ۲۵۳، ۲۵۴
رود موسی قلعه، ۱۰۲، ۴۰۰	۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۷
رود گلستان، ۹۳	۴۲۱، ۴۵۸، ۴۵۹
رود گلگل، ۲۹۰	رود فراه، ۳۷، ۷۴، ۱۹۷، ۳۰۱، ۳۵۳
رو، جیجه، ۹۶	۳۵۴
رود نادعلی، ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۷۲	رود فرسی، ۹۶
رود خدنگ، ۱۱۲، ۲۲۴، ۴۷۱	رود خوشسپاس، ۱۱۰
رود پریان، ۳۱، ۶۲، ۶۷، ۷۲	رود شعبه، ۳۶۳
۱۱۲، ۱۱۶، ۲۲۴، ۴۷۱	رود یک‌اولنگ، ۹۶
رود لخشک، ۴۶۹	رود گیزاو، ۹۶
رود نیاتک، ۶۰، ۶۲، ۱۱۲، ۴۷۱	رود تراخون، ۶۵
رود بندان‌ونیه، ۱۰۲	رود ترنگ، ۱۰۰
رود زرق (ظء ذرق)، ۱۷۰، ۳۰۴	رود حق، ۷۶
رود سیله، ۳۶۳	رود جلدک، ۱۰۱
رود طعام، ۱۹۵، ۲۳۷، ۳۶۲، ۴۲۳	رود سنگین، ۱۰۲
رود شلاق (سر شیله)، ۶۱، ۷۳، ۷۵	رود نوزاد، ۱۰۲
۱۱۸، ۲۳۷، ۳۵۷	رود فرهاد، ۱۰۲
رود بیابان، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۸۰، ۸۲	رود شور، ۱۰۲
۲۵۷	

ز

زابل، ۱۷، ۱۷، ۱۰، ۱۰، ۸، ۱۰، ۱۳۲، ۱۳۹

۱۳، ۱۳، ۱۳، ۱۳، ۱۳، ۱۳، ۱۳، ۲۲۵

۲۲۶، ۳۵، ۳۸۲، ۴۲۱

زابلستان، ۱۴، ۱۴، ۱۴، ۱۴، ۱۴، ۱۴، ۳۱۷

۳۷، ۳۷، ۳۷، ۳۷، ۳۷، ۳۷، ۳۹۵

زابل کرسی سیستان در بخش ایران

۱۳۶

زاو، ۱۳۹، ۱۳، ۱۳، ۱۳، ۱۳، ۱۳، ۱۳، ۱۳

۱۳۸، ۲۲۶

زاوستان، ۱۲۶، ۱۳، ۱۳، ۱۳، ۱۳، ۱۳، ۱۳، ۱۳

زال کهن، ۱۲۹

زال نو، ۱۲۹

زالق الحدیث، ۱۲۹

زالق العتیق، ۱۲۹

زالق نو، ۲۲۱

زالق کهن، ۲۲۱

زالقان، ۱۷، ۲۲، ۲۲، ۲۲، ۲۲، ۲۲، ۲۲، ۲۲

زالق، ۲۲۲، ۲۲۲، ۲۲۲، ۲۲۲، ۲۲۲، ۲۲۲، ۲۲۲، ۲۲۲

۲۳، ۲۳، ۲۳، ۲۳، ۲۳، ۲۳، ۲۳، ۲۳

ژالق، ۴۲۱

زاهدان، ۱۶۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۳، ۲۲۳

رود نصر و، ۳۶۲، ۲۲۳

رود اشکین، ۳۶۴

رود زرسردان، ۹۲

رود اناردزه (هاروت رود)، ۹۷

رود سالمند، ۹۲

رود نیشک، ۱۶۸

رود مرغاب، ۵۷

رود تیرین، ۵۷

رود خواش (خاشرود)، ۱۹۷

۲۷۸، ۲۸۱

رودخانه راسرودی، ۲۳۲، ۲۳۸

۲۵۷

رودخانه محمود آباد، ۲۳۸، ۲۵۷

۳۵۹

رود هیتو منت (هیرمند)، ۱۳۸، ۳۳۴

رودخانه هیرمند، ۴۵، ۵۲، ۵۵، ۶۵

۷۰، ۷۱، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۹۸، ۱۰۵، ۱۱۰

۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۷، ۲۲۹

۲۳، ۲۵، ۲۵، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۹۳

۳۳۳، ۳۳۳، ۳۵۹، ۳۸۳، ۴۰۲

۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱

۴۰، ۴۶۸

زمینداور، ۵۹، ۱۰۲، ۱۳۴، ۱۳۵،
 ۲۲۵، ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۸۷، ۳۰۰،
 ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۸۶،
 ۳۷۸، ۳۹۵، ۳۹۹،
 زمین های مینو، ۷۳،
 زنبولی، ۵۲۷،
 زوشت، ۱۷۰، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۵۵،
 ۳۱۸، ۳۲۱،
 زوب (ناحیه)، ۱۳۷،
 زیارتگاه، ۳۶۳،
 زیارت امام جلال
 محمد (متوفی ۵۶۱)، ۳۷۶،
 زیارت امام محمد بن ابوالمعالی بن محمد الحسن
 (متوفی ۵۵۹)، ۳۷۶،
 زیارت اسیران صاحب (امیر معن)،
 ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۰،
 زیارت پادشاهو، ۲۳۵،
 زیارت خواجه سیاه پوش، ۲۷۳، ۲۹۰،
 زیارت خواجه گیر، ۲۳۹،
 زیارت پیرگندم بریان، ۳۶، ۳۳۲،
 ۳۳۸، ۳۵۹،
 زیارت ویس قرن، ۲۵۷،

۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۱،
 زهدان کهن، ۱۷۰،
 زانبوک، زانبوق، ۱۷۰، ۱۹۹،
 ۲۸۰، ۲۸۱،
 زرایو، زرانگه، ۱۰۶، ۱۲۷،
 زرانکا، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۸،
 زرکن و زورکن (نهر)، ۲۶۵، ۲۷۹،
 ۳۵۹،
 زرنج، فصل پنجم و اکثر صفحات کتاب
 ۱۵۰-۳۰۰،
 زرنکا، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۲۵، ۳۹۱،
 زرنک (زرنج)، ۱۰۶، ۱۲۳، ۱۲۶،
 ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۸،
 ۱۷۰، ۱۸۱، ۲۶۶، ۳۱۶، ۳۲۰،
 ۳۲۳، ۳۳۳،
 زورنگ، ۱۲۹،
 زرنومثیتی، ۸۸، ۹۷، ۳۳۳، ۳۳۵،
 زرسردان (رود)، ۳۵۴،
 زریا، ۱۲۷،
 زره، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۳۲، ۲۷۶،

س

سابوری اهاسون (۱۰۹۰) .

ساحه نیمروز ، ۵۲۹ .

ساحه گر شک ، ۵۳۰ .

ساحه گر شک و کجکی ، ۵۳۱ .

ساحه تر نک ، ۵۳۳ .

ساخیر (ساغر) ، ۵۷۰ .

ساربان قلعه ، ۱۰۲ .

سارنگی (زرنگی) ، ۱۲۸ .

ساکستانا ، ۳۱۸ .

سارتار ، ۲۳۰ ، ۲۳۳ ، ۲۳۵ ، ۲۷۵ .

سالقان ، ۲۲۱ .

سالیان (صالحان) ، ۳۱۷ ، ۳۱۱ ، ۳۳۹ .

سان فرانسیسکو ، ۵۲۸ .

سایگل (شهر) ، ۳۱۸ .

سبزوار ، ۳۳۰ .

سپاهان (اصفهان) ، ۵۳۰ .

سپهبد (قلعه) ، ۳۲۳ .

سپید دژ ، ۳۲۳ ، ۲۷۹ .

سپید کوه ، ۳۱۶ .

سپه ، ۲۲۸ ، ۳۲۱ .

ستورگاه اسپان رستم ، ۲۸۹ .

سیستان (سیسیان) ، ۲۳۴ ، ۱۲۳ ، ۱۳۰ .

سوار راه اسپان رستم ، ۲۸۹ .

۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۸ ، ۱۳۲ ، ۱۹۷ ، ۲۲۲ .

۲۳۵ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۸ ، ۲۵۸ .

۳۳۴ ، ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۹۵ .

سر ابان ، ۷۶ ، ۳۶۰ .

سر بندبغرا ، ۵۸ ، ۵۲۸ ، ۵۳۲ ، ۵۳۶ .

سر بندار غنداب ، ۵۳۶ ، ۵۴۵ .

سر بندبرج آس ، ۳۶۹ .

سر ای بو الحسینی ، ۱۹۲ .

سر ای بایوسفی ، ۱۹۲ .

سر ای ارتاش ، ۱۹۲ .

سر ای حیک بن مالک ، ۱۹۳ .

سر ای حمدان بن یحیی ، ۱۹۳ .

سر ای محمد بن ابراهیم قوسی ، ۱۹۳ .

سر ای بهلول بن معن ، ۱۹۳ .

سر ای اسام فاخر بن معاذ ، ۱۹۳ .

سر چشمه شلاق (سر شیله) ، ۱۶۷ .

سر حدایران ، ۲۷ .

سر حدقهستان ، ۳۱۲ .

سر حدات بلوچستان ، ۳۰ .

سر دره (انارد دره) ، ۳۲۱ .

سنارود ، ۱۷۰ ، ۱۶۸ ، ۸۴ ، ۶۳ ، ۳۱ ،

۱۸۰ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۲۲۳ ، ۳۶۵ ، ۳۶۲ ،

۴۲۳ ، ۴۵۹ ،

سند ، ۱۲ ، ۱۸ ، ۳۰ ، ۵۹ ، ۷۸ ، ۱۳۰ ، ۱۴۵ ،

۴۸ ، ۱۹۶ ، ۲۰۱ ، ۲۵۸ ، ۴۲ ، ۴۹۹ ،

سنگ فسان (رود) ، ۳۵۴ ،

سنگك ، ۳۵۵ ،

سنگ شاه ، ۹۹ ،

سنگي حصار ، ۱۰۱ ،

سنگيانگ ، ۱۳۱ ،

سنگين ۴۴۲ ، ۵۵۲ ،

سنيچ کرمان ، ۳۵۵ ، ۱۰۰ ،

سوزيان ، ۸۰ ،

سوکن ، ۱۶۵ ، ۲۲۸ ، ۴۲۱ ،

سه کوهه ، ۳۶۱ ، ۳۹۰ ،

سیاوش کرد (قلعه) ، ۳۵۰ ،

سیخسر ، ۷۴ ، ۴۷۱ ،

سیرجان ، ۱۳۹ ، ۲۵۵ ، ۱۶۸ ، ۲۰۰ ،

۲۰۱ ،

سیردریا ، ۵۰۱ ،

سیحون ، ۱۳۱ ،

سیم (نهر) ، ۴۷۱ ،

سر شك ، ۱۹۸ ،

سر شيله ، ۵۶ ، ۱۱۱ ، ۲۳۸ ،

سر خدك ، ۱۶۴ ، ۲۱۷ ، ۳۶۵ ،

سر خدز (سر خ دژ) ، ۲۶۱ ،

سر خ کنبه ، ۲۳۱ ،

سر زمين هاي آريائي ، ۱۳۸ ،

سر زمين میان هندو سیستان ، ۴۰۳ ،

سر لكشر ، ۱۹۲ ،

سد رستم ، ۲۱۷ ،

سد کمال خان ، ۱۱۵ ،

سروزان ، ۱۹۹ ، ۲۹۰ ،

سروان (ساربان قلعه) ، ۲۰۲ ، ۳۸۰ ،

۱۳۷۸ ، ۴۱۱ ، ۴۱۹ ،

سفیدك ، ۲۱۷ ، ۳۶۵ ،

سفنجاي ، سفنجاري ، ۳۷۲ ، ۴۱۰ ،

سقايای بنی عامر ، ۴۵۵ ،

سکستان (سیستان) ، ۵۵ ، ۱۰۶ ، ۱۲۳ ،

۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۴۹۱ ،

سمور ، ۲۱۱ ، ۳۰۸ ، ۳۱۱ ،

سمنگان ، ۳۱۷ ، ۳۲۲ ،

سمرقند ، ۷۳ ، ۲۰۹ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۸۷ ،

۳۶۶ ، ۳۷۴ ،

- شرق نزدیک ، ۳۸۷ .
- شلاق رود (سرشینه) ، ۳۵ .
- شمالان ، ۵۳۶، ۵۳۸، ۲۶۱ .
- شمالگاه ، ۳۵۵ .
- شند ، ۲۹۹، ۹۳ .
- شوال ها ، ۱۱۰، ۲۷۷، ۷۳، ۶۰ .
- شوسه ، ۱۰۰ .
- شورآب ، ۳۵۵ .
- شهر اه قندهار - هرات ، ۱۰۲ .
- شهر اه فرشك - دلارام ، ۱۰۲ .
- شهر اه بسطام ، ۳۱۲ .
- شهر بابل ، ۱۵۲ .
- شهر رستم ، ۴۵۹، ۲۳۷، ۱۶۷ .
- شهر مستنگ ، ۴۱۱ .
- شهر سیبی ، ۴۱۰ .
- شهر كوشك ، ۴۱۰ .
- شهر جوین ، ۴۴۳، ۳۱۱ .
- شهر جیزه (گیزه) ، ۲۹۰ .
- شهر دوشیزه (زرنج) ، ۱۷۱ .
- شهر دوشك ، ۳۶۰ .
- شهر بغین ، بغنی ، ۴۰۵ .
- شهر تل ، ۴۰۲ .

- سیل و شورآب ، ۵۴۵ .
- سیوستان (سیستان) ، ۱۳۰ .
- سیستان بصره خراسان ، مقدمه ، ۴۲ .
- سیستان ددام غله آسیا ، مقدمه ، ۴۵۶ .
- سین بصر كوچك ، ۴۵۶ .
- سیاه پشته هلمند ، ۲۰۵۵ .
- سیاه كوه ، ۱۰۲، ۱۹۸، ۹۶، ۹۳، ۹۱ .
- ، ۳۵۴ .
- سیاه رك ، ۳۶۵، ۲۴۵، ۲۲۶ .
- سیاه رود (سنارود) ، ۲۶۳ .
- سیوی - سیبی ، ۲۰۱، ۱۹۷، ۱۹۶ .
- ، ۴۱۹، ۴۱۱، ۴۰۶، ۴۲۹، ۴۱۰، ۲۲۶ .

ش

- شال (كویتة) ، ۲۰۱ .
- شام ، ۱۸۷، ۱۷۲ .
- شاه نهرضحك ، ۴۷۱ .
- شاهجوی ، ۱۰۱ .
- شیرغان ، ۱۴۵ .
- شاتوت (قریه) ، ۳۵۵ .
- شرواز ، شرواد ، ۲۲۹، ۲۲۷ .
- شفاخانه نادعلی ، ۵۴۰ .
- شرق میانه ، ۵۱۴، ۴۷۴ .

شهر زرنگ، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۶۰.

شهر زره، ۳۶۶، ۳۱۶.

شهر شاپور شاه، ۶۳، ۳۶۷.

شهر نوزاد، ۱۰۲.

شهر اورتسپانا (کابل)، ۹۸.

شهر وراشک، ۱۶۶.

شهر غلغله، ۶۳، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴.

۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۶.

شهر آقچه، ۳۵۳، ۳۸۸.

شهر های خراسان، ۶۳۲.

شهر های فارس، ۲۸۶.

شهر بست، ۸۳، ۱۹۹، ۳۸۵، ۳۹۰.

شهر مخروبه زاهدان، ۲۷۵، ۳۶۲.

۲۸۲.

شهرستان سیستان ایران، ۳۰۰.

شهر فریدون، ۹۱.

شهر فراه، ۹۲، ۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۳۳۳.

۳۵۳، ۳۴۵.

شهر کهنه فراه، ۳۵۶.

شهر زرنج، ۶۰۶، ۷۵، ۲۴۶، ۲۱۷، ۳۶۴.

شهر های سیستان، ۳۳۲.

شهر داور، ۳۰۱.

شهر درغش، ۳۰۲.

شهر لشکرگاه، ۵۳۹.

شهر نیه، ۲۷۶.

شهر نیشک، ۲۸۶.

شهر حواش، ۲۷۸، ۲۸۸.

شهر تیسفون، ۲۸۷.

شهر سیوند، ۱۰۲.

شهر صفا، ۱۰۱.

شهر رودبار، ۲۵۴.

شهر نوق، ۲۵۴.

شهر سنج، ۲۰۱، ۱۹۷، ۱۹۸.

شهر کرکویه، ۱۸۳، ۲۲۱، ۲۲۲.

۳۲۶.

شهر کرکوشاه، ۳۶۵.

شهر قرنین، ۲۷۷.

شهر غزنین، ۱۴۳.

شهر کندهار، ۱۰۰، ۴۰۶، ۵۴۵.

۵۴۴، ۵۵۷.

شهر سبزوار، ۲۲۳، ۳۲۲، ۳۶۴.

شیندند، ۳۵۴.

شهر سوخته، ۷۹، ۴۴۷، ۴۵۳.

- شيله كافر ي ، ۲۹۰ .
- شيله كجر ، ۱۰۲ .
- شيله كيشي ، ۵۷ .
- شيله كندو ، ۵۷ .
- شيله سنگين ، ۵۸ .
- شيله شيخ زره ، ۲۵۷ ، ۲۳۸ .
- شيخ لنگ (قریه) ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ .
- شيخ لنگ عايا ، ۲۷۳ .
- شيوان ، ۳۵۵ .

ص

- صالحان جوين ، ۷۳ ، ۶۹ ، ۶۱ .
- صالقان ، ۳۱۹ ، ۲۲۱ .
- صحرای سرگ ، ۲۵۰ .
- صحرای بکوا ، ۹۳ .
- صحرای افریقا ، ۱۴ .
- صغار رودبار ، ۲۵۹ .

ط

- طاق (حصار) ، ۱۷۰ ، ۲۰۱ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ .
- ۲۵۸ ، ۲۶۴ ، ۲۶۶ ، ۳۲۴ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ .
- ۳۹۹ .
- طاق بست ، ۳۷۳ .

- شهر سیستان (زرنج) ، ۱۷۷ ، ۲۱۱ .
- ۳۶۰ ، ۳۳۰ .
- شهرستان ، ۲۲ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۳۶۲ .
- ۳۲۵ .
- شارستان زرنج ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۹۳ .
- ۲۹۵ .
- شهر خرابه سیستان (زرنج) ، ۲۱۵ .
- شهرک ، ۲۳۷ ، ۱۰۲ .
- شیرآباد ، ۷۳ ، ۶۰ ، ۱۲۰ .
- شیراز ، ۱۳۹ ، ۹۶ ، ۲۰۱ .
- شيله حمود آباد ، ۲۷۳ ، ۲۳۷ .
- شيله چرخ ، ۷۴ ، ۶۳ ، ۶۲ ، ۶۰ ، ۱۵۰ .
- شيله آب پاشك ، ۱۰۲ .
- شيله تلخك ، ۱۰۲ .
- شيله شورابك ، ۱۰۲ .
- شيله سفیدآب ، ۵۶ .
- شيله گرماب ، ۵۶ .
- شيله خوش غدیر ، ۵۷ .
- شيله خورد رود ، ۵۷ .
- شيله جالق ، ۲۲۵ .
- شيله چهل گلو ، ۲۹۰ .

- علی کینای، ۹۴۰
- عمر آباد، ۷۳۶، ۶۰۴
- عمارت چگینی، ۲۸۷
- عیلام، ۸۰
- غرج، ۴۹۴

- غزنین، ۳۸۴، ۳۸۳، ۱۴۵، ۱۴۳، ۲۴۰
- غزنی، ۱۰۱
- غزنه، ۱۷۳، ۱۴۷، ۱۴۳، ۱۳۹، ۱۳۸
- ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۸۴، ۲۵۸، ۳۷۳، ۳۷۴
- ۳۷۵، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۶۶
- ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۹، ۴۲۹

- غور، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۸۴

- غورچی، ۳۵۵

- غورک، ۱۰۲

- غوچ فول، ۵۶

ف

- فابریکه روغن نباتی لشکرگاه، ۵۴۷
- فابریکه سنگ رخام بست، ۵۴۷
- فارازارا، ۴۱۷
- فارازانه، ۴۱۷
- فارس، ۴۲۲، ۱۹۶، ۲۵۹، ۲۹۵، ۴۲۹

- طاق کسری، ۳۲۸

- طاق خسرو، ۱۶۴

- طخارستان، ۱۴۴

- طرابلس، ۲۴

- طلقان (توکان جنوب غرب کندهار)

- ۳۷۲

- طول بلخ، ۱۳۹

- طول شیراز، ۱۳۸

- طول سنجستان، ۱۳۹

- طوران، ۴۹۹، ۴۲۹، ۱۹۶

ع

- عبادتکده (زال)، ۲۷۹

- عراق، ۴۴۵، ۱۹۶، ۲۰

- عربستان، ۲۵۷، ۴۹۲

- عرض زرنج، ۱۳۸

- عسکر رمله، ۳۷۲

- عسکر مکرم، ۳۷۲

- عسکر مصر، ۳۷۲

- عسکر نیشاپور، ۳۷۲

- علی آباد، ۶۰

- علاقه توخی، ۱۰۱

ق

- فرات، ۴۵۴، ۵۹ .
- فرادانا، ۸۸، ۹۱، ۱۲۵، ۳۳۹، ۳۴۰ .
- فرادوس (فراه رود)، ۳۳۹ .
- فراه، ۹، ۳۶، ۱۴۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷ .
- ۲۶۵، ۲۹۰، ۳۱۱، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۶ .
- ۳۵۲، ۳۴۹، ۳۵۵، ۸۶، ۸۳، ۸۱، ۱۰۱ .
- ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۳۱، ۴۴۱، ۴۹۹ .
- فراه رود، ۳۰، ۹۲، ۵۰، ۹۵، ۱۰۸ .
- ۱۰۹، ۱۲۹، ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۵، ۳۳۵ .
- فرزداد (دریاچه هامون)، ۱۰۶ .
- فرسغان برونج، ۳۰۴ .
- فرو دقلعه، ۳۰۴ .
- فرنکو تس، ۹۷، ۳۵۵ .
- فشلنج (پشلنگ)، ۴۲۱ .
- فولاد، ۴۲۱ .
- فیروز آباد، ۲۴۲ .
- فیروز قند (کشکتجو حالیه)، ۲۵۶، ۳۷۸، ۳۷۹ .
- فیل کوه، ۵۴۴ .
- فیروز کوه، ۴۰۴، ۱۴۵ .
- فنجوائی (پنجوائی)، ۴۰۶ .
- فهرج (بهره)، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵ .
- قاره آسیا، ۳۰ .
- قاین، ۳۰۴، ۳۰۷ .
- قرنین، قرنی، کارنین، ۲۸۹، ۹۴، ۱۷ .
- ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۸۹، ۳۷۸، ۳۷۹ .
- ۳۸۰، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۳ .
- قریه آتشگاه، ۷۶، ۲۷۲ .
- قریه تخت (تخت رستم)، ۳۵۳، ۹۱ .
- قریه نیوسک، ۹۴ .
- قریه انوم باغ، ۵۵۳ .
- قریه حیدر آباد، ۵۵۲ .
- قریه رزه، ۱۴۱ .
- قریه افضل آباد، ۳۶۷ .
- قریه کجی، ۳۵۶ .
- قریه ورمال، ۳۵۹ .
- قریه نادغنی، ۱۲۶ .
- قریه سمور، ۳۲۷ .
- قریه رج، ۳۵۵، ۲۵۶ .
- قریه محروسه دیو، ۲۸۰، ۹۰ .
- قریا شیخ لنگ، ۲۷۳، ۲۷۰ .

قلعه اسپهبد (لاش)، ۲۷۹، ۲۶۶، ۲۰۶، ۲۰۶
 . ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۳، ۳۱۶
 قلعه اسپهبد، ۳۲۳
 قلعه افضل، ۵۵۵
 قلعه اسپر ان صاحب (امیر معین)، ۲۹۶، ۲۹۶
 . ۲۷۳، ۲۶۶
 قلعه اوقی (قلعه کاه)، ۳۰۹، ۲۷۹
 قلعه بست، ۵۳۷، ۱۰۱، ۹۹، ۹۸، ۷۲، ۶۰
 قلعه پادشاه، ۲۵۷
 قلعه پلاسی، ۲۲۵
 قلعه پلنگی، ۲۳۱
 قلعه تاغرون، ۲۳۸، ۲۲۵
 قلعه تراکو، تراخون، ۲۳۱، ۲۲۵
 . ۲۷۳، ۲۳۰
 قلعه جارونک، ۲۲۵
 قلعه جویین، ۳۲۳، ۳۰۷، ۳۰۲، ۹۱
 قلعه چرخ، نسورک، ۲۷۳
 قلعه چهل برج، ۲۷۳، ۲۷۲
 قلعه هزار برج (چهل برج)، ۲۶۱
 قلعه چهل گو، ۲۶۲
 قلعه چگینی، ۲۷۱، ۲۶۵، ۲۶۲، ۲۳۱
 . ۲۷۹، ۲۷۷

قریه شمالان، ۹۹
 قریه قرین، ۳۲۳، ۹۳
 قریه کنسک، ۳۵۶
 قریه گواریان، ۳۹۶
 قصر ۲، ۳۱۹، ۳۱۱، ۲۰۲
 قصر عمر و الیث، ۱۸۹
 قصر یعقوب الیث، ۱۸۰
 قصر یعقوبی (منسوب به یعقوب الیث)
 . ۱۹۰، ۱۸۹
 قصر سنگر، ۲۵۳
 قصر سیزیفون، ۲۳۳
 قصور و عمارات محمودی، ۳۸۳
 قصر سلطان، سعود غزنوی (اشکر
 گاه)، ۵۳۷
 قسدار طوران، ۳۱۰
 قطب سنار هلی، ۲۸۳، ۲۸۲
 قلات غلزائی، ۱۳۹، ۱۰۱
 قلعه ارگ (زرنج)، ۲۸۰، ۲۰۶، ۱۷۳
 ۳۳۵، ۳۳۲، ۳۲۵
 قلعه ابراهیم خان بلوچ، ۲۷۸، ۹۰
 قلعه چخان سور، ۹۰، ۲۷۱

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| قلعه کوهتیز یا کوهتر، ۴۰۸. | قلعه خواش، ۲۸۸. |
| قلعه کیخسرو، ۱۶۳. | قلعه داورى، ۳۵۶، ۳۳۸. |
| قلعه گاوك، ۴۷۰. | قلعه دختر پادشاه، ۲۵۷. |
| قلعه طاق، ۲۱۶، ۹۰، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۶۷. | قلعه رستم، ۳۳۲، ۱۰۸. |
| قلعه لادز، ۲۳۸. | قلعه زالى، ۲۹۳. |
| قلعه لاش، ۳۱۱، ۳۰۸، ۱۰۹۱. | قلعه زرین، ۲۷۳، ۲۶۲. |
| ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸. | قلعه زمان، ۳۵۵. |
| قلعه حمده، ۳۵۵، ۲۲۸. | قلعه سام، ۳۶۰. |
| قلعه ملا امان، ۳۵۵. | قلعه سبز، ۲۳۹. |
| قلعه مادر پادشاه، ۲۵۷، ۲۵۳. | قلعه سفید دژ (لاش)، ۳۲۶، ۳۲۳. |
| قلعه سر باد، ۳۴۹. | قلعه سفید فارس، ۳۲۲. |
| قلعه مظفر کوه، ۳۲۲. | قلعه سفید کوه (لاش)، ۳۲۶، ۳۲۳. |
| قلعه ملك قطب الدين، ۲۶۶. | قلعه سیستان (ارگ)، ۱۶۴، ۱۵۸. |
| قلعه ناد علی، ۳۶۵. | قلعه شاه علی، ۲۳۸. |
| قلعه نصر آباد (نصرت آباد)، ۲۲۵. | قلعه شوال ها، ۲۷۳، ۲۶۲. |
| قلعه نو، ۳۴۷، ۷۹، ۳۹، ۳۸. | قلعه غوری، ۳۶۲، ۲۲۲. |
| قلعه قیشك، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۷۸. | قلعه فتح، ۱۶۷، ۱۳۳، ۶۹، ۶۸، ۳۲، ۲۲. |
| ۳۸۰. | ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۵. |
| قلعه نیه، ۴۱۱، ۳۳۶، ۳۳۷، ۴۴۷. | ۳۶، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۳۶۳، ۴۶۶. |
| قلعه یزدی، ۳۵۶. | ۴۷۱. |
| قنات اکبر شاه، ۳۵۵. | قلعه گاه، ۳۲۶، ۳۰۹، ۲۱۱. |
| قنات محمد سعید، ۳۵۵. | قلعه کنگ، ۵۵۵، ۳۶۶. |

- کافر قنده، ۳۳۹، ۳۵۱، ۳۵۶
- کاسه بند کجکی، ۵۵۳
- کاسگین، ۳۵۵
- کانال سنارود، ۱۵۲
- کانال شمالان، ۵۵۰
- کاقال جنوبی ارغنداب، ۵۴۵
- کانال سراج، ۵۵۲
- کائفسه (در پاچه هامون)، ۳۳۴، ۱۰۰
- ۳۳۷

• کانسویا، ۳۳۳، ۱۰۵

• کاهداک، ۳۵۵

• کبابی، ۳۵۵

• کتیه کیورا، ۱۴۹

• کتیه نقش رستم، ۱۳۵

• کتیه داریوش، ۱۲۶

• کجکی، ۴۵۴، ۵۷، ۷۱، ۸۳، ۱۰۲

• کجکی غربی، ۵۵۳

• کجگین، ۳۵۵

• کچولی، ۲۳۹

• کده، ۸۹، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۸

• ۲۹۰

- قندهار، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۲۳۶، ۲۷۶، ۲۸۱
- ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۸، ۳۳۸، ۳۳۸
- ۳۱۴
- قوزان بست، ۳۸۳
- قوس، ۲۲۸، ۳۲۱
- قوقه (کوهگه)، ۱۷۰، ۲۱۱، ۳۰۳
- ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۴
- قوچ، ۳۱۱
- قهستان، ۳۳۷، ۳۲۵، ۳۰۷، ۱۴۴

ک

- کابل، ۱۱۶۲، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۷۶، ۲۳۶، ۲۷۶، ۷۰
- ۸۵۰، ۱۱۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۹۶، ۳۶۵
- ۳۷۰، ۳۷۳، ۴۱۲، ۴۲۱، ۴۲۹، ۵۲۷
- ۴۹۵
- کاخ (یا کهیج)، ۲۵۸
- کاخ سلطانی (کوشک لشکرگاه)، ۸۳
- ۳۸۷

• کاخ نیشابور، ۲۱۸

• کاکوبار، ۳۶۰

• کاریز سری، ۱۹۸

• کاریزک، ۳۵۵

کمپنی مو ریسن کنود سن، ۵۲۸، ۵۲۹

۰۵۳۴، ۵۳۳، ۵۳۲

کمپ درویشان، ۵۴۳

کمر ز هیر، ۰۱۷۰

گنجبر، ۰۱۹۸

کندر (کندرک)، ۲۳۷، ۲۳۲

۰۴۴۱

کنده، ۰۶۱

کنگ، ۰۱۱۲، ۰۱۱۲، ۰۲۲۶

کنسک، ۰۳۵۵، ۰۹۵

کندهار، ۰۲۵۶، ۰۹۹، ۰۹۲۶، ۰۹۲۶، ۰۲۶

۰۵۵۷، ۰۵۵۶، ۰۵۴۶، ۰۵۳۵، ۰۵۳۴

کو ره اوق، ۰۳۰۱

کو ره پست، ۰۳۸۰

کوه تشفشان، ۰۴۰

کوه اسپهبد (لاشن)، ۰۳۱۶، ۰۳۲۳

۰۳۲۴

کوه اوشیدر، ۰۵۵، ۰۱۰۵، ۰۳۳۸، ۰۳۳۴

کوه اوشیدم، ۰۳۳۳

کوه ایماق، ۰۸۸

کوه بابا، ۰۵۵

کده بلبلی، ۰۲۷۸

کده عمری، ۰۳۰۴

کده محمد بن عمر و نیت، ۰۲۲۸

کرجی، ۰۳۵۵

کرس سیستان، ۰۳۲

کر کویه، ۰۱۶۵، ۰۱۵۲، ۰۱۹۸، ۰۱۷

۰۲۹۲، ۰۲۵۵، ۰۲۲۷، ۰۲۲۶، ۰۲۱۱، ۰۲۰۱

۰۴۴۷، ۰۴۲۴، ۰۴۱۸

کرمان، ۰۲۰۲، ۰۱۶۶، ۰۱۰۷، ۰۱۱، ۰۳، ۰۲

۰۴۲۵، ۰۴۱۵، ۰۳۶۶، ۰۲۶، ۰۲۵۸، ۰۱۲۲

۰۴۵۰، ۰۴۲۹

کرون، ۰۲۲۶

کرنگ، ۰۲۲۶، ۰۱۷۰، ۰۱۹۲

کریم کشته، ۰۲۳۹، ۰۷۴

کشکی خود حالیه، ۰۲۵۸، ۰۲۷۲، ۰۲۶

۰۲۸۲، ۰۳۸۱

کش، کش صفار، ۰۲۵۹، ۰۲۰۸، ۰۲۶

۰۳۷۴

کلا شیر، ۰۲۲۸

کلکته، ۰۹

کلموه، ۰۳۰۵، ۰۳۰۳

- گوه باباولی، ۰۰۴۴.
- گوه باراندک، ۳۰۳، ۳۰۲.
- گوه بی بی چه باران، ۳۰۲.
- گوه بلی، ۳۰۲.
- گوه تکه، ۳۳۸.
- گوه نمکی، ۱۰۰.
- گوه دزدان، ۷۰.
- گوه خواجه، ۱۱۲، ۱، ۹۰۰۰، ۳۶.
- گوه سیستان، ۳۳۶، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۱، ۳۳۰، ۱۲۲، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۰۹، ۳۶۷.
- گوه خدا (اهورز)، ۳۳۷.
- گوه رستم، ۳۳۸، ۳۳۲، ۳۶.
- گوه فراه، ۳۳۰، ۷۰.
- گوه های قفقاز، ۱۴.
- گوه قنعوس (گوه خواجه غاطان) - ۳۰۱، ۳۰۱.
- گوه های غور، ۹۱.
- گرهستان غور، ۴۰۲، ۳۳۲، ۲۸۸، ۱۰۲.
- گوهستان تاجیک، ۹۱.
- گوه های داور، ۴۰۱، ۴۰۰.
- گوه دماوند، ۳۳۷، ۳۳۶.
- گوه سفید، ۳۲۸.
- گوه سپند، ۳۲۸، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۳۰.
- گوه ۳۳۸.
- گوه قدس، ۳۳۲، ۳۳۰.
- گوه های ناراهوک، ۳۰۴، ۹۳.
- گوهک، ۲۲۴، ۲۰۲، ۷۱، ۶۹، ۶۶.
- گوهک، ۴۱۱، ۴۰۷.
- گوه هژ، کوهیژک، ۴۰۹.
- گوه زور، (زون)، ۴۰۲، ۲۰۸.
- گور خراسان، ۳۷۰.
- گور سیستان، ۳۷۰.
- گوهستان، ۲۰۲، ۱۹۸.
- گوه ست نیمروز، ۱۳۴.
- گوهک سیرب، ۳۰۰.
- گوهک بالا، ۳۰۰.
- گولک شاه علی، ۲۶۷.
- گوشه برونج، ۳۱۱، ۳۰۷، ۳۰۰.
- گوشه ۳۰۰.
- گوشک برونج (گوشه)، ۲۱۱.
- گوشک سلطنتی لشکرگاه، ۸۷.
- گوشک یعقوب لیث، ۱۸۹، ۱۸۸.

گویاکن (جوین) ۳۱۰
 گرانی ۳۰۰
 گردچاه ۳۰۸
 گردن دیوار ۰۰۰
 گردن ریگ ۱۱۶ ۸۰ ۳۰۳ ۳۸۹
 گوشک ۰۰۹ ۰۰۷ ۸۰ ۸۷ ۱۰۲
 ۳۸۱ ۳۸۳ ۰۲۶ ۰۲۷
 ۰۲۸ ۰۳۳ ۰۳۷ ۰۳۸ ۰۴۶
 ۰۰۴۷
 گرسیر ۱۹۶ ۲۰۶ ۲۰۹ ۲۶۰
 ۲۶۷ ۳۸۶ ۰۳۱ ۰۳۸ ۰۴۲ ۰۴۶
 گرمابه ۰۰۷
 گرینو بیچ ۱۳۷
 گدام آسیا (سیستان) مقدمه ۳۳۳ ۳۹۱
 گدروزیا (بلوچستان) ۱۳۱ ۳۱۰ ۳۱۶
 گذر شاه ۸۰
 گزار زیار ۳۱۷
 گلستان ۳۰۳ ۳۰۰
 گل سفید ۲۸۳ ۲۸۰ ۲۸۶
 گل گوه ۱۹
 گله چاه ۲۳۷ ۹۷

گوشک عمر و الیث ۱۸۹
 گوشک خلفی ۱۹۱
 گوشک چهل کنجه (چهل دختر) ۳۳۱
 گویت ۲۲۶ ۳۶۶ ۳۰۹
 گوروک ۳۱۸
 گوره گزی ۱۴
 گوئل اوئی ۰۰
 گوئل یکده خاگ ۰۶
 گوئل ملایه قویب ۰۶
 گوئه گران ارغنداب ۸۰
 گویر لوط ۴۴ ۶۲ ۱۶۶ ۲۰۰ ۲۰۶
 گوی سینک ۱۹۲
 گوی گوشه ۱۹۲
 گوی رخ ۱۹۲
 گوی فراه ۱۹۲
 گوی زنان ۱۹۲
 گوئیسیار ۱۹۲
 گیانسیه (هاسون زره) ۱۰۰
 کینا کان ۳۰۰
 کاشن ۱۹۱
 کاو نیشک ۲۷۸ ۲۰

لشکر یسا العسکر (لشکر گاه) ، ۸۴ ،

، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱، ۹۳، ۸۸، ۸۷، ۸۰

۰۰۳۷۶، ۳۸۳، ۳۷۶

لشکری بازار بست ، ۲۰۴، ۲۸۳، ۳۷۰،

۰۳۸۷، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۷۶

لفتان ، ۳۱۱

لکئی ، ۲۰۹

لندی ، ۲۲۳

لندی و پالاک ، ۲۰۷

لندی ولی محمد ، ۶۰

لنیو ، ۲۷۹

لوی مانده ، ۱۰۲

لیسه زراعت ، ۰۰۴۳

م

مارجه ، ۰۰۳۸، ۰۰۳۲، ۰۰۰۱

مارجویه ، ۱۷۰، ۲۷۹، ۰۰۳۳

مارگو (دشت) ، ۰۰۴۴

مالستان ، ۰۰۸۰، ۰۰۷۰

مالوندا (رود) ، ۰۰۴۴

مانده ، الکیر ، ۱۲۰

ماوراء النهر ، ۲ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۲۰

کنج آباد ، ۳۰۰

کنگ دژ ، ۳۳۹ ، ۳۰۰

کیچ و مکران ، ۳۰۳

گیلان ، ۱۰۰

کو تن کن آلمان ، ۲۳

کود زره ، ۳۱، ۳۰، ۳۶، ۶۱، ۶۳، ۶۰

۶۷، ۷۳، ۷۰، ۸۰، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۸-

۰۰۰۰، ۰۰۰۳، ۳۸۹

کورخوا ، غلطان ، ۳۳۸

گوره پنج ده ، ۳۶۹

گوزگانان ، ۲۱

کوبین (جوبین) ، ۱۹۷، ۳۱۰، ۳۱۱-

۰۳۱۲، ۳۶۳

کویان (جوبین) ، ۳۱۲، ۱۹۷

کیر و پیتو ، ۰۰۶

کیزاب ، ۰۰۷، ۰۰۸، ۰۰۹

ل

لاش ، ۳۷، ۱۶۹، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۰۹

۰۳۲۳، ۳۱۱

لاله نوار ، ۳۳

لشکر ، ۳۷۲

- | | |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| مزار، ۳۰۰. | ۰۱۸۷، ۱۷۸. |
| مزار ابو نصر فراهی، ۳۰۶. | ماهگان، ۳۱۹. |
| مزار چهل و چهار پیر زاهدان، ۲۲۴. | مجرای هیرمند، ۳۶۳. |
| مزار شاهزادگان گنبد سرواز، ۳۷۰. | مجرای سنارود، ۳۶۳. |
| مزار شهدای کنسک، ۳۰۶. | محمدآباد، ۴۳۹. |
| مزار شاه مبارک، ۳۰۶. | محمودآباد، ۲۶۸. |
| مزار سید محمد جنوری هندی، ۳۰۶. | محکمہ تقیان، ۲۳۷. |
| مسجد آدینه (جامع زرنج) ۱۷۴، - | مداین، ۱۶۴. |
| ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۰، ۴۶۲، ۴۶۴، | مدرسہ ملک حمزہ سیستانی، ۲۷۴، ۲۳۱. |
| ۱۸۰، ۴۲۷. | مدینه مسجدستان، ۱۷۷، ۴۳۰. |
| مسجد حرام (خانه کعبه) | مدینه العذراء (زرنج) ۱۷۱، ۲۱۹، - |
| مسجد باخ، ۱۸۷. | ۴۲۸، ۴۳۱. |
| مسجد هرات، ۱۸۷. | مر باد، ۳۰۰. |
| مسجد لشکری بازار، ۳۸۷. | مر زتوران زمین، ۳۱۷. |
| مسو، ۳۰۰، ۳۰۶. | مر زغور، ۳۰۳. |
| مستملکات روس، ۳۶۶. | مرز نیشک، ۳۶۲. |
| مشهد، ۱۱، ۲۴، ۲۲، ۳۲. | مر غاب، ۴۰۰. |
| مصر، ۳، ۱۷، ۷۸، ۵۹، ۳۰۶، ۴۹۳. | مرکز جاغوری، ۹۹. |
| مهر کوچک، ۳۶۶. | مر گیانا، ۱۳۱. |
| مهر ثانی (سیستان) ۴۹۱. | مروارید (قرید) ۳۰۰. |
| مصب دریای فراه، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸. | مروشا هجان، ۲۴. |
| مصب دریای سند، ۱۴۷. | مرو، ۱۱، ۱۴۹، ۳۸۶، ۴۳۷. |

- | | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| منطقه خاشی، ۳۷۰. | معابد زردشتی، ۲۹۸. |
| منطقه فراه، ۹۳، ۹۴. | معدزو، ۲۵۸. |
| منطقه جیجه، ۳۰۳، ۹۶. | معبدهای گرناسپ، ۱۶۵، ۲۹۴، ۲۹۵. |
| منطقه رودبار، ۲۶۰. | مقبره امیرمعین (امیران صاحب) - |
| منطقه شیندند، ۹۶. | ۲۶۴. |
| منطقه سرگز، ۷۳. | مقبره خواجه غلطان، ۳۳۱، ۳۵۹. |
| منطقه کنگ، ۲۷۲، ۶۰. | مقبره سلطان محمود غزنوی، ۳۸۵. |
| منطقه گلستان، ۹۳. | مکران، ۴۱۰، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۹۹، - |
| منطقه سنخری، ۱۰۱. | مکه، ۲۶، ۱۸۷، ۴۰۰. |
| منطقه سیستان ایرانی، ۷۵. | ملک آباد، ۲۷۹. |
| منطقه سیاه بند، ۹۳. | ملتان، ۱۹۶، ۴۰۲. |
| منطقه ناراهو ک، ۹۳. | مملکت باد (سیستان)، ۲۷. |
| موزه بریتانیا، ۲۷۶، ۲۷. | منارجام، ۲۸۳. |
| مهریان، ۳۰۴. | منارخواجه سیاه پوش، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴. |
| میان کنگی، ۳۰، ۶۱، ۱۱۴، ۳۶۰، - | منارمسجد جامع زرنج در نادعلی، ۲۸۲. |
| ۳۶۴، ۲۲۶. | منار شهر زاهدان کهنه، ۲۲۴. |
| میان پشته، ۲۵۹. | منار قاسم آباد، ۲۸۲. |
| میدان هوایی کندهار، ۱۰۰. | منار مسجد امیران صاحب، ۲۶۴. |
| میرآباد، ۵۷. | مناره غزنی، ۲۸۲، ۲۸۴. |
| میل قاسم آباد، ۱۶۹، ۲۲۳، ۲۸۳، ۳۶۴. | مندیک قندهار، ۲۵۴. |
| میل کورکی، ۷۳، ۷۴. | منگور، ۵۷. |
| میلک، ۳۶۳، ۳۶۵. | منطقه پتگی، ۴۷۱. |
| میل نادری، ۳۶۷. | |

بیل گوسنگ، ۳۶۳، ۲۲۳.

مین، ۳۱۸.

میسون، ۳۲۱، ۲۲۸.

مینو خلف، ۱۹۲.

مینو کر کوی، ۲۹۳.

مینو، ۶۰.

میمند، ۳۸۱، ۳۸۰، ۱۳۵.

میمنه، ۳۸۱.

ن

ناپل، ۲۰.

ناحیه صفار، ۲۶۰.

ناحیه درمشان، ۳۰۰.

ناحق (رود)، ۳۰۰.

نادعلی نیمروز، ۷۰، ۷۳، ۱۶۸، ۱۰۰.

۱۶۹، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۹۲، ۳۱، ۳۶۶.

نادعلی همنده، ۳۳۷، ۵۲۶، ۵۳۹ -

۵۴۷، ۵۵۰، ۵۵۵.

ناشیرود، ناشیروز، ۲۲۶، ۲۲۷ -

۲۲۸، ۳۶۲، ۳۲۱.

ناف زمین (نیمروز)، ۱۳۷.

ناکهان، ۱۰۱.

ناوه باتور، ۵۷.

نرماشیر، ۲۰۰.

نرمکی، ۳۰۰.

نهر طعم، ۱۶۸.

نهر گزک، ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۱.

نهر آذر، ۳۷۱.

نهر ابراهیم آباد، ۳۶۹.

نهر بندر، ۶۹.

نهر خوابگاه، ۶۹، ۳۷۱.

نهر خواجه احمد، ۳۷۱.

نهر دك د هله، ۳۷۱.

نهر طعم، ۳۶۱.

نهر طاهری (شاه نهر)، ۳۷۱.

نهر حسنکی (شاه نهر)، ۳۷۱.

نهر بیسرو، ۳۶۱.

نهر قلعه فتح، ۶۹، ۳۶۱، ۳۷۱.

نهر سنارود، ۳۶۱.

نهر شیله چرخ، ۳۳، ۷۳، ۳۷۱.

نهر مالکیر، ۵۲۸.

نهر لخشک، ۳۷۱.

نهر نمک، ۳۷۱.

- نهر سیخسر ، ۴۶۹ .
- نهر ملک حیدری ، ۴۷۱ .
- نهر میله ، ۴۶۱ ، ۱۶۸ ،
- نهر میلک ، ۴۷۱ .
- نهر ظاهر شاهی ، ۴۴۴ ، ۴۴۰ .
- نهرهای مارونگی ، ۶۹ .
- نهرهای زرکن و زورکن ، ۲۷۷ .
- نهر شاهی نیمروز ، ۷۴ ، ۶۹ ، ۴۷۱ .
- نهر شمالان ، ۴۲ ، ۳۷ ، ۴۲ ، ۴۴۲ .
- نهر گل میر ، ۴۷۱ .
- نهر شعبه ، ۴۶۱ ، ۱۶۸ .
- نهر درویشان ، ۴۴۰ ، ۳۷ .
- نهر لشکری نیمروز ، ۴۴۸ ، ۲۲ ، ۴۴۴ .
- نهر جنوبی ارغنداب ، ۴۴۴ .
- نهر بغرا ، ۲۸ ، ۲۶ ، ۳۱ ، ۷ ، ۳ -
- ۴۴۶ ، ۴۳۲ .
- نهر ترنگ ، ۴۶ .
- نهر سراج ، ۴۳ ، ۳۱ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۴۴۳ .
- ۴۴۶ .
- نهر مارجه ، ۴۲ .
- نیزارکنگ ، ۷۰ .
- نیزالوزگ ، ۲۹۰ .
- نوبر دوست محمد ، ۴۷۱ .
- نصرت آباد (زابل کنونی) ، ۲۲۳ -
- ۳۶۶ ، ۳۶۰ ، ۳۵۹ ، ۲۲۶ ، ۲۲۵ ،
- نصیبین (المغرب) ، ۲۰۰ .
- نعل دشت ، ۳۵۵ .
- ننگ آباد ، ۳۵۵ .
- نواحی سیچتان ، ۱۴۴ .
- نوبهار ، ۳۵۶ ، ۳۵۵ ، ۹۵ .
- نوجرد ، ۴۲۱ ، ۲۲۸ .
- نوزاد ، ۴۴۱ ، ۳۷۲ ، ۲۵۵ ، ۱۴۲ ،
- ۴۹۵ .
- نوشکی ، ۲۲۶ .
- نوق ، ۴۱۸ ، ۲۵۵ ، ۲۰۳ ، ۲۲۸ ، ۱۷۰ ،
- ۴۲۱ .
- نوقان ، ۲۵۴ ، ۲۵۳ .
- نوقات (نوها) ، ۲۵۵ .
- نوکی - نادعلی ، ۳۶۵ .
- نوگین گلات ، ۲۷۱ .
- نوده ، ۳۵۵ .
- نوستانا ، ۴۱۷ .
- نیزن ، ۲۲۸ .

- نیشاپور طوش، ۲۴، ۱۶، ۱۹۶،
 ۴۲۹، ۳۸۵، ۳۱۲، ۲۵۴،
 تیل، ۷۸، ۱۴۶،
 نیشک، ۱۷۰، ۸۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۰۱،
 ۴۵۹، ۴۲۱، ۲۶۰،
 نیمروز، اکثر صفحات کتاب
 نیه، ۲۰۲، ۲۰۷، ۳۱۲، ۳۶۴، ۳۱۸،
 ۴۴۳، ۴۱۹
و
 وادی سند، ۷۸، ۸۰،
 وادی نیل، ۸۰،
 وادی پشین، ۲۰۱،
 وادی خواشو و قوزان بست، ۳۸، ۲،
 وادی فراه، ۳۱۲،
 وادی مقره، ۱۰۰،
 وادی هیرمند، ۲۰۲، ۲۰۶، ۵۳۲، ۸۸،
 ۵۳۸، ۵۴۹،
 وادی ارغنداب، ۳۹۰، ۳۸۲، ۵۲۹،
 وادی ترنگ، ۳۸۲،
 و اشنگتن، ۳۴،
 ولایت اوق، ۱۹۷، ۳۰۰، ۳۰۸، ۴۴۳،
 ولایت سبزوار (افزار)، ۱۴۰،
 ولایت کابلستان، ۱۴۵،
 ولایت فراه، ۹۶،
 ولایت قندهار، ۳۳۵،
 ولایت کش، ۲۵۹،
 ولایت نیشک، ۸۸، ۲۰۲، ۲۸۸، ۴۶۱،
 ولایت نیه، ۳۱۳،
 ولایت نیمروز، ۴۴۲، ۳۴۲،
 ولایت هرات، ۳۴۲،
 ولایت هلمند، ۸۸، ۳۴۲،
 ولسوالی بوین، ۳۲۳،
 ولسوالی قلعه گاه، ۳۵۴،
 ولسوالی گنگ، ۱۷۳، ۲۷۲، ۴۶۹،
 ولسوالی پنجوائی، ۴۰۱،
ه
 هاروت رود، ۳۰، ۵۹، ۹۶، ۸۰، ۱۰،
 ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۹، ۳۵۴،
 هامون پوزک، ۶۰، ۶۲، ۶۹، ۷۳، ۷۵،
 ۸۸، ۹۳، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۲۳،
 ۳۵۴
 هامون سواران، ۹۰، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱،

هزارمجات، ۹۹، ۵۸.
 هسوم، هیسوم، ۱۷، ۲۲۸، ۲۱۱، ۲۲۳.
 هیسون، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۵.
 هیسونج، ۲۷۹، ۲۸۳.
 هفت سوراخ، ۳۵۵، ۳۵۶.
 هلمند، ۹۳، ۹۶، ۱۹۵.
 هلیی، ۲۸۱.
 هند، ۱۲، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۸۵، ۱۲۵، ۱۳۲.
 ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۹۶، ۱، ۲۲۶، ۳۵۱.
 ۳۷، ۳۷۵، ۳۹، ۳۹۴، ۳۷۷، ۹۴.
 ۴۲، ۴۴۵.
 هندوستان سفید، ۴۰، ۴۰، ۴۰، ۴۰.
 هو اسپا (خو سپاس)، ۳۳۴، ۳۳۵.
 هیتوخت (هیرمند)، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵.
 هیرمند (هیرمند)، ۴۰، ۴۰.
 هیرمن، ۵۴.
 هرسید، ۵۴.
 هیرمند، ۳۰، ۳۴، ۴۴، ۵۴، ۵۸، ۶۱.
 ۶۶، ۷۴، ۸۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹.
 ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۶۷، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷.
 ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۹۲.
 ۳۶، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۸۵، ۴۳۱.

هاسون ساپوری، ۶، ۶۱، ۶۲، ۶۹، ۷۳.
 ۷۵، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۱.
 ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۱، ۲۱۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸.
 ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۵۴.
 هاسون سیستان، ۴۵، ۶۲، ۸۷، ۸۸، ۱۱۰.
 ۳۵۴.
 هاون زره، ۶، ۱۰، ۳۶۳.
 هاون هلمند، ۶، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۵، ۱۰۶.
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۳، ۴۶۱.
 هرات، ۹، ۱۰، ۲۱، ۲۴، ۸۵، ۹۰، ۱۳۱.
 ۱۶، ۱۸۲، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۵۲.
 ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۳، ۳۲۵، ۳۳۰.
 ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۷۴، ۳۷۵، ۴۱۲.
 ۴۲۴، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۶۱.
 ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۷۵، ۴۸۰، ۴۸۵.
 هراخوانی، ۹۸، ۴۰، ۴۰.
 هراوانی، ۹۸، ۱۲۵، ۳۳۵.
 هریوه (هرات)، ۱۲۵.
 همدجلال آباد، ۱۴۹.
 هزار اسپ، ۲۶۱.
 هزار جفت، ۲۶۱، ۵۴۳.
 هزار برج، ۲۷۲.

ی

یادگار تاریخی دهلی ۲۸۳۰

یخچال ۵۵۲، ۵۴۷

یکه گنبد ۲۷۳۰

یزدی ۳۳۸، ۳۵۵، ۳۵۶

یونان ۳۱۵، ۹۸

یونیورسیتی کبیر یج ۲۵۴۰

هیر مند علیا ۳۱۶، ۱۹۷، ۱۳۲، ۷۱

۵۵۹، ۵۴۹، ۵۴۰، ۵۲۶

هیر مند سفلی ۲۵۷، ۲۵۶، ۷۱، ۶۶، ۳۵

۵۴۹، ۵۳۹، ۳۱۵

هیر مند وسطی ۳۵۰

هرمند، نیل سیستان ۳۵۰

هندکند ۳۲۴، ۵۳

فهرست نام رجال

ابن رسته، ۱۳۴، ۱۲، ۳۱۲، ۳۳۵، ۹۳۳، ۳۰۰

ابن فریقون، ۲۱۰

ابن فقیه همدانی، ۱۰۴، ۱۷۴، ۳۴۲، ۵۲۰، ۵۰۰

۲۲۷، ۲۰۲

ابن سعید، ۲۰۰

ابن عربشاه، ۲۱۰

ابن مسکویه، ۶۳

ابن سمره (عبد الرحمن)، ۳۹۲

ابن ندیم، ۲۷، ۱۷

ابن هندو شاه نخبوانی، ۲۳۰

ابن هیصم، ۷

ابو اسحق ابراهیم بن محمد اصطخری، ۱۰۹

و اغلب صفحات کتاب

ابو اسحاق جاشنی، ۱۹۲

آ

آخندزاده (حاکم چخانسور)، ۳۶۶

آریان (مؤرخ)، ۱۲۶، ۳۱۶

آغاچی خادم سلطان مسعود، ۳۷۷

ا

اباعوف (رئیس خوارج)، ۲۲۶

ابن اثیر (ابو الحسن عز الدین محمد)، ۳۰۱

۲۳۸، ۲۷، ۸، ۷، ۵

ابن بانویه (خلف بن احمد)، ۲۰۳

ابن حوقل، ۲ و اغلب صفحات کتاب

ابن خردادبه، ۱۰، ۱۶، ۱۸، ۳۳، ۵۳، ۱۳۳

۴۱، ۹۶، ۴۰، ۲۲، ۲۲، ۲۲، ۲۲، ۳۹، ۳۰۰

ابن خلدون، ۲۷، ۳۹۵

ابن خلکان (احمد بن محمد بن ابراهیم)، ۳۰

۸۰۵

- ابو احمد خلف بن احمد، ۳۸۵، ۲. ۳۸۵، ۲.
- ابو بکر محمد بن جعفر نر شخی، ۲، ۳.
- ابو العارث محمد بن احمد، ۲۱.
- ابو الحسن احمد بن محمد بن سلیمان سگری، ۱۳۸.
- ابو الحسن احمد بن یحیی بلاذری، ۲.
- ابو الحسن علی فرخی سیستانی، ۸۳.
- ابو الحسن کهتر، ۱۷۳.
- ابو الحسن سیمجورد و اتی، ۲۰۴، ۱۷۲.
- ابو الحسین عید الله بن احمد بن طاهر، ۸.
- ابو الحسن علی بن حسین مسعودی، ۳.
- ابو القاسم بن محمد بن حوقل، ۱۰.
- ابو القاسم عید الله بن عبدالله ابن حردادبه، ۱۰.
- ابو القاسم جیهانی، ۳۰۰، ۱۸.
- ابو القاسم پاینده، ۳.
- ابو الفتح علی بن محمد بستی، ۳۸۳.
- ابو الفتح عبد الرزاق بن احمد میمنی، ۳۸۰.
- ابو الفتح، ۳۳۴، ۳۵۰، ۱۶۶، ۵۵۰، ۳۳۴، ۳۵۰.
- الفرج قدامه بن جعفر بغدادی، ۳۳۴، ۳۵۰.
- ۱۳۷، ۱۶۳، ۵۲۲.
- ابو الفضل بیهقی، ۳۰۱، ۳۷۷، ۸۶.
- ابو الفضل طباطبائی، ۲۷، ۲۲.
- ابو الفضل نصر بن خلف، ۳۰۵، ۲۵۹.
- ابو جعفر احمد بن محمد، ۴۰۲، ۲۰۵، ۱۹۱، ۲۰.
- ابو جعفر محمد بن جریر طبری، ۲.
- ابو دلف مسعر بن مهلهل خزر جی، ۲۲، ۱۵.
- ابو ریحان البیرونی، ۱۳۸، ۱۳۵.
- ابو زید احمد بن سهل بلخی، ۲۴، ۱۹، ۱۶.
- ابو سعید عبد الحی بن ضحاک گریزی، ۴.
- ابو سعید عثمان بن ابوعمر، ۲۵۵.
- ابو سعید احمد بن محمد بن عبد الجلیل، ۱۳۸.
- سجستانی، ۱۳۸.
- ابو العیاس سجزی (جعفر افیدان)، ۱۹۱.
- ابو عبدالله محمد بن احمد مقلسی معروف به
- البشاری، ۲۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۳۱.
- ابو عبدالله محمد بن فضل بن محمد طائی سجستانی، ۲۵۲، ۲۵۱.
- ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی، ۱۵.
- ابو عبدالله بن نصر جیهانی، ۱۸.
- ابو عبدالله بن الازهر الاخباری، ۸۶.
- ابو علی محمد بن علی بن لیث، ۲۸۲.

- ابو علی حسن بن علی (خواجه نظام الملك)، ۹۰.
 ابو علی احمد بن عمر (ابن رسته)، ۱۹۰.
 ابو عمر ثوقانی، ۲۰۵۵.
 ابو عمر منتهاج سراج جو زجانی، ۷۰.
 ابو غلام طاقی، ۲۶۳۰.
 ابو المکارم تاج الدین حاکم مکران،
 ۲۳۶.
 ابو المویذ بلخی، ۱۶۲.
 ابو منصور رداذ شمند سیستانی، ۳۷۱.
 ابو منصور رثعایی، ۱۷۵، ۱۷۶.
 ابو منصور بن احمد قوقهی، ۳۰۷.
 ابو موسی اشعری، ۱۸۷.
 ابو ناصر علی خواجه بن ولی امیرالمومنین،
 ۱۸۰.
 ابو نصر احمد بن محمد قباوی، ۳.
 ابراهیم خان، ۳۶۵، ۵۱۸.
 ابراهیم بن بسام (پنده ابن عمیر الیشی)،
 ۲۲۷.
 ابراهیم بن حصین قوسی، ۱۹۱، ۲۲۸.
 ابراهیم بن جبرئیل، ۲۷.
 الپتگین، ۳۸۵، ۳۸۶.
 احمد علی کهزاد، ۱۲۰، ۲۶، ۸۵.
 احمد بن سهل امیر بلخی، ۶۰.
 احمد بن یحیی بغدادی (بلاذری)، ۴۰۰.
 احمد بن اسماعیل سامانی، ۳۷۰، ۳۷۱.
 ۲۶۱.
 احمد کسروی، ۱۳۳۰.
 احمد منزوی، ۱۳۰.
 احمد میمنندی، ۳۰.
 ادوارد برلونی، ۲۱۶۰.
 ارستوستن، ۳۱۷.
 اردشیر بابکان، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۰۳.
 ۳۱۲.
 ارسلان سجوقی، ۳۸۶.
 ارس نوئین، ۲۰۷.
 استرابون، ۲۵، ۹۸، ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۶۰، ۳۱۶.
 استفانوس، ۳۳۹، ۳۱۷.
 اسدی طوسی، ۱۳۱، ۱۶۲، ۲۶۹، ۳۳۱.
 اسفندیار، ۳۵۶، ۳۱۳.
 اسکندر بیک ترکمان منشی شاه عباس، ۱۱.
 اسکندر مقدونی، ۴۶، ۳۲، ۸۲، ۱۱۰.
 ۱۶۳، ۴۶۵، ۱۳۷، ۱۷۹، ۲۷۹، ۳۳۵.
 ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸.
 اسلم خان پریخ، ۳۹۰.

- اسماعیل بن احمد سامانی، ۳۴۳، ۳۲۴۴۲.
- اسماعیل بن سبکتگین، ۳۸۵۴.
- اصغر، هدوی، ۱۳۴.
- اصرم یعقوب مابر، ۳۰۳.
- البغازی، ۳۲۲، ۳۰۷.
- الحاج فیض محمد خان، ۱۳۲.
- الحاج ملنگ شیر، ۱۳۲.
- السهزی (جفر ایدان سیستانی)، ۱۹۴.
- الفستون، ۱۲۲.
- العتبی، ۳۸۳.
- الوازی متخصص ایتالوی، ۵۲۶.
- افراسیاب، ۱۱۸، ۲۹۳، ۲۵۵، ۳۱۸.
- ۳۵۳.
- الربدون، ۳۴۷.
- امام خان، ۵۱۸.
- امیر ابوالحسن، ۳۰۳.
- امیر ابو الفضل نصر سیستانی، ۱۳۳، ۱۷۸.
- ۳۰۲، ۲۰۵، ۱۹۳.
- امیر ابو العباس توفه، ۳۰۵، ۳۰۷.
- امیر اسماعیل بن ابرم قوقهی، ۳۰۵.
- امیر امان الله خان، ۵۱۵.
- امیر بانصر، ۳۳.
- امیر بو منصور قوقهی، ۳۰۶.
- امیر تمغا، ۳۲۶.
- امیر تیمور، ۱۷۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۳.
- ۲۱۵، ۲۳۶، ۲۶۰، ۲۶۷، ۳۷۵، ۴۳۰.
- ۴۳۱، ۴۴۳.
- امیر جلال الدین کیانی، ۲۰۹.
- امیر چغری، ۱۹۳.
- امیر حبیب الله، ۵۴۳، ۵۲۷.
- امیر حرب، ۳۰۵.
- امیر حسن سگزی، ۱۳۲.
- امیر حسین برادر زن امیر تیمور، ۲۰۸.
- امیر حمزه سیستانی، ۲۲۹، ۳۰۷.
- امیر خلف، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷.
- ۱۸۸، ۳۰۷، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸.
- امیر دوست محمد خان، ۲۷۱، ۵۱۹.
- امیر سوزی، ۴۱.
- امیر شاه شاه، ۳۰۳.
- امیر علی شیرا نوایی، ۱۰۹.
- امیر شیر علی خان، ۵۱۹.
- امیر طاهر بن امیر خلف، ۳۲۵، ۳۰۵.
- امیر طاهر بوعلی، ۱۹۴.
- امیر محمد امین مهدی، ۴۳۵، ۱۹۶.

باغو، ۲۰۷،

بای توز، ۳۸۳،

بای سنقر، ۲۸۷،

بختیار، ۳۲۷،

بدرا لدوله شمس الملوك، ۳۰۵،

براق حاجب، ۲۰۶،

بر قلص، ۳۳۳،

بسام بن بكر بن عبد المناف، ۲۲۷،

بستور پسر زریز، ۳۷۳،

بشر مقسم، ۳۵۲،

بطليموس، ۹۰، ۹۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۸،

۳۳۹، ۴۱۷،

بغراجی، ۳۲۵،

بلاذری، ۶، ۲۸، ۵۲، ۱۳۴، ۲۲۲،

۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۹۳، ۳۷۳،

۳۸۲، ۴۱۸، ۴۹۲،

بو بكر عبدالله نواسه دختری امیر خف

۱۷۳،

بو بكر سرقا ضی بو الحسن بو لانی، ۳۷۷،

بو بكر نیهی، ۳۱۳،

بوالقسم بنال، ۳۰۳،

بوالقسم نیشاپوری، ۳۰۳،

امیر محمد بن سلطان محمود، ۳۰۸،

امیر محمد محمود، ۲۲۸،

امیر معزی، ۱۰۲،

امیر معن بن زاید شیبانی، ۲۳۳، ۲۳۱،

۲۶۳،

امین خلیفه عباسی، ۳۹۳،

امیه بن عبدالله بن خالد والی خراسان

۳۷۳،

انجنیر فراسی، ۸۵،

انوشیروان، ۲۰۹، ۲۸۲،

اوشیدر، ۳۳۷،

اوگیت گنت قیصر روم، ۴۱۸،

اولمستد، ۱۲۷،

ایران بن رستم مرزبان سیستان، ۴۹۲،

ایرج الشار، ۲۰،

ایزید ورخارا کسی، ۳۳۹، ۳۴۵،

۴۰۵، ۴۱۸،

ب

بارتولد مستشرق روسی، ۱۰۸، ۲۲،

۱۰۸، ۱۰۶، ۱۳۱، ۱۷۸، ۱۷۹،

۲۳۸، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۵۹،

پرسی هایکس، ۱۳، ۶۱، ۱۷، ۱۸، ۱۹ -
 ۱۸۲، ۲۷۶، ۳۳۶، ۳۶۶، ۳۶ -
 ۳۵۷، ۳۱۳، ۳۵۵، ۳۵۵ -
 پروفیسر توجی، ۳۹، ۳۳۷، ۳۹۸، ۳۹۸ -
 پروفیسر گیر شمن، ۱۶۳ -
 پروفیسر محمد زبیر صدیقی، ۹ -
 پروفیسر سراجو، ۲۹۹ -
 پروفیسر کلاوس فیشر، ۲۸۲ -
 پروفیسر نذیر احمد، ۳۳۶، ۳۳۷ -
 پروفیسر هاکن، ۸۵ -
 پلاتو پیفانی (شامسیستان)، ۲۷۶ -
 پلینی مؤرخ، ۹۸۹۷، ۱۲۷، ۳۳۹ -
 ۳۵۴ -
 پورداود (ابراہیم)، ۱۲۸، ۱۳۵ -
 ۳۴۱ -
 پولیبوس، ۵۳ -
 پوهاند حبیبی، ۸۵، ۱۲، ۲۶، ۲۸ -
 ۱۳۶، ۱۳۸، ۲۵۶، ۳۷۹، ۳۷۲، ۳۳۷ -
 ۳۷۳، ۳۸۲، ۳۰۸ -
 پوهاند میر حسین شاہ، ۲۲، ۳۷۹، ۳۰۶ -
 پیر هرات، ۲۵۱ -

پوالحسن بولانی، ۳۷۷ -
 پوالقسم نیشاپوری، ۳۰۳ -
 پوالقسم پنا، ۳۰۳ -
 ابوالموید، ۲۹، ۳۳۷، ۳۵۲، ۳۶۳ -
 پورنوف، ۱۰۹، ۱۲۸ -
 پوسورت، ۲۹۷، ۸، ۶ -
 پو کینیج دانشمند شوروی، ۳۵۲ -
 پونصر، ۳۷۷، ۳۷۸ -
 بہار (سک الشعرا)، ۵۴، ۱۳۳، ۲۹۶ -
 ۳۰۹ -
 بہاءالدولہ طاهر، ۳۰۵ -
 بہرام پنجم، ۱۳۹ -
 بہرام شاہ، ۳۸۳ -
 بہزاد (برادرزادہ کک کھزاد)، ۳۱ -
 ۳۵۱ -
 بہمن پسر اسفندیار، ۲۱، ۲۳۷، ۲۵۹ -
 ۲۷۹ -
 بیژن، ۳۱۵ -
 بیہقی، ۳۳۹، ۳۰۹ -
 پ
 پتی خان (فتح خان؟)، ۳۹۰ -
 پردل خان، ۳۶۱، ۳۹۷ -

ت

- تاج الدین نصر بن طاهر، ۱۳۳ .
تاج الدین سیستانی، ۲۱۲ .
تاج الدین ملک نیر و ز، ۱۳۶ .
تاج الدین ابو الفضل نصر، ۳۵۴ .
تاج الدین ارسى شاه، ۳۰۹ .
تاج الدین نیاالتکین، ۵۰۳ .
تایمنی شاعر پنبتو، ۴۰۴ .
تقی او حدی، ۲۳۵ .
تورامانا، ۱۴۹ .
تنگری بردی اعلان، ۲۳۹ .
تهمینه دخت شاه سمنگان، ۳۱۷، ۳۲۲ .
تیت (جی، پی)، ۱۰۹، ۱۶۹ .
۲۶۶، ۲۸۸، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۹۸ .
تیمور لنگ، ۹، ۶۵، ۱۵۱، ۲۱۲، ۲۱۳ .
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۶۶، ۲۷۶ .
۲۰۵، ۲۵۶، ۲۸۷، ۳۶۵، ۳۵۶، ۳۷۳ .
۹۰، ۴۴۴، ۴۲۴، ۴۴۴ .

ج ح چ

- حمد الله مستوفی، ۱۴۴ .
جعفر شمار، ۱۳۷ .
جعفر قوسی، ۱۹۳ .

- جلال الدین خوارزمشاه، ۶، ۸۴۲، ۲۰ .
جمال الدین مشهور ربصیر ساقی، ۳۶۰ .
جو زبانی (منهاج السراج)، ۸۴۳ .
جو نکر، ۱۴۹ .
جهان گیر قایمقاسی، ۱۵۳ .
جهشیاری (ابو عبد الله محمد ابن عبد وس)،
۲۶، ۴۹۵ .
جیهانی وزیر سامانی، ۱۶، ۱۸، ۱۶۵ .
۱۸۵، ۱۹۳، ۲۲۱، ۲۳۶، ۲۵۰، ۱۹۵ .
۱۸۶، ۱۸۴، ۳۴۴، ۲۹۰، ۲۸۸ .
چغری بیک، ۳۳۵ .
چنگیز خان، ۸۲، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۹ .
۲۷۶، ۴۳۱، ۴۰۹، ۳۸۵ .

ح

- حاجی خان قز وینی، ۱۸ .
حاجی عبد القدوس پسر کر نیل محمد -
عمر خان، ۲۷۵ .
حافظ ابرو، ۵۲۵ .
حجاج، ۲۲۷ .
حربین عپیده، ۲۸۸، ۲۸۹ .
حسن بصری، ۱۸۷ .

خسرو پرویز، ۳۲۷.
 خشایارشا، ۱۰۵.
 خلف بن ابوالفضل نصر، ۲۰۶.
 خلف بن احمد، ۶۵، ۱۷۶، ۲۳۷، ۲۳۸.
 ۲۳۹.
 خلیفه المنصور، ۱۷.
 خواجه ابو عبدالله طاقی، ۲۵۱، ۲۵۲.
 خواجه ابو علی خنسک وزیر، ۱۷۳.
 خواجه حسن سیمندی، ۳۸۱، ۳۸۰.
 خواجه عمید (بو نصر)، ۳۷۸.
 خواجه غیاث الدین ابن خواجه همام.
 الدین محمد، ۱۰.

د ذ

دار ابن داراب، ۱۶۳، ۲۵۹.
 داریوش، ۹۰، ۳۱۵، ۳۱۶.
 دارستتر، ۳۵۰، ۳۳۰.
 داکتر ذبیح الله صفا، ۱۳، ۲۹۶.
 داکتر فلای (متخصص اسر یگانی)، -.
 ۵۳۲.
 داکتر فوربس (فرانسوی)، ۳۶۵.
 داکتر عنی اکبر جعفری، ۱۳۶.

حسن سلیمان، ۳۳۹.
 حسین بن علی ابی طالب، ۳۳۷.
 حسین بای قرا، ۲۹۷.
 حسین بن طاهر، ۱۸۸، ۱۷۲، ۱۷۳.
 حسین خدیو چم، ۱۸.
 حسین سعادت نوری، ۱۳.
 حضرت اسحاق پیغمبر، ۱۳۲.
 حضرت سلیمان، ۱۳۳.
 حضرت عثمان، ۴۰۲.
 حکیم بدیع الدین ترکویی، ۲۳۴.
 حکیم فرخی سیستانی، ۱۷۳.
 حمد الله مستوفی، ۱۸، ۲۴، ۱۶۳، ۲۹۰، -.
 ۳۸۱، ۴۲۴، ۴۷۴، ۵۲۵.
 حمدویه، ۲۸۹.
 حمزه پسر آذرک سیستانی، ۵، ۸، ۲۸، -.
 ۳۱۲، ۴۱۹، ۴۹۲.
 حمزه اصفهانی، ۱۳۰، ۱۵۷.
 خ
 خاقان چین، ۱۳۳.
 خان بها درمچی الدین، ۴۴.
 خان جهان سنجرانی، ۱۲۳، ۳۶۰، ۳۶۵.
 خسروانو شیروان، ۳۲۷، ۳۸۶.

داکتر مصفا، ۷.

دبیر سیاقی، ۲۷۰.

دجال، ۳۳۷.

دخویه، ۱۹.

درهم بن نصر، ۲۰۳.

دستان (ذال)، ۲۱۴.

دوست محمد خان نارویی، ۵۱۸.

دیو دورس (جغرافیدان کلاسیک)، ۵۳.

ذوالفقار خان، ۲۱.

ذوالقرنین (اسپکندر)، ۱۵۸، ۱۶۳.

ر

رابیا، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۹.

رلینسون، ۱۲۱، ۱۶۷.

ربیع بن زیاد، ۱۶۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۵۵.

۲۲۶، ۲۲۷، ۳۸۶، ۴۹۲.

رتبیل، ۱۴۳، ۳۷۴.

رحیم الله وزیر قواید عامه، ۵۲۷.

روز نفلد، ۴۵۰.

رستم، ۹۴، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۲.

۱۴۵، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۷۶، ۲۹۴، ۲۹۵.

۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱.

۳۳۶، ۳۵۱، ۴۱۴.

رستم میرزا، ۲۲۵، ۲۳۷.

رستم بن مهر هر مزد اجموس، ۲۹۸.

رضا قنی هدایت، ۱۰.

رضاشاه، ۲۲۶، روشنگر، ۱۶۳، ۱۶۴.

ز

زاب - زواین طهماسب، ۱۴۶، ۱۴۷.

زایشاه، ۱۴۷.

زادان فرخ، ۲۲۷.

زال زر، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۵، -

۱۴۷، ۲۲۱، ۲۷۹، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۲.

زرتشت، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۳۷.

زکریا، ۲۳، ۲۲.

زیاد بن ایبه، ۲۹۷.

زین العابدین رهنما، ۲۷.

زین العابدین شر وانی، ۱۴۵.

س

سام نریمان، ۱۷۶.

سام سوار، ۲۱۴.

سام شیر، ۳۱۷، ۴۱۴.

سیکتگین، ۴، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۲۵.

سرجان مکرم، ۱۳۴.

سراج الدین سجزی، ۲۳۶.

سلطان غیاث الدین ، ۳۰۳ .
 سلیمان بن عبدالمکک مروان ، ۲۲۶ .
 سهراب ، ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷ ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ .
 سیاوش ، ۳۱۵ ، ۳۵۰ .
 سیوشیانس ، ۳۳۷ .
 سویاباشی (مهندس جاپانی) ، ۵۲۷ .
 سید ابو الحسن شاه حکیم باشی سیستان ، -
 ۱۳ ، ۵۱۷ .
 سید شرف الدین بن محمد ابی شجاع عدوی
 سمرقندی ، ۱۳۶ .
 سید بانو بنت محمد ، ۲۰۳ .
 سید جمال الدین افغان ، ۱۲ .
 سید رضی الدین ترمذی ، ۲۱۴ .
 سید محمد بن خاوند شاه ، ۹ .
 سید کاظم امام ، ۲۵ .
 سیفی هروی ، ۹۲ .
 ش
 شاپور ساسانی ، ۱۱۵ ، ۲۳۶ .
 شمار (لقب اسرای غر جستان) ، ۳۹۳ .
 شام ابواسحاق ، ۲۳۸ .

سردار محمد عثمان نایب الحکومه کندهار
 ۵۲۶ .
 سردار ابراهیم خان سنجرانی ، ۲۷۱ -
 ۳۶۰ .
 سردار علی خان ، ۵۱۸ ، ۵۱۹ .
 سردار سعید خان ، ۳۶۱ .
 سردار تور کر یستن سن ، ۱۲ .
 سرازیل ستن ، ۳۳۶ .
 سعید نفیسی ، ۲۲۶ ، ۱۴۶ .
 سعدو ، ۴۴ ، ۴۵ .
 سلامی (ابو علی حسین بن احمد) ، ۳۰ ،
 ۵۶ ، ۷۵ ، ۸۶ .
 سلطان محمود ، ۴۶ ، ۸۲ ، ۱۴۵ ، ۱۷۵ -
 ۱۷۷ ، ۱۸۴ ، ۱۹۲ ، ۳۲۲ ، ۳۲۴ -
 ۳۲۵ ، ۳۲۸ ، ۳۲۷ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۸۱ -
 ۴۰۸ .
 سلطان مسعود ، ۱۷۷ ، ۴۳۹ .
 سلطان حسین بای قرا ، ۱۰ ، ۲۵۲ ، ۳۸۷ .
 سلطان سنجر ، ۱۳۳ ، ۱۳۶ .
 سلطان عبدالرشید غزنوی ، ۴۰۳ .
 سلطان علاء الدین جهانسوز ، ۳۸۴ -
 ۴۳ .

شاه اسمعیل صفوی، ۳۳۳، ۲۳.
 شاه جلال الدین والی قراه، ۲۶۹، ۲۱.
 شاه جلال، ۲۳.
 شاه جهان، ۲۳، ۲۲۹.
 شاه حسین سیستانی، ۳، ۹۶، ۵.
 شاه رخ، ۲، ۸، ۲۶۷، ۲۸۷، ۲، ۳.
 ۳۶۵، ۳۸۳، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۶، ۹۶.
 شاه کن الدین محمود، ۷، ۲، ۳۱۳.
 شاه سمنگان، ۳۱۷.
 شاه شاهان، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۴.
 شاه شمس الدین عینی، ۲۷، ۳۳۳.
 شاه فیروز سیستانی، ۳۲۷.
 شاه قطب الدین کیانی، ۲۱۲، ۲۱۴.
 شاه عباس اول، ۱۱.
 شاه عثمان سیستانی، ۲۰۶.
 شاه علی، ۲۲۵.
 شاه محمود سیستانی، ۴، ۳۸، ۲۶۸.
 شاه محمود هوتکی، ۲۷۴.
 شاهزاده حسینی، ۳۷۵.
 شاهین عیار، ۲۸، ۲۸۱، ۲۷۲.
 شرف الدین علی یزدی، ۲.
 شهاد، ۱۴۲.

شاه مبرز، ۳۸۵، ۳۸۶.
 شمس الدین التمش، ۶.
 شمس فخری، ۴۷۷.
 شمس الکفایت احمد بن حسن میمنندی، ۳۸.
 شوگون، ۲۹۷.
 شد بو رگلان بن کرایست شان، ۱۶۳.
 شیخ ابو عبدالله طاقی، ۲۵۱.
 شیخ علاء الدین سمنانی، ۴۴۳.

ص، ض

صالح بن صجر، ۸، ۴۰، ۹.
 صالح بن عبدالرحمن، ۲۲۶.
 صالح بن نصر بسنی، ۲۲۸، ۲۵۳، ۳۷۶.
 ضحاک ساران، ۱۳، ۱۶۲، ۳۵۷.

ط، ظ

طاهر بن ادر یعقوب لیث، ۲، ۲۶.
 طاهر بن محمد بن عمرو لیث، ۳۷.
 ۳۲۳، ۹۸.
 طاهر بن ابو احمد خلف، ۳، ۳۲۳.
 طبری، ۶، ۱۸، ۳۱۸.
 طغان حکمران بست، ۳۸۳.
 طغرل سلجوقی، ۱۹۳، ۵، ۲.

طوس، ۳۱۸.

ظهیر سیستانی، ۱۳.

ع، غ

عبد الجلیل سجستانی، ۱۳۸.

عبد الحمید آیتی، ۲۴.

عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، ۲۷.

عبدالرحمن بن سمر، ۱۸۷، ۲۵۸-.

۳۸۲، ۴۰۲.

عبدالله انصاری، ۲۵۱.

عبدالله بن اید، ۳۷۴.

عبدالله بن طاهر، ۱۴۴.

عبدالله بن ابی برد، ۱۱۷.

عبدالله بن عباس، ۳۰۷.

عبدالله بن مقفع، ۱۶۳، ۱۶۴.

عزیز فوشنجی، ۱۷۷.

عبدالعزیز بن عبدالله عامل عرب، ۲۹۸.

عبدالعزیز بن برهان الدین، ۳.

عبد الغفور مراد، ۲۷۵.

عبد الملك بن سروان خلیفه، ۳۷۴، ۴۹۳.

عبد (خداوند عبدالرحمن بن صالح -

سیستانی (۲۲۷.

عتبی، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۴۸، ۳۲۵-.

۳۳۷، ۳۲۶.

عشان بن نصر بسنی، ۳۷۶.

علاء الدین جهانسوز، ۴۰۷، ۳۸۳-.

۳۸۶، ۳۷۳.

علی خان سر بندی، ۴۷۴، ۳۶۰.

علی برادر یعقوب نیش، ۲۶۰، ۲۹۰، ۲۹۱.

علی بن عیسی، ۳۱۲.

علی بن محمد - علی بن نصر بن منصور بن

بسام، ۸.

علوی خباز، ۱۷۴.

عماد الدین اسماعیل بن نو رالدین علی

معروف به ابو الفدا، ۲۳.

عمار خارجی، ۲۸۰، ۲۸۱، ۱۸۳.

عمر شیخ فرزند تیمور، ۲۸۷.

عمر والیث، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۳۳-.

۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰-.

۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۸۹، ۲۹۰-.

۲۹۱، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۲۷، ۴۳۳، ۴۶۷-.

۴۹۸.

عنبر ی بلخی، ۱۷۶، ۲۴۹.

قزوینی محمد بن محمود زکریا، ۲۹۳.

قنقاع بن سوید، ۱۹۵.

ک

کاظم امام، ۱۳۴، ۳۲۲، ۳۳۱.

کاووس، ۳۱۸.

کپتان پکور، ۸۵، ۸۶، ۱۰۸، ۲۳۰.

کراتیک پادشاه بنخ، ۲۷۶.

کرم، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۸.

کریم کشاورز، ۲۱۶.

کشواد (پهنوان)، ۳۵۱.

کلاویخو، ۲۰۹.

کک کهزاد، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۳۹.

کک، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۹.

کمشو، ۳۰۹، ۳۲۶.

کمال خان، ۵۱۸.

کمالشاه، ۱۱۴.

کمیته مهندس جاپانی، ۵۲۷.

کیخسرو، ۱۱۸، ۱۷۹، ۲۹۴، ۲۹۵.

۳۳۳.

کیخسرو بن اردشیر، ۲۵۹.

کی گشتاسپ، ۱۰۶.

عوفی، ۲۳۵، ۷، ۳.

غازان خان، ۴۷۳.

غلام فاروق عثمان، ۵۲۶، ۵۲۷.

غیاث الدین غوری، ۳۸۶.

غیاث الدین ترک، ۴۴۱.

ف، ق

فرامر ز پسر رستم، ۲۳۷.

فتح بن مقبل زمینداوری، ۲۶۱.

فرخی سیستانی، ۸۴، ۱۶۱، ۲۴۳، ۲۴۴.

۳۷۶، ۳۸۰.

فردوسی، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۲.

۱۴۵، ۲۱۴، ۳۲۸، ۳۱۶، ۳۲۰.

فرید، ۸۱، ۸۳، ۳۴۴، ۳۴۵.

فرهاد دوم، ۱۳۱.

فریدون، ۳۴۸، ۳۵۶.

فضل بن یحیی برمکی، ۲۷.

فضل بن احمد حاکم سامانی، ۲۸۹.

فیاض، ۱۶۰.

فیوجوش، ۵۲۷.

قبحی حاجب، ۱۹۲.

قدامه بن جعفر بغدادی، ۱۵، ۱۷، ۴۲.

۲۸، ۱۶۳، ۳۷۰، ۴۹۴.

کو رنگ بن پیدا ہے، ۶۲۔

کود و ش ۳۱۵۶ .

کو نویں، ۲۵، ۳۶، ۵۰

• کھزاد (احمد علی) ۳۷۴.

کے

۹

گر دآفر یلد، ۶، ۳، ۱، ۹، ۳، ۰، ۳۲، ۳۲، ۴

• ۳۲۷۶۳۲۲

گردیزی ۲، ۷۴۳، ۸، ۳۱، ۳۵۵.

گزدهم، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۱۹.

گر شاسپ ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۶۶

• 77. 77. 77. 77. 77.

• २२४६२६५

گشتاہ پشاہ ۱۳۷۶ .

گو تشمید، ۱۳۱

گوٹھ سمید، ۳۶۱ .

گوردون چایلد، ۳۸۹، ۳۸۶.

• گیر شمن، ۱۴۵۶

گیو ۰۳۲۷۳۱۰۶

د

لارڈ کرزن، ۸۱، ۲۲۶، ۸، ۳۵۸، ۶، ۳۴.

لستر نيج سستشر ق انگليسي ۱۹۲۵ء ۱۳۴۱ھ

- محمد بن الیاس، ۳۱۲ .
- مستر سیمه (مهندس آلمانی) ۵۲۷۰ .
- محمد پسر ایر احمیم، ۲۲۸۴ .
- مستر کهر، ۵۳۲ .
- محمد بن عمر و الیث، ۱۹۳۰، ۱۶۶ .
- مستر و ارد متخصص آبیاری، ۳۳۰ .
- محمد بن و صیف سکزی، ۱۸۳۰ .
- مسترینگ، متخصص اسر یکائی، ۵۲۸۰ -
- محمد بن رفر، ۳۰ .
- ۵۳۰، ۵۲۹ .
- محمد بن طاهر (امیر طاهر یمن)، ۳۲۴۰ .
- مسعودی، ۵۳۰۲، ۷، ۲۰، ۸، ۲، ۱۰ .
- محمد بن لیث، ۳۷۰ .
- مسعود (سدان)، ۳۷۲، ۳۸۶، ۸۶، ۸۳ -
- محمد بن علی لیث، ۲۶۱، ۲۶۰ .
- ۴۰۸ .
- محمد بن نجیب بکران، ۲۳۰ .
- مسعود رجب نیا، ۲۷۰ .
- محمد بن یعقوب ابن واضح یعقوبی، ۲۰ .
- مسعود کیهان، ۱۷۶، ۱۰۸ .
- محمود غزنوی (سلطان)، ۸۶، ۸۳ -
- معین الدین اسفزاری، ۱۰۷، ۲۴۲ -
- ۴۲۴، ۳۳۱، ۳۲۲، ۴۳۷ -
- محمد بن خلیفه، ۲۰۳ .
- محمود فرخ، ۲۵۸۰ .
- ۱۰۳۵، ۲۰۳، ۱۷۳، ۱۷۴، ۳۷۲ -
- محمود عرفان، ۲۵۰ .
- ۳۰۱، ۳۸۶، ۳۷۳ .
- محمود دکنسک، ۳۰۴ .
- محمود دیوسف اصفهانی، ۲۱۴ .
- محمود غزنی (شاعر و عارف)، ۳۷۲ .
- مرتضی راوندی، ۲۱۶ .
- ملاشیردل، ۶۰ .
- مستر بیل و نیم، ۳۵۳ .
- ملا عثمان نیکه، ۳۵۶ .
- ملاشیردل، ۲۲۹ .
- ملک رادل (عبدل کند هاری)، ۲۲۸۰ .
- ملک ابوالفتح، ۲۲۹ .
- مستر کوته، ۵۳۳۰ .

- ملک الشعرا بهار (محدثی) ۵۰ .
- ملک الشعرا عنصری ۳۷۶ .
- ملک تاج الدین ابو الفضل نصر بن طاهر -
- ۱۳۶، ۱۳۵ .
- ملک تاج الدین نیالتگین ۳۲۵، ۲۰۶ .
- ملک جلال الدین محمود، ۲۳۹، ۲۲۹، ۲۲۵ .
- ملک حمزه کیانی، ۲۷۴ .
- ملک حسین غوری ۴۴۳ .
- ملک سلطان محمود، ۴۴۴، ۲۳۳، ۲۳۰ .
- ملک شاه علی، ۲۶۸ .
- ملک شاه محمود، ۲۶۹ .
- ملک شاه سلجوقی، ۳۰۵، ۶ .
- ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین کیانی، -
- ۲۳۰، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۱۴، ۷۶، ۲۸، ۱۰ .
- ۲۳۷، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۱، ۳۳۳، -
- ۳۴۲، ۴۴۰ .
- ملک شجاع سیستانی، ۲۳۰ .
- ملک شمس الدین کورت، ۲۶۷، ۲۰۷ .
- ملک شمس الدین علی، ۳۰۸، ۲۶۹ .
- ملک ظریف، ۲۳۷ .
- ملک عز الدین بن شاه رکن الدین محمود
- ۴۴۴، ۲۷۵ .
- ملک علاء الدین، ۳۰۸ .
- ملک قطب الدین، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، -
- ۲۶۶، ۲۷۵، ۲۶۷، ۴۴۳، ۴۴۴، -
- ۵۰۲، ۵۰۹ .
- ملک سجاد الدین کلیونی، ۳۲۶ .
- ملک محمودی (برادر ملک شاه حسین کیانی) ۲۲۵ .
- ملک محمود سیستانی، ۱۱۱ .
- ملک مقتو، ۲۰۹ .
- ملک نجم الدین بن ملک سلطان محمود کیانی
- ۱۹۶، ۲۲۵، ۲۸۹، ۴۴۱، ۴۴۵ .
- ملک نصرت الدین، ۱۳۶، ۱۸۴، -
- ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۵۰، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۷۹،
- ۳۲۶، ۳۰۹، ۳۰۸، ۴۴۲ .
- ملک همت سیستانی، ۲۳۰ .
- ملالی (قهرمان جنگ میوند)، ۳۸۲ .
- مودود، ۲۰۵ .
- مولانا اصیل الدین کازرونی، ۲۶۹ .
- مولانا شرف الدین علی یزدی، ۹۰ .
- مولانا عبدالرحمن بامی، ۴۵۱ .
- مولانا علی عطار، ۲۶۹ .
- مولانا مهدی کدخدای سربابان، ۴۳۰ .

مولانا محمد شیرازی، ۲۶۹.

موسی بن عمر ان جیرفتی، ۳۵۱.

موسیو کزل، ۲۳۱.

مول مستشرق فرانسوی، ۲۵.

و سن رئیس خاش، ۲۸۹.

مهراج السراج جوزجانی، ۲، ۱۸۵، ۳۸۳.

منوچهر ستوده، ۱۰، ۲۲۳.

مهر داد اول، ۱۳۱.

مهراب کابلی خدای، ۱۳۱.

مهر اکولا، ۱۳۹.

میترو پولسکی، ۴۴۶.

میراقبال سیستانی، ۴۴۳.

میر ابو الحسن شا، ۴۷۴.

میر خوانده، ۹، ۱۰، ۶، ۲۰، ۳۳۵.

میر زانهار خ، ۴۵۲، ۵.

میر عباس، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۶۴.

مینو رسکی، ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۱۳۳.

میلا (پهلوان)، ۳۵۱.

ن

نادر شاه افشار، ۱۱، ۸۲، ۳۵۶، ۳۸۴ -

۳۸۷، ۳۶۷.

ناصر الدین شاه قاجار، ۲۲۶.

نبی کهزاد، ۳۶۰.

نجیب الله نور و ایانا، ۲۵.

نخجوانی، ۵۲۵.

نریمان، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۵۰.

نصرت الدین، ۲۳۶.

نصرت الدین بن بهرام شاه، ۲۸۰.

نصرت بن احمد سامانی، ۱۸، ۲۲۶.

نصیر الحق الدین، ۳۱۳.

نظام الملک، ۶.

نوح بن نصر سادانی، ۳.

نوح بن منصور سامانی، ۷۴، ۱۷۲، ۱۸۸.

نور احمد عزیز، ۷۳، ۲۱۸.

نور الدین بن محمد عوفی، ۶.

نیرم، ۳۱۷.

و

واویلو ف دانشمند شو روی، ۴۵۲.

ونیس، ۲۷۵.

ویشناسپ، ۳۷۴.

ویلسن، ۴۱۷، ۴۱۵.

ویلیام تروزدل، ۴۵۴.

هارون خیفه عباسی، ۴۹۳.

• ۲۳۱، هاکن

• ۲۸۲ دیگم

ہفت روزہ ۳۲۲، ۳۱۹۶

یاقوتی بن امیر چغری ۲۰۰

هدایت (مؤلف جمع الفصحى) ، ۲۳۵ .

یزدگر دساسانی، ۲۵۹.

هرودت، ۲۶، ۱۶۱، ۳۱۶.

يعقوب لیث صفاری، ۱، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹ -

مہلا کو، ۷.۲.

— 1876 1806 1836 1866 1896 1926.

همایون بن بابر ۳۸۷۰ .

— ५७.६२०३६२.३६१९३६७८९६१८५

۲۲۵۶. غلام سیاد پور ت.

- 6 2 9 1 6 2 9 . 6 2 8 9 6 2 8 2 6 2 8 1 6 2 8 .

هملتون (مؤلف افغانستان)، ۳۰۳.

• ۴۰۸۹۴۸۴۳۸

هو لڊيچر انگليسي، ۲۷، ۲۶۶، ۴۶۶ .

يعتقو بی، ۱، ۸، ۱۶، ۱۷، ۵۲، ۵۳، ۲۲۶،

.ח'ט'ו'ז'י'כ'ל'.ח'ט'ו'ז'י'כ'ל'.

هنري ساوج ليندز، ۱۷۰، ۲۲۲، ۰.

یمینی ابو نصر محمد بن عبدالمعجل ، م .

۲۸۳۶ میل و گراپر .

یحییٰ الدین بن پھر ام شہاب، م ۱۰۹۰ .

فهرست

اقوام، قبایل، طوایف، خاندانها، گروه ها

آ

آریاسپ ها، ۱۲۷، ۱۸۴.

آل بابر هند، ۵۰۳.

آل بویه، ۳.

آل خلف بن احمد، ۳.

آل فریغون، ۴۹۴.

آل کرت هرات، ۲۰۷، ۳۸۵.

آل سامانی، ۱۶.

آل سپکتنین، ۲۰۵.

آل لیث، ۱۷۲.

ا

اراخت ها (قندهاری ها)، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷.

اری ها (هرانی ها)، ۱۰۴، ۱۰۵.

اروپا ئیان، ۸۳.

ازبک های شیبانی، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲.

اسپهبدان سیستان، ۳۲۸.

اسحاق زائی، ۱۳۲.

اشکانی، ۲۴۴.

اعراب، ۱۴، ۶۵، ۹۴، ۲۲۷، ۲۵۶، ۲۵۷.

۲۵۹، ۲۹۷، ۳۳۶، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰.

افشار، ۳۰۲.

افغان، ۱۳۵.

اقوام سکائی، ۱۲، ۱۳۲، ۱۳۳.

اقوام مغزائی، ۱۰۱.

المطوعه، ۳۳۷.

امرای صفاری، ۶.

امرای غوری، ۳۰۷.

امرای مغول، ۳۰۸.

اویان، ۳۱۸، ۳۸۵.

انبیاء، ۳.

انگیمس، ۱۲.

اولاده انوشیروان، ۲۵۹.

ایرانی، ایرانیان، ۳۱۶، ۲۵۲.

ایل رئیس، ۳۵۹.

ایل سر بندی، ۳۵۹.

ب

بایران هند، ۳۸۵.

بلوچ ها، ۲۰۷، ۲۴۵، ۳۶۰.

بنی امیه، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۳۷.

بنی عباس، ۳۰۱.

بولانیان بست، ۳۷۸.

بومیان سیستان، ۱۳.

پادشاهان سکا، ۳۳۷.

پادشاهان ساسانی، ۲۰۲.

پادشاهان غوری، ۲۰۵.

پارت ها، ۱۳۰، ۱۳۱، ۳۶۴، ۳۸۵.

پشتون، ۳۵۶.

ت

تا جگ، ۱۴۵.

ترک، ۱۴۵.

ترکان، ۳۱۸، ۳۸۲.

تر کمان، ۳۰۲.

تر کمانان ماوراءالنهر، ۲۰۸.

تیموریان، ۱۰، ۲۳۳، ۲۵۶، ۳۰۲، -

۳۸۵.

ج، چ

جادوگران، ۲۹۵.

جمشیدی های هرات، ۱۲۱.

جوانمردان، ۳۳۷.

چارایماق، ۱۱.

چنگیزیان، ۲۷۹، ۲۹۴، ۳۱۳، ۳۲۶، -

۳۸۷، ۵۰۱.

خ

خاندان صفاری، ۳۲۸، ۳۶۸، ۲۵۹.

خاندان کیانی، ۳۳۳، ۳۶۰، ۳۳۵.

خانواده زال، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۲۸، -

۳۳۸.

خوشنویسان، ۳۳۰.

س

- سادات، ۳۳۰.
 ساسانیان، ۱۳۹، ۲۴۲، ۳۶۴، ۳۱۸.
 ساکارا و کنها، ۱۳۱.
 سامانیان، ۲۶، ۱۷۳، ۲۸۹، ۳۸۵.
 سدو زائیان، ۳۸۴.
 سر زنگیان (زرنگیان)، ۳۱۶.
 سکاها، ۱۳۰، ۱۳۱.
 سکائی ها، ۱۴۸.
 سکیث ها (ساکنها)، ۱۳۱.
 سلاجقه، سلجوقیان، ۱۹۱، ۲۲۴، ۳۰۵، ۳۸۶، ۴۳۰، ۴۳۷.
 سلاطین غزنوی، ۸۶، ۱۴۳، ۳۷۷.
 سلاطین کیانی، ۳۶۵.
 سنجرائی ها (بنوج)، ۳۶۵.
 سنی ها، ۳۴.
 سیستانیان، ۳۳۲، ۴۷۷.

ش

- شاهان پیشدادی، ۱۴۶.
 شاهان ز اول، ۱۴۶.
 شاهان فراه، ۳۴۲.

خلفای اسلام، ۳۶۴.

خلفای اموی، ۳۱۸.

خلفای راشدین، ۲۰.

خلفای بنی امیه، ۴۹۳.

خلفای عباسی، ۳، ۲۰، ۲۶۳، ۳۱۸.

خوارج، ۲۶۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۰.

۲۸۹، ۳۱۱، ۳۴۵، ۳۱۸.

د

دودمان رتابله، ۳۷۴.

دودمان صفاری، ۲۰۴، ۵۰.

دودمان کیانی، ۲۹۴.

درانجی، درانگی، ۱۲۶، ۱۲۷.

۴۱۵، ۴۱۶.

دهاقین (دانشوران)، ۲۹۸.

ر

رتیلان کابل، ۳۸۶.

زردشتیان، ۱۲۵، ۱۵۳، ۹۳، ۲۹۷، ۳۳۰.

۳۳۲، ۳۳۰.

زرنجی، ۱۲۶.

زرنگی ها، ۱۲۷.

زرانکا (ملیت زرنگی)، ۴۰۶.

زابلی، ۱۴۵.

شاہان سکائی، ۱۴۸۰.

شاهان کیانی، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۳، -

• ۳۳۳۴

شیبانیان، ۲۳۲، ۲، ۷۲۵۴۴.



هفزار یان، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۵، ۱۶

-٢٨. ٦٢. ٥٦ / ١٧٩٦ / ٣٨٦ / ٢٧٦٢.

ᐃᔭ ᕐᓂᕈᖅ ᐃᔭ ᕐᓂᕈᖅ ᐃᔭ ᕐᓂᕈᖅ . ᕐᓂ ᕐᓂ . ᐃᔭ ᕐᓂᕈᖅ

• ୨୮, ୨୯, ୩୦, ୩୧

صفویان، ۲۳۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳،

380

4

ظاهر يان ، ۲۶، ۲۰

طایفه آریاسپ‌ها، ۱۱۰.

طایفه بزی، ۳۶۴، ۲۲۰۱.

طایفہ بنو مرہ ۲۲۷۰.

طایفہ کیانی، ۷۳۔

طایفہ سارونی، ۳۶۴، ۳۶۵.

طایفه شیانی عرب، ۲۶۳.

طایفہ صادات، ۱۲۲.

ملو لونی ہا، ۱۷۰

قبیلہ زابل، ۱۴۶۰ء

قبیله هزاره، ۱۳۶.

قزلباش، ۳۰۲.

ک ، ک

کلان تران، ۴۴۰.

کیانیان، ۱۳، ۱۵، ۱۴۵، ۱۳۷، ۱۳۲.

کوشانیان، ۱۳۹.

کبرگان، ۱۹۱، ۲۹۷.

کدروزیها (بلوچها)، ۳۱۵.

کورگانیان هند، ۲۸، ۳۰۲.

گروه خوارج، ۳۶۸.

م ، ن

مجو سیان، ۲۹۳.

مردم مجوسی، ۲۰۷.

مردمان زرنک، ۳۱۵.

مردم سگزی، ۲۰۷.

مردم عراق، ۳۷۰.

مسلمین، ۹۳، ۲۵۵، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۹.

مسلمانان، ۲۵۳.

مغول ها، ۶، ۲۰۳، ۲۵۳، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۷.

۳۰۸، ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۸۷، ۴۴۴.

۳۳۰، ۳۹۱، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۱۵، ۴۲۲.

۵۴۴.

مغول های هند، ۲۵۷.

ملوک کرت، ۹، ۳۸۲.

ملوک کرا، ۳۴۲.

ملوک کشجستان، ۳۴۲.

ملوک نیمروز، ۱، ۲۷۵، ۴۴۴.

۱۷۸، ۲۰۵، ۲۵۶.

ملوک کیانی، ۱۰، ۱۳۳، ۲۲۹.

ملت هندو آریائی، ۱۳۰.

ملیت زرنجی، ۱۲۷.

میران عبدالله، ۲۶۸.

میرزایان، ۴۴.

سیستان بعد از اسلام

ن، ه، ی

هفتالیان، ۱۳۷، ۳۸۲، ۳۸۶.

هونهای سفید (هفتالیان)، ۱۳۶، -

۱۳۹، ۱۳۵.

هندو سکائی، ۱۳۸.

هنرمندان، ۳۳.

یعقوبیان (صفاریان)، ۳۴، ۳۴.

یه نانیان، ۱۰، ۱۲۷، ۲۷۵.

نبره های زرتشت، ۳۳۷.

نقیبان زره، ۲۸۹، ۳۳۰.

هخامنشی ها، ۱۳، ۳۹، ۲۹۸.

هزاتیان، ۳۷۷.

هزاره، ۱۳۵.

هوتکیان، ۲۸، ۲۷۲.

دوست نامه سیستان بعد از اسلام

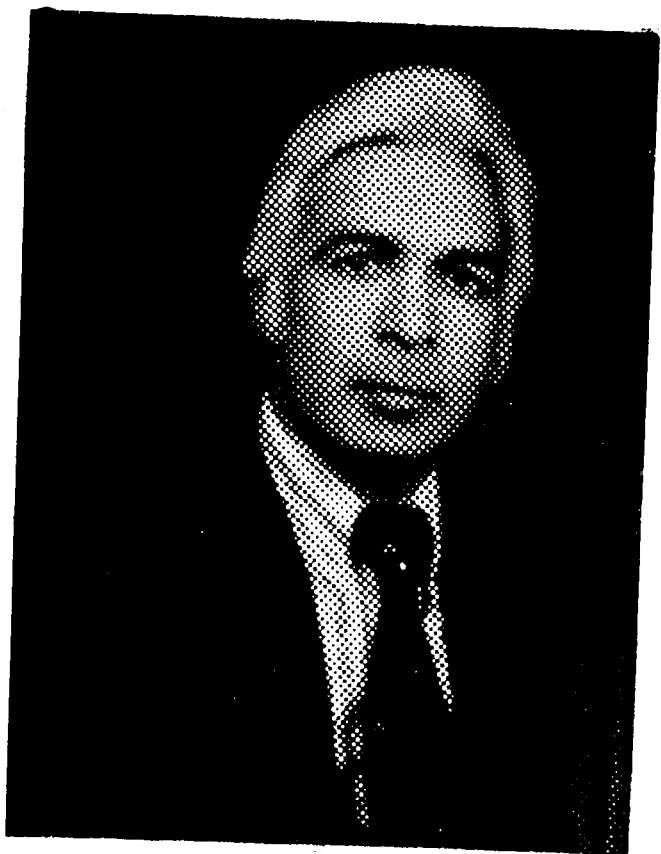
صفحه	سطر	نادرست	درست
۲	آخر باورقی	در مقدمه	در مقدمه جلد اول
صفحه اول پشتی		کابل، ۱۳۶۶	کابل - ۱۳۶۷
۳	۱۹	عبدالعزیز	عبدالعزیز
	۲۴	تاریخ ولایات	تاریخ ولایات
۴	۱۹	آن عصر را	آن عصر را شرح میدهد.
۷	۳	تأثیر اسلامی	تأثیر اسلامی
۱۶	۷	ابوزید امد	ابوزید احمد
۲۳	۸	۱۸۴۸	۱۸۸۴
۲۸	۱۰	محمد کاظم	محمد کاظم
۳۲	۱۰	سیار تار	سار تار
۴۰	۴	سیا	سیاه
۴۵	۵	ترجمه	توجه
۴۶	۱۸	مثلاً	مثلاً
	۲۲	سلاّب	سیلاب
	۲۴	منصقه	منطقه
۴۷	۱۲	خلی	خیلی
۴۸	۱۸	نیاتات	در بهار قبل از همه نیاتات
۴۹	۲ (از آخر)	یفی	یعنی
۵۲	سر سطر اول		هیرمند، رودخانه هزار بازو.
۵۷	۲۴	گر باه	گر مابه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۶۹	۱	طابق	مطابق
۷۳	۱ (پاورقی)	فرق طوفان	غرق طوفان
۷۸	۱۳	دجله سند	دجله و سند
۸۱	۵	و خرابه های	و خرابه ها
۸۲	۳ (از آخر)	از عهد برو	از عهد برو و نز
۸۶	۶	کناره	به کناره
۸۶	۵ (از آخر)	کدره	کرده
۹۸	۳	بسر	بست
۱۰۲	۲	بود سنگین	رو دستگین
۱۳۳	۱۳	این رسته	این رسته
۱۳۳	۱۳	بلاو	بلاد
۱۴۵	۵	بجمال هزاره	بجبال هزاره
۱۵۴	۱۷	مورد بحث است	مورد بحث قرار میدهد
//	۲۰	کلمه تاریخی	کلمه تاریخی
۱۶۲	۱۹	چه بطلوع	چه بطوع
۱۶۴	۲۰	عمق ۱۲	عمق ۱۲ ستر
۱۶۴	۲۱	کمانه زنی	گمانه زنی
۱۷۰	۱۲	رائبرق	زانبوق
۱۷۰	۱۲	جنزه	جیزه
۱۷۴	۱۸	دیورودر	دیوارودر

صفحه	مطهر	نادرست	درست
۱۷۳	۱۳	بانکس محمود	بانکس محمود
۱۷۷	۳ (از آخر)	مصادره	مصادره ها
۱۸۲	۹	هنگام	هنگام
۱۸۸	۱۳	و هی لسان	و هی الان
۱۸۸	۱۶	و به تا کنون	و تا کنون
۱۸۱	۳	سی بود	سی بسود
۲۳۳	۵ (از آخر)	زیرش	زیر شن
۲۵۵	۵ (از آخر)	ابو عمر بن	ابو عمر
۲۶۳	۶		حذف شود
۲۶۸	۵ (از آخر)	و ترقیه	و ترفیه
۲۷۳	۶		حذف شود
۲۷۳	۱۷	منطقه کنده	منطقه کده
۲۸۳	۴	سوار غزنی	سوار غزنی
۲۸۹	۹	شخصی	شخصی
۲۹۰	۸	سراغ مینا هند	سراغ سید هند
۲۹۳	۴	هر کام	هر کس دام
۲۹۶	۳	شها	شاها
۳۱۱	۱	از به سبب	به سبب
۳۱۹	۲	نودک	نزدیک
۳۲۳	۱۴	روشنی روشنی	روشنی
۳۲۷	۱۲	کومخدا	کومخدا

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳۳۷	۳ (از آخر)	از آنایی که	از آنجایی که
۳۳۷	۳ (از آخر)	پهنور هموار	پهنور و هموار
۳۴۱	۹	و مضافات	و مضافات
۳۴۱	۱ (از آخر پاورقی)	بقیه پاورقی صفحه بعد	حذف شود
۳۴۳	۴ (از آخر پاورقی)	سیر زامحمد	سیر زامحمد
۳۴۸	۱	(قلعه داوری)	(قلعه داوری)
۳۸۳	۶	تو تیبیان	تر تیبیان
۴۰۳	۵ (پاورقی)	نیم اول سطر	مقابل (آنکه زیر سم اسپان سپه
			خورد بساخت) خوانده شود
۴۰۹	۳	از آخر متن عنوان خورد	بالس
۴۱۴	عنوان فصل	استنتاج کلی از جفر	استنتاج کلی از جغرا
		فیای تاریخی سیستان	فیای تاریخی سیستان
۴۱۴	۳ (از آخر پاورقی)	بهمن پسر اسفندیار	بهمن پسر اسفندیار
۴۴۱	۱۰	رعا	رعایا
۴۴۵	۷	نهیگداشت	نگهداشت
۴۴۶	۴	به شلکی	به شکلی
۴۴۷	۹	دومستان	در سیستان
۴۵۵	۱ (از آخر پاورقی)	تصحیح	تصحیح و تحشیه حبیبی
۴۷۱	۴	انها امر و زه	انهار امر و زه
۵۰۱	۱۷	صاعقه آسیا	صاعقه آسا





محمد اعظم سیستانی

کاندید اکاد میسین محمد اعظم
سیستانی فرزند شیر احمد پسر
محمد یوسف بارگزی در سال ۱۳۱۷
شمسی در نیمروز در دهکده کوچک
واقع در زاویه دوتهر معروف سیخ
سر و ابراهیم آباد در یک خانواده
زراعت پیشه بدنیا آمده است.
بعد از فراگیری تعلیمات ابتدایی

در ولسوالی کنک در سال ۱۳۴۵
لیسانس خود را از پوهنهی ادبیات

و علوم بشری پوهنتون کابل گرفت و شامل شغل معلمی گردید در سال
۱۳۵۹ در انستیتوت تاریخ و اتنوگرافی مرکز علوم اجتماعی اکادمی علوم
جمهوری افغانستان پذیرفته شد و از آن بعد آثار ذیل را بدست چاپ
سپرده است :

- ۱- مالکیت ارضی و جنبش های دهقانی در خراسان قرون وسطی
طبع مرکز علوم اجتماعی اکادمی علوم در (۷۰۰ صفحه) ، ۱۳۶۲
- ۲- نظام بهره برداری از زمین در افغانستان قرون وسطی ، طبع
کمیته دولتی طبع و نشر در (۱۰۰ صفحه) ، ۱۳۶۲
- ۳- سیستان قبل از اسلام ، طبع مرکز علوم اجتماعی اکادمی علوم
در (۴۱۳ صفحه) ، ۱۳۶۴
- ۴- سیستان بعد از اسلام ، طبع مرکز علوم اجتماعی اکادمی علوم در
(۷۲۰ صفحه) ، ثور ۱۳۶۷
- ۵- مردم شناسی سیستان، تحت طبع است .
- ۶- تصویری از مناسبات ارضی در افغانستان دهه هفتاد قرن بیستم
، تحت طبع است .

سیستانی علاوه بر مقالات متعددی که از وی در مجله آریانا،
مجله ، عرفان ، مجله فرهنگ مردم ، مجله ملیت های
برادر ، و غیره به نشر رسیده چند نمایشنامه نیز بدست
نشر سپرده است .

سیستانی در او اخر سال ۱۳۶۵ بدرجه علمی کاندید اکادمیسین
مفتخر گردید و فعلاً بحیث رئیس مرکز علوم اجتماعی ایفای وظیفه
مینماید .

Mohammad Azam Seistani

Seistan

The Land of Sands and Epics

Volume II

Seistan in the Islamic period

Center for Social Sciences Historical Institute

R.A. Academy of Sciences

Kabul. 1988